

Serial Number 101 March 1971

**HONAR va MARDOM**

**(Art and People)**

Published by Directorate General of Cultural Relations
Ministry of Culture & Arts
182, Avenue Hoghoughi Tehran Iran
Annual Subscription $1 50, deposited in advance in A C
No 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassireddin Tusi
Tehran Iran



یک نمونهٔ زری نقشه میناتور
از کارگاه زری‌بافی وزارت فرهنگ‌وهنر

چاپخانه وزارت فرهنگ وهنر

# هنر و مردم

## از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

اسفندماه ۱۳۴۹ — دورهٔ جدید ـ شمارهٔ صد و یکم

در این شماره :





مدیر : دکتر ا . خدابنده‌لو
سردبیر : عنایت‌الله خجسته
طرح و تنظیم از صادق بریرانی

نشریهٔ ادارهٔ کل روابط فرهنگی
نشانی : خیابان حقوقی شماره ۱۸۲ تلفن ۷۱۰۵۷ و ۷۳۰۷۳

# اصفهان و چهارباغ

دکتر محسن صبا

در شمارهٔ ۹۶ ــ ۹۷ مجلهٔ هنر و مردم مقالهٔ ممتع و مبسوطی از آقای دکتر لطف‌الله هنرفر، استاد محترم دانشگاه اصفهان، راجع به چهارباغ دیده شد، که با قلمی جذاب و نثری مخصوص نویسندهٔ آن، فرمان شاه‌عباس راجع به احداث خیابان چهارباغ، و بعض مطالبی که نویسندگان ایرانی و اروپائی راجع به چهارباغ نوشته‌اند، نقل شده بود.

نظر آقای دکتر هنرفر این بوده است مطالبی که راجع بچهارباغ مخصوصاً درکتب مهم معاصر عهد صفویه وکتب دیگر تا پایان قاجاریه، نگاشته شده در آن مقاله مندرج باشد تاتاریخ آن خیابان از زمان احداث تا بامروز معلوم گردد. با مراجعه به ترجمه‌ایکه از کتاب زبانهای ایران تصنیف دولیه‌دلند[1] بفرانسوی کرده‌ام دیدم وصف چهارباغ درآن کتاب نیز نسبتاً بتفصیل شده است. شاید آقای دکتر هنرفر تعمداً از توصیف چهارباغ دولیه‌دلند صرفنظر کرده باشد، چون اگر میخواستند تمام شرح هارا در مقالهٔ خود بیاورند مقاله از حوصلهٔ مجله خارج میشد ولی گمان نیز میتوان برد که چون ترجمهٔ کتاب دولیه دلند هنوز بچاپ نرسیده و خودکتاب بسیار بندرت بدست میافتد، ودر کتابخانه های اصفهان شاید موجود نباشد، آقای دکتر هنرفر بدان دست نیافته‌اند تا شرح چهارباغ مندرج درآن کتاب را نیز بمقالهٔ درخور تمجید خود اضافه فرمایند.

کتاب دولیه‌دلند درسال ۱۶۷۳ مطابق باسال ۱۰۸۵ هـ ق یعنی بیش از نیم‌قرن قبل از انقراض سلسلهٔ صفوی بموجب شرح زیر در پاریس بچاپ رسیده است

## مستخرج از امتیازنامهٔ پادشاه

«نظر به الطاف پادشاه وامتیازنامه‌ای که درتاریخ دوم ژوئن ۱۶۷۳ بوسیلهٔ دوکتوآ[2] بامضا رسیده وممهور بمهر بزرگ موم زرد گردیده، به دولیه‌دلند اجازه داده شد که کتاب موسوم به زیبائیهای ایران را با نقشهٔ مملکت و چندین تصویر چاپ کرده و بفروش برساند. مدت این امتیاز شش سال متوالی میباشد و هیچکس را حق چاپ و فروش کتاب مزبور و تصاویر مذکور و تقلید از آنها بهر عنوانی نمیباشد، مگر با اجازه صاحب امتیاز یا کسانیکه این حق را از او گرفته باشند. تخلف‌کنندگان بپرداخت هزار لیور[3] وکلیهٔ هزینه‌ها و خسارات و توقیف نسخ بنحویکه بتفصیل در امتیازنامهٔ مذکور مسطور است محکوم خواهند شد.

امتیاز نامه در دفتر صنف چاپچیان و کتابفروشهای پاریس بتاریخ ۳ اوت ۱۶۷۳ برحسب مصوبهٔ پارلمان مورخ ۸ آوریل ۱۶۵۳ ثبت رسید – امضا تی اری[4] عضو صنف.

دولیه‌دلند مذکور بموجب امتیازنامهٔ موصوف، آقای ژوره کلوزیه[5] تاجر کتابفروش را مشارکت داد تا طبق قرارداد بین خودشان از آن امتیاز استفاده نماید

چاپ‌کتاب برای نخستین‌بار درهشتم اوت ۱۶۷۳ بپایان رسید»

کتاب زیبائیهای ایران تقریباً در وصف دو شهر اصفهان وشیراز نوشته شده و اگرچه نویسندهٔ آن مخصوصاً جنوب ایران را سیاحت کرده ولی وصفی راکه ازپایتخت‌صفوی وشهر شیرازکرده است مشروح ومفصل است

تفصیل چهارباغ مندرج در وصف شهر اصفهان‌میتواند مکمل مقالهٔ نویسندهٔ ارجمند آقای دکتر هنرفر بشود

اینک شرحی راکه دولیه‌دلند از اصفهان و چهارباغ وشهر نزدیك آن جلفا داده با چند تصویر مندرج در کتاب، ازنظرخوانندگان‌گرامی مجلهٔ هنرومردم میگذرد.

اسپهان[6] که ترکها آنرا سپاهان[7] وایرانیها اصفهون[8] تلفظ میکنند با جلفا، که شهرارامنه میباشد، و آنطرف



منظره شهر اصفهان از راه تبریز

رودخانه قرار دارد، بزرگی پاریس است. میگویند این شهر همان هکاتوم‌پلیس[9] قدیم است. دیوارهائی که آنرا احاطه کرده از چینهٔ درشت ساخته شده. خندق آن عمیق است، اما تمام استحکامات آن ناچیز میباشد. هوای این شهر بسیار خوب و آنقدر خشك است که تقریباً مردم، آب بینی پاك نمیکنند و آب دهان بزمین نمی‌افکنند. دوماه زمستان شدید دارد و برف ناراحت کننده‌است. در زمستان باندازهٔ کافی یخ میگیرند تا تمام سال را آب سرد بتوان نوشید. وقتی ساعت نه گذشت و آفتاب ظاهر شد سرمای زمستان احساس نمیشود، چه آفتاب آنقدر حرارت دارد که سرما را از بین برد و برفها را آب کند. همه این احتیاط را بجا میآورند که برف را از بام خانه بروبند تا سقف ها فرو نریزد.

خانه‌های اصفهان از خشت خام ساخته شده. خاکی که از پی‌کنی خانه درمیآورند و باآب مخلوط میکنند، برای ساختن خشت و ملاط آن بکار میرود. خانه‌ها عموماً بیش از دوطبقه ندارد. خارج آنها بسیار زشت است ودریچه بکوچه بسیار کم دارد، ولی در داخل سقف آنها زیبا و سفید است وخانهٔ توانگران نقاشی شده و مذهب بسبك عرب میباشد. بامها صاف و مسطح است، تابستان روی بام درهوای خنك میخوابند. اغلب خانه‌ها قسمتی محصور و باغ اختصاصی دارد. عمارات عمومی مانند مساجد و قصر پادشاه و پلها و بازارها و کاروانسراها با آجر پخته ساخته شده و بوسیلهٔ سنگ‌های خوب‌تراش مستحکم شده است.

ساکنان این شهر بزرگ بسیار و چند گروهند. در این شهر عده‌ای یهودی و گروهی هندی یا بانیان[10] هستند واین گروه بواسطهٔ نشانه‌ای اززعفران که روی پیشانی خود میگذارند بخوبی شناخته میشوند، دیگر ساکنان از ملل مختلف آسیا میباشد اما هرقدر که جمعیت اصفهان زیاد باشد، بتقریب با جمعیت پاریس مساوی نمیشود.

---

1 - Daulier Deslandes
2 - Boctois
3 - Livre
4 - Thierry
5 - Gervais - Clouzier
6 - Hispahan درمتن کتاب
7 - Spahan.
8 - Sephaon.
9 - Hecatonpolis.
10 - Banianes

مسیحیان این خطه شهری جداگانه بنام جلفا دارند که بعداً وصف آنرا خواهیم دید. اروپائیها یعنی کاپوسن ها صومعهٔ زیبائی دارند. مسکن اگوستن‌های[11] پرتقالی که هفتاد سال است آنجا ساکن میباشند بهتر است. کارم‌های[12] ایتالیائی درآنجا نیز بسیار براحتی بسر میبرند.

کمپانی هلند و کمپانی انگلستان هریك خانه‌ای بسیار زیبا و پرشکوه دارند. ما فرانسویان در جلفا با ارامنه منزل میکنیم وبرای دیدار آنها از بهترین قسمتهای شهر میگذریم. درکوچه چاههائی یافت میشودکه تابستان روی آنها پوشیده شده ولی زمستان در آنها را باز میگذارند وازآنها بعنوان فاضل‌آب شهر استفاده میکنند وافتادن درآنها بسیار خطرناك است چه درست درسطح زمین قرار دارند.

دراصفهان عدهٔ زیادی بازاراست‌که بسیارطولانی‌ودارای سقفهای چوب وهمیشه از جمعیت پر است. عالیترین‌بازارها دوطرف میدان است. بازاری که بنام قیصریه[13] مینامند در طرف راست واقع است ودرآن زیباترین کالاها بفروش میرسد.

میدان، که طرح آن بصورت دورنمائی، جلوی طبیعی در دسترس شما گذارده شده، دارای مساحت زیاد و بشکل مربع مستطیل میباشد. طول آن تقریباً ششصد و عرض آن چهارصدگام میباشد (قدم مردی که گردش کند) در این موضوع یعنی اختلاف اندازه‌ها، خواهش میکنم بر من خرده نگیرند چون ممکن است با اندازهٔ دیگران اختلاف داشته باشد ولی شاید آنها بتوانند وضع میدان را بهتر نشان دهند. از آنجا که این میدان سنگ‌فرش نیست در زمستان بسیار کثیف است ولی درتابستان پاکیزه است چه مخصوصاً وقتی شاه برای گردش بآنجا میاید آنرا آبپاشی میکنند.

میدان همیشه مانند بازار مکاره است، دوبار در هفته درآن اسب میفروشند و کاسبکاران هر روز دکه های متحرك را بپا میدارند و پشمینه‌اندازان دواهای خودرا با حجات بی‌مانهٔ خود، بفروش میرسانند.

بناهای اطراف، مشابه هم و دوطبقه قرینه‌سازی شده بلندی آنها سی تاچهل‌قدم است و ازآجر وچوب وسنگ‌تراش میباشد. بحسن آنها شبیه میدان سلطنتی پاریس است. حجاباتی داردکه درگرداگردآن واقع‌شده. درکنار این‌حجابات طاقنماهای زیبائی است ودکانهای بازرگانان آنرا مزین‌ساخته است. در طبقهٔ بالای آنها اطاق‌هائی برای سکونت اشخاص تعبیه شده است که سقف آنها مسطح است. درتمام دیوارهای اطراف این میدان حفره‌های کوچکی از گچ وصل شده که آنها را ازچربی و فتیله پر میکنند و درروزهای جشن روشن میسازند. این چراغها اثر بسیار زیبائی دارد و تمام میدان را غرق در روشنائی میکند.

دراطراف میدان نهر کوچکی بعرض دو یا سه پا قرار دارد که مجرای آن از سنگ تراش مفروش است و بین این مجری و پی ساختمانها درختان تنومند بسیار راست که بلندتر ازخانه‌هاست سربرافراشته. این همان درختی است‌که ایرانیان چنار مینامند. برگهای آن بسیار زیباست ولی در زمستان میریزد. دروسط میدان دکلی برپاست‌که درآن برای کسانیکه خوب میتوانند تیروکمان بکشند جایزه‌ای میگذارند.

وقتی دراین میدان وارد میشوند در طرف راست خود درست دروسط یکی ازاضلاع، بنای مسجدی می‌بینیدکه در ردیف سایر ساختمانها نیست بلکه قدری عقب‌تراست. ناقوسی دربالای آن آویزان است‌که آنرا هنگام تسخیر جزیرهٔ هرمز از آنجا آورده‌اند. این عمارت تالار بسیار عالی‌ای دارد که درآن مردم قهوه مینوشند و قلیان میکشند. درانتهای دیگر میدان درست مقابل ودر قرینه، بنای دیگری دیده میشود که به مسجد زیبائی تعلق دارد این مسجد قدری عقب نشسته وکمی جداست.

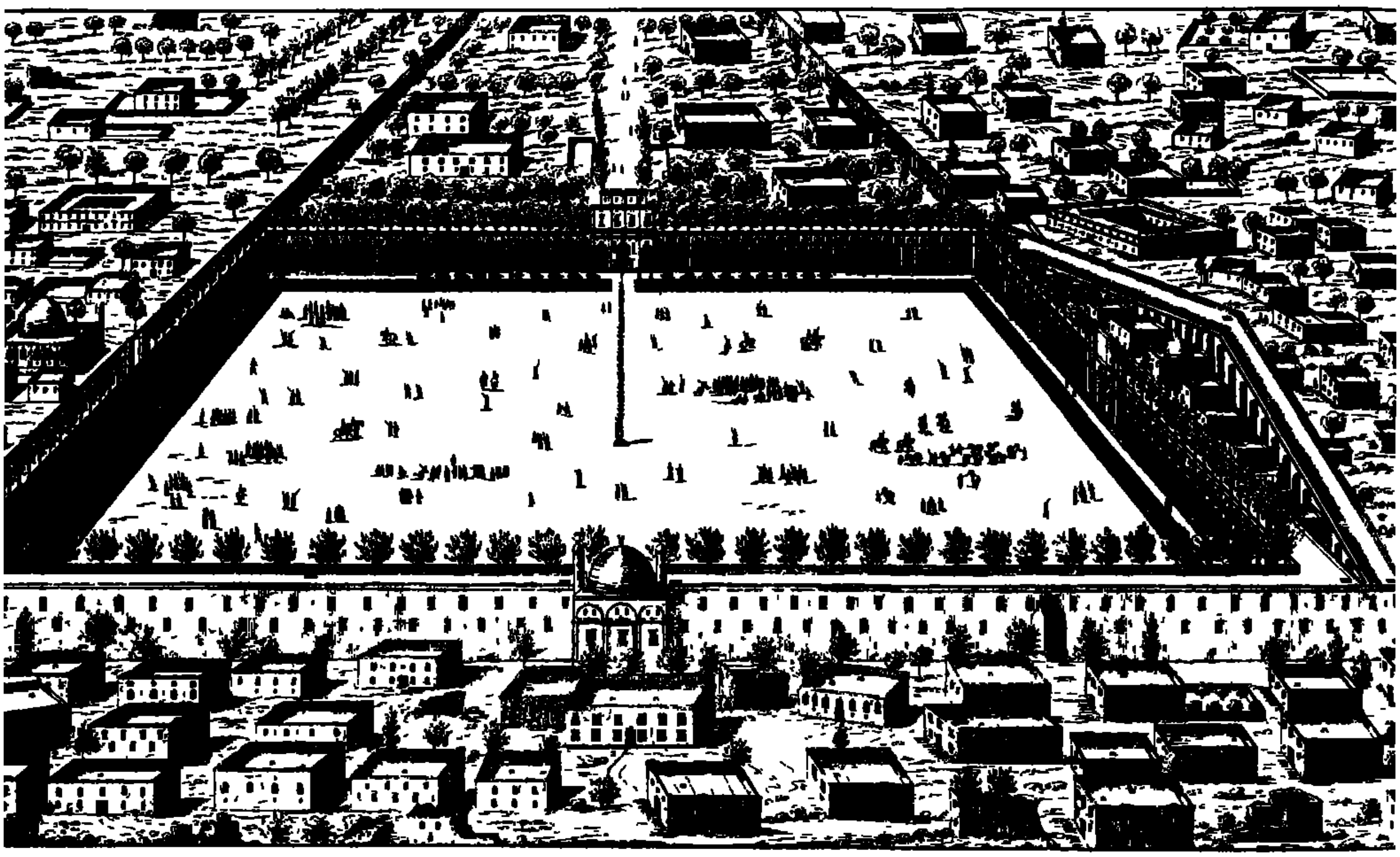
در وسط طول این میدان، درجلو، در قصر سلطنتی است. درمقابل مسجدی بسیار عالی است که در درگاه آن مانند یك منبر هفت یا هشت نفر آوازخوان صبح و ظهروعصر مدت یکساعت درمدح علی (حضرت امیر ع) سخن میگویند. درمدخل قصرپادشاه عمارت چهارطبقهٔ بزرگی‌است‌که فقط با پرده بسته میشود شاه برای دیدن بازیهائیکه درمیدان انجام میگردد بآنجا میآید. دردوطرف این عمارت سی چهل ارابه توپ برپایه‌های خود استوار است. بعضی‌ازآنها درخودکشور ریخته شده و بد ساخت است برخی دیگر که بهتر است از جزیرهٔ هرمز گرفته شده. در این عمارت بزرگ وبلند است وآستان آن محترم و هنگام ورود بدون پا گذاردن روی آن میگذرند. بهرحال بمن گفتند چنین کنم و حتی میگویند که‌اعیان هنگامیکه‌بخششی‌ازطرف‌شاه دریافت‌داشتندآن‌آستان‌را میبوسند. این دررا الله قاپو[14] میگویند (در خداوند) چون مسجد کوچکی درون آنست هرکس میتواند به آن پناه برد وگناه او هرچه باشد او در محل مطمئن قرار گرفته است. برخلاف قصور پادشاهان اروپا، در آنجا پاسبان و نگهبان ندیدم، فقط چند نفر در خارج میباشند که انتظار دستورهائی

11 - Augustins.
12 - Carmes
13 - Caysserie. درمتن‌کتاب
14 - Allah Capi درمتن‌کتاب

که از داخل داده میشود میکشند  عده بسیار کمی داخل آنجا میشوند . با اینحال همه میدانند که محوطهٔ کاخ باغ بزرگی است با ساختمانهای مجزا از دوطرف که تصور میکنم از آنها مخصوصاً زیباتریشان که حرمسرا یعنی عمارت زنهاست نمیتوان وصف صحیحی نمود  نام حرم به معنی عمارت زنهاست و عدهٔ این زنان باید پانصد نفر باشد  در آنجا جز پادشاه و خواجه سرایان کسی وارد نمیشود . دیوارهای آن چهل یا

خواهش میکنم بهمان اکتفا کنید شاید کسی که اقبال بیشتر یا بخت بلندتری داشته باشد نقاشی های زیباتری برای شما تهیه کند  شاه تمام مدتی که هوا چندان گرم نیست در اصفهان میگذراند ، اما وقتی گرما شدت یافت به تفریحگاه های ییلاقی که در مازندران است میرود

با آنکه عدهٔ نسبتهً زیادی صاحب‌منصب درخدمت‌اوست دربار او مانند شهریاران اروپا بنظر نمیرسد و بروی همه



میدان نقش جهان

پنجاه گام بلندی دارد واگر کسی یافت شود که از روی کنجکاوی به زنها نگاه کند جانش در خطر است  آنچه از داخل و اندرون دیده‌ام نتوانست فکر صحیحی برای نقاشی آن بمن بدهد  لذا آنچه پس از میدان قرار داده‌ایم چیزی جز منظره‌ای از آن محل نیست .

بار نیست ، اما هنگامیکه شاه در میان جمعیت ظاهر میشود ، مردان چابك و خوش‌اندام نحوی با شکوه اورا همراهی میکنند

اثـاث قصر او عبارتست از قالیهای زیبا با عـدهٔ بسیار ظروف طلا و نقره وجواهراتیکه بازرگانان از اروپا یا

هندوستان برای او میآورند و او خریداری میکند زیرا در کشور خود او جز فیروزه و مروارید، که از «بحرین» خلیج فارس صید میشود، جواهر دیگری بدست نمیآید. شاه علاوه براسبهای بسیار عالی کشور خود، عدهٔ زیادی اسب عربی داردکه یراق آنها چون ازطلا وجواهرات زینت یافته، بسیار گرانبهاست

سپاهاو اغلب ازسوار نظامیانی که تیر و تفنگ را با کمال مهارت بکارمیبرند تشکیل شده است. بمن اطمینان دادند که صدهزار نفر سپاهی در حال صلح و جنگ حاضر هستند، حال از این مقدار آنچه را باور دارید قبول کنید

***

از دری که بجانب دست راست است ازمیدان خارج شویم پس از آنکه از چندکوچه میگذریم به خیابانی عالی که آنرا چهارباغ مینامند داخل میشویم. از اینرو بدان نام چهارباغ نهادهاند که باغهای چهارگانه شاه دراطراف ودر انتهای آن قرار دارد

این خیابان در حدود هشتاد قدم عرض دارد واگر قسمتی را هم که در آنسوی پل در امتداد خیابان واقع است، وقسمتی از آن میباشد، بحساب آوریم تقریباً دو هزار قدم طول پیدا میکند

خیابان از کوشکی که مساحت آن سی یا چهل پای[15] مربع است شروع میشود. این بنا دوطبقه دارد وبالا و پائین آن با پنجرههای بزرگ، که با شبکههای چوبی بسیار زیبا ساخته شده باز میشود. داخل آن با طلا و لاجورد به سبك عربی نقاشی شده و سقف آن بسیار پاکیزه رنده شده است

در دو طرف این خیابان یك ردیف چنار بسیار بلند سر برافراشته است و علاوه بردرختان ودیوار باغ، برای پیاده روها راهی با سنگ تراش ساخته شده که عرض آن سه یا چهارپا است. یك رشته قنات که از زیرکوشك خارج میشود، از وسط و درطول خیابان جاری است و مجرای آن ازسنگ است و دوپا عرض دارد. دوطرف این مجری هرکدام، تقریباً سه پا عرض دارد و راهی برای عابران است. مساحتی که بین مجری ودرختان از یك طرف است سنگفرش نیست ودرزمستان بسیار گل آلود ودرتابستان پرگردوخاك میباشد. تقریباً درانتهای دویست قدمی خیابان با راهی که ده یا دوازده پا عرض دارد ملتقی میشود این راه مانند راههای دیگر بلندتر وازسنگ مفروش است

دراین محل جویبار به حوض زیبائی میبرد که بیش از سی پا قطر است. هنگامیکه هوا خوب است دور حوض مردمی دیده میشوند که روی صندلی هائی نشستهاندکه مانند صندلیهائی است که درپاریس برای نشستن درپای موعظه بکار برده میشود، قهوه مینوشند و یا قلیان میکشند. طرف دست چپ کوشك دیگری است که مثل عمارت اول ساخته شده، که درپائین آن تالاری است بسیار عریض با سقف خوب و یك حوض زیبا که دروسط آن قرار دارد، درآنجا نیز مردم برای نوشیدن قهوه میروند. دراین زمان مردم این نوشابه را خوب میشناسند. قهوه دانهای شبیه به باقلاست که از عربستان میآورند و آنرا بحسب ضرورت گرد درمیآورند و بعد بو میدهند و درآب میجوشانند. تمام مردم مشرق زمین آنرا بسیار داغ مینوشند

ایرانیان علاوه براین نوشابه خیلیزیاد دخانیات استعمال میکنند، حتی زنان و کودکان در کشیدن دود شرکت میجویند، چپقی دارند که با چپقهای ما تفاوت دارد، و آن طوری است که درنقش ایرانی که لباس پذیرائی برتن دارد دیده میشود بعلت اینکه دود تنباکو ازمجرائی از وسط آب که درنگی ازآنگذشته است، میگذرد تصور میکنندکه این روش سالمتر است. درگردن این مجری لولهای تعبیه شده است. درشهر چند تالار بزرگ اختصاص «قلیانکشیدن» دارد که مردم درآنجا همصحبت موافق پیدا میکنند و مخصوصاً نقالان گردش میکنند وبا صدای بلند حرف میزنند و حتی بمسائلی که ازآنها سئوال میشود پاسخ میگویند

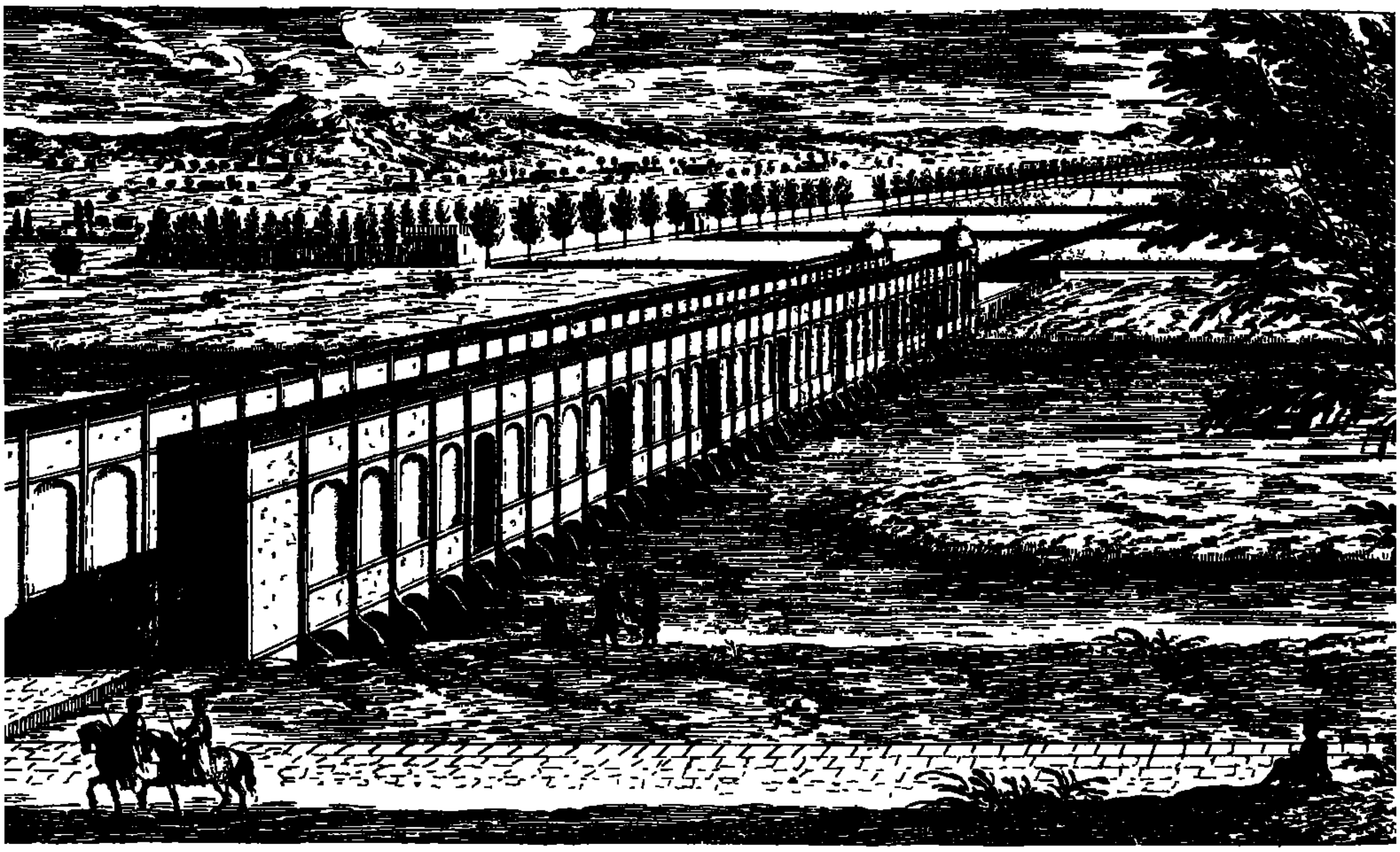
از این عمارت تا پل، خیابان بطرف پائین میرود و درانتهای دویست قدمی با راه دیگری مانند اولی تلاقی میکند، این راه بطرف باغهای دیگر در طرف دست راست وچپ میرود ودر طول آن رودخانهای بزرگ میگذرد که خیابان را تلاقی میکند وانتهای آن دردویست قدمی به پل جلفا که نقاشی آنرا اینجا ملاحظه میکنید، منتهی میشود

***

پل جلفا با آجرهای خوب که با سنگ تراش متصل شده است ساخته شده و تقریباً چهل قدم طول و ده قدم عرض دارد، رودی که زیر آن میگذرد بنام زنده رود است، عمقی ندارد ودر فاصلهٔ دو روز راه بسبب آبهائی که برای آبیاری اراضی از آن میگیرند، خشك میشود. این پل کاملا مسطح است وسط آن از جوانب آن بلندتر نیست، درهر طرف دالانی بعرض هفت یا هشت پا دارد که در سراسر آن کشیده شده است. برفراز آن طاقنماهائی است که بیست یا سیپا ارتفاع دارد، بعضی از آنها دارای پنجرههائی برای نور است. شمارهٔ طاقنماهائی که پل را نگاهداری میکند زیاد است ولی طاقنماها کوچك وکوتاه میباشد.

درتمام طول پل ، راهی مسقف و کوچك ، از زیر طاق‌نماها عبور میکند ، ازاین راه میتوان موقعی که آب پائین است از روی سنگهائی که مخصوصاً گذارده شده عبور کرد. از بالای پل با پله‌هائی که درتنه دیوار ساخته شده فرود می‌آیند و همینطور برای بالا رفتن روی سطح دالان ازآنها استفاده میشود . درفاصلهٔ ربع فرسخ طرف راست همین رود ، پل سادهٔ دیگری است و با همین فاصله در پائین ، پلی دیگر که چون سر راه شیراز قرار دارد آنرا پل شیراز میگویند راه ادامه مییابد . شهر جلفا در طرف راست رودخانه واقع است .

شهر جلفا ازاین جهت باین نام خوانده شده است که توسط ارامنه جلفای قدیم ساخته شده‌است جلفای قدیم در ارمنستان روی رود ارس واقع است و اکنون خراب شده شاه‌عباس ارامنه را باین محل آورد ، ارامنه ابتدا در شهر اصفهان منزل داشتند ولی برای آنکه اختلاف مذهب حسن تفاهم آنــان وایرانیان را قطع نکند ، این محل را بآنها



سی‌وسه پل

آن پل ازاین یك زیباتر است زیرا دروسط آن میدانی شش ضلعی وجود دارد و درآنجا با پله‌هائی‌که مخصوصاً ساخته شده آبشاری زیبا تشکیل میدهد در خروج از پل جلفا راهی دارید بطول هشتصد گام همچنانکه در نقاشی مشاهده مینمائید رودخانه‌ای که از وسط آن میگذرد از کوههای مجاور میآید درفاصلهٔ تقریبی چهارصد گام ده تا دوازده قدم بالا میروند وسپس تا باغ شاه که بنام هزار جریب است اختصاص دادند ، نه‌تنها ارامنهٔ اصفهان بآسایش درآنجا بسر میبرند بلکه ارامنهٔ دیگر نقاط مانند ارامنهٔ ایروان و تبریز نیز به پیروی ازآنان برای سکونت به جلفا آمده‌اند ، هریك محله‌ای خاص خود دارند و بنام مسکن قدیمیشان نامیده شده است

---

15 - Pied واحد طول فرانسه قدیم ، مساوی ۰/۳۲۸٤ متر

باری این شهر چنان وسعت یافته است که تقریباً به بزرگی شهر تور[16] و بهمان شکل میباشد. دو خیابان اصلی درطول شهر قرار دارد درطرفین یکی ازآنها درخت های چنار کاشته شده که با جویباری مشروب میشود. جویبار تمام کوچه‌های دیگر میرود وسپس برای آبیاری باغهای هرخانه از آن استفاده میشود. تقریباً کوچه‌ای نیست که لااقل در یك طرف ازاین درختان نداشته باشد. ابنیهٔ جلفا مانند اصفهان است واغلب آنان بسیار پاکیزه است.

سکنهٔ جلفا از شاه حقی دریافت داشته‌اند که هیچ مسلمانی در شهر آنها نتواند اقامت گزیند. باینجهت همهٔ ساکنین این ناحیه ارمنی هستند و این نام امروز مذهب آنهارا تعیین میکند نه کشورشان راکه قسمتی ازآن به ایران وقسمتی به عثمانی تعلق دارد.

ارامنه بیش از بیست کلیسا دارند که گنبدهای آنها خوب ساخته شده و داخل آنها پاکیزه است و از نقاشی‌های مذهبی، که بازرگانان آنان از اروپا میآورند تزئین یافته است. در آنجا فقط یك مس عشاء ربانی است و یك نماز در روز بسر گزارده میشود و بغیر ازچند عید، نماز فقط دریکشنبه‌ها برپا میگردد. از این گذشته مراسم مذهبی آنان بسیار طولانی وآوازهای آنان بسیار عجیب است، چون ابداً ناقوس ندارند بجای آن یك تخته چوب بکارمیبرند که محکم روی آن میکوبند تا مسیحیان آگاه شوند و بعبادت بیایند. درعبادت مسیحیان بسیار جدی هستند. کشیشی درجلفا دارند که بسیار اورا محترم میشمارند، کشیشان مقیم آنجا ازدواج میکنند و چندان مورد توجه نیستند. پیشوایان مذهبی آنان ازفرقهٔ سن بازیل[17] میباشند. آنها در تجرد و سختی بسر میبرند وخیلی مورد توجه هستند ومأموریتهای مذهبی دارند. از کشیشان مقیم مانند پیشخدمت استفاده میکنند. هرچه مقام آنها پیش میرود ریاضت آنان بیشتر میشود. چند راهبه دارند که مقررات آنان بسیار سخت است.

این مسیحیان ازفرقه‌ای خاص هستند واز رئیسی تبعیت دارندکه درسه کلیسا، نزدیکی ایروان، میباشد. آنها ارتداد، خرافات وسنتهای افسانه‌ای وتهمتهای بسیار دارند وچنانچه روزه‌های پی درپی وسخت ولازم وعبادات طولانی را ازمسیحیت آنان حذف کرده، ولی غسل تعمید، نماز و یك وحشت فوق‌العاده ازاسلام برای آنها باقی میماند.

آزادی آنان در سراسر ایران زیاد است. بتجمل خوب لباس میپوشند و حال اینکه بر عثمانی ازاین آزادی برخوردار نیستند چه در آنجا استعمال پارچه‌های گرانقیمت و رنگ سبز برای آنها ممنوع است.

ارامنهٔ جلفا این مزیت را دارندکه طبیعتاً به سه زبان که اختلاف بسیار دارد تکلم میکنند. زبان فارسی‌که ازآن مملکت است، ترکی که مختص بازرگانی است، زبان ارمنی که زبان مادری و زبان مذهبی آنان است و بردو قسم میباشد: زبان عامه که همه بدان متکلمند و زبان ادبی که زبان مذهبی آنانست و فقط اهل کلیسا آنرا میدانند. علاوه براین عده دیگری هستند که ایتالیائی و حتی فرانسه حرف میزنند، مخصوصاً پسربچه‌ها که نزدپدران روحانی ژزوئیت[18] که درآنجا خانه‌ای بسیار زیبا دارند، میروند واین زبان را فرامیگیرند.

ارامنهٔ جلفا سابقاً حروف یونانی بکارمیبردند ولی چهارصد سال است که حروف خاص خودرا دارند واین حروف مانند حروف زبان ما ازچپ براست نوشته میشود.

شغل این اشخاص تجارت در سراسر جهان است، درامر تجارت بعلت صبر و سلامت بسیار و پشتکار، خیلی ورزیده هستند. هرنوع مسافرتی را، حتی در سنین کهولت، استقبال میکنند. اگرجاه‌طلبی آنان را فاسد نکرده بود درجلفا ارامنهٔ ثروتمند پیدا میشد. حکومت این شهر در دست یکی ازقضات همکیش خود آنان است که انتصاب اورا بتصویب شاه میرسانند.

حال اگر بخواهند یك ربع فرسخ از جلفا بگذرند و بطرف کوه بروند دهکدهٔ زیبائی می‌بینید که ازیك خیابان طویل تشکیل شده است. این ده بنام گبرآباد میباشد و مقر گبرهاست که گفته میشود ایرانیان قدیمند که آتش را میپرستیدند. شاه این محل را برای سکونت آنها داده است چه جایگاههای آنان را دربسیاری از نقاط دیگر خراب کرده‌اند. لباس آنان پارچه پشمی ظریف رنگ کرده است. لباس مردانه همان لباس سایرایرانیان است ولی لباس زنان کاملا متفاوت است. زنان با روی باز از خانه خارج میشوند و روی مو چهارقدی دارند که با بی‌اعتنائی انداخته‌اند. پوشش دیگری شانه‌های آنهارا میپوشاند و بی‌شباهت به کولیهای ما نیستند. شلوار آنان مانند شلوار مردم سوئس است که تا نوك پا پائین میآید. لباسشان اغلب در کرمان بافته میشود. کرمان شهر بزرگی درجنوب ایران است وچند فرقه از گبرها در آنجا بسر میبرند. چنان در تحت مذهب محتاط هستند که بزحمت میتوان چیز مطمئنی از آنها بدست آورد. مردگان خود را بخاك نمی‌سپرند بلکه درهوای آزاد درحصاری میگذارند. من دربعضی از خانه‌های آنان وارد شده‌ام ولی چیز خاصی ندیدم جز آنکه زنانشان بخلاف زنان دیگر ابداً از ما دوری نمیجویند واز دیدن ما و حرف زدن با ما بسیار خوشوقت میشوند.

---

16 - Tours
17 - Saint Bazile.
18 - Jésuites.

# حمام تاریخی باغ شاه فین در کاشان

حسن نراقی

## یگانه گرمابه داخلی یکی از کاخ‌های پادشاهان صفویه که تاکنون باقیمانده است وسرگذشت خونین آن

گرمابهٔ خونین اتابک را بنگر　　گوئی که هنوز از غم او اشک فشان است
بر رخنهٔ دیوارش گوئی که دهانیست　　کاندر حق دژخیمش نفرین بزبان است

«ملک الشعراء بهار»

یکی ازفصول دلپذیر دانش باستان‌شناسی ایران‌که میتوان گفت تاکنون باقتضای شئون گوناگون ومنزلت مهم تاریخی‌آن موردبحث ونظر قرارنگرفته همانا موضوع کلی حمام‌های‌قدیمی ایران است تاآنکه فهرست جامع ومستدلی ازآنها دردسترس پژوهندگان بوده باشد درحالیکه این مبحث آموزندهٔ‌گذشته ازنتایج سودمندی‌که ازنظر علم‌الآثار دربردارد بدیهی‌است ازنتیجه تحقیقات وبررسی‌های همه‌جانبه دراطراف وجوانب متنوع آن امیدواری هست‌که روشنائی تابناکی نیز بزوایای کم‌نام ونشان تاریخ اجتماعی گذشته این دیار بیافکند همچنانکه براثر تجزیه وتحلیل خصوصیات ومتفرعات وتحولات کمی وکیفی وبالاخره سیرحوادث مختلفی‌که درپیرامون هریك ازرقبات سالخورده آن روی داده است ، باشدکه بسیاری ازعادات واندیشه‌ها ، آداب ورسوم فراموش شده نیز آشکار وهویداگردد ازآنجمله آشنائی‌کامل با سبك معماری‌های مخصوص هرناحیه واسلوبهای متناسب باآب وهوای مناطق مختلف‌کشور وتغییراتی‌که دراعصار متوالی درآنها پدیدارگشته است . بویژه شناخت مزایای خاص حمام‌هاکه حتی درمآخذ ومنابع تاریخی بیگانگان هم با اظهار شگفت واعجاب منعکس شده‌است . مانند سفرنامه (کلاویخو سفیر کاستیل اسپانیا) که درسال ۸۰۶ ازطریق ایران به سمرقند دربار امیرتیمور سفرکرده او پس‌از دیدن حمام‌های تبریز با چنان تعجب وتحسینی آنهارا یاد میکندکه گوئی درآن عصرحمام عمومی دراروپا وجود نداشته ویا لااقل فاقد خصوصیات جالب‌توجه ومزایای حمام‌های بزرگ وپرتجمل



صحن رختکن حمام عمومی
کاشان

ایران بوده است[1]

وهمچنین تعریف وتوصیف شایانیکه جهانگردان عهد صفویه ازحمام‌های کاشان نموده‌اند ازآنجمله توماس هربرت انگلیسی (معاصر شاه‌عباس اول) درحالیکه کاشان را یك شهر اشرافی بسیار آباد وآراسته معرفی کرده بخصوص حمام‌های آنجا را ازمهمترین بناهای عمومی شهر می‌شمارد و یا شاردن جهانگرد فرانسوی که گوید

(بازارها وگرمابه‌های کاشان فوق‌العاده عالی وخوب وتمیز وخوش‌ساخت است)[2]

وازطرفی نیز بطوریکه ازکنجکاوی وپی‌جوئی در اوراق تاریخ پرحادثه قرون اسلامی ایران بدست می‌آید برخی ازحمام‌های قدیمی منشاء سوانح بزرگ وشاهد مناظر ابتلائی وپرهیجانی بوده که گاهی برابر آنها مسیر تاریخ یکباره تغییر یافته و دگرگونی‌های کلی در سرنوشت جامعه پدید آمده است

همچون کشته شدن فضل بن سهل ایرانی وزیر با تدبیر مأمون خلیفه عباسی درحمام شهر سرخس و یا جان سپردن میرزا تقی‌خان امیرکبیر بدست دژخیمان ناصرالدین شاه قاجار درحمام باغ فین و مثال و نظایر اینگونه فجایع ملی که باید از اوراق پراکنده تاریخ جمع‌آوری و تدوین گردد

وهمچنین چه بسا افراد دلیر ونیرومندی ازطبقات دیگر مردم که دشمنانشان ازمواجهه آشکار باآنها بیمناك بوده‌اند با هنگامی که آن قهرمانان لخت و برهنه و بدون اسلحه و دفاع درحمام بسر می‌برده‌اند مورد حملات وحشیانه قرارگرفته وآنها را ازپای بدرآورده‌اند

نظیر داستان میرزا معزالدین محمد غفاری که اواخرسده یازدهم سالها ازطرف پادشاه

۱ ـ ص ۵۹ کتاب ایران ازنظر خاورشناسان
۲ ـ ص ۸۳ ج ۳ سیاحتنامه شاردن جهانگرد فرانسوی



سربینه حمام معروف‌خان در کاشان اواسط قرن گذشته عکس از کتاب ابنیه جدید ایران اوژن فلاندن فرانسوی

وکریم‌خان زند با نیک‌نامی عهده‌دار حکومت کاشان بود وچون درگیرودارهای سپاهیان قاجار با خاندان زندیه، او شهر کاشان را از دست‌اندازیهای متجاوزین محفوظ وبرکنار نگاهداشته بود لشکریان قاجار بوسیله شبیخون یکی ازدروازه‌ها شهررخنه‌کرده میرزا معزالدین را درحمام غافلگیر وشهررا تصرف میکنند

ویا مانند محمدآقابیك داروغه کاشان درآغاز مشروطیت، جوانمرد دلیر و بی‌باکی‌که تا او زنده بود نایب‌حسین کاشی و اتباعش جرأت نزدیك شدن شهررا نداشتند تاآنکه درسحرگاه شب دامادی محمدآقابیك هنگامی‌که او تنها درحمام دروازه پشت مشهدکاشان خفته وبخواب رفته بود پسران نایب‌حسین ازکمین‌گاههای پنهانی خود بحمام ریخته اورا گلوله‌باران کردند[۳].
وازآن پس بودکه دستگاه شرارت ومطلق‌العنانی آنها گسترش یافته وسالها ادامه پیداکرد.

بدیهی‌است‌که اینگونه حوادث مهم محلی دربسیاری ازحمام‌های سرتاسر ایران روی داده‌که باید بدقت بررسی وگردآورده شود. وچون ناگفته پیداست‌که بحث وبررسی‌های لازم دراین باره دامنه‌دارتر ازآنستکه یك یا چند مقاله حوصله‌گنجایش آنرا داشته باشد، ازاین‌رو درمقاله حاضر پس از اشاره اجمالی بگفتنی‌هائی چند ازکلیات این موضوع فقط بیادآوری تاریخچه حمام باغشاه فین‌کاشان‌که یگانه گرمابه اختصاصی یکی ازکاخهای باقیمانده اززمان صفویه میباشد اکتفا شده بویژه‌آنکه این گرمابه گذشته ازدارابودن چنان موقعیت تاریخی‌بی‌نظیر دراواسط قرن‌گذشته نیز شاهد مهمترین حادثه دوران سلطنت قاجاریه یعنی قتل میرزا تقی‌خان امیرکبیر صدراعظم ناصرالدین‌شاه بوده است

۳ ـ ص ۱ ورق ٤ تاریخ گلشن مراد ابوالحسن مستوفی غفاری نسخه خطی کتابخانه ملی ملك ـ ص ۲۰۵ ـ ۲۰٤ کتاب تاریخ ورزش باستانی ایران تألیف پرتو بیضائی

این داستان خوبی که ازخصوصیات آن حمام میباشد خود مبحث جداگانه‌ایست که درپایان مقاله ازنظر خوانندگان گرامی میگذرد .

***

۱ ـ درقرنهای گذشته احداث وبنیان‌گذاردن حمام جنبه‌های سودجوئی وبهره‌برداری مادی مانند عصرحاضر مطلقا نداشته وبلکه این کار جزء ازجمله مبانی بسیار مهم خیرات ومبرات عمومی شمار میرفته که افراد ممکن وخیرخواه با عقیده وایمان باجر وثواب آن وکسب شرف وافتخار و...ای نام نیك خویش دراین باره اقدام می‌نمودند و این عمل نیرکه ازمهم‌ترین سازمندیهای جامعه بود مانند ساختن مسجد وآب‌انبار درافکار وانظارعموم بخوبی‌تلقی میگردید وبجهت سلب هرگونه شائبه انتفاع شخصی ملکیت آنرا هم وقف عام می‌نمودند وبراین اعتقاد بودند که چون استحمام وغسل وطهارت مقدمه ضروری هرگونه عبادت و فرائض دینی هرفرد مسلمان است بنابراین مؤسس چنین اساس وبنا نیز ازکلیه اجر و ثوابیکه برآن‌اعمال مترتب است بهره‌مند وشریك خواهد بود

براثر اینگونه عقاید مذهبی ورسوم ملی که حمام را دردرجه اول نیازمندیهای جامعه وازجمله بزرگترین مظاهرشئون اجتماعی قرار داده بود ساختن وآراستن آنرا بزرگان قوم تعهد می‌نمودند ، وازشخص اول مملکت یعنی پادشاه وقت که دراین کار پیشقدم بوده تا وزیران وامیران ودولتمندان نیز هریك بنوبه خود اقدام می‌نمودند چنانکه آثار برخی ازآنها تاکنون هم باقی وبراین مدعا گواه است ازآنجمله

**درشهر اصفهان** . حمام‌های شاه‌عباس ، شیخ بهائی ، ساروتقی ، شیخ علیخان زنگنه ، شاه‌علی وشاهزاده‌ها وحاج علی‌آقا

**درمشهد وقزوین** : حمام‌های معروف ومشهور بنام شاه‌عباس

**درکرمان** : حمام گنجعلیخان

**درکاشان** : حمام خواجه عماد جنب مسجد عمادی میدان فیض (از بناهای اواخر سده نهم هجری)

وحمام ملافتح (بنای سال ۹۶۶ ق)

وحمام عبدالرزاقخان دربازار (بنای سال ۱۱۸۷ ق)

**درشهر قم** حمام اتابك وغیره وغیره

۲ ـ حمام‌های قدیم اغلب دارای خزینه وحوض‌های متعدد ازآب بسیارگرم و داغ تا ملایم وسرد وخنك بود همچنانکه درفاصله مابین سرزینه رخت‌کن تا صحن داغ وبسیارگرم آن نیز چندین صحن وصفه‌های بزرگ وکوچك هم با درجات مختلف حرارت مهیا شده وآمادگی داشت تا اشخاص سالم ومعلول وبیمار ، هریك بفراخور حال خود بتوانند براحتی استفاده نمایند

۳ ـ حمامها چون محل ملاقاتهای قهری وبرخوردهای اتفاقی وبا میعادگاه طبقات هرناحیه بود گاه وناگاه با صحنه‌های زشت وزیبا وجمع غیرعادی بخود میگرفت

بسیاری ازمراسم گوناگون وتشریفات خانوادگی نیز درآنجا برگذار میگردید مانند حمام بردن عروس همراه مشاطه وهمجنس داماد را با سازونوار

یا حمام زایمان بانوان که با دعوت به سور وسرور توأم میگردید یا دعوت بحمام جهت پایان‌دادن بمراسم سوگواری وعزاداری با حنا بستن واصلاح موهای سروصورت بازماندگان شخص متوفی که بوسیله یکی ازبزرگان محلی توأم با پذیرائی ومهمانی بعمل میآمد

یا حمام ختنه سوران پسربچه‌ها و بسیاری از موارد دیگر . . که هریك با رسوم وآئین خاصی انجام میگرفت

ونیز درمورد ازدواج وزناشوئی‌ها آخرین مرحله‌ای‌که معاینه‌کامل سراپای دوشیزه یا بانوی موردنظر ازطرف‌کسان داماد درآنجا بعمل می‌آمد داخل حمام بودکه باید برسبیل اتفاق وناگهانی وانمودگردد

وگاه نیز چنان پیش می‌آمدکه این محافل پرنشاط وشادمانی خانواده‌ها براثر مرگ یکی ازمتعددین محلی خواهی نخواهی مبدل به مرده شوی‌خانه گشته متوفی را درحمام غسل میت داده‌کفن می‌پوشانیدند ازاین‌رو متصدیان وکارکنان زن ومرد حمام‌ها درهمه مراسم اجتماعی مشتریان خود وهرگونه سوك وسرور خانواده آنها شرکت داشته وحتی درخانه‌های شخصی آنان دست اندرکار پذیرائی ازواردین وغیره بودند

٤ ـ درشهرهای بزرگ حمام‌های عمومی سحرگاهان‌که بار میشد آمادگی‌گرمابه را با صدای رسا وبخراشیده بوق‌های مخصوص بحمام‌گوشزد عموم میساخت وتا پاسی ازروزگذشته حمام مردانه بود وازآن‌پس تا شامگاه زنانه میشد ازاین‌رو درمجاورت حمام‌های بزرگ‌گرمابه کوچك جداگانه‌ای نیز ساخته شده وآماده بود تا جهت نیازمندیهای فوری وضروری زن یا مرد هنگامیکه بگرمابه بزرگ عمومی‌دسترس‌نداشتند مورداستفاده قرارگیرد . ولیکن حمام‌های راسته بازار شهرها یا مجاور دروازه‌های پررفت‌وآمد درتمام اوقات شبانه‌روز مردانه بود وگاه‌گاه نیز وسائل‌گوناگونی جهت سرگرمی واردین ومخصوصاً مسافرین درآنجا فراهم مینمودند وبرخی ازآنها مانند سایرآثار وعادات ناپسندی‌که ازدوران استیلای مغول‌ها باقی‌مانده بود بعدها بتدریج مرتفع گردید

چنانکه درفرمانی ازشاه طهماسب اول صفوی مورخ سال ٩٤١ ق مبنی برالغاء پاره‌ای ازآنگونه مفاسدکه درسنگنبشته جلوخان‌مسجد میدان عمادی‌کاشان‌نصب شده چنین‌خوانده میشود

(حکم مطاع واجب‌الاتباع صادرگشته‌که ازکلیه ممالك محروسه شرابخانه وبنگخانه ومعجونخانه وبوزه‌خانه وقوالخانه وبیت‌اللطف وقمارخانه وکبوتربازی و . مستوفیان گرامی ماهانه ومقرری آنرا ازدفاتر اخراج دارند وابواجمع دفاتر نسازند وامور مذکور را ازجمیع ممالك خصوصاً دارالایمان‌کاشان برطرف ساخته نگذارند من‌بعدکسی مرتکب این مناهی شود وسایر نامشروعات را . .)[٤]

٥ ـ حمام ومتعلقات وآداب ورسوم مخصوص بآن موضوع ضرب‌المثل‌های عامیانه متعددی است‌که برحسب اقتضای مقام وموارد خاصی استعمال میشود ، ازآنجمله است .

**مثل حمام زنانه** کنایه ازمحل پرجنجالی‌که همه جماعت آن بلند بلند وبدون توجه باظهارات یکدیگر سروصدا راه میندازند

**رستم درحمام :** چون اغلب سردر حمام‌های قدیم با نقش‌ونگار رستم ونمایش ریش بلند ودوشقه او تزیین یافته بود بدان مناسبت هرآدم هیولا وقوی‌هیکل ولی مهمل وبی‌هنری را به رستم درحمام تشبیه می‌نمودند یعنی فقط نقش‌ونگار صورت است وبس چنانکه شاعرگفته است :

اگر تو آدمی اعتقاد من آنست      که دیگران همه نقشند بر در حمام

**باآب خزینه دوست‌گرفتن :** ازجمله رسوم تعارف وآداب مخصوص بداخل حمام آن بودکسانیکه درخزینه‌گرمابه بیکدیگر برخورد می‌نمودند بجای سلام واحوالپرسی‌کف دودست خودرا باآب خزینه پرکرده با اشاره بطرف مقابل خالی میکردند واین عمل نشانه احترام‌گذاردن بیکدیگر بود

همچنین زنها نیز هنگام ورود بصحن حمام جهت ادای احترام نسبت به بانوی بزرگتر که درحمام بود طاس یا جام خودرا با آب خزینه پرکرده به سر و دوش بانوی مورد نظر خود می‌ریختند

---

٤ ـ ص ٢١٣ کتاب آثار تاریخی‌کاشان ونطنز تألیف نگارنده مقاله

۶ ــ تا اواسط قرن حاضر بواسطه اشکالات فراوانیکه درکار ساختمان حمام وجود داشت خانه‌ها ومنازل شخصی واحد حمام‌های خصوصی نبود وسکنه هرکوی وبرزن ناگزیر ازگرمابه‌های عمومی استفاده می‌نمودند مگرکاخهای پادشاهان ومنازل شخصیت‌های مهم‌که داشتن حمام خصوصی سرخانه ازلوازم زندگانی وسیع وبلکه ازتجملات دستگاههای اشرافیت بشمار میرفت بویژه درقصرهای سلطنتی اینگونه حمام‌ها علاوه بررفع نیازمندیهای لازمه طهارت وپاکیزگی همچون آرایشگاه مخصوص ومحفوظی مورد استفاده بانوی حرمسرا قرار میگرفت چنانکه دکتر فووریه فرانسوی پزشك مخصوص ناصرالدین‌شاه وحرمسرای او درکتاب خاطرات خود بنام (سه سال دردربار ایران) ذیل احوالات یکی ازهمسران سوگلی شاه مینویسد :

«روزی دیگر امینه اقدس مرا بتماشای حمام خود فرستاد این حمام دوقسمت دارد وتمام دیوارهای آن ازمرمر است قسمت‌اول محل رخت‌کن وآرایش وقسمت‌دوم برای‌استحمام است حوضی درمیان سربسته است‌که فواره‌ای ازآن منجهد و باآب خودکه بصورت‌گرد باطراف پراکنده میشود فضا را خنك میکند وطاقچه‌هائی درآنجاست‌که درآنها هرقسم اسباب‌آرایش گذاشته و دردوطاقنمای قرینه عده‌ای قالی نهاده وازآنها بستر راحتی درست‌کرده‌اند .

ودراین قسمت خانم لباسهای خودرا پیش ازآنکه بگرمابه داخل شود میکند گرمخانه دوخزینه دارد پرازآب‌که درجه حرارت آنها با یکدیگرمتفاوت است وترتیب استحمام باین شکل است‌که استحمام‌کننده ابتدا ده دقیقه درخزینه آب سرد و ده دقیقه درخزینه آب‌گرم و ده دقیقه هم بیرون ازهردو داخل حمام‌که بخارگرم شده میماند سپس برای او حوله پشمی میآورند و او بیرون میآید وتا مدتی درآنجا دراز میکشد وگاهی قریب يك ساعت درآنجا میماند تا خوب بحال بیاید

بعد ازاستراحت نوبت آرایش میرسد و این‌کار بسیار دقیق و طولانی است با حنا ناخن‌های دست وپا را رنگ و با سرمه مژگان را سیاه وبزرگتر میکنند وآنها را مصنوعاً بابالای بینی میکشند ، گیسوان را مثل حصیر رشته رشته می‌بافند مدت دوام این‌آرایش نصف روز تمام است

طهران حمامهائی متعدد بهمین وضع دارد لیکن مردم غیرمسلمان نمی‌توانند بآنها قدم بگذارند»[۵]

* * *

بنابرآنچه‌گفته شد شك وشبهه‌ای نیست‌که‌کلیه‌کاخهای تاریخی قدیم ایران مانند چهل ستون وهشت‌بهشت اصفهان ونظایرآنها هريك حمام داخلی مخصوصی هم داشته است‌که براثر مرور زمان ازبین رفته بطوریکه امروزه اثری دیگر ازآنها دیده نمی‌شود ازاین‌رو درباره حمام تاریخی باغشاه فین‌که با سبك واسلوب بنای اولیه خود ازعهد صفوی تاحال باقی وبرجا مانده میتوان‌گفت درحال حاضر این بنا درنوع خود یکتا وبی‌همتا واقع شده است . وهمین‌نکته مهم‌کافی است‌که توجهات شایان مقامات باستان‌شناسی وجهانگردی ودیگر علاقمندان بآثار گرانقدر گذشته را بیش‌ازپیش جهت حفاظت وسرپرستی‌کامل آن جلب نماید و با اینحال نباید فراموش‌کردکه پیش‌آمد مهم قرن‌گذشته این حمام یعنی ریختن خون پاك امیرکبیر درآنجا سوابق تاریخی آن را بکلی تحت‌الشعاع خود قرارداده است . زیراکه باتفاق آراء دوست ودشمن امیرکبیر یگانه مرد شایسته زمامداری وبرازنده‌ترین رهبر وسیاستمداری بودکه بدوره سلطنت یکصدوپنجاه ساله قاجاریه درصحنه سیاست ایران ظهورکرده وبراثر فقدان او بیرکشوری‌که میرفت عملاً پیشرو واقعی ملل عقب‌افتاده مشرق‌زمین‌گردد یکباره آشفته وناتوان شد . وجامعه

---

۵ ــ ص ۱۳۷ کتاب (سه سال دردربار ایران) ترجمه عباس اقبال توضیح آنکه امین اقدس یکی از زنهای مورد نهایت توجه واعتماد وخزانه‌دار جواهرات ناصرالدین شاه بوده است





راست : بنای اولیه شترگلو فتحعلیشاهی در باغشاه فین اواسط قرن گذشته    چپ : وضع کنونی شترگلوی فتحعلیشاه درباغشاه فین

نوخاسته‌ای که باگامهای سریع جهت برخورداری ازمدارج ترقی وتکامل درتکاپو بود ناگهان آنچنان ازپای بدرآمد وسقوط کردکه بیش ازیك قرن دیگر درگرداب درماندگی وبیسروسامانی غوطه‌ور گردید.

این بیان‌گرچه حقیقتی‌است بس روشن‌که اثبات آن نیازی بدلیل وبرهان ندارد ولی محض کوتاه‌کردن سخن دراین‌باره کافی‌است اهمیت و ارزش یکی ازآثار مشهور اوکه تأسیس دارالفنون میباشد بدینگونه سنجیده وسودار گرددکه .

کشور ژاپن‌که امروزه ازجهت تمدن وعلم وصنعت مترقی خود چشم وچراغ ممالك آسیائی و همطراز و بلکه رقیب نیرومند بزرگترین‌کشورهای پیشرفته جهان است بیست سال بعدازتأسیس دارالفنون درایران موفق به ایجاد این پایگاه دانش جهانی‌گشته‌که امروزه مبدأ وسرچشمه همه ترقیات شگفت‌انگیز آن ملك وملت شمار میرود .

## اقامتگاه چهل روزه امیرکبیر درباغشاه

واینك نظر بآنکه امیرکبیر مدت چهل روز باتفاق همسر ومادر وسایر نزدیکانش با تحمل نهایت رنج وشکنجه‌های روحی درآن تبعیدگاه بسرمی‌بردند مقتضی است نظری هم بمحل سکونت این‌کاروان واژگون‌بخت وسوابق تاریخی بنای آن افکنده شود .

در سال ۱۲۴۲ ق . فتحعلیشاه دختر محبوب خود بنام خورشیدکلاه خانم ملقبه به شمس‌الدوله (ازبطن طاوس‌خانم تاج‌الدوله اصفهانی) را بنامرد علی‌محمدخان نواده صدراعظم اصفهانی نمود وعلی‌رغم مخالفت وبی‌میلی تاج‌الدوله حرم سوگلی خود با مقدماتی رندانه

ونیرنگهای قجری وسائل ازدواج ورضایت تاج‌الدوله را فراهم ساخت[6]. سپس نیز علی‌محمدخان ملقب به نظام‌الدوله وبحکومت کاشان سرفرازگردید حسب‌الامر باغشاه فین را جهت سکونت آنها مطور وآماده نمودند. ولی ازآنجائیکه تاآن ایام دراین باغ عمارت مخصوص ومحفوظی برای سکونت حرمسراها وجود نداشت نظام‌الدوله با اجازه شاه درمحوطه خارج ازحد وحصار شمالی باغ عمارت جدیدی احداث‌کرد مشتمل برحیاطی وسیع وباغچه‌که چهار جانب آن دارای اطاق وتالارهای متعدد بزرگ وکوچك بود.

این ساختمان بنام خلوت نظام‌الدوله معروف‌گردید و پس‌ازعزیمت او ازکاشان بعنایت هریك ازشاهزادگان بلافصل ودرجه اول قاجاریه‌که بحکومت‌کاشان منصوب میشدند واجازه اقامت درباغشاه بآنها داده میشد، خلوت نظام‌الدوله را محل حرمسرای خود قرار داده وساختمانهای‌دیگرمحوطه باغشاه اختصاص بدیوانخانه وآمدورفتهای تشریفاتی‌آنها داشت مانند:

شاهزاده طهماسب میرزا مؤیدالدوله درسال ۱۲۵۱ ق

شاهزاده بهمن میرزا بهاءالدوله درسال ۱۲۵۲ ق

شاهزاده فتح‌الله میرزا شعاع‌السلطنه (جد مادری مظفرالدین‌شاه) درسال ۱۲۵۵ ق

شاهزاده شاهرخ میرزا درسال ۱۲۶٤ ق

پس ازسال ۱۲۶۸ ق که امیرکبیر مدت چهل روز بعنوان تبعید دراطاقهای خلوت نظام‌الدوله زندانی‌گردید این عمارت شهرت واعتبار خودرا بکلی ازدست داد وبکباره متروك ومهجور خاص وعام‌گردید وبدینجهت روزبروز روبویرانی نهاد بطوریکه اشیاء دندانگیر وقابل حمل آن هم تاراج شد

## تاریخچه حمام باغشاه

درمحوطه خارج ازحصار سمت جنوب شرقی باغ دودستگاه حمام بزرگ وکوچك موجود است‌که هریك ازآنها با در جداگانه‌ای بفضای داخلی باغ مربوط میگردد

حمام بزرگ معروف آن‌که دراین مقاله مورد بحث ونظرمیباشد همزمان با احداث بنای اولیه و اصلی باغشاه درعهد شاه‌عباس اول ساخته شده وبگفته‌گوینده عالیقدر ملك‌الشعراء بهار درقصیده مخصوص باغشاه وسرچشمه فین

ازخلد نشانی بود این باغ که طرحش فرموده عباس شه خلد مقام است[7]

دراین اواخر هم مدرك معتبری بدست آمده‌که قدمت این حمام و ارتباط تاریخی آنرا تاعهد صفویه تأیید میکند وآن عبارت است ازپیداشدن چند قطعه مسکوکات عهد صفوی‌که هنگام تخلیه مجاری وپاك‌کردن آبروهای زیرصحن‌گرمابه ازمیان‌گل ولای بدست آمده است[8]

ولیکن حمام‌کوچك حسب آن‌که دارای بنا وساختمانی ساده‌تر وبا حدی روستائی میباشد ازابنیه دوره قاجاریه است چنانکه سهیل ضرابی ضمن شرح دادن بناهای احداثی فتحعلی‌شاه بدینگونه تصریح نموده است

(یك باب حمام‌کوچك وکرباس وبالاخانه سردرآن‌باغ که‌ازعمارات رفیعه منیعه است)[9]

---

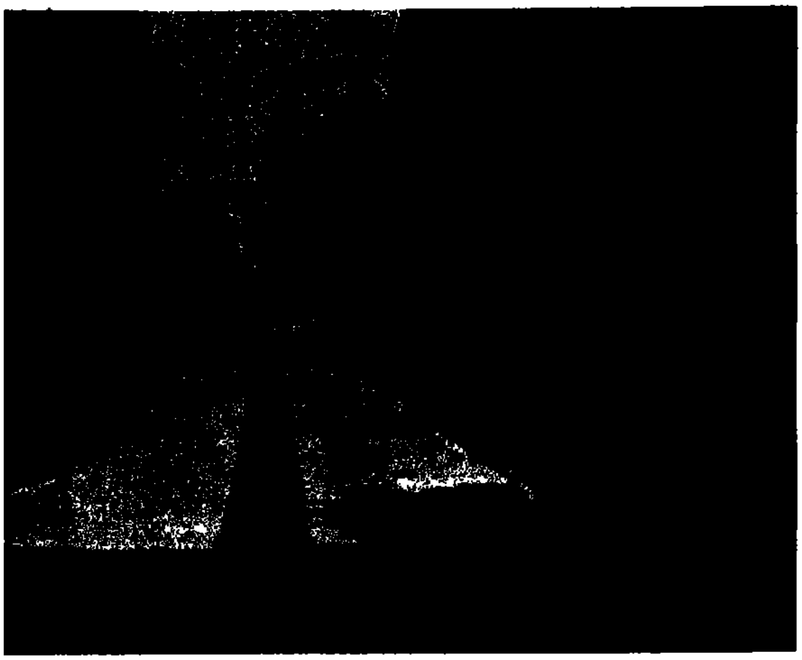
۶ ـ ص ۳۳ ـ ۳٤ تاریخ عضدی

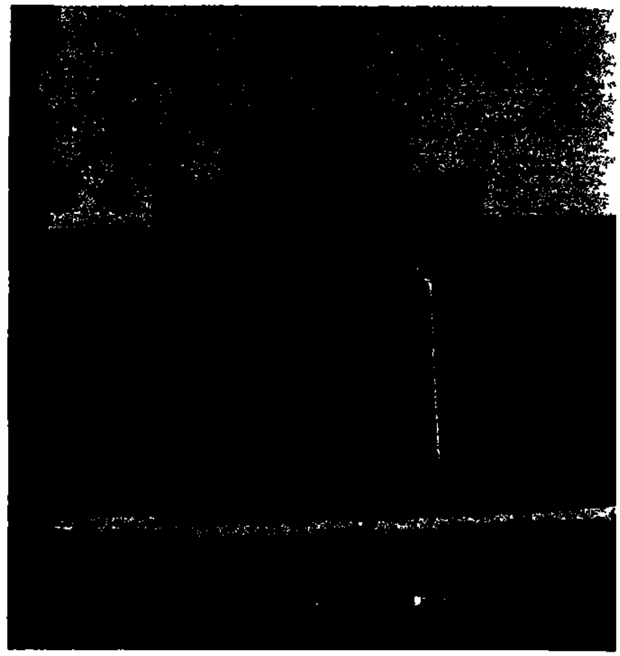
۷ ـ ص ٦۷ ج ٤ سفرنامه فرانسه کرنلیوس برون هلندی و ص ٦٦٤ ج ۱ دیوان ملك‌الشعراء بهار

۸ ـ ازجمله ۹ عدد مسکوك کهنه‌که ازآبروهای‌کف حمام باغشاه بدست آمد

یك عدد سکه نقره عهد شاه‌عباس ویك مسکوك طلای خارجی بوزن ۳٫٤۵ گرم بتاریخ ۱٦٤٤ میلادی بود (برابر با سال ۱۰۵۲ هجری قمری یا آغاز سلطنت شاه‌عباس دوم‌که پس‌از درگذشت شاه‌صفی درکاخ دولتخانه کاشان او بر اریکه سلطنت جلوس‌نمود وجشن‌های‌تاجگذاری وی‌درباغشاه فین ودولتخانه برگذارشد)

۹ ـ ص ۷۵ کتاب مرآت قاسان‌که بنام تاریخ‌کاشان تجدید چاپ شده‌است





راست : قسمت جنوبی بنای قدیم نظام‌الدوله که اکنون بجای‌آن موزهٔ جدید ساخته شده است    چپ : سردر موزهٔ آثار تاریخی کاشان در باغ شاه فین

## طرح ونقشه ساختمانی حمام بزرگ

کف این حمام بجهت آبرسانی به‌آبگیرها وخزینه‌گرم آن قریب بیک متر ازسطح خیابانهای باغشاه گودتر واقع‌گشته  ازدرگاه ورودی بوسیله چهار عدد پلکان به اولین صفه رخت‌کن میرسد. دراین صفه سکوئی بارتفاع نیم متر دیده میشودکه وسط آن یك مجاری دیواری باگچ‌وآجرساخته شده  ازآنجا با راهرو و دالان‌کوتاهی بصحن‌بزرگ‌وگرم حمام وارد میشود  درطرف دیگر این راهرو صفه‌ایست قرینه صفه رخت‌کن اولیه‌که پس ازاستحمام وهنگام خروج ازصحن‌گرمابه ابتدا باید باین صفه آمدکه وسط آن حوض‌کوچکی برای شستن پاها ساخته شده تا درهوای ملایم آنجا بدن را خشک وآماده رفتن بصفه رخت‌کن اولیه برای لباس پوشیدن نمود.

صحن اصلی‌گرمابه : طول وعرض ١٤ در هفت متر. سقف‌گنبدی شکل آجری آن روی چهارستون مرمر هشت‌گوشه زیبا وخوش‌تراش بنا نهاده شده  خزینه آب‌گرم درجبهه مقابل درگاه ورودی بصحن است ودر هردوطرف آن دوصفه‌کوچك برای خلوت حمام ساخته‌اند. ودرطرف دیگرصحن بزرگ‌گرمابه حوض مربع مستطیلی بطول وعرض ده درشش متر برای آب سرد وهم‌کف زمین ساخته شده. وهمچنین دوحوض‌کوچك دیگر برای‌آب سرد وملایم درمیان ستونها میباشد. ولیکن بجای حوض‌کوچك وسط صحن ازقدیم‌الایام سکوی برجسته‌ای بنام شاه‌نشین بوده است‌که روی آن تخته سنگ مرمر شفافی بطول بیش‌از دو متر افتاده بود واین سکو یا شاه‌نشین برای استراحت ونشیمن شخص شاه یاکسیکه ازطرف او مأمور ومجاز بود، اختصاص داشته همچنانکه امیرکبیر نیز روز ١٨ ع ١٢٦٨ درحالیکه خضاب نموده وحنا بسته

آنجا آرمیده بود ناگهان فرمان قتل اورا بدستش میدهند وبوضعی که بدان اشاره خواهد شد درهمان محل ومکان جان خویش را بجان‌آفرین تسلیم نمود

این سکو وسنگ مرمر گرانبهای آن تا سالهای ۳۵ ــ ۱۳۳٤ هـ ق بجای خود باقی ومحفوظ مانده بود ولی درآن اوان مانند کلیه سنگ‌های مرمر حمام وحوض وجدولها ودیگر مصالح ومتعلقات گرانبهای باغشاه مورد نهب وغارت اشرار یغماگر کاشان قرار گرفته وازبین رفتند

## داستان کشته شدن امیر کبیر درحمام باغشاه

شادروان ادیب بیضائی کاشانی درضمن قصیده مفصلی که مبنی براظهار تأسف ازخرابی باغ شاه دارد ازجمله چنین گوید

| | |
|---|---|
| گرمابه همی بینم بنا غایب دمسردی | درملك عجم گشته است ازمرگ وی گریان |
| با آب مژه شاید ای دیده فروشوئی | خونی که دراینجا یافت ازنشتر کین جریان |
| آن سر که توانستی سالاری ملك جم | چون غنچه شکفته پژمرده دراین بستان |
| بردست امیر اینجا جنّابه که خوست این | وین ایوان ازآن دارد جامه صفت افغان |
| این دود که می‌بینی درگلخن ویرانه | آه دل هرسنگ است بالاشده تا کیوان[10] |

هرچند درباره چگونگی وشرح این داستان خونین که ازضایعات بزرگ ملی ایران درعهد قاجار به شمار میرود گفتارها ومقالات بسیاری که متضمن عقاید وآراء گوناگونی هم بوده منتشر گشته تا جائیکه دراطراف آن ازقضاوتهای ضدونقیض سرفروگذار نشده است ولی باتوجه باینکه روزهای واپسین زندگانی پرهیجان آن رادمرد تاریخی تا لحظه مرگ شجاعت‌آمیزش درباغشاه فین سپری گشته ، بویژه آنکه خون پاکش نیز باآب وگل حمام این کاخ آمیخته شده بدین سبب مناسب است شمه‌ای ازجریان واقعی آن پیش‌آمد ناهنجار باستناد معتبرترین منابع تاریخی که دردست میباشد دردنبال تاریخچه حمام باغشاه فین بازگو گردد

بدین منظور پس ازتفحص وبررسی‌های لازم چون تحقیقاتی راکه کنت گوبینو[11] سفیر فرانسه دردربار ایران دراین خصوص بعمل آورده بیش ازمآخذ دیگر مقرون بحقیقت یافته وخالی ازهرگونه شائبه‌ای بنظررسید به ترجمه واقتباس آن ازکتاب (سه سال درآسیا) که تاکنون بفارسی برگردانده ومنتشرشده اقدام نمود زیراکه گذشته ازنزدیکی ومناسبات سیاسی که او با مقامات درجه اول ایران ونمایندگان خارجی داشته شخصاً نیز مردی کنجکاو وعلاقمند بکشف و درك کلیه قضایا وپیش‌آمدهای اجتماعی ایران بوده ودرسیاست وجریان امور داخلی ایران هم بیطرف بوده هیچگونه حب‌وبغضی نداشته ، بویژه آنکه اندك زمانی پس‌از آن حادثه شخصاً خود بباغشاه فین از باغبان ومتصدیان وکسانیکه حاضر وناظر بوده‌اند تحقیقات دقیق ومعاینه محلی نموده است همچنانکه درضمن بیان اخلاق وصفات وسجایای روحی امیر نیز

۱۰ــ ص ۱۹۹ دیوان ادیب بیضائی کاشانی

۱۱ــ کنت گوبینو ازسال ۱۲۷۱ تا ۷٤ هجری نایب اول سفارت فرانسه درایران بوده وازسال ۱۲۷۸ تا ۱۲۸۰ نیز سمت وزیرمختاری فرانسه را درایران عهده‌دار بوده است

گوبینو علاوه برکتاب (سه سال درآسیا) Trais ans en Asie آثار سودمند دیگری هم درباره اوضاع سیاسی ، مذهبی واجتماعی ایران داردکه برخی ازآنها بفارسی نیز ترجمه شده‌است گوبینو درعقاید علمی نیز دارای مکتب خاصی بنام (گوبینیسم) میباشد

احیاناً از نشان‌دادن نقاط ضعف واشتباهات سیاسی او خودداری نکرده مخصوص از غرور زیاده ازحد واتکاء به صحت عمل وپاکاری او واینکه همگی از خشونت طبع انعطاف‌ناپذیرش دربیم وهراس بسر می‌بردند ، یادکرده است .

ناگفته نماندکه کتاب (سه سال درآسیا) ی کنت‌گوبینو باآنکه محتوی تحقیقات پرارج وسودمندی درجهت شناخت بسیاری ازحوادث ومبانی تحولات فکری واوضاع اجتماعی ایران درنیمه دوم قرن‌گذشته میباشد چنانکه اشاره شد تاکنون بفارسی منتشرنگشته مگرآنکه برخی ازنویسندگان تاریخ زندگانی امیرکبیر وبخصوص محقق فقید عباس اقبال درمقالات تحقیقی‌که بمناسبت یکصدمین سال قتل امیرکبیر در ش ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ سال اول مجله اطلاعات ماهانه نگاشته بمکاتبات وتحقیقات‌گوبینو دراین باره اشاره واستناد نموده است . وپوشیده نماندکه کتاب (سه سال درآسیای) ی مورد استفاده غیرازکتاب دیگر همین نویسنده بنام (سه سال درایران) او میباشدکه سابقاً بفارسی ترجمه وانتشار یافته است

کنت‌گوبینو پس ازبیان مقدماتی‌که برای تشریفات ورود او بکاشان فراهم‌کرده بودند واطلاعات مختصری ازوضع اقتصادی وهنری وصنایع محلی آنشهر ، به شرح و وصف صفا ومناظر دلپذیر باغشاه و چشمه‌آب‌فین محل ورود و اقامت خود پرداخته وبمناسبت قتل امیرکبیر درآنجا سوابق زندگانی میرزا تقی‌خان واصلاحات مهم وشگفت‌انگیز او درایام صدارتش ومناسبات صمیمانه ونزدیکی‌که با ناصرالدین‌شاه داشته اشاره نموده درضمن نیز ازرشك وحسد، بیم وهراس وفتنه‌انگیزیهای مخالفین وی‌که شاه را باجرای نقشه‌های خصمانه اغوا وتحریك می‌نمودند تاآنکه منتهی بعزل وتبعید ومسافرت امیر بکاشان میگردد گفتگوئی نموده .

ترجمه ومفاد تحقیقات‌گوبینو درقسمت اخیرکه مربوط بباغشاه فین وحمام تاریخی‌آن ومورد استفاده ما میباشد ، عیناً ازاین قرار است

«امیرکبیر با نهایت افسردگی و روحیه درهم شکسته خود راه فین را درپیش‌گرفت . همسر اوکه خواهر شاه باشد دراین موقع بیش ازهمه اراده خردمندانه خودرا نشان داد باآنکه او درآنموقع شانزده سال بیشترنداشت باطرافیانش‌گوشزد ساخت‌که حاضر نیست بهیچوجه دست ازهمراهی شوهرش بردارد وبهرکجاکه امیر میرود او هم باید سایه بسایه همراه او باشد زیراکه فقط حضور او باعث حفظ جان شوهرش میگردد وچون او برادرخودرا خوب میشناسد اطمینان دارد تا وقتی‌که درکنار امیر باشد گزندی بوی نخواهد رسید

بنابراین آن زن وفادار با دوکودك خردسال خود باتفاق امیر رهسپارکاشان شده درعمارت اندرونی‌کاخ باغشاه فین‌که برای سکونت آنها معین شده بود اقامت‌گزیدند

امیرکبیر درحالیکه تبعید شده ومورد بی‌مهری کامل شاه قرارگرفته بودگوئی درحقیقت نمی‌توانست بعمق وخامت سقوط خود پی‌برد و با آنکه درواقع میتوانست ازتردید و تسامح ناصرالدین‌شاه درجریان خلع وعزل خود بخوبی استفاده نماید وازچاه بلائی‌که برای اوکنده بودند خودرا خلاص کند ، متأسفانه عقل دوراندیش وخونسردی خودرا ازدست داده بود اوقات خویش را با تأسف خوردن برگذشته وطرح نقشه‌های غیرعملی بیهوده تلف میکرد . درحالیکه دشمنان او با نهایت جسارت وفعالیت ووقت شناسی نمیگذاشتند آتش غضب شاه فرونشسته بتواند باآزادی فکرکند و باو وانمود میکردندکه همه مردم واقعاً ازاین‌کار خوشحالند وملت شبیه شاگرد بازیگوشی است‌که ازچنگ معلم سخت‌گیری خلاص شده باشد واگر شاه ازتصمیم خود منصرف‌گردد آبرویش نزد ملت بر باد خواهد رفت و . . .

خلاصه آنکه اعدام امیررا جداً ازشاه میخواستند

شاه‌که درآن هنگام ۱۹ سال داشت باآنکه ازمقاومت وسرسختی‌های امیرکه اورا خفیف میساخت بشدت عصبانی ونگران‌گشته وازمبارزه با نشناتی‌که دراطراف او بعمل میآمد خسته شده بود با وجود این برای صدور حکم قتل امیر بحال تردید و دودلی بسرمی‌برد چنانکه دوبار چنین دستوری را صادرکرده ولی دوباره الغا نموده وپس‌گرفته بود



صحن حمام بزرگ باغشاه فین گودالی که میان چهارستون مرمر نمودار میباشد محل گرمخانه زیر سکوی شاه فین بوده که امیرکبیر در آنجا به قتل رسیده است

درآن ایام دردربار وملازمت او مردی بودکه درعهد محمدشاه مشاغل مهمی داشته ولی بعدها مورد خشم وبی‌مهری دربار قرارگرفته اموالش را مصادره نموده بودندکه خانه‌نشین و با وضع فلاکت‌باری بسرمی‌برد

درآغاز سلطنت ناصرالدین این مرد مغلوك فراموش شده را امیرکبیرموردتوجه خویش قرار داده ویکی ازمناصب مهم درباری (فراش‌باشی‌گری) را بوی سپرد

همین شخص بعدازتبعید امیر نزد شاه رفته پس‌ازگفتگوی مفصل وپرسروصدائی حکم قتل امیررا بامضا رسانید وبی‌درنگ دونفر میرغضب همراه برداشته لباس خودرا به عمامه وقبا تغییرداده عازم حرکت شد ولی هنوز پا دررکاب بودکه پیك دربار حامل پیام احضار وی ازطرف شاه سررسید

اما او چون تردید وتزلزل تصمیم شاه را حس‌کرده ومیدانست‌که احضارش برای پس گرفتن حکم قتل امیرمیباشد ازاطاعت فرمان احضار خودداری نموده با دونفر میرغضب ملازم خود رهسپار سوی‌کاشان شدند[12]

ازسوی دیگر امیر وهمراهانش دراین روزها چون اندك امیدواری وقوت قلبی یافته بودند روحیه بهتری داشتند زیراکه حاکم‌کاشان درروزهای اول تبعید وورود آنان بفین ازهرگونه بدرفتاری نسبت بآنها فروگذار نمیکرد حتی آنکه عده‌ای سرباز دراطراف اندرونی وایوانهای عمارت حرمسرا گماشته بود به نحویکه امیرمجبورشد مبلغی بپردازد تا تخفیفی دراین سخت‌گیریها داده شود ولیکن پس ازچند روزکه ازمرکز دستور تازه‌ای برسید حاکم‌کاشان ازبیم آنکه مبادا امیر مورد عفو قرارگرفته دوباره بقدرت برسد، برخلاف روزهای اول

۱۲ــ محقق فقید عباس اقبال درحاشیه ص ۱۵ ش ۱۱ س اول اطلاعات ماهانه مینویسد (مرحوم غلامحسین‌خان صاحب اختیار غفاری ازقول ناصرالدین شاه میگفتند شاه مکرر میگفت‌که من بقتل امیرکبیر راضی نبودم میرزا آقاخان وسایرین‌کردند وحاجی علی‌خان مأمور ایشان بود من فرستادم‌که حاجی علی‌خان نیاید ومرا نه‌بیند گفتندکه او رفته است)

دوراندیشی نموده با اظهار ملایمت وخدمتگزاری با ادب واحترام بامیر نزدیك شد زندانیان ازمشاهده وضع خوشرفتاری حاکم تصورنمودند تغییراتی دراوضاع پیدا شده ودستورهای مساعدی بحال آنها رسیده است وهرلحظه انتظاررسیدن خبرهای بهتری را داشتند . . .

دراین اوقات فرستاده تهران واردکاشان شد امیرکبیر نظربسوابق کمك وهمراهی وحقوقی‌که بگردن او داشت امیدواری‌کامل به پیش‌آمد وبهبود اوضاع آشفته خویش پیداکرد و او نیز هرچه میتوانست با وعدو وعید زندانیان را دلخوش واغفال نمود وگفت امیر مورد عفو شاهانه قرارگرفته است ولی عجالتاً مقام ومنصب سابق را نخواهد داشت وباید خودرا آماده برای حکومت اردبیل نماید تا درنتیجه اطاعت از اوامرشاه ومرور زمان بتدریج گذشته‌ها فراموش شود تاآنکه زمینه تجدید مقام صدارت عظمی دوباره برای او فراهم‌گردد

درچنان محیط امیدبخش وخوش‌بینی‌که بیم وهراس با غم واندوه‌گذشته فراموش میشد امیر بفکر اصلاح سروضع خود افتاد وچون پانزده روز بود جرأت آنکه لحظه‌ای ازکنار همسر باوفاش که تنها حافظ جان او بود دورشود نکرده وحتی اررفتن بحمام هم‌که محرومیت ازآن برای یك نفر ایرانی متدین بسیار دشوار وناگوار است خودداری‌کرده بود اکنون‌که موانع را مرتفع شده می‌پنداشت مصمم شد بگرمابه برود . پیك زبان‌آور تهران هم اورا تشویق می‌نمود. اما شاهزاده خانم همسرش‌که میدید حمام دور ازنظر ودسترس او واقع شده با بیرون رفتن امیر از حرمسرا جداً مخالفت میکرد ولی گریه وزاری والتماسهای او هم درروح فریب‌خورده وخوشبین امیر شك وتردیدی ایجاد نکرد وشاهزاده خانم قول دادکه بیش ازدوساعت ازاو دور نخواهد ماند آنگاه روانه حمام شد ودرین راه با همراهانش شادمانی میگفت ومیخندید وشاش بود .

پس از ورود برخت‌کن حمام وکندن لباس‌که مشغول استحمام شد ناگهان پیك مأمور تهران وارد صحن‌گرمابه شده پس ازتعظیم واظهار ادب واحترام فرمان قتل وی را ارائه وابلاغ نمود واضافه‌کردکه فقط درطرز ونحوه اجرای این فرمان من می‌توانم خودم را دراختیار شما بگذارم‌که هرنوع دستور بدهید انجام بدهم امیرکه ازاین پیش‌آمد غیرمنتظره یکباره برآشفته وپریشانحال‌گردید بشدت پرخاش نموده روابط وسوابق محبت‌آمیز خودرا درباره او یادآور شد وگفت‌که باآنهمه همراهی وکمك‌های بی‌دریغ من‌که ترا ازخانه‌نشینی بمقام ومنصب رسانیدم چرا وچگونه باید مأموریت‌کشتن من را تو عهده‌دار شوی

اما آن قاصد مرگ وفرمانده دژخیمان پس‌ازآنکه سخنان خشم‌آلود امیررا با نهایت خونسردی‌گوش داد درجواب اوگفت اکنون جزآنچه‌گفتم ازمن‌کاری ساخته نیست واین شما هستیدکه فوراً وبدون درنگ باید طریقه اعدام خودرا معین‌کنید وبس

امیر همین‌که دژخیمان را آماده اجرای فرمان وخودرا درچنگال آنان عاجز ودرمانده دید ناچار بوسیله پاره‌کردن وگشودن شرایین هردودست خود تن بمرگ داد وسپس دژخیمان برپیکر نیمه جانش افتاده کار اورا تمام‌کردند .

ازطرف دیگر دراندرون خانواده امیر همسر با هوش ومهربان اوکه با دلهره ونگرانی تمام بسرمی‌برد وقتی دید مدت معهودگذشت واز امیر خبری نشد درحالیکه با وحشت واضطراب می‌آمد ومیرفت وقرار نمیگرفت خدمه وندیمه‌های خودرا یکی پس‌ازدیگری جهت‌کسب خبر بیرون میفرستاد ولی هیچ یك مراجعت نمیکردند چون سه ساعت بدین منوال‌گذشت یقین‌کرد بلائی نازل شده ناگزیر خود او شخصاً سراسیمه براه افتاد وقتی خواست از اندرون خارج شود چون دیدکه سربازان اطراف خانه را محاصره وراه را براو بسته‌اند دلیرانه شتافته سربازان را عقب راند وگفت دستی‌که برروی خواهرشاه بلند شود وراه اورا مسدود نماید برای خود خواهد رسید وبسرعت خودرا بدر حمام رسانید و با ضربات سخت مشت ولگدهای خشم‌آلود خویش در حمام راکه ازپشت بسته وسنگچین شده بود درهم شکست تا راه باز شد افسران وپاسداران‌که دیدندکار ازکارگذشته وبهیچوجه نمی‌توانند جلو آن شیرزن را بگیرند ناچار

حقیقت واقعه وپیش‌آمد را باوگفتند

* * *

کنت‌گوبینو درپایان این تحقیق تاریخی خود اضافه میکندکه

ازمشاهده آن در شکسته‌که ازچوب بید ساخته شده بود قلب هربیننده‌ای فرومیریزد وگوئی هنوز داستان این قتل وجنایت تاریخی بپایان نرسیده واطاق‌های خالی آن‌کاخ قیافه شوم وحزن‌آوری بخودگرفته است چه بهترکه انسان هرچه زودترآنجارا ترک نموده و دورشود)[۱۳].

پایان داستان

پس ازفرونشستن شور وغوغائی‌که ازاین پیش‌آمد درحرمسرای امیر وحتی میان زن ومرد اهالی فین وکاشان برخاسته بود ، عزالدوله دستور دادکه جنازه امیررا دربقعه امامزاده حبیب‌بن موسی ودرجوار آرامگاه شاه‌عباس‌کبیر بطورموقت امانت بگذارند وخود با دوفرزند وهمراهانش عازم مرکز شد

آنگاه مردم‌کاشان بمراسم سوگواری پرداخته وجنازه وی را با احترام فراوان تشییع نمودند وبگفته سپهر درکتاب ناسخ‌التواریخ

(بزرگان واعیان‌کاشان درآنجا حاضر شده جسد اورا بآئین بزرگان برداشته درپشت مشهد ومزار حبیب‌بن موسی مدفون ساختند)[۱۴]

پس ازچندی نیز جسد اورا بکربلا حمل نمودند ودرآرامگاه اختصاصی جنب مرقد مطهر سیدالشهدا بخاك سپرده شد

* * *

سکوی مرمر شاه‌نشین وسط حمام‌که این فاجعه جونین روی تخته سنگ مرمرشفاف آن رخ داده بود تا سالیان دراز برجای خود باقی وبرقرار بود چنانکه بیست سال بعد ازآن واقعه هنگامیکه ژنرال گلد اسمیت انگلیسی بکاشان وباغ شاه رفته پس‌ازکنجکاوی وتحقیقاتی‌که درباره قتل امیرکبیر بعمل آورده است درسفرنامه خود می‌نویسد

(سنگی‌که این قتل فجیع روی آن بوقوع پیوسته بود مشاهده‌کردیم باغبانی‌که آن سنگ را نشان داد یکی ازکسانی بودکه جسد میرزا تقی‌خان را بیرون‌کشیده بود)[۱۵]

این سکو وتخته سنگ مرمرگرانبهای روی آن تا سالهای ۳۵ — ۱۳۳٤ ق . درجای خود مانده ومحفوظ بود ولی درآن اوان مانند تخته سنگ روی سکوی شاه‌نشین وسط چهار حمامان باغ‌شاه وکلیه سنگ‌های حمام وحوض وجدولهای خیابانها ودیگرمصالح ومتعلقات گرانبهای آن باغ مورد نهب وغارت اشرار بعماگر کاشان قرارگرفته وازبین بردند[۱۶]

حمام بزرگ وقدیمی باغ شاه بعد ازاین واقعه بطوری ازنظرها افتادکه دیگرکسی پا درآنجا نمی‌نهاد مگرمسافر وجهانگرد کنجکاوی‌که میخواست قتلگاه امیرکبیررا ازنزدیك معاینه کند درآوایل مشروطه ودوره چهارده ساله تسلط واستیلای اشرارکاشان سنگ‌های مرمر وکاشی‌های این حمام نیز مانند سایرمتعلقات باغ‌شاه همچنانکه پیش ازاین اشاره شد به نهب وغارت رفت ودرسال ۱۳۱۳ شمسی‌که بدستور آقای حکمت وزیرفرهنگ وقت باغ‌شاه وحمام

۱۳— ترجمه واقتباس ازص ۲۶۳ تا ۲۸۵ کتاب فرانسه سه سال درآسیای‌کنت‌گوبینو

۱٤— ص ۵۳۹ ج قاجاریه کتاب ناسخ‌التواریخ چاپ تبریز

۱۵— ص ٤۹۷ کتاب امیرکبیر وایران تألیف دکتر فریدون آدمیت

۱٦— مقداری ازهمان قطعات شکسته سنگهای مرمر باغشاه بمصرف ساختمان حمام ماشاءالله‌خان پسر نایب‌حسین رسیدکه درابتدای خیابان چهارباغ کاشان احداث نموده بود ولی پس ازاعدام اشرار وخراب شدن حمام سنگهای مرمر آن نیز برای ساختن وتزیین پلکانهای عمارت شهرداری‌که برروی ویرانه‌های همان حمام بنا نمودند بکار برده شد

آن در فهرست آثار باستانی به ثبت قانونی رسید از تجاوز ودست‌اندازیهای دیگران محفوظ گردید و با سرپرستی اداره‌کل باستان‌شناسی وضع و قیافه باغ شاه و ابنیه از هم پاشیده و حمام آن سروصورتی بخود گرفت .

بااینحال باید گفته شود که سوابق تاریخی این باغ وکاخ با موقعیت طبیعی ومحلی ووضع وکیفیت خاصی که دارد ومخصوصاً مقایسه آن با دیگر کاخهای تاریخی ایران شایسته ونیازمند بیش از این بذل توجه بوده ومیباشد که امید است با اقدام به تعمیرات ضروری وتزیینی آن جبران وتکمیل گردد

* * *

از جمله دگرگونیهائیکه پس از قتل امیرکبیر درخاندان وی نیز پدید آمد نخست واژگون شدن کاخ سعادت عزةالدوله همسر مهربان او بود چه آنکه این شاهزاده خانم قاجار با نهایت زیبائی وهوش ودرایت سرشاری که اورا ازدیگر سر وهمسرانش ممتاز ساخته بود پس از آن واقعه دلخراش بایدگوی لعبته‌ای آلت مشتهیات مادرش مهد علیا وسیاست ناجوانمردانه برادرش ناصرالدین‌شاه واقع شده که اورا علی‌رغم رضا ورغبت خود بخانه چهار شوهر یکی پس ازدیگری فرستادند درحالیکه شخصاً از هیچکدام خوشنود نبود[17]

## مسمّط

هر که ندیده‌است فین وباغ شهش را    فصل بهار آسمان و مهر و مهش را
روز درخشنده و شب سیهش را    غرفه و ایوان و کاخ و بارگهش را
چهر طبیعت ندیده با فر و تزیین
حیف که دراین بهشت وروضه رضوان    خون یکی رادمرد کشور ایران
کو بوطن بوده عاشق ازدل و ازجان    ریخته برخاك غم بحسرت و حرمان
بادا بر قاتلش هزاران نفرین
صدر هنرور بزرگمهر خردمند    خواجهٔ سلجوق را بطبر و همانند
صاحب و ابن العمید و احمد میمند    نزدش کوچك چو بنده پیش خداوند
رایش همواره بوده درخور تحسین
میر تقی‌خان مهین اتابك اعظم    صاحب سیف و قلم وزیر معظم
بانی کاخ هنر امیر مکرم    رأی وزینش چوکوه ثابت و محکم
گشته دراین باغ کشته ازغرض وکین
مقتل این رادمرد و میر هنرور    هست بگرمابه‌ای بباغ شه اندر
کاشك ویران نموده چرخ ستمگر    لیك هنوزش بجا بود در و پیکر
بایدش آراستن بهشت برین
باید گرمابه‌ای که مقتل میر است    مشهد خونین آن یگانه وزیر است
قتلگه پاك آن امیرکبیر است    آنکو چون آفتاب و بدر منیر است
ساختن ازنو چو روزگار نخستین
پادشهان سلف چو شاه سلیمان    همچو شه عباس وچون وکیل چو خاقان
هریك دراین بهشت کاخ و شبستان    ساخته کاینك شده‌است یکسره ویران
بوم نشسته فراز آن زبر این

---

۱۷ــ ص ۵۰۲ کتاب امیرکبیر وایران و ص ۲۶ ش ۱ سال ۲۲ مجله یغما ذیل عنوان مکتوبات ندامت‌آمیز ناصرالدین شاه

# بخش ایلات و عشایر لر

دکتر جمال ودیعی
استاد دانشگاه اصفهان

## ایلات وعشایر لر

### ۱ – موقعیت جغرافیائی

لرستان ناحیه‌ایست در مغرب ایران که محدود است از شمال به نهاوند از شمال‌شرقی به بروجرد از مشرق به رودخانه سزار وآب‌دورود ومحمل‌کوه از جنوب‌شرقی به صیمره و کمرکوه از جنوب‌غربی به صیمره و شهرستان کرمانشاهان وازشمال‌غربی به هرسین. موقعیت طبیعی این‌ناحیه کوهستانی است که دربرخی ازنقاط نزدیک به ۵۰۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع داشته وبندرت نقاطی را که ۷۰۰ متر از سطح دریا بلندتر باشد وجود دارد. بلندترین نقطه آن دره «تخت چون» ومناطق غربی و پست‌ترین نقاط آن در بخش صیمره قرار گرفته است.

کوههای لرستان اغلب موازی هم بوده وجهت‌شمالغربی وجنوب‌شرقی دارد و کورکوه بلندترین آنهاست. در سراسر لرستان مخصوصاً درنواحی شمالی و شرقی چشمه‌های بزرگ آب وجود دارد که رودهای مهمی از آنها منشعب شده که بزرگترین آنها در شهر خرم‌آباد و بخش‌های زاغه ، آسمان والشتر قرار دارند.

لرستان ازمناطقی است‌که درنقاط مختلف آن آب و هوای گوناگون وجود دارد. درناحیه کوهستانی هوا بسیار سرد دره‌های وسیع ومسطح که درتابستان بسیار گرم و خشک ودر زمستان سرد و بهار و پائیز بارندگی‌های شدید دارد ارتفاع این دره‌ها ازسطح دریا از ۱۲۰۰ تا ۲۰۰۰ گز است. ناحیه جنگلها که بین دره صیمره و کوههای خرم‌آباد واقع است درتابستان بدون بارندگی ودارای آب وهوای معتدل میباشد که جایگاهی مناسب برای جلب توریست بشمارمیرود.

مراتع زمستانی و ناحیه قشلاق درتابستان بسیار خشک و سوزان ودرزمستان پوشیده از علف است. درانتهای زمستان واوایل فروردین گله‌دارها کوچ میکنند علفهای موجود این ناحیه را برای معدوم‌کردن جانوران موذی آتش میزنند ودراین موقع از سال هوای این ناحیه بسیار بد و خفه‌کننده می‌شود. درجه حرارت این ناحیه درتابستان گاه در سایه به ۵۵ درجه میرسد. محصولات آن غلات و نباتات کوهستانی ، درختان سرو وکاج ، نباتات صنعتی ، مو وانجیر وانارمخلوط با سایر درختان دیگر بمقدار زیاد وجود دارد. معادن قیر ، نفت و آهن بسیار وافر است.

لرها از نژاد آریا که درتاریخ بنام کاسیت‌ها ضبط‌شده میباشند. کاسیتها یا مردمان چهارهزارسال پیش لرستان تا پایان دوران هخامنشیان در سرزمین کوهستانی خویش حکومت میکردند واز کوههای قفقاز پیش از اقوام ماد و پارس به جنوب‌غربی وغرب ایران روی آورده‌اند. لرها مثل تمام‌اقوام نتیجه‌اختلاط مادها ، پارسها ودیگراقوام ایرانی میباشند. زبان مردم لرستان فعلی در نواحی پشتکوه بکی وپیشکوه لکی از ترکیب زبان ایرانی قدیم بوجود آمده واز حیث ترکیبات‌کلمات با زبان فارسی شباهت تام داشته وکلمات خارجی درآن نفوذکمتری دارد.

### ۲ – ایلات لرستان

۱ ـ بزرگترین ایل لرستان بنام بیرانوندها میباشدکه درقسمت شرقی خرم‌آباد سکونت دارند ، وبه دو تیره بزرگ رحیمخانی درمنطقه درفول وعالیخانی درمنطقه بین بروجرد وخرم‌آباد وبخش ازنا تقسیم شده‌اند.

۲ ـ ایل سگوند درناحیه آلستان سکونت دارند وارتباط این دوطایفه براساس ییلاق وقشلاق میباشد.

۳ – ایل چگنی‌ها و پاپی‌ها ، جودکی ودیرکوند که در بن‌کوه و دره صیمره سکنی دارند و در ناحیه پل‌کشکان در ۶۰ کیلومتری خرم‌آباد و شمال غربی قرار گرفته زندگی

میکنند

۴ – لرهای فعلی‌ساکن ناحیه واقع بین‌کوه چهل‌نابالغان و دره گاماسب ودره صیمره و آسدیز طوایف مهم آنها عبارتند از :

کاکاوند – کولی‌وند – کوردشت‌حاوه – حسوند و الوند که در دشت الشتر سکونت دارند . سکنه پشت‌کوه مخلوطی از طوایف لر فیلی و کردلکی هستند که با هم بکلی مخلوط میباشد ولی درشمال اکثریت با کردها ودر جنوب با لرها است .

طوایف پشتکوه عبارتند از

ملکشاهی – یوسفوند در دامنه جنوبی گراوند در انجیرکوه – کردهای دیناروند و عیاثوند در کوههای مشرف بخورستان سکونت دارند

## ۳ – بررسی دموگرافی منطقه لرستان

آمار سرشماری سال ۱۳۴۵ کل کشور نشان میدهد که جمعیت منطقه لرستان بالغ بر ۶۸۸۱۳۹ نفر میباشد که ۳۸۶۲۲۲ نفر آن در شهرستان خرم‌آباد ، ۱۷۵۸۱۱ نفر در شهرستان بروجرد وبقیه یعنی ۱۲۶۱۰۶ نفردیگر درالیگودرز ساکن میباشند

خانوار – تعداد کل خانوار لرستان طبق آمار مزبور بالغ بر ۱۳۰۴۴۰ خانوار که وسعت متوسط آن برابر ۵/۳ میباشد که ۷۳۲۶۵ خانوار در خرم‌آباد ۳۴۳۹۸ خانوار در بروجرد وبقیه با ۲۲۷۸۶ خانوار در الیگودرز سکونت دارند

جنس – میزان جمعیت مردان دراین منطقه بالغ بر ۳۶۱/۹۳۷ نفر و زنان برابر ۳۲۶۲۰۲ نفر میباشند و تعداد مردان بیش اززنان و برابر ۳۵۷۳۵ نفر نشان میدهد واین برتری در سه شهرستان این منطقه کاملا مشهود است . علت آنرا درمیزان باروری وافزونی پسر بر دختر وهمچنین مهاجرت بیشتر مردان نسبت بزنان میتوان دانست

جمعیت شهری وروستائی – دراین منطقه میزان شهرنشینان نسبت بروستانشینان درسطح بسیار نازل است تعداد جمعیت شهرنشین برابر ۶۸۷۳۴ نفر است درصورتیکه جمعیت روستانشین برابر ۵۱۹۴۰۵ میباشد درصد مردان شهرنشین بیش از زنان روستانشین است و علت آنرا در مهاجرت بیشتر مردان بشهرها باید جستجو کرد

## ۴ – پاره‌ای اطلاعات اجتماعی

***ازدواج و طلاق*** – ازدواج غالباً بصورت درون‌گروهی است و با زن شوهرمرده یا مطلقه ازدواج خارج از گروهی ممنوع است و سبب جنگ و خونریزی بین ایلات میشود بهمین‌جهت اغلب زنانی وجود دارند که زن سه برادر شده‌اند وطلاق ازجمله موارد بدون تشریفات است درخواست طلاق ازطرف مرد موجب پرداخت مهریه است واگر از طرف زن باشد مهریه واگذار می‌شود معمولا زنان خواستار طلاق می‌شوند ومردان تمایلی بدان ندارند .

***آئین پایکوبی*** – رقص و پایکوبی ایلات لر بسیارجالب است مرد و زن با هم در جشن‌ها شرکت کرده و هریك با دو دستمال نازك و بلند ابریشمی وبا حرکاتی منظم بصدای دهل وسرنا برقص و پایکوبی می‌پردازند . جشن نورور را با دیدو بازدید دسته‌جمعی برگذار واهمیت زیادی میدهند ولی جشن سرده نوروز و اعیاد فطر و قربان بطورعادی است

***آئین سوگواری*** – هرگاه بزرگ طایفه فوت کندزنان طایفه دور جسد او جمع شده و شیون و زاری میکنند این زنان دسته‌ای ازگیسوان خودرا میبرند و بروی جسد مرده میاندازند مردان سر در خانه مرده جمع شده و گِل به‌کلاه وشانه خود میمالند دراینوقت است سواری مرده را که پوشاك و افزارهای جنگی و شکاری او برآن نهاده شده میآورند . روی پوشاك و افزار پارچه‌های رنگی وروسریهای زنانه انداخته و کلاه مرده را بالای آنها گذاشته و گیسوان بریده زنانرا سختی بسته و نگردن اسب میآویزند اسب را در این موقع کتل گویند . دراین‌مراسم گاه چندکتل‌ونوازندگانی با سرنا و دهل براه افتاده و آهنگ غم‌انگیزی بنام چمر مینوازند این آهنگ درتمام دوره عزاداری برای خبرکردن دیگران نواخته می‌شود زنان دودسته میشوند و با لباسهای تیره‌رنگ روبروی هم میایستند وبا حرکات خاصی صورت خودرا میخراشند و با هم بآرامی «وی – وی» میگویند و مردان نیز در صف دیگری «ای داد – ای بیداد» می‌گویند سوگواری سه روز ادامه دارد درایلات لرستان طایفه‌ای بنام «بدره» وجود دارد که مراسم چهلم را برگزار مینمایند و دراین روز مدعوین که از همان طایفه هستند غذای خودرا طبخ وبمنزل کسان متوفی میبرند و پس از شرکت در مراسم عزاداری وصرف غذا مراجعت مینمایند .

## منابع و مآخذ


۱ – ایرانشهر جلد اول تهران ۱۳۲۴ شمسی نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو درایران

۲ – آمار سرشماری سال ۱۳۴۵ کل کشور

۳ – نظری به جمعیت دنیا در سال ۱۳۴۹ از آقای دکتر غلامحسین جلالی – آقای منوچهر محسنی نشریه شماره ۱۷۴۴ انتشارات علمی دانشکده بهداشت ومؤسسه تحقیقات بهداشتی .

# رموز قصه از دیدگاه روانشناسی

(۴)

جلال ستاری

دیدیم که تفسیرهای اساطیر و افسانه‌ها گونه‌گون و گاه متضاد است. به اعتقاد گاستون باشلار «تنوع و تعداد تفسیرهای اساطیر بهترین دلیل برای اثبات این امر است که اسطوره اساساً مرکب (Synthétique) است. اسطوره با آنکه بظاهر ساده می‌نماید، قوای مختلف روانی را بهم می‌پیوندد و هماهنگ می‌سازد. هر اسطوره حکمدهٔ یك درام انسانی است؛ از همین‌رو هر اسطوره را بداستانی می‌توان چون رمز حالتی دراماتیك درزمان حاضر بکار برد». «رقابت میان قهرمان خورشیدی وانسان قهرمان واقعاً هیجان‌انگیز است. از میان برجاسته است طبیعت بزرگ و عمق آدمی را شرح و توجیه می‌کند و متقابلا رویاهای آدمی بر پدیده‌های بزرگ طبیعت فرافکنده می‌شود».

*

از کوشش‌های تازه برای تفسیر اساطیر بر مبنای روانشناسی دراین دوران کار Paul Diel است. پل‌دیل نمادهائی را که در سرگذشت و سرنوشت قهرمانان اساطیری متبلور شده‌اند ازلحاظ روانشناسی و به عنوان جنبه‌ای به تمام و کمال روانی مطالعه می‌کند. پس از دیل نماد بیشتر ازلحاظ اجتماعی و کیهان‌شناخت و زیباشناسی و شعر مورد مطالعه قرار نگرفته است، اما درحصر بحثی امکان این خطر هست که از نماد دور افتاده به تمثیل برسیم و دراین‌میان معنای بی‌واسطه نماد از دست برود. البته ممکن است سخن‌گفتن از معنای بی‌واسطه نماد ناقض‌گوئی بنماید. مگر نه اینست که نماد باید بیش از آنچه می‌رساند و معنی می‌دهد القاء کند؟ نماد متضمن رابطه‌ای میان دو معنی یکی ظاهری و آن‌دیگر باطنی نیست؟ برای خوانندگان پل‌دیل این‌گونه پرسشها پیش نمی‌آید. زیرا تحقیق پل‌دیل تحقیقی ازلحاظ روانشناسی محض است، و براین اصل مبتنی است که نماد دارای واقعیت روانی اصیل، اولیه و بی‌واسطه است، یعنی نمادسازی فعالیت روانی طبیعی و ذاتی آدمی است.

پس پل‌دیل نشان‌دادن که و ریشه روانی «سمبولیسم» اساطیر از راه خود اساطیر و به‌واسطه تعبیرها و تفسیرهای گوناگون آنهاست. ازینرو روش دیل زدودن تفسیرهای اساطیر برای یافتن اصل و ریشهٔ روانی آنهاست. کار دیل برگرداندن محتوای روایات ساده شده و صیقل یافته اساطیر به زبان روانشناسی امروزین است، چون به اعتقاد دیل روایات اساطیر عامیانه (banalisé) یا ساده و خلاصه شده است. مثلا نشانهٔ زوال وانحطاط (banalité) در اسطوره Asclépios اینست که بیمارمندی‌های روحی از یاد رفته و تنها بیمارمندیهای جسمی مورد توجه قرار گرفتند. واین درست همان چیزیست که پیش آمده‌است. نماد این بیمارمندی روحی Chiron است. پس برای بازسازی اسطوره تندرستی به تمام وکمال باید به تثلیث آپولون – Asclépios - Chiron نظر داشت و سپس به «ترجمه» اسطورهٔ کامل پرداخت تا همه معانیش از لحاظ روانشناسی روشن گردد. تنها با ایجاد چنین پیوندهائی میان اساطیر بظاهر بسیار مختلف درمی‌یابیم که اسطوره سراسر روان آدمی را مطابق دانش روانشناسی امروزین می‌پوشاند، یعنی آدم اساطیری شعور باطن، من وشعور مافوق من دارد، هم قادر به تلطیف وتعالی غرایز است وهم قابل سقوط در ژرفای ناخودآگاهی. بدینگونه هرآدمی درهمه اساطیر درگیر است و هراسطوره مربوط به همه آدمیان است.

بگفته دیل «اساطیر از سرنوشت آدمی سخن می‌گویند، سرنوشتی که نتیجه فعالیت سالم یا ناسالم، پیشرونده یا پس‌رونده روان است». قهرمان وپیکارهایش نمودار سرگذشت بشریت وتاریخ پیشرفت اوست. پیکار قهرمان پیکاری روانی است، نبرد با خطراست، نبرد با نیروهای اهریمنی درون است که راه پیشرفت را سد می‌کند. بدینگونه همه



چهار درویش

سرنوشت نوع‌بشر از ریشه‌های عمیق روانی تا غایت کمال اخلاقی آن در اساطیر جلوه‌گر است. اسطوره داستانی متحجّر نیست، نمودار سیر زندگی و نمایشگر آینده است چون سرشار از پویائی نمادها و نیروی تکامل‌یاب روان آدمی است. دنباله سخن را از زبان پل‌دِیل بشنویم.

در تحقیقات اسطوره شناسی غالباً برای اساطیر معانی کیهانی، جهانی، جوی، ارضی قائل شده و نشان داده‌اند که اساطیر از حرکت ستارگان و تأثیر آن در مقتضیات حیات آدمی (گردش فصول، ریزش باران، پدید آمدن سیل و طوفان و جز آن) سخن می‌گویند. بی‌گمان مردمان ابتدائی سخت تحت تأثیر آسمان و ستارگان و ماه و خورشید بوده‌اند و به تأثیر آن در زندگانی روی زمین اعتقاد داشته‌اند و این احساس هنگامیکه اقوام صحرانورد و شکارچی رفته رفته اسکان یافتند و به کشاورزی پرداختند قوت گرفته است و می‌دانیم که این دوره همزمان با آغاز پیدایش اساطیر است. مردم خیالباف و عاطفی ابتدائی که تازه از مرحلهٔ «جان‌بینی» (animisme) مقدم بر دوران اساطیری بیرون آمده بودند می‌پنداشتند پدیده های طبیعی دارای اراده و شعور و نیروهای اندیشیده‌ای هستند که برخی نیکوکار و برخی دیگر ویرانکارند و آن نیروها را بصورت خدایان روز و شب (شمسی و قمری) مجسم می‌کردند. به اعتقاد مردمان ابتدائی پیدایش متناوب خورشید و ماه و روز و شب نتیجه پیکار دائمی ایزدانی بود که قصدشان یاری دادن مردم یا آسیب رساندن به آنها بود. از اینرو در موسم بذر افشانی پیش از زمستان و در آغاز بهار و سرانجام در همه انقلاب شمسی جشن‌هائی برگزار می‌کردند، طلوع خورشید و ریزش باران بارور کننده را فیض و عطیه الهی می‌دانستند و با خواندن اوراد و دعاها از خدایان سپاسگزاری می‌کردند یا یاری می‌خواستند. اما گرچه اساطیر در آغاز چیزی جز بیان اشتغالات عملی انسان بصورت تمثیلات کودکانه نبود، پیکارهای اساطیری اشاراتی به کشاکش‌های درونی انسان دارد یا به قولی سراسر بیان تعارضات درونی آدمی است. گردش روز و شب و خورشید و ماه که چون پیکار میان ایزدانی نیك و بد پنداشته شده تنها دارای فایده و نفع عمومی برای انسان نیست. آدمی که هستی خود را در مقایسه با عظمت پدیده‌های طبیعی هیچ می‌دیده حتما به سر وجود و حیات اندیشیده و باخود گفته است چرا آدمی

باید در این جهان بیکران که در عین حال هراسناک و آرامبخش، گاهواره و گورستان است دورانی کوتاه زندگانی کند و آنگاه با حسرت بمیرد و باره پس از مرگ چه خواهد شد؟ همینقدر می‌توان دانست که میرندگان باید در هردو جهان شایسته کمك و بخشایش مینوی باشند. سیارات (خدایان) تنها به یاری آن انسان حاجتمند می‌آیند که خود با کار و کوشش و بهره‌گیری هوشمندانه از آفتاب و باران زمین را بارور کرده باشد. بی‌گمان در آن جهان نیز قاعده همین است.

باری با گسترش و شکوفائی کشاورزی روان آدمی به پیچیدگی و کمالی می‌رسد که دور از ساطت و تدوین جان‌بینی و تمثیل‌گرایی مربوط به کیهان و طبیعت است. تخیل انسان در این دوران توانا به نمادسازی یعنی ساختن تصاویری است که معنای دوگانه‌ای دارند و بیان‌کننده سرنوشت انسان‌اند بدینگونه بشر با تفکر مافوق‌طبیعی و اخلاقی آشنا می‌شود یعنی در تفکرات خویش به ماوراءالطبیعه توجه می‌کند و درعمل به عواقب اخلاقی کار می‌اندیشد. در این دوران نمادسازی مربوط به انسان و سرنوشت اوست. انسان با تزکیه نفس می‌تواند به پایگاه خداوندی برسد، قهرمان پیرور به نحوی رمزی مقام الهی می‌یابد و رمز الوهیت ممکن است به صورت انسان درآید و با میرندگان دیدار کند. ایزدان که پیش از این کواکب و سیارات و نیروهای منسوب به آنها بودند، اکنون صورت‌صفات آرمانی و کمال مطلوب روح آدمی درآمده‌اند. در این مرحله اساطیر از سرگذشت خدایان شبیه به انسان سخن می‌گویند و این سرگذشت معانی وسیع‌تر از تمثیلات سابق مربوط به سیارات و کواکب دارد. مثلا پرتاب شدن آذرخش به دست Zeus در سطح جوی فقط دارای معنای تمثیلی است. هنگامیکه معنای روایی به این تمثیل افزوده شد، تمثیل به نماد بدل می‌گردد. Zeus نماد روح و آذرخش پرتاب شده نماد تابناکی و فروغ روح آدمی یا نماد فکر روشنائی‌بخش و شهود و اشراق می‌شود که خدای بخشاینده مهربان برای میرندگان فرستاده است.

معنای نمادی که جانشین معنای تمثیلی می‌گردد معنائی روایی است زیرا اراده و خواست ایزدان انسان‌وش را می‌رساند و چون نیات رمزی خدایان جلوه و پرتو خواسته‌های واقعی انسان است، انسان و خداوند باگزیر نسبت به یکدیگر تعهدات و وظائفی دارند.

گهنیکه آدمی خواسته‌های خود را به خدایان نسبت می‌دهد با زبان روانکاوان برصورتی که از لحاظ او کمال مطلوب است فرا می‌افکند. اما این فرافکنی به خود آدمی باز می‌گردد و در وی اثر می‌نهد، بدین‌معنی که آدمی می‌خواهد در تلاش و پیکار خدایان نیکوکار برای بهروری انسان شرکت جوید و با انجام کارهای قهرمانی و پهلوانی به یاری ایزدان بشتابد.



هزارویکشب

البته به گمان آدمی این خدایان انسان‌وش نیز چون ایزدان کهن‌تر کواکب وسیارات برای برآوردن آرزوها و تأمین نیازمندیهای او کاروپیکار می‌کنند، اما این‌بار نیازمندی‌های انسان خواسته های آرمانی و غایت مطلوبی است که خدایان نمایشگر رمزی آنند، به بیانی دیگر آرزوهای آدمی از مقولهٔ سودجوئی های مادی در زندگانی نیست بلکه بیشتر مربوط به حصول رضایت اصلی واساسی با جهت‌بندی اندیشهٔ زندگی یعنی برقراری انضباط در کار و هم‌آهنگ ساختن خواستهها است. این رضامندی اساسی که والاترین عطیهٔ الهی است و شادی نام دارد میوهٔ کار و کوشش است. کار و کوشش با نیات واغراض پوشیده‌ای صورت می‌گیرد که تنها برخداوند پوشیده نیست. خداوند داور رمزی اعمال یعنی پاداش دهندهٔ رمزی نیکوکاران و عقوبت کنندهٔ رمزی



سلیم جواهری

بدکاران است. خداوند آدمی را به کار و کوشش، پیکار قهرمانانه و ترکیه نفس خوانده است. کارهای خوب نمودار نیت خوب است و آدم نیکوکار شایسته لطف و عنایت ایزدی است نیات ناپاک با تصویر رمزی اهریمنان مجسم شده که انسان قهرمان باید برآنها چیره شود

بدینگونه تخیل اساطیری که درآغاز سیارات و گردش فرضی آنها را بصورت پیکار خدایان می‌دید، سرانجام به بیان تعارضات روانی آدمی پرداخت. پس نماد سازی اساطیری از مقوله روانی و دارای واقعیت روانی است، اما چگونه اسطوره توانسته رمز حقایق روانی یعنی واقعیت کشاکش‌های روانی را بیان کند؟

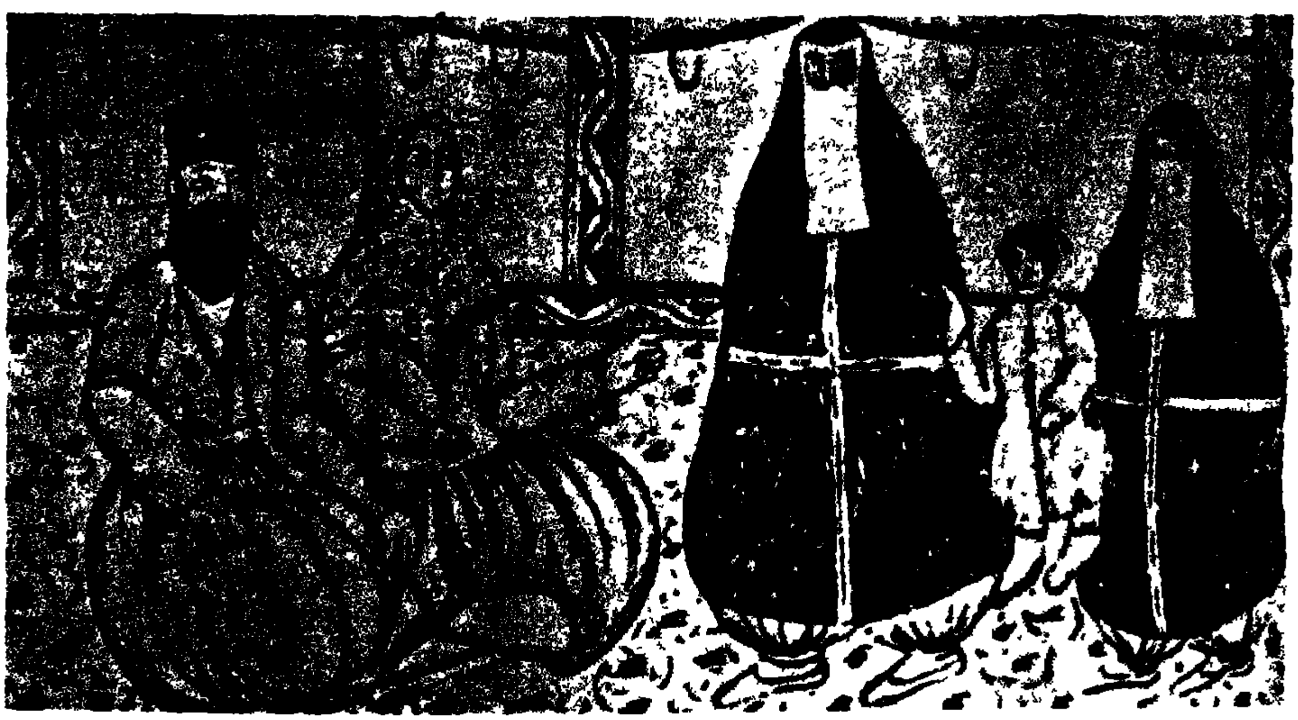
انسان ابتدائی به وجود رابطه‌ای میان گردش سیارات و پدیده‌های جوی که تعیین‌کننده مقتضیات زندگیش بودند پی برد و چون تخیل ابتدائی به همه چیز تشخص و فردیت می‌دهد، ازین گرایش به صورت سازی تمثیلات مربوط به طبیعت و کیهان پدید آمد اما کشف انگیزه‌های انسان بسیار دشوار است، چون این انگیزه‌ها برخلاف ستارگان یا اشیاء عالم خارج مرئی نیستند. پس اگر بگوئیم دراساطیر کشاکش‌های روانی با واقع نگری پیش‌بینی و تصویرشده‌اند ناگزیر باید بپذیریم که آدم ابتدائی بینش و قـوه ملاحظه و مطالعه نیرومندی داشته و می‌توانسته موجبات پنهانی اعمال معقول ونامعقول را به فراست دریابد. چنین امکانی نامعقول می‌نماید مگر آنکه فعالیت روانی انسان علی‌الاصول تأییدش کند وفضا را نوعی تأمل درونی یا درون نگری وجود دارد که به اندازه قوه ملاحظه اساطیری نیمه خودآگاه است اما غالباً طرد و نفی می‌شود چون موجب شرمندگی اهل تأمل و تعمق است و آدمی ناگزیر احساس شرم خودراکه زائیده درون نگری است متعالی می‌سازد یا سرکوب می‌کند. بهرحال از خصائص بنیانی انسان است که آدمی ندانسته سراسر عمر در باطن به انگیزهٔ کارهای خویش می‌اندیشد، زیرا نمی‌تواند بی‌شناخت انگیزه اعمال خود و دریافت نیات دیگران از رهگذر آن شناخت (فرافکنی شناخت خود بردیگران) زندگانی کند درون بینی و کشف انگیزه‌های اعمال خود و فرا افکندن آن برضمیر دیگران برای دریافت اعمالشان بسیار مهم است این درون‌بینی پدیده‌ای بیولوژیکی برای سازش یافتن با محیط است و مانند غریزهٔ ابتدائی و فطری است و ازلحاظ قاطعیت درانسان بمنزلهٔ غریزه درحیوان است البته این درون‌بینی چون بصورتی ناخودآگاه وعاطفی صورت می‌گیرد وازروشنی خودآگاهی نصیبی ندارد، ذهنی‌واعتباری‌است نه عینی ومتقن. آدمی برای جهت‌یابی در زندگانی نمی‌تواند به خطاناپذیری غریزه متکی باشد بلکه باید بروشنی درخود بنگرد، اما چنین پیشرفتی دشوار است وازینرو هرکس دردرون خود به‌عواطف واحساسات که بیان نامعقول را سر موجه جلوه می‌دهد پناه می‌برد پس درون‌بینی دارای خصیصه دروغزنی نیز هست که

باعث همان احساس شرم پنهانی است. این خصیصه دروغزنی یا اشتباه‌انگیزی سرکوفته یا معنوی وروحانی می‌شود. معنویت یا روحانیت عبارتست از اقرار کردن به دروغ وبنابراین راست کردن آن اما واردگی پنهان داشتن انگیزه‌های واقعی ناگفتنی واظهار انگیزه‌های دروغین است

اگر انگیزه‌ها مغلوط ودروغین باشند، اعمال آدمی نیز مغلوط ودروغین می‌شود واین مایهٔ درد ورنج در سراسر زندگی است. اساطیر ازین درد ورنج ولزوم نابود ساختنش سخن می‌گویند و البته تنها چاره کار تصحیح تفسیر غلط انگیزه‌هاست. طبیعت خود راه نجات را یافته وبازنموده است آدمی از راه عزت نفس و خودخواهی به سرکوبی وپس‌راندن انگیزه واقعی اعمال خود می‌پردازد، اما عواطف واحساسات رسواکننده‌اند و دروغ‌زنی‌های خودپرستانه وی‌را فاش می‌کنند میوهٔ این خودآگاهی و توجه نفس شرم و خجلت است و خودآگاهی موجب تعالی و تکامل آدمی و مانع واردن شرم وخجلت یعنی معنوی کردن است

برآورده شدن آرزوی اساسی انسان یعنی آرزوی تکامل پدیدآورندهٔ احساس اضطراب وگناهکاری انسان از خطای اساسی است که مرتکب شده است نگرانی و احساس گناه نشانهٔ دروغین و مغلوط بودن انگیزه هاست والبته اعمال ناشی از چنین انگیزه‌هائی معیوب وناقص ونابهنجارند احساس گناه که بر ارتکاب اشتباهی حیاتی در زندگی دلالت دارد، متضمن پیش‌بینی مبهم راه معقول و صواب در زندگی نیز هست وبنابراین آبستن صراط مستقیمی درزندگی است. این دل‌آگاهی ازراه ورسم یا معنای درست زندگی، قطب مخالف اضطرابی است که نشانهٔ عدم تعادل زندگی روانی است یعنی مبشر بهجت نمودار هم‌آهنگی میان نیات واعمال است. بنابراین اضطراب گناه‌آلود درد و رنجی است که ازفقدان شادی و نیز سودای دردآلود جبران آن خبر می‌دهد. پس اندیشه درباره معنا وساخت زندگی که همیشه با احساس اضطراب وگناه از امکان دریافت نادرست آن همراه است، موجب تلاش وکوشش هرچه بیشتر آدمی دریافتن معنای درست زندگی است. مجموع این احساسات که میان اضطراب و شادی نوسان دارد نیروی مورد نیاز آدمی برای سازش یافتن، پیشرفت و پیش‌بینی اعمال وشناخت ضمیر خود است. بعبارت دیگر مجموع این احساسات همان وجدان آدمی و حتی نیروئی برتر از شعور آدمی است. این نیرو با مجموع احساسات درواقع مرکز رؤیتی است که تصویر اساطیری معنا و ساخت زندگی محصول فعالیت آنست. این تصویر، تصویر رمزی الوهیت است که صورت آرمانی هم‌آهنگی و شادی است و مادر همه رمزهای مربوط به پیکارهای قهرمانی، یعنی پیکار برای رفع اشتباه اساسی انسان (درون‌بینی وتعبیر نادرست آن) است.

ورقا وگلشاه



# فتوگرام

PHOTOGRAMME

هادی شفائیه

**اصطلاح فتوگرام** به‌تصاویری اطلاق میشود که برای‌تهیهٔ آنها ازدوربین واپژکتیف استفاده نشده باشد .

برای بدست‌آوردن چنین تصاویری‌کافی است اشیای موردنظررا روی‌کاغذ حساس عکاسی قرار داده نوری راکه ازیك‌عدسی‌عبور کرده‌باشد بطورعمودی به سطح مزبورتابانید

برحسب شکل این اشیا وتجمع آگاهانهٔ آنها دریك کمپوزیسیون جالب ، گاهی تصاویر بسیار زیبایی به وجود میآیدکه ارزش تزیینی زیادی داشته و با تکثیرآنها نتایج جالبی به دست میآید . میتوان گفت‌که امکانات استفاده از فتوگرامها دردکوراسیون تقریباً نامحدود است .

وسیلهٔ کار فقط عبارت ازیك آگراندیسور عمودی است که باید آنرا چنان تنظیم‌کردکه برروی سطحی به اندازهٔ موردنظر نور صاف ویکنواخت بتابد قراردادن شاسی نگاتیف درآگراندیسور لزومی ندارد . اما فیلتر نارنجی یــا قرمز درزیر اپژکتیف آگراندیسور حتماً لازم است زیرا درمدتی‌که کمپوزیسیون لازم وموردپسند برروی‌کاغذ حساس عکاسی ، درزیر نور آگراندیسور ، تهیه وتنظیم میگردد نورسفید لامپ نباید درکاغذ تأثیرکند البته درایمدت فقط چراغ ایمنی تاریکخانه روشن خواهد بود .

لازم به تکرار وتأکید است‌که نور مورد استفاده حتماً باید ازیك اپژکتیف خارج شده باشد ، زیرا نور پخش شده ویا نوری‌که ازیك لامپ عادی میرسد نمیتواند حدود وخطوط مشخص و واضح ایجادکند

**طرز عمل .** ابتداء کاغذ حساس عکاسی را درزیــر آگراندیسور قرار داده اشیای موردنظررا روی آن بچینید وپس ازاینکه‌کاملاً آماده شد لامپ آگراندیسور را خاموش کرده فیلتر نارنجی یا قرمز راکه تا اینموقع درزیر اپژکتیف بودکنار بکشید . آنگاه ، بطورعادی ، لامپ آگراندیسور را به مدت لازم روشن وسپس خاموش‌کنید ، مقدار نور به حدی باید باشدکه نواحی نمایان‌کاغذ حساس را کاملاً سیاه‌کند . بهتر است کاغذ ازنوع هارد Hard انتخاب شود و درمحلول قوی سریعاً ظاهر گردد .

بدین ترتیب ، مشاهده میشودکه عملیات بسیار ساده وحتی میتوان‌گفت بچگانه است تنها نتیجهٔ کار است‌که در سایهٔ انتخاب اشیای جالب وترتیب‌وترکیب وکمپوزیسیون زیبا وآگاهانهٔ آنها کسب ارزش میکند درغیراینصورت ، همچنین حتی نتیجهٔ کار، جز بازی بچگانه چیزی نخواهد بود .

بطورمثال گیاهان ، برگهاوگلهارا میتوان درنظر گرفت که با کمپوزیسیون‌های‌گوناگون میتواند منبع پایان‌ناپذیری ازشکل‌ها باشد نمونه‌هایی‌که دراینجا به نظرتان میرسد فقط ترکیبی ازبرگهاست ، اما برای آماتوری‌که مالك قوهٔ تخیل وتفکراست میتواند راهنمای خوبی‌باشد تا ازلحاظ استفاده‌های جالبی که این بــازی سادهٔ عکاسی ممکن است داشته باشد ایده‌هایی بدهد .

ازاین طرح‌ها میتوان برای ساختن‌آباژور (طرح E) استفاده‌کرد ویا به شکل تابلو (طرح C)، درجاهاییکه دکوراسیون مدرن انتخاب میکند ، آنهارا به‌کار برد . همچنین درصورت‌آگراندیسمان‌های بزرگ ، بطوریکه درطرح ملاحظه میشود، به‌عنوان پاراوان مورداستفاده قرارداد (طرح D)

**طرز تکثیر .** ـــ گاهی‌لزوم تهیهٔ چندین‌نسخهٔ مشابه ازیك طرح پیش میآیدکه برای تك‌تك هریك ازآنها دوباره چیدن علاوه براینکه وقت زیاد میگیرد سرانجام این آرایش‌های مکرر ، بطوریکه عیناً درتمام نسخه‌ها یکسان باشد، میسر نمی‌گردد .

درصورتیکه طرح مورد نظر در اندازهٔ متوسطی بوده وبزرگ نباشد ساده‌ترین راه تهیهٔ یك نگاتیف ازآن است . ازاین نگاتیف به تعداد لازم ، بطریقهٔ کپی عادی ، میتوان نسخه‌های مکرر ویکسان بدست آورد .

دراینصورت توصیه میشودکه نسخهٔ اول ، یعنی طرح اصلی ، روی‌کاغذ نازك عکاسی تهیه‌گردد .

این نسخهٔ اصلی را ، پس‌ازظهور وثبوت وشستن وخشك کردن، با یك ورق دیگرکاغذ عکاسی ـــ بطوریکه روی



۱



۲

حساس هردو بطرف هم باشد ــ زیر یك شیشهٔ کلفت وتمیز قرار داده بوسیلهٔ آگراندیسور نور میدهند توضیح بیشتر اینکه ، مانند تهیهٔ فتوگرام اصلی ، درحالیکه نورآگراندیسور ازفیلتر نارنجی یا قرمز آن میگذرد ابتدا یك‌ورق کاغذ عکاسی نور ندیده را روبالا قرارداده فتوگرام حاضررا برروی آن میگذارید(طرف تصویر روبپائین) ، سپس شیشهٔ کلفت را روی آنها جای میدهند وقتی ازصحت اعمال انجام یافته اطمینان حاصل کردند لامپ آگراندیسور را خاموش‌کرده فیلتررا از زیر آن‌کنار میکشند وبالاخره بمدت لازم چراغ آگراندیسور را روشن میکنند ونور میدهند

پس ازاینکه کاغذ مزبوررا ظاهر کردند نگاتیفی بدست میآید (طرح‌های b, B - a, A ) که میتوانند نسخه‌هـای بیشماری ، صددرصد مطابق یکدیگر، تهیه‌کنید

درصورتیکه بخواهند از طرح‌های مزبور ، طرح‌های معکوسی بدست‌آورید (بجای زمینهٔ سیاه واشکال سفید ، زمینهٔ سفید واشکال سیاه) کافی است که‌کپی‌ها ونسخه‌های بعدی را ، بدون انجام اینکار، ازهمان نسخهٔ اول تهیه‌کنید .

● برای ساختن یك آمازور حداقل سه قطعه طرح ۴۰ × ۳۰ سانتی‌متر لازم است .

**تصاویر بزرگتر :** بعضاً برای‌مصارف‌خاصی‌به‌فتوگرام‌های بزرگتر احتیاج است (مانند آنچه درطرح C بشکل تابلوی دیواری مشاهده میکنید) دریك اطاق با ابعاد متوسط چنین تابلوهایی حداقل باید ۶۰ × ۵۰ سانتی‌متر عرض و طول داشته باشد

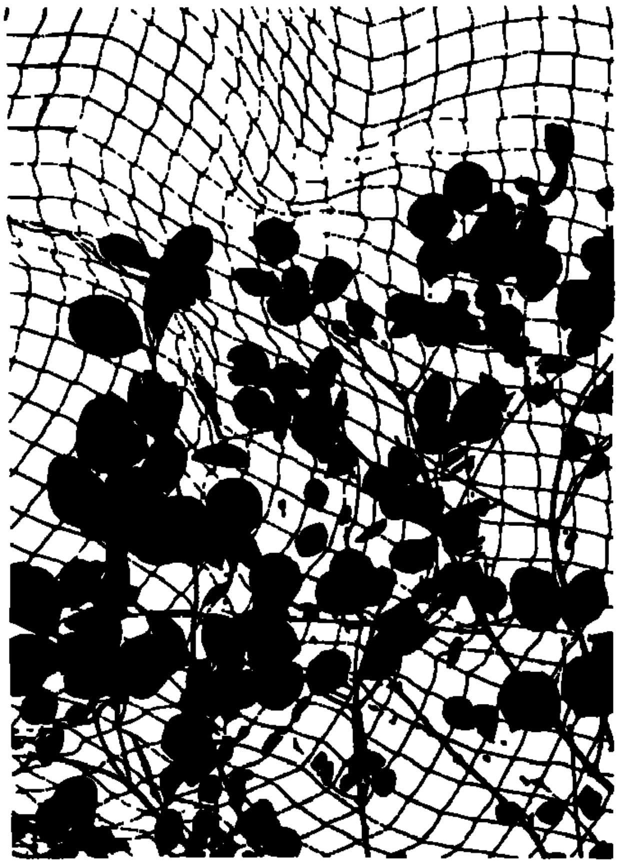
بدین منظور لازم است ازفتوگرام موردنظر که درزیر آگراندیسور تهیه‌گردیده (بطوریکه قبلاً شرح داده شد) یك فیلم نگاتیف بدست آورد

برای اینکار فتوگرام مزبوررا دربرابر دوربین عکاسی چنان باید قرارداد‌که سطح کاغذ با سطح فیلم داخل دوربین کاملاً موازی باشد دوربین را بحدی باید نزدیك آورد‌که طرح فتوگرام تمام سطح تصویررا بپوشاند نوری‌که به سطح فتوگرام میرسد لازم است درهمه جای آن یکسان ویکنواخت

٣



٤





٥



٦



۷



۸

باشد. پس از اندازه‌گیری نور چند عکس با دیافراگم معین (مثلاً f/11) وسرعت‌های متفاوت گرفته فیلم‌را بطورعادی ظاهر باید کرد. یکی از این نگاتیف‌ها که دارای کنتراست خوب باشد برای استفاده مناسب خواهد بود که آنرا درآگراندیسور گذاشته، طبق معمول، به‌اندازه‌های لازم میتوان چاپ کرد.

**آگراندیسمان‌هـای بزرگ**: برای تزئین پاراوان (طرح D)، پانل‌های دیواری وغیره، چندین چاپ در اندازه‌های متناسب باید تهیه‌کرد وسپس آنها راکنار همدیگر قرارداده وچسباند.

معمولاً طبیعت موضوع‌ها چنان است که احتیاجی به‌دقت خیلی زیاد درمورد جمع وجور کردن وچسباندن آنها نیست وبهمین جهت حتی برای کسانیکه ورزیدگی خاص دراینکار ندارند اشکالی پیش نمی‌آید.

تذکر:

در تهیهٔ فتوگرام از برگها وگل‌ها، ازلحاظ چیدن وقراردادن قسمت‌های مختلف آنها با وضعی خوب ودرست، اشکالاتی پیش میآید

برگها وگلهائیراکه ممکن است روی یکدیگر واقع شده وشکل یکنواخت وعاری اززیبایی ایجادکند باید ازهمدیگر جداکرد.

برگها وگلها را میتوان به‌کمک سنجاق‌های کوچکی بطورعمودی روی کاغذ ثابت‌کرد زیرا اگر سنجاق کاملاً عمود برکاغذ باشد سایه واثر مشخصی ایجاد نخواهدکرد.

**براق‌کردن فتوگرام‌ها**: برق‌دادن فتوگرام یا تصاویر دیگر تنها ازروی تفنن وتجمل نبوده بلکه موجب میشودکه سایه‌ها قدرت خاصی‌کسب‌کند وجزئیات موضوع با وضوح بیشتری خودنمایی‌کند.

برای‌برق‌دادن دو راه موجود است. طریقهٔ گرم وطریقهٔ سرد.

راه اول معمولاً درمؤسسات عکاسی مورد استفاده قرار میگیرد زیرا وسایل آن نسبتاً گران‌قیمت است ومزیت آن درسرعت عمل میباشد. ضمناً نیز محظوراتی همراه داردکه عبارت ازبرق نگرفتن نقطه‌هایی درروی عکس‌است‌که به شکل لکه ونواحی مات دیده میشود.

گرچه راه دوم دارای سرعت عمل کمتری‌است ولی‌نتایج



۹



۱۰

خوبی دارد به علت کم‌خرج بودن مخصوصاً برای آماتورها بسیار مناسب است

باید دانست که کاغذهای براق بهتر از انواع دیگر برق میگیرد گرچه برق‌دادن کاغذهای مات غیرممکن نیست ولی بکاربردن کاغذ مات برای بدست‌آوردن تصاویر براق منطقی بنظر نمیرسد .

عمل برق‌دادن عبارتست ازخشك کردن ژلاتین درروی سطحی سفت و کاملاً صاف وصیقلی .

برای اینمنظور میتوان ازورقه‌های فولادی که روی آن آب‌کرم Chrome داده شده و درابعاد مختلف برای همین کار ساخته میشود استفاده کرد . همچنین ، بطور خیلی ساده ، یك قطعه شیشهٔ تمیز وصاف وبی‌رگه میتواند نتیجهٔ مطلوب بدهد .

برای برق‌دادن بوسیلهٔ شیشه ، بطریق زیر باید عمل کرد.

ابتدا چربی‌شیشه را باآب‌گرم محتوی ۵٪ کربنات‌دوسود پاك کرده سپس با یك قطعه کاغذ تمیز مچاله شده آنرا مدتی باید مالش داد وآنگاه درآب تمیز شسته برای خشك شدن در محل بی‌گرد وغبار قرارداد

تصاویری که برق‌داده خواهد شد (پس‌ازشستشوی کافی) درآب محتوی ۵٪ مادهٔ خیس‌کننده (آگپون آگفا ــ فتو فلو کداك وغیره) گذاشته میشود ودراینمدت شیشهٔ آماده شده را با یك پارچهٔ تمیز که روی‌آن‌گرد تالك پاشیده شده بخوبی پاك‌کرده ، زیادی‌گرد تالك را (آنچه درروی شیشه بچشم میخورد) نیز برداشته آب محتوی ماده خیس‌کننده بهمه جای آن پخش بایدکرد .

پس‌ازاینکه کاغذها درحدود پنج دقیقه درآب مزبور ماندند ازطرف ژلاتین آنها را روی شیشهٔ آماده قرار داده روی‌آن یك قطعه کاغذ تمیز که قدرت آبکشی داشته باشد پهن بایدکرد وازروی آن غلطك لاستیکی گذراند تا اگر بین شیشه وکاغذ حبابهای هوا باقی‌مانده باشد(که بعداً ایجاد لکه‌های مات میکند) خارج شود وهردو کاملاً بهم بچسبد

بعد ازانجام عملیات فوق آنرا درمحلی دور ازمنبع حرارت بایدگذاشت تا بطورطبیعی خشك‌گردد اگرگوشه‌های کاغذ بلند شود میتوان وزنهٔ کوچکی روی آنها قرارداد .

پیش ازاینکه کاغذکاملاً خشك شود نباید سعی درکندن آن به عمل آورد .

اگر اعمال ذکرشده بدقت انجام‌گرفته باشد هیچگونه اشکالی نباید پیش‌آید . معهذا ممکن‌است‌که کاغذ خودبخود ازشیشه جدا نشودکه دراینصورت‌کافی است یك‌گوشهٔ آنرا با نوك ناخن بلندکنند تا بقیه‌کنده شود

درصورتیکه مشاهده شود کاغذ درکنده شدن ازشیشه

مقاومت بخرج میدهد باید اصرار بیشتر کرد زیرا خطر شکستن ژلاتین آن وجود دارد کافی است شیشه و کاغذ را در آب قرارداد که پس از یکربع ساعت خیس خوردن براحتی از هم جدا خواهد شد که البته برق کاغذ از بین خواهد رفت و لازم است عملیات از سر گرفته شود.

پیش‌آمد مزبور میتواند علل مختلف داشته باشد

۱ ـ صحیح نبودن تالك زدن شیشه

۲ ـ سرعت زیاد خشك شدن در نتیجهٔ حرارت زیاد

۳ ـ تمیز نبودن شیشه به علت قطعاتی که از ژلاتین عکس‌های قبل بآن چسبیده

(برای حل کردن این قطعات، شیشه را باآب گرم محتوی ۲۵٪ آب ژاول باید شست).

٤ ـ درساختمان کاغذ ازطرف سازندهٔ آن ژلاتین نرم بکاررفته باشد.

(دراینصورت قبلاً کاغذ را درآب محتوی ۵٪ زاج معمولی باید قرارداد تا ژلاتین آن سخت گردد. بعداً نیز مدت ۱۵ دقیقه درآب صاف باید شستشو داد).

● آب محتوی مادهٔ خیس کننده میتواند بدفعات مورد استفاده قرارگیرد. بشرطیکه هربار ازینه صاف شده باشد

● برای برق‌دادن ازشیشه‌های مخطط وناصاف نباید استفاده‌کرد، زیرا هرخط وناصافی‌که درروی شیشه باشد عیناً روی ژلاتین کاغذ منعکس میگردد.



۱۱

# ریشه‌های تاریخی امثال و حکم

مهدی پرتوی

## «جزای سِنِمّار*»

این مثل بیشتر در لسان عرب جاریست ولی‌چون‌بسیاری از فضلاء و دانشمندان ایرانی نیز لدی‌الاقتضاء بآن استناد میجویند ومضافاً با یکی ازوقایع تاریخی ایران ارتباط دارد لذا دراین مقالت آورده شده‌است

*اصطلاح* **«جزای سِنِمّار» و یا بقولی «جزای سِنِمار» هنگامی بکارمیرود که آدمی درخور سعی و عمل خود پاداش نگیرد سهل است بلکه سزای نیکی را بدی دهند و خدمت را بخیانت وجنایت پاسخ گویند .**

اکنون ببینیم سنمار کیست و چگونه جزا و پاداش گرفت

بموجب روایت طبری و سایر مورخان شرقی ، یزدگرد اول پادشاه ساسانی را هرچه فرزند ذکور میآمد پس ازچندی میمرد تا آنکه بهرام متولد شد یزدگرد اول برای آنکه این فرزند نیز از دست نرود اورا بنعمان پادشاه عرب حیره سپرد واز وی خواست تا بهرام را درآن آب و هوا پرورش دهد ملك حیره بهرام را برگرفت و بجانب حیره شد که اضافاً هوائی خوش و پاکیزه داشت آنگاه فرمان داد کسی را طلب کنند تا قصری سازدکه در تمامت کرهٔ زمین نظیر و بدیل نداشته باشد وبهرام را در آن جای دهند سنمار «بکسر سین و نون مشدده» یا «سنمار» مهندس و معمار رومی را که در همهٔ شام و عراق همتا نداشت بحضور آوردند نعمان بسنمار گفت میخواهم قصری بنا کنی که از آن بلندتر و عظیمتر درجهان نباشد ومن این شاهزاده ایرانی را در آن جای دهم تا از چشم بد روزگار مصون و محفوظ بماند سنمار دست بکار شد ودر مدت پنجسال **قصرخورنق را «که بپارسی خورنگ گویند» بنا کرد** که بقول طبری در شب چون ماه بتافتی وهر که برور چشم برو افکندی درعجب ماندی «عجم آن قصررا خوردنگاه میگفتند یعنی جای نشستن وطعام خوردن و دیگری را سه دیر میخواندند چه مشتمل بر سه‌گنبد بود متداخل یکدیگر عرب هردو لفظ را معرب کرده یکی را خورنق گفت ودیگری را سدیر دربعضی از تواریخ‌معتبر مسطور است که آن عمارت را سنمار چنان ساخت که درشبانه روزی بچندرنگ مختلف مینمود ، صبحدم ازرق ووقت استوا سفید بعدازظهر زرد بنظر درمیآمد »[1] نعمان چون آن قصر را بدید بی‌نهایت مسرور وخوشحال شد و سنمار را از مال و نعمت دنیا بی‌نیاز ساخت سنمار چون آنهمه نعمت و نوازش بدید چشمانش سیاهی گرفت و بنعمان گفت اگر میدانستم که حق‌الزحمه وپاداش من تا این پایه و مایه است قصری عظیمتر و باشکوهتر میساختم نعمان پرسید مگر تواراین بهتر هم میتوانی سازی ؟ سنمار جواب داد افسوس میخورم که بمیزان کرم و سخاوت تو واقف نبودم وگرنه قصری آنچنان بنا میکردم که «بهرطرف آفتاب حرکت کردی آن قصر نیز آمدی»[2] برنگ آفتاب تغییر کردی و هنگام شب رنگ ماه گرفتی . . . **نعمان دراندیشه شد که مبادا پادشاه دیگری اورا بزور مال بفریبد و کاخی از خورنق بهتر و عظیمتر بسازد . پس بجای آنکه بنای قصر دیگری را دستور دهد فرمان داد آن بیچاره را ازبالای قصر خورنق سرنگون ساختند و بدین‌ترتیب آن معمار چیره دست را جزا داد ! تا بهتر از خورنق را برای دیگری نسازد .**

محمد طوسی راجع بقصر خورنق و جزای سنمار چنین میگوید · «خورنق بنائیست بظهر کوفه ، نعمان‌بن امرءالقیس کرد به هشتاد سال مدت ملك وی . مردی بود رومی ، نام وی سنمار دوسال کار بکردی و پنهان شدی پس ظاهر شدی .

گفتند چرا چنین میکنی ؟ گفت تا بنا قرار گیرد . چون نه‌پیوندد پاره‌ئی از آن فرو نشسته بود ، پس تمام کرد . نعمان بر سر وی‌برفتی و مینگریست برابر وی دریائی دید و از پس وی بیابان درآب ماهی ، در صحرا صید و نخلها نعمان گفت هرگز مثل این بنا ندیده‌ام سنمار گفت من جائی دانم ازین قلعه ، اگر سنگی از آنجا برگیرند این قلعه بیفتد . نعمان گفت جز از تو هیچکس داند ؟ گفت نه . سنمار را ازقلعه برانداخت تا هلاک شد و گفت مبادا کسی بکسی گوید و آنرا ویران کند»[3] عبارت «جزای سنمار» از آن تاریخ در میان عرب ضرب‌المثل شد و فضلاء و دانشمندان ایرانی نیز گهگاه بآن تمثیل میکنند در کتاب «امثال عرب» بیتی دراین زمینه است باینشرح

جزانی جزاه‌الله شرّ جزائه
جزاء سنمار و ماکان ذاذنب

که ملمعی آنرا مطلع قصیده‌ای میداند ودرضمن حکایتی بعبدالعزیز امرءالقیس از اکابر بنی‌کلب نسبت میدهد در لغت‌نامهٔ اسدی نیز این شعر آمده است

بخشش خورشید نام باشد از عمر
گر بکشندم بسان سحر و سنمار

حکیم‌نظامی گنجوی داستانسرای نامی ایران راجع بقصر خورنق وسرانجام رقت‌انگیز سنمار رومی در مثنوی هفت‌پیکر «بهرامنامه» آنچنان داد سخن داد و شیرین‌زبانی کردکه دریغ آمد خوانندگان محترم را از درك لذت آن تابلوی زیبا فی‌الجمله بی‌نصیب‌گذارد

روز اول که صبح بهرامی
از شب تیره برد بدنامی
یافتند از طریق پیروزی
در بزرگی و عالم افروزی
طالعش حوت ومشتری‌درحوت
زهره با او چو لعل با یاقوت
ماه در ثور و سر در جوزا
اوج مریخ در اسد پیدا
دست آورده روی در زحلش
و آفتاب اوفتاده در حملش
داده هرکوکبی شهادت خویش
همچو برجیس برسعادت خویش
با چنین طالعیکه بردم نام
چون باقبال زاده شد بهرام
پدرش یزدگرد خام‌اندیش
پختگی‌کرد ودید طالع خویش
کانچه او میبرد همه حاجت
تخم بیداد بد سرانجامست
پیش از آنحالتش سالی بیست
چند فرزند بود و هیچ نزیست
حکم کردند راصدان سپهر
کان خلف را که بود زیبا چهر
از عجم سوی تازیان تازد
پرورشگاه در عرب سازد
مگر اقبال از آنطرف یابد
هرکس از بقعه‌ای شرف یابد
آرد آن بقعه دولتش بمثل
گرچه گفتند للبقاع دول
کس فرستاد خواند نعمان را
لالهٔ لعل داد بستان را
تا چو نعمان کند گل افشانی
گردد آن برگ لاله نعمانی
آلت خسرویش بسردورد
ادب شاهیش درآمورد
برد نعمانش از عماری شاه
کرد آغوش خود عماری ماه
چون برآمد چهار سال برین
گور عیار گشت شیر عرین
شاه نعمان نمود با فرزند
کای پسر هست خاطرم دربند
کاین‌هوا خشک‌واین‌زمین گرمست
وین ملک‌زاده نازك ونرمست
پرورشگاه او چنان باید
کسر زمین سر بآسمان ساید
تا درآن اوج برکشد پروبال
پرورش یابد از نسیم شمال
درهوای لطیف جای کند
خواب وآرام جانفزای کند
رفت منذر باتفاق پدر
برچنین جستجوی بست کمر
جست جائی فراخ و سار بلند
ایمن ازگرمی وگذار وگزند
کانچنان در درآن دیار نبود
وانچه شد جز همان بکار نبود

۱ و ۲ – روضة‌الصفا ج ۱ صفحه ۷۵۹
۳ – عجایب‌المخلوقات وغرائب‌الموجودات ، صفحه ۲۱۱ .

اوستادان کار میجستند
جای آن کارگاه می‌شستند
تا بنعمان خبر رسید درست
کانچنان پیشه‌ور که درخور تست
هست نام‌آوری زکشور روم
زیرکی کاو زسنگ سازد موم
چابکی چربدست و شیرینکار
نام دستی و نام او سنمار
دست بردش همه جهاندیده
بهمه دیده‌ها پسندیده
کرده چندین بنا بمصر و شام
هریکی در نهاد خویش تمام
گرچه‌ساخت ویزسحرفاش‌است
اوستاد هزار نقاش است
چونکه نعمان بدین طلبکاری
گرم دل شد زیار سنماری
کس فرستاد خواندازآن‌بومش
هم برومی فریفت از رومش
آنچه‌مقصودبود ازوبدرخواست
وانگهی کرد کار اورا راست
آلتی کان رواق را شاید
ساختند آنچنانکه میباید
پنجهٔ کارگر شد آهن سنج
بر بنا کرد کار ، سالی پنج
تا هم آخر بدست زرین چنگ
کردسیمین‌رواقی‌ازگل‌وسنگ
کوشکی سرخ برکشیده بماه
قبله‌گاه همه سپید و سیاه
کارگاهی بزیب و زرکاری
رنگ تازی و نقش سنماری
چون بهشتش درون پرآسایش
چون سپهرش برون پرآرایش
چونکه‌سنمارازآن‌عمل‌پرداخت
خوبتر زانکه خواستند ساخت

ز آسمان برگذشت رونق او
خور برونق شد از خورنق او
داد نعمان بنعمتیش نوید
که بیك نیمه زان نداشت امید
از شتربارهای پر زر خشک
وز گرامایه‌های گوهرومشک
دست بخشنده کآفت درمست
صاحب الباب درگه کرمست
مرد بنا که آن نوازش دید
وعده های امیدوار شنید
گفت اگرزانچه وعده دادم شاه
پیش ازین شغل بودمی آگاه
نقش این کارگاه چینی کار
بهترك بستمی درین پرگار
بیشتر بردمی دریجا رنج
تا بمن شاه بیش دادی گنج
گفت نعمان چوبیش یابی چیز
به ازین ساختن توانی نیز ؟
گفت اگر بایدت بوقت بسیج
آن‌کنم‌کاین برش نباشد هیچ
روی نعمان ازین‌سخن‌بفروخت
خرمن مهرومردمی را سوخت
گفت اگرمانمش ، بزوروبزر
به ازینی کند بجای دیگر
نام و صیت مرا تباه کند
نامهٔ خویش را سیاه کند
کارداران خویش را فرمود
تا برند ازبر افکنندش زود
کارگر بین‌که خاك‌خونخوارش
چون فکند از نشانهٔ کارش
کرد قصری بچند سال بلند
بزمانیش ازو زمانه فکند
گر ز گور خویش خبر بودی
یك بدست از سه گز بیفزودی

# دبیری و نویسندگی

(۱)

محمدتقی دانش‌پژوه

در انجمن علمی سمرقند که سال گذشته برگزار شده بود به شرایط تاریخی واجتماعی واقتصادی هنر دوران تیموری ومسائل مربوط به بررسی نسخه‌های خطی خوشنویسان اشارت گشته بود. نگارندهٔ این سطور از دو فهرستی که میتواند در این امر کمك باشد در گزارش خویش (هنرومردم ش ۷ ــ ۸۶ ص ۳۱) یادکرده‌ام نخستین آن درهمان شماره همین مجله چاپ شده است، دومین آن درباره آثار قدیمی دبیران ونویسندگان ودیوانیان ومستوفیان ومحاسبان دربارها است

این گروه که درزمان ساسانی خود رسته‌ای بوده‌اند درهمهٔ ادوار اسلامی بـا آنهمه دگرگونی‌ها برجای مانده ودرسیاری ازتطورات سیاسی دست‌اندرکاربوده و با بسیاری‌ازهنرهای دیگر جز دبیری آشنایی درست داشته‌اند.

دربارهٔ هنر دبیری ونویسندگی چندین کتاب دردست داریم، ازآنها است چهارمقالهٔ نظامی عروضی که درمقالت نخستین آن میگوید که «دبیری صناعتی است مشتمل برقیاسات خطابی وبلاغی منتفع درمخاطباتی که درمیان مردم است. ..» ازاین سخن پیوندی که میان نویسندگی وهنر خطابت وبلاغت است آشکار میگردد. میدانیم که درفن سوم خطابه باریطوریقای ارسطو ازقواعد بلاغت و در دوفن دیگرآن ازمواد وموارد خطابه بحث شده است پس ارسطو نخستین کسی خواهد بودکه فن بلاغت وخطابت را تدوین نموده است وشاید بتوان گفت که ریشهٔ علم بلاغت درمحیط اسلامی ازخطابه ارسطو است، اگرچه هنرآن ریشهٔ پهلوی دارد با اینکه مواد آن عربی است ریشهٔ بحث دراین مسأله بسیار دراز ودرخور مقالتی جداگانه است.

هنر دبیری ونویسندگی اسلامی وایرانی گذشته ازپیوندی که با خطابه وبلاغت دارد واز این روی با ادب یونان وایران خواه‌ناخواه پیوست چون درسرزمین سورستان ومیان‌رودان وایرانشهر تا ورارود بلکه درنخستین ازافریقا و اندلس آغاز شده وکمال یافته بود واین سرزمینها جایگاه فرهنگ یونانی یا ایرانی بوده است باگزیر ازاین دوفرهنگ بایستی ریشه گرفته باشد سرگذشت دبیران یونانی‌وایرانی که دردیوانهای اسلامی کار میکرده‌اند خودگواهی روشن‌است براین‌مطلب

فارابی در الاوسط الکبیر (فصل ٤ و ٥ فن برهان) ازتعلیم وتلقین وتأدیب وریاضت یادکرده وکتابت ومانند آن را ازهنرهایی میداندکه دراثر مزاولت وتمرین بدست میآید وعملی است نه نظری

ابن سینا درفصل سوم مقالهٔ یکم فن برهان منطق‌الشفاء می‌نویسدکه روش تعلیم وتعلم یا آموختن وفراگرفتن چندگونه است

۱ ــ روش صناعی که پیشه‌ها وهنرها بدان روش آموخته میشود.

۲ ــ روش تلقین اشعار وفراگرفتن زبان که براساس حفظ ویادگیری است.

۳ — روش تأدیب وپرورش که با مشورت با متعلم پدید میگردد.
٤ — روش تقلید وپیروی شاگرد از استاد وپذیرفتن رأی او واز روی اطمینان باو.
٥ — روش تنبیه وآگاهی دادن به متعلم و زنده کردن آنچه دراندرون او نهفته است.
روشهای دیگری هم هست

همهٔ اینها جز روش ذهنی وفکری است که از دانسته‌های پیشین به قانون تحدید وتعریف تصوری بدست آید وبه قانون قیاس واستقراء وتمثیل وضمیر خطابی تصدیقی کسب شود.

آموختن دبیری ونویسندگی هم گویا بیشتر به روشهای پنجگانه‌ای بوده که ابن‌سینا یاد کرده است اگرچه دبیران وکتّاب ناگزیر بایستی علومی را هم بروش دانشمندان وفیلسوفان بیاموزند ولی ازرهگذر هنر وپیشه بودن این کارها روش صناعی ومانند آن درآنها بیشتر بکار برده میشده است ازاین‌رو است که برنامهٔ روش خاصی برای دبیری وکتابت نوشته‌اند ومدرسهٔ خاصی برای آن بوده است برخلاف علم وفلسفه و ادب که مدرسه وبرنامهٔ آنها درطول تاریخ برای ما روشن است

ازآثار جاحظ به خوبی می‌توانیم پی ببریم که دبیران آن روزگار چه می‌بایستی بدانند همچنین ازمحاضرات راغب اصفهانی که درسدهٔ چهارم میزیسته است

بهترین کتاب که دراین زمینه بما کمك میدهد نثرالدرر ابوسعد منصوربن حسین آبی کاتب درگذشته ٥۳۹ است که گذشته از ادب یونانی واسلامی فصلی دربارهٔ دانش ایرانی وعلم سیاست ساسانی دارد (فهرست فیلمهای دانشگاه ص ۳۹۲ و ۸۱۱) ازهمانجاکه دبیران بدانها آشنا بوده‌اند. درمقالت نخستین چهارمقالهٔ نظامی عروضی هم به دانستنی‌های دبیران اشارت شده‌است

دربارهٔ تاریخ نویسندگان ودبیران دیوانهای اسلامی ازکتاب‌الوزراء والکتاب[1] ابوعبدالله محمدبن عبدوس جهشیاری کوفی منشی مورخ زندهٔ درنیمه دوم سدهٔ سوم ونیمه نخستین سدهٔ چهارم ودرگذشته ۳۳۱ بهرهٔ بسیاری می‌توان برد

او می‌نویسد که نویسندگان ایرانی پیش ازاسلام چندگروه بوده‌اند وپادشاهان ایران را دو دیوان خراج ونفقات بوده وچهار انگشتری، ونویسندگان ودبیران را پوشاکی جداگانه بوده جز لباس جنگجویان وسپاهیان ودبیران را ترجمان پادشاه میخوانده‌اند درآن روزگار رسم چنین بودکه دبیران نوخاسته ونوکارکه درجستجوی کاری بوده‌اند بردر بارگاه پادشاه می‌نشستند وسران نویسندگان آنهارا می‌آزمودند وهوش‌آنان را می‌سنجیدند هرکه را می‌پسندیدند نامش را به پادشاه میگفتند و او می‌فرمودکه دردربار بمانند تا ازآنان یاری جویند سپس‌پادشاه می‌فرمود که آنان را به میان‌کارکنان دیوان برند وبه‌کاری بگمارند وبه اندازهٔ شایستگی ودرخورآنان ازکاری بکاری نقل دهند تا سرانجام هرکه بهرچه شایسته است برسد وکسی که نامش را به پادشاه میدادند و او وی را می‌شناخت دیگر نبایستی جز با فرمان پادشاه باکسی سروکاری پیداکند.

پادشاهان دبیران را برتری می‌نهادند وبرتری این هنررا می‌شناخته‌اند ودبیران راکه ازدیگران هوشمندتر وخردمندتر بوده‌اند به پایگاه بلندتری می‌رسانده‌اند ومیگفته‌اندکه دبیرانند که‌کارها را به سامان میرسانند وکمال شهریاری وآبروی پادشاهی‌اند و زبانهای‌گویای شاهان وگنجور ونگاهبان خواسته‌های آنان ودرمیان رعایا ودرشهرها امین پادشاه هستند

پادشاهان ایران (فارس) هرگاه لشکری بجایی گسیل میداشتند یکی ازدبیران نام را باآنان میفرستادند وبه سپه سالار می‌فرمودندکه مبادا کاری جز با رأی این دبیرکرده باشی وبه این دبیر می‌فرمودندکه پیش‌برد کارهای این سپاه با تو است

دراین کتاب گذشته ازاینکه ازبسیاری ازدبیران‌ایرانی که دردستگاه خلافت کارمیکرده‌اند یاد شده‌است نام دبیرانی هم برمی‌خوریم که فارسی یا نوبانی است مانند زادان فرخ وسهل پسر او وماخشنس‌بن بهرام‌بن مرداشاه پسر زادان‌فرخ وفیض‌بن ابی‌صالح شیرویه ومادی‌بن اسطین

---

۱ — نخستی ازاین‌کتاب که جزوه‌های نخستین آن باشد دوبار در ۱۹۲٦ و ۱۹۳۸ چاپ شده است میخائیل عواد هم پاره‌های دیگری ازآن را جسته ودر ۱۹٦٤ نشر کرده است

نصرانی و سرجون رومی

کتاب دیگری که در آن از هنر دبیری و از نویسندگان ایرانی و اسلامی سخن گفته شده الفهرست ابن‌الندیم وراق است. در آن ما به نکته‌هایی برمیخوریم که در جاهای دیگر نیست اگر آگاهیهایی که او در جای جای آن بما میدهد یکجا گرد آوریم تاریخچه منظم از این هنر در چهار سدهٔ نخستین اسلامی بدست خواهیم آورد. نژاد و تبار بسیاری از دانشمندان و نویسندگان اسلامی از آن روشن میشود و بسیاری از اندیشندگان ایرانی را که در پدید آوردن فرهنگ اسلامی سهمی داشته‌اند از آن می‌شناسیم.

ابن ندیم (ص۳۳۸ چاپ مصر) به نکته‌ای اشاره دارد که در ادب‌الکتاب صولی (ص۱۹۲) والوزراء والکتاب جهشیاری (ص ۳۸ ـ ۴۰) وفتوح‌البلدان بلاذری (ص ۳۶۹ چاپ مصر) ومحاضرات راغب (۱ ۵۷) هم می‌بینیم که در بصره و کوفه دو دیوان بود. یکی برای سرشماری مردم وشمارش سپاهیان وجنگجویان وآنچه از بیت‌المال به آنان داده میشده در آن نوشته میشده است همان دفتری که عمر بنیادگذارده است. دفتر دوم آن بود که اموال دولت در آن ثبت میشده است. این دفتر به فارسی نوشته میشده وآن یکی به عربی بوده است. دفتر دومی را صالح بن عبدالرحمن بصری سیستانی که پدرش را عربهای تمیمی از سیستان ربوده وگرفتار وبردهٔ خویش کرده بودند بدستور حجاج پس از مرگ زادان‌فرخ فرزند پیری در آشوب ابن‌الاشعث در سال ۷۸ پس از سرآمدن مهلتی که حجاج بدو داده بود به عربی برگردانده است با اینکه ایرانیان صد هزار درهم باو میدادند که بگوید اینکار از من ساخته نیست او نپذیرفت. این صالح نخست از نویسندگان زادان‌فرخ دبیر حجاج بوده‌است. زادان چون دیده بود که او به چنین کاری پرداخته به شاگردان خود از نویسندگان ایرانی گفته بود که دیگر اینجا جای شما نیست جای دیگری بروید. پسرش مردان شاه به صالح گفته بود که خدای ریشه‌ات را ببرد که ریشهٔ زبان فارسی را بریده‌ای. عبدالحمید کاتب میگوید که صالح بر نویسندگان منتی گران دارد.

در شام هم دو دفتر بوده و دومی آن بزبان رومی بوده است وآن را سرجون بن منصور رومی نصرانی وسپس پسرش منصور می‌نوشته‌اند تااینکه بدستور عبدالملک اموی آن را ابوثابت سلیمان بن سعد خشنی مولی حسین که از برده‌زادگان بوده ودیوان رسایل عبدالملک بدو سپرده بوده است به عربی برگردانده است.

از اینجا چنین برمی‌آید که تا سال ۷۸ در ایرانشهر دفتر استیفاء وحساب دیوانی به زبان پهلوی بوده وناگزیر بایستی نگارشهای فارسی وبه خط پهلوی فراوان ودر دسترس نویسندگان باشد تا بتوانند از آنها به رموز کار دبیری آشنا گردند. اصطلاحات فارسی که در زبان عربی بوده وهست وآثاری که تا زمان ابن‌مقفع بلکه پس از آن از پهلوی به عربی درآمده است خود براین امر گواهی روشن است. داستانی هم در این زمینه در ادب‌الکتاب صولی (ص ۹۳) آمده است که یک ایرانی با عربی نزد یحیی بن خالد برمکی گفتگوی کردند. ایرانی بدو گفت که ما هیچگاه بشما در هیچ کاری ودر هیچ سخنی نیازمند نشده بودیم شما برما چیره گشتید هم در کارهای دیوانی وهم در زبان خود بما نیازمندید تا به جایی که خوردنیها وپوشیدنیها ودیوانهای شما نام فارسی دارد که ما بدانها نهادیم برخی از آنها رومی هم هست. عرب پاسخی نداشت بدو بگوید.

یحیی بدو گفت بوی بگو که درنگ کن تا ما هم مانند شما هزار سالی فرمانروایی کنیم آنگاه خواهی دید که هیچ نیازی به شما نخواهیم داشت.

هرچه از فرمانروایی تازیان میگذشت زبان عربی بر فارسی چیره‌تر میشد ونویسندگان بیشتر از آن متأثر میشدند. بسیاری از دیوانهای ایرانی نویسندگان عربی‌نویس داشت.

گویا ابوالعباس فضل بن احمد بن فضل اسفراینی که در دستگاه سامانیان بوده وتا سال ۴۰۱ وزارت محمود غزنوی را داشته است نخستین‌بار توانست نامه‌ها ودیوانهای غزنوی را به فارسی برگرداند. اگرچه ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی پس از وی دو سال آنها را باز به عربی درآورده است. میدانیم که این کار دیری نپاییده وبه ویژه از تاریخ بیهقی ومقامات

ابونصر مشکان ونامه‌هایی‌که ازروزگار سلجوقیان دردست داریم برمیآیدکه آنها را به فارسی می‌نوشته‌اند .

(نسائم‌الاسحار ص۴۱ـ آثارالوزراء عقیلی ص۱۵۳ـ یادداشتهای قزوینی ۶ : ۱۱۲).

یکی ازدبیران سالم ابوالعلاء مولی سعیدبن عبدالملك وکاتب هشام‌بن عبدالملك است‌که گویا یونانی میدانسته و رسائل ارسطو و اسکندرراکه برای او درصد برگ به عربی برگردانده‌اند او آن را اصلاح کرده است نام آن‌گویا «کتاب‌الاحوال و الاخبار الاسکندریه و انحاء حکماء زمان الاسکندر المرور فی‌التواریخ» باشد او دوشاگرد داشته یکی پسرش عبدالله ودیگری دامادش عبدالحمیدکاتب سالم را میتوان نمونه‌ای ازنویسندگان یونان‌دوست آن زمان دربرابر ایران‌دوستانی مانند ابن‌مقفع وعبدالحمید شمار آورد . مجموعه رساله‌های ارسطو و اسکندرکه او تدوین‌کرده است درنسخه‌ها با سخنان اردشیر(مانند عهد وآیین او) وکتاب‌التاج فی سیره انوشیروان ابن‌مقفع با هم دیده میشود وازوجود آن رسائل هم پیداست‌که فرهنگ ایران درآن تأثیرکرده است[۲].

یکی ازدبیران نامور ابوغالب عبدالحمیدبن یحیی‌بن سعد قیساری انباری رقی‌کاتب ایرانی است‌که‌گویا یکی ازنیاکانش بردهٔ بنی‌عام بوده و اورا مولی بنی‌عامرخوانده‌اند و او در ۱۳۲ درگذشته است . رسائل اورا دارای هزار برگ نوشته‌اند واز اوست[۳] :

۱ ــ «نصیحةالکتاب ومایلزم ان یکونوا علیه» یا «رسالته الی‌الکتاب» (جهشیاری ص ۷۳ صبح‌الاعشی ۱ : ۸۵) که درآن میگوید . ای‌گروه نویسندگان‌گونه‌گونه ادب فراگیرید ودر دین دانشمند شوید وسپس کتاب خدای وفرایض بیاموزید سپس به زبان عربی وفرهنگ آن بپردازید و خوش بنویسید و شعر روایت‌کنید و تاریخ عرب و جز عرب بشناسید و ازحساب چشم مپوشید

این رساله کهن‌ترین دستور وکارنامه نویسندگان اسلامی است و دورنیست‌که مبنای آن نوشته‌های فارسی پهلوی باشدکه او دردست داشته است و از رساله‌های سیاسی باشدکه ازفارسی به عربی درآورده است

۲ ــ «رسالة فی وصف الاخاء» که درآن روش دوستی‌وبرادری را به‌ویژه به‌نویسندگان آموخته است .

۳ ــ رسالة فی‌نصحة ولی‌العهدکه مانند «رسالة فی الصحابة» ابن‌المقفع‌کارنامه فرمانروایان است واصول سیاست وجهانداری درآندو آمده است

ریشه این دوهم باید فرهنگ و ادب ساسانی باشد رساله‌ها ونامه‌های دیگری هم دارد مانند «رسالة الصید» وجز آن‌که درجمهرة کتب‌العرب (۲ : ۵٤٤) وتاریخ‌الوزراء جهشیاری (ص ۷۲) ورسائل البلغاء کردعلی می‌بینیم

دبیر دیگر ابن‌المقفع ابومحمد عبدالله دادبه یا روزبه پسر دادجشنس مبارك (۱۰۹ ــ ۱٤٥) است ازگور فارس‌که ازدانشمندان و نویسندگان شیوا وآگاه ایرانی بوده و ازپهلوی به عربی ترجمه میکرده ودراین دوزبان سرآمد بوده ودرفلسفه نظری یونانی وفلسفه عملی ایرانی چیره‌دست وبنیان‌گذار هنرنویسندگی بحساب میآید برای داودبن عمربن هبیره درکرمان ومسیح‌بن الحواری درنشابور سپس برای عیسی‌بن علی درهمان‌کرمان نویسندگی میکرده است ابن‌ندیم اورا ازکسانی شمار میآوردکه‌کم نوشته‌اند تا اینکه چندکتاب ازاو یاد میکند . سرگذشت او در الفهرست ابن‌ندیم والوزراء والکتاب جهشیاری آمده است . نوشتهٔ ابن‌دو اورا سفیان‌بن معاویه‌بن یزیدبن المهلب فرمانروای نیشابور دربصره با شکنجه وبازوا ونامردانه سوزانده وکشته

---

۲ ــ آقای ماریوگرینیاشی ــ Mario Grignaschi سه مقاله دراین‌باره دارد یکی درمجله آسیایی ج ۲٥٤ ش ۱ ، دیگری درموزئون ج ۸ ، سومی درمجله مطالعات شرقی بنیاد فرانسوی دمشق ج ۹ همه به زبان فرانسه

۳ ــ اینجا ما بنیاد جایگاه کارکنان دربار صفوی‌که دردستورالملوك آمده‌است می‌یافتیم

است و کسی هم از او خونخواهی نکرده است (معجم‌المؤلفین ۶ ۱۵۶ و ۱۳ ، ۴۰۲)

ازرساله‌های او برمی‌آیدکه او شیفتهٔ فرهنگ ایرانی بوده وشاید درنهان هم ازمانویان شمار می‌آمده است

جاحظ در الحیوان (۱ ۳۸) و راغب اصفهانی درمحاضرات (۱ ۵۷) اورا مانند ابن‌البطریق وابن‌ناعمه ودیگر مترجمان علوم شمار آوردند .

ابن‌الندیم درالفهرست (ص ۱۱۸ چاپ فلوگل و ص ۱۷۲ چاپ مصر و نسخه خطی چستربیتی) از این کتابهای او یادکرده است :

۱ ــ «کتاب خدای‌نامه فی‌السیر» که گویا همان‌باشدکه نسخه‌ای‌از آن درالسعاد والاسعاد عامری آمده است (فهرست نامها)

۲ ــ «کتاب آیین‌نامه فی الآیین» گویا همانکه گرینیاشی درمجلهٔ آسیایی سال (۱۹٦٦) بنام اردشیر چاپ‌کرده است

آقای دکتر محمد محمدی در «الترجمه والنقل عن الفارسیه» هم از آن بحث کرده‌است

۳ ــ کتاب کلیله و دمنه

۴ ــ کتاب مزدک که درنسخه چستربیتی این نام درست روشن نیست

۵ ــ کتاب‌التاج فی سیره انوشروان‌که درهمان‌کتاب آقای دکترمحمدی از آن بحث شده ومارینو گرینیاشی نیز بهمین نام از ابن‌المقفع درمجلهٔ آسیائی (سال ۱۹٦٦) چاپ‌کرده‌است

٦ ــ «کتاب‌الادب‌الکبیر یعرف بماه فراخشش» (ابن‌الندیم ۱۱۸) نام آن مانند نام کتاب «مهرآذرجشنس» علی‌بن عبیده ریحانی پهلوی است او دراین‌کتاب مانند همین ریحانی درکتاب‌المصون‌گزیده‌هایی (جوامع) از اوستای زردشت‌گذارده است (الاعلام بمناقب الاسلام عامری ص ۱۵۹) دراین‌کتاب به بسیاری ازمطالب اخلاقی وسیاسی وکشورداری ازسلفهای ازمیان رفتهٔ اوستا برمیخوریم (چاپ شده دررسائل‌البلغاء محمد کردعلی والحکمة الخالده یا جاویدان خرد مشکویهٔ رازی)

۷ ــ کتاب‌الادب‌الصغیر

۸ ــ کتاب‌الیتیمه فی الرسائل

۹ ــ کتاب رسائله

نمونه‌هایی از این سه را دررسائل البلغاء دیده میشود

۱۰ ــ کتاب جوامع کلیله و دمنه ، گویا گزیده‌ای از آن باشد شاید مانند آنچه که به مأمون نسبت داده‌اند

۱۱ ــ کتاب رسالة الی الصحابه‌که درآن مانند عبدالحمیدگزیده وچکیده‌ای از آیین کشورداری ایرانی واسلامی راگنجانده است (رسائل‌البلغاء)

۱۲ ــ منطق ، ابن‌ندیم می‌نویسدکه ازایشان چیزی ازمنطق وپزشکی را به‌فارسی برگرداندند وابن‌مقفع ودیگران آنهارا به عربی درآوردند او درجای دیگر ازترجمهٔ گزیدهٔ ابن‌مقفع ازمقولات وعبارات منطق ارسطو یاد میکند و او وی را ازمترجمان اززبان فارسی میداند ، پس بایستی‌منطقی‌که امروزه دردست داریم (نسخه‌های مشهد وبیروت) او آنرا ازپهلوی به عربی درآورده باشد شاید او باکتاب منطق پولس ایرانی‌که برای انوشروان ساخته (چاپ Land درلیدن سال ۱۸۷۵ در Analecta Syriaca ) گویا همانکه مشکویهٔ رازی درترتیب السعادات از آن نیز آورده است هم آشنا بوده است

درآثار الیونانیه فی‌الحضاره الاسلامیه عبدالرحمن بدوی بحثی دربارهٔ ابن‌منطق هست

۱۳ ــ الادب‌الوجیز للولدالصغیر که خواجهٔ طوسی آن را بفارسی برگردانده ومن آن ترجمه را با اخلاق محتشمی نشرکرده‌ام ولی متن آن را هنوز نیافته‌ام

۱۴ ــ رساله فی مناقب بعض‌آل سلیمان‌بن علی‌الهاشمی‌که ابوحیان توحیدی درمثالب الوزیرین (چاپ‌گیلانی دردمشق ص ۵۰) از آن یادکرده است .

این سلیمان‌بن علی‌بن عبدالله‌بن عباس ازطرف ابوجعفر منصور عباسی دربصره وعمان وبحرین فرمانروا بوده ودر ۱۴۲ مرده است

اینک ازچند کتاب که میتوان ازآنها دراین مورد بهره برد یاد میکنم

۱ — کتاب‌التاج منسوب به جاحظ که دوره‌ای خوبی ازوضع دربار ساسانی وعربی درآن است وپیداست که ازآئین‌نامه‌های ایرانی گرفته شده است. درآن آمده که اردشیر مردم ایران را چهارطبقه ساخته بود

نخست سواران وشاهزادگان که ده ارش از پردهٔ شاهی دورتر می‌نشستند ،

دوم ناسک (؟) ونگاهبانان آتشکده‌ها ،

سوم پزشکان ودبیران وستاره‌شناسان ،

چهارم کشاورزان وپیشه‌وران ومانند آن

باز میگوید که هم‌نشینان پادشاه و اندرزیان ازگرامیگان و دانشمندان ده ارش دورتر وکسانی که به شوخی وهزل می‌پرداختند ودیگران را میخنداندند ده ارش دورتر از اینان می‌نشستند

نیز میگوید که این چهاردسته دردربار خلافت هم بوده‌اند تا اینکه یزیدبن عبدالملك همه را با یکدیگر برابر کرده و «آیین» را ازمیان برده است (ص ۲۲ — ۲۶ چاپ یکم و ص ۶۵ — ۶۸ چاپ دوم)

این چهاردستگی[4] همان است که عامری نشابوری درالاعلام بمناقب‌الاسلام (ص ۱۷٤) آن را یکی ازعلل شکست دولت ساسانی میداند .

کتاب‌التاج یا اخلاق‌الملوك که یادکرده‌ام بنام جاحظ دوبار چاپ شده واحمد زکی‌پاشا دلایلی دردیباچهٔ آن آورده که آن ازجاحظ نباید باشد ولی ازآداب‌الملوك سرخسی که یاد خواهم کرد گویا چنین برمیآید که این کتاب ازمحمدبن حارث تغلبی یا ثعلبی است چنانکه از ابن‌الندیم هم درفهرست (ص ۲۱۲) همین برمیآید وبه‌گفتهٔ او چنانکه دردیباچهٔ آن نیز آمده است تغلبی یا ثعلبی آن را برای فتح‌بن خاقان درگذشتهٔ ۲٤۷ ساخته است و او هم‌گویا آن را ازروی آداب‌الملوك بزرگمهر وآثار دیگر پهلوی واخبار خلفای اسلامی ساخته است

۲ — ادب‌الکاتب ابن‌قتیبه ابومحمد عبدالله‌بن مسلم‌بن قتیبة دینوری درگذشتهٔ ۲۷٦ که برای ابوالحسن عبدالله‌بن یحیی‌بن خاقان وزیر ساخته است[5].

درزمان او ادیبان به خوشنویسی وغزلیات وخمریات وستاره‌شناسی ومنطق وفلسفهٔ طبیعی وریاضی می‌پرداختند وبه اسلام با روی خوشی نمی‌نگرستند واحادیث نبوی را رد میکردند وبه تفسیر واخبار نمی‌پرداختند

ابن‌قتیبة درآغاز این کتاب ازآنان خرده گرفته و اصطلاحات ریاضی و فلسفی را بیهوده دانست

ادب برد اوگذشته ازاینها عبارت است ازدستور زبان عربی ودقایق لغوی این زبان

درآغازکتاب او عبارتی ازخسروپرویز که به نوشندهٔ خودگفته است آمده است

«وقال ابرویز لکاتبه فی‌تنزیل‌الکلام . انما الکلام اربعة سوالك للشیء وسوالك عن‌الشیء و امرك بالشیء وخبرك عن‌الشیء فهذه دعائم المقالات ان التمس الیها خامس لم یوجد و ان نقص منها رابع لم تتم فاذا طلبت فاسجح ، و اذا سئلت فاوضح ، و اذا امرت فاحکم ، و اذا اخبرت فحقق»

وقال ایضاً «واجمع‌الکثیر مماترید فی‌القلیل ممانقول» یریدالایجاز .

---

٤ — مسعودی ویعقوبی هم بابن دسته‌ها اشارت‌کرده‌اند (الترجمه والنقل عن الفارسیة فی‌القرون الاسلامیة الاولی) ازدکتر محمدی ص ۲٦۳

۵ — این‌کتاب‌را ابومنصور موهوب‌جوالیقی(٤٦۵ — ۵٤۰)شرح‌خوبی‌نوشته‌است(چاپ ۱۳۵۰ قاهره)

او باز میگوید که ایرانیان کسی را که آبیاری و گاه شماری و ستاره‌شناسی و حساب و هندسه نمی‌دانسته و با معماری و هنرها و پیشه‌ها آشنا نبوده است در نویسندگی و دبیری ناقص میدانسته‌اند

او در آغاز آن عبارت «اول الفکرة آخر العمل، و اول العمل آخر الفکرة» را از محمد بن جهم برمکی از حکیم مؤلف حد المنطق نقل میکند همان که در آغاز اثولوجیا آمده و طبری در فردوس الحکمة (ص ٦) هم آن را آورده و او هم آن را گویا از ارسطو میداند.

او در عیون الاخبار که در ده کتاب است (السلطان، الحرب، السؤدد، الطبایع و الاخلاق، العلم، الزهد، الاخوان، الطعام، النساء) هم از فرهنگ و دانش ایرانی و همچنین یونانی بهره برده است و این کتاب او بهترین نمودار دانش دبیران آن روزگار میباشد.

٣ ــ **آداب الملوک**. ابو الفرج یا ابو العباس احمد بن الطیب بن مروان سرخسی[6] شاگرد کندی فیلسوف و ندیم معتضد و کشتهٔ در ٢٨٦ که آن را از روی «آداب الملوک بزرجمهر» میگوید ساخته‌ام با مطالبی که مربوط به وضع دربار خلافت اسلامی است و بر آن افزوده و آن در چهل باب است در دوجا (باب ٢٨ و ٣١) از کتاب محمد بن حارث تغلبی یا ثعلبی مطالبی آورده که در اخلاق الملوک یا التاج منسوب به جاحظ (ص ١٧ و ٣١) می‌بینیم و همین میرساند که این کتاب التاج از تغلبی یا ثعلبی است نه از جاحظ

باری از این کتاب هم بویژه باب ٦ و ٣١ آن که در آن از صاحب بیت الحکمة یا گنجور کتابخانهٔ پادشاه و از ندیم بحث میشود آنچه دبیر می‌باید بداند روشن میگردد

٤ ــ **ادب الکتاب**. از ابوبکر محمد بن یحیی صولی شطرنجی گرگانی درگذشتهٔ ٣٣٦، در سه جزو نخستین دربارهٔ خط و قلم، دومی دربارهٔ افزار و آلات نوشتن و انشاء و کتابت، سومی دربارهٔ اموال و بیت المال و انواع خراج و انواع مکاتبات و پاره‌ای از قواعد رسم خط عربی او آن را گویا در برابر ادب الکاتب ابن قتیبه نگاشته و بر آن برتری می‌نهد (ص ٢٠) از این کتاب که مانند ما بخوبی به هنر دبیری و نویسندگی در باری و دیوانی پی‌می‌بریم صولی در آن (ص ٤٢) از چهارگونه هستی (خارجی، ذهنی، لفظی، کتبی) از گفتهٔ صاحب المنطق (ارسطو) یاد میکند و تفسیر و شرحی که او میکند در متن ارغنون ارسطو نیست. در متن منطق ابن مقفع (کتاب قضایا) هم اینگونه تفسیر نیست گویا صولی ترجمه یا شرح دیگری از ارغنون در دست داشته است و آنچه حمزهٔ اصفهانی در التنبیه علی حروف التصحیف (ص ٧٢) هم آورده است جز اینست

در دستور دبیری محمد بن عبد الخالق میهنی سر پاره‌ای از آنچه که صولی گفته است می‌بینیم گذشته از برخی از قواعد دستور زبان فارسی که در آن آمده است

٥ ــ جوامع العلوم شعیا بن فریغون شاگرد ابوزید احمد بن سهل بلخی درگذشتهٔ ١٩ ذ ق ٣٢٢ که در دو مقاله ساخته و نخستین آن در «اللغة العربیة» است دارای نحو و کتابت و ادب و حساب و هندسه و اخلاق و دوم آن در «السیاسة» (برگ ٤٤ پ نسخهٔ اسکوریال) در فلسفه و فراست و عیافت و طلسم و کیمیا و نجوم، گزیده‌ای از علومی که دبیران آن روزگار را بکار میآمد بروش «تشجیر» در آن آمده و هر گزیده و تلخیصی را با «جامع» و خود کتاب رو بهم «جوامع» خوانده شده است

شعیا بن فریغون که باید از خاندان فریغونی گوزگان باشد آن را برای امیر ابوعلی ــ المحتاج احمد بن ابی‌بکر محمد بن المظفر امیر چغانیان درگذشتهٔ ١٠ رجب ٣٤٤ ساخته و گویا پس از مرگ استادش بلخی و به پیروی اقسام العلوم او میان سالهای ٣٢٢ و ٣٤٤ بنگارش در آورده باشد

از این کتاب با آنچه که دبیران می‌بایستی بدانند بخوبی آشنا می‌شویم از این کتاب بسیار سودمند سه نسخه در دست است

١ ــ نسخهٔ اسکوریال مادرید ش ٩٥٠ در ٨٤ برگ که در آغاز آن چنین آمده است

---

٦ – ابن الندیم ص ٢١٣ و ٣٦٧ – مقالات ف رزنتال و رسالهٔ او چاپ ١٩٤٣ دربارهٔ همین سرخسی.

«کتاب جوامع‌العلوم تصنیف شعیا بن فریعون تلمید ابی‌زید احمدبن زیدالبلخی الفه للامیر ابی‌علی احمدبن محمدبن‌المظفر» ودرپایان آن چنین آمده است

«کتبه لنفسه اسحق‌بن عبدالله‌بن ابراهیم‌بن الفواله بخطه فی رجب سنة ثلث و تسعین وثلثمائة والفه للامیر امیر ابی‌علی احمدبن محمدبن المظفر شعیی‌بن فریعون تلمذ ابی زید احمدبن زیدالبلخی»

«نسخ من نسخة استدل باستعجام مواضع منها علی ان‌المعارضة لم یقع بها وعورض بهذا علی اصله ، واصلح ما امکن اصلاحه ، [و] ما استعجم فلم یمکن اصلاحه حقیقة منه والحمد لله رب‌العالمین . وصلی‌الله علی خیرته من خلقه محمدالنبی وآله وسلم تسلیما»

ازاینجا برمی‌آیدکه این نسخه را اسحاق‌بن عبدالله‌بن ابراهیم‌بن الفواله برای خودش در رجب ۳۹۳ ازروی نسخه‌ای دارای چندین جای‌گنگ ومبهم‌که بایستی هم با اصل مقابله شده باشد نوشته وسپس با اصل آن را مقابله‌کرده وآنچه میشد اصلاح نموده است وآنچه هم گنگ ومبهم مانده است میگویدکه نمیشد آن را درست نمود

این نسخه در ٦٦٥ دردمشق ودر ٧٤٦ درمصر ودر ۸٦۳ گویا درترکیه بوده است چند یادداشت تملك در ص ع آن دیده میشودکه درعکس درست خوانده نمیشود . درفهرست درسورگ ازتاریخ تملك ٦٦٥ آن یاد شده‌است

۲ ـ نسخهٔ احمد ثالث ش ۲۷٦۸ در ۸٦ برگ‌که علی‌بن عباس‌بن احمد معروف به بایع رملی آن را در د ق ۳۹٦ دررمله نوشته است

۳ ـ نسخهٔ احمد ثالث ش ۲٦۷٥ ازسدهٔ ششم در ۸۰ گ ، فیلم این یکی درکتابخانه مرکزی دانشگاه (ش ۲۳۸۲) هست وعکس هردو شماره اخیر درکتابخانهٔ ملی قاهره (ش ۸ ـ ٥۲۷) هست (فهرست دوم ٦ ۱۸۲) دربارهٔ این‌کتاب ونسخه‌های آن درسورگ درفهرست اسکوریال (ص ۸۲ ش ۹٥۰) و اشپاین شایدر واحمد زکی بحث‌کرده‌اند

همچنین ریتر درمجله Oriens (سال ۱۹٥۰ ش ۳ ص ۸۳ ـ ۸٥) وزرنتال درتاریخ‌نگاری اسلامی به انگلیسی (ص ۳۲ ـ ۳٤) ترترجمهٔ عربی آن نام المورخون (ص ٥۲) و دنلوپ Dunlop در ارمغان زکی ولیدی طوغان چاپ ۱۹٥٥ استانبول (ص ۳٤۹) ازآن سخن داشته‌اند درفهرست بروکلمن (ذیل ۱ ٤۳٥) وفهرست فواد سزگین (۱ ۸ ـ ۳۸٤) هم ازآن یاد شده‌است استاد مجتبی مینوی هم یادداشتی دربارهٔ آن دارند . درفهرست فیلمهای دانشگاه (۳۱٤ و ۸۰۷) هم یاد آن هست

مینورسکی درمقالهٔ خودکه دریادنامهٔ او چاپ شده وترجمهٔ فارسی آن را هم درپایان حدودالعالم چاپ۱۳٤۲ کامل می‌بینیم احتمالی‌داده‌است‌که شاید مؤلف جوامع‌العلوم وحدودالعالم یکی باشد دریادداشتهای قزوینی (٦ ۱۱۱) ویتیمه‌الدهر ثعالبی (٤ . ۲۷٥) نام فریعون آمده است .

# درجهان فرهنگ و هنر چه میگذرد

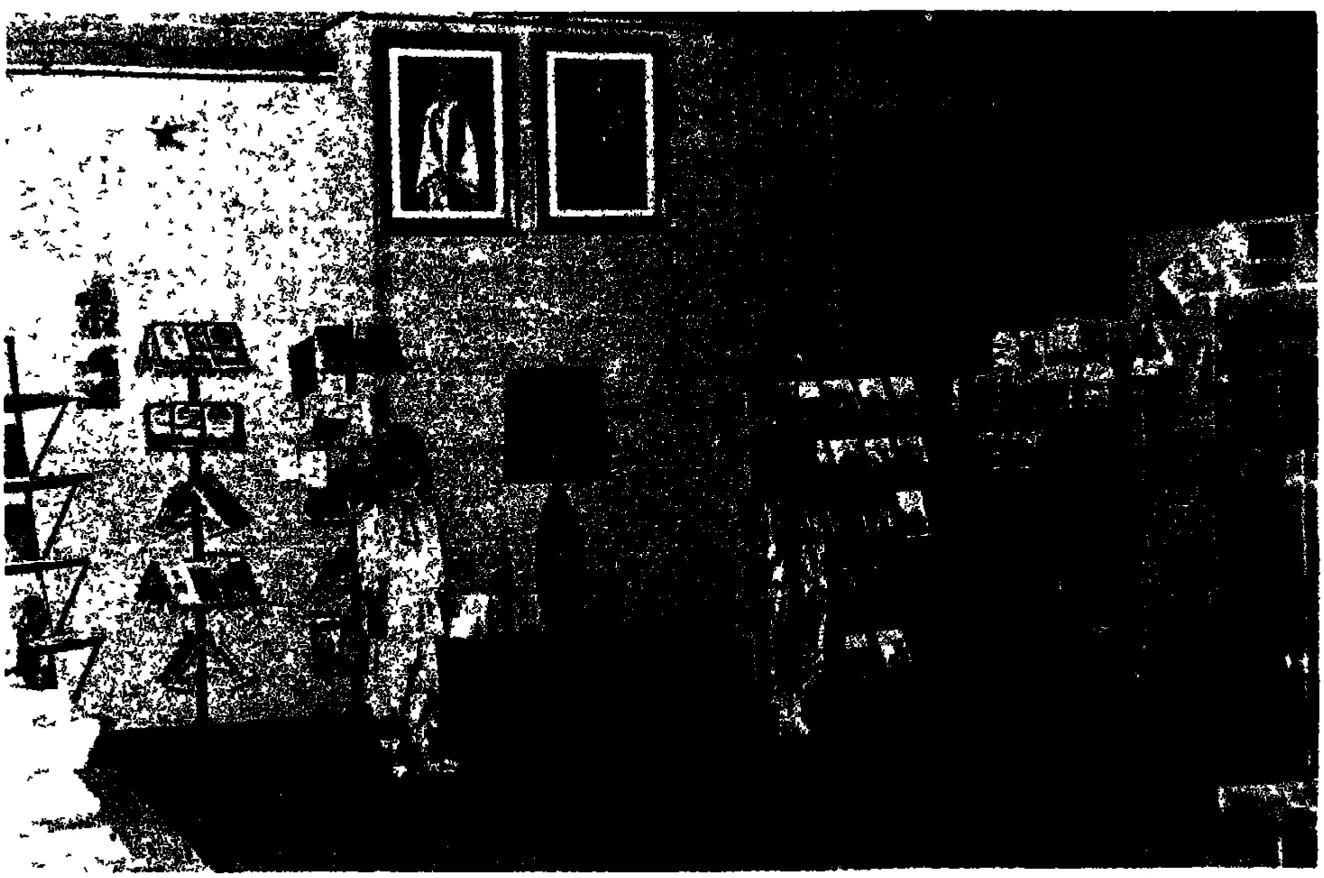
**نمایشگاه کتاب کودکان در آنکارا برگزار شد**

سالانه درحدود آبانماه نمایشگاهی بین‌المللی ازکتابهای کودکان در آنکارا تشکیل میشود و بهترین غرفه‌ها مورد ستایش وتشویق قرار میگیرد

امسال در ۱۶ آبان این نمایشگاه در گالری هنرهای زیبای آنکارا با شرکت ۹ کشور آلمان فدرال و انگلستان و استرالیا و اطریش و ایتالیا و چین ملی و ژاپون و فرانسه و ایران تشکیل شد

وزیر فرهنگ وآموزش ترکیه نمایشگاه را با حضور جناب آقای امیرشیلاتی سفیر شاهنشاه آریامهر وآقای محمود تفضلی رایزن فرهنگی سفارت شاهنشاهی و سایــر سفیران و نمایندگان هیئتهای سیاسی و مقامات فرهنگی گشودند . غرفهٔ ایران در سالهای گذشته پیوسته مورد ستایش و تمجید بازدیدکنندگان قرارگرفته بود امسال نظر باینکه غرفه در فضای بزرگتر و با کتابهایی بیشتر و با آرایش دلپذیرتر از سابق ترتیب یافته بود توجه همگان را جلب‌کرد و مخصوصاً مورد تأیید وزیر فرهنگ وآموزش وستایش فراوان بازدیدکنندگان قرارگرفت .

گوشه‌ای از غرفهٔ ایران در نمایشگاه بین‌المللی کتابهای کودکان درترکیه



## یادبود از استاد فروزانفر درآنکارا

بمناسبت درگذشت‌استاد فروزانفر که عمری‌را درتحقیق و بررسی در آثار و احوال مولوی به سر برده است در ۲۳ آبان رایزنی فرهنگی سفارت شاهنشاهی در آنکارا مجلسی به‌نام «شب شعر وموسیقی مولانا» برگزارکرد.

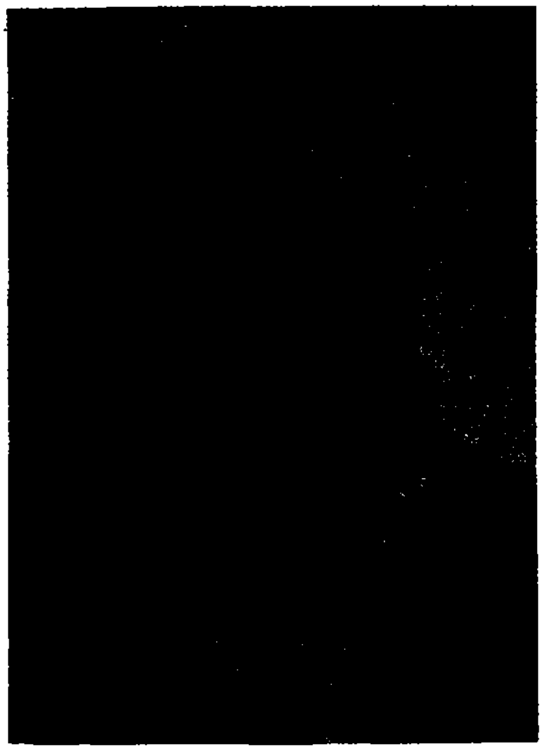
در این مجلس بیش از یکصدوپنجاه تن از دانشگاهیان و فرهنگیان و شخصیتهای برجستهٔ دوستدار ایــران حضور داشتند

آقای محمد اوندر معاون وزارت فرهنگ و آموزش ترکیه و بانو ملیحه انبارجی اوغلو استادکرسی زبان فارسی وآقای عدنان ارزی استاد تاریخ ادبیات در دانشگاه آنکارا دربارهٔ خاطرات خویش از استاد شادروان سخن‌گفتند

سپس شعرها از مولانا و مثنوی او به همراه موسیقی خوانده شد.

نمایشگاهی نیز از آثار فروزانفر و قطعاتی ازخط او ترتیب یافته بود.

درپایان رایزن فرهنگی سفارت شاهنشاهی تصویربزرگی از آن استاد را که توسط یکی از هنرمندان کشیده شده بود به موزهٔ مولانا در قونیه اهداءکرد.



استاد فروزانفر

راست : بازدید از نمایشگاه شاهنامه‌های خطی وچاپی درتالار مؤسسهٔ کاما در بمبئی    چپ : آمدن بهمن نزد رستم . شاهنامه چاپ شیرمرد ایرانی از روی شاهنامه اولیاء سمیع شیرازی





همچنین در پایان مجلس تصمیم گرفته شد که مجالسی همانند این در دانشگاههای آنکارا و استانبول برپا شود و در دسامبر که مراسم سماع خاصی درقونیه برگزار می‌شود مجلسی هم به یادبود استاد فروزانفر اختصاص یابد

## شرکت هنرمندان ایرانی درجشن میلاد اعلیحضرت پادشاه افغانستان درکابل

هرسال در ۱۳ مهرماه هنرمندان ونوازندگان ایرانی بمناسبت میلاد اعلیحضرت پادشاه افغانستان درجشنهای رسمی که بدین‌مناسبت برگزار می‌شود شرکت دارند امسال هم گروه موسیقی وزارت فرهنگ‌وهنر در مهمانی رسمی‌که در تالار وزارت امور خارجهٔ افغانستان برپا شده بود شرکت داشت و روزنامه‌های افغانستان از هنرنماییهای این نوازندگان با ستایش بسیار یادکردند

## نمایشگاه شاهنامه در بمبئی

جشن فرهنگ‌وهنرکه هرسال از ٤ تا ۱۸ آبان برگزار می‌شود موجب شده است که ایرانیان مقیم خارج هم دراین امر شرکت‌کنند .

دربمبئی خانهٔ فرهنگ‌ایران باهمکاری مؤسسهٔ شرقشناسی کاما وانجمن فرهنگی هند وایران چند برنامهٔ فرهنگی‌وهنری ترتیب دادکه ازآن جمله سخنرانی آقای پروفسور شرف استاد حقوق دانشگاه بمبئی ورئیس هیئت مدیره انجمن کاما دربارهٔ «روابط هند وایران وکوروش بزرگ وجشن بیست‌وپنجمین سدهٔ بنیادگذاری شاهنشاهی ایران» و آقای نجم سرکنسول شاهنشاهی دربمبئی در زمینهٔ اعلامیهٔ کوروش که باید نخستین اعلامیهٔ حقوق بشر بشمار آید سخن‌گفتند

همچنین دردنبالهٔ این مجالس آقای رشید شهمردان اریارسیان دانشمند بمبئی دربارهٔ شاهنامه سخن‌گفتند .

به‌همین مناسبت هم نمایشگاهی از شاهنامه‌های کمیاب ونفیس موجود درکتابخانهٔ مؤسسهٔ کاما برپا شد

از جمله شاهنامه‌های نفیس چاپی یکی شاهنامهٔ چاپ کاپیتان ترنر درکلکته به سال ۱۸۲۸ میلادی است و یکی‌هم شاهنامهٔ چاپ بمبئی به سال ۱۲۷۵ قمری‌که اینها ازجمله اولین شاهنامه‌های چاپی هستند

## شرکت هنرمندان هندی درجشن فرهنگ‌وهنر

انجمن هندوایران در دهلی‌نو نمایشی‌ازرقصهای‌کلاسیک هندی در تاریخ ۱۸ آبان ۱۳٤۹ ترتیب داد در این نمایش که در تالار بزرگ ساپروهاوس برگزار شد هنرمندان طراز اول شرکت‌کردند



خانم یمینی کریشنامورتی به هنگام رقص کلاسیک هندی در انجمن هند و ایران

اهداء گلدان دست‌کاری ازطرف رایزنی فرهنگی سفارت شاهنشاهی در دهلی نو به سرپرست تیم تاج





گردونه چهار اسبه با دوسرنشین از اشیاء گنجینه جیحون متعلق به سده ششم تا چهارم پیش از میلاد

چون خانم ایندرانی‌رحمن ناگهان بیمار شدند ونتوانستند در برنامهٔ بالا شرکت‌کنند انجمن با کوشش فراوان از خانم یمینی کریشنامورتی که در برنامهٔ جشن هنر شیراز شرکت داشتند و شهرت جهانی دارند دعوت کرد که بجای ایشان شرکت‌کنند . باآنکه بانوی اخیر هیچ‌گاه بجای دیگری بر صحنه نرفته‌بود خواهش انجمن را پذیرفت

دراین برنامه خانم باندینی خواهر کوچکتر خانم یمینی هم شرکت داشتند وهنرنمایی ایشان موجب شگفتی تماشاگران گشت .

گذشته ازاعضای انجمن‌هندوایران اعضای سفارتخانه‌های خارجی و قاضی دادگاه عالی دهلی و گروهی از وزیران و اعضای انجمن پارسیان دهلی حضور داشتند .

## مهمانی به مناسبت پیروزی

تیم فوتبال تاج در هند پیروزیهای درخشان‌کسب‌کرد و بهمین‌مناسبت در روز ۲۳ آبان در خانهٔ فرهنگ ایران در دهلی‌نو از اعضای تیم پذیرائی شد و رایزن فرهنگی‌ایران درهند ونپال یک گلدان زیبای میناکاری به‌یادگار این‌پیروزی به سرپرست تیم آقای کهموئی تقدیم داشت .

## ایل ولترو

مجله‌ای‌است‌ایتالیائی که‌توسط انجمن‌دانته‌آلیگیری منتشر می‌شود . شمارهٔ مخصوصی دربارهٔ ایران منتشر ساخته است . (شماره ۱و۲ از دورهٔ چهاردهم مورخ فوریه وآوریل ۱۹۷۰) ازدانشمندان ایرانی نیز درنوشتن مقالات‌آن شرکت‌کرده‌اند .

از مقالات برجستهٔ آن « روابط ایتالیا وایران » است به‌قلم پروفسور توچی و «ایران در راه پیشرفت» از جناب آقای امیرعباس هویدا و «ایتالیا وایران از دوران امپراطوری روم تاکنون» ازجناب آقای شجاع‌الدین‌شفا و «ادبیات معاصر ایـــران » از آقای دکتر ذبیح‌الله صفا و « عملیات هیئت باستان‌شناسی ایتالیا درسیستان» ازپروفسور اومبرتو سراتوو «ایسمئو واقدامات آن برای مرمت بناهای ایران» ازپروفسور زاندر   بی‌گمان این شماره از لحاظ بررسیهای ایران‌شناسی بسیار ارزنده وسودمند است .

## گنجینه‌های ایران

این عنوان کتابی است که اخیراً آقای مظاهری هنرمند و نویسندهٔ ایرانی مقیم فرانسه به زبان فرانسوی به مناسبت بیست‌وپنجمین سدهٔ بنیادگذاری شاهنشاهی ایران منتشرساخته است  این کتاب‌دارای‌سه‌بخش‌است‌باعنوانهای«مادها وپارسیان» و «گنجینه‌های مغان» و «زندگانی از سر گرفتن ایران».

# خوانندگان و ما

**مرداد یا امرداد** ـ خواننده گرامی آقای فریدون سروشیان دراین باره می‌نویسد «پرآشکار است که واژه‌ای مرداد و امرداد واژه‌های اوستائی میباشد ودرگویش اوستائی مرداد (مِرِتات) بمعنی مرگ و نیستی است و (اَ) که جلوی برخی واژه‌های اوستا میآیـد بمعنی «نه» یا «بی» میباشد و امرداد یا (اَمِرتات) بی‌مرگی وجاودانگی است و شاید بکار بردن این واژه بصورت مرداد درآغاز بسبب هموزن ساختن چکامه‌ها بوده است

**الکی** ـ دوست ارجمند آقای علیمی مهروری دربارهٔ توجیه کلمهٔ «الکی» در سلسله مقالات ریشه‌های امثال وحکم می‌نویسد:

«اینکه الکی را به بدوامی وظاهری که حقیقت نداشته باشد معنی کرده‌اند ظاهراً نباید صحیح باشد زیرا این معانی با «الك پارچه‌ای» تطبیق نمی‌نماید زیرا الکهای پارچه‌ای هم دوام داشتند وهم حقیقت»

«معنی ومفهوم کلمهٔ الکی بیشتر نحو با عمل نسنجیده وبدون فکر قبلی وهدف مشخص است واین شاید از معنی دیگر کلمهٔ الك گرفته شده باشد زیرا چنانکه میدانیم لفظ الك علاوه بر معنی « آردبیز کوچك » معنی تکه از قطعات چوبی را که در بازی الك دولك بکار میرود نیز میدهد

دراین بازی چوب بزرگتر را «دسته» ، «مِسّه» و یا «دولك» وچوب کوچکتر را «الك» میگویند رسم بازی چنان است که الك را بهوا انداخته سپس با دولك میزنند تا بفاصلهٔ دور برود درهنگام زدن ، زننده مقصد وهدف معینی ندارد ، مقصود او زدن است ولی محل وهدف افتادن روشن نیست

بنابراین میتوان تصور کرد که اصطلاح الکی از این بازی گرفته شده باشد یعنی همانطور که در الك و دولك ، هنگام زدن هدفی مشخص را درنظر میگیرند وبدون تفکر میزنند ، کارهای الکی نیز بدون تفکر و بی‌هدف انجام میشود . »

**فرهنگ ترکمن** ـ آقای عبدالکریم آتابای خوانندهٔ با ذوق ما یك نسخه از جزوه‌ای را که درباره فرهنگ ترکمن تهیه وتکثیر کرده‌اند بدفتر مجله ارسال داشته‌اند که در آن پاره‌ای از قطعات ادبی ترکمنی گرد آمده است نظیر قطعهٔ زیر که ازگویش ترکمنی بفارسی برگردانده‌اند .

ای یار عسلی‌من ، ای یارعسلی من
میان ازمو باریکتراست ، ای‌یار
زمانی‌که مثل پیچك بهم می‌پیچیم
لبانت شهد و شکر است ای یار

**آثار تاریخی شهرستان مراغه** ـ همکار گرامی آقای تیمور برایی صورتی از آثار تاریخی شهرستان مراغه برای مـا فرستاده‌اند برطبق این صورت آثارتاریخی مراغـه عبارتست از »

۱ ـ گنبد سرخ ـ قدیم‌ترین بنای تاریخی مراغه است ساختمان برج آجری مربع آن دارای گنبد هرمی‌شکل میباشد درقسمت زیرین بنا سردابه محل قبر ساخته شده است بنای خارجی مرکب از طاق نماهائی که در هرطرف آن دو طاق‌نما که ازسنگ آجر سرخ‌رنگ ساخته شده است سر گنبد آجرکاری وگچبری ظریف وکتیبه کوفی آجری و نقش‌های رنگارنگ ساخته شده است این بنا درسال ۵۴۲ هجری قمری بدستور عبدالعزیز ابن محمود ابن سعد که یکی از حکمرانان مراغه ملقب به رئیس با قوام آذربایجان بوده ساخته شده است واز بناهای زمان سلطان سنجر سلجوقی است .

۲ ـ برج مدور یا قرمز درمرکزشهر در حیاط دبیرستان دخترانه آذرآبادگان واقع است بنام برج هلاکو بوده و در زمان هلاکوخان معمول ساخته شده است این برج درسال ۵۶۳ هجری قمری بنا شده در بالای سردر کتیبه کوفی نوشته شده دراین بنا قطعات کاشی رنگین بکار رفته درقسمت تحتانـی سردرب محل مقبرهٔ قرار دارد از لحاظ معماری و تزئین و آرایش و رنگ‌آمیزی قابل‌توجه است .

مدیر: دکتر [illegible]

سردبیر: [illegible]

[illegible]

# ایران جاوید

برای کمتر ملت ممکنی در جهان ممکن است موردی پیش بیاید که بتواند خاطره‌ای بدین عظمت را در تاریخ خود جشن بگیرد و یادبودی نظیر بنیاد دو هزار و پانصدمین سال تأسیس شاهنشاهی خویش را مورد تجلیل قرار دهد. بدیهی است ما باید از این فرصت کمال استفاده را بکنیم و کاری بکنیم که نه فقط گذشته ما بهتر و بیشتر شناسانده شود، بلکه علل این عظمت و رمز پیشرفتهای ما مورد تحلیل و تجزیه قرار گیرد و روشن شود که ما چه فضائلی داشته‌ایم و چه عوامل روحی و اخلاقی این عظمت را ایجاب کرد.

کافی نیست که بگوییم مرزهای امپراتوری ما از کجا تا بکجا بوده است و ما چه قدرتی داشته‌ایم بلکه باید ببینیم ریشه این قدرت و عظمت در کجا بوده و چطور نیروی فعالیت و ایمان، بی‌غرضی و شهامت، بنائی چنین استوار پدید آورده که بیش از بیست و پنج قرن دوام کرده است.

من یقین دارم این فضائل و محاسن هنوز هم در نهاد ملت ما نهفته است و فقط می‌بایستی چنانکه لازم است بمعرض بروز درآید.

برگزاری این یادبود فرصت خوبی است که ما همه این فضائل را نشان دهیم و به پرورش آنها

همت گماریم و این کار طوری صورت گیرد که امروز مردم ما بکوشند تا این فضائل را دارا شوند.

ما باید ایران گذشته و همچنین ایران فعلی را که دوران کوشش بی‌سابقه‌ای را در راه تجدید عظمتهای باستانی خود آغاز کرده است بمردم خود و سایر مردم جهان معرفی کنیم و نشان دهیم که وضع ما از نظر سیاسی و اجتماعی چیست و امکانات فعلی و آینده ما کدام است و بخصوص چه امیدهائی برای آینده میتوانیم داشته باشیم.

فراموش نکنیم که این جشن فقط یک جشن شاهنشاهی و دولتی نیست بلکه چنین جشنی متعلق بتمام مردم ایران و مربوط بتاریخ ایران است و باید امکان کامل داده شود که عموم طبقات افراد ایران در آن بنحو اتم شرکت نمایند.

از کتاب ایران جاوید

حاوی قسمتهائی از نوشته‌ها و بیانات شاهنشاه آریامهر

# فرهنگ[illegible]ستی و هنرپروری در آئین پادشاهان ایران

## «از آغاز دوران اسلامی تا پایان عصر صفویه»

لطف‌الله هنرفر . دکتر در تاریخ
استاد دانشگاه اصفهان

**مقدمه**

پیش از ورود اقوام آریائی به فلات ایران بومیانی در این سرزمین میزیستند که با تمدن و فرهنگ عیلام و بابل و آشور ارتباط داشته و از آن بهره‌مند شده بودند. سلاطین بعد هخامنشی و اشکانی و ساسانی نزدیک به چهارده قرن بر این مملکت فرمانروائی کردند و برای نخستین‌بار دودمان هخامنشی باعث وحدت ایران و بانی شاهنشاهی بزرگی شد که نظیر آن تا آنزمان بوجود نیامده بود چون تمام دنیای متمدن آن‌عصر را دولت هخامنشی در زیر لوای خود گرفت و امنیت وقانون و مسکوک واحد و شاهراههای تجارتی بوجود آورد ومحیط مساعدی برای بسط و توسعه و پیشرفت فرهنگ و بازرگانی وکشاورزی وصنایع درجهان‌آنروز فراهم آورد. شاهنشاهان هخامنشی توجه زیادی به‌اخلاق و مذهب و مخصوصاً توحید داشتند و در نتیجه نسبت به قوم یهود مساعدت و بزرگواری نشان دادند و باعث بقاء ملت و دولت و مذهب یهود شدند مذهبی که مقدمه و طلیعه مسیحیّت بود. بنابراین سیاست دولت هخامنشی دنیا را درطریق توحید بطرفی سوق داد که از آنزمان پیموده است.

اشکانیان (۲۵٦ قبل‌ازمیلاد تا ۲۲٤ میلادی) که قبل‌از سلطنت چادرنشین بودند در آغاز به مذهب و فرهنگ توجهی نداشتند ولی بتدریج که با سایر مردم محشور شدند وفتوحاتی در مقابل امپراطوری روم نصیب آنها گردید حس ملیت‌آنان بیدار شد و در قرن اول میلادی بفرمان بلاش اول سکه‌ها را با حروف پهلوی زدند و متن‌کتاب اوستا را که پراکنده بود جمع‌کردند، اشکانیان خودرا وارث سلسله هخامنشی میدانستند و دولت مقتدری که تشکیل دادند واسطه و پیوند شد بین شاهنشاهی هخامنشی وساسانی.

شاهنشاهان ساسانی ( ۲۲٤ تا ٦۵۲ میلادی ) از آغاز سلطنت به‌مسئله ملت ومظاهر ملی علاقه مخصوص نشان دادند آئین زردشت نیرو گرفت ودین رسمی مملکت شد وبرای اینکه مردم بتوانند از تعالیم زردشت و اوستا مستقیماً بهره‌مند شوند متن‌کتاب را به پهلوی ساسانی‌که زبان مردم بود تعبیر وتشریح کردند و آنرا زند (یعنی شرح) خواندند بعداً نیز هزوارشها را از زند خارج کردند و تفسیر اوستا به زبان پهلوی سره درآمد وموسوم شد به پازند

شهرت پادشاهان ساسانی به حمایت اصحاب فضل موجب شد که درقرن پنجم میلادی عده‌ای از دانشمندان ومسیحیان نطوری‌که شورای مذهبی افیسوس ( واقع در ساحل آسیای صغیر) آنهارا محکوم کرده وازقسطنطنیه رانده بود به ایران پناه آوردند و به‌این افراد اجازه داده شدکه در نصیبین مدرسه دائرکنند یا درگندی شاپور بتدریس پردازند ، از شاهنشاهان ساسانی کسی‌که پیش‌ازهمه به‌ادبیات وفلسفه وعلوم توجه داشت خسرو انوشیروان بود که دانشگاه گندی شاپور را توسعه داد و شخصاً در بعضی از مجالس مناظره و امتحان دانشجویان حضور پیدا کرد . وی برزویه حکیم را به ریاست هیئتی از دانشمندان ایرانی به هندوستان اعزام داشت وآنان کتب طبی و اخلاقی و از آنجمله کلیله ودمنه را باخود به ایران آوردند که بدستور انوشیروان به زبان پهلوی ترجمه و منتشر شدکتب علمی وفلسفی بسیار نیز از یونانی به پهلوی نقل‌گردید مانند مختصری از منطق ارسطو کــه پولوس پرسا Paulus Persa برای انوشیروان به پهلوی ترجمه کرد ، وی نُزد معلمی از همین سریانی‌ها بنام اورانیوس Uranius فلسفه میخواند . دانشگاه گندی شاپور چندین قرن دوام داشت و درصد سال قبل ازظهور اسلام بزرگترین مرکز علمی وفرهنگی‌جهان‌بود.

یکی‌ازگرفتاریهای مداوم پادشاهان در این چهارده قرن دفع اقوام و قبائل بیابان‌گرد بود مانند ماساژتها و سکاها

... که از نواحی شمالی، بحری مرز و بوم ... این مبارزه و کشمکش طولانی سلاطین ایران کامیاب نشدند و مانع انهدام تمدن و فرهنگ ایران بسرزمین گشتند و از این راه خدمتی شایان به عالم مدنیت کردند.[1]

با ظهور اسلام در سرزمین عربستان و حمله مسلمانان به کشور ایران و کشته شدن آخرین پادشاه ساسانی یزدگرد سوم دوره تاریخی دیگری در سرزمین ایران آغاز میشود که آنرا دوران اسلامی تاریخ ایران نامیده‌اند و دراین‌دوره که چهارده قرن از آغاز آن میگذرد سلسله‌های مختلفی مانند طاهریان وصفاریان وسامانیان وآل‌زیار وآل‌بویه وغزنویان وسلجوقیان وخوارزمشاهیان وجانشینان چنگیز وجانشینان تیمور و امرای قراقویونلو و آق‌قویونلو و صفویه وافشاریه وزندیه وقاجاریه و بعضی سلسله‌های کوچك دیگر فرمانروائی و سلطنت کرده‌اند و به دوره شاهنشاهی پهلوی که زمان معاصر است می‌پیوندند، دراین دوره‌ها که پادشاهان و امرای ایرانی مسلمان بوده‌اند تمدن و فرهنگ وهنر ایران هم تحلیات خاصی داشته است در این مقاله به‌اختصار جلوه‌های فرهنگ‌دوستی وهنرپروری پادشاهان ایران ذکر میشود

## طاهریان

باظهور طاهربن‌حسین ملقب بذوالیمینین (۲۰۶—۲۰۷) درخراسان آرزوی ایرانیان در تحصیل استقلال تا درجه‌ای به‌حصول نزدیك شد وحشتی‌ضرب قطعی برامپراطوری عرب در ایران وارد آمد یعنی اولین‌بار پس‌از سال ۲۱ هجری که ایرانیان در جنگ نهاوند از اعراب شکست قطعی خوردند سپاه حکامی که از جانب خلفا فرستاده میشدند درقسمتی از ایرانزمین از یك خاندان ایرانی عده‌ای حکومت کردندکه فقط در ظاهر امر از خلیفه اطاعت داشتند طاهر درسال ۲۰۵ حکومت تمام بلاد واقع در شرق بغداد تا اقصی نقاط شرق ممالك اسلامی را از مأمون گرفت ولی اعلام استقلال او در جمادی‌الاخر سال ۲۰۷ با انداختن نام مأمون از خطبه با مرگ ناگهانی و اسرارآمیز وی مقارن شد و حکومت نیم مستقل او به طلحه وسپس به عبدالله وطاهر ومحمد واگذار شد یعقوب لیث صفار درسال ۲۵۹ نیشابوررا مسخرساخت وبا زندانی کردن محمد سلسله طاهری را پس از ۵۳ سال حکومت برانداخت بگفتهٔ مورخین طاهریان علم دوست و هنرپرور بودند خاصه طاهر ذوالیمینین که درتوجه به‌شعرا سعی بلیغ میکرد وصلات گرانبها به ایشان میداد.[۲] معروف است که روزی هزار دینار درمقابل ابیات شعری که یکی از شعرا سروده بود بوی بخشید، عبدالله‌بن‌طاهر (۲۱۳—۲۳۰) نیز مانند پدر خویش توجه فراوان به شعر و ادب داشت و شهر نیشابور در دوران حکومت او محل اجتماع فضلاء و شعراء بود و ابوتمام طائی در مدح وی قصاید بسیار سروده و صلات گرانبها گرفته است . عبدالله طاهر جز فضیلت شعر و شاعری در موسیقی نیز مهارت تمام داشت و الحان فراوان میساخت اما هیچگاه نمیخواست بدراین فن شهرت یابد و بهمین‌مناسبت الحانی راکه میساخت بخویش نسبت نمیداد

عبیدالله‌بن‌عبدالله نیز در علم و ادب یکی از رجال مهم عصر خود بشمار میرفت و در موسیقی و هندسه استادی کامل عیار بود وی نیز مانند پدر نمیخواست در علم موسیقی شهرت یابد و موسیقی را دون شأن ومقام خویش میدانست وهمواره میگفت اشتهار در این فن سزاوار امیران نیست بهمین لحاظ الحانی را که میساخت به شاجیع کبیرك خویش نسبت میداد

عبدالله‌بن‌طاهر درنظم ونثر نیز مقامی ارجمند داشت ، از تألیفات اوست الاشاره فی‌اخبار الشعرا و کتاب‌البراغة والفصاحه طبق بعضی از اقوال بنای قصر شادیاخ[۳] درنیشابور از عبدالله‌بن‌طاهر بوده است مسئله‌ای که کاملاً مسلم نیست آنستکه آیا طاهریان در ترویج زبان فارسی و ادبیات آن سعی وکوشش از خود نشان داده‌اند یا خیر و اگر دراینمورد قدمهائی برداشته‌اند معلوم نیست تا چه حد و چه اندازه بوده[۳]

## یعقوب لیث

یعقوب لیث صفار (۲۴۷ — ۲۶۵ هجری) که او را ملك‌الدنیا وصاحبقران میگفتند وحوزهٔ فرمانروائی او خراسان و سیستان وتخارستان وکرمان وفارس وکابل وقسمتی از درهٔ سند ومدتی‌نیز خوزستان بوده‌است ونسب خودرا به «گرشاسب» و از او به «جمشید» میرسانید مردی میهن‌پرست با اخلاق و آئین ایرانی و معتقد به ملیت خود و از مخالفین سرسخت

- - - - - - - - - - - - - -

۱ — اقتباس از تاریخ فرهنگ ایران تألیف دکتر عیسی صدیق صفحه ۴۸ تا ۵۰ و صفحه ۸۰ و ۸۱ .

۲ — یاقوت در قرن هفتم در مورد نیشابور مینویسد که پس از تاخت‌وتاز غزها که به‌اسارت سلطان سنجر وخرابی شهر منجر شد قسمت عمده مردم آنجا بمحله نزدیك شهر که آنرا شادیاخ می‌گفتند کوچ کرده به آبادی آن پرداختند باروی شادیاخ را مؤید عامل سلطان سنجر وقتی‌که سلطان خود در اسارت بود کشید . محله شادیاخ در ابتدا باغی بود که در اوایل قرن سوم هجری عبدالله طاهر زمانی‌که نیشابور را مرکز فرمانروائی خویش قرار داد آنرا درتصرف داشت لشکریان وی در اطراف آن باغ اقامت گزیدند وبتدریج آن محله بزرگترین محلات نیشابور گردید و پس از هجوم غزها مرکز ایالت نیز شد .
(جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی تألیف لسترنج — ترجمه فارسی صفحه ۴۱۱)

۳ — از عرب تا دیالمه تألیف عباس پرویز صفحه ۱۹۴ و ۱۹۵

خلیفه بغداد و نقشه او تشکیل یك حکومت مستقل وسیع ایرانی ... بسیار گمتی که دولت عباسیان بر غدرومکر بنا کرده‌اند. نبینی که به ابوسلمه وبومسلم وآل برامکه وفضل سهل با چندان نیکوئی کایشان را اندرآن دولت بود چه کردند تا کسی مباد که بر ایشان اعتماد کند»[4].

یعقوب به‌آئین ورسوم ایرانی خاصه به‌زبان خود علاقه‌ای تام داشت و زبان تازی نمیدانست و یا در ظاهر به ندانستن زبان‌عربی تعمد میورزید وهمین امر باعث شد که وی شاعران را دستور دهد تا به عربی او را در فتحها تهنیت نگویند وبه‌فارسی گویند واین‌خود مایهٔ رواج شعرفارسی در دربارهای سلاطین ایرانی مشرق گردید، وی با ایجاد حکومت مستقل صفاری و علاقه‌ای که به زبان خود داشت و بی‌اعتنائی به‌زبان عربی توانست بزرگترین مایه استقلال خود یعنی زبان ملی را زنده کند و پس‌از چند سال که زبان رسمی وسیاسی ایرانیان عربی بود لهجه دری را جانشین آن سازد وهمین‌امر بمدار او بی‌کم‌وکاست در دورهٔ سامانیان دنبال شد و در نتیجه ادبیات وسیعی بوجود آمد و ملت ایران بواقع از سایر ملل اسلامی جدا گشت.

جانشینان یعقوب هم همه بر سیرت او رفتند و از میان آنان برخی مانند ابوجعفر احمدبن محمد وخلف‌بن‌احمد خود مردمی دانشمند و علاقه‌مند به علم وادب بودند چنانکه خلف فرمان داد تا تفسیری بزرگ به قرآن بنویسند وجود عالمان وشاعران را تشویق میکرد[5].

برادر یعقوب بنام عمرولیث (۲۶۵ — ۲۸۷) پس‌ازمرگ وی زمام امور را بدست گرفت و برای تثبیت موقعیت خود چندی با خلیفه بغداد از در دوستی درآمد و بدفع مخالفین پرداخت اما سرانجام میان او وخلیفه اختلاف افتاد وخلیفه محرمانه اسماعیل‌بن‌احمد سامانی را علیه او برانگیخت ودر جنگی که بین طرفین درگرفت عمرو دستگیر شد و درزندان خلیفه المعتضد درسال ۲۹۸ درگذشت. عمرولیث علاوه‌برقوت درسیاست وجنگجوئی شعردوست وشاعرپرور نیز بود وشعرائی چون فیروز مشرقی و ابوسلیك گرگانی در دوران او ظهور کردند، وی عشق مفرط بایجاد ابنیه وکاروانسرا و رباط جهت آسایش مسافرین داشت، بعضی از مورخین بنای جامع عتیق شیراز را از آثار او میدانند، بنابگفته اغلب مورخین موقعی‌که عمرولیث صفاری درسال ۲۸۱ هجری مشغول‌آماده کردن لشکریان خود جهت جنگ با خلیفه بوده است دست بکارساختن مسجد جامع گردیده‌است. ابوجعفر احمدبن‌محمد معروف به بانویه (۳۱۱—۳۵۲) مردی دانشمندبود و بمصاحبت با حکما میلی وافر وازعلوم خود اطلاع داشت. پسرش خلف‌بن احمد (۳۵۲ — ۳۹۳) نیز مردی ادیب و دانشمند و حامی ادبا و علما بوده است در ترجمه تاریخ یمینی چنین آمده است که وی مردی کریم وسخی وانعام او دربارهٔ اهل‌علم وارباب هنر شایع ومستفیض‌بود. وی علما وفضلای معروف‌را گرد آورد تا تفسیری کامل بر قرآن مجید بنویسند وبیست هزار دینار برای انجام این خدمت اختصاص داده بود و این نسخه نفیس در مدرسه صابونیه نیشابور مخزون بود تا حادثه غز در سال ۵۴۸ اتفاق افتاد و سپس اضافه مینماید که این‌نسخه امروز بتمام وکمال در شهر اصفهان درکتابخانه آل خجند موجود است[6]. میگویند عمرو در دوران امارت خویش هزار رباط و پانصد مسجد آدینه ومناره احداث کرد و پلهای فراوان در نقاط مختلف قلمرو حکومت خویش ساخت[7]

## آل زیار

در ۳۱۵ هجری مرداویج زیاری که نسبش بقباد ساسانی میرسد برگرگان وطبرستان دست یافت و همدان و اصفهان را بیزتصرف کرد ودودمانش حدود ۱۵۰ سال‌فرمانروائی‌داشتند و طبعاً حامی و مروج زبان و فرهنگ ملی بودند. مرداویج در احیاء آداب و رسوم ساسانی کوششی بسزا داشت چنانکه جشن مهرگان و سده را باشکوهی تمام تجلیل کرد.

شمس‌المعالی قابوس‌بن وشمگیر ۳۶۶ — ۴۰۳ هجری از افراد مشهور خاندان زیاری است، وی مردی فاضل وکریم و ادب‌دوست و شاعرپرور و خوش‌خط بود و در عهد خود حتی در همان هیجده سالی که در خراسان میزیست ودستگاه شاهانه نداشت پیوسته با علماء و فضلاء درمعاشرت ومکاتبه بود و آنها را انعام‌و اکرام میکرد و صیت فضائلش بهمه اطراف بلاد اسلامی رسیده بود در انشاء نثر عربی با بهترین ملمای این زبان دم برابری میزد و در شعر فارسی و تازی هردو ماهر بود و دربارش پناهگاه فضلاء وشعرا بود و در نوروز و مهرگان بهریك ازشاعران مقداری وظیفه میداد، از شعرای معروف دربار او یکی حکیم ابوبکر محمدبن علی خسروی سرخسی و دیگر ابوالقاسم زیادبن محمد قمری گرگانی است که هردو بفارسی او را ستوده‌اند، شعرا و معاشرین عربی‌زبان او بسیارند. دانشمندبزرگ ایرانی‌ابوریحان‌محمدبن‌احمدبیرونی کتاب مشهور خود الاثارالباقیه عن‌القرون الخالیه را در سال ۳۹۱ بنام قابوس تألیف‌کرده و ابوالفرج علی‌بن حسین‌بن‌هندو ادیب وحکیم بزرگ چندی در خدمت او به اعزاز و اکرام میزیست، وحکیم و پزشك بزرگوار ابوعلی حسین‌بن‌سینا هم مشتق درك خدمت او از خوارزم عازم گرگان شد.

فلك‌المعالی منوچهر فرزند قابوس (۴۰۳ — ۴۲۳) اگرچه در هنر وکمالات پدر خود قابوس نمیرسیده اما باز در جلب فضلاء و نوازش شعرا برهمان سیرهٔ قابوس میرفته و یکی‌ازمشخصات دوران او ظهور شاعر نامی ایران منوچهری

بافغانی است که تخلص خود را از نام این امیر زیاری گرفته است .

دیگر از شاهزادگان معروف زیاری **امیرعنصرالمعالی کیکاوس** فرزند اسکندربن شمس‌المعالی قابوس است که کتاب معروف قابوسنامه را در سال ۴۷۵ بعنوان نصیحت‌نامه برای فرزند خود گیلانشاه برشتهٔ تحریر در آورده وازشاهکارهای نثر فارسی و نماینده کمال مهارت و مقام بلند این شاهزاده زیاری درفضل وادب واطلاع است

## آل بویه

مؤسس خاندان بویه که ازسلاله بهرام گور ساسانی واهل دیلم بود علی پسر ابوشجاع بویه است که ازطرف مرداویج حکومت کرج (جنوب شرقی همدان) را داشت در ۳۲۰ اصفهان را تصرف کرد و با کمک دو برادر دیگر حسن واحمد فارس را در ۳۲۳ و سال بعد همدان وکردستان و در ۳۲۸ کرمان را اشغال کرده حکومت ایالات را بین خود تقسیم کردند احمد معزالدوله در ۳۳۴ بغداد را تصرف نمود و المستکفی بیست‌ودومین خلیفه عباسی را معزول کرده المطیع را بجای او به **خلافت** نشاند و او بمثابه بازیچه‌ای در دست معزالدوله بود، آل‌بویه مذهب تشیع داشتند و آنرا ترویج کردند و درمدتی که بر بغداد استیلا داشتند آزادی بحث و فکر در آنجا رونق گرفت و از ثمرات آن پیدایش جمعیت اخوان‌الصفا بود[8]

پادشاهان ایرانی این عهد عالم‌پرور مردمی دانشمند ودانش‌دوست بودند و وزراء آنان نیز از مشاهیر علماء و بلغاء عصر خود محسوب میشده‌اند مانند **ابن‌العمید** و **صاحب‌بن‌عباد** و **المهلبی** و **شاپوربن اردشیر** و **ابن‌سعدان** و **ابوعلی‌سینا** که همه از وزراء مشهور آل‌بویه و هریک در یکی از فنون و علوم سرآمد اقران بوده‌اند و از میان پادشاهان بویهی عضدالدوله و عزالدوله ابومنصور بختیار و تاج‌الدوله پسر عضدالدوله علاوه‌برتشویق علما و ادبا خود هم از علم و ادب اطلاعات وافر داشته‌اند ، این پادشاهان بجمع‌آوری کتاب و تشکیل کتابخانه‌های بزرگ هم رغبتی فراوان داشته‌اند

عضدالدوله که دربین پادشاهان خاندان بویه لقب شهنشاه باو داده شد در هرفرصتی به‌کسب علم اشتغال میورزید وعلما را گرامی میداشت ، وی در منزل خود خانه‌ای در جنب مجلس خاص خویش به حکما و فلاسفه اختصاص داده بود که دور از غوغای خارج به بحث وتحقیق مشغول شوند . در علم نجوم تبحر داشت و مجالست با ادیبان را بر امیران ترجیح میداد و شخصاً شعر میگفت ، یکی ازکتابهای مورد علاقه عضدالدوله کتاب **الاغانی** تألیف ابوالفرج اصفهانی بود که در حضروسفر آنرا از خود جدا نمیکرد . صاحب‌بن‌عباد وزیر مشهور دیالمه نیز در بین کتابهای متعدد کتابخانه خود کتاب اغانی را برسایر کتب کتابخانه خویش ترجیح می‌نهاد و در سفر وحضر مونس او بود

**ابن خوری** از تذکره‌ایکه به عضدالدوله تعلق داشته از قول او چنین نقل میکند که چون از حل مسائل کتاب اقلیدس فارغ‌شوم بیست‌هزار درهم صدقه بدهم که معلوم میدارد ازشدت ولعی‌که به فراگرفتن علوم و از جمله هندسه داشته برای‌اینکه خوب یاد بگیرد نذر میکرده و صدقه میداده است و چون علاقه شدیدی به علم هیئت داشت دانشمندان ریاضی و هیئت آنروز بهٔ وی هدایای مناسبی در این زمینه تقدیم میکردند از جمله **ابراهیم صابی** نویسنده معروف آل‌بویه اسطرلاب وربع و اشیاء دیگری را به او هدیه کرده و **ابوالحسین صوفی** منجم معروف کره‌ای از نقره برای او ساخت که سه‌هزار درهم وزن داشت

شرف‌الدوله فرزند عضدالدوله نیز به هیئت ونجوم علاقهٔ وافری داشت و هم اوست‌که با کمک جمعی از دانشمندان نام در بغداد رصد خانه‌ای را در خانه خود ساخت و دانشمندانی مانند ابوالوفای بوزجانی[9] ریاضی‌دان و منجم قرن چهارم **وبیژن‌بن رستم کوهی** که در علم هیئت بی‌مانند بود وابواسحاق صابی واحمدبن محمد صاغانی‌که در ساختن اسطرلاب مهارت و شهرت داشته است در بنای این رصدخانه از عوامل مؤثر بوده‌اند[10] عضدالدوله برای‌طبقات مختلف‌دانشمندان ازفقیهان، مفسران ، متکلمان ، محدثان ، علمای نسّابه ، شاعران ، نحویان ، علمای عروض ، پزشکان ، منجمان ، حسابداران و مهندسین مقرری خاص برقرار کرده بود و بطورکلی نسبت به دانشمندان هررشته توجه مخصوص داشت

عضدالدوله در شیراز سرائی عظیم ساخت که مقدسی درباره آن گفته است من در شرق و غرب زمین سرائی به این

۴ – تاریخ سیستان صفحه ۲۶۷ – ۲۶۸

۵ – جلد اول تاریخ ادبیات ایران ، تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا

۶ – آل صاعد وآل خجند دوخانواده معروف اصفهان درقرن ششم وهفتم هجری بودند که صاعدیها حنفی وخجندیها شافعی بودند وپیوسته مابین آنها خصومت برقرار بود تا زمانی‌که مغول به اصفهان آمدند وهردو خانواده را قتل‌عام‌کردند بزرگان‌آنها ازممدوحین جمال‌الدین عبدالرزاق وکمال‌الدین اسماعیل دوشاعر معروف اصفهان درنیمه قرن ششم ونیمه اول قرن هفتم شمار میروند

۷ – از عرب تا دیالمه تألیف عباس پرویز صفحه ۷۸۴

۸ – رجوع شود به‌تاریخ فرهنگ ایران تألیف دکتر عیسی صدیق صفحه ۱۱۹

۹ – بوزجان محلی درچهارفرسنگی نیشابور بوده‌است (تاریخ دیالمه وغزنویان صفحه ۴۸۶)

۱۰ – رجوع شود به شاهنشاهی عضدالدوله تألیف علی‌اصغر فقیهی صفحه ۹۶ تا ۱۰۰

زیبائی و شکوه بی‌نظیر ... اطاقها با رنگهای گوناگون است بعضی به رنگ ... و بعضی سنگ‌گونه میباشد ، پاره‌ای با حصیر فرش شده و بعضی دیگر طلاکاری شده و دارای نقش وتصویر است . در این بنا ۳۶۰ خانه بنا شده که هیچیک در طرز ساختمان و فرش و پرده و تخت شبیه دیگری نیست. عضدالدوله در هرروز از ایام سال در یکی از خانه‌ها می‌نشست، عرلیم فرسنگی شیراز شهری احداث‌کرد بنام «کردفناخسرو» و جولاهگان و بافندگان خز و دیبا را به‌آنجا منتقل نمود . پارچه‌هائی برای لباس درآنجا بافته میشد و نام عضدالدوله را درکنار پارچه می‌نوشتند . بازاری بنام سوق‌الامیر مطابق نقشه بازار جورین[11] اصفهان بنا کرد تا مردم شیراز و نواحی اطراف آن در ایام نوروز همان مراسم معمول در اصفهان را در آنجا بپا دارند ، در راهها برای آسایش مسافران دستور داد چاه حفر کردند و آب‌انبار ساختند . در استخر آب‌انباری بنا کرد که اگر مدت یکسال در هرروز هزار مرد از آن آب برمیداشتند یك‌پله از‌هفده‌پله آن تمام نمیشد.برروی‌رودخانهٔ کُر بندی از سنگ و ساروج بنام بند امیر درسال ۳۶۵ بنا کرد که بلوك کوبال فارس را مشروب مینمود . در بغداد بیمارستانی بنا نهاد و پس از اتمام آن بیست‌وچهار نفر از مشاهیر پزشکان آن عصر را از اطراف و اکناف خواست و در آن بیمارستان بکار گماشت . مشهورترین آنها یکی علی‌بن ابراهیم و دیگری ابوعلی احمدبن عبدالرحمن‌بن مندویه اصفهانی بود . وی توجه خاصی به بنای مرقد امام اول وامام سوم شیعیان داشت و هرسال مقداری تحفه و هدایا به اماکن مقدسه مزبور میفرستاد .

در این عصر درایران کتابخانه‌هائی بزرگ وجود داشته. مقدسی کتابخانه عضدالدوله دیلمی را در شیراز دیده و دربارهٔ آن گفته است هیچ‌کتابی تا عهد عضدالدوله در انواع علوم تألیف نشده بود مگرآنکه درآن کتابخانه جمع شده باشد وکتب مربوط بهریك از انواع علوم دراطاقهای معینی جمع‌آمده بود و این‌کتابخانه فهرست‌هائی داشت که اسامی‌کتب درآنها ثبت شده بود .

ابوالفضل‌بن عمید وزیر معروف آل‌بویه نیز کتابخانهٔ بزرگی حاوی بیشمار کتاب در علوم مختلف و انواع حکم و آداب داشت که نزد او ازهمه اموالش عزیزتر بود وخازن آنها ابوعلی مسکویه ادیب و مورخ و حکیم بزرگ ایرانی بوده است .

صاحب اسماعیل‌بن‌عباد وزیر مؤیدالدوله و فخرالدوله دیلمی نیز در این امر از استاد خود ابن‌العمید پیروی کرده بود چنانکه وقتی نوح‌بن منصور سامانی او را به وزارت خود دعوت‌کرد از عذرهائی که آورده بود یکی آن‌بود که حمل اموالش برای او دشوار است زیرا فقط از کتب علم چهارصد بار شتر ... میشد .

صاحب اسماعیل‌بن عباد در اصفهان مسجدی در محله جورجیر بنا کرد که در مقابل مسجد جامع کبیر بنام جامع صغیر شهرت داشت وهماکنون سردر آن دراصفهان از مهمترین آثار تاریخی وجزء عصر دیالمه دراصفهان محسوب میشود[12] .

بطورکلی در دوره سلطنت خاندان‌بویه اهل‌فضل و کمال مورد حمایت و تشویق قرار گرفتند و زبان فارسی و عربی هردو مورد توجه آنان بود . علاوه بر بغداد ، ری و اصفهان نیز مرکز علم و فرهنگ شد ، از شعرای این دوره منطقی ورخسروی را میتوان ذکرکرد . کسانی که در علم و ادب مقام شامخ احراز کردند عبارتند از ابوسعید ابوالخیر عارف شهیر ، ابوالفرج اصفهانی صاحب‌کتاب اغانی ابن‌سینا که طب را به زبان عربی وحکمت را به عربی وفارسی هردو نوشت . صاحب‌بن عباد ، ابن‌بابویه صاحب کتاب من لایحضره الفقیه (متوفی در ۳۸۱) علی‌بن عباس مجوسی پزشك عضدالدوله که پدرش زردشتی بوده و کتاب‌کامل‌الصناعه را درطب‌تألیف کرده (متوفی در ۳۸۳) کوشیار منجم‌گیلانی ، بدیع‌الزمان همدانی اولین‌گوینده مقامات (متوفی در۳۹۸) .

ایرانیانی‌که دراین‌دوره بعربی شعرسروده‌اند بسیارند ثعالبی‌نیشابوری(متوفی‌در۴۲۸)درکتاب یتیمةالدهر قطعاتی از اشعارعربی جمع و با ذکراسامی‌گویندگان درچهارجلد تألیف کرده‌کهسه‌جلدآن مربوطاست بشعرائی‌که‌تحت حمایت‌سامانیان و آل‌زیار و بویه شعر گفته‌اند و برای نمونه میتوان اسامی بعضی از آنان را که فارسی است در اینجا ذکر کرد مانند : ماه افزود ــ محولی ــ ماهیار ــ خسرو فیروز ــ درستویه ــ پناه خسرو[13]

## سامانیان (۲۷۹ – ۳۸۹)

دولت سامانی سومین دولت مقتدر وموروث ایرانی‌دوره اسلامی‌تاریخ ایران است‌که درمدتی‌کوتاه علاوه‌برماوراءالنهر سیستان وخراسان را تا حدود ری بتصرف خود درآوردند . جد آنها سامان خدا درآغاز امر آئین زردشتی داشت وسپس قبول اسلام کرد . نسبت این مرد به‌بهرام چوبینه سردار بزرگ دوره ساسانی میرسد . فرد معروف این دودمان امیر اسماعیل سامانی است‌که دولتی نیرومند بوجود آورد و جانشینان او تا غلبه سلطان محمود غزنوی برخراسان حکومت کردند .

سامانیان که بالطبع به فرهنگ ملی خود دلبستگی داشتند از حمایت اهل فضل و ادب دریغ نکردند و بخارا را مرکز دانش و فرهنگ نمودند و شعرای نامی مانند ابوشکور بلخی و رودکی و دقیقی را تشویق و نوازش کردند ... فارسی جدید بتقویت آنان صورت ثابت یافت و شاهنامه منثور

بوده

ابومنصوری که مأخذ شاهنامه منظوم فردوسی است در همین دوره تألیف گردید که متأسفانه اصل آن از بین رفته و تنها مقدمه آن که قدیمی‌ترین تألیف نثر فارسی است و در ۳٤٦ هجری نوشته شده در دست است . در ۳۵۲ بلعمی تاریخ طبری را به فارسی نقل کرد و کتاب الادویه ابومنصور موفق هراتی به فارسی تألیف گردید کتاب حدودالعالم در جغرافیا درهمین عصر و سال ۳۷۲ نوشته شد . شاهنامه فردوسی نیز درهمین عصر تدوین یافت و در آغاز سلطنت محمود غزنوی به سال ٤۰۰ انتشار حاصل کرد .

در این دوره زبان عربی همچنان زبان علمی و فلسفی بود و عده‌ای از ایرانیان مانند محمد جریر طبری (متوفی در ۳۱۰) و محمد زکریای رازی (متوفی در ۳۲۰) و ابو نصر فارابی (متوفی در ۳۳۹) و ابن‌سینا و بلاذری صاحب فتوح‌البلدان و ابوحنیفه دینوری صاحب اخبارالطوال و محمدبن احمد خوارزمی صاحب مفاتیح‌العلوم وغیره کتب خود را در پزشکی و شیمی و ریاضی و تاریخ و جغرافیا به زبان عربی نوشتند[14] .

نکته‌ای کــه در دوره سامانیان مورد توجه است عدم مزاحمت آنانست نسبت به فرق و مذاهب چنانکه غالباً اتفاق میافتاد که در دربار شاهان سامانی افرادی از مذاهب گوناگون مانند مذاهب اهل‌سنت وشیعه ودین زردشتی و عیسوی با نهایت آزادی وعقیده ومصونیت زندگانی وکارمیکرده‌اند وهیچکس از حیث اظهار عقاید علمی ودینی ومذهبی دچار تضییقاتی که در دوره غزنوی و سلجوقی پیش‌آمد نبوده است و این امر چنانکه میدانیم از مهمترین اسباب رواج علم ونشر واشاعه حکمت و علوم عقلی میتواند باشد و از اینجاست که میتوان گفت دوره سامانی دوره رونق علم و ادب وعصر آزادی افکار وکمال تمدن اسلامی در ایران است[15]

از سلسله مأمونیه که درخوارزم استقلال داشتند و درظل عنایات امرای سامانی بسر میبردند علی‌بن مأمون‌بن محمد در دربار خود همواره عده‌ای از بزرگان علم و ادب را مـانند ابوریحان بیرونی وابونصر عراق و ابوسهل‌مسیحی وابوعلی سینا نگاه میداشت و برادرش ابوالعباس مأمون‌بن محمد نیز مانند وی مشوق دانشمندان بود سلسله مأمونیه خوارزمشاهی‌را محمود غزنوی درسال ٤۰۸ هجری برانداخت

شاران غرجستان نیز خاندان ایرانی بودند که در دوره سامانیان نسبت به آنان اظهار اطاعت میکردند و برخی ازآنها مانند ابونصر محمدبن‌اسد خود بکارعلم وادب‌اشتغال میورزیدند و افاضل بجهان بجانب ایشان روی میآوردند .

از خاندان آل محتاج نیز افراد دانشمند و شاعردوستی برخاسته‌اند مانند ابوعلی‌ابوالمظفر (یا ابویحیی) طاهربن فضل که مردی بغایت فاضل و هنرپرور بود و خود شعر میگفت و شاعران را دوست داشت و فخرالدوله ابوالمظفر احمدبن محمد که ممدوح دقیقی وفرخی و در شاعر دوستی شهرهٔ عصر خویش بوده‌است . بااستیلای محمود غزنوی این‌سلسله ادب‌پرور وعلم دوست ایرانی‌هم برافتاد .

پادشاهان سامانی دربخارا کتابخانه عظیمی داشتند حاوی انواع کتب که ابوعلی سینا از آن استفاده کرده ، وی دربارهٔ این کتابخانه گفته است که اطاقهای بسیار داشت و در هریك صندوقهائی‌ازکتب‌بود . دراطاقی کتب عربی وشعر و دردیگری فقه و همچنین در هریك از اطاقها کتبی در یکی از ابواب علم موجود بود و من فهرست کتب اوائل را خواندم وهرچه حاجت داشتم مراجعه‌کردم وکتابهائی دیدم که بسیاری از مردم اسم آنها را هم هرگز نشنیده بودند و من نیز پیش‌از این آنها را ندیده بودم و پس‌از آن‌هم نیافتم .

---

۱۱ – مافروخی مؤلف رساله محاسن اصفهان درباره بازارجورین اصفهان درنیمه قرن پنجم هجری چنین نوشته است

«بازاری بود بر دروازهٔ جور که آنرا جورین گفته‌اند ، در فصل نوروز هرسال تمامت اهل اصفهان از صغیر وکبیر و وضیع وشریف وخاص وعام واطفال وعورات هرکس بحسب حال طبقات و درجات بالوان اسباب مأکول ومشروب وانواع ضروب‌عدت وآلت‌مطلوب ومرغوب مدت یك دوماه بدانجا نقل‌کرده‌اند و از استیفاء لذات واستماع عیش وعشرت ازلهو ولعب ونشاط وطرب حظی اوفی وذوقی اوفر از زندگانی برداشته چون روز نوروز رسیده چندین‌بازارها ساخته طوافان وبازاریان گوناگون نعمتها درآنجا پرداخته وعوام درمیان آنجا چون دریا بر دریا درتموج وخواص از دور ونزدیك وبالا ونشیب درتفرج وپیوسته آن‌مدت را گذرانیده بفکاهت و خوش‌عیشی و اضافه و خلیع‌العذار دیوانه‌وار آشنا وبیگانه مشتغل بکأس وپیمانه وچون فنا خسرو عضدالدوله را آنجا درحال صغر سن وایام نشوش آن اوضاع ورسوم واسباب ملاهی درنفوس مرتکز گشته بود بوقت آنکه نهال عمرش از زهاب دولت و شهریاری سیراب و بالیده شد وبکمال رشد و جلال سعادت جهانـداری رسید وبرمملکت پارس مستولی‌گشت بر درشیراز درموضعی که آنرا سوق‌الامیر گویند مماثل ومشاکل بازار جورین اصفهان بنائی باتمام فرمود و از اصناف ناس اکابر واصاغر پارس از حسن هرلطیفی مصحف وظریفی مضحك وشیرینی مطرب بدانجا دعوت‌کرد چنانکه تمامت شیراز وجملگی نواحی آنجا جمع شد وفرمود تا برمثال سوق جورین بازارها برآوردند و عضدالدوله با خواص ندما ومقربان مجلس برکوشکی که درپهلوی‌آن، ساخته بود بلهو وطرب ومعاشرت ومطایبت مشغول»

(رساله محاسن اصفهان چاپ تهران صفحه ۱۷)

۱۲ – رجوع شود به‌کتاب «گنجینه آثار تاریخی اصفهان» تألیف نگارنده صفحه ٤۰ تا ٤٤ .

۱۳ – تاریخ فرهنگ ایران تألیف دکتر عیسی صدیق صفحه ۱۲۰ .

۱٤ – تاریخ فرهنگ ایران تألیف دکترعیسی صدیق صفحه ۱۱۸

۱۵ – تاریخ ادبیات درایران . جلد اول تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا صفحه ۲۰۷ .

## غزنویان

با رقابت ... سامانی و قابوس و زیاری مسعود غزنوی (۳۸۷ ـ ۴۲۱) از هرسو شعرا و دانشمندان را طوعاً و کرهاً بدربار خود جلب میکرد ، وی ترک‌نژاد بود و درست لطایف زبان فارسی‌را درک نمیکرد و بعلت تعصب‌شدید در مذهب تسنن با هرچه که ازآن بوی حکمت و آزادی فکر میآمد بسختی دشمنی داشت . هیچگاه نمیتوانست با میل دل و ذوق طبیعی طالب شعر و ادبیات و جویای علم وحکمت باشد، تمام تظاهراتی که در این راه از محمود دیده شده از آن نظر بوده است که وجود شعرا و علمای معروف در گرد دربار درآن ایام از اسباب شکوه وجلال محسوب میشده و شعرا با سرودن مدایح امرا و سلاطین و فضلا با نوشتن کتب و رسائل بنام آنها بهترین وسیلهٔ نشر مفاخر و بلند آوازه ساختن نام ممدوحین خود بودند تا آنجاکه هر درباری که عده شعرا وفضلای آن بیشتر ونام ونشان ایشان معروفتر ودرخشان‌تر بود بردربارهای دیگر فخر میفروخت ومحمود که در عصر خود نمیتوانست درباری را از هیچ جهت نامی‌تر از دربار غزنه ببیند هرجا ازاین شعرا و دانشمندان اثری می‌یافت آنان را بوعده و وعید به غزنین میکشاند چنانکه غضایری را از دربار مجدالدوله از ری با دادن صلات فراوان پیش‌خود خواند و از خوارزمشاه فرستادن ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی و ابوسهل مسیحی وابونصرین عراق وابوالخیرین خمار را که مایهٔ‌رونق دربار جرجانیه بودند خواست وازایشان ابوعلی‌سینا وابوسهل مسیحی که از تعقیب محمود بیم داشتند در پناه آل‌زیار وآل‌بویه رفتند و بقیه که در جرجانیه مانده بودند پس‌از فتح آنجا اضطراراً بدستگاه محمود داخل شدند .

تعصب محمود و سخن‌ناشناسی او وی‌را برآن داشت که بافردوسی که به مذهبی غیر از مذهب‌سلطان‌معتقدبود بدرشتی معامله نماید و این گوینده بلند مقام را برنجاند وذکری ناستوده در تاریخ بجا گذارد وحق با فردوسی بودکه گفت

پرستار زاده نیاید بکار ... وگرنه مرا برنشاندی بگاه

بهرحال در عصر محمود غزنه کانون فرهنگ ایران شد و همین حال را داشت نیشابور که در دست نصربرادر محمود بود وکماکان از مراکز فرهنگی بود . عنصری و عسجدی و فرخی و عده‌ای دیگر از شعرا در دربار محمود می‌زیستند ، فردوسی در این دوره شاهنامه را بپایان رسانیده و ابوسعید ابی‌الخیر (متوفی در ۴۴۰) در این عصر رباعیات خود راگفت. زبان فارسی وعربی هردو درفلسفه وعلوم بکار میرفت چنانکه ابوریحان بیرونی کتاب تفهیم را در نجوم هم به عربی هم بفارسی و ابن‌سینا حکمت خود را بنام علا بعربی ودانشنامه علائی را بفارسی تألیف کرد .

(متوفی در ۴۲۹) ... مسعود (متوفی در ۴۲۵) ابومنصور ثعالبی صاحب یتیمة الدهر و غرر الاخبار ملوک الفرس (متوفی در ۴۲۹) در این عصر میزیستند[16] در دورهٔ دوم حکومت غزنوی که با امیر مودود فرزند سلطان مسعود در ۴۳۲ آغاز شد و تا سال ۵۸۲ یا ۵۸۳ یعنی یکصدوپنجاه سال ادامه‌یافت‌اگرچه از حیث تأثیر درسرنوشت سیاسی‌ایران بی‌ارزش است لیکن برای اشاعه زبان و ادب فارسی خالی‌از اهمیت نیست زیرا اولا ادامه حکومت در متصرفات غزنوی هند باعث شد که زبان و ادب فارسی در آنجا بیشتر ریشه کند و رواج یابد و ثانیاً بعضی از پادشاهان غزنوی که بعد از مسعود حکومت کردند غالباً دوستداران شعر و ادب بودند و عده‌ای از شاعران بزرگ مانند مسعود سعدسلمان و عثمان مختاری و سیدحسن‌غزنوی و سنائی و ابوالفرج رونی در دستگاه آنان زیسته و آنها را مدح گفته‌اند[17] .

## سلجوقیان (۴۲۹ - ۵۹۰)

نسبت پادشاهان این سلسله به سلجوق‌بن دقاق ( یعنی سخت‌کمان) میرسد و از ۴۲۹ تا ۵۹۰ سلطنت داشته‌اند ودربین آنها پادشاهانی مانند الب‌ارسلان و ملکشاه و سلطان سنجر در تاریخ ایران شهرت و اهمیت بیشتری کسب کرده‌اند . سلاجقه با سرعتی تمام توانستند فتوحات خود را تا سواحل مدیترانه و سرحدات امپراطوری روم شرقی در آسیای صغیر و مرزهای متصرفات خلفای فاطمی پیش ببرند و در حدود سال ۴۷۰ هجری یکی از وسیع‌ترین امپراطوری زمـان را بوجود آورند .

بعقیده عده‌ای از مورخین خواجه نظام‌الملك بزرگترین وزیر و سیاستمداری است که ایران در دامان خود پرورده است و از خصائل عدالتخواهی وکشورداری و فرهنگ‌دوستی بهره وافر داشت . وی مـدت سی‌سال صدارت الب ارسلان و ملکشاه را بعهده داشت و در زمان صدارت او دولت‌سلجوقی به اوج عظمت خود رسید . از لحاظ توجـه به‌گسترش علم و معارف بزرگترین اقدام او تأسیس نظامیه‌هاست درشهرهائی مانند نیشابور و بلخ و هرات و اصفهان و بصره و موصل و بغداد و نقاط دیگر که از همه بزرگتر و مهمتر مدرسه بغداد بود که بسال ۴۵۷ ساختمان آن آغاز شد و بعدها بعداً رسماً گشایش یافت . بزرگترین دانشمندان عصر مانند شیخ ابواسحق شیرازی و امام محمد غزالی در مدرسهٔ نظامیه بغداد تدریس کردند و نویسندگان و شعرائی مانند انوری و ظهیر فاریابی در نظامیه نیشابور و رشید وطواط ... و سعدی

... سخنسرایان ... بزرگ ... و حمایت پادشاهان و وزرای دانشمند ... بارکنند از : اسدی طوسی ( متوفی در ٤٦٥ ) ابوالفضل بیهقی (متوفی در ٤٧٠) شیخ عبدالله انصاری (متوفی در ٤٨١) حکیم ناصرخسرو (متوفی در ٤٨١) امام محمد غزالی (متوفی در ٥٠٥) عمرخیام (متوفی در ٥١٧) امیرمعزی (متوفی در ٥٤٢) سنائی (متوفی در ٥٤٥) انوری (متوفی در ٥٨٥) جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی (متوفی در ٥٨٨).

بعضی از دانشمندان این عصر مانند زوزنی و حریری و زمخشری و شهرستانی کتب خود را به زبان عربی که زبان علمی و مذهبی بود نوشتند و بعضی دیگر تألیفات مهم خودرا به زبان فارسی نوشتند مانند ابومنصور هروی نویسنده کتاب الابنیه عن‌حقایق الادویه در داروشناسی[18] و ناصرخسرو علوی نویسنده زادالمسافرین در حکمت نظری و امام محمد غزالی نویسنده کیمیای سعادت درحکمت عملی.

در دربار سلجوقیان بعضی از سرپرستهای شاهزادگان نیز که عموماً ترک بودند و اتابک خوانده میشدند بتدریج مناصب بلند نایل شده و در ایالاتی که به‌آنها سپرده شده بود قدرت یافته خود را تقریباً مستقل نمودند از آنجمله اتابکان سلغری را باید نام برد که از ٥٤٣ تا ٦٦٢ حکومت داشتند و معروفترین آنها اتابک ابوبکربن سعدبن زنگی است که سعدی گلستان را بنام وی کرد. این‌سلاله نزدیک یک‌قرن‌ونیم سلطنت کردند و پادشاهان آنها درفارس عمارت وآبادانی بسیار کردند وبراثر دوراندیشی ودرایت و سازش با خوارزمشاهیان ومغول توانستند فارس را از شر حملات خوارزمیان و سپس مغول در امان نگاهدارند و فاضلان و شاعران و هنرمندان فارسی را درکنف حمایت خود بپرورانند.

سلطان سنجر که بیش از ٧٠ سال عمر کرد یکی از سلاطین بزرگ سلجوقی است که از اقصای کاشغر تا مدیترانه واز قبچاق تا ساحل هرموز وحرمین بنام او خطبه میخواندند وی توجه کامل به شعر و ادب فارسی داشت و دونفر از سخن‌سرایان طراز اول زبان فارسی یعنی معزی و انوری ذکر ملند او را با قصاید غرای خود جاوید ساخته‌اند و شعرای دیگر نیزمانند ادیب صابر وکمال‌الدین کمالی بخارائی و عبدالواسع جبلی و حکیم سنائی از او مدحها گفته‌اند.

سلاطین سلجوقی قرن پنجم و ششم از حامیان بزرگ صنعت بودند و هنرمندان و صاحبان حرفه را در دربارها ومقر حکومت خود در مرو و نیشابور و هرات و ری و اصفهان گردآوردند. در دوره سلجوقیان وجانشین‌آنها خوارزمشاهیان سفال سازان ایران ظروف سفالی عالی میساختند که میتوان آنها را ... و زیباترین کارهای این صنعت بشمار آورد و ... از شهرهای آباد و معتبر دوره سلجوقی

هروم...

و نزدیک تهران فعلی بوده است یکی از مراکز مهم صنعت گردید در حفریات غیرمجاز ری مقادیر زیادی ظروف سفالی بدست‌آمده که موزه‌ها ومجموعه‌های خصوصی ازآنها پر است. در این دوره کاشان و سلطان‌آباد و ساوه و نیشابور نیز از مراکز سفال‌سازی بوده ونمونه‌هائی از سفالهای مختلف این‌دوره در موزه متروپولیتن آمریکا موجود است.

فلزکاری هم در دوره سلجوقی رونقی داشته است. اکثر ظروف نقره این‌دوره که بین قرن پنجم تا قرن هفتم ساخته شده در موزه‌ها و مجموعه‌های روسیه موجود است که اغلب آنها در آسیای وسطی یا قفقاز پیدا شده و عبارتست از کاسه وگلدان و بطری با تصاویر پرندگان وحیوانات واشکال نباتی[19].

هنر معماری در دوره سلجوقیان بدرجه کمال رسید و معماران مبرّز این دوره آثاری مانند گنبد نظام‌الملک وتاج‌الملک درمسجدجامع ومساجداردستان وزواره وگلپایگان و برسیان (٤٢ کیلومتری مشرق اصفهان) ومنارهای شیوا و زیبائی مانند مناره ساربان و مناره زیار و مناره چهل‌دختران و مناره مسجد علی را بوجود آوردند.

گنبد تاج‌الملک در شمال مسجد جامع اصفهان که درسال ٤٨١ هجری به رقابت با گنبد نظام الملک بوسیله ابوالقاسم تاج‌الملک خسرو فیروز شیرازی و بدستور ملکه خاتون زوجه ملکشاه ساگردیده یکی‌ازآثار بسیارارزنده معماری جهان‌است وپروفسور ارثور ابهام پوپ (Prof. Arthur Upham Pope) ایران شناس و باستانشناس معروف امریکائی و مؤلف کتاب « بررسی هنر ایران A survey of Persian Art » درباره این اثر معروف جهانی نوشته است :

«این بنا بزرگترین حماسه‌ایست که دست بشر تاکنون آفریده است».

## از خوارزمشاهیان تا صفویه

خوارزمشاهیان جانشین سلاجقه شدند و سلسله آنها از ٤٩٠ تا ٦٢٨ سلطنت کردند اتسز خوارزمشاه از این دودمان امیری عادل بود و دوستدار شعر وادب وکریم وجوانمرد بود رشید وطواط رئیس دیوان انشاء و شاعر دربار او نام وی را

---

١٦ – تاریخ فرهنگ ایران صفحه ١٢٢.

١٧ – جلد دوم تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا صفحه ٥.

١٨ – اسدی طوسی کتاب‌الابنیه عن‌حقایق الادویه تألیف ابومنصور موفق هروی را در ٤٤٧ بخط خویش استنساخ کرده که اکنون در وینه میباشد وقدیمی‌ترین نسخه خطی‌فارسی موجود است (کتاب‌تاریخ فرهنگ ایران تألیف دکتر عیسی صدیق صفحه ١٢٥).

١٩ – رجوع شود به کتاب صنایع اسلامی صفحه ١٣٧.

در اشعار فارسی و عربی خود جاویدان ساخته و این شاعر و نویسنده زبردست که در سال ۵۷۳ وفات یافته و در نظم ونثر عربی در زمان خود کمتر نظیر داشته بفرمان اتسز به تألیف کتاب مشهور خود یعنی حدایق‌السحر فی دقایق‌الشعر دست زده است .

جرجانیه یا خوارزم در دوره اتسز خوارزمشاه ازمراکز عمدهٔ علم و ادب و محل اجتماع عده‌کثیری از فضلای بنام بودو اتسز مخصوصاً در جلب اهل فرهنگ و دانش این‌شهر جدی بلیغ داشت چنانکه در سال ۵۳۶ موقعیکه پس‌از شکست سنجر ازقراختائیان برخراسان استیلا یافت جمعی‌از دانشمندان آن‌دیار را بهمراه خود به خوارزم برد و از مفاخر عهد او یکی امام علامه کبیر زمخشری خوارزمی صاحب‌کتاب کشاف است در تفسیر قرآن و دیگر زین‌الدین سید اسماعیل جرجانی که در ۵۳۱ فوت کرده از پزشکان نامی و مؤلف‌کتاب ذخیره خوارزمشاهی .

سلطان تکش خوارزمشاه (۵۶۸ ــ ۵۹۶) نیز جماعتی ازاهل فضل وادب را گرد خود جمع کرده‌بود مانند بهاءالدین محمدبن مؤید بغدادی صاحب کتاب التوسل الی‌الترسل و علامه فخرالدین محمدبن عمررازی که چندکتاب از تألیفات خودرا بنام همین سلطان تکش بهرشته نگارش آورده است

در ماه رجب سال ۶۱۶ هجری سپاهیان چنگیز در مقابل حصار اترار که ازطرف مشرق اول‌خاک سلطان‌محمد خوارزمشاه بود حاضر شدند و در این محل چنگیز برای حمله به‌ایران به سپاهیان خود دستور حمله داد و بدنبال این حمله مصیبتی بزرگ گریبانگیر مملکت ما شد و فاجعه‌ای جهانی بوقوع پیوست و شهرهای آباد و معتبر ایران که بعضی از آنها دردنیا نظیر و مانند نداشتند مانند بخارا و سمرقند و بلخ و مرو و هرات و نیشابور و خوارزم یکی پس‌از دیگری طعمه قتل و غارت و حریق قوای جرار مغول شد و قسمتی از آبادترین نقاط ایران به‌گورستانی بزرگ تبدیل شد زیرا پس‌از این‌حمله اثری از حیات درآنجا دیده نمیشد

جانشینان چنگیز تا سال ۶۹۴ هجری که سال قتل بایدو است بر ایران حکمرانی کردند و پس از آنها سلطنت به شاهزادگانی رسید که قبول دین‌اسلام کردند و در تاریخ ایران دوره‌ای را بنام دوره ایلخانان مسلمان بوجود آوردند . سه ایلخان مسلمان مغول بنام سلطان محمود غازان و سلطان‌محمد خدابنده (اولجایتو) و سلطان ابوسعید بهادرخان از ۶۹۴ تا ۷۳۶ ، در ایران سلطنت کردند و وزرای مشهور ایرانی آنها مانند صدرجهان وسعدالدین‌محمد ساوجی وخواجه رشیدالدین فضل‌الله که مورخ وطبیب‌بود به دوران سلطنت آنها رونق‌خاص بخشیدند .

غازان خان علاوه‌برزبان مغولی و فارسی اطلاع کمی از عربی و زبانهای چینی و تبتی و لاتین داشت و بدانستن تاریخ و آداب و اخلاق سلاطین مخصوصاً پادشاهان معاصرخود سخت مایل بود و تاریخ آباء واجداد مغولی خودرا بیش ازهرکس دیگر میدانست و خواجه رشیدالدین فضل‌الله یك مقدار از اطلاعات نفیسی را که در جامع‌التواریخ ضبط کرده شخصاً از غازان شنیده است ، وی مردی هنرمند بود و با بعضی از صنایع دستی وحرفه‌های مختلف مانند بنائی و نقاشی وآهنگری و اسلحه‌سازی آشنائی داشته و مقداری از عمر خود را هم بهرزه در طلب کیمیا و اشتغال برمل و ستاره‌شناسی وتحصیل نباتات عجیب به عادت مغول صرف کرده است و خیال بنای رصدخانه‌ای درنزدیك تبریز نیز داشته ودر شام غازان نمونه‌ای ازآنرا ساخته بوده است . غازان اهل ادب و حکمت و فضل را دوست میداشت و غالباً با ایشان می‌نشست و در محضر آن جماعت سئوالاتی طرح مینمود . ازادیان ومذاهب وملل‌ونحل اطلاعات کافی داشت و اکثر اوقات با فرق مذهبی مختلف مباحثه و مناظره میکرد وی قواعد و یاساهائی برای رفاه حال مردم و رفع ظلم وتعدی و حسن اداره امور وضع نمود که درتاریخ شهرت دارد

غازان خان از سلاطین آبادکننده بود و ابنیه وعمارات بسیار ساخت . در شام غازان یا شنب غازان تبریز قبه‌ای ساخت که از عجایب ابنیه اسلامی و بزرگترین و عظیم‌ترین قبه‌ای بوده است که تا آن تاریخ در ممالك اسلامی ساخته شده بودو سپس در اطراف آن بناهائی مانند مسجد و مدرسه و خانقاه وحمام ودارالکتب ساخت وتولیت‌آنجا را به‌خواجه سعدالدین ساوجی و خواجه رشیدالدین فضل‌الله سپرد شهر اوجان را نیز در تاریخ ۶۹۸ از نو بنا کرد و بازارها و حمام‌های جدید درآنجا ساخت و خانقاهی نیز در همدان بنا نمود و در اطراف تبریز و شیراز بارو کشید و قلعه تبریز را در سال ۷۰۲ تعمیر نمود .

سلطان محمد خدابنده اولجایتو (۷۰۳ ــ ۷۱۶) که جانشین غازان شد در سال ۷۰۹ به تشویق یکی از امرای متنفذ خود واصرار علمای شیعه به‌این‌مذهب گروید وپیشوایان این مذهب را از اطراف جلب کرد و مدارس خصوصی برای تعلیم اصول و عقاید فرقه شیعه ترتیب داد چنانکه در جنب‌گنبد سلطانیه مدرسه‌ای ساخت که شصت نفر معلم و مدرس درآنجا باین‌کار اشتغال داشتند و دویست نفر شاگرد به‌آموزش عقاید شیعه می‌پرداختند و مدرسه‌ای دیگر نیز دراردو بنام مدرسه سیاره از خیمه و کرباس ترتیب داد وآنرا دائماً با اردو میگرداندند و جماعتی از بزرگان علمای دینی با آن حرکت میکردند و به طالبین علم درس میدادند .

علامه‌جمال‌الدین‌حسن‌بن‌مطهرحلی وپسرش‌فخرالمحققین فخرالدین محمد از علمای بزرگ شیعه در دربار او از احترام

کامل برخوردار بودند و علامه حلّی که از شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی است برسم تحفه دوکتاب در اصول عقاید شیعه تألیف کرده بپیشگاه اولجایتو آورد.

اولجایتو یکی از ایلخانان خوب ایران است و در عهد او مردم در رفاه بوده‌اند وکمتر دست او بظلم و سخت‌کشی جاری شده. مذهب شیعه در عصر او قوام گرفت و علم و ادب رونق یافت. وی پادشاهی آبادکننده بود و شهری مشهور بنام سلطانیه در مدت ده سال بنا کرد که از اعاظم بلاد اسلامی‌شرق گردید. این شهر باروئی مربع‌شکل داشت که طول‌آن سی‌هزار قدم میشد و ضخامت دیوارهای آن به‌اندازه‌ای بودکه چهار سوار پهلوی یکدیگر میتوانستند روی آن حرکت‌کنند و در وسط آن قلعه بزرگی بنا شد که از جهت عظمت مانند شهری بود و در آن گنبدی جهت مقبره خود بنا کرد که همان گنبد معروف شاه خدابنده است که بعد از وفات سلطان را درآنجا بخاك سپردند. وی پس از بنای شهر وگنبد در اطراف مقبره خود به بنای هشت مسجد امر داد و یکی از آنها را خود بخرج خویش از مرمر و چینی ساخت و ابنیه بسیار دیگر نیز از دارالشفا و داروخانه و دارالسیاره وخانقاه در سلطانیه برپا شد و قصری جهت اقامت خویش ساخت و مدرسه بزرگی از روی گردهٔ مدرسه مستنصریه بغداد ایجاد نمود و از هرطرف مدرسین و علما و اهل بحث ودرس را به‌آنجا خواند.

در ساختن پایتخت جدید امرا و وزرای الجایتو نیز هرکدام سهم‌خود شرکت‌کردند از آنجمله خواجه رشیدالدین یك محله تمام از سلطانیه را که مشتمل برهزارخانه بود باتمام مدرسه و دارالشفا وخانقاهی بخرج خود ساخت.

اولجایتو بعد از بنای سلطانیه جماعتی ازپیشه‌وران واهل حرف و صنایع تبریز را بسلطانیه آورد و آنها را بترویج صنایع دستی مشغول داشت ولی این شهر مورد علاقه اولجایتو که بسرعت بعد از تبریز اولین شهر ممالك او بشمار میرفت بسرعت‌هم ستاره اقبال‌آن روبافول‌گذاشت وحدود هفتادواندی سال پس‌از ایجاد آن بوسیله امیرتیمور که گویا دائماً با آبادی دشمنی داشت با خاك یکسان شد و از آن تاریخ ببعد دیگر حالی نگرفت[20].

در این دوره بافت پارچه‌های ابریشمی و قالی وسجاده وگلیم‌های عالی نیز رونق بسیار داشته و مقدار زیادی ازآنها بوسیله بنادرخلیج فارس ویا بتوسط تجار ونیزی و ژنی به‌اروپا حمل میشده است.

تیمورگورکان طی یورشهای خود به ایران بسیاری از مردم را بقتل رسانید و شهرهای بسیاری را به خاك وخون و آتش‌کشید و این بیدادگریها برصفحات تاریخ ایران ثبت شد وی در شعبان سال ۸۰۷ در شهر «اترار» درکنار سیحون درحالیکه خود را برای لشکرکشی به چین آماده میکرد درگذشت و جانشینان او در تاریخ ایران فصلی دیگر گشودند که با زندگی آن مرد سفاك تفاوت بسیار داشت. اگر سپاه تیموری بسی‌آثار صنعتی وعلمی را ویران ساخت. جانشینان‌او آثاری در صنایع بوجود آوردند که بدون آنها جهان صنعت ازآن آثار محروم میماند. در دوره جانشینان تیمور هنرهای زیبا به اوج ترقی رسید، این افراد که در مهد ایران متمدن نشوونما یافته و تربیت شده بودند همه از عاشقان هنر بودند و خود نیز از هنرمندان بزرگ محسوب میشدند و در دستگاه آنها حس معاشرت و لطف گفتار وکردار در مجامع ومحافل بحداعلی رسید. شاهرخ فرزندتیمور مردی‌بخشنده وعلم‌دوست و ادب‌پژوه و هنرپرور بوده و بسیاری از خرابیها که بدست پدرش روی‌داده بود بوسیله او مرمت یافت. درسال ۸۱۳ هجری به مجاورت قلعه اختیارالدین درهرات مدرسه وخانقاهی بنا کرد و باغ سفید را بین شمال ومشرق هرات طرح انداخت شاهرخ هم شعر میگفت و هم خوش می‌نوشت و هرات درعصر او علاوه‌برکتابخانه بزرگی که به امر او درآنجا تأسیس یافته بود مرکز اجتماع علما و ادبا و شعرا و خطاطان و نقاشان بود و مخصوصاً در عصر او یك عده از بهترین کتب تاریخی زبان فارسی بتشویق و امر او تألیف یافته واین‌کار در عهد فرزندان او نیز ادامه پیدا کرده و تا اوایل عصر صفوی‌کشیده شده است. از زنان شاهرخ یکی‌که گوهرشاد خاتون نام داشت نیز به انشاد آثار خیر معروف است و او درهرات و مشهد وطوس ابنیه چندی ساخت‌که مشهورترین‌آنها مسجدگوهرشاد در مشهد است.

بابا سودائی و مولانا محمود عارفی و امیرشاهی موسوم به‌آقملك از شعرای عصر شاهرخ و از ندمای فرزند ادب‌دوست و هنرپرور او میرزا بایسنقر بودند و مولانا شمس‌الدین هروی ومولانا جعفر تبریزی وشاگردان او مانند مولانا اظهر ومولانا شهاب‌الدین عبدالله آشپز و مولانا شیخ محمود از استادان معروف خط شمار میرفتند.

شاهرخ عده‌زیادی ازهنرمندان را برای استنساخ ومصور ساختن کتب جهت کتابخانه مشهور خود استخدام کرد که در بین آنها خلیل نقاش را میتوان نام برد که در آنزمان یکی از عجایب اربعه عصر و تالی مانی شمار میرفت[21].

یك نسخه عالی خطی خمسه نظامی کـه در مجموعه لوی کارتیه Louis Cartier در پاریس موجود است ممهور به مهر شاهرخ است.

شاهرخ و الغ‌بیك و بایسنقر و سلطان‌حسین میرزا بایقرا از عاشقان‌کتاب بودند وکتابخانه‌های بزرگ فراهم آوردند

---

۲۰ - تاریخ عمومی وایران تألیف عباس‌اقبال چاپ‌تهران ۱۳۱۹.
۲۱ - راهنمای صنایع اسلامی صفحه ٥٤.

[illegible] نقاشی وتذهیب و خط و صحافی به اوج ظرافت [illegible] بایسنقر یکی از بزرگ‌ترین کتاب‌دوستان عالم شمار میرفت و در تهیهٔ کتاب روش خاصی بکار برد . بدستور او چهل‌تن صنعتگر به استنساخ کتب خطی در تحت ریاست جعفر تبریزی کار میکردند وی با دادن انعام و حقوق گزاف ماهرترین هنرمندان عصر را در خدمت خود نگاه میداشت بدستور او کتاب شاهنامه فردوسی باردیگر جمع‌آوری شد و از آن شاهنامه بایسنقری ترتیب داده شد و مقدمه‌ای برآن نوشتند . از شعرائی که درکنف حمایت او می‌زیستند میتوان بابا سودائی و مولانا یوسف امیری و امیرشاهی سبزواری و مولانا کاتبی ترشیزی و امیر یمین‌الدین نزل‌آبادی را نام برد

نسخه‌ای از گلستان سعدی که در مجموعه چستر بیتی Chester Beatty درلندن است توسط جعفر بایسنقری درتاریخ ۸۳۰ هجری استنساخ شده و علامت کتابخانه بایسنقر میرزا را دارد در موزه گلستان تهران نسخه‌ای از شاهنامه بایسنقری بخط جعفر تبریزی موجود است که درسال ۸۲۳ هجری نوشته شده و از شاهکارهای نقاشی ایران در دوره جانشینان تیمور محسوب میشود و تا سال ۱۹۳۱ میلادی‌که نمایشگاهی ازصنایع ایران در لندن ترتیب داده شد کسی‌از وجود این نسخه اطلاع نداشته است . متن این‌کتاب بخطی زیبا نوشته شده و تزیینات آن طرحهائی است که در میان دوخط مطلا ترسیم گردیده مقدمه‌آن سه صفحه تزیین خالص دارد و در پایان آن دوخاتمه خیلی مفصل نقاشی شده است در این نمایشگاه نسخه‌ای از کتاب کلیله ودمنه برای اولین‌بار بمعرض نمایش‌گذاشته شد که از حیث زیبائی تصاویر و مینیاتور بی‌نظیر است در این دوره بهترین کارهای صحافی و تجلید کتاب صورت عمل بخود گرفت و صحافی‌های مدرسه هرات و تجلید وچرم‌کاری بحدکمال رسید .

ابراهیم سلطان پسر دیگر شاهرخ نیز هنرمند وشعرشناس و شاعرنواز و خوشنویس بود و در شیراز کتیبه‌هائی بخط ثلث از او باقی مانده است درسال ۸۱۳ هجری مجموعه مصوری از بهترین اشعار فارسی برای او نوشته شد که در مجموعه گلبنکیان و نسخه‌ای از آن در موزه بریتانیا محفوظ است[۳۳] درباره ابراهیم سلطان گفته‌اند که وی میتوانست به شش‌سبك مختلف بنویسد . یك جلد قرآن بخط او مورخ سال ۸۲۷ هجری درکتابخانه آستان قدس و نسخه دیگر مورخ به‌چهارم رمضان سال ۸۳۰ هجری درموزه متروپولیتن موجود است[۳۴]

شاهرخ در۸۵۰ وفات یافت وفرزندش امیرزاده الغ‌بیك در سمرقند بجای وی نشست . وی مردی عالم بود و با شوق فراوان اوقات خودرا مصروف علم هیئت نمود تا آنجا که تحقیقات علمی‌او وی‌را از انجام وظایف حکمرانی بازمیداشت در سال ۸۳۲ هجری در سمرقنـد و در ساحل رود کوهك رصدخانه‌ای بناکرد . این رصدخانه با همکاری استاد قوام‌الدین معمار و مولانا علی قوشچی بنا شد و چهـار تن از فحول دانشمندان ریاضی‌دان ایرانی آنزمان بنام صلاح‌الدین موسی قاضی‌زاده رومی و غیاث‌الدین جمشید کاشانی و معین‌الدین کاشی و مولانا علی قوشچی بکار مطالعه و رصد مشغول شدند و زیجی بستند بنام زیج الغ‌بیك یا زیج جدید سلطانی که بعدها در اروپا شهرت فراوان یافت و علم هیئت جدید بر اساس مطالب آن بنیاد گذاشته شد رصدخانه سمرقند از عجائب ابنیه آنزمان شمار میرفت و گوهرشاد آغا مادر الغ‌بیك برای تماشای آن به سمرقند مسافرت نمود

در این دوره معماری و تزیینات دیواری پیشرفت نمود و آثار برجسته‌ای شرح زیر بوجود آمد .

۱ ــ مسجد الغ‌بیك که تزیینات داخلی آنرا با اسلوب چینی درست کرده بودند و با چوبهائی‌منبت‌کاری نموده‌بودند. ساختمان این مسجد درسال ۸۲۳ بپایان رسید .

۲ ــ خانقاه الغ‌بیك که بلندترین گنبد دنیا را داشت

۳ ــ مسجد شاه زند که درسال ۸۳۸ باتمام رسید .

۴ ــ مدرسه الغ‌بیك که درسال۸۳۸ بنا شده وکاشیکاری ظریفی داشته است .

۵ ــ عمارت چهلستون که دارای چهار مناره مربع بوده و ستونهای آن تماماً از سنگ مرمر یکپارچه بوده است

۶ ــ قصر تختگاه بنام (کورنوش‌خانه) کـه پایه‌های سنگی بی‌نظیری داشته است .

۷ ــ چینی‌خانه‌که دیوارهای‌آن بطرز نقاشی‌های چینی تزیین شده بود

تیمور در یورشهای خود به‌ایران در هرجادستور قتل‌عام میداد سفارش میکرد که علماء و فضلا وصنعتگران وهنرمندان را ازکشتن معاف بدارند و آنها را وادار به‌ترك یار و دیار کرده به سمرقند گسیل میداشت و همین دستجات معماران و صنعتگران و هنرمندان ایرانی بودند که اجتماع آنها در سمرقند موجب پیشرفت عظیم این‌شهر شد و جانشینان هنرپرور تیمور مانند الغ‌بیك از وجود آنها برای‌آبادی سمرقندوبنای آثار مذکور استفاده کردند

سلطان حسین میرزا بایقرا نیز یکی از امرای مشهور تیموری است که مردی فاضل و شاعر بود ودرگردآوردن دانشمندان و هنرمندان در دستگاه خویش جدی بلیغ داشت ومدرسه وکتابخانه بزرگی در هرات بوجود آورد که تاآنزمان نظیر آن دیده نشده بود و قریب ده‌هزار نفر طالب علم بخرج او در آنجا تحصیل میکردند و در هرات بوسیله او و امرای دربارش ابنیه وعمارات بسیارساختند که از بهترین شاهکارهای معماری وظرافت‌کاری صنایع اسلامی است .

مشهورترین نقاش ایرانی این دوره کمال‌الدین بهزاد است که از نوادر عصر خود بشمار میآمد و مورخ ایرانی خواندمیر دربارهٔ او چنین نوشته است .

« بهزاد اشکال شگفت‌انگیز و نوادر صنعت خویش را در مقابل ما مجسم میکند. طراحی و هنرمندی او چون قلم مانی آثار همه‌نقاشان دنیا را ازصفحه روزگار سترده وانگشتان معجزه‌آسایش صور ونقوش همه صنعتگران ونقاشان وفرزندان آدم را محوکرده است. موئی از قلم او با مهارت و استادی به‌اشکال بیجان جان می‌بخشد. »

مؤید و همدست سلطان حسین میرزا در اعمال نیکو و توجه به‌فضلاء وهنرمندان وزیر معرفت‌دوست او امیرعلیشیر نوائی است که در شعر فارسی و ترکی نوائی تخلص میکرده شاعرمعروف قرن‌نهم نورالدین‌عبدالرحمن جامی با امیرعلیشیر پیوند دوستی داشت و سلطان علی مشهدی از مشاهیر خطاطان ایندوره در هرات در دربار سلطان حسین‌میرزا بایقرا کار میکرد . نسخه‌ای از دیوان امیرعلیشیر بخط او و مورخ سال ۹۰۵هجری درموزه متروپولتن موجود است ، کسان‌دیگری که از حمایت این‌پادشاه و وزیر دانشمندش برخوردار بوده‌اند عبارتند از : کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی صاحب کتاب مطلع‌السعدین ، محمد اسفزاری مؤلف تاریخ هرات حسین واعظ کاشفی صاحب انوار سهیلی و اخلاق محسنی و شاه مظفر نقاش .

## سلاله‌های کوچك ایرانی

غیراز سلسله‌های بزرگ‌که اجمالاً ازجهت دانش‌دوستی و هنرپروری ذکر آنها در این مقاله بمیان آمد سلاله‌های کوچك دیگری‌هم درایران وجود داشته‌اند که هریك برقسمتی از ایران و در دوره‌ای محدود فرمانروائی داشته‌اند مانند اتابکان آذربایجان و اتابکان فارس و اتابکان یزد ولرستان و ملوك شبانکاره و شروانشاهان وملوك نیمروز خاندان اینجو وآل‌مظفر ومانند اینها

اتابکان آذربایجان نسبت به شاعران توجه و علاقه‌ای داشتند و از جمله بزرگترین شاعران دستگاه آنها ظهیرالدین فاریابی بود که به قزل ارسلان و اتابك نصرةالدین ابوبکربن محمد اختصاص داشت . دوره اتابکان‌فارس به‌وجود شیخ‌سعدی امتیازی خاص دارد .

اتابکان یزد که بدست امیر مبارزالدین محمد مظفری بر افتادند همگی به‌ایجاد ابنیه و عمارت و آبادانی ولایت خود توجه وعلاقه داشتند .

بعضی از ملوك شبانکاره که محدوده آنها از شرق به‌کرمان و از جنوب به خلیج فارس محدود میشد و در قرن پنجم وششم حکمرانی میکردند مانند ملك مظفرالدین محمدبن قطب‌الدین مبارز مردی فاضل وشاعردوست بوده‌اند

شروانشاهان که بر شروان در مشرق رود کورا و مغرب دریای خزر در قرن ششم حکومت داشتند ، ازآن بابت که ممدوح عده‌ای از شاعران بزرگ آذربایجان مانند ابوالعلاء گنجوی و خاقانی شروانی و فلکی بوده‌اند اهمیت وافر دارند و چنانکه از مطالعه در احوال این شاعران برمیآید پادشاهان شروان را بداشتن این شعرا در دربار خود علاقه بسیار بود و این امر را بنا بر رسم زمان از جمله شئون درباری خود میشمردند .

ملوك نیمروز که در ابتدای قرن هفتم هجری برافتادند همه مردمی فاضل و فاضل‌پرور و عمارت‌دوست بودند و غالباً با دانشمندان در مجالس بحث سر میبردند و از جمله شاعران دستگاه آنان شرف‌الدین ابونصر احمد فراهی است‌که مداح الملك‌الغازی یمین‌الدوله بهرامشاه‌بن حرب متوفی به‌سال ۶۱۸ بوده و نصاب‌الصبیان را او نظم‌کرده است شاه شیخ ابواسحق اینجو مردی شعردوست و شاعر و مصاحب فاضلان بود و بهمین سبب شاعران بزرگی مانند حافظ و عبید زاکانی و شمس‌فخری و فضلائی مانند قاضی عضدالدین ایجی (اهل ایگ) در دربار او اجتماع داشته‌اند .

شاه شجاع فرزند امیر مبارزالدین محمد مظفری معاصر و ممدوح خواجه حافظ شیرازی بود . خانواده او از ۷۳۳ تا ۷۹۵ بر قسمتی از ایران فرمانروائی داشتند خود او کرمان و سلطانیه و آذربایجان و بغداد و شوشتر را ضمیمه قلمرو حکمرانی خود کرد و باین‌ترتیب بر قسمت عمده ایران بجز خراسان تسلط یافت . وی و خانواده‌اش حامی اهل علم بودند و شعرا و فضلا را نوازش میکردند . شاه شجاع در شیراز مدرسه دارالشفا را ساخت و میر سیدشریف جرجانی مؤلف کتب صرف‌ونحو ومنطق وعرفان را در آنجا بتدریس گماشت و شخصاً در مجلس درس معین‌الدین یزدی مؤلف‌کتاب مواهب الهی در تاریخ خاندان مظفری حاضر میشد .

درقرن هشتم هرات وسبزوار و تبریز و بغداد وشیراز و کرمان و یزد و اصفهان از مراکز مهم علم و ادب بود و بواسطه رقابت بین دربارها و پادشاهانی که هریك برقسمتی از ایران فرمانروائی داشتند عده فضلا و شعرا در ایندوره زیاد بود زیرا اگر به دلایلی از یکی از آنها در درباری قدردانی نمیشد به دربار دیگر میرفتند . ابن یمین معاصر سربداران سبزوار (متوفی در ۷۶۹) و خواجوکرمانی (متوفی در۷۵۳) عبیدزاکانی (متوفی در۷۷۲) سلمان ساوجی (متوفی‌در۷۷۹) خواجه حافظ شیرازی (متوفی در ۷۹۲) و ابواسحق شاعر

---

۲۲ – راهنمای صنایع اسلامی صفحه ۵۵

۲۳ – راهنمای صنایع اسلامی صفحه ۸۲ .

اطمعه و [illegible]ین قاری یزدی شاعر البسه ارشعرای ایندوره بشمار میروند .

[illegible] ایلکانیان یا آل جلایر که بعد از ضعف حکومت ایلخانان در [illegible]ران و عراق به حکومت برخاستند در آنست که همواره شاعران بزرگی در دستگاه خود داشته و آنانرا مورد تشویق قرار میداده‌اند . از بین پادشاهان این دودمان سلطان اویس جلایری از جهت شاگردی در نزد سلمان ساوجی خود در زمرهٔ ادبا و از طرفداران اهل علم و ادب بوده است عبید زاکانی و خواجه محمد عصار و شرف‌الدین رامی وحافظ نیز با دربار ایلکانان در ارتباط بوده‌اند .

## دوران صفویه

در دوران طولانی سلطنت پادشاهان صفویه از ۹۰۶ که سال جلوس شاه اسماعیل اول به تخت سلطنت است تا ۱۱٤۸ که سلسله صفویه بطوریمن‌انقراض می‌یابد وبادربه شاهنشاهی میرسد عنایتی به شعر و ادب وعرفان وحکمت شد دراین دوره ادبیات وشعر فارسی به پایه‌ای پست افتاد وحتی یك شاعر درجهٔ اول هم ظهور نکرد و بزرگترین علت آن ظاهراً آنستکه سلاطین صفویه برحسب نظریات سیاسی و مذهبی که با دولت عثمانی داشتند بیشتر قوای خود را صرف ترویج مذهب شیعه و تشویق علمائی‌که از اصول و قوانین این مذهب اطلاع کامل داشتند مینمودند و بالنتیجه بجای شعراء و حکمای بزرگ فقهائی مانند : مجلسی ــ محقق ثانی ــ شیخ حرعاملی ــ و شیخ بهائی و مانند اینها ظهور نمودند ولی ازطرف دیگر پادشاهان این دودمان به‌توسعه وپیشرفت هنرهای زیبا توجه خاص داشتند وبالنتیجه دراین‌قسمت پیشرفتهای شگرف حاصل شد و هنرمندان بزرگ بوجود آمدند در صنایع قالی‌بافی ــ زری‌بافی ــ مخمل‌بافی ــ تذهیب ــ نقاشی ــ حسن‌خط ــ مینیاتورسازی ــ کاشی‌سازی ــ معماری ــ فلزکاری وزرگری وصنایع چوبی حد اعلای مهارت و ظرافت دراین دوره بکار رفته و نمونه شاهکارهــای این عصر زینت‌بخش بزرگترین موزه‌های جهان در پاریس و لندن و نیویورك و لنین‌گراد شده است . در شهر اصفهان که ازسلطنت شاه‌عباس ببعد پایتخت ثابت دولت صفویه بود آثارعظیم معماری بوجودآمد واصفهان نصف جهان لقب یافت .

در سال ۹۱٦ هجری پس از فتح هرات شاه اسماعیل بهزاد نقاش معروف را با خود به‌تبریز برد و وی در مغرب ایران به تأسیس مکتب نقاشی جدیدی اقدام کرد که بعد در نقاشی ایرانی مؤثر واقع شد . در سال ۹۲۰ هجری درموقع حملهٔ ترکان عثمانی و جنگ بین قوای دوکشور شاه‌اسماعیل [illegible] حفظ جان و سلامت هنرمندان دربار خویش مضطرب شدکه دستور داد بهزاد و شاه محمود نیشابوری خطاط در غاری پنهان شوند و بعدازجنگ شکرخدای‌تعالی را بجای آورد کــه آنان از مصائب و خطر جنگ مصون ماندند . شاه‌اسماعیل اداره کتابخانه سلطنتی را که شامل کارگاههای مربوط به صنایع کتاب بود به‌بهزاد واگذارکرد .

در دوران شاه طهماسب‌اول (۹۸٤ ــ ۹۳۰) سلطان‌محمد که شاگرد میرك وخود میرك شاگرد بهزادبود بسمت نقاشباشی و رئیس کارگاههای نقاشی دربار منصوب شد . کتابهائی‌که در این دوره در شهر تبریز موجود شده در زمرهٔ مجلل‌ترین کارهای هنری این رشته و از لحاظ خوبی جنس ومرغوبیت کار با بهترین محصول دوره تیموری همطراز میباشد . نسخی که در تبریز برای شاه طهماسب استنساخ میشد از عالی‌ترین و نفیس‌ترین کتب آن دوره است . نمونـهٔ سبك هنرمندان دربار شاه طهماسب در نسخه‌ای از خمسه نظامی که در موزه بریتانیاست دیده میشود این نسخه بین سالهای ۹٤٦ و ۹۵۰ هجری برای پادشاه نوشته شده و بخط شاه محمود نیشابوری از خطاطان معروف آنزمان است وچند هنرمند معروف ازجمله آقا میرك و سلطان محمد آنرا مصور نموده‌اند .

یك ابداع مهم عبارت از جلدهای نقاشی لاکی ولعابدار بودکه هرچند از سال ۸۸۵ هجری آغاز شده بود ولی‌درزمان سلطنت شاه طهماسب باب شد جلد این‌کتابها از چرم وبیشتر اوقات از مقوای نرم بود که ورقهٔ نازکی از لعاب و سپس لاك روی آن میکشیدند و سطح آخری زمینه خوبی برای آرنگ فراهم میساخت سپس چند ورقه لعاب شفاف حاکی ماوراء برای حفظ نقاشی روی آن می‌کشیدند دو نمونه عالی ازاین جلدها در موزه بریتانیا موجود است سطح خــارجی جلد عبارت از صحنه های باغ بر زمینهٔ مشکی است و سطح داخلی نیز صحنه‌های شکار را روی زمینهٔ طلائی نشان میدهد.

این دو اثر نمونه کارهای سلطان محمد و شاگردان او و تقریباً همزمان با کتاب نظامی متعلق بهمین دوره است

شاه طهماسب به نقاشی علاقه داشت و نزد استادان شاخص این فن مانند سلطان محمد و آقامیرك نقاش اصفهانی در این فن تمرین‌میکرد از نقاشان دیگر دربار شاه‌طهماسب نام مولانا مظفرعلی و میرزین‌العابدین و صادقی‌بیك افشار وسیاوش‌بیك و مولانا علی‌اصغر کاشی ومولانا شیخ محمد سبزواری و درفن تذهیب مولاناحسن بغدادی ومولانا عبدالله شیرازی قابل ذکر است

شاه عباس اول از ۹۹٦ تا ۱۰۳۸ سلطنت کرده وبمناسبت خدمات ارزنده‌ای که به‌کشور انجام داد او را شاه‌عباس‌کبیر گفتند . وی به هنرهای زیبا مانند مینیاتورسازی و نقاشی و تذهیب و خوشنویسی وکاشی‌کاری و زری‌بافی توجه وعلاقه بسیار داشت و خوشنویسان و هنرمندان و نقاشان دیگر . از

هر شهر به اصفهان پایتخت خود فرا میخواند و برای آنهـا حقوق تعیین میکرد و بکاری شایسته می‌گماشت ازخوش‌نویسان بزرگ زمان او یکی علیرضای تبریزی است که چون بخدمت شاهعباس درآمد خود را علیرضای عباسی خواند وی در روز پنجشنبه اول شوال سال ۱۰۰۱ هجری بخدمت شاهعباس درآمد و در زمرهٔ ندیمان مخصوص وی گردیـد و شاه جمعی از خوشنویسان مانند محمدرضا امامی و محمد صالح اصفهانی و عبدالباقی تبریزی را بدو سپرد تا زیردست او خط ثلث را بیاموزند، محبت و علاقه شاهعباس به علیرضا تا آن اندازه بود که گاه پهلوی او می‌نشست وشمعی بدست میگرفت تا علیرضا در روشنائی آن کتابت کند.

دو کتیبه کمربندی فوقانی داخل مسجد شیخ لطف‌الله (مسجد سلطنتی) در اصفهان و کتیبه سردر این مسجد ومسجد شاه بخط علیرضا عباسی است

شاهعباس به‌استادی‌علیرضا درخط نستعلیق تا آنجا عقیده داشت‌که وقتی دستور داد مجموعه‌ای ازخطوط میرعلی هروی یگانه استاد معروف خطنستعلیق گرد آوردند و از علیرضا خواست که در برابر هرصفحه‌ای بهمان شیوه و اسلوب بنویسد سپس بدستور او از خطوط این دو استاد مرقعی در یك مجلد ترتیب دادند بطوریکه هرصفحه از خط میرعلی درمقابل صفحه نظیر آن بخط علیرضا قرارگرفته بود ومیخواست بدینوسیله ثابت کندکه مهارت علیرضا در خط نستعلیق از میرعلی هروی کمتر نیست[24]. خوشنویسان دیگری‌که در دربار او می‌زیستند عبارتند از:

میرعماد قزوینی ــ میرزا ابوتراب اصفهانی ــ میرزا نورای اصفهانـی ــ ضیاء اصفهانی ــ بابا شاه اصفهانی ــ عبدالرزاق قزوینی ــ ملامحمدحسین تبریزی استاد میرعماد و علیرضای عباسی، میرزا شعیب اصفهانی‌که شعر هم میگفت و صاحب مثنوی وامق و عذراست، صادق‌بیك افشار معروف به صادقی‌که شاعر ونقاش‌هم بود

شاه عباس مانند نیاکان خویش نقاشان چیره‌دست را تشویق میکرد و عزیز میداشت و در کاخهای سلطنتی یا در کتابخانه خود بکار نقاشی و تزیین اطاقها و تالارها مشغول میساخت. با نقاشان بیگانه‌ای هم که همراه سفیران یا تنها به‌ایران میآمدند مهربانی بسیار میکرد و به‌آنها اجازه میداد که از وی نقاشی‌کنند و باخود ببرند. بهمین‌جهت اکنون ازاین پادشاه تصاویر مختلفی‌که نقاشان هندی یا اروپائی کشیده‌اند در دست‌است، معروفترین‌نقاشان زمان‌او آقارضا پسر علی‌اصغر کاشانی است که نقاش چیره دست شاه طهماسب بود و درخدمت برادرزاده او سلطان ابراهیـم میرزا بسرمیبرد و مخصوصاً در ساختن کوه و درخت مهـارت بسیار داشت. شاه عباس به آقارضا با آنکه کاهل‌طبع بود وبیشتر با طبقات زیردست معاشرت میکرد و بکار کشتی‌گیری و زورآزمائی بیش‌از نقاشی میل داشت علاقه وتوجه بسیار نشان میداد چنانکه یکبارچون آقارضا صورتی بسیار زیبا ساخته بود بردست او بوسه زد[25].

نقاش چیره دست دیگری نیـز با شاهعباس و آقارضا معاصر بوده‌است‌که آثار خود را رضا عباسی رقم میکرده‌است. وی به شبیه‌سازی بیشتر مایل بوده و درمیان آثاری که از او باقی مانده صورتهای تنها از اشخاص یا مجالس چند نفری با صورتهای انسان و حیوان بیشتر دیـده میشود. نقاشیهای دیواری کاخ عالی‌قاپو و سردر بازار شاهی در اصفهان ویکی از منازل قدیمی خلفای ارامنه در اصفهان کار رضای عباسی و شاگردان اوست.

نقاشان دیگر دربار شاهعباس که مورد مهر وملاطفت او بودند عبارتند از: صادق‌بیك افشار ــ حبیب‌الله ساوجی ــ مصورکاشی ــ سیاوش‌بیك ــ شیخ محمد سبزواری نقاش و خوشنویس که کشیدن تصاویر فرنگی را در ایران متداول ساخت ــ علی‌اصغر کاشی پدر آقارضا ــ میریحیی تبریزی ــ مولاناکپك هراتی ــ حکیم لایق ــ ملا یگانه ــ ملا یکتا ــ ملا مفید و ملا ترابی که این پنج نفر آخری از مردم بلخ و درخدمت امامقلیخان امیرالامرای فارس بودند[26]

شاهعباس به موسیقی توجه وعلاقه بسیار داشت وهرگاه که از کار سیاست و ملکداری فراغت می‌یافت بمجلس بزم و طرب می‌نشست. نوازندگان چیره‌دست را عزیز میداشت و در حلقه ندیمان خود داخل میکرد. خود نیز از فن‌موسیقی و رموز نوازندگی آگاه بود گاه ساز میزد و گاه تصنیف میساخت تصنیفات او در سراسر ایران مشهور و زبانزد خاص و عام بوده است. در مجالس خصوصی و در میهمانیهای رسمی او همیشه مطربان ونوازندگان حاضر بودند وبا نغمات موسیقی شخص شاه یا مهمانانش را سرگرم میکردند حتی وقتیکه شاه با مهمانان خود مشغول صحبت بود نوازندگان دست ازکارخود نمی‌کشیدند و همچنان میخواندند و میزدند و از دستگاهی به‌دستگاه دیگر می‌پرداختند ولی‌دراینگونه مواقع چنان آهسته میزدند که صدای ساز وآواز ایشان مانع صحبت شاه ودیگران نشود. شاه اصولاً موسیقی آهسته و ملایم را بسیار دوست میداشت و غالباً بی‌آنکه سخنی‌گوید تنها می‌نشست و ساعتها به‌نوا وآوازی که می‌پسندید گوش میداد و در اینگونه مواقع قیافه‌اش غمگین و متأثر می‌نمود و چون بحال طبیعی باز

---

۲۴ ــ اقتباس از مجلد دوم کتاب زندگانی شاهعباس اول تألیف استاد نصرالله فلسفی صفحه ۵۵.

۲۵ ــ جلد دوم زندگانی شاه عباس دوم تألیف نصرالله فلسفی صفحه ۷۱

۲۶ ــ رجوع شود بمجلد دوم زندگانی شاهعباس اول تألیف استاد فلسفی صفحه ۷۳.

می‌گشت [illegible] میخاست وهمچنان اندوهناك بحرم میرفت . مطربان حتی وقتیکه شاه از جای برخاسته بود دست از نوازندگی باز نمیداشتند بلکه باو نزدیکتر میشدند ومدتی ساززنان بدنبالش میرفتند .

رامشگران مجلس شاه گاه مرد و گاه زن و گاه ازهردو دسته بودند . از نوازندگان معروف محافل بزم شاه عباس یکی میر فضل‌الله پسر میرمقصود بود که طنبور می‌نواخت و چون آوازی خوش داشت نزد شاه عزیز شد و درحلقه مجلس‌نویسان وی درآمد و بعد از آن به منصب وزارت غلامان شاهی رسید دیگر سه نوازنده و خواننده بنام افندی خواننده و حافظ نائی و حافظ جامی که از رامشگران مخصوص او بودند و برای هریك از ایشان در یکی از محلات اصفهان خانه‌ای ساخت و آن محله را محله نغمه نامید . دیگر احمد کمانچه‌ای و شاه مراد خوانساری که درکار موسیقی هنرمند و در تصنیف‌سازی استاد بود و تصنیفی درمقام دوگاه ونوروز وصبا ساخته بود که بدین بیت آغاز میشد

صد داغ به دل دارم زان دلبر شیدائی
آزرده دلی دارم من دانم و رسوائی

شاه عباس این‌تصنیف را بسیار دوست میداشت و شاه‌مراد را به‌پاداش ساختن آن انعام وخلعت داد[47]

هنر معماری در دوران شاه‌عباس اول به‌اوج اعلای خود رسید و معماران قابل این دوره مانند استاد حسین اصفهانی و استاد محمدرضا اصفهانی و استاد علی‌اکبر اصفهانی توانستند آثاری بدیع وپاینده بوجود آورند. شاه‌عباس شخصاً به‌مهارت و قابلیت این استادان توجه خاص داشت و در بزرگداشت آنها میکوشید نام استاد محمدرضا فرزند استاد حسین ومعمار لایق مسجد شیخ لطف‌الله بدستور شاه در محراب این مسجد بیادگار گذاشته شد و در دو لوحه کوچك که بخط نستعلیق سفید برزمینه کاشی لاجوردی معرّق که در داخل محراب مسجد شیخ لطف‌الله در بین‌کاشیهای معرّق محراب جای داده شده این عبارات را هنوز قرائت میکنیم

« عمل فقیر حقیر محتاج برحمت خدا . محمدرضا بن استاد حسین بناء اصفهانی ۱۰۲۸ » .

استاد حسین پدر استاد محمدرضا که در این‌کتیبه نام او اشاره شده نیز همان کسی است که پل اللهوردیخان یا پل چهارباغ را بنا کرده است .

در سردر مجلل مسجد شاه اصفهان که درجنوب میدان نقش‌جهان بنا شده و یك اثر بی‌مانند جهانی و یك مجموعه عظیم معماری بی‌نظیر و منحصر بفرد دنیاست برای تجلیل از مقام استادی معمار عالیقدر آن استاد علی‌اکبر اصفهانی نام او در ذیل کتیبه‌ای که نام پادشاه را دربر دارد در یك جمله بشرح زیر ذکر شده :

« . . . . . و بمعمارية من في‌العمل كالمهندسين وهونادر الاواني استاد علی‌اکبر الاصفهانی . . . »

علاقه شاه عباس به عمران وآبادی و ساختمان مساجد و قصرها و پل‌ها و بازارها و میادین و راهها درهمه نوشته‌های نویسندگان ایرانی و غیرایرانی منعکس است . مجموعه آثار بی‌نظیر میدان نقش جهان و طرح خیابان عظیم چهارباغ از عظمت فکر و نبوغ ذاتی وی و فکر خلاقه معماران وهنرمندان ایرانی آن عصر حکایت دارد ودراین شیوه مرضیه امراء وندما و نزدیکان شاه هم به‌او تأسی‌کرده و هریك اثری بوجود آوردند که امروز در ردهٔ آثار تاریخی و هنری ارزنده اصفهان محسوب میشود مانند مسجد مقصودبیك که ناظر او مقصودبیك بنا کرد و مسجد سفره‌چی که خلف‌بیك سفره‌چی وی بنا نمود یا مسجد خارجی که خارجی‌باشی وی در بازار اصفهان بنا نمود[48]

توجه شاه‌عباس دوم (۱۰۷۷ ــ ۱۰۵۲) نیز به‌هنرمندان و توسعه باغسازی و ایجاد ساختمانهای جدید بسیار بوده است شاردن (Jean Chardin) جهانگرد فرانسوی که مدتی‌در اصفهان بسر برده درباره او چنین نوشته است

«آنچه را شاه ساخته از حیث وسعت شگرف است زیرا محیط باغها و باغها باندازه یك فرسخ است ورودخانه از وسط آن میگذرد. محله مردانه در یك سمت و محله زنانه در سمت دیگر است و بوسیله پل جویی (یکی‌از پلهای تاریخی اصفهان از دوره صفویه که بین پل اللهوردی‌خان وپل خواجو قرار دارد) با هم ارتباط دارند. خیابانهای باغهای این کاخ باشکوه پر از درخت و باغچه‌های آن مملو ازگل است . شاه ایران در تمام قلمرو خود صاحب‌کاخهای بسیار است. زمانیکه این کتاب را می‌نوشتم تنها در شهر اصفهان ۳۷ قصر سلطنتی وجود داشت و روزبروز رو به‌تزاید میرود»

اتمام قصر چهلستون وآینه‌خانه و بنای عمارت هفت‌دست ونمکدان وکاخهای‌باغ سعادت‌آباداصفهان (باغ‌وسیعی‌که‌بین پل اللهوردی‌خان و پل خواجو در ساحل جنوبی رودخانه قرار داشته است) وبنای کلیسای وانك درجلفا ومسجد حکیم از آثار دوران پادشاهی وی دراصفهان است . چون این‌پادشاه به نقاشی اشتیاق فراوان داشته است از طرف نماینده شرکت هلندی در اصفهان دونفر نقاش بخدمت وی گماشته شده بود بنام آنژل (Angel) و لوکار (Lokar) تصور میرود وجود این دو نفر در کشیدن بعضی از تابلوهای اروپائی در کاخ چهلستون و همچنین بعضی از تصاویر مذهبی کلیسای وانك مؤثر واقع شده‌باشد .

بزرگترین شاعر دوران صفویه صائب تبریزی در دوران این پادشاه می‌زیست و عده‌ای از علمای بزرگ مذهب شیعه نیز دوران سلطنت اورا درک کرده‌اند .

با آنکه شاهان آخری سلسله صفویه مانند شاه سلیمان و شاه سلطان‌حسین افرادی عیاش و نالایق برای امر سلطنت بودند ولی باز در توجه به هنرمندان و افزودن برآثارهنری اصفهان نقش مؤثری داشتند . بقایای کاخ معظم هشت بهشت و تالار اشرف و مجموعه نفیس مدرسه سلطانی چهارباغ وکاروانسرای مادرشاه (محل‌فعلی مهمانسرای شاه‌عباس‌کبیر) و بازار سلطانی چهارباغ دلیل بارزی بر جنبه هنرپروری پادشاهان آخری سلسله صفویه است درعصر صفویه پارچه‌بافی صنعت و هنر عمده‌ای بود پارچه‌هائی که بافندگان ایران دراین دوره بخصوص در زمان شاه‌عباس بافته‌اند در تمام تاریخ هنر بافندگی ایران نظیر ندارد . طراحان و بافندگان و رنگرزان قسمت عمده‌ای از شهر اصفهان را بخود اختصاص داده بودند و شماره آنان به‌هزاران نفر میرسید . محصولات آنان قسمت اعظم صادرات ایران را تشکیل میداد و شهرت ایران ازلحاظ بافتن اطلس و مخمل و تافته و پارچه‌های گلدوزی شده در اطراف و اکناف جهان بیشتر میشد . شاه‌عباس هنگامی که میخواست هدیهٔ مخصوصی به کسی بدهد معمولاً یکی از شاهکارهای بافندگی‌ایران را انتخاب میکرد شاردن می‌نویسد تعداد جامه‌هائی که وی بدین‌ترتیب می‌بخشد بیشمار است در موارد رسمی شاه و درباریان جامه‌ای ابریشمی و زری برتن میکردند و درنظر شاردن هیچ درباری از این حیث به پایهٔ دربارایران نمی‌رسید همچنین می‌نویسد هنر رنگرزی درایران ظاهراً بیش از اروپا پیشرفت کرده است و رنگهای ایرانی بمراتب یکدست‌تر و روشن‌تر وثابت‌ترند نظیر مخملهای کاشان در هیچ‌کجا یافته نمیشد . قطعاتی از آنها جزء اشیاء ذیقیمت موزه‌های بستن ، نیویورک ، سانفرانسیسکو و واشنگتن است در میان غنائمی که پس‌از طرد ترکان عثمانی از وین بدست عیسویان افتاد (۱۶۸۳) یک تخته قالی از مخمل ابریشمی‌زری بود که ظاهراً دراصفهان در دوره شاه عباس بافته‌شده‌بود[۲۹]

این‌مقاله‌را بااظهارنظرمورخ معروف معاصر ویل‌دورانت Will Durant دربارهٔ شاه‌عباس و عصر صفویه و هنرپروری این سلسله پایان میدهیم . ویل دورانت چنین نوشته است «مرگ‌او درسال ۱۶۲۹ به دورهٔ عظمت هنر و فرمانروائی سلسله صفویه پایان داد اما نظم وترتیبی‌که براثر کوششهای هماهنگ او بوجود آمده بود تقریباً یک قرن دیگر دوام یافت سلسله صفویه باوجود داشتن عده‌ای پادشاه بی‌کفایت توانست تا دورهٔ انقراض خود بدست افغانان پایدار بماند (۱۷۲۲ — ۱۷۳۰) هنر دوره صفوی حتی در آن دورهٔ انحطاط سیاسی جزء محصولات مهذب ذوق ومهارت بشر شمار میرفت»[۳۰] .

## منابع این مقاله


۱ — تاریخ ادبیات ایران ، جلد اول ودوم وسوم
تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا

۲ — تاریخ عرب تا دیالمه
تألیف عباس پرویز

۳ — دیالمه و غزنویان
تألیف عباس پرویز

٤ — تاریخ ادبیات ایران ، جلد اول ودوم وسوم
تألیف پروفسور ادوارد برون

۵ — تاریخ فرهنگ ایران
دکتر عیسی صدیق

٦ — تاریخ اجتماعی ایران در سه جلد
تألیف مرتضی راوندی

۷ — ایرانشهر در دوجلد
از انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران

۸ — تاریخ عمومی و ایران
تألیف عباس اقبال چاپ ۱۳۱۸

۹ — شاهنشاهی عضدالدوله
تألیف علی‌اصغر فقیهی — چاپ تهران

۱۰— صنایع اسلامی
تألیف دکتر س . م . دیماند
ترجمه دکتر عبدالله فریار

۱۱— میراث ایران
تألیف سیزده تن از خاورشناسان

۱۲— زندگانی شاه عباس اول
تألیف نصرالله فلسفی

۱۳— شاهکارهای هنر ایران
اثر پروفسور آرتور ابهام پوپ

۱٤— گنجینه آثار تاریخی اصفهان
تألیف دکتر لطف‌الله هنرفر

۱۵— جلد سوم و چهارم تاریخ حبیب‌السیر تألیف خواندمیر


---

۲۷ – جلد دوم زندگانی شاه‌عباس اول تألیف نصرالله فلسفی صفحه ۲٤۵

۲۸ – برای اطلاع از شرح مفصل آثار تاریخی وهنری دوران شاه‌عباس‌کبیر در اصفهان مراجعه شود به‌کتاب « گنجینه آثار تاریخی اصفهان» از نگارنده این مقاله .

۲۹ – تاریخ تمدن ویل دورانت جلد ۲۱ صفحه ۵۷۰

۳۰ – تاریخ تمدن ویل دورانت – آغاز عصر خرد صفحه ۵٦۵

# انعکاس حیات ایرانیان در نقش‌های تخت جمشید

دکتر عیسی بهنام
استاد دانشگاه تهران

**آنجائی که هنر زبان می‌گشاید وسخن خاموش می‌شود.**

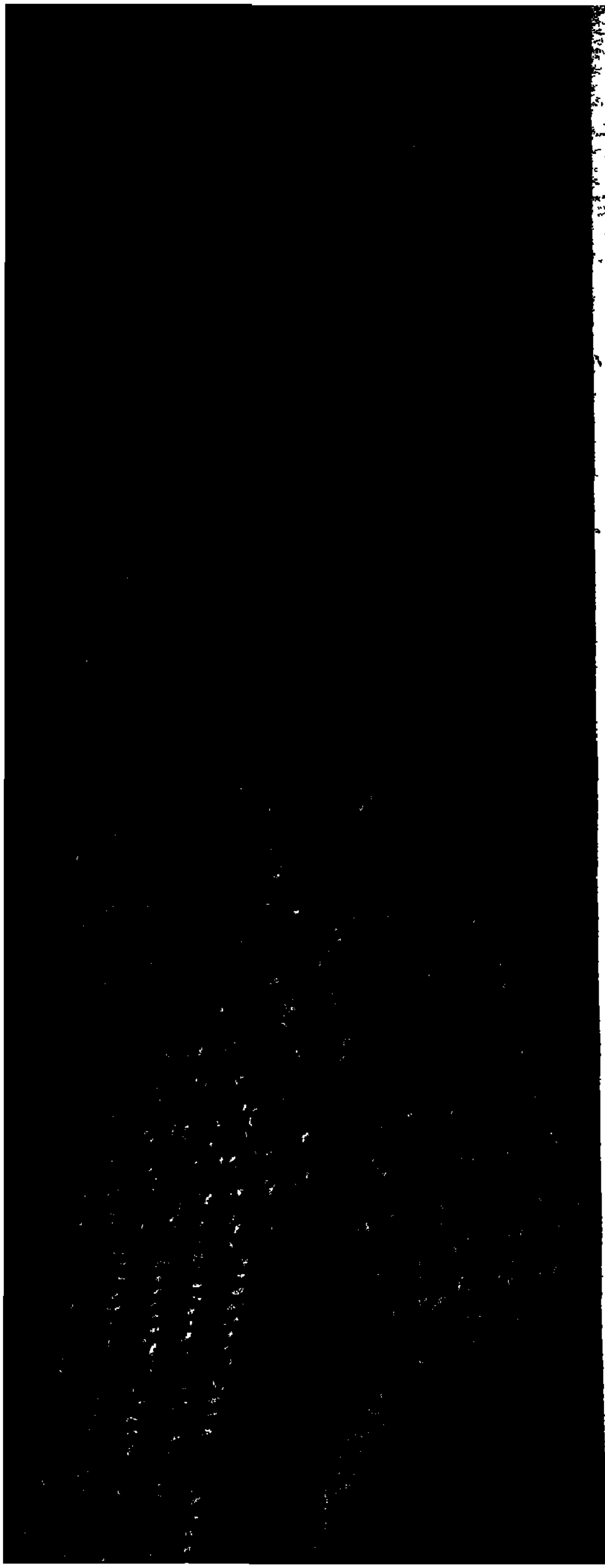
ساختمان کاخ‌های تخت جمشید اتفاقی نیست. مجموع آن مفهوم معین ومشخصی داردکه کمتر به‌آن توجه کرده‌ایم برپاکردن یك ساختمان هرقدرهم بزرگ باشد بخودی خود واقعهٔ مهمی نیست که تاریخ آنرا درصفحات خود ضبط کند. درحال حاضر ساختمان‌های بسیار بزرگتر وعظیم‌تر ازتخت جمشید دردنیا موجود است که ما حتی نام آنراهم نشنیده‌ایم.

مجموع ساختمان‌های تخت جمشید درواقع صورت زنده‌ای عمل ایجاد شاهنشاهی هخامنشی‌را مجسم مینماید. برای بوجودآوردن آن تمام مللی که جزو شاهنشاهی هخامنشی بودند شرکت نموده‌اند. درهرگوشه ازتخت جمشید نقوش برجسته‌ای دیده میشودکه ملل متشکلهٔ شاهنشاهی‌را بطریقی نشان میدهدکه شناخته شوند. آنهارا بالباس محلی خودشان مجسم کرده‌اندکه تخت شاهنشاهی‌را بردوش گرفته‌اند ویاخراج سالیانهٔ خودرا که شامل فرآورده‌هایی ازناحیهٔ مسکونی آنهاست برای تقدیم بحضور شاه میآورند. درواقع نقوش برجستهٔ تخت جمشید مانند صفحهٔ تاریخی است که از ۲۵۰۰ سال پیش پابرجا مانده وامروز مانند شاهد گویایی ازواقعهٔ مهمی که ۲۵ قرن پیش انجام گرفته یعنی ازایجاد یك شاهنشاهی عظیم وپرقدرت که جانشین حکومت‌های پراکنده‌ای گردیده حکایت میکند. این حکومت‌ها بسبب ضعفشان هرسال مورد تجاوز لشکریان مجهز آشور قرارمیگرفتند وازمزایای امنیت بی‌بهره بودند.

درواقع تصرف ماد و بابل وآشور ولیدی وشهرهای یونانی‌نشین ساحلی آسیای صغیرراکه بوسیلهٔ کوروش بزرگ انجام یافت نمیتوان نتیجهٔ میل به‌لشکرکشی وکشورگشایی دانست. طرز رفتار کوروش بزرگ بامللی که تحت تصرف او درمیآمدند نشان میدهدکه این مرد بزرگ برای نخستین‌بار درتاریخ جهان به‌دنبال طرحی میرفت که تمام ملل جهان یا لااقل متمدنی‌راکه درآن زمان درمشرق‌زمین میزیستندونا‌امنی وتجاوز قوی‌تر برضعیف واعمال بردگی وظلم واستبداد مانع پیشرفت آنها درراه ترقی وتمدن میگردید تحت ارادهٔ یك حکومت درآورندکه درآن تمام‌ملت‌ها بابرابری وبرخورداری کامل ازآزادی سربرند.

این مطالبی نیست که من ازخود بگویم ومن دراینجا فقط گفته‌های داریوش وجانشینش خشایارشارا تکرار میکنم. داریوش درکتیبهٔ بیستون ودرنقش رستم بارها این مطلب‌را صراحتاً یابطور غیرمستقیم بیان کرده است که دروغ موجب شدکه قوای اهریمنی برای مدت‌کوتاهی پیروزگردد و او به‌کمك اهورامزداکه پروردگار عناصر نیکی است موفق شد برپلیدی‌ها چیره شود وخصوصاً تأیید میکندکه دستورداد این مطالب‌را درسنگ بتراشند تاآیندگان آنرا ببینند وبارها آرزو میکندکه خداوند دروغ‌را ازاین سرزمین دورکند. او مانند پادشاهان آشور وحتی پادشاهان دیگری که پیش ازآشوری‌ها از دو هزار سال پیش ازهخامنشیان براین سرزمین‌ها حکومت میکردند نمیگوید شهرهارا غارت کرد وآنهارا طعمهٔ آتش نمود. او بادروغ میجنگد نه‌بامردم وقصد او ازجنگیدن بادروغ وقوای اهریمنی برقراری صلح برجهان است.

درهفت لوحهٔ سنگی که درخزانهٔ تخت جمشید پیدا شده واکنون درموزهٔ ایران باستان است خشایارشا اظهار میداردکه باپلیدی‌ها جنگید وصلح وآرامش‌را درجهان برقرار کرد واضافه مینمایدکه این کاررا باکمك اهورمزدا انجام داد.



[illegible] کتیبه‌های داریوش وخشایارشارا باپادشاهان آشور و بابل وحتی با آثار کوچک سومر و اکد که پیش از هخامنشیان داشتند مقایسه کنیم می‌بینیم آنها فقط به این افتخار مباهات میکرده‌اند که شهرهارا ازسکنه خالی کرده‌اند زنها وکودکان‌را به‌اسارت برده‌اند وجوانان‌را از دم تیغ گذرانده‌اند .

بنابراین این فکر تازه‌ای بود که ظلم وبردگی واستبداد را ازاین سرزمین‌ها برانداخت وبجای آن همانطوری که داریوش وخشایارشا اظهارداشته‌اند صلح وامنیت‌را درجهان برقرار کند.

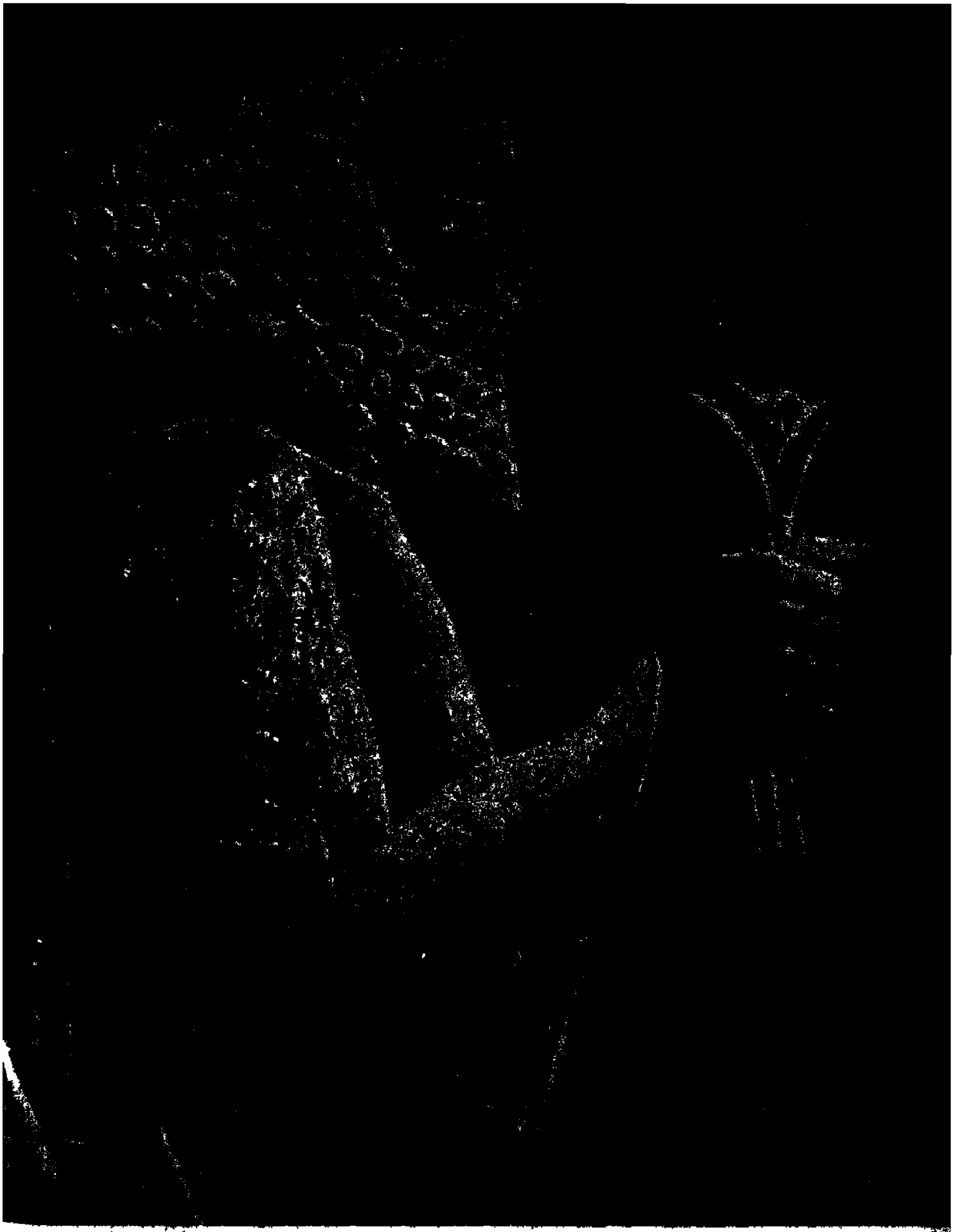
متأسفانه ما ازکوروش بزرگ کتیبه‌های متعدد نداریم که بتواند مارا ازعقایـد باطنی او نیز آگاه سازد ولی حتی نویسندگان یونانی که اصولاً ایرانی‌هارا بصورت رقیب خود بشمار میآوردند هربارکه ازکوروش بزرگ صحبتی بمیان آمده است اورا مانند رهبری مهربان برای تمام ملل آسیای غربی معرفی نموده‌اند .

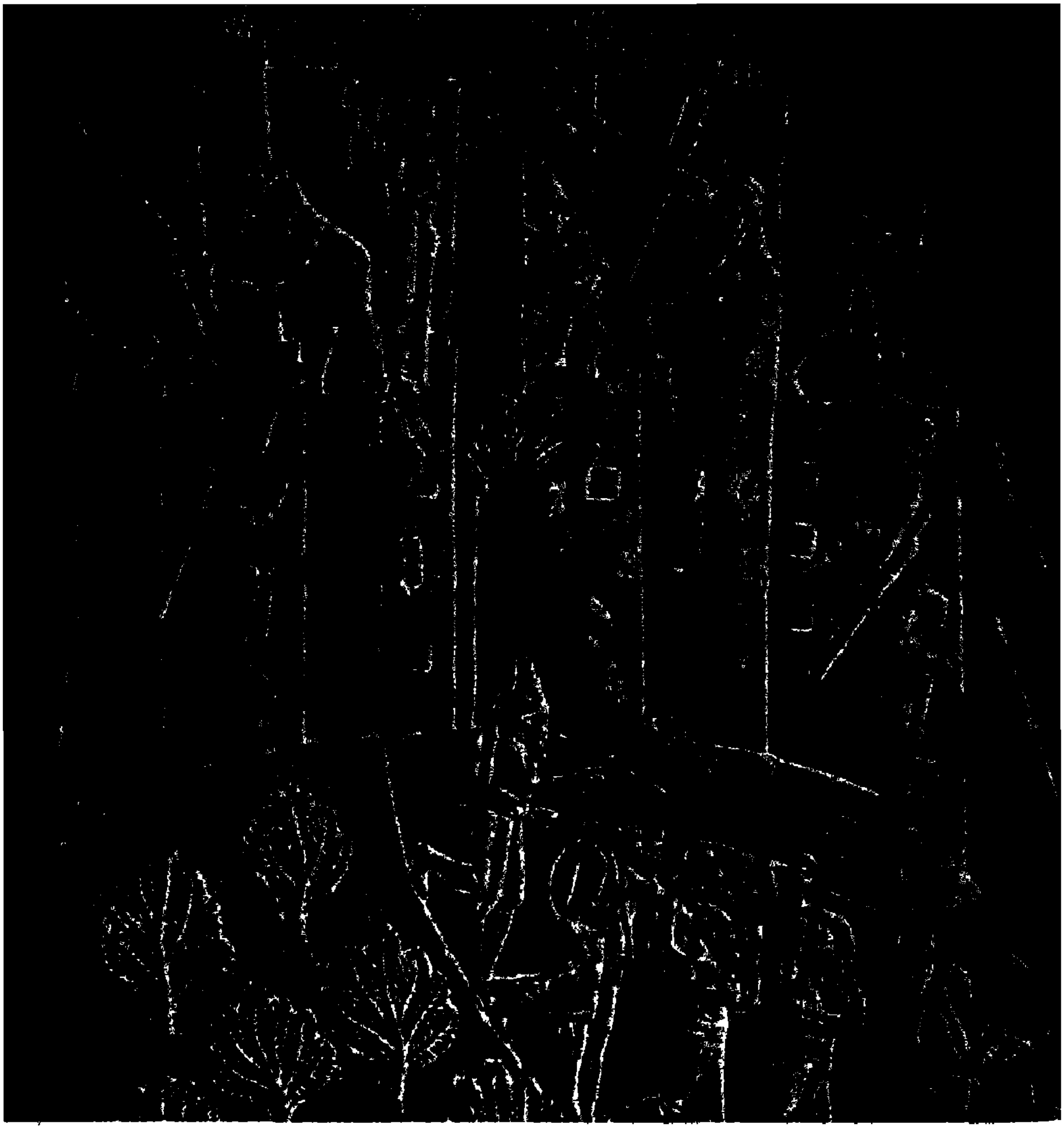
بعلاوه کتیبهٔ معروف استوانهٔ بابل که بدستور کوروش صادر شده وامروز در موزهٔ بریتانیاست صراحتاً آزادی تمام ملل متشکلهٔ شاهنشاهی‌را اعلام مینماید وکاملاً پیداست که صادرکنندهٔ این کتیبه بسیار خوشحال است ازاینکه توانسته‌است برتخت شاهی بابل جلوس کند وخدای بابل مردوک‌را حامی خود بداند بدون اینکه برای تصرف این شهر قطرهٔ خونی ریخته شده باشد .

بنظر من تمام این مطالب برای یك بینندهٔ بصیر ازهمین نقوش برجستهٔ تخت جمشید درك میشود . درهیچیك ازاین نقوش شدت عمل وقیافهٔ عبوس مانند نقوش برجستهٔ آشوری‌ها درنیمرود و درخرساباد دیده میشود ووقتی انسان یك‌بار از برابر این نقوش میگذرد وآنهارا نگاه میکند مثل این است که تمام زشتی‌های این جهان‌را فراموش میکند وآرامش روحی مخصوصی باو دست میدهد .

من تصور میکنم که داریوش پس‌ازبرقراری مجدد‌امنیت درسراسر شاهنشاهی ایران خواسته است بطریقی این نکات معنوی‌را بمردم این سرزمین نشان‌دهد وبنایی سازد که بتواند صورتی ازمظهر شاهنشاهی ایـران ، اتحاد ملت‌ها ، برابری و آزادی ، صلح وامنیت باشد .

سارگون [illegible] آشور ازپیروزی‌های خود حکایت میکند ، نقش برجسته [illegible] ، قرن هشتم پیش ازمیلاد ، موزهٔ «تورن» در ایتالیا





پیش از تشکیل شاهنشاهی ایران قتل و غارت و بردگی و سوزاندن شهرها از افتخارات پادشاهان بود و به همین سبب با ایجاد چنین نقوش برجسته‌ای خواسته‌اند نسل‌های آینده از خونریزی‌هایشان آگاه گردند. نقوش برجستهٔ مکشوف از ویرانه‌های شهر نینوا، یکی از پایتخت‌های کشور آشور اوایل هزارهٔ اول پیش از میلاد مسیح. موزهٔ بریتانیا

شرح عکس مقابل: پارسیان با شاخه‌های گل نیلوفر آبی که مظهر صلح است برای فتح دل‌ها، نه کشورها، مجهز بودند. نقش برجستهٔ یکی از دیوارهای پلکان کاخ آپادانای تخت جمشید



... ۲۵ سال ... شاهنشاه بزرگ ما ازاین ... الهام گرفته ... ایران ونمایندگان ... جهان را بتخت جمشید دعوت میکنند تااز نزدیك ... این مردان بزرگ که ۲۵ قرن پیش ازاین اصل ... برانداختن جنگ واستقرار صلح وامنیت را درفکر ... از نزدیك ببینند ومقامی راکه ایران شایستهٔ آن است درك کنند.

دراین مقاله من چهار عکس را برای مقایسه وبرای تأیید مطالب بالا بمشاهدت میآورم.

عکس اول از سارگون دوم پادشاه آشور است که در خرساباد، یکی ازپایتختهای آشوریان، که درآن زمان «دور شاروکین» یعنی شهر سارگون یاباصطلاح امروز «سارگون آباد» کشف شده وامروز درموزهٔ «تورن» درایتالیا حفظ میشود. دربرابر این عکس نقش برجستهٔ یکی ازمحبای پارسی راکه بخدمت شاه میرسد ودرکنارههای پلههای آپادانای داریوش نشان دادهشده ارائه میدهم. درنقش اولی خشم وغضب وکینه واستبداد وزورگویی وستم وپلیدیهای دیگری ازاین نوع بوسیلهٔ هنرمند ماهری برای ما بیادگار گذاشته شده نقش دوم را احتمالاً نوادگان یانبیرههای همان هنرمند درتخت جمشید بوجود آوردهاند، ولی ازاین نقش که یك نجیبزادهٔ پارسی را نشان میدهد صلح وآرامش ونیکوخواهی و صداقت و اصالت نژادی تراوش میکند. گلی دردست دارد که نشانهٔ این است که ازخاندان پادشاهی است واین گل، مظهر صلح وخیرخواهی است. وی شمشیری بردست ندارد و باشاخهٔ گلی همراه برادران مادی وبختیاری وکرد ولر وخوزستانی ندای اهورمزدارا بهآسیای صغیر وسواحل مدیترانه ازیکسو ودرهٔ سند وپنجاب ازسوی دیگر میبرد.

مقایسهٔ دو عکس دیگر درصحن این صفحات خالیاز مفاهیم معنوی دیگری نیست. عکس اول نقش برجستهایاست که در ویرانههای نینوا بدست آمده واکنون درموزهٔ بریتانیا است. این نقش برجسته که دردوران حکومت آشوریهابوجود آمده غارت شهر «حمان» وبهآتش کشیدن آنرا بوسیلهٔ سربازان آشوری نشان میدهد. شعلههای آتش ازبالای دیوارها زبانه میکشد ولشکریان آشور باکلنگ مشغول خرابکردن حصار شهر میباشند. درپائین نقش، سربازان دیگری اسرا را باضرب چوب وشمشیر ازشهر خارج میکنند و مایملك آنهارا بزور گرفته بغارت میبرند. عکس دوم باز یکی ازنقوش برجستهٔ تخت جمشید است که یکی ازسرکردگان مادرا نشان میدهد که بامحبت مخصوصی دست یکی ازنمایندگان سکاییراکه دارزمرهٔ کشورهای متشکلهٔ شاهنشاهی ایران درآمده بردستگرفته وبرای معرفی برادر تازه وارد خود بشاهنشاه ایران اورا راهنمایی مینماید. برادری وبرابری، آرامش روحی وامنیت و حسن نیت وآسودگی خیال ازقیافهٔ هردوی آنها پیداست

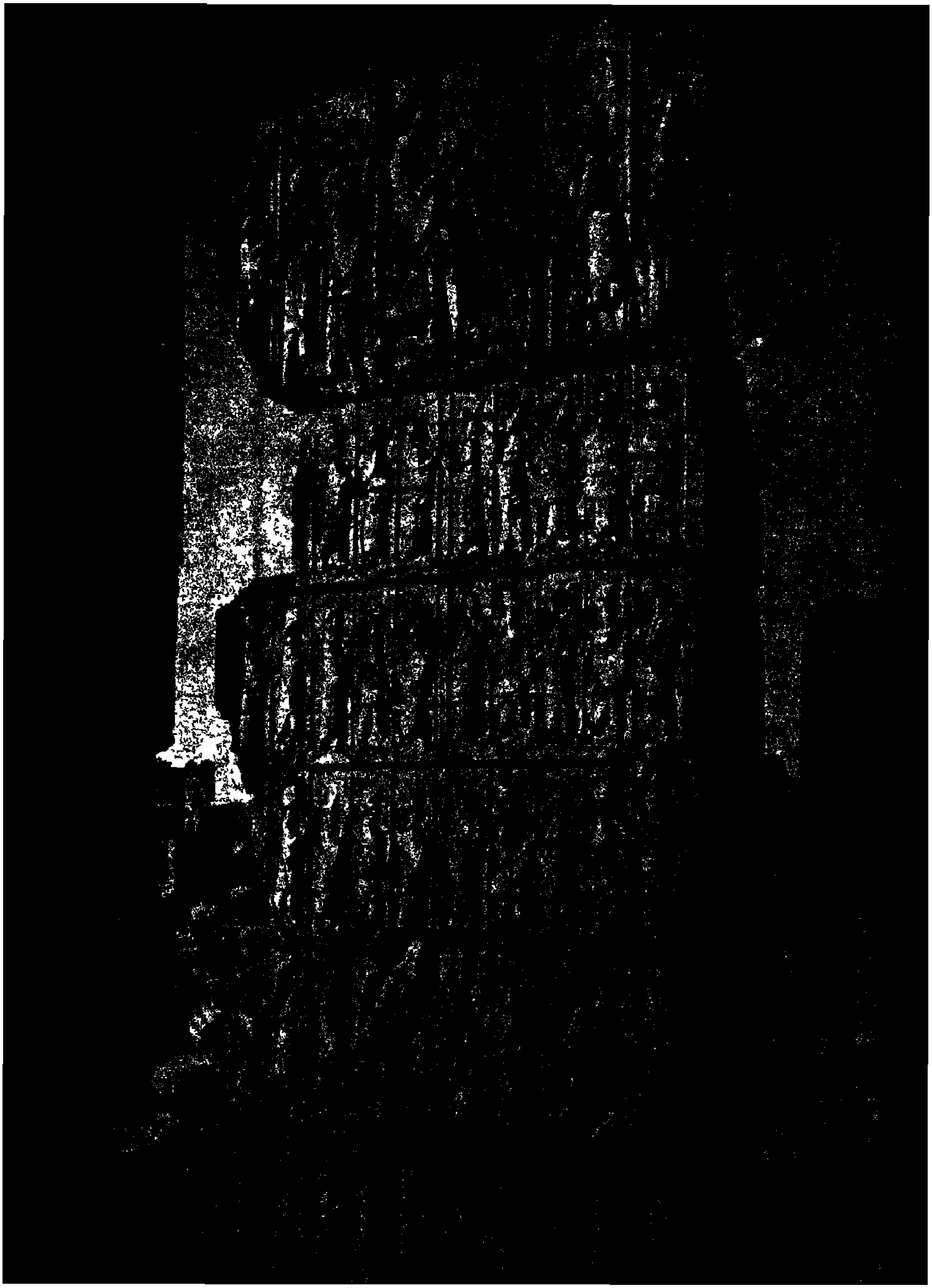
این است آنچه که داریوش بزرگ میخواست بمردمی که وارد این «اتحاد ملتها» یا شاهنشاهی ایران شدهبودند نشان دهد واین همان است که امروز شاهنشاه بزرگ ما میخواهد بما وجهانیان نشان دهد. برانداختن اختلاف وعناصر اهریمنی وبرقراری صلح وآشتی وپیروی ازعناصر نیکی. برقراری گفتار ورفتار وپندار نیك بجای دروغ وتزویر وخودپسندی

هنرمندانی که نقوش برجستهٔ تخت جمشیدرا بوجود آوردند ازفرزندان همانهایی بودند که درزمان سارگون وآشور بانیپال میزیستند ولی محیط جدیدی که برای آنها بوجود آمده بود بهآنها اجازه داد که درهنرشان این تحول عظیمرا بوجود آورند.

درود ما برمعمار بزرگی که توانست فکر شاهنشاه ایران را باین طریق برای ابد جاودان بدارد او آنقدر متواضع بود که حتی نام خودرا درهیچ نقطه ازاین کاخهای بزرگ بیاد بیاورد. هنری که بوجود آورد تاآناندازه کامل و پیشرفته بود که پساز ویرانی تخت جمشید بسیاری ازصنعتگران وهنرمندان خواستند گوشهای ازآنرا تقلیدکنند و هیچگاه باین امر موفق نشدند هنر تخت جمشید که درواقع هنر شاهنشاهی هخامنشی بود پساز انقراض دودمان هخامنشی ازمیان رفت وجای خودرا بسبكهای دیگری که ازهرجهت باآن متفاوت بود داد. ولی شاهنشاهی ایران پساز ۲۵۰۰ سال امروز اززیر خاکسترهای کاخهای بلندی که درکنار کوه رحمت برپاگردیده بوده سر بیرون آوردهاند وبرای تجلیل این شاهنشاهی است که بار دیگر چادرهای زرین درکنار تخت، درحلقهٔ مرو دشت برپامیگردد.

شرح عکس صفحهٔ مقابل: نقش برجستهٔ پلکان آپادانای تخت جمشید. یك نفر از اهالی ماد نمایندهٔ سکاییها را که وارد درکشورهای متشکلهٔ شاهنشاهی ایران شده برای معرفی بزد شاهنشاه میبرد

... صفحهٔ بعد: نقش برجستهٔ یکی از درهای ورودی کاخ صد ستون درتخت جمشید. تخت شاهنشاه ایران درجای بلندی قرارگرفته ... نمایندگان ... کشورهای متشکلهٔ شاهنشاهی آنرا بردوش میبرند. دراینجا خشایارشا یکی ازبزرگان کشور که از اهل ماد است بار میدهد. تخت ... ترکیب ازپارسها ومادها بردوش دارند. در بالای سرشاهنشاه اهورامزدا درپرواز بود ولی نقش آن سرنگون شده است.



# تأثیر شگرف ادب روزگار ساسانی در ادب روزگار عباسی

# کتاب جاویدان خرد

ترجمه و پیشگفت از امام شوشتری

**«... دیدم بزرگترین و ارجدارترین چیزها خرد است وداشتن خوی‌های نیکو و بردباری آراسته‌ترین رفتارهاست ودلسوزی به‌دیگران والاترین کارهاست ومیانه‌روی نیکوترین روش‌ها وفروتنی سودمندترین روال‌ها . خداوند مارا بس است و او نگهبان خوبی‌هاست ....»**

**انوشروان دادگر - (از کتاب تجارب‌الامم ابوعلی مسکویه)**

کسانی‌که درادب عربی و تاریخ آن بررسی ژرفی می‌دارند نیك می‌دانند همین‌که زبان عربی از بیابانهای عربستان به‌عراق‌که‌کانون ادب فارسی روزگار ساسانی بود و «دل ایرانشهر» نام داشت، درپی‌گسترش دین اسلام درآمد، دیگرگونی محیط نخستین، بادومین، به‌ناچار زبان و ادب عربی‌را زیر تأثیر خودگرفت تاآنجاکه میتوان‌گفت زبان‌عربی نه‌تنها ازدیدگاه پذیرش واژه‌های نو بلکه در شیوه بیان نیز پاك دیگرگون‌گردید وآن خشکی‌که ویژه زبان مردمان بیابانگرد است، رفته‌رفته ازسیمای زبان زدوده شد وباکوشش ترجمانان ایرانی وشاعران ایرانی عرب زبان، زبان عربی زبانی‌گردیدکه شایسته گروه‌های متمدن وفرهنگی بوده‌باشد وآماده شدکه وسیله رسانیدن معنی‌ها ومفهوم‌های تازه‌که تاپیش‌ازآن زمان به‌بیان چنان مفهوم‌هایی توانا نبود، تواناشود.

زبان عرب درعراق نه‌تنها زیر تأثیر ترجمه‌کتابهای فارسی قرارگرفت، بلکه فرهنگ توده مردم ایران تأثیر بسیاری ازشیوائی ورسائی وگسترش درآن زبان پدیدآورد

برای اثبات سخنی‌که‌گفتیم دلیل‌های فراوان‌درشاخه‌های گونه‌گون فرهنگ روزگار عباسی وجود داردکه نویسنده به‌پاره‌ای ازآنها درگفتاری‌که سال گذشته برای مجله «تلاش» نوشته بودم اشاره‌کرده ومثال‌هایی نشان داده بودم وچندی‌پیش نیز دریك سخنرانی‌که درانجمن قلم‌کردم گواه‌های فراوانی ازنمود مثل‌زدها ومجازهای ایرانی که به‌زبان عربی روزگار عباسی درآمده است ومایه رسائی آن زبان درشعرونثر گردیده، نیز نشان‌دادم

دراینجا برآنم یك‌گواه دیگررا دراین زمینه بشناسانم ودرمیانه یکی ازکتابهای اخلاقی روزگار ساسانی‌راکه‌پاره‌ای ازترجمه عربی آن بازمانده است، بار دیگر به‌فارسی‌برگردانم تا ترازگاه اندیشه‌های‌فرهنگی ایرانیان آنزمان به‌ویژه درزمینه

[illegible] از [illegible] هائی که در روزگار ساسانیان هائی [illegible] بجای مانده [illegible] صنعت سؤال وجواب» است [illegible] که شاعر [illegible] مطلبیرا که میخواهد بیان کند از زبان دو گوینده [illegible] گفتگو دارند بشکل پاسخ [illegible] می‌نویسد. یکی [illegible] از نمونهٔ این هنر درادب عربی پیش از اسلام وتاپیش از روزگار عباسیان ، هیچ اثری سراغ نداریم ولی درادب ایرانی پیش از اسلام ، این هنر رواج بسیاری می‌داشته است :

این شکل نویسندگی درادب فارسی پس از اسلام نیز رواج یافته ودارد وچگونگی نوشتن رسالهای مذهبی خودنمار نمونهٔای از این هنر ادبی است که درایران پیش از اسلام نیز پیشینه بسیاری میدارد .

تاآنجاکه نویسنده درادب عربی جستجو کرده‌ام نخستین کسی که درشعر عربی این هنررا بکار برده «حسن بن هانی اهوازی» معروف به ابونواس است که مرگ اورا میانه ۱۹۵ تا ۲۰۰ هجری نوشته‌اند .

ابونواس درچکامه‌ای که درنکوهش ابان لاحقی شاعر همزمان خود ، آن کسی که کتاب کلیله ودمنه را بشعر عربی ترجمه کرده بود ، سروده درآن چکامه این هنر ادبی را خیلی زیبا بکار برده است .

ازجمله شعرهای آن چکامه یکی اینست :

پس به‌اش گفتم : خدایم منزه است
او گفت ، مانی منزه است [1]

باری ابونواس درهمهٔ چکامه صنعت سؤال وجواب یا بفارسی گویم هنرگفت‌وگورا خیلی زیبا به‌کار برده‌که بی گمان یك پیروی ازادب ایرانی زمان ساسانیان است . چون شعرهای او خیلی تندست ازترجمه همه آنها خودداری نمودم .

نمونه این هنر ادبی درنثر عربی بویژه جاهائی‌که ازکتابهای فارسی ترجمه کرده‌اند خواه ترجمان گفته باشد که سرچشمه سخن او کجاست وخواه نگفته ، خیلی فراوانتر ازشعر عربی است . دراینجا بیکی ازکتابهای روزگار ساسانی که‌بیرپایه این هنر ادبی نگاشته شده بوده است اشاره میکنم . شیوه‌نوشتن آن کتاب خودگواه روشنی است برآنچه گفتم .

این کتاب در روزگار خسرو انوشروان نگاشته شده‌نام «جاویدان خرد» وبرای ترجمه عربی آن نام «الحکمة الخالدة»را برگزیده‌اند .

ترجمه عربی کتاب «جاویدان‌خرد» که بشکل گفت‌وگو میانه خسروانوشروان وگروهی ازبزرگمهریان او نگاشته شده است درکتاب «تجارب‌الامم» ابوعلی مسکویه معروف به‌خازن [illegible]

[illegible] آنرا درکتاب «الزواید الفارسیه فی الادب العربی» [illegible] وبشکل زیبا و [illegible] چاپ کرده [illegible]

چون این کتاب [illegible] بهترین [illegible] که زبان آن امروز دارای ارزش فراوانی است وهم ازدید شیوهٔ نوشتن ، هنرگفتگوئی را که درایران زمان ساسانیان نیك نشان میدهد دارای ارزش میباشد . ازاین‌رو نویسنده آرزوی متنی کامل کتاب آقای دکتر [illegible] آمده‌است‌که آنرا «جاویدان خرد»را بفارسی ترجمه کردم وبرای چاپ درمجله هنرومردم فرستادم بامیدآنکه خوانندن آن پاره‌ای از کج‌فهمی‌هائی‌راکه درزمینه زبان فارسی روزگار ساسانیان بغلط انتشار دارد ازمغزها بزداید وجوانان بدانند زبان فارسی روزگار ساسانی که همان زبان رودکی وفردوسی است بسیار مایه‌ور و زیبا و رسا وتوانگر بوده‌است .

***

ازکتابهای منسوب به‌انوشروان کتابی [illegible] بنام «پرسش‌نامه» ، احمدبن محمد مسکویه درکتاب «الحکمة الخالدة» زیرعنوان «فرزانگی‌هائی‌که ازانوشروان گفته‌اند» سخنانی آورده است بدین‌گونه : [1]

۱ — هرچه‌را درراه شهوت خود بکار بردی تاارآن بهچیزی رسی ، بدان‌که آنرا فراچنگ نیاورده‌ای واو ترا فراچنگ آورده وپاره‌ای ازترا تباه کرده‌است .

خردمندی‌که ازهوس دست میکشد ماننده کسی است‌که دست ازخوراکی بازمیدارد تابتواند بخوراکهای دیگردست یابد یاکسی‌که زشت کاریهای خودرا نهفته میکندتازشت کاری او نهان ماند وازآنها بتواند بیشتر کام‌گیرد .

انوشروان گفته :

۲ — هرگاه‌کسی هوس‌را برخرد چیره‌کرد خویهای نیك خودرا بدکند ، خردمندیرا بدل‌گرفتگی ، دانشمندیرا مریاکاری ، بخشندگی‌را بهولخرجی ، میانه‌رویرا بپخل وبخشایشرا بهترس برمی‌گرداند .

هرگاه یکیرا خودخواهی بچنین‌جائی کشانید دیگر هیچ آدمیرا بجز خود وتندرستی خود وهیچ دانشیرا بجز آنکه باآن برتری فروشد وایمنیرا جز برای زیردست‌ساختن مردم وتوانگریرا جز برای بدست‌آوردن مال ومال‌آسودگیرا جز برای داشتن گنجها انباشته . [illegible] همه‌این [illegible] میانه‌روی ونیرو [illegible] آرمانها و [illegible]

[illegible] گفته‌است .

۳ — [illegible] چیز است [illegible]

[illegible]

نباید مگر یکمك همه آنها ویابرخی ازآنها . آن دوازده چیز اینهاست .

مستی شراب ، مستی خودپرستی ، مستی زیبارویی ، مستی شهوت ، مستی باده ، مستی هوس ، مستی زور ، بدان‌که شکم پرستی گونه‌ای ازمستی است . وبسیار خوابیدن نیز مایه‌مستی چیرگی بادانی مستی‌ست وچیرگی غم‌مستی‌وچیرگی هرخوی زشتی مستی .

انوشروان گفته است .

٤ - کسی‌که خرد ندارد نیرومندی سرافرازش نکند آنکه خرسندی ندارد سیاری مال توانگرش سازد آنکه باوری ندارد ازبسیاری روایت فقه نیاموزد .

آنکه خردرا ازدست داد وتنها بمقالها دل بست اگرچه درظاهر تن‌وجانی دارد از آدمی‌گری بی بهره‌است

٥ - پرسیدند بی‌نیازکننده‌ترین دارایی چیست ؟
گفت : پاکی‌منش وچیرگی برآرزوها

٦ - پرسیدند چه شکوهی درفرمانروایان برای فرمانروا بهتر است وسود آن برای مردم بیشتر ؟

گفت : شکوه دادگری وپاك‌منشی وکوتاه‌کردن دست بدکاران وبزه‌کاران

٧ - پرسیدند . آیا برای پادشاهان خوشبختی بهتراست یا خرد ؟
گفت : خوشبختی بخرد پیوسته است و خوشبختی از نشانه‌های خردمندی است

٨ - پرسیدند . چه کسی بشهریاری شایاتراست .
گفت : آنکه به‌بهساری مردم بیشتر دل‌بندد وبه‌راه‌بردن کارها داناتر باشد .

گفتند : پس‌از آن‌که :
گفت : آنکه برهوای نفس لگام زده وبیشتر ازدیگران برآن چیره شده است .

گفتند : فرمانروا ازچه‌راهی پی بخشنودی خداوند از خودش خواهد برد .
گفت : خدا ازفرمانروائی خشنودست‌که مردم‌را ازتسلی بازدارد ودنبال هوس‌هایش‌را رها سازد وبه‌بهساری مـردم وبرانداختن ستم ازمیان ایشان بکوشد .

پرسیدند . آن شادی‌که شهریاران‌را خشنود می‌سازد چیست ؟
گفت · مایه شادی برای هرشهریار ودیگران آن چیزی است‌که امیدی نیکو وفرجامی‌خوب درآن‌باشد ونزدخردمندان هرچه جزاین باشد ، دوراندازختنی است

پرسیدند . آیا ازمایه‌های شادی چیزی‌کـه ازچنین امیدهائی آزاد باشد می‌تواند لذت بخشید ؟
گفت · من چیزی‌که ازچنین امیدی آزاد باشد ولذت بخشد سراغ ندارم جز دل خنك‌ساختن دریك‌گونه کینه‌توزی .

گفتند : خرسندی وفروتنی درچیست ؟
گفت . خرسندی درخشنودی بـه‌بهـره خویش است ودلبستن به‌چیزی‌که نباید به‌بیش‌ازآن دل بست . فروتنی پذیرفتن رنج ازهرکسی است ونرمی برابر فرودستان خود .

گفتند : میوه خرسندی وفروتنی چیست ؟
گفت : میوه خرسندی دل‌آسودگی‌ست ومیوه فروتنی دوستی

پرسیدند · خودبینی وریا چیست ؟
گفت · خودبینی آن استکـه آدمی درخود چیزی پنداردکه ندارد تاآنجاکه همیشه رأی خودرا درست و رأی دیگران‌را نادرست پندارد . ریا آنست‌که نزد مردم ، خویشتن‌را جزآنچه هست بنمایاند ودارای‌ویژگی‌هائی نشان‌دهدکه‌ندارد

گفتند : کدامیك ازاینها برای او زیانمندتر است ؟
گفتند خودش خودبینی وبرای همنشیناش ریا . زیرا چون ریاکار است همنشیناش از او ایمن نباشند و اوازخیانت بایشان ایمن نیستند .

گفتند . آز و بخل چیست وکدام یك زیانمندتراست :
گفت · آز آنست‌که مرد دنبال چیزی افتدکه ازحق او نیست . بخل بازداشتن حق مردم ازایشان‌است‌وآز زیانمندترین اینهاست زیرا آز ریشه بدی‌ها وپایه ستم‌کاری‌هاست . بخل ازآز برمی‌خیزد . آزمندرا هیچ چیز درجهان سیرنسازد .

گفتند . تخم نیکیها چیست ؟
گفت : خرد ودانش .

گفتند : آیا برتر ازخرد ودانش چیزی هست ؟
گفت : رستگاری‌که آنهارا می‌آراید وناکامی آنهارا آلوده سازد .

گفتند [illegible] ستودنی چیست ؟
گفت . پافشاری برهرکار خوب وبازداشتن هوس از هرکار زشت .

گفتند دیگر چه ؟
گفت . آنچه فراخی زندگیت‌را دیگرگونه نکند وترا از نیکی نه‌بدی درنیاندازد .

گفتند دیگر چه ؟
گفت . آنکه هوس خودرا هنگام خشم لگام کند وچیره شدن برخشم زمانی‌که کینه جوشیدن گرفت

گفتند دیگر چه ؟
گفت برداشتن بار ستمها ازمردم . کوشش در راه فراهم‌آوردن نیکیها . پافشاری درچهار چیز : ایستادگی ، خویشتن‌داری ، رنج‌برداری ، کوشائی . ایستادگی برنیکیها خودداری از ناسزاها وزشتی‌ها ، رنج‌پذیری درراهی که‌برای بدست‌آوردن والایی وبزرگواری بآن نیاز باشد . کوشائی درکارهای بزرگ که رستگاری آدمیان درآنهاست و برگفته‌است . ایستادگی ازساده‌کاری وسپاسگزاری ازنیکی‌ها وآن بردوگونه است ایستادگی درفرمان‌بردن از خدای بزرگ وایستادگی درخودداری‌کردن ازنافرمانی خدا ایستادگی درفرمانبری خدا ، انجام دادن با اخلاص و ایستادگی درخودداری از نافرمانی ، دوری گزیدن از ناسزاها

پرسیدند رهبری چیست ؟
گفت چیزی‌که بهبود جهان در آنست

پرسیدند بهبود جهان درچیست ؟
گفت شناختن بیماریها ودرمان آنها درهرچیزی

گفتند آیا آرمانی بالاتر از این آرمان در رهبری‌هست ؟
گفت : آری

گفتند آن چیست ؟
گفت : آگاهی ودستیابی بهره‌کاری‌هایی‌که بتوان ازآنها راز هرچیزی‌را بازشناخت وبرآمدن بچنین پایگاهی جز باراده وخواست خدا آسان نیست

پرسیدند نشان خوشبختی چیست ؟
گفت خشنودی بداده خدا ازپسند وناپسند خرسندی بچیزی‌که دراین جهان بدست‌آمده وبه‌یاد خدا دل پرداختن وبیرون‌راندن هوسها ازآن . اینها نشانه خوشبختی است

گفتند . گوهر جوانمردی چیست ؟
گفت پایبندی برپیمانها .

گفتند گوهر پستی چیست ؟
گفت بزهکاری‌که مانند آن گرگی است‌که چون بره یکساله‌را خواست بدرد باو گفت تو دو سال پیش مرا دشنام داده‌ای

گفتند فرهنگ سودبخش چیست ؟
گفت . کوشش درنیرومندکردن خرد

گفتند شنیده‌ایم می‌گفتید : چهار چیز است‌که خردمند درهیچ حال نباید آنهارا فراموش‌کند دوست میداریم بدانیم آن چهار چیز چیست ؟

گفت آری آنهارا برایتان بازمی‌گویم وازآنها غافل مشوید . گذشت‌زمان ، پندگیری ازآن ، نگرش‌دردیگرگونی‌های جهان ، آسیب‌هائی‌که چاره‌پذیر نیست

گفتند شنیده‌ایم می‌گفتید هرکس نتوانست خودرا ازچهارچیز نگهدارد شایسته است‌که بدی بیند وخود بزهکار خویشتن باشد دوست داریم این چهار چیزرا بشناسیم

گفت شتابکاری ، خودبینی ، ستیزه‌کاری ، تنبلی — زیرا میوه شتابکاری پشیمانی است ومیوه خودبینی دشمنی ومیوه ستیزه‌کاری سرگردانی وتباهی ومیوه تنبلی بینوائی وتنگدستی

پرسیدند آیا آدمی درهرحالی برکار خیر تواناست ؟
گفت آری زیرا هیچ نیکی نمیتواند همسنگ اندیشه خوب درسپاسگزاری ازخداوند ودل‌پاکیزه‌داشتن ازبدی‌ها باشد

گفتند آیا خیرکسی میتواند بهمه مردم برسد ؟
گفت باسیاری مال نه اما اگرکسی همیشه برای همه مردم نیکی آرزو کند ، نیکی او به همه رسیده است

پرسیدند مرد چگونه میتواند ایمن زید ؟
گفت زمانی‌که ازگناه بیمناک باشد وازسرنوشتی‌که بناچار روی خواهد آورد ، اندوهگین نشود .

پرسیدند : اندیشه راست درزندگی چیست ؟

گفت : برای کسی که بخواهد شادان زید ، قناعت کردن. برای کسی که خواهان نام است کوشیدن در نیکوکاری و بهمه خیررسانیدن . کسی که خواهان فراخی وافزون‌داری است خودرا برای گناهکاری واندهخواری ورنج‌کشیدن آمـاده کرده است .

گفتند: برای بدست‌آوردن‌نام نیک کدام کوشش سازگارتر است و کدام کوشش برای بهزیستی و کدام کوشش برای ایمنی

گفت : سازمندتر ازهرتلاش کوشش درنیک‌نامی است ودادن داد ازخویشتن است ودوری کردن ازستم وبازمندتر ز کوششها برای ایمنی پرهیزیدن ازگناه‌کردن است وبـرای بهزیستی کوشیدن درراه حق وپرهیز ازستمکاری وآزمندی

گفتند . کدام مردمان خردمندند وکدام هوشمند وکدام گربز

گفت خردمند آنکه هرچه‌را برای جهان دیگرش نیاز دارد می‌شناسد واراده‌اش‌را باسانی بکار میاندارد هوشمند آنکه هرچه‌را درکار این جهان ناگزیر پیش خواهد آمد، میشناسد . گربز آنکه دررفتارش نامردم هرچیزی‌را به‌آسانی خواهد شناخت وبا ژرف‌کاری بهرکاری خواهد نگریست ،

گفتند آیا خوشگذرانی را نیز زیانی است ؟

گفت . اگر باشد شاید از زیانهائی باشدکه آدمی‌را از کارهای آن جهانی ونیک‌کردن زندگی این جهان بازدارد

گفتند . کدام خوش‌زیستی گوارنده‌تر است ؟

گفت : بآن خوش‌زیستی که پس‌از انجام‌دادن کارهای بایسته به‌آن پردازند .

گفتند : شادی‌کدام مردمان گواراتر است

گفت . دراین جهان کسی که نیازی به‌یاری دیگران ندارد وگردنش دربند دیگری نیست . درآن جهان آنکه کارهای نیکویش بیشتر است .

گفتند : کی آرامدل‌تر است :

گفت : آنکه بنابودی دیگری شتابی ندارد و دیگری نابودی او .

گفتند : کدام دانش برای فرمانروا سودمندتر است ؟

گفت : آنکه بداند بستن دهن مردم ازبازگفتن بدیها وزشتی‌هایش درتوانائـی او نیست درچنین حالی هرگز نخواهدکوشید مردم‌را با نپرداختن خاموش سازد وبرآن شودکه مگر ازراه زدودن زشتیهای خودش ، مردم‌را ازبازگفتن آن زشتی‌ها بازدارد .

پرسیدند بار خردمندی چیست ؟

گفت . بارهای ارجدار و والای آن بسیار است من آنچه‌راکه هم‌اکنون بیادم می‌آیـد برایتان می‌شمارم از آنهاست که

آدمی برآن باشد همیشه به‌پاداش دادن نیکی‌ها دلبندد وتاآنجاکه تواند چنین کند

دیگر آنکه پرهیزیدن ازگناهان‌را سبك نگیرد

دیگر آنکـه در هیچ حالی از زمانه ایمن نگـردد وبه‌خوشی‌های آن دل‌نبندد

دیگر آنکه بهیچگونه بدی دست نیازد

دیگر آنکه نیك‌اندیشی‌را ازدشمن خودنیز بازنگیرد .

دیگر آنکه ازنادانان پیروی نکند وبدنبال سودهای بزرگ این جهان نیفتد زیرا سودهای آنجهانی است‌که‌نادان ازآنها بهره‌ای ندارد .

دیگر آنکه بهیچ‌کاری دست نیازد مگر پس‌ازجستجو کردن ودرنگیدن وآهستگی

دیگر آنکه هرگز فراخ‌دستی اورا خودپرست نسازد وتنگدستی نابردبار نکند

دیگر آنکه کردارش بادشمن نیز چنان باشدکه‌از رأی هیچ داوری بیمی بخود راه ندهد ومیانه او و دوستانش کار چنان‌رودکه هرگز به‌گله‌گذاری نیازی نیافتد .

دیگر آنکه · هیچکس‌را ازفروتنی‌که دربرابر اوکرده کوچك شمارد وازارج نادارن دربرابر دارایان نکاهد مگر آنکه دارا مردی دانشی باشد ونادارمردی نادان .

دیگرآنکه نزد او ، هوشمندی دربرابرخردمندی کاری بیهوده آید

دیگر آنکه ناتوانی نشان ندهد و از کوشش باز نایستد

دیگرآنکه ازگناهی که کرده وازبادافره آن ایمن‌مانده است گستاخ نشودکه باردیگر آن گناه‌راکند .

دیگر آنکه : درهیچ حالی بردباری وگران‌سنگی خود را ازدست ندهد . ونیز ازستایش ستایشگران به‌چیزی‌که‌دراو نیست ، هرگز شادمان نشود

دیگر آنکه : اگرکسی اورا به‌رفتار زشتی‌که خود در خویشتن آنرا می‌شناسد نکوهید ، کینه‌ای ازاو بدل نگیرد .

دیگر آنکه بکاری دست نزندکه بیم دارد سرانجام آن کار پشیمانی است

دیگر آنکه : برداشتن رنج نیکوکاری ودست‌یازیدن بهوسها و لذت‌گیری‌هائی‌که آمیخته به‌گناه است ،

پرسیدند : برگردن شهریاران دربرابر مردم چه‌چیزی افتاده وبرگردن مردم دربرابر شهریاران چه چیز ؟

گفت : برشهریاران است‌که با مردم بداد رفتارکنند و داد ایشان بدهند و خانه ایشان ایمن نگهدارند و مرزهایشان رااستوار سازند ومردم‌نیز نیکخواه شهریارباشندوسپاسگزاراو.

پرسیدند : شادی درچیست ؟

گفت . شادی درچیزی است‌که زود پس نیز شادی‌آورد وجزآن بازیچه است

پرسیدند [illegible]

گفت : نه .

گفتند . چاپلوسی وخودبینی چیست ؟

گفت چاپلوسی آن است‌که‌کسی‌را بستایند به‌چیزی‌که دراو نیست . چاپلوس ازپذیرفتن چیزهای اندك ودست‌یازیدن به‌آنها ننگی ندارند خودبین ستایش ازکسی نمی‌پذیرد زیرا دارنده خودبینی خویش‌را باآنجا برترازستودن‌ها میگیرد ، که پاسخ‌گفتن به‌دورد فرودستان‌را نیز نخود نمی‌پسندد

گفتند ریا چیست وظاهرسازی چه ؟

گفت ریا آنست‌که‌کسی بد باشد ونیکی‌کند و خوبی نشان دهد ظاهرسازی آنست‌که خویش‌را بگونه نماید‌که نه‌درسرشت اوست

پرسیدند . ازاین دو‌تاکدام بدتر است ؟

گفت . نزد خود او ظاهرسازی درکارها ریاکاری

گفتند چه چیز زبانه خشم‌را فرو نشاند

گفت : یادآوری خشم خدای بزرگ دربارهٔ بنده‌ای‌که درزیانکاری‌ها سرکشی میکند وبردباری خدا دربرابر او

گفتند . آن چهار خوبی‌که می‌گفتید درخوبی‌ها برتر ازآنها نیست ، کدامند ؟

گفت . فرمانبری خدای بزرگ برترگرفتن آن جهان براین جهان . فرمانبری پادشاه درآنچه حق است . درنگ نکردن درپاداش دادن به‌نیکوکاران وکار بدکاران بخدا سپردن .

گفتند : شنیده‌ایم می‌گفتید تباهی شاهان دراین جهان وجهان دیگر در چیزی است که بودن آن هیچ نیکی سودی ندارد . ما دوست میداریم آنرا چنانکه شایسته است بشناسیم .

گفت کوچك داشتن دانشمندان ونیکان .

گفتند . شنیده‌ایم می‌گفتید آنکه رسوائی‌را بخود نمی‌پسندد از پنج‌چیز دوری می‌گزیند آن پنج چیزکدام است ؟

گفت آری آز ، بخل ، خوارگرفتن دیگران ، پیروی ازهوس ، بدبرانداختن نویدها

پرسیدند بالاترین ننگ نزد شما چیست ؟ آیا ننگی‌بدتر ازآنچه ستوده‌اید هم هست ؟

گفت آری گناهان بزرگ

گفتند . گناهان بزرگ کدامند ؟

گفت . بازگرفتن ازنیازمندان . بدتر ازآن اینکه‌نویدی دهی وآنرا بجا نیاوری رسوائی‌آورتر ازآن اینکه به‌چیزی که ازآن‌تو نیست وحقی درآن نداری ، چشم‌بدوزی سرآمد همه‌گناهان بزرگ شکستن مرزهای دین است

گفتند چه بزیستی گوارانر وآسوده‌تر است ؟

گفت آسوده زیستن درمیانه‌روی‌است درهنگام‌تنگدستی آسودگی درسازش توانگری نیست

گفتند مرد ازچه‌راه ایمن زید ؟

گفت آنکه بامدادان فرمان خدارا برد و شامگاهان دربندگی اوکوشد وهنگام بیماربودن به‌خدا شادان باشد

گفتند آدمی چگونه تواند درهرحال به‌یاد خدا باشد واورا فراموش نکند ؟

گفت اگر درحالی باشدکه‌ازگناه نترسد آسان به‌یاد خدا افتد

و نیز می‌گفت . بخل‌ورزیدن ازبه‌دیرانداختن وعده‌ها بهتر است زیرا نومیدی رشته چشم داشت وامیدرا می‌گسلد وبه‌دیرانداختن وعده‌ها به‌ویژه اگر وعده بزرگ‌هم باشد ، مایهٔ کینه است

گفتند دیادار به‌چه نیاز دارد ؟

گفت فراخی روزی بی‌رنج . وشادی بی گناه وخوشی به‌تن‌آسانی وتباهکاری

باز می‌گفت: مرگ نیکان مایهٔ آسایش خودشان است و مرگ بدان مایهٔ آسایش دیگران.

پرسیدند: حال یکی‌را که از دوستانش بریده بود چگونه بریده است؟

گفت: از کم‌وفائی او بوده و از ارج ننهادن به‌حقی که دوستان به‌گردن او میدارند و یا از نابردباری او دربرابر بدرفتاری دوستانش چنین کرده باشد

پرسیدند: سپاسگزاری ناگاهکاری چگونه است؟
گفت: آنکه سپاسش به‌خدای بزرگ از دل باشد از گناه بدور است.

گفتند: باز کدام یک از گناهان بر گردن آدمی گران‌تر است.

گفت: بدی‌های کسی را از او نهان داشتن

گفتند: چه چیز شایسته است که هیچ فراموش نشود؟
گفت: نزد خردمندان گناهی که کرده‌اند و نزد نادانان کینه‌ای که بدل دارند

گفتند: رشک‌بر را چه‌چیز در رها کردن رشک یاری‌دهد؟
گفت: اینکه رشکبر بداند رشک رنجی است که همواره بر دل اوست و بداند هیچ دلیلی برای بازگرفتن نعمت از کسی در دست ندارد و با رشک‌بردن هیچ کس‌را جز خودش نمی‌آزارد

گفتند: آیا رشک‌بر تواند به‌رشک‌برده زیانی زند؟
گفت: چون جز نارسایی گزندی بخود نمیتواند کسب کند، چگونه تواند به‌رشک‌برده زیان رساند؟ بویژه که آن نعمت باو هم نخواهد رسید

گفتند: چه‌آرایه‌ای پادشاهان‌را بهتر می‌آراید؟
گفت: پاکی.

گفتند: از چه‌چیز؟
گفت: از ناسزاها

گفتند: باز چه؟
گفت: از آنچه در دست مردم است، دست نگه دارد

گفتند: دیگر چه؟

گفت: به‌آرمندی شناخته شود تا سگ آز به‌او بسته نگردد و به‌افزون‌خواهی رسوا نشود و فروغ شکوه شهریاری از او زدوده نگردد.

گفتند: چه‌چیز برای پادشاهان ستایش‌آور است و چه چیز حزم است و چه‌چیز بدنامی‌آور؟

گفت: کارهای ستایش‌آور همه یک چیز است و آن اینکه چون پادشاهی اندیشه نیکی کند آن اندیشه‌را بکار برد حزم نیز یک چیز است و آن ژرف‌نگری در کارهاست. کارهای زشت نیز یکی است و آن اینکه زمانی‌که خشم گرفتند، آنچه خشمشان فرمان داد همان را روان بکنند

گفتند: یگانه راه برای زدودن شر رشک‌بران و دشمنان پادشاه چیست؟

گفت: اینکه پادشاه به‌هم‌نشینی دانشمندان و نیکان دل بسته باشد و نیکی‌های رفتار ایشان‌را فراگیرد

گفتند: چه چیز مرد را به‌ناروا کشاند و رسوائی بارآورد؟
گفت: همنشینی بدان و تبه‌کاران و نادانان

گفتند: کمال خرد آدمی در چیست؟
گفت: کوچک‌شمردن این جهان و بی‌ارزش‌داشتن آن در برابر ارزش جهان دیگر و بدور انداختن خوشی‌های فرسنده آن‌که هیچ‌گاه از بارگاه آنها ایمن نتوان بود

گفتند: دنبال‌کردن خوشی‌ها برای بزرگان زشت‌تر است یا بازاری‌ها؟

گفت: برای بزرگان‌که آگاهند از سرگذشت گذشتگان و می‌دانند چگونه از نعمت‌ها کم بهره برده‌اند و چه تلخ‌کامی‌ها که‌در زندگی کشیده‌اند

گفتند: آراستگی مرد در کدام خوی اوست؟
گفت: بردباری در حال خشم، بخشودن در چیرگی بخشیدن بی‌چشم‌داشت. دلبستن به‌زندگی جاویدان به‌جای سرای سپنجی

گفتند: از چه‌کسی باید بیشتر پرهیزید؟
گفت: فرمانروایان ستمکار. دشمنان نیرومند. دوستان فریبکار

گفتند: کدام شی است که شناختن آن دشوار است؟
گفت: خودبینی و ستیزه‌جوئی

گفتند: پرهیز از چه چیز شایسته‌تر است
گفت: از هرچه بهوس نزدیکتر است.

گفتند: چه چیز منش‌را پاکیزه میدارد
گفت: دوستان اندرزگر.

ابوعلی مسکویه در پشت سر این گفت‌وگوها چنین آورده است:

«چون انوشروان کتاب پرسشنامه‌را به‌پایان رسانید در پایان آن چنین افزود: من در جوانی خرد خودرا برتر می‌گرفتم و دوستدار دانش بودم و از هر آموزاکی جستجو میکردم. دیدم بزرگترین و ارجدارترین چیزها خرد است و دانش خوی‌های نیکو و بردباری آراسته‌ترین رفتارهاست و دلسوزی بدیگران والاترین کارهاست و میانه‌روی نیکوترین روشها و فروتنی ستوده‌ترین روالها. خداوند مارا سپاسگزار او و نگهبان خوبی‌هاست».

***

درمفهوم برخی پرسش‌ها و پاسخ‌ها تکرار و آشفتگی در پاره‌ای از جاها دیده میشود که باید گفت: سرچشمه آن اشتباه کاری نساخان پاکاستن و افزودن بر آنها در دوره‌هائی از روزگاران گذشته است. بهرحال کتاب «جاویدان خرد» که گفته‌اند بخامه خود انوشروان بوده از کتابهای اخلاقی روزگار ساسانی است. آنچه هست از یکسو والائی ادب فارسی را در آن زمان نشان میدهد، از دیگر سو هنر گفت‌وگو در نگارش آن بخوبی نمایان است

# پیوند شاه و مردم

**ز ما باد برجان شاه آفرین**

علیقلی اعتماد مقدم

درایران رسم براین بوده است که هرگاه ایرانیان خوان می‌گستردند پیش ازآنکه بخوردن بپردازند نیایش می‌کردند و از خداوند بزرگ خواستار تندرستی وکامیابی هم‌میهنان خود می‌شدند و پس‌ازآن برخوان می‌نشستند ومی‌خوردند . درهنگام میگساری نخستین جام را بشادی ویاد شاهنشاه می‌نوشیدند[1] ایرانیان دوستدار شاه بودند وسخت می‌کوشیدند تا اورا ازخود خشنود سازند . آنان پادشاه را سایهٔ پروردگار می‌دانستند و پایگاهش را مقدس می‌شمردند فرمان شاه وپروردگار را یکی می‌دانستند وآن‌کس که فرمان شاه را بجا نیاورد خودرا دربرابر یزدان گنهکارمی‌شناخت وهمیشه ازکردهٔ خود شرمسار وازپایان‌کارش نگران‌بود در بکاربردن فرمانش کوتاهی نمیکردند وبردشمنانش نفرین می‌فرستادند ودر راه انجام فرمانش ازجانسپاری دریغ نمی‌نمودند و پیش‌از فرا رسیدن مرگ آرزوئی جز دیدار چهرهٔ پروردگارشان نداشتند چون کشور را درخطر می‌دیدند با شتاب بیاری شاه می‌آمدند وبا سرد جوبین می‌کوشیدند تا پادشاه را از سختی رها بخشند[2] . هنگامی‌که آگاه می‌شدند که خطری از شاه گذشته است کردگار را می‌ستودند و شادیها می‌کردند و درم می‌افشاندند

پادشاهان نیز خودرا درخوشبختی هم‌میهنان خویش انباز می‌دانستند و درآبادانی کشور کوشا بودند و به دادگری می‌پرداختند و چون خطری به کشور روی می‌آورد از آزادگی و مردانگی بدور می‌دانستند که از پیش دشمن بگریزند و هرگز چنین اندیشه‌ای بدل راه نمی‌دادند وجان خودرا در راه میهن فدا می‌کردند[3]

اینک چند نمونه ازین داستانها را از روی شاهنامه یاد می‌کنیم

چون کاوهٔ آهنگر با فرزندش از نزد ضحاک بیرون شتافت مردم را بیاری فریدون خوانـد :

همی بر خروشید و فریاد خواند — جهان را سراسر سوی داد خواند
از آن چرم کاهنگران پشت پای — بپوشند هنگام زخم درای
همان کاوه آن بر سر نیزه کرد — همانگه ز بازار برخاست گرد
خروشان همی رفت نیزه به دست — که ای نامداران یزدان پرست
کسی کو هوای فریدون کند — سر از بند ضحاک بیرون کند
یکایک به نزد فریدون شویم — بدان سایهٔ فرّ او بغنویم
بپویید کاین مهتر آهرمن است — جهان آفرین را به دل دشمن است
بدان بی بها ناسزاوار پوست — پدید آمد آوای دشمن ز دوست
همی رفت پیش اندرون مرد گرد — سپاهی برو انجمن شد نه خرد

---

۱- به آیین شهریاری درایران گردآوردهٔ نگارنده نیز نگاه کنید .
۲- به «شاه و مردم» و «پادشاهی و پادشاهان» از دیدهٔ ایرانیان گردآوردهٔ نگارنده نیزنگاه‌کنید
۳- به «شاه و سپاه» گردآوردهٔ نگارنده نیز نگاه‌کنید

بدانست خود کافریدون کجاست    سر اندر کشید و همی رفت راست
بیامد به درگاه سالار نو    بدیدندش از دور و برخاست غو

ضحاک چون داستان برتخت نشستن فریدون را شنید و از شبستان خود آگاهی یافت

بفرمود تا بر نهادند زین    بر آن راه پویان باریک بین
بیامد دمان با سپاهی گران    همه نره دیوان و جنگ آوران
ز بی راه مر کاخ را بام و در    گرفت و به کین اندر آورد سر
سپاه فریدون چو آگه شدند    همه سوی آن راه بی ره شدند
ز اسپان جنگی فرو ریختند    در آن جای تنگی برآویختند
به هر بام و در مردم شهر بود    کسی کش ز جنگ آوری بهر بود
همه در هوای فریدون بدند    که از جور ضحاک پر خون بدند
ز دیوارها خشت و از بام سنگ    به کوی اندرون تیغ و تیر خدنگ
ببارید چون ژاله ز ابر سیاه    کسی را نبد بر زمین جایگاه
به شهر اندرون هر که برنا بدند    چو پیران که در جنگ دانا بدند
سوی لشکر آفریدون شدند    ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند
ز آواز گردان بتوفید کوه    زمین شد ز نعل ستوران ستوه
به سر بر ز گرد سیه ابر بست    به نیزه دل سنگ خارا بخست
سپاهی و شهری به کردار کوه    سراسر به جنگ اندرون همگروه
از آن شهر روشن یکی تیره گرد    بر آمد که خورشید شد لاجورد

پس از گرفتار شدن ضحاک به فرمان شاهنشاه اورا به کوه بردند و زندانش کردند

به بندی ببستش دو دست و میان    که نگشاید آن بند پیل ژیان
نشست از بر تخت زرّین اوی    بیفکند ناخوب آئین اوی

ــ ستاره شمران چون به طالع زال و رودابه بنگرستند گفتند که از ایشان پسری به هم می‌رسد :

کمر بستهٔ شهریاران بود    به ایران پناه سواران بود

ــ چون آگهی کشته‌شدن نوذر را گستهم وطوس به زال دادند او برخاک نشست وجامه خود بدرید و بخروش برآورد و گفت بیغم با رستخیز به‌سام می‌رود تا کین آن شاه آزاده را باز بخواهم

. . همه تیغ زهرابگون برکشیم    به کین خسرو دشمنان را کشیم
بپوشید جوشن همه کینه را    بسازید نو کین دیرینه را
همانا برین سوگ با ما سپهر    ز دیده فرو باردی خون به مهر
شما نیز دیده پر از خون کنید    همه جامهٔ ناز بیرون کنید
که با کین شاهان نشاید که چشم    نباشد پر از آب و دل پر ز خشم
همه انجمن زار و گریان شدند    چو بر آتش تیز بریان شدند
بدرّید جامه به تن زال زر    بپوئید و بنشست بر خاک بر
زبان داد دستان که تا رستخیز    نبیند نیام مرا تیغ تیز
همان چرمه در زیر تخت من است    سنان دار نیزه درخت منست
رکیب است پای مرا جایگاه    یکی ترگ تیره سرم را کلاه
برین کینه آرامش و خواب نیست    به مانند چشمم به جوی آب نیست
روان چنان شهریار جهان    درخشنده بادا میان مهان
شما را به داد جهان آفرین    روان تازه بادا به آرام و دین

ز مادر همه مرگ را زاده‌ایم / برینیم و گردن ورا داده‌ایم

ـ پس‌از رفتن کیکاوس بجنگ شاه مازندران وگرفتاریش به چنگ دیوسپید زال چون آگاهی یافت رستم را فرمان داد تا برای رهائی شاهنشاه ودیگر ایرانیان آماده شود وبشتابد وآنگاه اورا گفت که خداوند ترا برای چنین‌روزی آفریده است تا شاه خودرا از گزند رهانی .

به رستم چنین گفت دستان سام / که شمشیر کوته شد اندر نیام
نشاید کزین پس چمیم و چریم / دگر خویشتن تاج بر سر نهیم
که شاه جهان در دم اژدهاست / بر ایرانیان بر چه مایه بلاست
کنون کرد باید ترا رخش زین / بخواهی به تیغ جهانبخش کین
همانا که از بهر این روزگار / ترا پرورانید پروردگار
مر این کارها را تو زیبی کنون / مرا سال شد از دوصد بر فزون
ازین کار یابی تو نام بلند / رهائی دهی شاه را از گزند
نشاید بدین کار آهرمنی / که آسایش آری دگر دم زنی
برت را به ببر بیان سخته کن / سر از خواب و اندیشه پرداخته کن
هرآن تن که چشمش سنان تو دید / که گوید کزآن پس روانش آرمید
اگر جنگ دریا کنی خون شود / از آواز تو کوه هامون شود
نباید که ارژنگ و دیو سپید / به جان از تو دارند هرگز امید
همان گردن شاه مازندران / همه مهره بشکن به گرز گران

رستم چون سخنان پدر را شنید در پاسخش گفت که فرمانبردارم :

چنین گفت رستم به فرخ پدر / که من بسته دارم به فرمان کمر
ولیکن به دوزخ چمیدن به پای / بزرگان پیشین ندیدند رای
همان از تن خویش نابوده سیر / نیاید کسی پیش درنده شیر
کنون من کمر بسته و رفته گیر / نخواهم جز از دادگر دستگیر
تن و جان فدای سپهبد کنم / طلسم تن جادوان بشکنم
هرآن کس که زنده است از ایرانیان / بیارم ببندم کمر بر میان
نه ارژنگ مانم نه دیو سپید / نه سنجه نه پولاد غندی نه بید
به نام جهان آفرین یك خدای / که رستم نگرداند از رخش پای
مگر دست ارژنگ بسته چو سنگ / فکنده به گردنش بر پالهنگ
سر و مغز پولاد را زیر پای / پی رخش برده زمین را ز جای

ـ هنگامی‌که تهمتن با دیگر پهلوانان ایران در شکارگاه توران بشادی پرداخته بود فرمان داد تا جامی پر از باده درکف او بنهند وچون به دست‌گرفت نخست یاد شاه‌کرد و از پروردگار خواهان شد تا تن وجان شاه را تندرست وآباد بداراد .

به کف بر نهاد آن درخشنده جام / نخستین ز کاوس کی برد نام
که شاه زمانه مرا یاد باد / همیشه تن و جانش آباد باد

چون نوبت به زواره رسید جامش را به یاد شاهنشاه نوشید و آنگاه روی زمین را بوسید

زواره چو ساغر به کف بر نهاد / همان از شه نامور کرد یاد
بخورد و ببوسید روی زمین / تهمتن برو بر گرفت آفرین

ـ کیکاوس پس‌از آنکه به‌رستم تندی‌کرد ازکار خود پشیمان شد و اورا گفت که پروردگار مرا چنین آفریده است :

بدو گفت رستم که گیهان تراست / همه کهترانیم و فرمان تراست ۱
همان بر در تو یکی کهترم / وگر کهتری را خود اندر خورم

کنون آمدم تا چه فرمان دهی　　تو شاه جهانداری و من رهی

— چون تهمتن آمادهٔ جنگ با سهراب شد به برادر خویش گفت که به زال بگوی که از فرمان شاهنشاه روی نتابد و در کار جنگ سستی نکند .

... چو خرسند گردد به دستان بگوی　　که از شاه گیتی مبر تاب روی
اگر جنگ سازد تو سستی مکن　　چنان رو که او راند از بن سخن

— چون مردم آگاهی یافتند که سیاوش از آتش می‌گذرد به جایگاه او آمدند و هنگامی که شاهزاده بر آتش می‌گذشت خروش برخاست و مردم خشمگین شدند .

خروشی برآمد ز دشت و ز شهر　　غم آمد جهان را از آن کار بهر
. . .
یکی دشت با دیدگان پر ز خون　　که تا او کی آید ز آتش برون

زمانی که سیاوش خندان از آتش بیرون شد از هرسو فریاد شادی برخاست .

چو او را بدیدند برخاست غو　　که آمد ز آتش برون شاه نو
چو ز آن کوه آتش به هامون گذشت　　خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت
سواران لشکر برانگیختند　　همه دشت پیشش درم ریختند
یکی شادمانی بد اندر جهان　　میان کهان و میان مهان
همی داد مژده یکی را دگر　　که بخشود بر بیگنه دادگر

— ایرانیان با شنیدن آگهی مرگ سیاوش به جوش و خروش آمدند و چون تهمتن از آن آگاهی یافت از هوش رفت و پس از یک هفته سوگواری با سپاه به سوی درگاه آمد

تهمتن چو بشنید زو رفت هوش　　ز زابل به زاری بر آمد خروش
به درگاه کاوس بنهاد روی　　دو دیده پر از خون و دل کینه‌جوی
چو نزدیکی شهر ایران رسید　　همه جامهٔ پهلوی بر درید
به دادار دارنده سوگند خورد　　که هرگز تنم بی‌سلیح نبرد
نباشد به رخ را نشویم ز خاك　　نبرد گر باشم از این سوگناك
که تا کینهٔ شاه بار آورم　　سر دشمنان زیر کار آورم
مگر کین آن شهریار جوان　　بخواهم از آن ترك تیره روان

سرداران به پیشبازش رفتند و چون اورا دیدند شیون سردادند آنگاه رستم نالید و بر مرگ چنین شاهی افسوس فراوان خورد

ابا زاری و ناله و درد و غم　　رسیده بزرگان و رستم به هم
به پرسش گرفتند مر یکدگر　　به درد سیاوش پر از خون جگر

سپس چون به پیشگاه کاوس رسید بر ازدست رفتن چنین شاهزاده‌ای دریغ فراوان خورد و گفت

ز شاهان کسی چون سیاوش نبود　　چو او راد و آزاد و خامش نبود
کنون من دل و مغز تا زنده‌ام　　به کین سیاوخش آگنده‌ام
همه جنگ با چشم گریان کنم　　جهان چون دل خویش بریان کنم

ایرانیان در مرگ سیاوش سوگواری کردند

همه شهر ایران به ماتم شدند　　پر از درد نزدیك رستم شدند
بدیشان چنین گفت رستم که من　　بدین کین نهادم دل و جان و تن
چنین کار یکسر مدارید خرد　　که این کینه را خرد نتوان شمرد

ز دلها همه ترس بیرون کنید — زمین را ز خون رود جیحون کنید
به یزدان که تا در جهان زنده‌ام — به درد سیاوش دل آگنده‌ام
بدان تشت بی‌نم کجا خون اوی — فرو ریخت تا کار دیده گروی
بمالید خواهم همی چشم و روی — مگر بر دلم کم شود درد اوی
دگر همچنانم برو بسته چنگ — نهاده به گردن برم پالهنگ
به خاک افگند خوار چون گوسفند — دو دستم بسته به خم کمند
وگرنه من و گرز و شمشیر تیز — بر انگیزم اندر جهان رستخیز
نبیند دو چشمم مگر گرد رزم — حرام است بر جان من جام بزم

ایرانیان چون گفتار رستم را شنیدند .

همه بر گرفتند یکسر خروش — تو گفتی که ایران برآمد به جوش
از ایران یکی بانگ بر شد به ابر — تو گفتی زمین شد کنام هژبر
جهان شد پر از کین افراسیاب — به دریا تو گفتی به جوش آمد آب
بد جای پوینده را بر زمین — ز نیزه هوا ماند اندر کمین
ببستند گردان ایران میان — به پیش اندرون اختر کاویان
گزین کرد پس رستم زابلی — ز گردان شمشیر زن کابلی
از ایران و از بیشهٔ نارون — شدند از یلان صد هزار انجمن

— هنگامی که رستم فرمان داد تا سرخه پسر افراسیاب را سر ببرند طوس بردش آمد و میانجیگری کرد

چنین گفت رستم که گر شهریار — چنان داغدل باشد و سوگوار
همیشه دل و جان افراسیاب — پر از درد بادا دو دیده پر آب
به جان و سر شاه ایران زمین — سر افراز کاوس با آفرین
که تا من به گیتی بوم زنده را — ز ترکان اگر شاه و گر بنده را
هر آن‌کس که یابم سرش را زنم — سرم از آن مرز ور انجمن

ـــ گودرز به پسرش گیو فرمان داد تا به توران برود و از گرفتاریهائی که می‌یابد و رنجهائی که به او می‌رسد نترسد وفرزند سیاوش کیخسرو را ازآن کشور با خود آورد .

بدو گفت گیو ای پدر بنده‌ام — بکوشم به رای تو تا زنده‌ام
خریدارم این را گر آید به جای — به فرخنده نام تو ای رهنمای

گودرز روی به پرودگار کرد و ازو دستگیری خواست تا گیو تندرست بماند و کیخسرو را با شادی به‌ایران آورد وکشور را از تنگی رهائی بخشد .

به یزدان بنالید گودرز پیر — که ای دادگر مر مرا دست گیر
سپردم ترا هوش و جان و روان — چنین نامبردار پور جوان
مگر کشور آید ز تنگی رها — به من باز بخشش تو ای پادشا

گیو به توران زمین رفت و هفت سال ناشناس درآن سرزمین گشت ورنجها کشید تا کیخسرو را بیابد .

همی رفت هر جای چون بیهشان — مگر یابد از شاهزاده نشان
چنین تا برآمد برین هفت سال — میان بسته از تیغ و بند دوال
خورش گور و پوشش هم ازچرم گور — گیا خورد گاهی و گاه آب شور
همی گشت گرد بیابان و کوه — به رنج و به سختی و دور از گروه

چون شاهزاده را در مرغزاری یافت و اورا شناخت :

ز اسپ اندر آمد جهانبین گیو　　　همی آفرین خواند بر شاه نیو
که روز و شبان بر تو فرخنده باد　　　دل بد سگالان تو کنده باد
که با برز و اورنگی و جاه و فر　　　ترا داده یزدان هنر با گهر

ـ چون رستم را کیخسرو به پیشگاه خواند :

چنین گفت رستم گو نیکبخت　　　که بجاام فدای سر و تاج و تخت
بگفت این و بررخش رخشان نشست　　　بر خسرو آمد یل چیره دست
زمین بوس کرد و ثنا گسترید　　　بدان سان که او را سزاوار دید

چون به پیشگاه آمد شاه فرمود که سپاه ایران چشم به راه تست وباید که به‌یاری آنان بشتابی .

به پاسخ چنین گفت رستم به شاه　　　که بی‌تو مبادا نگین و کلاه
تو شاه جهان هستی و من رهی　　　میان بسته‌ام تا چه فرمان دهی
از آن کشتگان شاه بی درد باد　　　رخ بد سگالان تو زرد باد
شوم تا سپهبد کمر بر میان　　　ببندم برین کین ایـرانیان

ـ رستم پس‌از فیروزی فرمود تا جامی می به‌کف او نهند

می خسروانی بیاورد و جام　　　نخستین ز شاه جهان برد نام

ـ گیو همراه رستم به‌سوی پایتخت آمد و گیو ازو دستوری خواست تا زودتر نزد شاهنشاه رود و اورا ازآمدن رستم آگهی دهد .

چو نزدیک کیخسرو آمد فراز　　　فراوان ستود و بردش نماز
بدو گفت گیو ای شه نامدار　　　بر آمد به بخت تو هرگونه کار
نتابید رستم ز فرمـان تو　　　دلش بسته دیدم به پیمان تو
چو آن نامهٔ شاه دادم بدوی　　　بمالید نامه بر چشم و روی
عنان با عنان من اندر بست　　　چنان چون بود مرد خسرو پرست

رستم درنخستین برخوردش با پیشبازکنندگان از تندرستی شاه پرسش کرد .

بپرسید مر هریکی را ز شاه　　　ز تابنده خورشید و رخشنده ماه

چون به‌پیشگاه رسید شاهنشاه را نیایش کرد وکیخسرو از چگونگی پدر وپسر وبرادر او پرسید

فرو رفت رستم ببوسید تخت　　　که ای پر هنر شاه بیدار بخت
نه بخت تو هر سه درستند و شاد　　　انوشه کسی کش کند شاه یاد

هنگامی‌که دستوری بازگشت خواست پس‌از ستایش شاه‌گفت :

منم گوش داده به فرمان شاه　　　بدان سو روم کو نمایدم راه
مرا مادر از بهر رنج تو زاد　　　تو باید که باشی به آرام و شاد
بر آرم به فر تو این کار کرد　　　سپهبد نخواهم نه مردان مرد

ـ چون گودرز خواست که بیژن را بجنگ هومان سردار تورانی بفرستد گیو نزد گودرز آمد وگفت که بیژن تنها فرزند من است ونمی‌خواهد ازو جدا شود . گودرز وی را پاسخ داد .

به کین سیاوش به فرمان شاه　　　نشاید به پیوند کردن نگاه

وگر بارد از میغ پولاد تیغ — نشاید که داریم جان را دریغ

— شاهنشاه نامه‌ای به گودرز فرستاد وچون سپهبد آنرا به دست گرفت نخست برچشم و روی مالید و پس‌از گشودن وخواندن نامه برشاه آفرین خواند وروی زمین را بوسید

پس آن نامهٔ شهریار جهان — به گودرز داد و درود مهان
نوازیدن شاه شود اروی — بمالید آن نامه بر چشم و روی
چو بگشاد مهرش به خواننده داد — سخنها بدو کرد خواننده یاد
سپهدار بر شاه کرد آفرین — به فرمان ببوسید روی زمین

— چون سپهبد گودرز خود را آماده جنگ با پیران کرد لشکرش اورا ستود وگفت

ستون سپاهی و سالار شاه — ز تو بر فرازنده گردان کلاه
فدا کرده‌ای جان و فرزند و چیز — ز سالار شاهان چه خواهند نیز

— بیژن چون تن بیمه‌جان گستهم را نزد کیخسرو آورد به شاهنشاه گفت

کنون آرزو گستهم را یکی است — که آن کار بر شاه دشوار نیست
به دیدار شاه آمدستش هوا — وگر جان از آن پس گذارد روا

— هنگامی که پهلوانان به درگاه کیخسرو بار یافتند گفتند

همه پهلوانان ترا بنده‌ایم — سراسر به دیدار تو زنده‌ایم
همه پاسبانان گنج تو ایم — پر از دردگریان ز رنج تو ایم

— درپیشگاه کیخسرو طوس برخاست و زمین‌بوسی‌کرد وروی به‌شاهنشاه نمود

بدو گفت شاها انوشه بدی — همیشه ز تو دور دست بدی
منم زین بزرگان فریدون نژاد — ز ما فرّ جان تا بیامد قباد
کمر بسته‌ام پیش ایرانیان — که بگشادم از بند هرگز میان
به کوه هماون ز جوشن بسم — بجست و نبود ایچ پیراهنم
به کین سیاوش بدان رزمگاه — بدم هر شبی پاسبان سپاه
به لادن سپه را نکردم رها — همی بودم اندر دم اژدها
به هاماوران بسته کاوس بود — دگر بند بر گردن طوس بود
به مازندران نیز با او به بند — ز بهر جهاندار بودم نژند
همه جای پیشش سپهبد شدم — اگر نیک بودم اگر بد بدم
نکردم سپه را به جائی یله — نه از من کسی کرد هرگز گله

زمانی که کیخسرو بزرگان را برای پدرود کردن دربر گرفت ازسپاه‌او خروشی برخاست

خروشی برآمد ز ایران سپاه — که خورشید برچرخ گم کرد راه
پس پرده‌ها کودک و مرد و زن — به کوی و به بازار و بر انجمن
خروشیدن و ناله و آه بود — به هر برزنی ماتم شاه بود
سران سر نهادند یکسر به خاک — همه جامه‌ها کرده زین دربچاک
زمین سر به سر لرزه اندر گرفت — بزرگان ازین مانده اندر شگفت
به ایرانیان آن زمان گفت شاه — کنید اندرین پند یک یک نگاه
هر آن کس که دارید فرّ و نژاد — به داد خداوند باشید شاد
من اکنون روان را همی پرورم — که بر نیکنامی همی بگذرم
به بستم دل اندر سپنجی سرای — بدان تا سروش آمدم رهنمای

...ماید هر آنکه بهزاد خواست | وزان لشکر آواز فریاد خاست

آنگاه ... شاهنشاه با کنیزکان خود بدرود کرد :

بشد خوش از آن چار خورشید چهر | خروشان شدند از غم و درد و مهر
خشودند روی و بکندند موی | گسستند پیرایهٔ رنگ و بوی
وزان پس هر آن کس که آمد بهوش | چنین گفت با ناله و با خروش
که ما را بپرزین سپنجی سرای | تو باش اندرین نیکوئی رهنمای

ـــ هنگامی که کیخسرو خواست که نزد یزدان رود سران وبزرگان همراهش به راه افتادند .

زن و مرد ایرانیان صد هزار | خروشان برفتند بر شهریار
همه کوه پر ناله و پر خروش | همی سنگ خارا برآمد به جوش

. . .

همی گفت هر کس که شاها چه بود | که روشن‌دلت شد پر ازداغ و دود
گر از لشکر آزار داری همی | مر این تاج را خوار داری همی
بگوی و تو از خاك ایران مرو | جهان کهن را مکن شاه نو
همه خاك باشیم اسپ ترا | پرستنده آذر گشسپ تـرا
همه پیش یزدان ستایش کنیم | به آتشکده در نیایش کنیم
مگر پاك یزدان ببخشد به ما | دل موبدت بر درخشد به ما

ـــ چون لهراسب برتخت نشست زال برخاست و روی بشاه کرد وگفت

تو شاهی و ما یکسره کهتریم | ز رای و ز فرمان تو بگذریم
من و رستم زابلی هر که هست | ز مهر تو هرگز نشوئیم دست
هرآن کس که او جز برین ره بود | ز نیکی ورا دست کوته بود

پس از آن گودرز گفت :

توئی شاه و ما سر به سر کهتریم | ز پیمان و فرمان تو بگذریم

ـــ رستم پیامی به اسفندیار فرستاد وگفت :

ز یزدان همی آرزو داشتم | که اکنون بدان دل بیاراستم
که بینم پسندیده چهر ترا | بزرگی و مردی و مهر ترا
نشینیم یك با دگر شادکام | به یاد شهنشاه گیریم جام
کنون آنچه جستم همه یافتم | به خواهشگری تیز بشتافتم
به پیش تو آیم همی بی‌سپاه | ز تو بشنوم آنچه فرمود شاه
پرستیدن شهریاران همان | از امروز تا روز پیشین زمان

. . .

گرامی کن این خانهٔ ما به سور | مباش از پرستندهٔ خویش دور
چنان چون بدم کهتر کیقباد | کنون از تودارم دل و مغز شاد
چو آئی بنزدیك من با سپاه | هم ایدر بباشی به شادی دو ماه
بیاساید از رنج مرد و ستور | دل دشمنان گردد از رشك کور
چوخواهی که‌لشکر بهایران‌بری | به نزدیك شاه دلیران بری
گشایم در گنجهای کهن | که ایدر فگندم به شمشیر بن
بهپیش توآرم همه هرچه هست | کجا گردکردم به نیروی دست

بدارآنچه داری و دیگر ببخش          مکن بردل ما چنین روز پخش
چو هنگام رفتن فراز آیدت          به دیدار خسرو نیاز آیدت
عنان از عنانت بپیچم به راه          خرامان بیایم بنزدیک شاه
به پوزش کنم نرم خشم ورا          ببوسم سر و پا و چشم ورا

ـ اردشیر بابکان اندرز بهایرانیان داد و خرّاد به وی پاسخ گفت .

همه آفرین را فزایش کنم          خدای جهان را نیایش کنم
که ما زنده اندر زمان توایم          به هر کار نیکی گمان توایم
خریدار دیدار و چهر ترا          همان خوب گفتار و مهر ترا
توّ ایمن بزی کز تو ما ایمنیم          مبادا که پیمان تو بشکنیم
بنی در فکندی به ایران ز داد          که فرزند ما باشد از داد شاد
بدین انجمن هر که دارد نژاد          به تو شاد ماند و از داد شاد
جهان ایمن ازبرز و ازفرّ تست          خنك آنکه در سایهٔ پر تست
همیشه سر تخت جای تو باد          جهان زیر فرمان و رای تو باد

ـ هنگامیکه گنجحمشید را یافتند به شاهنشاه بهرام آگهی آنرا دادند وشاه فرمود تا آنرا بهبینوایان وبیوهزنان بخشند . پیرمردی بهنام ماهیار آنجا بود وبه شاهگفت :

خبر یافتم از فریدون و جم          وزان نامداران به هر بیشوکم
چو تو شاه نشنیدکس در جهان          امید کهانی و فرّ مهان
دلت گر به پهناش دریاستی          ز دریا چنان موج برخاستی
که نورسروش ازروانتوخاست          خرد در دل مرد دانا بکاست
توگنجی پراگندی اندر جهان          کهآنکس ندید ازکهان ومهان
بههنگام جم چون سخن راندند          ورا گنج گاوان همی خواندند
ندانست کسدرجهانکانکجاست          بهخاك است یا در دم اژدهاست
تو، چونیافتی تنگدیدی بهگنج          که تنگآمدت زینسرای سپنج
به دریا همانا که چندین گهر          نبیند همی دیدهٔ جانور
بهدرویش بخشیدی آنگوهران          هم آنگاو زر ازکران تاکران
که تاج وکمر بیتو هرگز مباد          توآباد و پیروز و بخت تو شاد

ـ مردم ایران چون از اندرزنامهٔ بهرامگور آگهی یافتند خداوند را سپاسگزاری کردندکه چنین شهریاری بهآنان بخشیده است .

همیگفت هرکسکه یزدان سپاس          که هست اینجهاندار یزدانشناس
زن ومرد وکودك بههامون شدند          به هرکشور از خانه بیرون شدند
همی خواندند آفرین نهان          بدان دادگر شهریار جوان

ـ هنگامیکه بهرام بهایران بازگشت مردم بهشادی پرداختند .

همه کس به شادی نهادند روی          زبان شاهگوی وروان شاهجوی

ـ درپیشگاه خسرو انوشیروان از بزرگمهر پرسشها کردند و او پاسخ داد :

چنین گفت کز خسرو دادگر          نپیچید باید به اندیشه سر
کهاوچون شبانست و ماگوسفند          وگر ما زمین او سپهر بلند
نشاید گذشتن ز پیمان اوی          نهپیچیدن از راه و فرمان اوی
به شادیش باید که باشیم شاد          چو داد زمانه بخواهیم داد
هنرهاش گستردن اندر جهان          همه راز او داشتن در نهان

ازآهرمن‌است‌آنکه‌زو شادنیست — دل ومغزش ازدانش آباد نیست

— انوشیروان از بزرگمهر خواست تا دربارهٔ وی آنچه می‌داند به راستی بگوید. بزرگمهر پاسخ داد :

چنین گفت با شاه بیدار مرد — که ای برتر از گنبد لاژورد
پرستیدن شهریار زمین — ندارد خردمند جز راه دین
به فرمان شاهان نباید درنگ — نباید که گردد دل شاه تنگ
هرآن‌کس‌که‌برپادشا دشمن‌است — روانش پرستار آهرمن است
دلی که ندارد تن شاه دوست — نبایدکه باشد ورا مغز و پوست
چنان‌دان‌که آرام گیتی‌است شاه — چو نیکی کنی او دهد پایگاه
تو مپسند ورند را جای او — چو جان‌دار چهر دلارای او
به‌شهری‌که‌هست اندرو مهرشاه — نیاید نیاز اندر آن بوم راه
بدی بر تو از فر او بگذرد — که بختش همه نیکوی پرورد
جهان را دل ازشاه خندان بود — که بر چهر او فر یزدان بود
چو از نعمتش بهره‌یابی بکوش — که‌داری همیشه به‌فرمانش گوش
به‌اندیشه‌گر سر بپیچی تو روی — بپیچد همانگه ز تو بخت روی
به فرمان شاه آنکه سستی کند — همی از تن خویش مستی کند
نکوهنده باشد گل آن درخت — که بپراکند بار بر تاج و تخت
همان درجهان ارجمند آن بود — که با او لب شاه خندان بود

— درگفتگوهائی‌که میان خسروپرویز وبهرام چوبین روی داد شاه به‌اوگفت‌که اگر فرمانبردار باشی و خشنودی خداوند را بجوئی هرچه خواهی ترا می‌بخشم تا هم دراین جهان شادباشی وهم درآن سرای به‌رنج نباشی . زردشت می‌گویدکه هرکس ترس خداوند را به دل راه ندهد و از دین برگردد باید یکسالی اورا پند دهند و چون پند سودمند نیفتد باید به‌فرمان شاه خونش را بریزند

ز خشنودی ایزد اندیشه کن — خردمندی و راستی پیشه کن
چوفرمان‌کنی هرچه‌خواهی‌تراست — یکی بهره زین پادشاهی تراست
بدین گیتی اندر بوی شادمان — تن آسان و دور از بد بدگمان
وگر بگذری زین سرای سپنج — که بازگشتن باشی به رنج
نشاید گزین کم کنم ار فزون — که زردشت گوید به زند اندرون
که هرکس‌که برگردد از دین پاک — ز یزدان ندارد به دل ترس وباک
به سالی همی بایدش داد پند — چو پندت نباشد ورا سودمند
ببایدش کشتن به فرمان شاه — فکندن تن پر گناهش به راه

وگر دیر مانی برین هم نشان — سر از شاه و از داد یزدان کشان
پشیمانی آیدت زین کار خویش — ز گفتار ناخوب و کردار خویش
کنون زندگانیت ناخوش بود — وگر بگذری جایت آتش بود

— درگفتگوهائی‌که میان موبدان و بزرگان و خسروپرویز روی داد چون آنان سخنان شاهنشاه را شنیدند :

همه مهتران خواندند آفرین — که بی‌تاج و تخت مبادا زمین
بهی زان فزاید که تو به کسی — مه آن شد به‌گیتی‌که تو مه کسی
که هم‌شاه وهم موبد وهم ردی — مگر بر زمین سایهٔ ایزدی

— خسروپرویز از گُردوی خواست تا نامه‌ای به‌خواهرش گردیه بنویسد و ازو بخواهد که گستهم را تباه کند.

بدو گفت گردوی انوشه بدی — چو ناهید در برج خوشه بدی
تو دانی که من جان و فرزند خویش — بر و بوم آباد و پیوند خویش
به جای سر تو ندارم به چیز — گر این چیزها ارجمندست نیز
بدین کس فرستم به نزدیک اوی — درخشان کنم جان تاریک اوی
یکی نامه خواهم بر و مهر شاه — همان خط او چون درخشنده ماه
به خواهر فرستم زن خویش را — کنم دور ازین در بد اندیش را
برآید به کام تو این کار زود — برین بیش و کمتر نباید فزود

— در نامه‌ای که رستم فرّخزاد به برادرش نوشت گفت.

چو گیتی شود تنگ بر شهریار — تو گنج و تن و جان گرامی مدار
کزین تخمهٔ نامدار ارجمند — نماندست جز شهریار بلند
به کوشش مکن هیچ سستی به کار — به گیتی جزو نیست پروردگار
تو پیرور باش و جهاندار باش — ز بهر تن شه به تیمار باش
گر او را بد آید تو شو پیش او — به شمشیر بسپار پرخاشجوی
ترا ای برادر تن آباد باد — دل شاه ایران به تو شاد باد
دو دیده ز شاه جهان بر مدار — فدا کن تن خویش در کارزار

— چون رستم فرّخزاد کشته شد برادرش به‌پیشگاه آمد و گفت کسی از نژاد کیان برجای نمانده است و همانا بهتر آنست که شاهنشاه به بیشهٔ نارون رود و لشکر گرد کند و آنگاه بر دشمن تاخت آورد. یزدگرد در پاسخ سردارانش فرمود که این کار درخور ما نیست. چگونه می‌توان سپاه و بزرگان با تاج و تخت و بر و بوم را رها کرد و راه خویش را درپیش گرفت. از مردانگی و آزادگی دورست و جنگ از ننگ بهترست و خیره نباید پشت بر دشمن کرد.

بیامد شهنشاه با فرّ به گاه — به سر برنهاد آن کیانی کلاه
یکی انجمن کرد با بخردان — بزرگان و بیدار دل موبدان
چه بینید گفت اندرین داستان — چه دارید یاد از گه باستان
فرخزاد گوید که با انجمن — گذر کن بر بیشهٔ نارون
بر آمل پرستندگان تو اند — به‌یاری همه بندگان تو اند
چو لشکر فراوان بود بار گرد — به مردم توان کرد جنگ و نبرد
شما را پسند آید این گفت اوی — به آواز گفتند کاین است روی
شهنشاه گفت این نه اندرخورست — مرا در دل اندیشهٔ دیگرست
بزرگان ایران و چندان سپاه — بر و بوم آباد و تخت و کلاه
سر خویش گیرم بمانم به جای — بزرگی نباشد به مردی به رای
مرا جنگ دشمن به آید ز ننگ — یکی داستان زد برین بر پلنگ
که خیره به بدخواه منمای پشت — چو پیش آیدت روزگار درشت
چنان هم که کهتر به فرمان شاه — بد و نیک باید که دارد نگاه
جهاندار باید که او را به رنج — نماند به جا و شود سوی گنج
بزرگان برو خواندند آفرین — که اینست آئین شاهان دین
نگه کن کنون تا چه فرمان دهی — چه خواهی و برما چه پیمان نهی

# کاخ پذیرائی کوروش بزرگ در پاسارگاد

علی سامی

پاسارگاد یا پارس‌گده کهنترین پایتخت شاهنشاهی ایران، دارای نقشهای برجسته و بقایای کاخهای کم‌نظیری است، که روزگارانی بهنگام آبادی، یکی از باشکوه‌ترین دربارهای سلطنتی جهان بوده‌است و اینك پس از بیست وپنج قرن فراموشی و بی‌مهری، آنچه مانده‌است چون خورشید تابناکی درآسمان آثار باستانی دنیای کهن میدرخشد و ازلحاظ طراحت وزیبائی ومعماری وهنر اصیل ایرانی درمیان آثار قبل وبعد خود برجستگی ویژه وشگفت‌انگیزی دارد و با آنکه بشر امروز عالیترین وسریعترین مراحل تمدن‌را پیموده ومی‌پیماید، باز ازعظمت وشکوه‌کمال وهنر این‌کاخها وآرامگاه‌کوروش بزرگ درشگفتی میباشد و با نظر تحسین و سپاس بدانها می‌نگرد.

این همان معماری وهنر ممتاز ایرانی است‌که درآغاز بنیاد شاهنشاهی، درتخت‌جمشید به شیوه کاملتری نمایان گردیده وبسهم‌خود درنظر پاره‌ای‌ازباستان‌شناسان وپژوهندگان دربسیاری موارد برهنرهای بکاررفته درتخت جمشید برتری دارد.

دربین سه‌کاخ وچند بنای دیگرکه آثارشان باقی‌مانده کاخ بارکوروش‌که اینك مورد بحث قرار میگیرد بزرگتر وباشکوه‌تر، ودارای نقشهای برجسته متنوع ومنحصر بفردی بوده‌که به مهمترینش اشاره خواهد شد.

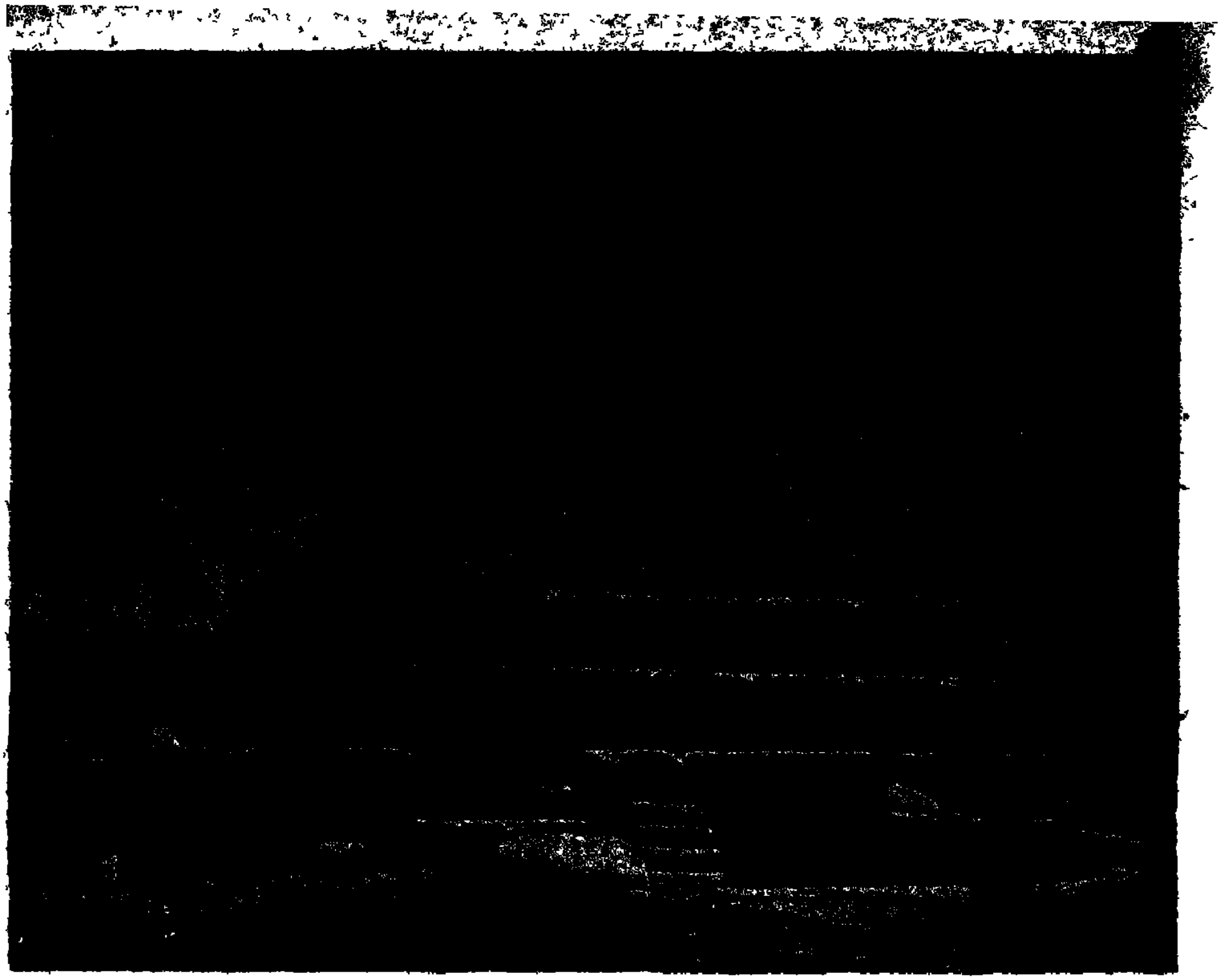
## کاخ بار کوروش بزرگ

درششصد متری شمال شرقی آرامگاه، کاخ پذیرائی پاسارگاد قرارگرفته است ازاین‌کاخ یك ستون وچند پایه ستون وسنگهای پایه درگاهها وچند جرز سنگی بیش باقی نمانده، وهمین مقدارهم‌که بجامانده نمودار حداعلای معماری وحجاری میباشد. ومینمایاندکه این‌کاخ هنگام آبادانی تاچه حد زیبا و با شکوه ساختمان و تزئین‌گردیده بود.

اندازه‌کل این‌کاخ وایوانها واطاقهای اطرافش حدود ۲٤٦٤ مترمربع (٥٦×٤٤ متر) ومشتمل بوده بریك تالار مرکزی و چهار ایوان مسقف درچهار طرف، و دو اطاق درطرفین ایوان جنوبی

۱ ــ تالار مرکزی: اندازه درون تالار پذیرائی ۷۱٦ مترمربع (۲۲/۱٤ × ۳۲/۳٥ متر) و ازدو ردیف ستون که هرردیف چهارستون داشته وجمعاً هشت عدد میشود، وچهار در ورودی وخروجی درچهار طرف، تشکیل می‌یافته است. کف تالار ازدوطبقه سنگ سفید مرمرنما مفروش بوده‌که سنگهای طبقه اول برای استحکام و زیرسازی بکار برده شده وسپس سنگ فرش ردیف دوم را بروی آن قرار داده‌اند. سنگ فرش دومی‌که فرش‌کف تالاررا تشکیل‌میدهد، بسیار ظریف و زیبا و شفاف میباشد، که با مهارت و دقت‌کم‌نظیری درزگیری شده است ضخامت سنگ فرش چهل سانتیمتر وکوچکترین قطعات‌آن‌کمتر ازیك متر نیست، ولی‌بزرگترین آنها ازسه متر متجاوز میباشد. یك چهارم ازاین سنگ‌فرش عالی بیش باقی نمانده وسه‌چهارم دیگررا درسده‌های پیش ومخصوصاً هنگامی‌که مسجد اتابکان در دور آرامگاه‌کوروش بزرگ‌وکاروانسرائی درهمان‌حوالی، زمان شاه شجاع مظفری ساخته شده، ازاین‌کاخ وکاخهای دیگربرداشته ودرآن دو ساختمان مصرف‌کرده‌اند ومقداری‌هم برای سنگ‌قبروساختمان خانه‌های روستائی بکاررفته است.

دور تالار تا ارتفاع هشتاد سانتیمتر با دو ردیف سنگ سفید صیقلی شده‌که بلندی ردیف اول ٤٤ سانتیمتر و دومی ۳٦ سانتیمتراست ازاره بندی شده، و سنگ بالائی دوسانتیمتر ازسنگ زیرین عقب‌تر قرارگرفته‌است. روی این سنگ‌کاری دیوارهای آجری وخشتی وطاقچه‌ها شروع میشده‌است. ازاره سنگی بقدر قطردیوار یعنی ۱/٦۰ مترکلفتی داشته وازطرف بیرون هم ازاره ایوانها را تشکیل میداده است. دردیوار شرقی طول یك سنگ بالغ‌بر ٥/۷٥ متر و دردیوار جنوبی



آرامگاه کورش بزرگ در پاسارگاد

یك سنگ بکاررفته که ۸ متر درازا دارد. سایر قطعات ازیك متر ونیم تا سه متر میباشد.

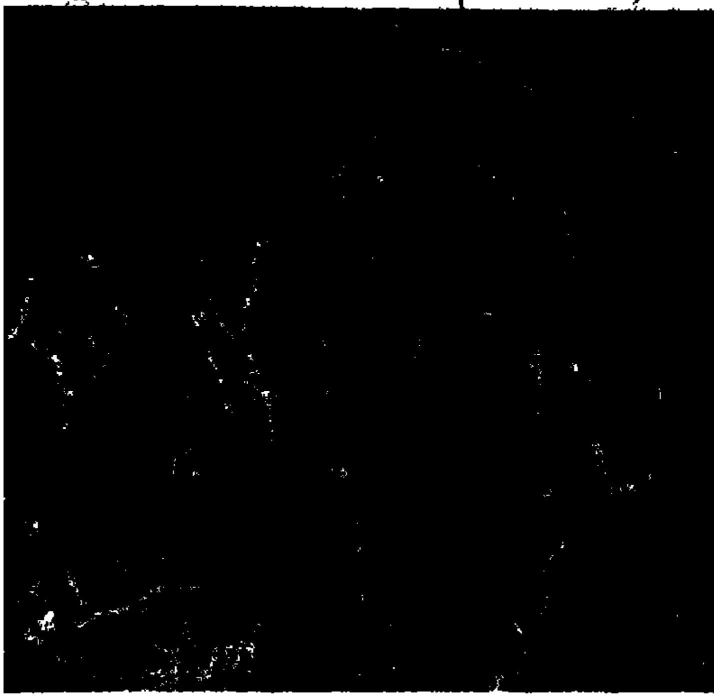
ستونهای تالار بار صاف وازسنگ سفید مرمرنما ولی زیرستونها وسرستون ازسنگ سیاه بوده‌است. یکی ازستونها برپا مانده و شکسته‌های بقیه مقداری درهمان کاخ افتاده وقسمت‌اعظمش را برای‌ایوانهای مسجد دورآرامگاه برده‌اند[1] محیط ستون درقسمت تحتانی ۳/۳۵ متر وبنابراین قطر آن ازیك مترکمی بیشترمیباشد (نصف قطرستونهای‌کاخ آپادانای تخت‌جمشید). بلندی ستونی‌که فعلاً برپا مانده ۱۲/۳۰ متر وبا زیرستون ۱۳/۲٤ مترمیشود. شال زیرقلمه ستون ۲۵ سانتیمتر کلفتی دارد. ستونهای‌کاخ بار پاسارگاد صاف وبدون شیارمیباشد واین‌خود یك‌دلیل روشن‌است که حجاری‌ومعماری پاسارگاد زائیده اندیشه وسلیقه خود هنرمندان واستادان‌ایرانی بوده وازتأثیر صنایع سایر اقوام برکنار میباشد.

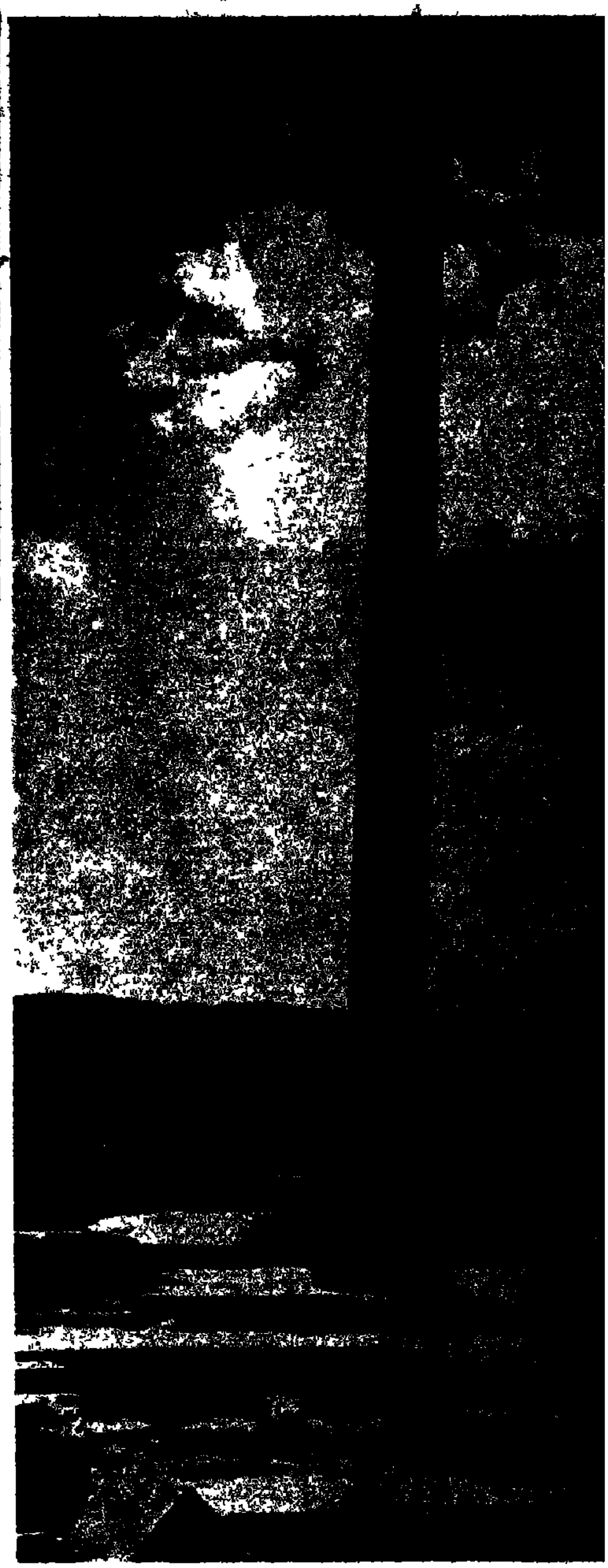
پایه‌های ستون مانند زیرستونهای کاخ‌بار داریوش‌بزرگ درتخت جمشید چهارگوش وازسنگ سیاه صیقلی شده ساخته گردیده و ازدوقسمت تشکیل یافته است. قسمتی‌که درسنگ کف تالار فرورفته، ۱/۳٦ متر درازای اضلاع آست و ۸٦ سانتیمتر ضخامت داردکه ٤۰ سانتیمترآن درسنگ فرش فرو رفته و ٤٦ سانتیمترآن بیرون است. قسمت‌دوم ۹/۵ سانتیمتر ازقسمت اول عقب‌تر و ۱۱۷ سانتیمتر اندازه اضلاعش میباشد با ۳٦ سانتیمتر ارتفاع. اندازه این‌دو ارتفاع رویهمرفته ۸۲ سانتیمتر و با ارتفاع سنگهای ازاره دور تالار با دو سانتیمتر اختلاف‌که شیب معمولی اطاق بوده‌است، برابر میباشد.

تکه‌های شکسته یك سرستون‌که درهمین‌کاخ درخلال

---

۱ ــ قطعات این ستونها دربهار وزمستان امسال (۱۳۵۰) توسط ماموران وکارشناسان وزارت فرهنگ وهنر ازدور آرامگاه برداشته شد و بجاهای خود منتقل‌گردید





بالا : قسمتی از نقش برجسته اِ آ بردرگاه شرقی کاخ بارکورش بزرگ (پاسارگاد)
راست یکی ازستونهای تالار پذیرائی کاخ کورش بزرگ (پاسارگاد)

کاوش‌ها بدست‌آمده وسرهم زده شده ، ترکیبی ازسرستونها را نشان میدهد ، که همانند سرستونهای کاخ آپادانای تخت جمشید و با دوسر گاو یا دوسر شیر بوده‌است

درگاههای چهار در ورودی وخروجی تالار را سنگهای سیاه صیقلی شده ، که روی‌آنها نقشهای متنوعی حجاری شده تشکیل میداده ، که مقدارکمی ازآن نقشها باقی‌مانده است . دوجرز طرفین درگاه شرقی دارای نقشی شبیه به اِ آ (خدای آب ودریای بابلیهای قدیم) میباشد تنه وسر وپایش شکل انسان ولی یك ماهی ازسر تا بپای اوکشیده شده است ومظهر دیگری‌که سم وپایش مانندگاو میباشد درپشت سر او نقش شده‌است این نقش با این طرح منحصر بفرد ، ودرهیچیك ازآثار دوران هخامنشی دیده نشده‌است ودرنفس خود درخور کمال اهمیت میباشد

راجع بداستان « اِ آ »[2] « اُ آنس »[3] «برسوس»[4] کاهن بابلی‌که چند سال پس‌ازمرگ اسکندر داستانهای قدیمی را جمع‌آوری‌کرده مینویسد : که مردمان بابل درقدیم‌الایام ازتمدن بی‌بهره بودند . مخلوق عجیبی‌که نصف بدنش انسان ونصف دیگرش ماهی بوده بنام «آنس» ازدریا بیرون آمد ونوشتن خط وآداب زندگانی وزراعت وعلوم را بمردم بابل

صورت این آفریده عجیب (رب‌النوع زندگانی) شبها درآب بسر میبرده و روزها درخشکی ، و نوشته‌اند که او و اخلافش ۶ سال مردم را ارشادکردند وبعدازآن طوفان بزرگ آن سلسله را ازبین برد !

ویل دورانت مورخ عالیمقام معاصر درباره « ا آس » مینویسد[5] :

«بطورکلی دراین افسانه‌ها چنان نیست که آدمی درآغاز پیدایش درباغ وبهشتی زندگی میکرده باشد ، بلکه انسان بصورت موجودی بوده که با نادانی وسادگی جانوران میزیسته ، تاآنگاه که جانور سهمناکی بنام « ا آس » که نیمی ماهی ونیمی فیلسوف بوده ، بروی ظاهرشد ودانشها وهنرشهرسازی واصول ومبادی حقوق وقانون را بوی آموخت . پس ازآن ا آس بدریا فرورفت وبکار نوشتن تاریخ مدنیت اشتغال ورزید . ولی ناگهان خدایان ازانسانهائی که آفریده بودند ناخشنود شدند وطوفان بزرگی بر ایشان فرستادند تا اساس وآثار وی را بیکباره نیست کند . اِ آ خدای حکمت را برانسانیت رحمت آمد وبرخودگرفت که لااقل انسانی بنام «شمش‌نپیشتیم»[6] وهمسر اورا ازهلاک شدن رهائی بخشد . »

این رب‌النوع پیش ازبابلیها مورد پرستش اقوام دیگر هم بوده وآنان علاوه‌براینکه درهرشهری رب‌النوع مخصوصی داشتند سه رب‌النوع ازسایر خدایان برتر ومورد پرستش بوده : یکی «آنو»[7] (خدای آسمان) ، دومی « اِ آ » (خدای دریا وآب) و سومی «بل»[8] (خدای زمین) . سایر الهه‌ها : سین ، نانا ، ایشتار ، و شمش بوده است . درلوحه سنگی حمورابی « اِ آ » رهبری پزشکان را نیز عهده‌دار بوده ، و دو خدای دیگر «نینورتا»[9] و زنش «گولا»[10] دراینکار نظارت میکرده‌اند[11].

دو در شمالی وجنوبی نیز نقوشی مزین بوده که در درگاه جنوبی قسمتی ازنقش پاهای انسان وحیوانی دیده میشود

پهنای درگاهها ۲/۰۸ متر وکف آنها ازسنگهای سیاه صیقلی مفروش گردیده است . درهم‌آمیختن سنگهای سفید ازاره‌ها وستونها ، با زیرستونها ودرگاههای سنگ سیاه معرف

---

۲ ـ EA

۳ ـ Orannes

۴ ـ Berosus حدود ۲۸۰ ق . م .

۵ ـ صفحه ۳۵۷ مشرق‌زمین یا گهواره تمدن .

۶ ـ Shammash - Napishtim

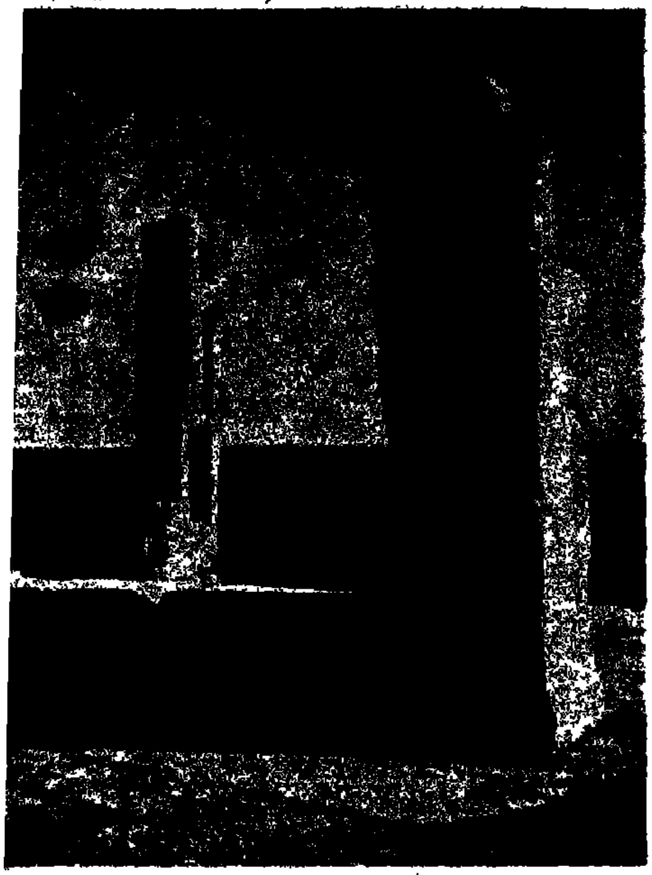
۷ ـ Anou

۸ ـ Bel

۹ ـ Ninourta

۱۰ ـ Goula

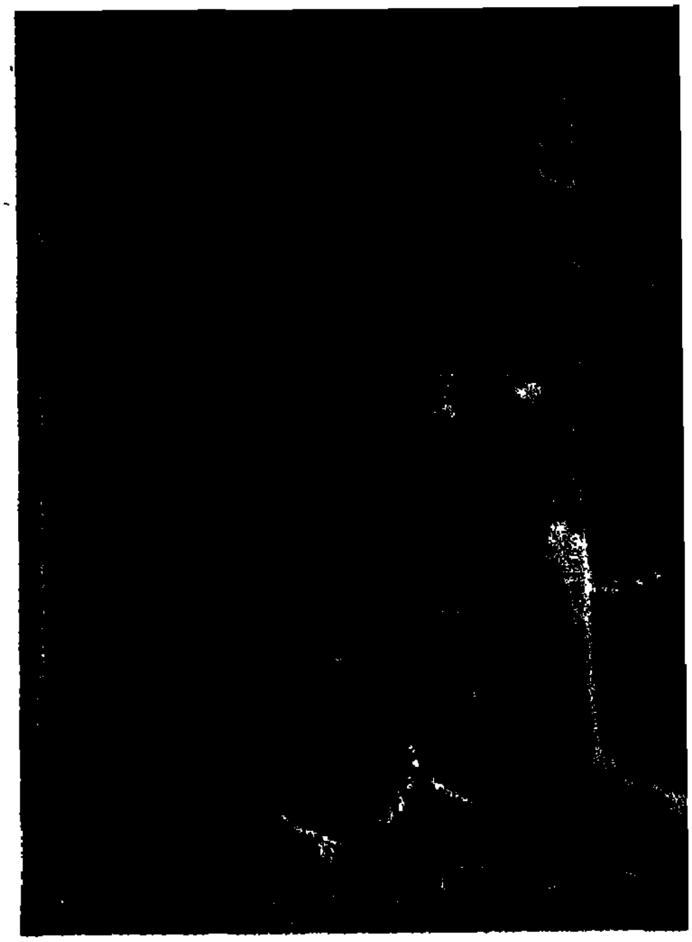
۱۱ ـ تاریخ کشورهای آسیای غربی تألیف آقای دکتر احمد بهمنش صفحه ۱۰۹ نشریه شماره ۹۳۹ دانشگاه تهران سال ۱۳۴۳ .



درگاههای سنگی ایوانهای کاخ بارکورش بزرگ (پاسارگاد)

جرز سنگی ایوان شرقی کاخ بارکورش بزرگ با چهار سطر خط میخی دوسطر بالا پارسی باستان (من کورش هخامنشی)





قسمتی از نقش ۱ آ بردرگاه شرقی کاخ بارکورش بزرگ (پاسارگاد)



نقش انسان بالدار بردرگاه یکی ازکاخهای دیگر (پاسارگاد)

دون وسلیقه عالی وبدایع فکرسازندگان وهنرمندان زمان میباشدکه درعین سادگی نظر بیننده را جلب وبآن رسائی ویژه‌ای می‌بخشیده است

۴ — **ایوانهای تالار** : تالار دو ایوان درطرف مشرق ومغرب داشته‌که یك وسعت بوده‌است ازسنگ فرش کف وتعداد ستونهاشان هیچ نمونه‌ای موجود نبودکه مقیاس واندازه‌ای بدست دهد ولی ازروی فاصله ستونهای دوایوان شمالی وجنوبی میتوان حدس زدکه این دوایوان هرکدام ۱۶ ستون (۲ × ۸ ردیف) داشته است . ایوان جنوبی ۱۰/۶۰ × ۳۲/۳۵ متر وسعت‌داشته با ۲۸ ستون (۲ × ۱۴ ردیف) ستونها ازسنگ سیاه با پایه‌ای چهارگوش دردوسطح قلمه ستونها مدور وصاف وازسنگ سفید بوده‌که سرستونهائی از اشکال حیوانات (شیر وگاو وگلهای دوطرفی) مانند سرستونهای تالار مرکزی منتهی میشده‌است. قطعه‌ای ازاجزاء این سرستون پیدا شد

این ایوان بوسیله دو در ، که درگاه سنگی یکی ازآنها موجود است ، بدو اطاق طرفین مرتبط میشده است ازحجر سنگی یکپارچه انتهای ایوان فقط دوتای آن باقی مانده‌که بریکی ازآنها چهارسطر خط میخی (که دوسطر بالا میخی پارسی و دوسطر پائین میخی عیلامی وبابلی) بمضمون ساده «من کوروش هخامنشی» نقر گردیده‌است ازروی بلندی سنگ حجر وجای پوشش سقف ایوان‌که بالای این حجر درآورده شده ، بخوبی میتوان فهمید که سقف ایوان با سقف تالارمرکزی دریك سطح نبوده ، بلکه پائین‌تر وبیش از ۵/۱۰ متر بلندی نداشته‌است که باکلفتی پوشش وحمال سقف وشفته وگل پشت‌بام، روبهمرفته شش متر بلندی ایوانها بوده است واین ارتفاع کمی بیشتر از یك سوم ارتفاع تالار مرکزی است ودراین صورت بطورحتم روشنائی تالار ازبالا و پس ازختم ارتفاع ایوانها تأمین میشده‌است چنانکه روشنائی اغلب ازتالارکلیساهای بزرگ ومعروف اروپائی نیز امروزه اینطوراست . یك تالار طویل ومرتفع دروسط و دوتالارکوتاهتر دردوسوی آنهاست که ازبالای آنها نور تالار وسط تأمین میگردد ، مانندکلیسای معروف سن‌پل که ازکهنترین کلیساهای اروپائی ومربوط بقرن چهارم میلادی میباشد . دوتالارکه ارتفاع آنها نصف ارتفاع

سقف تالار وسط است دردوسوی آن ساخته شده وازبالای این دوتالار نور بدرون تالار وسط میتابد وآنرا روشن میسازد

ایوان شمالی بقدر تمام طول تالار وعرض دو ایوان شرقی و غربیش یعنی ۵۳ متر درازا داشته که سوی باغ وآب‌نماهای سنگی باز میشده‌است. این‌ایوان یك نشیمن سنگی ازسنگ سفید به پهنای نیم متر داشته وروی‌آن یك سنگ سیاه گذارده شده بود که فعلاً ازبین رفته ولی نمونه وهمانند آن را درایوان شرقی کاخ اختصاصی کوروش میتوان دید این ایوان ۴۸ ستون (۲×۲۴ ردیف ستون) داشته وازجلو آن آب درآب‌نماهای سنگی درجریان بوده که با درختان باغ منظره زیبائی بوجود میآورده است

درجرز ایوان شرقی سنگ نبشته‌ای درچهارسطر به سه خط میخی‌پارسی ، عیلامی ، بابلی ، باین مضمون «من کوروش شاه هخامنشی» کنده شده‌است. این نبشته میخی پارسی پس‌از لوحه‌های سیم و زر آریامنا و ارشاما[12] نیای بزرگ و نیای داریوش تا این تاریخ مقدم‌ترین نبشته پارسی باستان است‌که دردست میباشد. چند تکه شکسته نبشته میخی هم درگوشه وکنار بطور بسیار ناقص دیده شده‌که نمودار سنگ‌نبشته‌های بیشتری میباشد

درخلال خاکبرداریهای این‌کاخ چند دانه آجر پخته نازك وظریف باندازه‌های ۴/۵ × ۳۲ × ۴۵ سانتیمتر پیدا شد که درساختمان بکاررفته وملاط آجرها با قیر بوده است. بعد ازآجرهای پیدا شده درشوش و خوزستان مربوط بدوران عیلامی‌ها که بعضی آنها خط میخی هم دارد ، این نخستین‌بار است‌که دریك اثر باستانی دیگر آجر درنهایت خوش طراقی واستحکام ، پیدا میشود. آجرهای پیدا شده درتخت‌جمشید مکعب مستطیل[13] وباندازه‌های ۱۳۰ × ۳۲ × ۳۲ سانتیمتر میباشد وهیچگاه به ظرافت آجرهای بکاررفته دربناهای پاسارگاد نمیرسد. قیرونفت وموم معدنی(مومیائی) ازصادرات خوزستان بوده واز ادوار بسیار قدیم ازوجود آن بطور خالص وتصفیه شده آگاهی داشته‌اند ودربناهای باستانی جلگه بین‌النهرین‌هم دیده شده است[14]. حصیرهای کف اطاقهای بناهائی‌که در تپه علی‌کش حدود دهلران ۱۲۰ کیلومتری اندیمشك (که توسط باستانشناسان دانشگاه شیکاگو و رایس‌آمریکا یافت شد) ، بعضی ازآنها قیراندود وبهمین مناسبت ازحدود شش هفت هزارسال‌پیش‌ازمیلادباقی‌مانده درحالیکه هرقسمت که‌قیراندود نبوده ، پوسیده وازبین رفته است[15]

باتوجه به نقش ۱ آ و شکل ستونها و زیرستون میتوان تصورکرد که ساختمان این‌کاخ بعد ازکاخی‌که درآن نقش انسان بالدار موجود است ، صورت گرفته وکاخ اختصاصی کوروش هم بعد ازاین‌کاخ ساخته شده است

خاکبرداری این‌کاخ دربهار سال ۱۳۳۰ انجام‌گرفت

---

۱۲ــ صفحه ۱۱۶ جلد اول تمدن هخامنشی تألیف مؤلف چاپ سال ۱۳۴۱

۱۳ــ صفحه ۸۸ کتاب پایتختهای شاهنشاهان هخامنشی (جلد سوم تمدن هخامنشی) تألیف مؤلف ــ نشریه شماره ۹ دانشگاه پهلوی سال ۱۳۴۸

۱۴ــ برای‌کسب اطلاعات بیشتر ازنفت وقیر در ادوار باستانی به صفحه ۱۵۷ جلد دوم تمدن هخامنشی تألیف مؤلف چاپ سال ۱۳۴۳ مراجعه شود

۱۵ــ صفحه ۱۸۱ جلد دوم تمدن هخامنشی تألیف مؤلف



پای انسان وپنجه حیوانی مربوط به‌نقش درگاه غربی کاخ بارکوروش بزرگ در پاسارگاد

# شاهنشاهی ایران و آرمانهای والای انسانی

## از استوانهٔ کورش تا لژیون خدمتگزاران بشر

**«او، نه یك مسیح آسمانی، که یك مسیح زمینی بود. او می‌خواست مردم را آشتی دهد و حس همبستگی بشری را زنده کند. فتح بزرگ او همین است»**

کنت گوبی‌نو، بـا بیانی چنین ستایش‌آمیز، فضیلت بی‌همتای کوروش راکه باشکوه‌ترین سازنده‌ی تاریخ بود، با صمیمانه‌ترین شکل نمایش می‌دهد. و بیان گزنفون تاریخ‌نویس دوران باستان، شکوه این فضیلت را نمایانتر می‌کند:

«او، توانست دل‌های مردم وملل مغلوب را طوری به خود جلب کندکه همه می‌خواستند جز اراده او، هیچ نیرویی به آنان حکومت نکند...»

حتی شمشیر کوروش، شمشیر آشتی بود ووسیله‌ی آبادانی سرزمین‌ها وحفظ و رواج فرهنگ. اینست‌که ظهور او در دنیای باستان، حادثه‌ای بودکه براساس ضرورت تاریخی وبنا بر اجتماعی و سیاسی جوامع آن روز رخ داد و در معرکه‌ی عظیمی که کشت وکشتار فرمانروایان راه انداخته بود وآرامش وامنیت جمعی و فردی را از مردم گرفته بود، کوروش مترقی‌ترین وضروری‌ترین مفاهیم اخلاقی و انسانی و فرهنگی را، البته درپناه و زیر چتر قدرت سالمی‌که بهم زده بود، به دورترین نقاط جهان برد وبدینگونه بودکه ازخود انسانی شریف وجاویدان ساخت.

پیش از او، فرمانروایان با بیان اینکه، ما فتح کردیم، ما به زور شمشیر سرزمینی راگرفتیم، کشتیم، سوختیم واز میان برداشتیم، می‌کوشیدندکه درطول تاریخ برای خود افتخار بیافرینند:

«.... به شهر حمله بردم وبه‌یك ضربت شست متهورانه آکرا تسخیر کردم. ۶۰ هزار نفر ازجنگیان دشمن را از دم شمشیر گذراندم وپوستشان را بدیوار شهر آویختم... از «کمیا» سوی «تلا» روان شدم خون‌های بسیار ریختم و با یورشی شهررا بگشادم وسه هزار سرباز را از دم تیغ گذراندم. بسیاری را درآتش انداختم و اسرای زیادی زنده گرفتم وپاره‌ای را ازدست وانگشت بریدم وبه‌گوش وبینی دیگران تیغ زدم. انبوهی را ازدیده مجروح کردم. ازبدنه‌ها وازسرها پشته ساختم وسرها را به تاکهای بیرون شهرآویختم ودختران وپسران جوان را در آتش افکندم»

(شرح یکی ازفتوحات آشور نانی‌پال
به سال ۸۸٤ پیش‌ازمیلاد)

«درمدت یکماه سراسر کشور ایلام را به ویرانه‌ای مبدل ساختم صدای مردم و صدای چهارپایان کوچك و بزرگ وهرنوع زمزمه وشادی وسرور را درمزارع ودشت‌ها خاموش کردم وآنرا بصورتی درآوردم که گورخر وآهو وسایرحیوانات وحشی باآرامش خاطر درآن زندگی‌کنند.»

این متن که زشت‌ترین و محکوم‌ترین شکل غروررا بار می‌نماید، ازآشور بانی‌پال فاتح خودخواه آشور است‌که به لوحه‌های سنگی نقش بسته است.

این نمونه‌ها وبسیاری دیگرکه فرصت نقلشان نیست، نشان می‌دهندکه دورماندن ازفضیلت واصول انسانی ازسوئی وسست‌بودن عناصر وعوامل فرهنگی ازسوی دیگر، ازظلم وستم وازتوحش وبیداد، برای فرمانروایان دوران باستان، افتخار می‌آفرید. اما دربرابر این سنگ‌نبشته‌ها ولوحه‌ها، به‌لوحه کوروش برمی‌خوریم که صادقانه‌ترین نشان‌دهنده فرهنگ وخصلت متفاوت اوست، ونیز نمایانندهٔ فضیلتی که تا آن

روز بی‌سابقه‌ای بود :

**«هنگامیکه من وارد بابل شدم ، بهیچکس اجازه ندادم که سرزمین سومر و «اکد» را ارعاب کند . من ، نیازهای بابل وهمه اماکن مقدسه را برای بهبودی درنظر گرفتم . من ، یوغ ناروای شهروندان بابل را برداشتم . خانه‌های ویران را از نو ساختم وبه بدبختی آنان پایان بخشیدم . من مملکت را از فساد پاک کردم . »**

و با چنین خصلتی است که وقتی کوروش وارد بابل می‌شود ، ازاو چون نجات‌دهنده و دوست استقبال می‌کنند ، نه چون دشمنی سرسخت . این ، حتی اگر زائیده اختلافات طبقاتی بابل وظلم وستم طبقه‌ی حاکمه باشد ، ذره‌ای ازخصلت انسانی وصفات عالی کوروش نمی‌کاهد کوروش خود در لوحه‌اش می‌گوید

**«من باصلح و آشتی وارد بابل شدم. درمیان عیش وسرور مردم کاخ شاهی را اشغال کردم . « مردوک » خدای بزرگ قلب نجیب ساکنان «بابل» را بسوی من برانگیخت ... اندیشه امور داخلی بابل ومعابد متبرکه آن مرا متأثر ساخت وساکنان بابل انجام امیال خویش را دریافتند و یوغ ناشرافتمند از دوش ایشان برداشته شد . »**

پیش از ورود کوروش به صحنه‌ی تاریخ ، که خود بزرگترین حادثه درتاریخ بود ، فرهنگ و ارزش‌های انسانی تاحدی سقوط کرده بودکه ترحم معنای ترس می‌داد و تنها پاداش ترس در دوران باستان ، مخارات بود . بنابراین ، هرچه ازنیکوکاری وارزش‌های نیک انسانی دوربودند ، عزیز می‌شدند زمان ، زمان خشونت بود و فرمان فرمان لبه‌ی سر شمشیر

درچنین دنیائی ، به هنگام قتل عام‌ها ، منشیان مخصوص از تعداد کشته شدگان وکشندگان آمـار می‌گرفتند و سهم جنگاوران ازغنایم جنگی به‌نسبت کشتاری که بدست آنها صورت گرفته بود ، تعیین می‌شد

کورکردن اسرا ، شقه‌کردن مغلوبان، بهم‌ریختن‌اساس تمدن وفرهنگ ، وسیله تشخص سران‌نظامی وکشورگشایان‌بود

ازچنین فضای سهمگین و مسمومی اسـت کـه کورش برمی‌خیزد . ابرمرد نیکی وانسان‌دوستی ، دریافت که دنیای معاصرش پیش ازآنکه به فاتح وجنگجوئی بزرگ نیازداشته باشد ، محتاج یك مصلح ونجات‌بخش است ، اما درجهانی که قلب واندیشه ازکار افتاده ، صدای هیچ اصلاحگری بگوش نمی‌رسد .

درچنین شرایطی باید «نجات‌بخش» پیروزی عقل را با برق شمشیر ضمانت کند چراکه تنها زبان گویا و نافذ ، زبان شمشیر است براساس این درك ، کورش اصلاحگر به کوروش جهانگشا مبدل شد ، اما جهانگشائی که تا آنروز تاریخ نظیر اورا بیاد نداشت جهانگشائی که بجای ویران کردن وآتش‌زدن و تاراج ، فرهنگی تازه و اخلاقی نو را ترویج می‌کرد وپیامبر نیکی وصفات عالی انسانی بود . این جهانگشا ، آزادی‌وراستی را غرامت به ملل مغلوب می‌پرداخت واین حقیقتی‌است‌که «گزنفون» دراین‌کلمات بیان می‌کند

«کوروش‌فقط یك‌فاتح‌چیره‌دست نبود، رهبری‌خردمند وواقع‌بین بودکه برای ملت‌ها چون پدری مهربان وگرامی به شمار می‌آمد»[1]

کوروش ، بی‌آنکه نسبت به آسمان و خدایان بی‌حرمتی کند ، بزرگترین حرمت را،برای انسان ، خواست ورستگاری را برای زمین طلبید

پیشوایان یهود‌کوروش‌رامنجی‌ومسیح‌موعودمی‌خواندند وآیات‌کتاب «عزرا» باب‌های اول ودوم‌کتاب «اشعیا» فصل ۴۵ مؤید این معنی‌است

## او ، به شهر آرامش داد

کوروش پس از تسخیر متصرفات دولت بزرگ ماد ، امپراتوری‌کوچك اما ثروتمندوپرتوان «لیدی» را برانداخت وبسوی «بابل» - یکی‌ازکانون‌های اصلی دنیای‌باستان‌شتافت او ، هرجا قدم می‌گذاشت سروری سایه به سایه‌اش بود وفلسفه این معجزه دررفتاری بودکه براساس‌نیکی‌وانسان‌دوستی وتوجه به فرهنگ وارزش‌های انسانی ، با ملل مغلوب درپیش می‌گرفت وقتی وارد بابل شد ، مردم جشن‌گرفتند وسرود خواندند و با شادی به استقبالش آمدند ، نه آنطورکه به‌پیشباز فاتحی می‌روند ، بل ، آنطورکه ازیك دوست ومنجی استقبال می‌کنند همین‌است‌که خود می‌گوید « با صلح وآشتی وارد بابل شدم » ودرلوحه‌های بابلی آمده‌است‌که « او به شهر آرامش داد »

سپاس نیکی درخصلت‌های انسانی ومرتبه بلند فضیلت او چنان‌بودکه حتی‌نسبت به «نبونید» سلطان مغلوب‌بابل مهربانی کرد کوروش در نخستین سال فرمانروائی به بابل، به اقدام تاریخی وانسانی بزرگی دست یازیدکه می‌شود سرفصل نیکی وانسان‌دوستی دردنیای باستانش دانست

او ، فرمان داد تا یهودیانی راکه از ۷۰ سال پیش در بابل به اسارت درآمده بودند آزادکنند به یهودیان فرصت داد تا به موطن اصلی خود بازگردند وبرای دلجوئی ازاین‌قوم

۱ ـ کتاب سیروپدی اثرگزنفون ، ترجمه آقای مشایخی

رنجدیده ، فرمان تجدید بنای معبد یهودیان را دربیت‌المقدس صادر کرد

« یهوه خدای آسمان‌ها جمیع ممالك روی زمین را بمن داد و امر فرمود تا خانه‌ای برای او در اورشلیم بنا کنم »[۲]

۴۰ هزار یهودی تحت حمایت کوروش به زادگاهی‌که ازآن‌کنده شده بودند بازگشتند وبدینسان نام‌کوروش چون یك پیامبر به‌کتاب آسمانی بنی‌اسرائیل راه یافت

« او ، شبان من است و مسرت مرا به پایان خواهد رساند »[۳]

با تعریف کوتاهی‌که از کوروش بدست دادیم ، می‌توان اورا درتمام زمینه‌های تاریخی ، اجتماعی ، فرهنگی وانسانی دردنیای باستان «حادثه»ای دانست‌که بنیان‌های تمدن قدیم را زیروروکرد ودریچه‌های تازه‌ای بروی تاریخ‌گشود .

او ، به خاطر آنکه بزرگترین امپراطوری دوران خویش را به وجود آورد ، به خاطر اینکه بی‌خطرترین فاتح زمانه شد وحدودکشورش ازیکسو به دریای «مغرب» و «احمر» وازسوئی به جیحون رسید ، بلکه بدین دلیل‌که اعتبار وهویت تازه‌ای به انسان ومفهوم بشری داد وبرای نخستین‌بار درجهان حقوق بشری راکشف‌کرد ، مبداء عصرتازه‌ای شد . او به تمدن مسیر گمشده‌اش را نشان داد . او انسان را ازصورت یك‌باروی جنگی مرگبار بیرون آورد وبه او جنبه‌ی فراتر از وحوش داد . این ، کلام اوست‌که

« من آشتی را بیشتر از جنگجوئی می‌پسندم »

وفصل این‌کلام ، درك تازه‌ای ازانسان است‌که دردنیای کهن سابقه نداشت

## ریشه‌های نیکی ، خصلت شاهان

ملت‌ایران ، ازآن روزهاکه از «ایران‌ویج» قصد فلات ایران می‌کرد ، تا روزهائی‌که به قدرتی جهانی رسید ، ودیر باآن سال‌هاکه با قبایل وحشی اطراف فلات‌ایران به زدوخورد برخاست ، هیچگاه عامل‌نابودکننده‌وازمیان‌برنده یا سبب‌کننده بنیان‌های تمدن وفرهنگ ملت‌های مغلوب نبود وفتح ، همیشه برایش با معنای سازش وآبادانی مترادف بود . براین پایه ، همواره ازدرون و برون می‌ساخت وحتی زمانی‌که چکمه‌های ویرانگر فاتحان برسینه‌اش سنگینی می‌کرد ، بدلیل همین جوهر و استحکام ، قادر به شکستن استخوان‌هایش نبود ایست‌که پس‌ازهر ویرانی‌وقتل‌عام‌که متوجهش می‌شد ، باردیگر می‌ساخت ومی‌پرداخت

ملت ایران ، حتی برمهاجمان شکست خورده‌که دربرابر مدافعات سخت ایرانیان باسارت درمی‌آمدند ، بـا مهربانی واصول انسانی رفتار می‌کرد واگرآنان را بکارهای اجباری می‌گماشت ، بخاطر جبران خرابی‌هایی بودکه برقلمرو عظیم شاهنشاهی ایران وارد آمده‌بود . تمام‌کوشش‌های شاپور اول ، شاپور دوم وخسرو اول ، شاهنشاهان ساسانی دربهره جستن ازاسیران رومی ، ازجمله همین اعمال بوده‌است ، ونه استثمار فرد از فرد

هیچ یك ازآثار ملل عالم ، همانند حماسه ملی‌شان ، بازگوینده اسرار درونی یك قوم درطول تاریخ نمی‌تواند بود درمتن این حماسه‌هاست‌که تمام آرزوها وآرمان‌های ملی همراه سرگذشت‌های نیاکان شکل‌گرفته است . حماسه ملی ایران بسرکه دریای شکوه وحرکت است ، ازهمین‌گونه است

درسراسر این حماسه پرشکوه ، ملت‌ایران وشاهنشاهان و یلان ایرانی را نمی‌یابید که بی‌مقدمه و بویژه بی‌سابقه‌ای انتقامی وبیرون ازحدود ومقاصد دفاعی ، به‌گشایش خطه‌ای دست یازیده باشد

همه جنگاوری‌ها ودلاوری‌ها وپیروزی‌های ایرانیان ، دنباله مدافعات آنان دربرابر هجوم ملت‌های مجاور است ، چه تورانی وچه رومی وتازی

ازاین‌گذشته ، حماسه ایران تنها گوینده وگزارش‌دهنده حادثه‌های نظامی ولشکرکشی‌ها وپیروزی‌های مردم ایران نیست ، بل ، بخش عظیمی ازآن ، همراهست با جنبه‌هایی‌که شاهان بتمدن وبوجودآوردن وسایل آسایش ورفاه جامعه‌های بشری انجام داده‌اند . ازآن جمله است خانه سازی ، ایجاد شهر وپوشش‌وخورش‌ها ونوشتن‌وخواندن وجشن‌ها ورامش‌ها وکشف‌های گوناگونی‌که بآسایش آدمیان می‌انجامد

گوشه‌های درخشان دیگری ازبخش‌های اصلی حماسه ملی ما ، سرشار است ازکوشش‌هایی‌که شاهان درراه اشاعه و رواج حکمت ودانش داشته‌اند ویا منحصر است به بیان مواعظ وحکم ودستورها وعهدهای آنان وحکیمان ودانشوران درگاهشان

درشاهنامه فردوسی ، بخش وسیعی ازسرگذشت خسرو انوشروان ، گویندهٔ مجلس‌های علمی‌وبزم‌های حکیمانه اوست وبیان‌کلمات فیلسوفانه بزرگمهر دربرابرپرسش‌های پرهنر شاهنشاه وبزرگان درگاه

تحقیق درمتون اصیل تاریخ‌نویسان نشان‌دهنده این حقیقت افتخارآفرینی است‌که درحماسه ملی ایران ، خدمات فرهنگی ، گویاتر ازکوشش‌های نظامی واعمال قهرمانی‌است

پژوهش دراین نکات ، نکته‌ای حساس را درزوایای تاریخ برای ما آشکار می‌داردکه توجه فطری ایرانیان است به صلح و داد و تمام‌کوشش‌هایی‌که به صلاح جوامع بشری می‌انجامیده است

بی تردید قصد از این بحث ، آن نیست که ازایرانیان ملتی بسازیم‌که هیچگاه آهنگ جدال با همسایگان نکرده

و همواره ساکن بر جای مانده است. ایران دوران‌های پیروزی و کشورگشایی هم داشت. اما، با اندک دقتی، درخواهیم یافت که در دوران مادی، خروج ایرانیان از مرزهای طبیعی خود برای دفاع از هستی خویش در برابر دولت جبار نینوا بود و در دوران شاهنشاهی پارسی، بنیانگذار آن حکومت، انسان کاملی است که جهانیان طرز رفتار انسانی را می‌آموزد. و سلطنت اشکانی مولود دفاع جوانمردانهٔ ایرانیان در برابر جانشینان اسکندر بود و سلسلهٔ مقتدر ساسانی بر اساس دفاع از سنن و آداب و دین ملی ایرانی پا گرفت و بخصوص در هیچ یک از کشورگشایی‌ها و جنگاوری‌ها، مگر در فتح نینوا، موضوع سرکوب کردن ملت‌ها مطرح نبود.

## دوره اسلامی

از دوره پیش از اسلام، برگردیم به دوره اسلامی. تمام قیام‌ها و جدال‌های ایرانیان با تازیان که از آغاز تسلط مسلمین بر این سرزمین آغاز شد و در قرن‌های دوم و سوم شدت تمام و امتداد یافت، در راه دفاع از شرف، نژادی و تمدن و فرهنگ ایران و به ضد مردمی بود که خونریزی و سوگند خوردن در گردانیدن آسیا از خون مردم و عمل سوگند خویش، بر ایشان امری عادی بود. و نابود کردن کتاب‌ها و مبارزه با فرهنگ ملی و درهم کوبیدن بناها و آثار برایشان نوعی از نمایش قدرت بود.

پیداست که حاصل چنین قیام‌هائی، تعقیب و کشتار و از میان بردن کسانی بود که چنین غوغایی را در سرزمین ما براه انداخته بودند. نبرد برای نجات‌یافتن و ادامه داشتن در متن تاریخ و فرهنگ، که با نبرد برای نابود کردن بنیان‌های فرهنگ و تمدن و از میان برداشتن ارزش‌های انسانی خطه‌ای از جهان تفاوتی عظیم دارد.

با این تعریف، ایرانی در همه مشکلات خردکننده تاریخ، ایرانی باقی‌ماند، اما نه همیشه از راه جنگ و ستیز، بلکه غالباً نخست از راه متمدن ساختن اقوامی که از بیابان‌های اطراف بر او تاخته و او را چند روزی بانقیاد از خود وادار کرده بودند و سپس با مستحیل کردن آنان در خویش و سرانجام با توسعه قلمرو تسلط فرهنگی خود، هم بدست آن اقوام، زمانی که دیگر نسب و نژاد اصلیشان تغییر شکل داده و از صورت ابتدائی خود بیرون آمده و بصورت ایرانی شده‌ی خود مبدل یافته بود.

این ویژگی شکست‌ناپذیری را ایرانیان از راه جنگجویی و خونریزی و آدم‌کشی بدست نیاوردند، بلکه آنرا مدیون خوی صلح‌جوی و فطرت تمدن‌ساز و فرهنگ‌پرداز خود هستند.

تحلیل خصلت نیکی، در اقوام ایرانی که بررسی آنها از کوروش ببعد مورد توجه این قلم است ارتباط پیدا میکند به عوامل و عناصری که شکل‌دهنده خصلت و فضلت ایرانی است. خصلت و فضلتی که به شهادت تاریخ در شاهان که پیشوایان اخلاقی اجتماعی و نظامی اقوام ایرانی بوده‌اند همواره به اوج رسیده است. دلیل این ادعا تحلیلی است که تاریخ‌نویسان منصف از رفتار شاهان ایران نسبت به ملت خود و ملت‌های غالب داشته‌اند. در مورد دوم همان‌گونه که در آغاز این مقال رفت کورش پرشکوه‌ترین نمونه تاریخ است. نمونه‌ای که پس از گذشت دو هزار و پانصد سال هنوز میتواند عزیزترین و عظیم‌ترین سرمشق باشد.

درگذشته از عوامل اجتماعی، محیطی، تربیتی، فرهنگی و نوع روابط و نظام اجتماعی که زمینه‌های مستعد نیکی و انسان‌دوستی را در ملت مشکوفاند نگاهی به ایران باستان، تأثیر دستورهای کتابهای مقدس و عنصر روحانی ایجادکنندهٔ نیکی را که تا حدود زیادی متأثر از این دستور است، آشکار میدارد.

دستورهایی که در کتابهای مقدس و رساله‌های دینی ایران باستان دربارهٔ رادی و احسان و نوع‌دوستی و طرفداری از آنچه نیک و نشانه نیکی است خوانده‌ایم، نشان‌دهندهٔ این معنی است که در مزدیسنا و سنت‌های پیروان آن نیکی کردن، اشاعه خصلت‌های نیک انسانی و دست ناتوانان گرفتن و با همنوعان با برادری و جوانمردی رفتار کردن از جمله وظایف دینی بوده است. دستورهایی از این‌گونه که ریشه در زمینه‌های نیک قومی و ملی دارد، هنگامیکه در متن خصوصیات انسانی و اخلاقی ملتی بصورت احکام دینی و نوامیس شرعی شایع شد و رشد کرد، آن قوم را ناچار باوج نیکی و نیکوکاری خو میگرداند و نوع‌دوستی و احسان و ایثار را جزء طبیعت و فطرت او میگرداند. قوم ایرانی از آن روزگاران پرشکوه که تعلیماتی از این دست را در روابط اجتماعی و انسانی خود لمس کرد بواقع و حقیقت نشان‌دهندهٔ چنین خوی و فطرتی بوده است.

اشاره به وقایع و شواهد تاریخی در مواردی از این‌گونه دشوار است زیرا نه روزگاران قدیم و حتی در روزگاران نزدیک بما، تاریخ اغلب منحصر بوده است به بیان حوادث عظیمی که میان قدرت‌مندان بزرگ میگذشت. جدالها، کشتارها، غصب کردن‌ها، آتش زدنها، ویران کردن‌ها، کور کردن‌ها و برهم ریختن فرهنگها و اساس ارزش‌های انسانی.

آشکار است که در روزگاران گذشته کسی قلم بدست نمیگرفت تا سرگذشتی راستین از مظاهر نیکی و نیکوکاری ملتها و شخصیت‌های تاریخی که در کیفیت حیات ملتها تأثیر داشته‌اند پدید آورد. زیرا که بشریت هنوز در چنین مرحله‌ای از ترقی نبود. با این حال اگر در بازگویی حادثه‌های تاریخی ملی باشاره‌هایی برمیخوریم که همراه حوادث عظیم، یعنی

۲ ــ باب اول کتاب عزرا
۳ ــ تورات، باب ٤٤

همراه سرگذشت رزمندان وصاحبان قدرت بزرگ آمده باشد ونشان از نوعدوستی و رادی و بزرگواری روح قومی از اقوام جهان دهد، آنگاه بدین حاصل میرسیم که خصلت انسانی گفته شده، در میان آن قوم، بحدی از رشد رسیده بود که حتی میتوانست در وقایع عظیم وحوادث بزرگ جنگ وفتح هم خودنمایی کند.

درمیان حوادث تاریخی ایران ودرسرگذشت‌های پادشاهان بزرگ که بیشتر آنان درمقام جنگجوئی وجهانگیری وجهانداری وبعنایت ملت‌دوستی بوده‌اند، باشاراتی تاریخی برمی‌خوریم که بی‌تردید مایه مباهات وسربلندی است. رفتار وکرداری ازاین دست نشان‌دهندهٔ خصلتها وفضیلت‌های انسانی پرارزشی است که دردنیای نارسیدهٔ باستان درنهایت پختگی انجام شده است.

اگر امروز میان ملت‌های ظاهراً مترقی و مرفّه، در بحبوحهٔ ترقیات تربیتی وعلمی وفنی دنیای معاصر، سخن از نوعدوستی ونوعپروری وانسانیت ودفاع ازحقوق بشری واعانت واحسان وعاطفت ازاین گونه میرود، یا اعمالی دراین زمینه‌ها انجام گیرد کاری تازه واقدامی بیسابقه انجام نگرفته است. بیشتر اجتماعات انسانی در روزگار ما بدرجه‌ای ازکمال رسیده‌اندکه جز این مردمیها و رادی‌ها از آن انتظاری نمیتوان داشت - بازه اگر غلبهٔ خصلت‌های زشت انسانی مجالی دهد که اغلب نمی‌دهد - اما اگر دردنیای خونین باستان که فرمان فرمان شمشیر وحکم حکم ستمگر بود واقوام برسر اشغال منزلگاهها وچراگاهها باهم درمی‌افتادند ودرنهایت سنگدلی شهرها وآبادی‌هارا زیر سمّ ستوران به خاک وخون میکشیدند، دردنیائی که عناد ودشمنی میان آدمیان حکم میکرد وقتل‌عام وغارت وکشتار برسر اعتقادات دینی ویا برای جلب منافع مادی امری ساده وعادی وپیش‌پا افتاده بود، اگر ملتی خلاف این شیوه را بکار می‌بست، بسی که درمقام پیروزی بخشنده ورئوف وآزادمنش و جوانمرد و دربارهٔ عقاید و ادیان مردم بیطرف وآزاده باقی می‌ماند، لاجرم مایه‌ای پرتوان ازتربیت وبلندمنشی وآزاده‌خویی داشت. بنابراین آنچه از اعمال شاهان وپیشوایان ملت ایران درتاریخ منعکس است ودلیل آزادگی وآزادمنشی آنان است، بجای خود نشانه‌ای شکوهمند ازامتیازات معنای مردم ایرانی نیز میتواند بود. اما مهم اینست که در تمام قرون واعصار شاهان ایران نمونه و الگوی نیکی ومروت ورأفت وانسان‌دوستی بوده‌اند وبدلیل جریان دائمی جوهر نیکی درجوامع ایرانی درهردوران آثاری بجا مانده که دلیل این ادعا است. این آثاررا میتوان درتحلیلی کلی‌تر ووسیع‌تر ازلوحه کورش که نخستین اعلامیه حقوق بشری است وآزادی انسان را بشارت میدهد تا فرمان تشکیل لژیون خدمتگزاران بشر آخرین اثر نیك شاهنشاهی ایران به بررسی کشید.

## روحانیون بابلی

ورود کوروش به بابل طلب ونیاز اجتماعی بود ونه پیروزی وغلبه‌ای معمولی بروال سرداران وسلاطین آن روز. تضاد اجتماعی حاکم برآن سرزمین که حاصل ستمها واستثمار آشکار نبونید پادشاه بابل و اطرافیان او بود نجات‌دهنده‌ای را می‌طلبید که ستم را برافکند وتساوی واحترام به حقوق بشری را به جای آن بنشاند. این بود که ورود او به بابل عملی مذهبی وحتی فرمانی ازجانب مردوك خدای خدایان تلقی‌شده. درحقیقت ورود کوروش به بابل ورودبیسا، نیکی‌ونیرنصد بدی بود ونه نصد مردمی که به عادت آن روز وروزگاران نصد مغلوب میخواندند.

درکتیبه‌ای که از روحانیون بابلی در باره غلبه کوروش برنبونید پادشاه بابل و فتح آن شهر باقیست، کوروش پادشاه «آنشان» (خوزستان‌کنونی) سلطانی عادل شمرده شده‌که بنابه میل مردوك رب‌الارباب بابلی بدان شهرآمد. دراین اعلامیه نوشته شده‌است‌که «نبونید پادشاه ظالم بابلی درپرستش‌مردوك خدای خدایان مسامحه‌کرد وهرچه میکرد بزیان شهروشهریان بود. این سم ادامه‌ای چنان وحشتناك داشت‌که آنان را رو به نیستی برده خدای خدایان ازتضرّع ساکنان شهر به خشم‌آمد وازایالات آنان بیرون رفت. خدایان دیگر نیز بدلیل آنکه آنان را به بابل مردوك آورده بودند خشمناك ازمنازلشان بیرون رفتند. مردم استغاثه‌کردند وازمردوك تقاضای عطوفت داشتند. او به منازلی‌که تبدیل به خرابه شده‌بود وبه مردم سومر و اکد که بمردگانی تبدیل یافته‌اند نظرکرد وبرآنان رحم آورد، به همه‌کشورها نظر افکند ودرجستجوی پادشاهی عادل برآمدکه به قلب او نزدیك باشد، تا دست اورا بگیرد. دراین هنگام کوروش پادشاه آنشان را نام بردوبرای‌سلطنت عالم‌طلبید. مردوك سروربزرگ، مدافع‌وحامی‌پرستندگان خویش، با مسرت و به کوروش نگریست، به اعمال به قلب عدالتخواه وی برکات خودرا نازل‌کرد و بدو فرمان داد تا بجانب شهر وی(بابل) عزیمت‌کند، مانند دوستی رهبر او گردید. بی‌جنگ وجدال اورا داخل شهر بابل‌کرد وشهر خودرا ازبدبختی رهایی بخشید. نبونید شاه راکه نسبت بمردوك بی‌حرمتی کرده‌بود بدست کوروش سپرد، همه‌اهالی بابل و سومر و اکد و بزرگان و فرمانروایان‌کوروش را تعظیم‌کردند وبوسه به‌پای او زدند، همه ازپادشاهی وی خشنود شدند وشادی وشعف ازچهره‌های آنان هویدا بود، همه درتقدیس سروری بودندکه مردمان را زنده‌کرد ومردم را ازنیستی وتیره‌بختی رهایی بخشید»[4].

آنچه دراین اعلامیه از نقطه نظر بحث ما که نیکی در خصلت شاهان ایران است جلب‌نظرمیکند رضایت روحانیون

بابلی است از کوروش بدلیل آنکه برگزیده مردوک بود و نیز بسبب عدل و انصافی که او درمعامله با مردم بکار برد و آنان را ازظلم وعدوان وفقر وتیره‌بختی رهایی داد ومطلب اساسی در رفتار کوروش با مغلوبین همین است وبس

کتیبهٔ دیگری که بامر کوروش نوشته شد و به «استوانه کوروش» معروف است مضامین کتیبه‌ای را که نام بردیم تأیید میکند. کوروش دراین استوانه پس ازمقدمه میگوید:

«وقتی بی‌جنگ وخونریزی وارد «تین‌تیر» (بابل) شدم با مسرت وشادمانی مردم درقصر پادشاهان برسریرسلطنت نشستم، مردوک سرور بزرگ، قلبهای مردم بابل را متوجه من‌کرد زیرا من همواره دراندیشه پرستش او بودم. لشگر بزرگ من به‌آرامی وارد بابل شد. من‌نگذاشتم دشمنی به سومر و اکد قدم بگذارد. وضع بابل ومکانهای مقدس آن مرا متأثر کرد ومردم بابل به اجرای مراسم دینی خود توفیق یافتند وازقید بی‌دینان رستند. من مانع خرابی خانه‌های آنان شدم ونگذاشتم هستی اهالی به غارت رود. مردوک، سرور بزرگ، ازاعمال من خرسند شد ووقتی‌که مرتبه بلند الهی‌اورا ازصمیم قلب تجلیل میکردیم، به من‌که کوروشم واورا تعظیم‌می‌کنم وبه پسرم کمبوجیه و تمامی لشگر من ازراه عنایت برکات خودرا نازل‌کرد. پادشاهان‌که درتمام ممالك عالم درکاخ‌های خود نشسته‌اند، ازدریای بالا تا دریای پایین . وپادشاهان عرب‌که درخیمه زندگانی میکنند، همگی باج‌های سنگین خودرا آوردند ودربابل پاهاي مرا بوسیدند. خدایانی که دراین جاها زندگی میکردند بجاهای مذکور بازگرداندم تا همیشه درهمانجا مقیم باشند. اهالی این محل‌ها را جمع کردم، منازل آنهارا ازنو ساختم وخدایان سومر و اکد راکه نابونید به بابل آورده و مایه خشم خدای خدایان شده بود بامر مردوک، سرور بزرگ، بی‌آسیب به قصرهای آن بازگرداندم.»[5]

همین خصلت است که عمل‌کوروش‌را در موردیهودیان (آزادکردن آنان وبازگرداندنشان به سرزمین خود) یکی‌از جوانمردانه‌ترین اقدامات او درتاریخ ثبت‌کرده است. این اقدام، چه پیش‌ازکوروش وچه پس‌ازاو، درتاریخ کمترنظیر داشته است. رفتاری‌که‌کوروش با قوم یهودپیش‌گرفت، پس ازاو بوسیله چندتن‌ازشاهنشاهان هخامنشی‌ادامه یافت وبه همین دلیل است‌که نام شاهنشاهان هخامنشی، درکتب عهد عتیق به‌کرّات و با احترام آمده است.

احترام بآرمان‌های‌انسانی‌وکوشش درراه فضیلت‌ونیکی، پس ازهخامنشیان، درسلسله‌های پادشاهی‌ایران، همچنان‌ادامه یافت و پس از دوران‌هائی چندکه نتوانست ازحد متعارف برگذرد به شهادت مظاهری‌که موجوداست وهرکس ازهرجای دنیا می‌تواند به‌آسانی شاهدش‌باشد، درزمان پادشاهی شاهنشاه آریامهر دگرباره به اوج‌رسیدکه به یادآورنده‌لوحه‌کوروش است

- در لوحهٔ کوروش که نخستین اعلامیه حقوق بشر است، ندای تساوی حقوق انسان وآزادی واقعی را می‌شنویم‌که ازمردی پارسی دراعصار وقرون سرداده است وپس ازقرن‌ها، می‌بینیم‌که ازمردی دیگر، زنجیر ازپای دهقانان می‌گشاید، ندای آزادی برای آزادی برای همه، دانش برای همه، فرهنگ برای همه، عدالت برای همه وبهداشت واقتصاد وزندگی خوب برای همه را سرمی‌دهد وبه یاد می‌آورد عظمت دیرین ایران‌زمین‌را و شاهنشاه ایران پوینده راستین‌راه‌نیکی وعدل وانصاف وفرهنگ‌پروری است.

«گرامی‌ترین افتخارات تمدن و فرهنگ مردم این سرزمین وسعت و عظمت افکار و اندیشه‌های خیرخواهانه وبشردوستانه است. کورش بزرگ بنیانگذار شاهنشاهی ایران با صدور منشورآزادی خود این دفتر زرین راگشود، نیاکان نیك‌اندیش ما هریك برگی‌بدان‌افزودند واین‌گنجینه‌گرانبهای تمدن بشری را بما سپردند.

ما با الهام ازاین اندیشه‌های بزرگ انسانی و با استفاده ازتجاربی‌که ازکار وخدمت سپاهیان انقلاب بدست آمده بود طرحی درراه تأمین رفاه وآسایش مادی‌ومعنوی‌انسانها عنوان کردیم‌که درخانواده ملل‌جهان با حسن‌قبول‌تلقی‌وپذیرفته شد.

مقررداشتیم لژیون خدمتگزاران‌بشر با استظهاربه‌عنایات خاصه ما، تحت حمایت وسرپرسی عالیه ما برای تحقق هدفهای مقدس خود داوطلبان پاکدل را بخدمت دعوت‌کند و با تجهیز نیروی آنان وسائل و روشهای پیشرفته امروز را دربیکار با رنجهائی‌که بشریت را آزار میدهند بکارگیرد.

شما این دعوت را پذیرفتید. امروز دراین‌خانواده بیش ازشصت هزارنفر داوطلب آماده خدمتگزاری بجامعه بشریت هستند.

نخستین خدمتی‌که شما داوطلبان ایرانی درسطح ملّی برعهده گرفتید افتخارآمیز بانجام رسید. دراین سرنامه موفقیت شما درجلب همکاری‌ومشارکت مردمانی‌که بخدمتشان کمربسته بودید شایسته‌کمال توجه است.

درخدمات دیگری‌که درپیش دارید قطعاً چون مهارت وصمیمیت وفداکاری درکارهست موفق ومؤید خواهید بود.

خوشوقتم‌که تاکنون منشاء خدمات بسیار ارزنده‌ای بوده‌اید وفرصت یافته‌ایدکه درسازندگی محیط وخدمت بامردم مشارکت داشته باشند.

---

۴ ــ نقل ازتاریخ ایران باستان، چاپ اول، ص ۳۸۵ ــ ۳۸۶

۵ ــ نقل بامختصار ازتاریخ ایران باستان، چاپ اول، ص ۳۸۶ ــ ۳۸۷

سازمان اداری شما با مطالعات کافی و گامهای مطمئن طرح سازمانی را که جوابگوی احتیاجات و توقعات چندین هزار داوطلب باشد ریخته است و اساسنامه‌ای را که با توجه به پیشنهادات ما و مصوبات مجمع عمومی ملل متحد تدوین شده اساس و مبنای گسترش خدمات شما در سطح ملی و بین‌المللی قرار خواهد داد.

سازمانهای عمومی کشور باهمیت نقش لژیون و سهم شما داوطلبان در تأمین مشارکت بیشتر مردم در خدمات عمومی و رشد ملی توجه دارند و آماده هستند برای پیشرفت و انتشار این فلسفه بزرگ با شما صمیمانه همراهی و همگامی نمایند.»

این، سخنان شاهنشاه آریامهر بود خطاب به اعضای لژیون خدمتگزاران بشر که روز بیست و سوم خردادماه ۱۳۵۰ درکاخ سعدآباد ایراد شد. یعنی، سه سال پس از تشکیل این لژیون که آخرین اقدام نیک برجسته و تاریخی پدوران شاهنشاهی ایران بود.

سه سال پیش ازآن (۲۳ خردادماه ٤٨) شاهنشاه که خصلت انسانی وجوهر نیکی را از شاهنشاهان بزرگ ایران به ارث برده‌اند و درحقیقت تکمیل کننده منشور آزادی کورش پس از دوهزار و پانصد سال تاریخ عظیم شاهنشاهی ایرانند، طرحی درراه تأمین رفاه و آسایش مادی و معنوی انسان‌ها عنوان فرمودند که درپائیز همان سال درسازمان ملل متحد با حسن قبول تلقی شد و دراندك زمانی ازمراجع مختلف این سازمان گذشت و در آذرماه سال پیش بدون رأی مخالف به تصویب ملل جهان رسید.

این، پس ازقرن‌ها، جرقه‌ای از اندیشمندی شاهنشاهی ایران بود که جهانی را خیره کرد، زیرا که زمینه و پایه اقدامی بود به شه بی‌دانشی و فقر و مخاطر آبادانی و فرهنگ، منتها، با اتحاد جهانی و بی‌آنکه درحدود و ثغور مشخصی محدود شود

درسازمان ملل متحد که با شگفتی واعجاب به طرحی چنین با ارزش و انسانی می‌نگریست قسمت برنامه‌های عمرانی مسئول ترتیب اجرای تصویبنامه شد.

## هدف و آغاز کار

لژیون خدمتگزاران بشر با الهام ازاندیشه‌های شاهنشاه و با توجه به مفاد و موازین مصوبات سازمان ملل متحد هدف اساسی خودرا جهادی مؤثر درراه خدمت واقعی به عالم بشریت، مبارزه با فقر، گرسنگی، بیماری، جهل، بیسوادی، ستم و همچنین کوشش برای تأمین رفاه و آسایش مادی و معنوی انسانها تعیین کرد و موظف شد داوطلبان را بخدمت دعوت کند و با تجهیز نیروی عظیم آنان را بسوی تحقق هدفهای لژیون بکشد و بنیان لژیون چنین استوار شد:

روز بیست و سوم خردادماه سال چهل و هفت شاهنشاه آریامهر، وارث نیکی و فضیلت شاهنشاهان ایران در گستان تاریخی خود پرداشتند، هاروارد بتأسیس و تشکیل لژیون خدمتگزاران بشر برای نخستین بار زمینه‌ای وسیع نهادند و در بررسی جوامع بشری که نیازمند تشکیل چنین لژیونی است، فرمودند:

«جامعه کنونی ما بخلاف اجتماعی که دورنمای آن را در برابر خویش داریم، جامعه‌ای بیمار است و این بیماری درتمام سطحهای آن به چشم میخورد. چه درسطح بین‌المللی چه درسطح ملی، چه درسطح‌های شهری وخانوادگی.»

«البته مقصودم این نیست که این بیماری فقط امروز بوجود آمده است، آنچه جامعه کنونی بشری را دچار تشنج وپریشانی میکند، زاده عواملی است که ریشه مزمن دارد. محرومیتها، تبعیض‌ها، ستمگریها، تعصبات، کینه‌توزیها ودشمنی‌ها، فقر، جهل، گرسنگی، بیسوادی، همه اینها بیماریهائی است که ازگذشته برای ما بارث رسیده‌است. منتها تفاوت اساسی وضع امروز ما باگذشته، این‌است که اکنون ما دریافته‌ایم وجود این‌آفات امری طبیعی واجتناب‌ناپذیر نیست، درست بهمان ترتیب‌که دریافته‌ایم بیماری‌هائی ازقبیل وبا وطاعون بلایائی آسمانی وغیرقابل احتناب نیستند.

التفه توجه بدین واقعیت، برای نوع انسان نگرانی واضطرابی پدید آورده است که اتفاقاً همان مایه نجات او است. تاوقتی که پدران ما امري طبیعی‌میدانستند که درصورت بروز وبا و طاعون خودرا بدست تقدیر بسپارند و درانتظار مرگ بنشینند، طبعاً حس سرکشی وعصیانی نیز نداشتند. ولی ما اکنون این عصیان را داریم، زیرا بخلاف آنها این بیماری را با همه وحشتزائی آنها - چاره‌ناپذیر نمیدانیم، وبهمین‌جهت پیشاپیش سراغ پیشگیری میرویم ودرهنگام بروز اپیدمی، تمام افراد جامعه را برای مبارزه باآن بسیج میکنیم. نتیجه این نگرانی واین عصیان، این‌است که امروزه نوع بشرتقریباً گریبان خودرا از این بلایا خلاص کرده است.»

شاهنشاه دراین روزبزرگ به برافتادن رژیمهای استعماری اشاره کردند، تفاوت کیفیت میان ملت‌هارا پیش کشیدند واین نکته مهم ازقول دبیرکل سازمان ملل اشاره داشتند که:

«بین سالهای هزارونهصدوشصت تا هزارونهصدوشصت ودو درحالیکه درآمد سرانه سالانه درکشورهای پیشرفته درحدود ۱۰۰ دلار افزایش‌یافته‌است، این رقم برای کشورهای درحال رشد به ٥ دلار هم نرسیده است.»

پس ازآن پرداختن به مسئله بیسوادان جهان، تبعیض وتجاوز با آرزوی دنیای بهتر وراه رسیدن به هدف محتوای فرمایشات آن روز شاهنشاه بود. آنگاه شاهنشاه ایران برای طرح تر مثری و ارزشمند لژیون خدمتگزاران بشر بدین گو

هرومر.

[illegible] دقیق بدست ندارند ؛

همانطور که گفتم ، و همهٔ ما خوب بدین واقعیت وقوف داریم — امروزه صدها میلیون نفر از مردم جهان درسراسر روی زمین از بیماری ، از گرسنگی ، از جهل ، از تعصبات مختلف اجتماعی رنج میبرند . این مردم احتیاج بنکوکارانی دارند که با فداکاری و با روح بشردوستی بیاری آنها شتابند. صدها میلیون مرد و زن و کودک و سالخورده درشمال وجنوب وشرق وغرب جهان دیده براه دارند تا مگر کسانی ازراه محبت دررفع آلام آنها بکوشند ، ومن یقین دارم که بموازات آنان میلیونها نفر نیز درهمین شرق وغرب وجنوب جهان هستند که درقلب خویش آرزوی این خدمت بی‌شائبه انسانی‌را به همنوعان خود دارند . میلیون‌ها نفر هستند که آرامش روحی ورضایت وجدانی خویش را دراین می‌بینند که احساس کنند بخاطر یك ایده‌آل عالی زندگی میکنند ودرتلاش خویش ازیك هدف واقعاً انسانی ، وبهمین دلیل مقدس ، الهام ونیرو میگیرند . »

پس ازآن شاه ایران درمتنهای فصلی بشری وحد عالی نیکی وخصلت‌های پرشکوه انسانی ندایی درداد که یادآور ندای کوروش بود ، ندایی که قرن‌ها درانتظار آن مسوخت

## لژیون خدمتگزاران بشر

« با توجه بدین واقعیت ، من امروز پیشنهاد میکنم که سپاهی بین‌المللی بنام لژیون خدمتگزاران بشر بوجود آید که درآن افرادی ازهرکشور، هرطبقه ، هرنژاد ، هرمذهب ، هرجنس ، هرسن ، درهروضع اجتماعی واقتصادی ، فقط با این وجه اشتراك که قسمتی ازعمرخودرا وقف خدمتگزاری به نوع انسان کنند بوجود آید وچون خواه ناخواه وجود مرکزی برای اداره کلی چنین نیروئی لازم است ، ازاین لحاظ به سازمان ملل متحد یعنی سازمانی که بصورت بین‌المللی وبشری بوجود آمده‌است وابسته باشد .

البته این راه آسانی است که بگویند وقتی که چنین سپاهی بین‌المللی بوجود میآید حقاً شایسته است که کشورهای مختلف جهان نیز قدمی ولو ناچیز درراه خلع سلاح بردارند وقسمتی ازصرفه‌جوئی راکه بدین ترتیب حاصل میکنند دراختیار این سپاه جهانی بگذارند .

ولی تاوقتی که چنین روزی فرارسد ، میتوان امید داشت که چنین اقدامی اقلاً بصورت داوطلبانه انجام گیرد ، یعنی نه‌تنها افراد وسازمانهای بشردوست ، بلکه دولتها نیز ازطریق سازمان ملل بصورت عطیه بچنین لژیونی که بخاطر نجات نوع انسان ایجاد میشود کمك مالی کنند ، زیرا بهرحال هزینه زندگی وکار این افراد داوطلب میباید توسط سازمان ملل متحد تأمین گردد . »

« ازدوران امپراتوری روم تا همین عصر ما لژیونهای بسیاری بخاطرپیروزی نظامی پدید آمده‌است ، بیائید یکبار لژیونی بین‌المللی بوجود آوریم که هدفش پیروزی درپیکار با دشمنان واقعی بشر یعنی با فقر ، با جهل ، باگرسنگی و با بیعدالتی‌های اجتماعی باشد. بگذارید تاریخ آینده گواهی دهد که نیروی معنوی خدمتگزاران بشر ازقدرت هرسپاه ونیروی تخریبی هراسلحه قویتر وپایدارتر است. بگذارید دردنیای مادی ما آنهائی که میخواهند خودرا وقف خدمت به بشریت کنند ، بدورهم گرد آیند وصدای معنویت را بگوش صدها میلیون ازبرادران وخواهران بی‌پناه ونومید خود درسراسر جهان برسانند . بگذارید درتاریکی خودخواهیها، حسابگریها، تبعیضها و ستمها ، فروغ یزدانی ، ازخودگذشتگی وفداکاری ونوع‌دوستی بدست چنین نیروئی بدرخشش درآید . بگذارید این گفتهٔ سعدی ، شاعربزرگ شرس ، بدست این افراد تحقق یابد که :

تو کز محنت دیگران بیغمی
شاید که نامت نهند آدمی»

وبدینگونه می‌بینیم که این خط طولانی نیکی وخصلتهای عزیز بشری که اززمان کوروش بزرگ آغاز گردید وامتدادش را میتوان درصدها جلد کتاب دنبال کرد ، سرانجام ازلوحهٔ کوروش که عظیم‌ترین منشور بشری تاریخ است به لژیون خدمتگزاران بشر رسید که تنها راه رهایی انسان امروز ازجهل وفقر وگرسنگی وبیماری وبی‌فرهنگی ودربدری انسانی است وازاین رهگذر میتوان دریافت که شاهنشاهی ایران باآرمانهای والای انسانی ، پیوندی تا چه حد صمیمانه داشته است .



صراحی بشکل بط روبه ۷۰۰ تا ۸۰۰ ق م موزهٔ ایران باستان

# «مرغ صراحی»

## نمونه‌هائی از دوهزار و پانصد سال حفظ سنت در هنر

محمدحسن سمسار
رئیس موزه هنرهای تزئینی

سده‌های بسیار است که مشعل فرهنگ ایران را همواره روشن وتابناک می‌یابیم .

اگرچه این مشعل گاهی چون خورشید درخشی بزرگ ازجهان پرتو افشانده ، وزمانی نیز درچنگال تیرگیها بیفروغ وکم‌نور گشته ، اما هرگز هیچ تندبادی نتوانسته‌است آن را خاموش سازد راستی چرا ؟

چرا هیچ سیلاب بنیان برانداز، وهیچ گردباد ویرانگری این مشعل را نتوانست خاموش سازد ؟

از آن زمان که تاریخ وتاریخ‌نویسی از صورت افسانه‌پردازی وشرح احوال‌نویسی خارج شده ، ودانشهائی چون جامعه‌شناسی، مردم شناسی ، باستانشناسی ، تاریخ هنر وحتی ریاضیات وبسیاری از دانش‌های دیگر بخدمت تاریخ‌نویسی درآمده ، همه جویندگان راستین تاریخ ، همواره این پرسش را از خود ودیگران کرده‌اند

چرا رویدادها وتاخت‌وتازها ، ودگرگونیهای دینی وسیاسی هیچیك نتوانست مشعل درخشان تمدن وفرهنگ مارا خاموش سازد ؟

ریشه این پایداری را باید در ایمان فردفرد ملت ایران جستجو کرد

هر ایرانی همواره نگهبانی بوده ، برآنچه بوطن او تعلق داشته نگهبانی از جان‌گذشته که هیچ عاملی در ایمان او رخنه نکرده است

وهمین نگهبانان با ایمان بوده‌اند که با پاسداری در حفظ آداب ورسوم ، وسنن ملی ، سرزمین خود را با همه ویژگیهای آن دربرابر سیلابهای بنیان‌کن و رویدادهای سهمناك استوار داشته‌اند . بنابراین بخوبی آشکار است پاسخ پرسش گذشته را درنهاد ملت ایران باید جستجو کرد

عشق بمیهن وآنچه مربوط بمیهن است ، عشق بمرزوبوم پدران خویش ، وسنت‌ها ورسومی که میراث پدران ما بوده است

اگر میهن ما وملت ما باقی ماند بدان سبب بود که نه تنها ملت ما دربرابر هیچ نیروئی مغلوب نشد بلکه همیشه نیروی غالب را درخود جذب کرد

این استواری وپایداری را چه کسانی پدید آوردند ؟

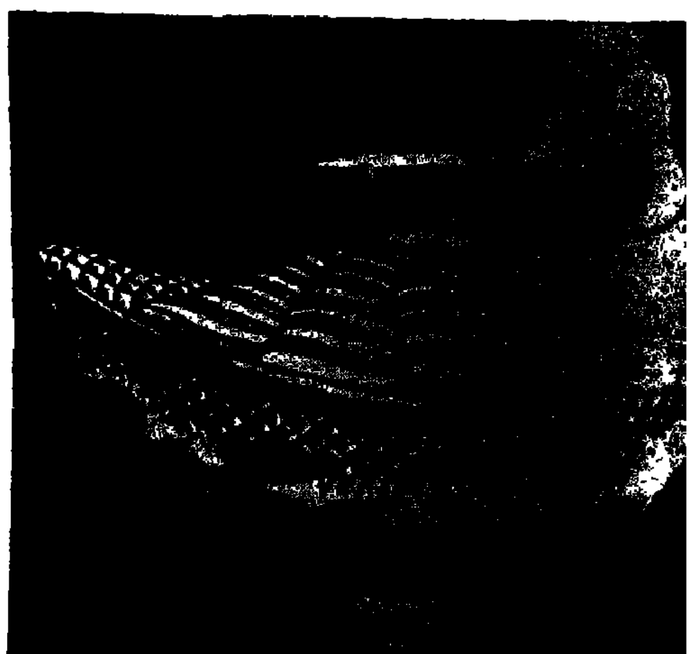
تنها شمشیر بران سردارانی چون سورنا ، ابومسلم وبابك خرم‌دین سبب این استواری شد، ویا اندیشه توانای اندیشمندانی چون بزرگمهر وفضل بن سهل سرخسی ؟

آیا گفتار دلانگیز رودکی ، وفردوسی وحافظ ویا با سرانگشت هنرآفرین محمد بن علی فارسی (ابن مقله) وکمال‌الدین بهزاد و رضا عباسی این پایداری را نیرو بخشند ؟

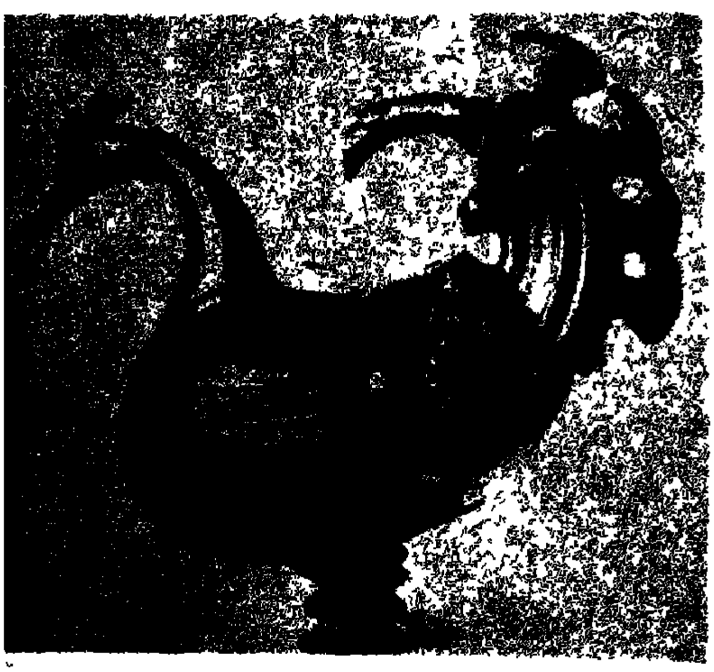
پاسخ باین سئوالات بسیار دشوار است

همانگونه که پاسخ باین پرسش ، که دریك نبرد میهنی نقش اصلی پیروزی از آن کیست ؟ سرباز بی‌نام ونشانی که جان

صراحی بشکل بط ــ سده دهم هجری



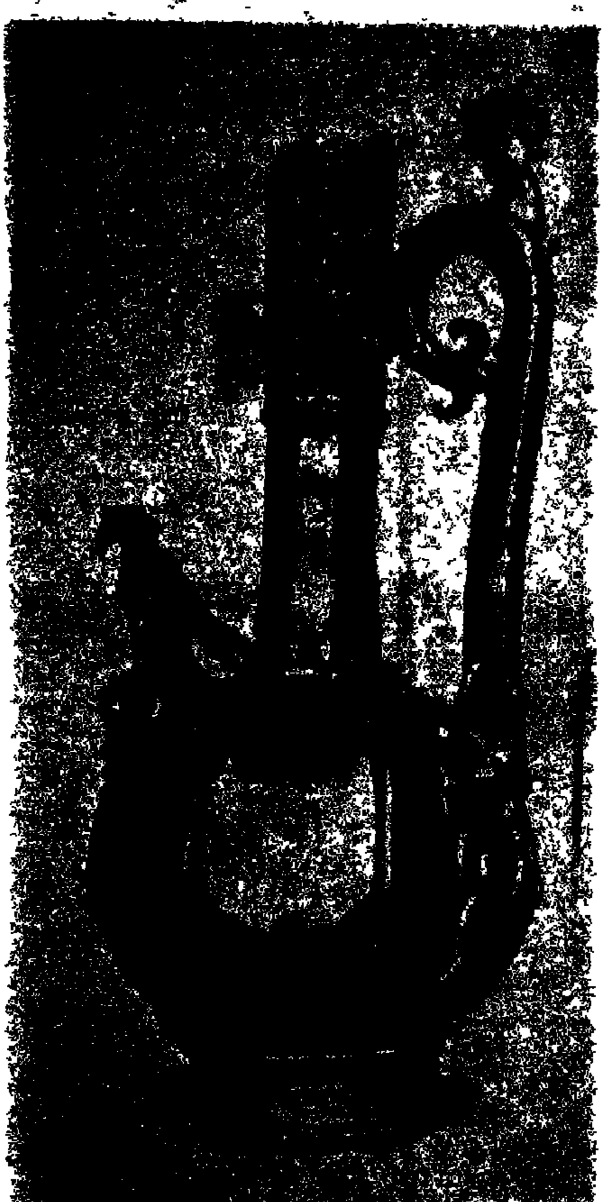
صراحی بشکل بط ــ موزه ارمیتاژ سده هفتم یا هشتم میلادی



خود ... کنند ، ... را با خون خود ... سرداری ... این جنگ را ... دست دارد ؟
این پرسشی است که یافتن پاسخ آن بسیار سخت است .
شاید گفته شود که این دو لازم وملزوم یکدیگرند واین یکی بدون آن دیگری کاری از پیش نخواهد برد .
مراینجا ما درجستجوی آن نیستیم تابگوئیم سهم نخستین

بدین سان سرزمین ما با همه دگرگونیهای فرهنگی وملی خود ، در برابر سیلابهای بنیان کن ، و رویدادهای سهمناک استوار مانده است .
این استواری آسان بدست نیامده هرقطره خون ایرانی که در پهندشت ایران بزرگ ، یا دور از این سرزمین ریخته شده قطره روغنی بوده‌است که این مشعل را فروزان نگاهداشته .





راست : صراحی بشکل مرغ ــ موزه ارمیتاژ سده هشتم میلادی
چپ : صراحی با لوله بشکل مرغ ــ موزه ارمیتاژ سده هشتم میلادی

صفحهٔ مقابل راست : صراحی با لوله بشکل خروس ــ موزه قاهره سده هشتم میلادی
چپ : صراحی با نقش مرغ - سده هشتم موزهٔ ارمیتاژ

یا بیشترین از آن کیست ؟ زیرا همه درجستجوی وتکاپوی رسیدن بیك هدف بوده‌اند . بلکه برآنیم که بگوئیم فرد فرد ملت ایران دراین استواری وپایداری شریك بوده‌اند .
هر ایرانی درسراسر تاریخ چند هزارساله ایران، سربازی جانفشان بوده تاآنچه را که ازپدران خود بازیافته بفرزندان خود بسپارد .

وهرمعمار اندیشمندی که اثری ازخود در درازای تاریخ ایران برجای گذاشته، ویا سرانگشت توانای هرهنرمند نامور یاگمنامی که اثری هنری بوجود آورده ، خشتی بوده‌است که این کاخ استواررا برپای داشته است .
همه ایرانیان چه آنانکه درمرزهای گسترده شاهنشاهی داریوش بزرگ نیزه‌های پارسی را در کشورهای دور جنبش

گسترده، وجه ایرانیانی که تمدن اسلامی را که خمیرمایه آن فرهنگ ایرانی بوده تا سرحد چین، و دل آفریقا، و مرکز اروپا گسترش دادند، همه در پایداری وبقای ملیت وملت ما مؤثربوده‌اند.

مورد گفتگوی ما در اینجا آنست که بگوئیم هنر ایرانی چه سهمی در روشن نگاهداشتن این مشعل فروزان داشته،





وهنرمندان ایرانی چگونه و با چه شیوه‌ای عصاره وجود خود را روشنگر این مشعل پاک ودرخشان ساخته‌اند.

فرهنگ و تمدن مجموعه‌ایست از عوامل مختلف، وپدیده‌های فکری وهنری ومادی ومعنوی که مکمل یکدیگرند ونمیتوان هیچ یکی را بر رشته دیگر برتری داد.

همان سهمی که شاعران ونویسندگان در بقای فرهنگ وهنر ایران داشته‌اند، هنرمندان فلزکار و سفالگر و دیگر هنرمندان در بقای فرهنگ وهنر ایران دارند.

اگرچه گروه اول نام‌آور شده وگروه دوم درگمنامی مانده‌اند. دراینجاست که باید سهم گروه دوم را فراموش نکرد، زیرا در پایداری تمدن وفرهنگ وطن ما آنان نیز سهمی بسزا دارند. از این گروه هنرمندان اگرچه بجز معدودی بقیه نامی در تاریخ ما ندارند، اما آثار آنان گواهی است بر کوششی که درراه روشن نگاهداشتن مشعل تمدن کشور ما کرده‌اند، ولازم است که بر کوشش آنان ارج بسیار نهیم، یادشان را گرامی داریم.

وفاداری بسنت‌های هنری یکی از ویژگیهای هنرمندان ایرانی بوده، واین وفاداری خود یکی از پایه‌های استوار ماندن ملت ایران دربرابر رویدادهاست.

دراینجاست که ارج وارزش هزاران هنرمند گمنامی که با وفاداری نسبت بسنتهای اصیل هنری پدران خود، پایه بقا واستقلال وسرافرازی ملت وکشورمارا استحکام بخشیده‌اند روشن میشود. گفتیم که ایرانیان همواره کوشیده‌اند تا شخصیت وارزش راستین خودرا نه‌تنها محفوظ دارند بلکه برغالبین نیز تحمیل کنند وپیوسته دراین راه پیروز بوده‌اند

نقش هنر وآثار هنری وخلق آثاری که برپایه آداب وسنن ورسوم ملی استوار بوده‌است دربقای تمدن وفرهنگ ما بسیار پرارزش است، واگرچه درگذشته کمتر باین اصل توجه شده وحتی مورخین کشور ما به هنرمندان کمتر توجه کرده، وچهره بسیاری از آنها راگرد فراموشی پوشانده، اما آثارآنان گواه تلاش آنها است.

دامنه گسترده هنرهای دستی، همیشه یکی از جولانگاههای هنرنمائی هنرمندان ایرانی، وجلوه گاهی برای آداب ورسوم وسنت‌های هنری میهن عزیز ما بوده‌است. واین سبب گرانی هنرمندان خود ازپایه‌های اصلی پایداری وبقای فرهنگ وهنر کهن ایران میباشد.

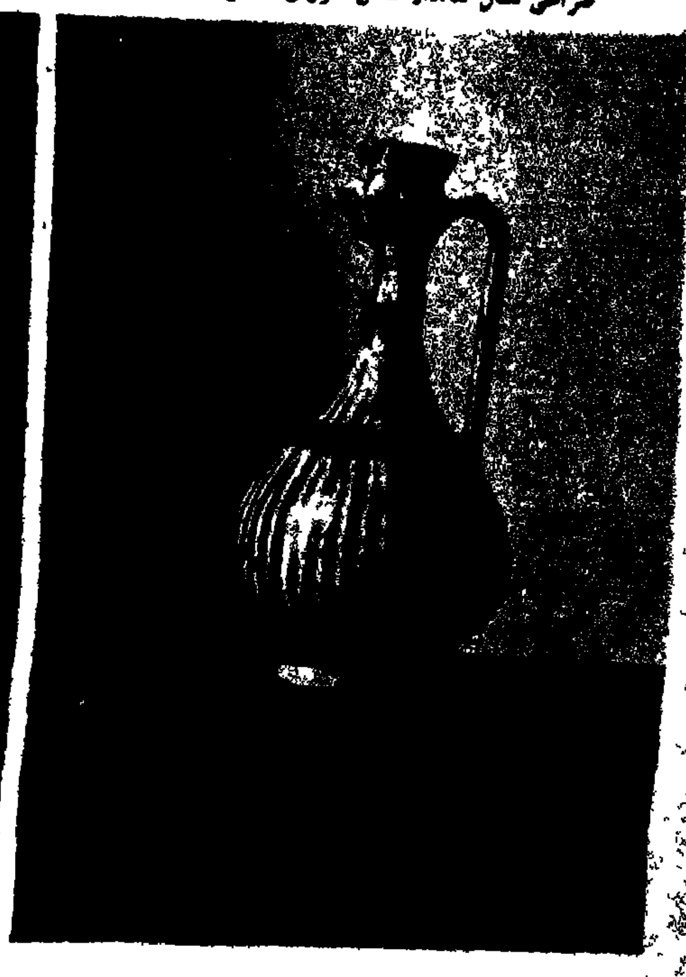
هنرمندان این مرز و بوم در سخت‌ترین روزگارها کوشیده‌اند تا آثاری پدید آورند که نمایشگر فرهنگ پاک ایران باشد.

برماست که کار آنها را ارج نهیم ودرشناسائی وشناساندن آن بکوشیم.

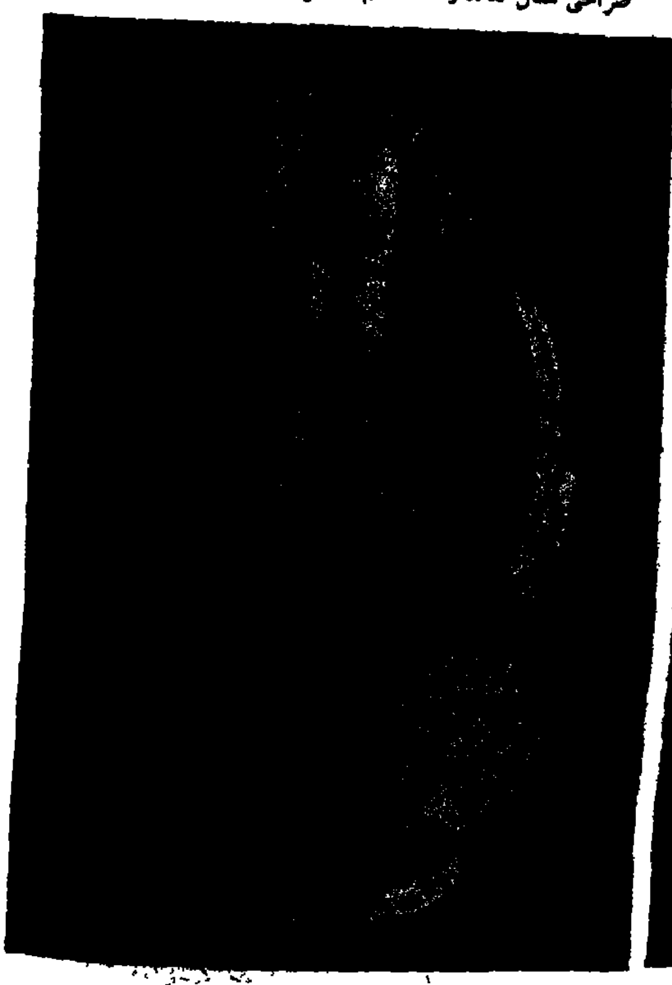
دراینجا ما برآنیم که درپیرامون گونه‌ای صراحی ایرانی گفتگو کنیم که ازسده‌های بسیار دور تا همین چندی پیش، درایران متداول ومرسوم بود، وهنرمندان ایرانی به‌پیروزی ازسنت پدران خود آثاری بهمان شیوه وشکل پدید میآوردند.

این گونه صراحی که باعتبار شکل آن درادبیات فارسی «مرغ صراحی» مشهور است گاهی بشکل مرغابی «بط» ویا بشکل خروس ویا پرندگان دیگر ساخته میشده‌است گونه اول را «بط باده» یا «بط شراب» وگونه دوم

صراحی سفال لعابدار بشکل خروس ــ گرگان



صراحی سفال لعابدار سده ششم ــ گرگان ــ موزه ایران باستان



را بطور کلی «مرغ صراحی» می‌نامیده‌اند

با این دو نام در ادبیات پارسی بسیار برمیخوریم اما شاید کمتر توجه شده که این‌گونه صراحی از کی در ایران ساخته شده‌است. وشاید باشند کسانیکه این دو نام را تنها در اشعار خوانده یا شنیده‌اند وهرگز این دوگونه ساغر را ندیده‌اند، ویا آنهاکه دیده‌اند هرگز نیندیشیده‌اند که نام آنها در زبان پارسی چه بوده‌است

مدارك موجود نشان میدهد که ساختن اینگونه صراحی در ایران سابقه‌ای کهن دارد، وآنچه تردید ناپذیر است اینکه، از هزاره اول پیش‌ازمیلاد اینگونه صراحی‌ها در ایران متداول بوده است. یکی از نخستین نمونه‌های اینگونه صراحی، بطی است که از حفریات زیویه در کردستان بدست آمده ودر اوائل هزاره اول پیش‌ازمیلاد ساخته شده‌است، وهنرمند با رنگ‌آمیزی بدنه بط کوشیده است که پروبال آنرا مجسم سازد (شکل ۱)

دومین نمونه بطی از جنس برنز (شکل ۲) با پروبال برجسته قلمزده زیباکه دم آن بدسته تبدیل شده‌است

این بط اگرچه بایستی پس از دوره ساسانی ساخته شده باشد، اما ویژگیهای فلزکاری عصر ساسانی را بخوبی نشان میدهد (دهانه قیفی شکل پشت بط که محل ریختن باده در آن بوده شکسته است) زمان ساختن این بط باید اواخر سده هفتم ویا آغاز سده هشتم میلادی باشد واین خود نشان میدهد که اینگونه صراحی در دوره ساسانی رواج داشته است

از این بط که بگذریم متأسفانه تا دوره صفوی بطی چون دو بط یادشده در دست نیست اما شواهد ادبی بسیار در دست است که اینگونه صراحی در ایران متداول ومعمول بوده‌است

در فرهنگهای فارسی اینگونه صراحی را «بط می»، «بط باده»، «بط شراب»، «بط صهبا»، «بط سرخاب‌رای» وغیره نامیده‌اند وهمه فرهنگها نوشته‌اند که‌گونه‌ای صراحی است که

صراحی سفال لعابدار دوپوسته ــ گرگان سده هفتم ه موزه ایران باستان



صراحی سفال لعابدار ــ سده هفتم ــ هشتم ه سلطان‌آباد ــ موزه ایران باستان



صورت بط می‌ساختند[1]. شعرای ایران نیز در وصف این‌گونه صراحی اشعار بسیار سروده‌اند و ابیات زیر نمونه‌هائی است از این اشعار
منوچهری شاعر سده پنجم هجری گوید
مطرب سرمست را باز هش آوردنا
درگلوی او بطی باده فروکردنا[2]

*

واین بیت از شیخ اجل سعدی:
می لاله‌گون از بط سرنگون
روان همچنان کز بط کشته خون[3]
که نشان‌دهنده رواج بط باده در روزگار اوست
امیرخسرو دهلوی گوینده سده هشتم هجری نیز در خسرو و شیرین خود از بط باده یاد میکند ومیگوید
برسم خسروان مجلس بیاراست
خردمندان نشستند ازچپ و راست
نسیم می شد اندر جانوازی
درآمد ساغر اندر بوسه بازی
بناله برد بربط رسم طربیان
زمین بوس صراحی بر حریفان
خرامان گشت ساقی باده دردست
وی از می مست مخواران ازاو مست
زهر سازیکه در آواز می شد
سر قرابه‌ای می باز می شد
شده در دلنکافی زخمه زار
بدلدوزی شده ابریشم تار
بطان باده و مرغان آبی
زشادی گریه میکردند خوشخوش[4]
شاعر آسمانی حافظ شیرازی نیز درغزل مشهور خود بمطلع
رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید
وظیفه گر برسد مصرفش گلست و نبید
به بط شراب اشاره میکند ومیگوید
صفیر مرغ برآمد بط شراب کجاست
فغان فتاده به بلبل نقاب گل که درید[5]
این بیت نیز از ساقی‌نامه منسوب باوست
بیا ساقی از باده پرکن بطی
ممی کجائی بزن بربطی
این بیت ظهوری نیشابوری (درگذشته سال ۱۰۲۳ هجری) نیز درباره بط می است
ما برکناره تشنه یک‌گوش ماهئیم[7]
طوفان گذشته ازشط خم درگلوی بط[8]
در دیوان[9] شاعر توانا صائب تبریزی (درگذشته سال ۱۰۸۸ هجری) نیز به «بط باده» بسیار برمیخوریم



صراحی بشکل خروس - سفال لعابدار - ری سده ششم هجری

ازمیکده چون خراب برآیم که بط می
برگرمی هنگامه کباب است درآنجا

*

زچشم بد خرابات مغان را حق نگهدارد
که دارد هر بط می شیر مرغ وجان آدم را

*

سرود مجلس ما جوش مستی ازل است
بط شراب درآنجا خروس بی‌محل است

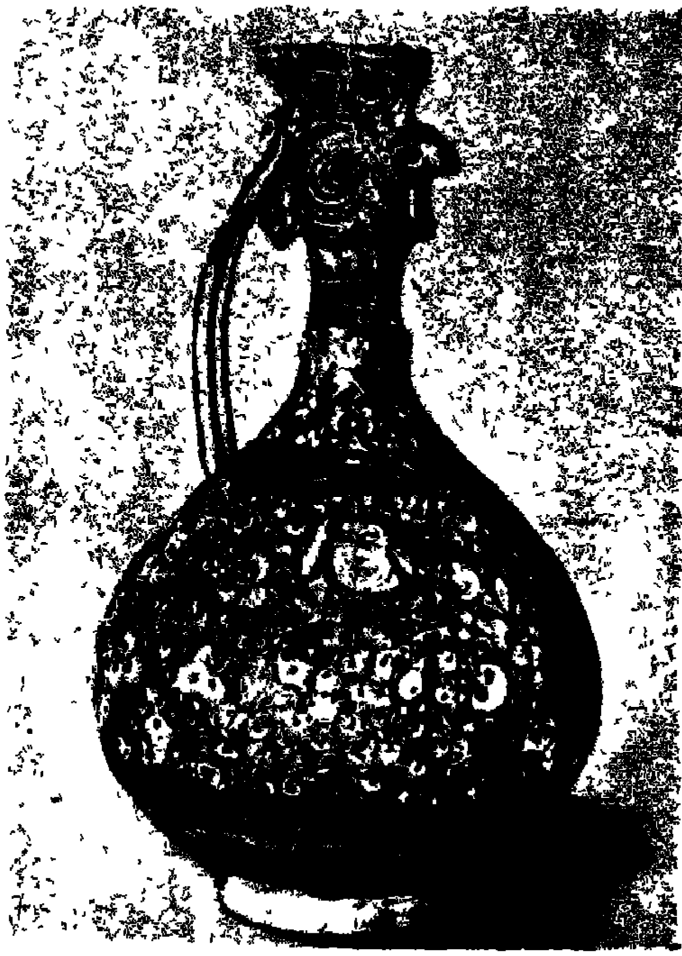
*

تا چند پی کبک بکهسار درآئی
برپای خم امروز شکار بط می کن

*

شیشه باده توحید بر آن رند حلال
که بط باده کم از مرغ حرم نشناسد

این ابیات ازشعرای ایران بخوبی نشان میدهد که درزمان آنها «بط باده» بکارمیرفته و گرمی‌بخش بزمگه مردم بوده‌است



صراحی شکل خروس ــ سفال لعابدار ــ کاشان ــ سده هفتم هجری

واپسین نطی که از آن یاد میکنیم نطی است از جنس چینی که در سده دهم هجری در ایران ساخته شده‌است (شکل ۳)

چه بسا که در گوشه و کنار کشور عزیز خودمان، و یا در میان آثار تمدن ایران عزیز در دیگر کشورهای جهان، نمونه‌های بسیار از اینگونه نطها موجود باشد که تاکنون ناشناخته مانده باشد*

گونه دیگری از صراحی‌ها چنانکه گفتیم بطور کلی شکل مرغ ساخته شده‌اند، اینگونه صراحی‌ها گاهی با دسته و زمانی بدون دسته‌اند

کهن‌ترین نمونه‌ایکه از اینگونه صراحی در دست داریم، صراحی برنزی دسته‌داری است که حدود اواخر سده هشتم میلادی، یعنی پس از ساسانیان، اما سبك وشیوه کامل ساسانی ساخته شده، و در موزه برلین نگاهداری میشود، (شکل ٤)

نقش قیفی‌شکل این صراحی سرشکسته است که محل آن در تصویر دیده میشود

گذشته از آن که صراحی‌ها را شکل مرغ میساختند، بکاربردن مجسمه یا تصویر مرغ برای تزئین صراحی در دوره ساسانی بسیار رایج بوده‌است. در شکل ٥ و ٦ دو صراحی برنزی دیده میشود که علاوه بر تزئینات برجسته بدنه و گلولوله آن شکل مرغ ساخته شده‌است. شکل شماره ۷ صراحی دیگری است که بر بدنه آن تصویری از مرغ کنده‌کاری شده‌است

درمیان آثار دوره اسلامی باینگونه صراحی‌ها بسیار برمیخوریم، که نمونه‌های آن شرح زیر است

۱ ــ صراحی سفال لعابدار ترك ترك شکل خروس (شکل ۸) کار گرگان، سده ششم هجری، موزه اصفهان

۲ ــ صراحی سفال لعابدار ساده شکل خروس (شکل ۹) کار گرگان، سده ششم هجری، موزه ایران‌باستان

۳ ــ صراحی سفال‌لعابدار دوپوسته، کار گرگان، سده هشتم هجری، موزه ایران‌باستان (شکل ۱۰)

٤ ــ صراحی سفال لعابدار سده هفتم یا هشتم هجری، کار سلطان‌آباد، موزه ایران‌باستان (شکل ۱۱)

٥ ــ صراحی سفال لعابدار شکل خروس، کار ری، سده ششم هجری (شکل ۱۲)

٦ ــ صراحی سفال لعابدار شکل خروس، کار کاشان سده هفتم هجری (شکل ۱۳)

در ادبیات پارسی نیز بنمایش فراوانی از شعرای دوره‌های مختلف برمیخوریم که نشان‌دهنده این موضوع است، که «مرغ صراحی» در دوره‌های گوناگون ساخته میشده و بین مردم رایج ومورد استفاده بوده‌است

---

۱ ــ ن ك فرهنگهای فارسی چون فرهنگ معین، آنندراج، لغت‌نامه دهخدا وجز آن

۲ ــ ن ك بواژه نط در لغت‌نامه دهخدا

۳ ــ کلیات سعدی، ص ۲٤۸ ــ تصحیح مرحوم فروغی

٤ ــ خسروشیرین چاپ شوروی، ص ٦۷

٥ ــ دیوان حافظ چاپ انجوی شیرازی

٦ ــ تذکره میخانه ساقی‌نامه حافظ

۷ ــ کوشش‌های گونه‌ای شاعرانست و در بررسی دیگر پیرامون گونه‌های دیگر صراحی وساغر در ایران مطالبی خواهیم داشت

۸ ــ ن ك بواژه نط در لغت‌نامه دهخدا

۹ ــ دیوان صائب تبریزی ــ بکوشش امیری فیروزکوهی ــ چاپ خیام

* آقای سیدعلی امام شوشتری در کتاب «فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی» زیر واژه «نط» می‌نویسد

«از این نطها تا چندی پیش در برخی خاندانهای شوشتر وجود داشت که ساخت همان شهر بود وآنهارا (گردن قار) میگفتند»، ص ۸۸ چاپ انجمن آثار ملی

خاقانی شروانی شاعر گرانقدر سده هشتم هجری ابیات زیرا در وصف «مرغ صراحی» دارد[۱۱]

گوهر می آتش است ورد خلیلش سحوان
«مرغ صراحی» گیلاست باد مسیحش بدم

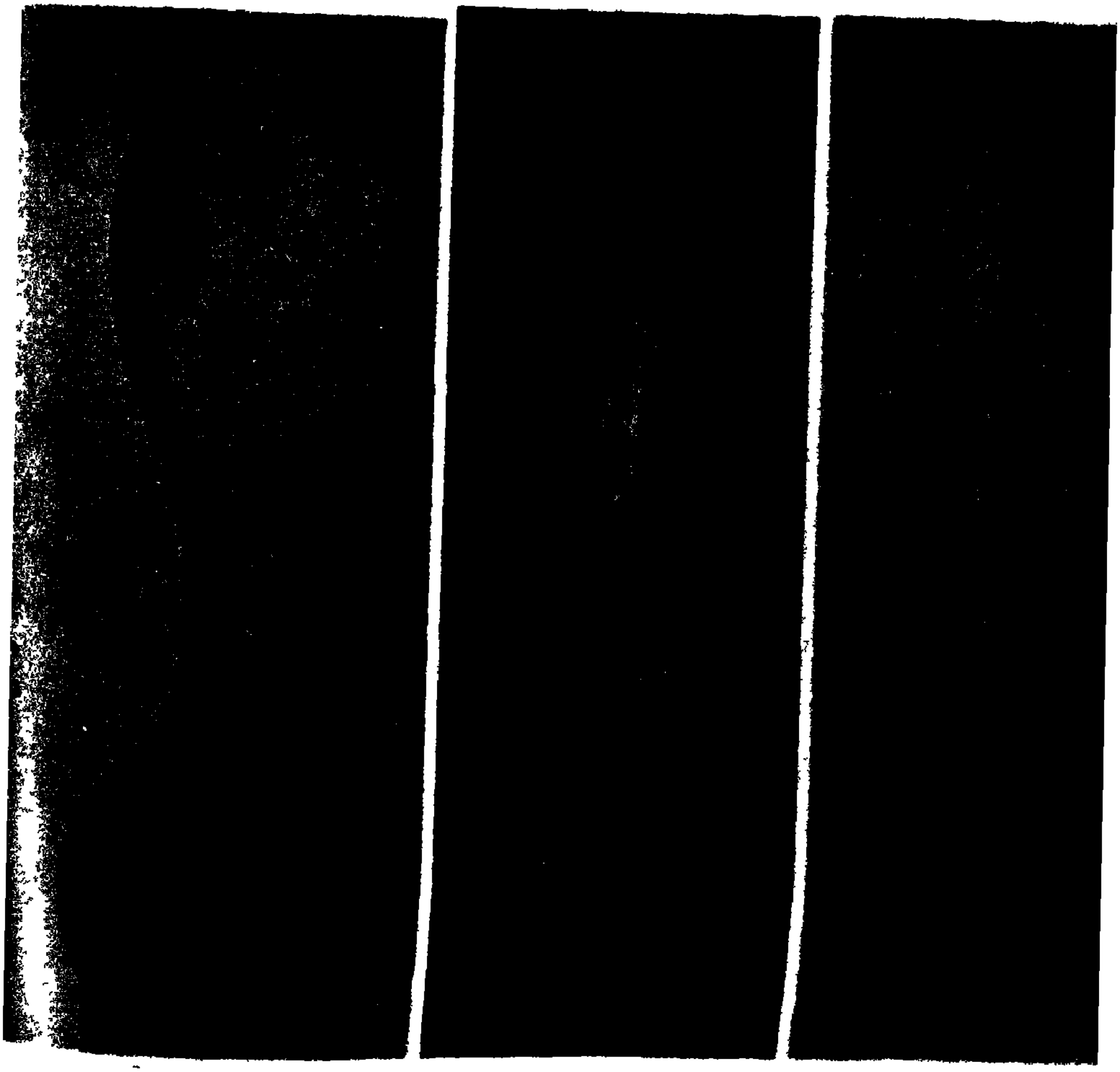
*

پنجه ساقی گرفت «مرغ صراحی» بدام
زآتش صبح اوفتاد دانه دلها بتاب

*

ودربیت بسیار زیبای زیر «مرغ صراحی» را بطوطی تشبیه می‌کند:

راست : صراحی بشکل مرغ ارشیشه ، کار شیراز ، سده ۱۱ هجری
میان : صراحی بشکل مرغ ارشیشه ، کار شیراز ، سده ۱۲ هجری
چپ : صراحی بشکل مرغ ارشیشه ، کار شیراز ، سده ۱۲ هجری



صراحی شد چشم مست هشیار
چو طوطی سبزرنگ وسرخ منقار

*

«مرغ صراحی» کنده پر　　برداشته یك نیمه سر
وز نیم منقار دگر　　یاقوت احمر ریخته

این بیت اشاره‌ایست روشن بصراحی‌هائی که نمونه آن درشکل ۷ مشاهده میشود.

واین دوبیت زیبا نیز ازخاقانی است[11]:

آمد مچمن مرغ صریحا شعب
جان تازه کن از «مرغ صراحی» طرب
چون بینی هردو مرغ راگل برلب
منشین لب گل جوی و لب جوی طلب

ونظامی گنجوی گوینده شیرین سخن پارسی دروصف مجلس بزم خسرو گوید[12]:

یکی شب ازشب نوروز خوشتر
چو شب کز روز عید اندوه‌کش تر
سماع خرگهی درخرگه شاه
ندیمی چند موزون طبع و دلخواه

. . . . . . . .

صراحی چون خروسی سازکرده
خروسی کو بوقت آوازکرده
ز رشك آنخروس آتشین تاج
گهی تیهو در آتش گاه دراج

اشاره نظامی گنجوی بصراحی خروس شکل ونمونه‌هائی چون صراحی‌های شماره ۵ و ۹ تا ۱۳ نشان‌دهنده این موضوع است که بیشتر صراحی‌ها شکل خروس ساخته میشده‌اند.

عارف بلندپایه وشاعر توانا عطارنیشابوری درخسرونامه[13] خود بهنگام وصف جشن خسرو گوید:

نشسته شاه رومی همچو جمشید
سر بر افسری روشن چوخورشید
بزرگان و وزیران معظم
همه برپای مانده دست برهم

بسر برنوخطان تاج مکلل
کشیده حلقه چون خط مسلسل
بدست آورده هریك جام زرین
چو ماهی کاورد بردست پروین
ز گلبن تا بگلبن می گرفته
زرنگ می رخ گل خوی گرفته

. . . . . . . .

شراب زهرگین شکر فشانده
ز می «مرغ صراحی» پر فشانده

. . . . . . . .

صراحی همچو مرغان سحرخیز
ز مطلب کرده درمجلس شکرریز

درسده نهم هجری که سفال سازی درایران روبانحطاط میرود، ساختن «مرغ صراحی» ازسفال لعابدار نیز کم کم از رونق میافتد. اما حفظ سنت هرگز ازرونق نمی‌افتد وسنت کهن ایرانی بگونه‌ای دیگر جلوه‌گر میشود. ازاین زمان بعد است که ما «مرغ صراحی» را ازجنس شیشه می‌یابیم وبزودی مرغهای شیشه‌ای جای مرغهای سفالی را پرمیکند.

این صراحی‌ها نیز ازنظر شکل بصورت مرغ ساخته میشدند (شکل ۱٤). با این تفاوت که بدون دسته بودند وسر آنها نیز بطور کامل شبیه بمرغ نبود، بلکه شامل نیمه‌ای ازسر ومنقار مرغ میشد. بهترین نمونه این صراحی‌ها درزمان صفویه وپس ازآن درشیراز ساخته شده‌اند.

شکل شماره ۱۵و۱٦ نمونه‌های دیگری از «مرغ صراحی» ساخت شیراز است که درسده ۱۱ و ۱۲ هجری ساخته شده‌اند.

آنچه درپایان این گفتار گفتنی است آنکه می‌بینیم که سده‌های بسیار سنت‌های هنری بوسیله هنرمندان ایرانی ازپدر به پسر نقل شده همواره مورد احترام بوده‌است. واین حفظ سنت که خود ازنشانی پایداری ملیت وکشور ما بوده درخور سی ستایش است

---

۱۱ ــ دیوان خاقانی شروانی – چاپ انجمن آثار ملی
۱۲ ــ خسروشیرین نظامی – تصحیح وحید دستگردی.
۱۳ ــ خسرونامه عطار – چاپ انجمن آثار ملی

# ملایمت یکی از پایه‌های علمی مداومت تاریخی موسیقی ایرانی

دکتر برکشلی
استاد دانشگاه تهران

تاقرن چهارم هجری مدارک نوشته‌ای که ما را بچگونگی گام ودستگاههای موسیقی ایرانی هدایت کند دردست نداریم آنچه ازاشعار ودیوان‌های شاعران وآثار مورخین برمی‌آید تا اواخر ساسانیان درایران دوره درخشانی ازموسیقی پدیدار بوده‌است. شعرای ایران دروصف رزم وبزم وشکارگاهها پیوسته ازگروههای نوازندگان وخوانندگان وانواع دستانها وسازهای گوناگون که‌نام آنها برجای‌مانده‌است شعرهاسروده‌اند.

ازقرن چهارم هجری نهضت علمی موسیقی درایران دوباره ازکندی آغاز شد فارابی استاد ثانی‌کتابی عظیم به نام موسیقی الکبیر نوشت‌که مهمترین وکاملترین‌کتاب صداشناسی وموسیقی علمی دردنیا شماررفت صداهای موسیقی فاصله‌ها وسازهای زمان خودرا ازقبیل نی، تنبور و عود وبه ویژه تنبور خراسان تشریح وتوصیف کردکه پایه واساس مطالعات بعدی موسیقی‌شناسان قرارگرفت

پس از او ابن‌سینا فیلسوف شهیر درموسیقی‌کتاب نوشت سپس صفی‌الدین ارموی درقرن هفتم هجری. علی جرجانی وقطب‌الدین محمود شیرازی درقرن‌هشتم وعبدالقادر مراغه‌ای درقرن‌نهم ودیگران کتابهای نفیسی درموسیقی ازخود بیادگار گذاشته‌اند وپیروان فارابی و ابن‌سینا شمار میروند

این دانشمندان مجهز به‌اندیشه‌های علمی تحلیلی وتعلیمی قوانین وقواعد سیر موسیقی زمان خودرا بنحو شایسته‌ای تنظیم وتشریح نموده‌اند بنحوی که‌آثار آن‌تاکنون درمشرق‌زمین پابرجا مانده ودرتحول افکارعلمی‌وتوجه به‌فلسفه شرق‌موسیقی شناسان‌وموسیقی‌دانان نام را بدنبال موضوعهای‌تحقیقی جدید ویافتن عوامل تازه درآهنگسازی بسوی خودکشانده‌است

خصوصیات این سبب بدستیاری‌آثارنفیس این دانشمندان ومطالعات جدید تطبیقی اکنون‌کم وبیش برما روشن‌است وما میتوانیم مداومت تاریخی موسیقی خودرا ازقرن چهارم هجری تاکنون بخوبی درک کنیم

اینک این سؤال دربرابر ما مطرح است‌که چگونه اطمینان یابیم‌که موسیقی بعد ازاسلام درایران همان موسیقی دوره باستانی است ودرتحول‌های مختلف آن انقطاعی دست نداده است؟ درست است‌که بسیاری ازنامهای فعلی‌گوشه‌ها ودستگاههای موسیقی ایران را می‌توان درمقامها ودستانهای زمان ساسانیان که به‌باربد نسبت داده‌اند، یافت ولی‌ازچگونگی فواصل ودرجات آنها هیچگونه نشانه‌ای دردست نیست. یکی از ارکان موسیقی نزد هرملت احساس ملایمت فواصل موسیقی است که‌گامها وتشکیل مایه‌ها وگوشه‌ها برآن استوار است. مطالعه‌ای درچگونگی روش یافتن فواصل ازراه احساس‌ملایمت که بوسیله موسیقی‌شناسان مشرق تشریح شده‌است ما را مطمئن می‌سازدکه این فواصل از دیرزمانی وشاید ازدوره‌های باستانی تاکنون پابرجا مانده‌است واین یکی ازنکات علمی‌است که مداومت تاریخی‌موسیقی ایران‌را ازدوره‌های‌قدیم تاکنون تأیید میکند

قضاوت غربیها که اصول‌موسیقی‌شرقی که فارابی‌وابن‌سینا وپیروان آنها شرح وتثبیت نموده‌اند ازیونان‌گرفته شده‌است صحیح بنظر نمی‌رسد ودلائل و قرائنی موجود است‌که بعضی ازاصول فوق ازشرق به یونان رفته است مثلاً گام فیثاغورث که برپایه عدد ۳ استوار است وپایه‌گام ملدی غربی شمار می‌رود ازهزارها سال پیش درچین شکل خاصی مورداستعمال بوده ومسلماً ازقدیم درایران‌وجودداشته واقتباس‌ازیونان‌نیست

فارابی درشرح تنبور بغداد که گام آن را معرف موسیقی اعراب پیش‌ازاسلام یعنی زمان جاهلیت می‌داند ابعادی ازقبیل $\frac{8}{7}$، $\frac{28}{27}$، $\frac{49}{48}$ را نام می‌بردکه به ابعاد گام فیثاغورث ارتباط ندارد واگرگام فیثاغورث ازیونان به ایران آمده باشد باید بحسب در تنبور بغداد نفوذکرده باشد.

نظائر این‌گونه مثل‌ها را می‌توان آورد مسلم‌ است‌که مباحث علمی موسیقی فارابی وابن‌سینا وصفی‌الدین به موسیقی علمی و اصیل زمان خود تطبیق ننموده و این دانشمندان اسرار آن‌را کشف وقوانین آن‌را پی‌ریزی کرده‌اند

روش این دانشمندان در بحث و تحقیق دربارهٔ‌موسیقی نشان می‌دهدکه عقاید متقدمین یونانی قبل ازخود‌یعنی‌پیروان مکاتب فیثاغورث، افلاطون و بطلمیوس را پیروی ننموده وبخصوص درمورد جستجوی رابطه‌ای بین اوضاع واحوال آسمان وخواص روح وابعاد موسیقی عقاید آنان‌را صحیح نپنداشته وفلسفه آنان‌را سست ومندرس شمرده‌اند

مثلاً ابن‌سینا در تشریح این موضوع معتقد است که یونانیان صفات اصلی‌وکیفیات اتفاقی‌اشیاء رابجای هم گرفته‌اند ودرتشخیص حقائق راه صحیح نپیموده‌اند آنجاکه درمقدمه شفا می‌گوید:

«همچنین ازجستجوی رابطه‌ای بین اوضاع و احوال آسمان، خواص روح و ابعاد موسیقی خودداری می‌کنیم وگرنه روش‌کسانی راکه ازحقیقت علم آگاهی ندارند پیروی کرده باشیم، ایشان وارث فلسفه‌ای مندرس وسست می‌باشند

وصفات اصلی و کیفیات اتفاقی اشیاء را بجای هم گرفته‌اند و خلاصه کنندگان نیز از آنها تقلید کرده‌اند ولی اشخاصی که فلسفه حقیقی را فهمیده ومشخصات صحیح اشیاء را درک کرده‌اند اشتباهاتی راکه دراثر تقلید رخ می‌دهد، تصحیح نموده وغلطهائی راکه زیبائی‌های اندیشه‌های کهنه را می‌پوشاند پاک کرده‌اند ایشان سزاوار تحسینند . »

درعبارت فوق از ابن‌سینا مقصود ازفلسفه مدرس وسست همانا فلسفه‌یونانیان مانند افلاطون وبطلمیوس وغیره در تشخیص فواصل صداها ازروی ارتباط با اوضاع آسمانی است ومنظور ازخلاصه کنندگان پیروان مکتب افلاطونی جدیداست که هردو دسته مورد انتقاد قرار گرفته‌اند واشاره ابن‌سینا بآنان که فلسفه حقیقی را فهمیده وسزاوار تحسین‌اند، فارابی وپیروان اوست عبارت فوق میرساند تاچه حد دانشمندان مشرق درتحقیق وتتبع استقلال رأی داشته وازتقلید قدمای یونانی خود دوری جسته‌اند

. فارابی دربرخورد به مسائل علمی وتحقیق ونتیجه گیری درآن روش‌های آفاقی بکار می‌برد وجدان علمی دارد وقضاوت شخصی را درمسائل علمی وهنری صحیح نمی‌داند وشهادت عموم یعنی آزمایشهای مکرر را قائل است واین همان روش جدید تحقیق درعلوم طبیعی است که به گالیله و بیکن که پانصد سال بعد ازفارابی آمده‌اند نسبت داده‌اند وازدوره تجدد منشاء پیشرفت سریع علوم گردیده است

فارابی استنتاج ازمطالب ومسائل فنی را برپایه آزمایش استوار می‌داند نه براوضاع واحوال آسمانی چنانکه یونانیان معتقد بودند وبویژه قضاوت عموم وآزمایش‌های مکرر را در روش تحقیق قائل است واین همان روش جدید تحقیق در علوم طبیعی است وحتی درکتاب موسیقی کبیر به پیش‌بینی وطرح اسبابی برای تجربه نتایج نظری اشاره می‌کند

اینک بشریح یکی ازپایه‌های علمی موسیقی ایران موضوع «ملایمت» که ساختمان گامها و روند مطبوع ملودی‌ها وتشکیل «انواع» و«اجناس» ودستگاهها برآن استوار است می‌پردازیم

فارابی برای «فاصله آرمنی» کلمه «اصطحاب» وبرای «فاصله ملودی» کلمه «موالفت» اصطلاح کرده است در عبارت زیر ازفارابی اصطلاحات فوق وهمچنین «کونسانس» و «دیسونانس» که درزبان موسیقی بین‌المللی استعمال میشود بخوبی تعریف وتشریح شده است

« . . . چون بیشتر دقیق شویم مشاهده می‌کنیم که بعضی صداهـا قابل اصطحابند و برخی قابل موالفت مقصود از اصطحاب اجتماع دو یا چند صداست که با هم نواخته شوند و منظور از موالفت ترکیب صداها است بنحوی که پی‌درپی بگوش برسند ازانواع اصطحاب بعضی کامل وطبیعی‌اند واحساس آن برای گوش عادی وخوش‌آیند است وبرخی غیرعادی وناخوش‌آیند. همچنین‌اند انواع موالفت »

« . . کمال اصطحاب قابل مقایسه است بنوع اختلاط خوش‌آیند رنگ‌شراب وجام حاوی آن ویااختلاط درخشندگی الماس ورنگ طلای حامل آن دریک انگشتری و اختلاط متناسب رنگ فیروزه وعقیق دریک انگشتری هنگامی‌که اصطحاب کامل باشد اجتماع را ملایم و درغیراین صورت غیرملایم خوانند . . »

چنانکه ازعبارت فوق‌مفهوم میشودکلمه اجتماع مقابل «آکورد» وکلمهٔ ملایم برابر «کونسونان» وغیرملایم بجای «دیسونان» استعمال شده‌است وملایمت را می‌توان با اصطلاح امروز «کونسونانس» نامید .

محمود شیرازی تعریف ملایمت را اینگونه‌کرده است :

« مراد ازملایمت آنست‌که سامع امتزاج‌دونغمه را مستلذ شمرد وغیرملایم بخلاف آن بود وبه ازاء این دومعنی اتفاق وعدم اتفاق نیز اطلاق‌کنند وهمچنین اتفاق را به سه قسم اتفاق اول ، اتفاق ثانی واتفاق به اشباه تقسیم‌کنند »

ازقدیم بین موسیقی‌شناسان وموسیقی‌دانان شرق ویونان برسر درجات ملایمت اختلاف‌نظر بوده است .

**خصوصیات مکتب یونان** نزد یونانیان نسبت‌اعداد معرف فاصله چگونگی آنرا تعیین میکند روش تعیین ملایمت هم ریاضی وهم آسمانی است درفلسفه آنان اعداد حکمفرمائی می‌کنند وعدد اصل هرحقیقتی شمار میرود بعبارت دیگر درکه هرشیئی عددی نهفته است‌که قدرت آن درگردش ستارگان نمودار درموجود انسان وعملیات او حاکم وبویژه درملایمت فواصل موسیقی دخالت دارد

« موسیقی حقیقی‌آنست‌که ازحرکات واوضاع ستارگان نتیجه شود وفهم آن میسرنیست مگر با مطالعهٔ روابط صداهای آن با اوضاع آسمان واین روابط با نسبتهای عددی معرفی میشوند » ( از تئون اسمیرنی Theon de Smyrne )

« هرچه نسبت معرف فاصله ساده‌تر باشد ملایمت فاصله کاملتر است دوصدای ملایم مخلوط مشابهی می‌سازد و دو صدای غیرملایم به خلاف آیند پس طبیعی‌است‌که ملایمات باید با نسبتهای مضربی( multiple بصورت K.n وبه‌اصطلاح فارابی نسب امثال ) و سوپرپارسیل( Superpartiel بصورت $\frac{1}{n} + 1$ وباصطلاح فارابی مثل وجزء ) معرفی‌شوند » (از اقلیدس) .

**مکتب فیثاغورث** — دستور فوق درهمه مکاتب یونان رعایت شده‌است درمکتب فیثاغورث ملایمات‌کامل ازچهار عددمتوالی ۱ ۲ ۳ ۴ بدست‌می‌آید‌که‌آنهارا«س کاترنر» Saint quaternaire (چهارگانه مقدس) نامیده‌اند زیرا از یکطرف مجموع‌اعدادفوق ۱۰ میشودوشایستگی‌آن‌درعالم اعداد مسلم است وازطرف دیگرریشه وپایه سایر اعداد شمارمیروند یعنی‌هرعددی را میتوان ازترکیب‌اعداد فوق بدست‌آورد

...امل بترتیب زیر طبقه‌بندی شده‌اند :
... : ۲) ، پنجم (۲ : ۳) ، چهارم (۳ : ۴) ، اکتاو باضافه پنجم یعنی دوازدهم (۱ : ۳) و اکتاو مضاعف یا پانزدهم (۱ : ۴) .

ابعاد کوچکتر ازچهارم همگی غیرملایم شناخته شده‌اند. ولی در ایجاد ملودی بکار می‌روند . بدیهی است ازتوالی فاصله‌های ملایم فوق نمی‌توان ملودی مطبوعی بدست آورد وبرای بدست‌آوردن فاصله‌های ملودی یا باصطلاح فارابی‌ابعاد لحنی فواصل ملایم را بفاصله‌های کوچکتر تقسیم می‌کنند .

درمکتب یونان این تجزیه با رعایت این اصل انجام میشودکه فاصله‌های تجزیه شده خود ازجمع وتفریق فواصل ملایم چهارم ، پنجم و اکتاو بدست می‌آید .

۸ ۹ ۱۲
(۸ : ۱۲) = (۲ : ۳) = پنجم
(۸ : ۹) = دوم (۹ ۱۲) = (۳:۴) = چهارم

این فاصله با دو عدد ۸ و ۹ ونسبت (۸ : ۹) معرفی شده‌است که آنرا پرده وباصطلاح فارابی «طنینی» گویند

چون فاصله دوم بزرگ را دوبار ازفاصله چهارم کسر کنیم بعد لحنی دیگری بنام نیم‌پرده ( Lumma ) و یا باصطلاح فارابی « بقیه » بدست می‌آیدکه با دوعدد ۲۴۳ و ۲۵۶ یا نسبت (۲۴۳ : ۲۵۶) معرفی شده‌است .

بنابه تقسیم فوق فاصلهٔ ملایم چهارم ازدوپرده (۸ : ۹) ویك نیم پرده (۲۴۳ : ۲۵۶) تشکیل یافته است .

هرگاه فاصله‌های فوق را روی یك سیم ایجادکنند ، این نسبتها که صورت آن بزرگتر ازمخرج است معرف نسبتهای فرکانسهای صداهای تولیدشده وعکس آنها که صورت کوچکتر ازمخرج است معرف نسبتهای طولی قسمتهای مرتعش سیم است وقدما فاصله‌ها را با این نسبتهای طولی کوچکتر ازواحد نمایش میدادند .

(۳ : ۴) = چهارم
پرده = (۸ : ۹) پرده = (۸ : ۹) نیم پرده
(۲۴۳ : ۲۵۶)

فاصله‌ای که با نسبت ( $\frac{۸}{۹}$ ) معرفی میشود اکتاو باضافه چهارم است که با اشکال درمکتب فیثاغورث بین ملایمات پذیرفته شده است زیرا با اصل تشکیل ملایمات که شرح آن دربالا رفت وفق نمیدهد وهمین فاصله است که فارابی و ابن‌سینا ملایمت آنرا مورد تردید قرار داده‌اند وما علت آنرا درآخر این بحث تشریح خواهیم نمود .

**مکتب ارسطوخسنوسیه** درمکتب اریستکس ( Aristoxene ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد) که فارابی اورا ارسطو خسوسیه می‌نامد ، تأثیر توأم دو صدای تشکیل‌دهنده فاصله نیز در درجه‌بندی ملایمات دخالت داده شده‌است ودرآن هشت فاصله ملایم وجود دارد به ترتیب :

چهارم (۳ : ۴) ، پنجم (۲ : ۳) و اکتاو (۱ : ۲) که ازمجموع دوفاصله اول بدست می‌آید وپنج فاصله دیگر که ازاجتماع یکی ازفاصله‌های فوق بااکتاو ودو اکتاو بدست می‌آیند :

اکتاو باضافهٔ چهارم یعنی یازدهم (۳ : ۸) ، اکتاو باضافه پنجم یا دوازدهم (۱ : ۳) ، دو اکتاو یا پانزدهم (۱ : ۴) .

دو اکتاو باضافه چهارم یعنی هجدهم (۳ : ۱۶) ودو اکتاو باضافه پنجم یا نوزدهم (۱ : ۶) .

فاصله‌های کوچکتر ازچهارم غیرملایم شناخته شده‌اند .

چنانکه ملاحظه میشود دراین‌مکتب بعد اکتاو ازاین‌نظر ممتاز است که چون با بعد ملایم دیگری جمع شود حاصل فاصلهٔ ملایمی تشکیل میدهد درحالیکه این خاصیت برای فاصله‌های چهارم وپنجم وجودندارد چنانکه بعد هفتم کوچك مرکب ازمجموع دو فاصله چهارم (۹ : ۱۶) و نهم بزرگ مرکب از دوفاصله پنجم (۴ : ۹) وچهاردهم کوچك مرکب‌از اکتاو باضافه دوچهارم (۹ . ۳۲) وشانزدهم بزرگ مرکب از اکتاو باضافه دوپنجم (۴ ۱۸) غیرملایم‌اند(تنها جمع‌چهارم وپنجم که اکتاو است ملایم است) .

**مکتب افلاطونی جدید** درمکتب افلاطونی جدید (قرن دوم بعد ازمیلاد) ابعاد نخست بدونوع سمفونی (Symphonie) و دیافونی (Dyaphonie) مقابل‌ملایم وغیرملایم تقسیم میشود. آنگاه ابعاد سمفونی نیز بدونوع آنتی‌فونی (Antiphonie) وپارافونی (Paraphonie) تقسیم میگردد . اختلاف دونوع اخیر برسر آنست که در نوع آنتی‌فونی میزان ملایمت برتمام درجات متوالی ردیف صداها حاکم است درحالی‌که درنوع پارافونی میزان ملایمت بربعضی ازدرجات متوالی ردیف صدا تطابق دارد . مثلاً فاصله اکتاو ازنوع اول است چه اکتاو صدای پایه هشتم است و اکتاو درجه دوم نهم . اکتاو درجه سوم دهم ، اکتاو درجه چهارم یازدهم ، اکتاو درجه پنجم دوازدهم ، اکتاو درجه ششم سیزدهم ، اکتاو درجه هفتم چهاردهم و اکتاو درجه هشتم پانزدهم است واین درجات همگی جزء ردیف اصلی صداها است . درصورتی‌که فاصله چهارم راکه جزء نوع دوم است نمی‌توان روی همه درجات تطبیق نمود بدون آنکه حدود آن ازدرجات اصلی تجاوزنکند یعنی چهارم صدای پایه چهارم ، چهارم درجه دوم پنجم ، چهارم درجه سوم ششم است ولی چهارم درجه هفتم ، هفتم کوچك است که درردیف صداهای اصلی نظیر ندارد .

باتقسیم‌بندی فوق فواصل سمفونی آنتی‌فونی اکتاو وجوابهای آنست وفواصل سمفونی پارافونی چهارم ، پنجم وفواصلی که ازترکیب این دو اکتاو وجوابهای آن بدست می‌آیند

**مکتب بطلمیوس** اهمیت بطلمیوس (قرن دوم بعد از میلاد) از این بابت است که نظریه‌های فیثاغورثی‌ها را منظم ساخته و تحت قاعده درآورده است

در این مکتب صداها به سه دسته تقسیم میشود که بترتیب اهمیت از این قرارند

۱ ـ دسته هموفونی (Homophonie یکصدائی) که صداهای آن چون باهم نواخته شوند احساس صدای واحد میدهند از این دسته‌اند اکتاو وجوابهای آن یعنی اکتاوهای متوالی

۲ ـ دسته سمفونی ((Symphonie) هم‌صدائی) که صداهای آن چون باهم نواخته شود احساس صدای واحد نمیدهند ولی احساس مشابهی میدهند ودرآن اختلاط صداها کامل است یعنی اختلاف آنها نمودار نیست ازآن جمله‌اند چهارم وپنجم وترکیبات آنها با صداهای دسته اول یعنی اکتاو باضافه پنجم یادوازدهم (۲ : ٦) ، اکتاوباضافه چهارم یا یازدهم (۳ ۸)

۳ ـ دسته املس (Emmèles) که تشکیل ابعاد لحنی میدهند وبیشتر بدسته دوم دستهٔ سمفونی نزدیک‌اند پرده ، نیم‌پرده ، سوم بزرگ ، سوم کوچك وغیره جزء فواصل این دسته‌اندکه با نسبت‌های کوچکتر از (۳ ٤) معرفی می‌شوند مانند (٤ ٥) ، (٥ ٦) و (٦ ٧) وغیره این نسبت‌ها بصورت مثل‌وجزء (سوپرپارسیل) اند وبس آنها هر یك ساده‌تر باشد ملایمتش بیشتر است

بطلمیوس حدود فواصل این دسته را تعیین نمی‌کند ولی (پرفیر (Prophyre) ) پیرواو با پانزده فاصله را ملایم دانسته است

(٤ ٥) ، (٥ ٦) ، (٦ ٧) ، (٧ ٨) ، (٨ ٩)،
(٩ ١٠) ، (١٠ ١١) ، (١١ ١٢) ، (١٤ ١٥) ،
(١٥ ١٦) ، (٢٠ ٢١) ، (٢١ ٢٢) ، (٢٣ : ٢٤) ،
(٢٧ ٢٨) و (٤٥ ٤٦)

در مکتب بطلمیوس فاصله‌هائی که جزء سه دسته فوق نباشد مطرود و غیر ملایم شناخته شده‌اند و آنهارا اکملس (Ecmèles) می‌نامند .

چنانکه درنسبت‌های فوق نموداراست دراین مکتب علاوه برفاصله‌های اصلی ، ابعادکوچك‌تر از نیم پرده وجود دارد مثلاً فاصله‌های (٢٣ . ٢٤) ، (٢٧ . ٢٨) و (٤٥ ٤٦) که حدود ثلث ، ربع و خمس پرده‌اند

**خصوصیات مکاتب ایران** چنانکه شرح آن گذشت پیروان مکاتب یونان بین ابعاد موسیقی و اوضاع و احوال آسمان ارتباطی برقرار ساخته وبرای اعداد ونسبت‌های فاصله‌ها خواصی آسمانی قائل بودند . موسیقی‌شناسان ایران عقایدآنان را دراین زمینه صحیح ندانسته وفلسفه آنها را مندرس وسست شمرده‌اند ومعتقدندکه آنان صفات اصلی و کیفیات اتفاقی اشیاء را جای هم گرفته‌اند ودرشناختن حقایق اشیاء راه صحیح نپیموده‌اند فلاسفه ایران باصل آزمایش‌های مکرر واحساس طبیعی در درك حقایق وتحقیقات علمی معتقدند وپیروی از همین اصل است که رهبران دوره تجدد را دراروپا به بسط علوم جدید راهنمائی کرده است واگر مدعی شویم که رهبران حقیقی دوره تجدد فلاسفه مشرق بوده‌اند ادعائی گزاف نباشد در فلسفه فارابی وپیروان او روش‌های تحقیقی جدید نمودار است

**مکتب فارابی** فارابی درانتخاب صداها وتشخیص ملایمت ابعاد ودرجه‌بندی آنها موضوع اصطحاب وموالفت را به میان میآورد وصداهای طبیعی را با میزان اصطحاب یعنی درجه ملایمت طبقه‌بندی میکند موضوع قابل ملاحظه اینست که درانتخاب ابعاد لحنی نیز موضوع امتزاج را درنظر میگیرد ومعتقداست وقتی صدای اول یك فاصله نواخته شد هنوز ارتعاش آن درگوش خاموش نشده است که صدای دوم فاصله میرسد پس درموالفت (پی‌درپی بودن صداها) نیز ملایمت ابعاد شرط است

نزدفارابی ابعاد ملایم بسه دسته بزرگ، متوسط وکوچك تقسیم شده‌اند

اکتاو (١ ٢) و اکتاو مضاعف (١ ٤) و بطورکلی اکتاوهای متوالی با بهتر بگوئیم مضاربی از اکتاو ابعاد ملایم بزرگ شناخته شده‌اند

پنجم (٢ : ٣) و چهارم (٣ . ٤) واکتاو باضافه‌پنجم یا دوازدهم (١ ٣) و اکتاو باضافه چهارم یا یازدهم (٣ ٨) فاصله‌های ملایم متوسط اند

دوم بزرگ یا پرده (٨ ٩) و بطورکلی فاصله‌های کوچکتر ازچهارم ابعاد ملایم‌کوچك شناخته شده‌اند .

مراحل ملایم‌کوچك با ابعاد لحنی با روش خاصی از تجزیه وتقسیم ابعاد ملایم بزرگ ومتوسط بدست می‌آیند وبصورت‌کلی مثل و جزء (سوپرپارسیل $1 + \frac{1}{n}$) می‌باشند مگر بقیه (٢٤٣ ٢٥٦) و ابعادی‌که ازترکیب ابعاد ملایم بزرگ ومتوسط بدست آمده باشند *

ابعاد ملایم کوچکی راکه فارابی درترکیب «انواع» بکار برده است ازاین قراراند

(٤ ٥) ، (٥ : ٦) ، (٦ . ٧) ، (٧ ٨) ، (٨ ٩)،
(٩ ١٠) ، (١٠ ١١) ، (١١ ١٢) ، (١٢ ١٣) ،
(١٣ ١٤) ، (١٤ ١٥) ، (١٥ ١٦) ، (١٨ . ١٩) ،
(١٩ ٢٠) ، (٢٠ ٢١) ، (٢١ . ٢٢) ، (٢٣ ٢٤) ،
(٢٤ ٢٥) ، (٢٧ ٢٨) ، (٣٠ . ٣١) ، (٣١ ٣٢) ،
(٣٥ ٣٦) ، (٤٥ ٤٦) ، (٤٨ ٤٩) ، (٧٥ . ٨١) و
(٢٤٣ ٢٥٦)

از ٢٦ به بعد فرق ٢٤ بعد اول بصورت مثل و جزء (سوپرپارسیل $1+\frac{1}{n}$) است وبین آنها (٤ : ٥) ، (٥ : ٦)، (٦ ٧) و (٧ ٨) در حدود سوم (دوپرده) ، (٨ : ٩) ،

(۹ : [illegible]) حدود پرده ، (۱۰ : ۱۱) ، (۱۱ : ۱۲) و (۲۵ : [illegible])
(۸۱ ... ۱۲ : ۱۳) و (۱۳ : ۱۴) درحدود سه ربع پرده و (۱۴ : ۱۵) ، (۱۵ : ۱۶) ، (۱۸ : ۱۹) ، (۱۹ : ۲۰) ، (۲۰ : ۲۱) ، (۲۱ : ۲۲) و (۲۴۳ : ۲۵۶) درحدود نیم پرده ، (۲۳ : ۲۴) ، (۲۴ : ۲۵) و (۲۷ : ۲۸) درحدود ثلث پرده و (۳۰ : ۳۱) ، (۳۱ : ۳۲) و (۳۵ : ۳۶) درحدود ربع پرده و (۴۵ : ۴۹) و (۴۸ : ۴۹) درحدود سدس پرده است.

مکتب ابن‌سینا چنانکه شرح آن گذشت ابن‌سینا بصراحت روش روش یونانیان را دریافتن رابطه‌ای بین ابعاد موسیقی واوضاع آسمان و فلسفه فیثاغورث و وارثین آنها پیروان مکتب افلاطونی جدید وبخصوص بطلمیوس را مندرس وسست میداند و روش فارابی را دریافتن ملایمات از روش احساس گوش میستاید .

ابن‌سینا ابعاد ملایم را نخست بدو طبقه تقسیم میکند :

**ابعاد ملایم طبقه اول** : شامل ابعاد ملایم بزرگ ومتوسط وکوچك است .

ابعاد ملایم بزرگ اکتاو وحود مهای آنست یعنی (۱ : ۲) ، (۱ : ۴) و (۱ : ۸) وغیره .

ابعاد ملایم متوسط پنجم (۲ : ۳) وچهارم (۳ : ۴) است.

ابعاد ملایم کوچك ازچهارم کوچکتر وهمگی بصورت مثل وجزء (سوپرپارسیل $\frac{1}{n}+1$) میباشد وخود به سه دسته بزرگ متوسط وکوچك تقسیم میشوند .

ابعاد ملایم کوچك بزرگ از (۴ : ۵) آغاز وبه (۱۳ : ۱۴) ختم میشود :

(۴ : ۵) ، (۵ : ۶) ، (۶ : ۷) ، (۷ : ۸) ، (۸ : ۹) ، (۹ : ۱۰) ، (۱۰ : ۱۱) ، (۱۱ : ۱۲) ، (۱۲ : ۱۳) و (۱۳ : ۱۴) .

ابعاد ملایم کوچك متوسط از (۱۴ : ۱۵) آغاز و به (۲۸ : ۲۹) ختم میشود :

(۱۴ : ۱۵) ، (۱۵ : ۱۶) ، (۱۶ : ۱۷) ، (۱۷ : ۱۸) ، (۱۸ : ۱۹) ، (۱۹ : ۲۰) ، (۲۰ : ۲۱) ، (۲۱ : ۲۲) ، (۲۲ : ۲۳) ، (۲۳ : ۲۴) ، (۲۴ : ۲۵) ، (۲۵ : ۲۶) ، (۲۶ : ۲۷) ، (۲۷ : ۲۸) ، (۲۸ : ۲۹)

ابعاد ملایم کوچك کوچك از (۲۹ : ۳۰) شروع و به (۴۵ : ۴۶) ختم میگردد .

(۲۹ : ۳۰) ، (۳۰ : ۳۱) ، (۳۱ : ۳۲) ، (۳۲ : ۳۳) ، (۳۳ : ۳۴) ، (۳۴ : ۳۵) ، (۳۵ : ۳۶) ، (۳۶ : ۳۷) ، (۳۷ : ۳۸) ، (۳۸ : ۳۹) ، (۳۹ : ۴۰) ، (۴۰ : ۴۱) ، (۴۱ : ۴۲) ، (۴۲ : ۴۳) ، (۴۳ : ۴۴) ، (۴۴ : ۴۵) و (۴۵ : ۴۶) .

درمکتب ابن‌سینا ازبین ۴۲ بعد ملایم کوچك تنها ۲۳ بعد برای تشکیل ۱۶ نوع استفاده شده است که بترتیب عبارتند از :

(۴ : ۵) ، (۵ : ۶) ، (۶ : ۷) ، (۷ : ۸) ، (۸ : ۹) ، (۹ : ۱۰) ، (۱۱ : ۱۲) ، (۱۲ : ۱۳) ، (۱۳ : ۱۴) ، (۱۴ : ۱۵) ، (۱۵ : ۱۶) ، (۱۸ : ۱۹) ، (۱۹ : ۲۰) ، (۲۰ : ۲۱) ، (۲۱ : ۲۲) ، (۲۴ : ۲۵) ، (۲۵ : ۲۶) ، (۲۷ : ۲۸) ، (۳۰ : ۳۱) ، (۳۱ : ۳۲) ، (۳۵ : ۳۶) ، (۳۹ : ۴۰) و (۴۸ : ۴۹) .

وبین آنها (۴ : ۵) ، (۵ : ۶) ، (۶ : ۷) ، (۷ : ۸) درحدود سوم (دوپرده) ، (۸ : ۹) ، (۹ : ۱۰) درحدود پرده (۱۱ : ۱۲) ، (۱۲ : ۱۳) و (۱۳ : ۱۴) درحدود سه ربع پرده ، (۱۴ : ۱۵) ، (۱۵ : ۱۶) ، (۱۸ : ۱۹) ، (۱۹ : ۲۰) ، (۲۰ : ۲۱) ، (۲۱ : ۲۲) درحدود نیم پرده و (۲۴ : ۲۵) ، (۲۵ : ۲۶) و (۲۷ : ۲۸) درحدود ثلث پرده و (۳۹ : ۴۰) درحدود خمس پرده و (۴۸ : ۴۹) نزدیك سدس پرده است.

**ابعاد ملایم طبقه دوم** : ابعادی هستند که یکی ازدرجات بم یا زیر آن جزء درجات ابعاد ملایم طبقه اول باشندودرجه دیگر نصف یا مضاعف درجه دیگر و ممکن است از اکتاو بزرگتر یا کوچکتر باشد

ابعاد ملایم این طبقه‌که از اکتاو بزرگترانْد .

(۲ : ۵) ، (۳ : ۷) ، (۴ : ۹) ، (۵ : ۱۱) ، (۶ : ۱۳) ، (۷ : ۱۵) ، (۸ : ۱۷) ، (۹ : ۱۹) ، (۱۰ : ۲۱) ، (۱۱ : ۲۳) ، (۱۲ : ۲۵) ، (۱۳ : ۲۷) که بصورت (۲ + $\frac{۲}{n}$) اند .

(۳ : ۸) ، (۶ : ۱۶) ، (۹ : ۲۴) ، (۱۲ : ۳۲) ، (۱۵ : ۴۰) ، (۱۸ : ۴۸) که بصورت (۲ + $\frac{۲}{۳}$) اند و

(۵ : ۱۲) ، (۱۰ : ۲۴) ، (۱۵ : ۳۶) ، (۲۰ : ۴۸) ، (۲۵ : ۶۰) ، (۳۰ : ۷۲) که بصورت (۲ + $\frac{۲}{۵}$) اند

ابعاد ملایم این طبقه‌که از اکتاوکوچکتراند :

(۳ : ۵) ، (۵ : ۸) ، (۴ : ۷) ، (۷ : ۱۲) ، (۵ : ۹) ، (۹ : ۱۶) ، (۶ : ۱۱) ، (۱۱ : ۲۰) ، (۷ : ۱۳) ، (۱۳ : ۲۴) و (۱۵ : ۲۸) .

مکتب *صفی‌الدین ارموی* صفی‌الدین نه‌تنها یك نظری‌دان جامع است بلکه درفن نوازندگی وساختن آهنگ نیز بدرجه کمال نائل آمده وچنان شهرت یافته است که ازاسحق موصلی به بعد کسی را دراین فن بپایه او نمی‌گیرند وهمین شهرت درسقوط بغداد وقتل‌عام شهربدست هلاکو سبب نجات او گردیده است

مهمترین ابداع او اعتدال گام شرق است سبکی که از اصالت موسیقی‌کاسته نشودکه خود یکی ازپایه‌های علمی موسیقی ایران را تشکیل میدهد ومجال دیگری درباره گفتگو ازآن لازم است .

صفی‌الدین ابعادی را ملایم می‌داند که بصورتهای $(1+\frac{1}{n})$ ، ۲ ، $(2+\frac{1}{n})$ ، ۳ ، $(3+\frac{1}{n})^m$ ، ۲ ، $(2^m+\frac{1}{n})$ باشند و ابعادی را که بصورت $(1+\frac{k}{n})$ ، $(2+\frac{k}{n})$ ، $(2m+\frac{k}{n})$ و $(2^m+\frac{k}{n})$ که در آنها k بزرگتر از واحد است غیرملایم میداند مگر در بعضی موارد.

ابعاد ملایم را به سه دسته بزرگ، متوسط و کوچك تقسیم میکند.

ابعاد ملایم بزرگ عبارتند از اکتاو مضاعف (۱ : ٤)، اکتاو باضافه پنجم (۱ : ۳)، اکتاو باضافه چهارم (۳ : ۸) و اکتاو (۱ : ۲).

ابعاد ملایم متوسط عبارتند از پنجم (۳:۲) وچهارم (٤:۳).

ابعاد کوچکتر از چهارم مانند (٤ : ٥)، (٥ : ٦)، (٦ : ۷) وغیره ابعاد ملایم کوچك‌اند

ابعاد ملایم کوچك نیز بنوبه خود به سه دسته بزرگ، متوسط، کوچك تقسیم میشوند

بزرگ آنها عبارتنداز (٤ : ٥)، (٥ : ٦) و (٦ : ۷).

متوسط آنها عبارتند از (۷ : ۸)، (۸ : ۹) و (۹ : ۱۰).

کوچك آنها از (۱۰ : ۱۱) آغاز میشود وخود سه دسته بزرگ، متوسط وکوچك تقسیم میگردندکه بزرگ آنها از (۱۰ : ۱۱) شروع وبه (۱٥ : ۱٦) ختم میشود، متوسط آنها ابعادی هستندکه چون هریك را چهار برابرساخته ازفاصله چهارم کم کنیم باقی‌مانده ازخود آن کوچکترشود، وکوچك آنها فواصل کوچك‌تر را گویند که آنها را «فضلات» (جمع فضله) نامند نظیر کما.

صفی‌الدین پس ازنقل عقاید ابن‌سینا درزمینه تقسیم‌بندی فواصل اظهار عقیده میکندکه نزد استادان فن تنها سه بعد ملایم کوچك وجود داردکه بزرگتر ازهمه (۸ : ۹) ومتوسط آن (۱۳ : ١٤) وکوچك آن لیما (۲٤۳ : ۲٥٦) است زیرا ابعاد نزدیك بهم درگوش تأثیرشان یکسان است مثلاً (۷ : ۸) و(۹ : ۱۰) تأثیرشان مثل (۸ : ۹) است همچنین (۱۳ : ١٤) بجای ابعاد ملایم کوچك متوسط و لیما بجای همگی ابعاد ملایم کوچك کوچك بکارمیروند. همین‌فکراست که صفی‌الدین را باصل اعتدال گام راهنمائی میکند

ازطرف دیگر صفی‌الدین نیز مانند ابن‌سینا ابعاد ملایم را بدو طبقه تقسیم میکند.

ابعاد ملایم طبقه اول آنهائی هستندکه بین دو انتهای هریك نتوان صدائی یافت که با یکی از آن دوبعد اکتاو داشته باشد. بعبارت دیگر ابعاد ملایم کوچکتر از اکتاو را جزء طبقه اول میشمارند. ازاین طبقه‌اند ابعاد اکتاو، پنجم، چهارم و ابعاد مثل وبچه $(1+\frac{1}{n})$.

ابعاد ملایم طبقه دوم آنهائی هستندکه یکی ازدوانتهای هریك ازآنها با یکی ازدوانتهای یکی ازابعاد ملایم طبقه اول منطبق وانتهای دیگر نصف یا دوبرابر انتهای دیگرآن بعد ملایم طبقه اول باشد. ازاین طبقه‌اند:

اکتاو باضافه پنجم (۱ : ۳)، اکتاو باضافه چهارم (۳ : ۸)، چهارم مضاعف (۹ : ۱٦)، اکتاو مضاعف (۱ : ٤) وابعادی‌که بصورت $(2+\frac{1}{n})$، $(2+\frac{2}{n})$، $(1+\frac{n-1}{n})$ و $(1+\frac{n-2}{n})$ باشند مانند اکتاو باضافه سوم (۲ : ٥)، اکتاو باضافه چهارم (۳ : ۸) وششم بزرگ (۳ : ٥) وششم کوچك (٥ : ۸) ازبحث فوق نتایج زیرمستفاد میشود:

۱ ــ یونانیان ابعاد موسیقی ونسبت‌های معرف آنها را با اوضاع واحوال آسمان وحرکات ستارگان مربوط میدانستند.

۲ ــ ایرانیان عقاید آنان را دراین‌زمینه مطرود شناخته وهیچگونه ارتباطی را بین ابعاد موسیقی و اوضاع آسمان نمی‌پذیرند.

۳ ــ ملاك تشخیص ملایمت ودرجات آن نزد یونانیان چگونگی اعداد معرف نسبت‌ها است و اصل براینست‌که هرچه نسبت ساده‌تر باشد میزان ملایمت بیشتراست.

٤ ــ درمکاتب ایران آزمایش وعمل وتشخیص گوش وشهادت عموم موردنظر است واین نکته بسیار قابل توجه است چه همین فلسفه درمورد تحقیق مسائل علمی راه را بسوی دوره تجدد وپیشرفت علوم وفنون‌بارکرده‌است وبجرئت میتوان ادعا نمودکه ایرانیان درهموارساختن این راه سهم بسزائی داشته‌اند درحالیکه مورخین علوم ابتکار این امر را به اروپائیان منحصر دانسته‌اند.

٥ ــ ابعاد ملایم نزد یونانیان بصورت $1+\frac{1}{n}$ است. نزد ایرانیان انواع دیگری کشف شده‌است ازآنجمله‌اند نسبتهائی بصورت $1+\frac{2}{n}$ مانند $\frac{5}{3}$ ششم بزرگ‌که درموسیقی ایران اهمیت بسزائی دارد و بکمك آن و ۳ فاصله $\frac{2}{1}$، $\frac{3}{2}$ و $\frac{4}{3}$ میتوان از راه احساس ملایمت در گوش تمام درجات گام موسیقی ایران را بدست آورد.

٦ــ موضوع اعتدال گام که بفاصله نیم‌پرده معتدل نخستین‌بار درمورد موسیقی شرق بنحو کاملتری بوسیله صفی‌الدین برمبنای درجه‌بندی تنبور خراسان اجرا گردیده است.

۷ ــ نزد ایرانیان ابعادی درساختمان انواع بکاررفته‌اند که طبیعی بوده وملایمتشان ازلحاظ گوش مسلم باشد واین وجه امتیاز موسیقی شرق ازموسیقی غربی‌است وهمین امر یکی ازدلائل علمی مداومت تاریخی موسیقی ایرانی است وکوشش درمصنوعی ساختن‌آن ازاصالت موسیقی‌ایران‌خواهد کاست.

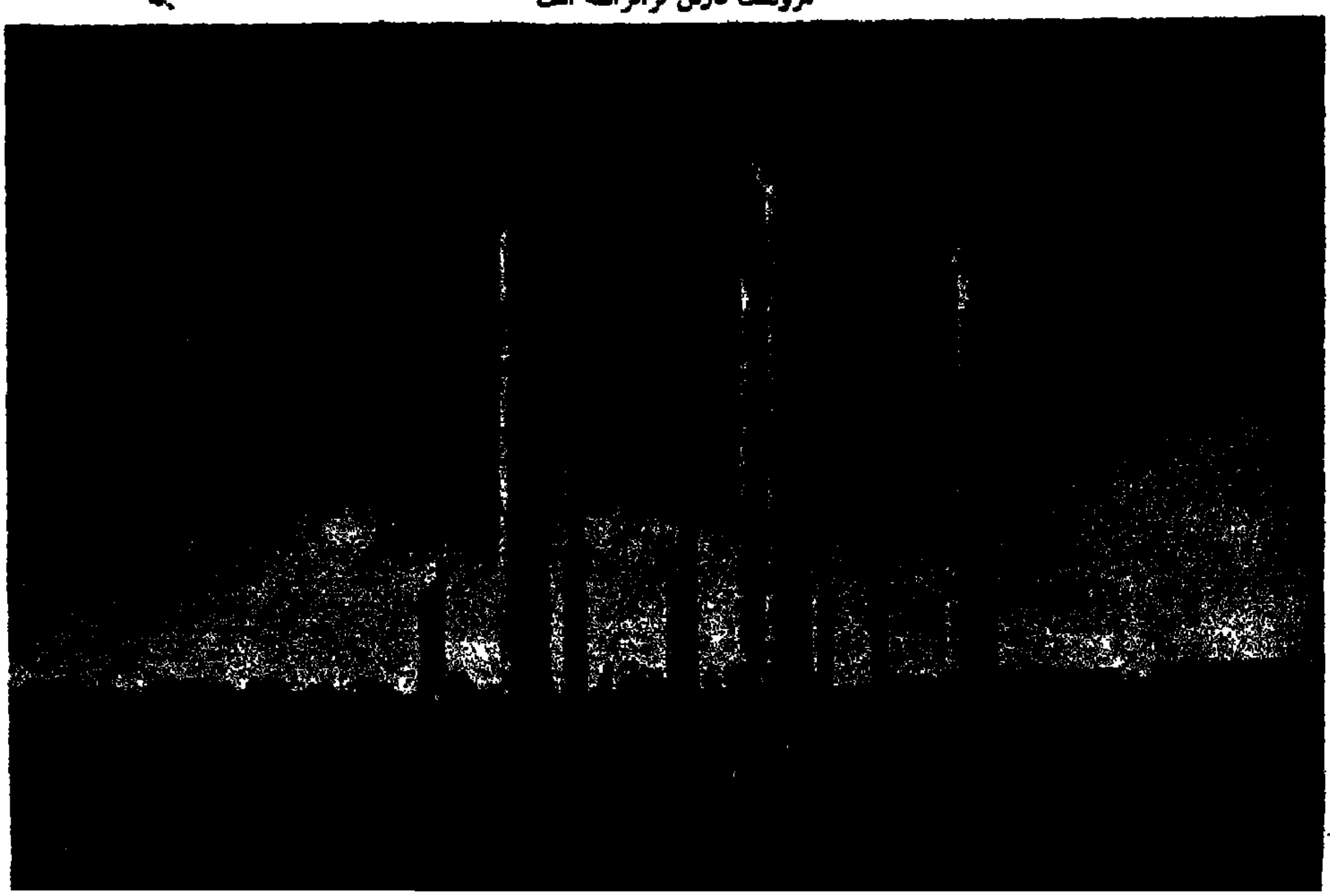
# شباهت‌های تخت جمشید هخامنشی و اصفهان عصر صفوی

**دکتر عباس زمانی**
**استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی**
**دانشگاه تهران**

ساختمان تخت جمشید حدود سال ۵۲۰ قبل از میلاد به فرمان داریوش کبیر (۸۶؛ ۵۲۲ ق. م)، یکی از بزرگترین و مقتدرترین شخصیت‌های تاریخی و ملی ایران، صورت گرفت و اعقاب او هر یک سهم خود بناهای معظمی به آن افزودند آثار این تخت قریب دوهزار و پانصد سال در مقابل حوادث طبیعی و صدمات و هجومهای بشر پایداری کرده و هم‌اکنون چون روشن‌ترین و محکم‌ترین شواهد و مدارک تاریخی ایران درکنار مرودشت فارس برافراشته است و از اطراف و اکناف عالم مورخین و جهانگردان را بجانب خود میخواند[1]

ساختمان اصفهان عصر صفوی در حدود سال ۱۰۰۶ هجری قمری به فرمان شاه عباس کبیر (۱۳۰۸ - ۹۹۵ ه) یکی دیگر از بزرگترین و مقتدرترین شخصیت‌های تاریخی و ملی ایران شروع شد و اعقاب او هر یک سهم خود بناهای معظمی ایجاد کردند آثار اصفهان عصر صفوی قریب چهارصد سال درمقابل

آثار تخت‌جمشید هخامنشی که قریب ۲۵۰۰ سال درمقابل حوادث مختلف پایداری کرده وچون روشن‌ترین شواهد ومدارک تاریخی ایران درکنار مرودشت فارس برافراشته است



حوادث مختلف مقاومت کرده وهم اکنون به‌عنوان گروه دیگری از روشن‌ترین شواهد ومدارک تاریخی ایران نام برده میشود وازاطراف واکناف عالم مورخین وجهانگردان را بسوی خود میخوانند[۲]

تخت جمشید بیش از دوهزار ویکصد سال از اصفهان عصر صفوی قدیمی‌تر است اما، با وجود این فاصله زمانی، برادری این دوشهر و پدر و فرزندی سازندگان و به عبارت دیگر پیوندهای تاریخی و ملی آن دوجلوه‌گر است

ما این پیوندهارا درسه قسمت شرح ذیل بررسی میکنیم

۱ ــ تخت‌جمشید وسازندگان آن

۲ ــ اصفهان عصر صفوی و سازندگان آن

۳ ــ پیوندهای تاریخی بین آن‌دو .

الف ــ تخت جمشید وسازندگان آن ــ تخت جمشید ، بطوریکه اشاره شد ، در دوره هخامنشیان بنا گردید جد هخامنشیان هخامنش نام داشت ونام خودرا به این سلسله داد. اولاد هخامنش مدتی در فارس و خوزستان محلی پادشاهی کردند وتابع پادشاهان ماد بودند کمبوجیه اول (۵۵۹ - ۶۰۰ ق م)، فرزند کوروش اول (۶۰۰ - ۶۴۰ ق م)، با دختر آستیاگ (Astyages) پادشاه ماد ازدواج کرد و ازاین ازدواج کوروش بزرگ (۵۳۰ - ۵۵۹ ق م) بوجود آمد کوروش پایتخت خودرا درپازارگاد قرارداد وبه مطیع کردن قبائل پرداخت . او اتحادی با سویید پادشاه بابل تشکیل داد وچون پادشاه ماد ازاین اتحادکه مخالف او بود آگاه شد ، کوروش را بهمدان احضار کرد ولی وی ازفرمان سلطان متبوع خود سر باز زد پادشاه ماد تصمیم به تنبیه کوروش گرفت ودراجرای این تصمیم محاربه سختی ،در دو مرحله صورت گرفت که دومی تحت فرماندهی شخص آستیاگ بود . دراین جنگ آستیاگ مغلوب گردید وازتخت سلطنت بزیر آورده شد[۳] .

کوروش با غلبه برآستیاگ یك سلسله ملی ایرانی تشکیل دادکه از ۵۵۹ تا ۳۳۰ قبل ازمیلاد سلطنت کرد . به علت وجود کوروش بزرگ (۵۳۰ - ۵۵۹ ق . م) ومرد برومند دیگر این سلسله ، داریوش کبیر (۴۸۶ - ۵۲۲ ق . م)، سراسر آسیای غربی گشوده شد وبصورت نخستین امپراطوری یا شاهنشاهی ایران سازمان یافت ودرقسمت مهمی ازآسیا، شمال‌شرقی افریقا، جنوب شرقی اروپا دوره تاریخی جدیدی آغازگردید . ثبات

* ۱ ــ معماری ایرانی، تألیف پوپ ، ترجمهٔ غلامحسین صدری افشار ، احمد ایرانی ، تهران ۱۳۴۶ ، ص ۲۶ و ۲۸ و ۳۴

۲ ــ آثار ایران ، جلد دوم ، جزوه اول ، تألیف گدار فرانسوی، ترجمه سید محمدتقی مصطفوی تهران ۱۳۱۸ .

۳ ــ ایران ازآغاز تا اسلام ، تألیف ر . گیرشمن ، ترجمهٔ دکتر محمد معین ، تهران ۱۳۳۶

قسمتی ازبناهای اصفهان عصرصفوی که قریب چهارصد سال درمقابل حوادث مختلف مقاومت‌کرده وبه‌عنوان گروه دیگری ازروشن‌ترین شواهد ومدارک تاریخی ایران برافراشته است



[...] سابقه‌ای بدست آمد وشبکه ارتباطات و ایجاد چاپارخانه‌های طویل، با استراحتگاههای لازم، موجب رونق بازرگانی و تولید [...] گردید.

[...] ارتباط، درقسمتهای مختلف شاهنشاهی، موجب رفاه و [...] عمومی و گسترش تمدن وایجاد عوامل [...] ازجمله [...] فوق‌العاده رشته‌های مختلف هنر گردید وبین رشته‌های هنری، معماری بصورت بارزی تجلی کرد وآثار باشکوهی شکل یافت و الهام‌بخش هنرکاران و هنرمندان هم‌عصر وبعد گردید.

یکی ازمجموعه‌های آثار پرشکوه دورهٔ هخامنشی در تخت جمشید صورت گرفت. این بناها برروی سکوی عظیمی بمساحت تقریباً ۴۵۰ × ۳۰۰ متر ومحصور دریك حصار بوده است وقسمتهای مهم آن که تاکنون شناخته شده بشرح ذیل است:

۱ ـ پلکان دوطرفی که بدواً درجهت مخالف، وبعداً درجهت موافق هم بسطح سکو راه میدهد.

۲ ـ دروازه خشایارشاه که مرکب ازیك تالارچهارگوش شامل چهارستون وسه درگاه است.

۳ ـ آپادانا یا تالار بارکه ازطریق دروازه مزبور وحیاط شمالی به‌آن راه می‌یافته‌اند.

این تالار دربین سه ایوان ستوندار واقع درشمال، شرق وغرب خود قرار داشته وسقف آنرا شش ردیف ستون رفیع سنگی شش‌تائی، جمعاً ۳۶ ستون، تحمل میکرده است. سقف هریك ازایوانها نیز برروی دوردیف ستون سنگی شش‌تائی قرار داشته است. درشمال ومشرق تالار آپادانا پلکان زیبائی، بازوحیاط جلو خود، به این تالار عظیم راه میداده است.

دردیوارهای یك جانب این دو پلکان نقوش تاریخی مشتمل برصف افسران وسربازان وعرابه‌ها واسبهای شاهی ودرجانب دیگر تصویر نمایندگان استانهای مختلف کشور شاهنشاهی هخامنشی درراه باریافتن بحضور شاهنشاه ایران دیده میشود. تصویر نمایندگان استانهای مختلف کشور هخامنشی ازنظر اهمیت تاریخی ونمایاندن وضع لباس وهیأت کلی ساکنین هراستان بسیار مهم است*.

۴ ـ تالار سه دروازه که دارای چهارستون وسه درگاه است وبه کاخها وحرم راه دارد. این کاخ دارای پلکان دوطرفی زیبائی درسمت شمال است که نقوش سربازان وافسران پارسی ومادی برجبهه‌های خارجی وداخلی آن نمایان است. ازپلکان مزبور به‌ایوان دوستونی بلندی میرفته‌اند وازایوان بدرون کاخ وارد میشده‌اند.

۵ ـ تچرا، احتمالاً کاخ زمستانی داریوش، که مرکب ازیك تالار ستوندار مرکزی، دواطاق چهارستونی ویك ایوان جفت ستونی ویك حیاط درسمت جنوب است.

۶ ـ کاخ خشایارشاه که عبارت ازیك تالار ستوندار ویك ایوان ستوندار وچند اطاق درطرفین است.

۷ ـ حرم [...] که شامل یك تالار [...] یك ایوان دو ستونی وتعداد زیادی اطاقهای کوچك چهارستونی [...] است.

۸ ـ تالار صد ستون که درشمال شرقی تخت واقع بوده است ودرشمال آن یك ایوان ۱۶ ستونی قرار دارد. درشمال این ایوان حیاط وسیعی وجود دارد که درشمال آن یك تالار مربع چهارستونی نظیر دروازهٔ خشایارشاه تعبیه گردیده بوده است.

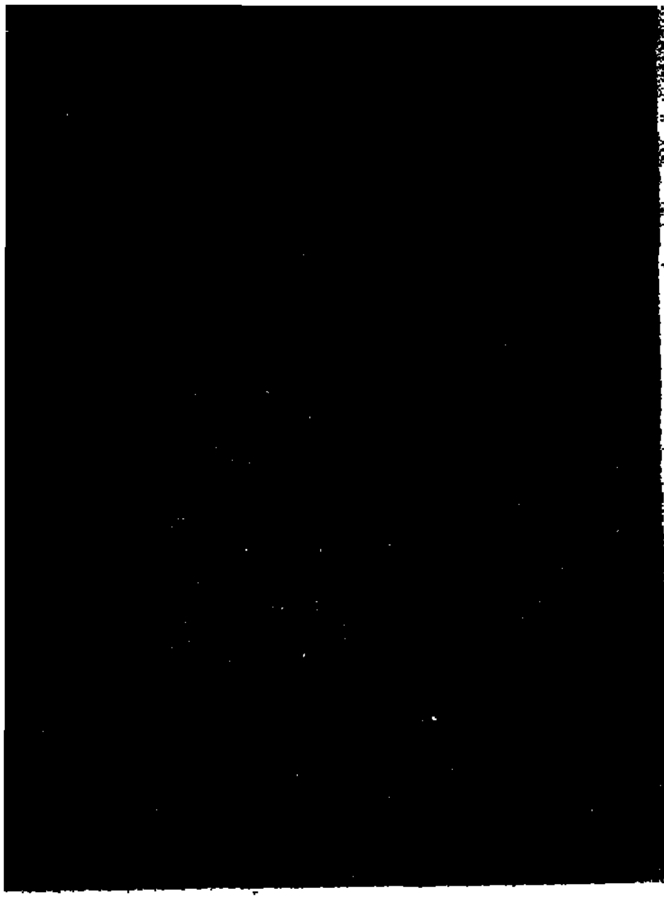
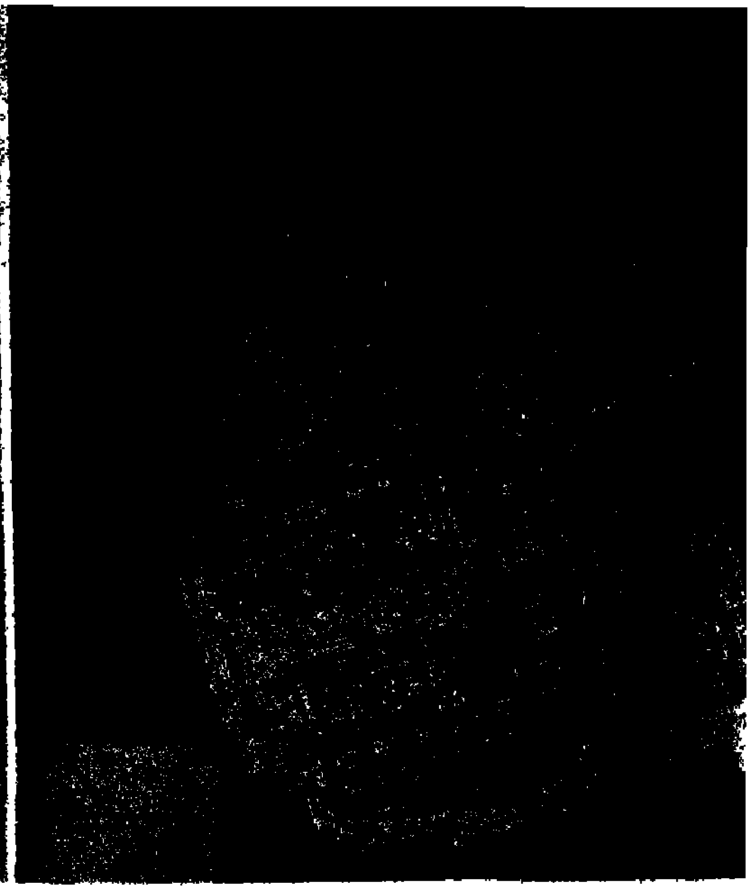
اضافه بربناهای مذکور آثار خزانه داریوش، که در پلانی مستطیل چند تالار ستوندار بزرگ وکوچك دارد، وآثار قسمتهای دیگری بنام کاخ اردشیر سوم، آرامگاه اردشیر دوم وسوم واستحکاماتی درمنتهی‌الیه شمال شرقی تخت وجود دارد[۲].

ب ـ اصفهان عصر صفوی وبناکنندگان آن ـ اصفهان این عصر توسط سلسله صفوی توسعه یافته ودرواقع بنا گردیده است. جد صفویان شیخ صفی‌الدین اردبیلی عارف مشهور است. یکی از اعقاب شیخ صفی‌الدین، اسماعیل، درسال ۹۰۷ ه، دربی یك سلسله مبارزات حدی تاج وتخت ایران را بدست آورد وشاه‌اسماعیل نامیده شد. وی سلسله صفوی را که از ۹۰۷ تا ۱۱۴۸ ه درایران سلطنت‌کرد تأسیس نمود.

این سلسله مذهب تشیع را درایران رسمی نمود ودرراه اتحاد قبایل وهمبستگی قسمتهای مختلف ایران وتوسعه آن قدمهای بلندی برداشت. ثبات لازم بدست‌آمد وموجب‌ایجاد شاهراهها وبنای‌کاروانسراها ورونق اقتصاد گردید. این شرائط رونق وتمرکز هنری دربی داشت ودربین رشته‌های مختلف هنری، معماری مقام ارجمندی احرازکرد. این هنر تقریباً بتمام سنتهای گذشته توجه نمود وگوئی میخواست تمام عظمتهای گذشته ازجمله عظمتهای دورهٔ هخامنشی را زنده کند وپیوندهای عصر خود بادورهٔ هخامنشی را مستحکم سازد. قسمت عمدهٔ عملیات معماری عصرصفوی درشهر اصفهان صورت گرفت که برای شناسائی بیشتر مختصری ازجغرافیای تاریخی آن بیان میشود.

اصفهان درجمله آبادیهائی است که گرد یکدیگر حلقه زده و در ارتفاع بیش از ۱۵۰۰ متر درپایه شرقی کوههای زاگرس قرارگرفته است. این شهر درامتداد شرقی کوهستان مزبور واقع گردیده واز روزگار پیشین پیوسته گذرگاه لشکریان وبازرگانان بوده‌است. این شهر ازجمله اقامتگاههای سلطنتی شهریاران هخامنشی بوده ودرتواریخ قدیم بنام گابا یا گبی ودرپارس علیا معرفی گردیده است. اصفهان در دورهٔ اشکانیان و در زمان سلطنت ساسانیان مراکز [...] بوده ولی ازآثار آن وقت چیزی جز اسم این شهر [...] است.

اصفهان درصدر قرن اول هجری [...] بود ودر سال ۳۱۹ هجری جزو قلمرو [...] گردید

راست : پلان بناهای تخت جمشید هخامنشی ۱ ــ پلکان دوطرفی که بسطح تخت جمشید راه میدهد ۲ ــ دروازه خشایارشا ٤ ــ ایوان شمالی آپادانا ٥ ــ آپادانا یا تالار بارعام ٦ ــ ایوان شرقی آپادانا (تالار سه دروازه جنوب شرقی این ایوان بچشم میخورد) ۸ ــ تچرا کاخ زمستانی داریوش کبیر ۱۰ ــ تالار صد ستون ــ پلان سایر بناها نیز مشخص شده است چپ : پلان مسجد شاه اصفهان که ازنظر حیاطها ، ایوانها ، تالارهای مربع وستوندار قابل مقایسه با پلان قسمتهای مهم تخت جمشید است

این شهر مدتی درتصرف آل‌بویه (٤٤۸ – ۳۲۰ ه) بود ودر سال ٤٤۳ هجری بدست طغرل سلجوقی افتاد وچندی بعد پایتخت امپراطوری وسیع سلجوقیان شد . سپس این شهر زیر نفوذ خوارزمشاهیان قرار گرفت وبالاخره بتصرف مغول درآمد. دراواسط قرن هشتم هجری بتصرف آل‌مظفر (۷۹۵ – ۷۱۳ ه) درآمد ودر ۷۹۰ هجری توسط لشکریان امیرتیمور لنگ قتل عام شد . آنگاه قره‌قوینلوها (۸۷٤ – ۷۸۲ ه) وآق‌قوینلوها (۹۰۸ – ۷۸۰ ه) آنرا تصرف کردند وپس ازآن نوبت بدورهٔ صفوی رسید[۶].

درزمان شاه‌عباس کبیر، پنجمین سلطان صفوی (۱۰۳۸ – ۹۹۵ ه)، اصفهان به عنوان پایتخت رسمی کشور ایران انتخاب وجشنهای نوروز سال ۱۰۰٦ هجری (۱۵۹۸ میلادی) درآن شهر برپا شد. شاه‌عباس تصمیم گرفت، پایتخت خودرا عالی‌ترین وباشکوه‌ترین شهرهای دنیا سازد . وی برای بزرگ‌کردن اولین کاخ خود عالی‌قاپو ، بهترین معماران وهنرمندترین استادان کاشی‌کار را از نقاط مختلف ، حتی ازهند ، آورد وبکار گماشت[۷] .

یکی‌ازمجموعه‌های ساختمانی مهم این‌شهر بناهای‌اطراف میدان شاه است . این میدان قبل ازآنکه شاه‌عباس مقر فرمانروائی خودرا به اصفهان منتقل کند درمرکز آن شهر وجود داشت . شاه‌عباس مبلغ مهمی برای زیبائی وآرایش آن اختصاص داد[۸] . میدان شاه همواره مورد بازدید وتحسین مسافران وجهانگردان داخل وخارج ایران بوده وهست ، بناهای اطراف آن عبارتست از :

---

٤ ــ معماری‌ایرانی ، تألیف‌پوپ ، ترجمهٔ غلامحسین صدری‌افشار، احمد ایرانی ، تهران ۱۳٤٦ ، ص ۲۲

٥ ــ ایضاً معماری ایرانی ، ص ۳٤ و ۳۷

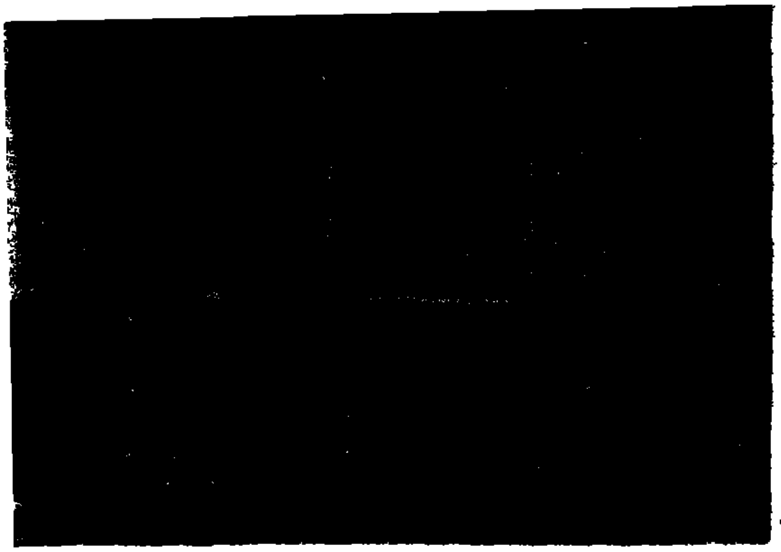
٦ ــ اقلیم پارس ، تألیف سید محمدتقی مصطفوی ، تهران ۱۳٤۳ ص ۲۲ تا ۳٦

۷ ــ آثار ایران ، جلد دوم ، جزوه اول ، تألیف گدار فرانسوی، ترجمهٔ سید محمدتقی مصطفوی ، تهران ۱۳۱۸ ، ص ۲ تا ۱۹ .

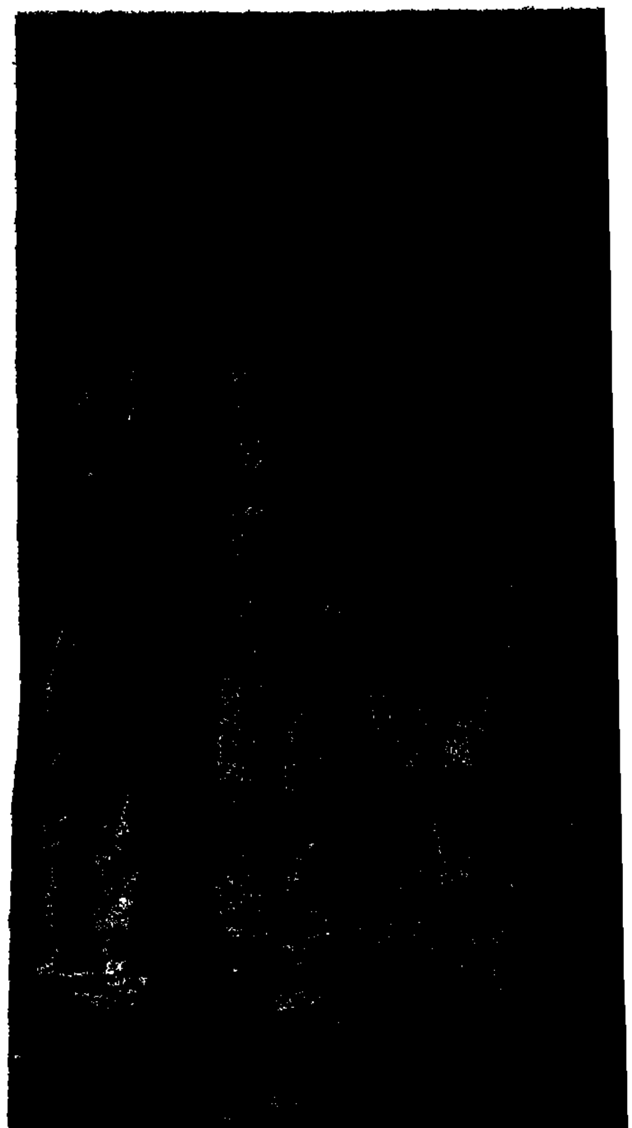
۸ – ایضاً آثار ایران ، ص۷۹ و ۸۰ .



هرومرهم







چپ : عالی‌قاپو یا آستانه کاخ مهم عصر صفوی که ایوان بالای آن نیز ازنظر ستونهای رفیع وسقف مسطح با ایوانهای دورهٔ هخامنشی قابل مقایسه است

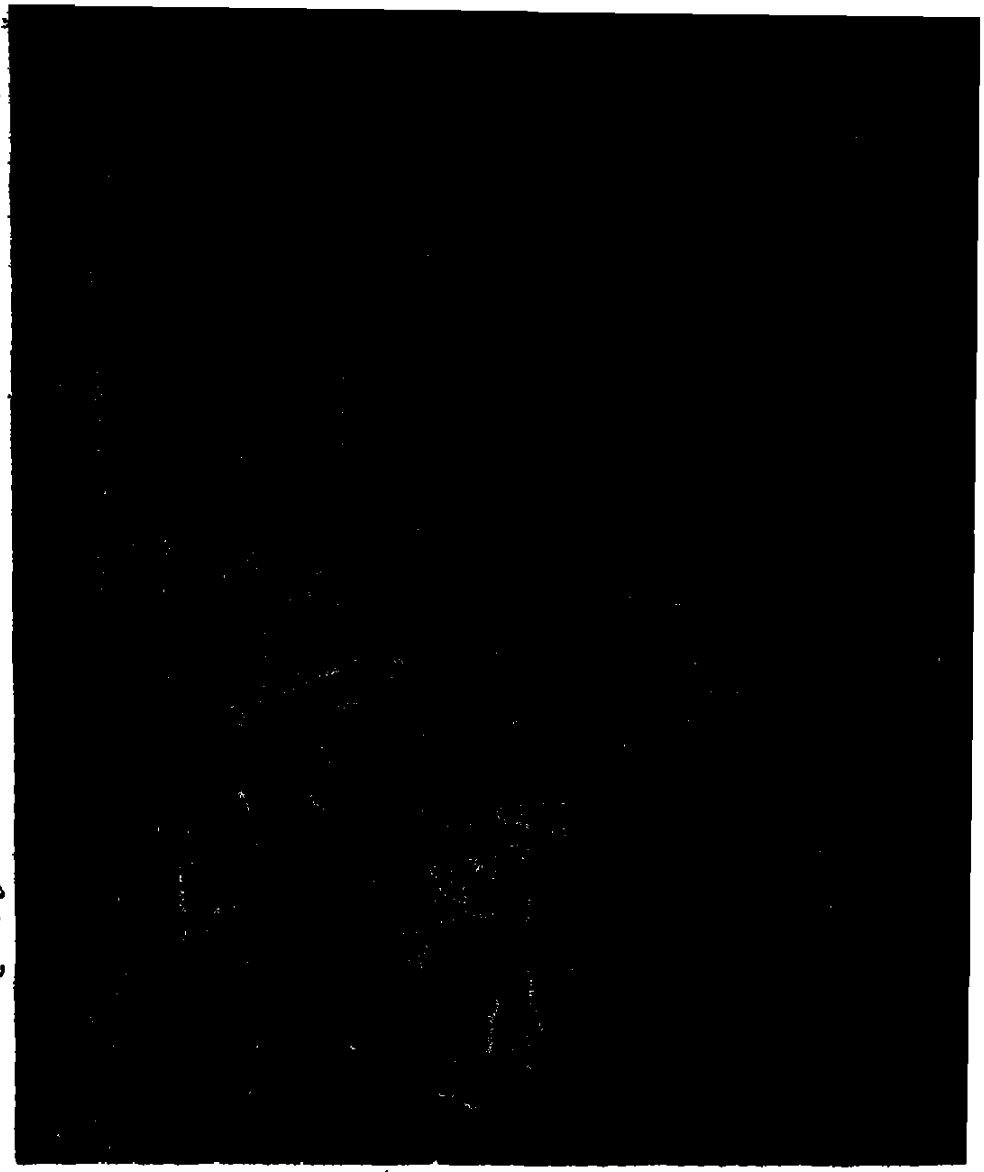
پائین : شکل تالار چهل ستون اصفهان عصر صفوی ، ستونهای رفیع شیاردار سقف مسطح آن را نگه میدارد

راست : دروازه خشایارشا یا آستانهٔ بزرگ تخت‌جمشید هخامنشی

۱ ــ عالی‌قاپو ــ شاه‌عباس جشن‌های نوروز ۱۰۰۶ هجری را دراین‌کاخ برپا داشت وبلافاصله بتوسعه آن پرداخت تا احتیاجات اورا ازحیث دربار وحرمسرای سلطنتی تأمین نماید. این بنا قبل‌ازآنکه شاه‌عباس اصفهان را بپایتختی‌انتخاب کند درکنار میدان شاه ، اززمان تیموری ، وجود داشت شاه‌عباس ساختمانهائی درقسمت جلو آن افزود وطبقاتی در روی‌آن ساخت وپس‌از اتمام‌کار دیوانخانه وحرمسرای‌خود[1] درطبقات مختلف‌آن قرارداد .

درهرطبقه این بنا یك تالارکوچك دروسط و راهروها ودهلیزهای متعدد دراطراف‌آن وجوددارد . درسمت میدان‌شاه ایوانهائی ساخته شده‌که درآنها می‌نشسته وبمیدان ومناظر اطراف نگاه میکرده‌اند .

زیبائی این‌کاخ بواسطه دیوارهای آن بوده ، که طق



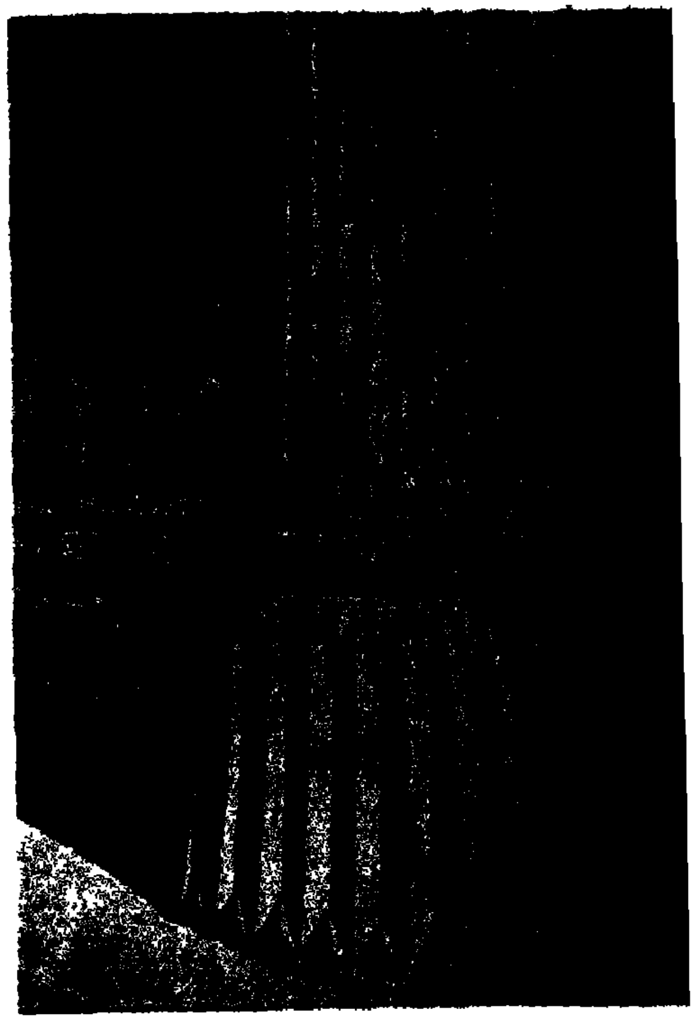
شکل بازسازی‌شده ایوان آپادانا تخت‌جمشید هخامنشی. ستونهای رفیع شیاردار سقف مسطح آنرا نگه می‌دارد

گفته جهانگردان ازجمله پیترو دولاواله ازبالا تا پائین زرین و با مذهّب کاریهای عالی ورنگارنگ مزین بوده‌است. برطبق گفته همین جهانگرد سقفهای آن تماماً زرین و مشتمل برنقوش برجسته زیبا بوده وبعضی اطاقها نیز با قطعه چوبهای حجاری شده تزیین یافته بوده‌است

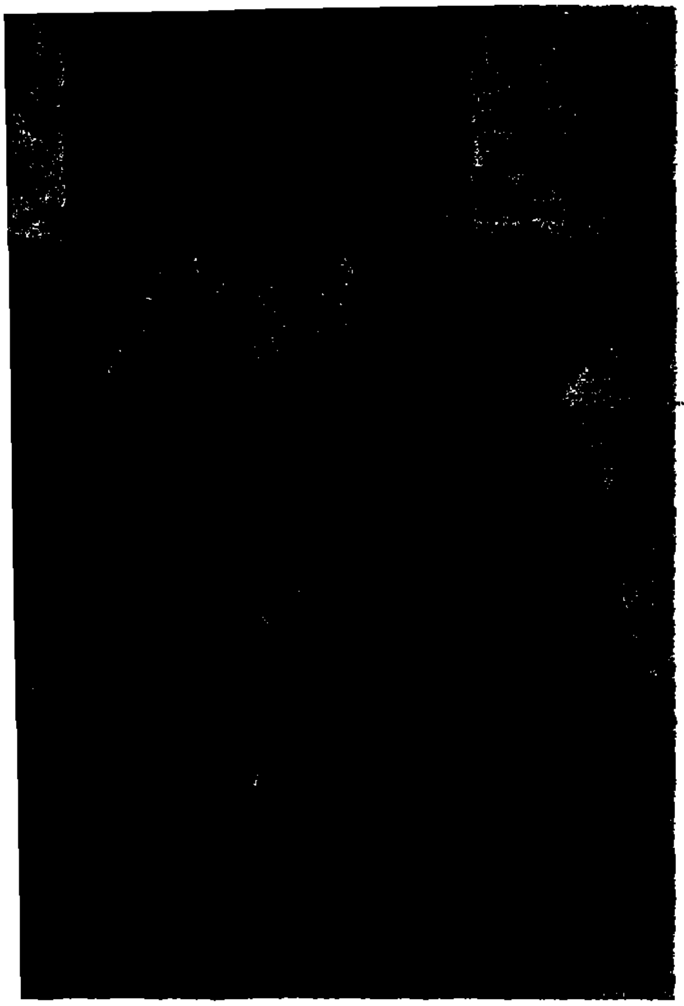
نخستین مدخل کاخ همان عالی‌قاپو یا در بلنداست که نام خودرا بتمام بنا داده است. برفراز این مدخل ایوان بزرگی قرار دارد که سقف مسطح آن برروی سه ردیف ستونهای بلند که جمعاً ۱۸ عدد است، استوار گشته و در میانش حوض سی با سه فواره زیبا جلوه میکرده است در همین ایوان شاهعباس بار میداده وازفراز آن درختهای برپاشده درمیدان شاه را ... وبتماشای مسابقه‌ها وچوگان‌بازی ... نداری ... [illegible] پذیر ساخته است[9].

۲ ـ مسجد شیخ لطف‌الله ـ این مسجد درمقابل عالی‌قاپو واقع است. ساختمان آن در ۱۰۱۱ هجری آغاز شده ودر ۱۰۲۸ خاتمه پذیرفته است. مدخل مسجد و راهرو وگنبد ومحراب آن هریك سلت کاشی‌ها وموزائیك‌های مرغوب از شاهکارهای هنری‌است. داخل تالار مربع مسجد نیز شامل کاشیهای زیبا وموزائیك‌های کم‌نظیر وکتیبه‌ها وقطارپیچهای فیروزه‌ای و پنجره‌های مشبك کاشی می‌باشد. ارتفاع گنبد درحدود ۳۲ متر است وکاشیکاری زیرسقف آن با طرح لوری و ریزه‌کاریهای خاص صورت گرفته است. محراب موزائیك ومقرنس‌کاری آن نیز ازلحاظ هنر کاشی سازی درزمره آثار هنری مهم است[10].

۳ ـ سردر قیصریه ـ این بناکه به سردر بازارشاهی نیز معروف است ازبناهای زمان شاهعباس اول صفوی می‌باشد ودر



قسمتی از یك ستون شیاردار تخت جمشید هخامنشی



پائین ستون شیارداری ازچهل ستون اصفهان صفوی*

شمال میدان شاه درسالهای ۱۰۱۱ تا ۱۰۲۹ هجری ساخته شده‌است واضافه برکاشیکاریهای زیبا دارای نقاشیهای عالی است . درعقب طاق بزرگ نمای سردر وبردیوارهای بالا و طرفین مدخل بازار یکی از جنگهای شاه عباس با ازبکان نقاشی شده‌است[11].

۴ ــ مسجد شاه ــ این مسجد درسال ۱۰۲۱ هجری بدستور شاه‌عباس‌کبیر شروع شد این تاریخ مربوط به‌آغاز سر در اصلی آن در جنوب میدان شاه است این سردر دارای دوکتیبه است : یکی‌متن معمولی وراجع به بنیاد بنا است و دیگری هنگام اتمام کلیه قسمتهای آن الحاق شده است کتیبه اول بخط ثلث بوده و بزبان عربی درروی کاشی معرق سفید بر زمینه لاجوردی نگاشته شده و کتیبه دوم درزوسطر، بهمان سبك ولی با حروف درشت ، در بالای در قرار گرفته است

یکسال پس ازشروع این سردر مشغول پی‌ریزی مسجد شدند وطبق حاشیه بزرگ ایوان غربی آخرین تاریخی‌که بین‌تاریخهای متعدد راجع باتمام مسجدنوشته‌اند ۱۰۴۰ هجری می‌باشد عناصر مهم این مسجد عبارت است از :

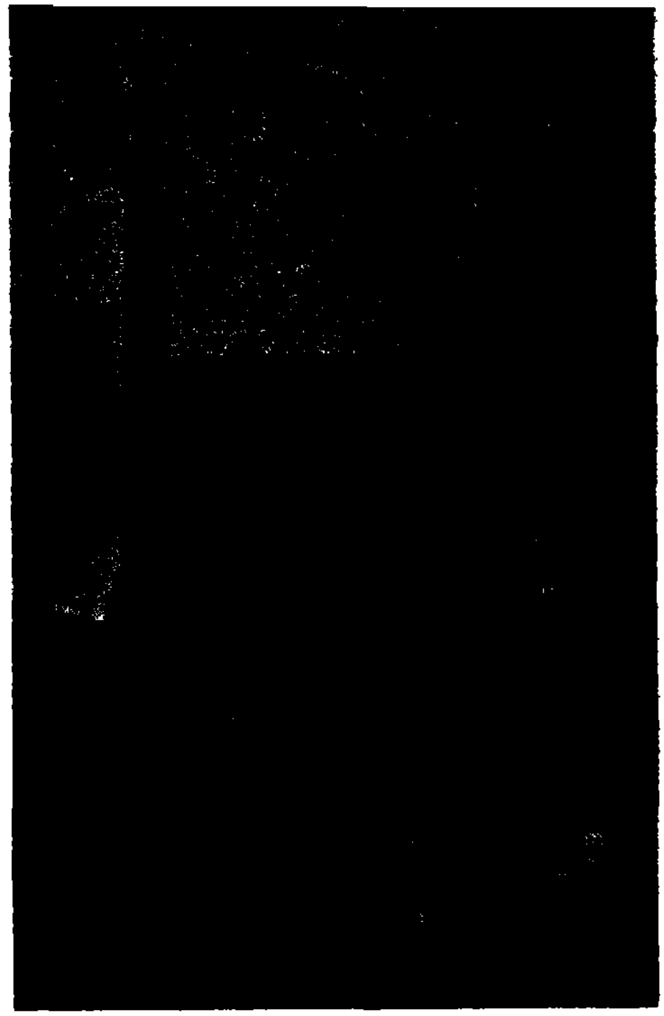
اول یك حیاط مستطیل شرقی غربی .

دوم چهار ایوان درچهار ضلع حیاط .

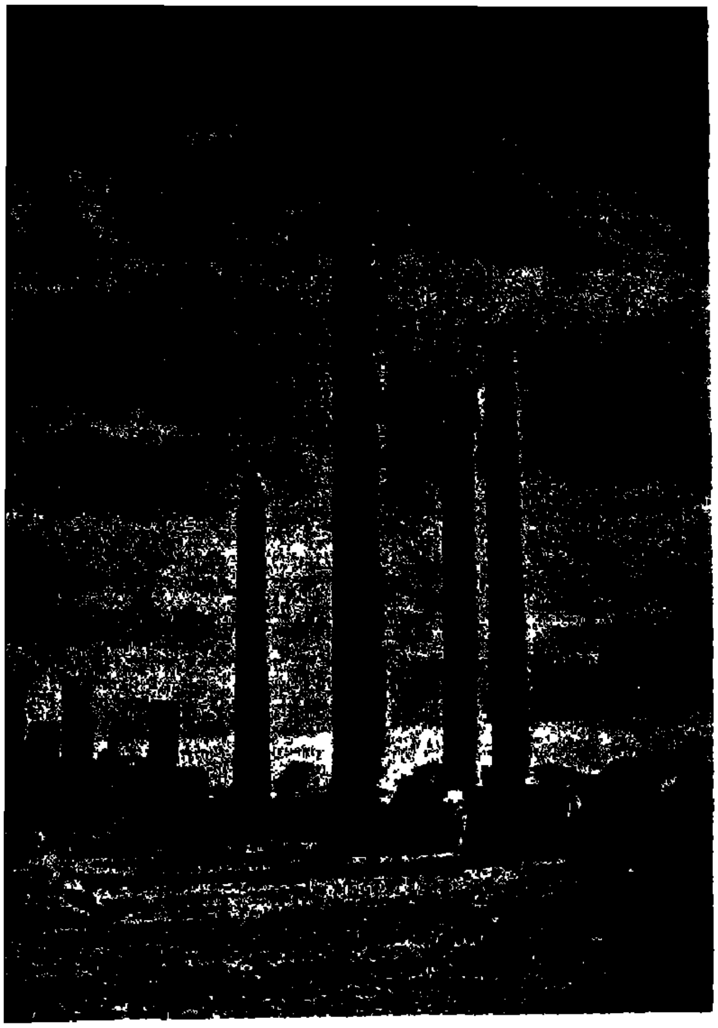
سوم سه تالار مربع درپشت ایوانهای جنوبی ، شرقی وغربی

چهارم دوتالار ستوندار درطرفین ایوان وتالار مربع جنوبی ودوحیاط مستطیل درطرفین دوتالار ستوندار مذکور

پنجم چهار مناره بالکن‌دار درطرفین سردر اصلی وطرفین ایوان جنوبی .



مدخل ومنارەهای مسجد شاه اصفهان که نظر را بالا می‌کشاند و اعتلا را می‌رساند



چند ستون از تخت‌جمشید که نظر را بالا می‌کشاند و اعتلا را میرساند

ششم راهروها وقسمتهای واقع دربین ایوانها وتالارها داخل وخارج این‌مسجد باکاشیهای هفت‌رنگ وآجرهای لعابدار مزین شده ودر سردر اصلی موزائیك بکاررفته است

موضوعات مهم تزئینی عبارتست‌از: مقرنس‌ها، کتیبه‌های عربی وفارسی، پیچهای تزئینی، اسلیمی‌ها وگل‌بته‌ها.

مصالح عمدهٔ آن‌آجروسنگ‌است ولی‌سنگ به‌آجر کم می‌باشد وقطعات نازك وبلند آن درروی دیوارها وحرزها نصب شده‌است[12]

اضافه بربناهای اطراف میدان شاه، درزمان شاه‌عباس کبیر واعقابش، بناهای مهم دیگری نیز دراصفهان ساخته شده که چند دستگاه آن بشرح ذیل است:

چهل ستون ـ ساختمان این‌کاخ احتمالاً درحیات شاه‌عباس کبیرآغازشده ودرزمان اعقابش بپایان رسیده‌است پلان این‌کاخ بدوقسمت مشخص تقسیم میشود

اول تالار چهل ستون‌که درروی سکو قراردارد ودارای بیست ستون است‌که عکس آنها درآب استخر جلو آن منعکس میشود وجمعاً چهل ستون را نمایش میدهد. این تالار ازسه طرف شمال وشرق وجنوب باز است ودرواقع بصورت یك ایوان ستوندار است. سقف مسطح این تالاررا ستونهای چوبی شیاردار تحمل می‌کند

دوم تالارمستطیل شمالی ـ جنوبی پشت تالار چهل‌ستون که با سقف‌های گنبدی پوشیده شده‌است. دراین‌تالار، که بیشتر

---

۹ و ۱۰ و ۱۱ ـ ایضاً آثار ایران، ص ۵۶ تا ۶۷ و ۷۵ تا ۷۷ و ۹۱ تا ۹۳

۱۲ ـ ایضاً آثار ایران، ص ۸۳ تا ۸۹

یادگاری دوره ساسانی نقوشی دارد ، تمثالهای بزرگ و تمثالهای کوچك برنگ آبی نقاشی شده وحاوی صحنه های شکار
و مجلس بزم است .

باغ هشت بهشت — این بنا در یکی از باغهای بزرگ حاشیه خیابان چهارباغ اصفهان ساخته شده و اخیرا مورد تعمیر قرار گرفته است . پلان بنا اساسا چهارگوش است ولی چهارگوشه آن بریده شده وبشکل هشت گوش درآمده است بنحوی که طول اضلاعی که از بریده شدن گوشه ها حاصل شده کوتاهتر است .

قسمتهای مهم آن عبارتست از :

اول یك تالار مرکزی که ازچهار ایوان واقع درچهار ضلع راه میگیرد .

دوم چهار ایوان که درروی چهارضلع اصلی قراردارد وهریك بتالار مرکزی وقسمتهای طرفین خود راه میدهد .

سوم چهار اطاق وراهروهای مجاور آنهاکه درچهار گوشه بنا قرا دارد . این چهارقسمت دردوطبقه تشکیل هشت قسمت را داده است که احتمالاً ازنظر تزیینات زیبا ومجلل به هشت بهشت معروف گردیده است[14].

کلیه بناهای مذکوروواقع دراصفهان کم یا بیش بابناهای تخت جمشید پیوند دارد ودنباله بررسی ما مربوط بهمین مطلب است .

ج — بررسی پیوندهای تاریخی تخت جمشید هخامنشی واصفهان عصرصفوی .

اول ازنظرقدمت درزمانی که تخت‌جمشید درپارس بنا شده ومقر شاهنشاهان هخامنشی بوده ، اصفهان نیز درپارس علیا وجود داشته ویکی ازاقامتگاههای شاهنشاهی هخامنشی بوده‌است.

این دوشهر درعصری مقارن آباد وبنحوی مورد توجه هخامنشیان بوده‌است . تخت‌جمشید توسط قوای اجنبی زیر فرمان اسکندر ویران گردیده ونتوانسته است آبادی گذشته را بازیابد ولی اصفهان درفرازونشیبهای زمان بزندگی خود ادامه داده ودرعصرصفوی شکوهی نظیرشکوه تخت‌جمشید هخامنشی بدست آورده وهنوزهم زنده‌است . این دوشهر بمنزله دوبرادرند که یکی با سرعت باوج جلال میرسد وافول می‌کند ولی دیگری پس ازگذشت بیش ازدوهزارسال باوج جلال میرسد و افولی بمعنای برادر اول ندارد .

دوم ازنظرموقعیت طبیعی — هریك ازدوشهر درانتها ویا دامنه کوهستان وکنار دشت حاصلخیزی واقع است تخت‌جمشید درغرب کوه رحمت وشرق مرودشت واصفهان در شرق کوههای زاگرس وکنار جلگه اصفهان واقع است واضافه بر آن هردو درکنار شاهراه شمالی — جنوبی ایران واقع‌اند.

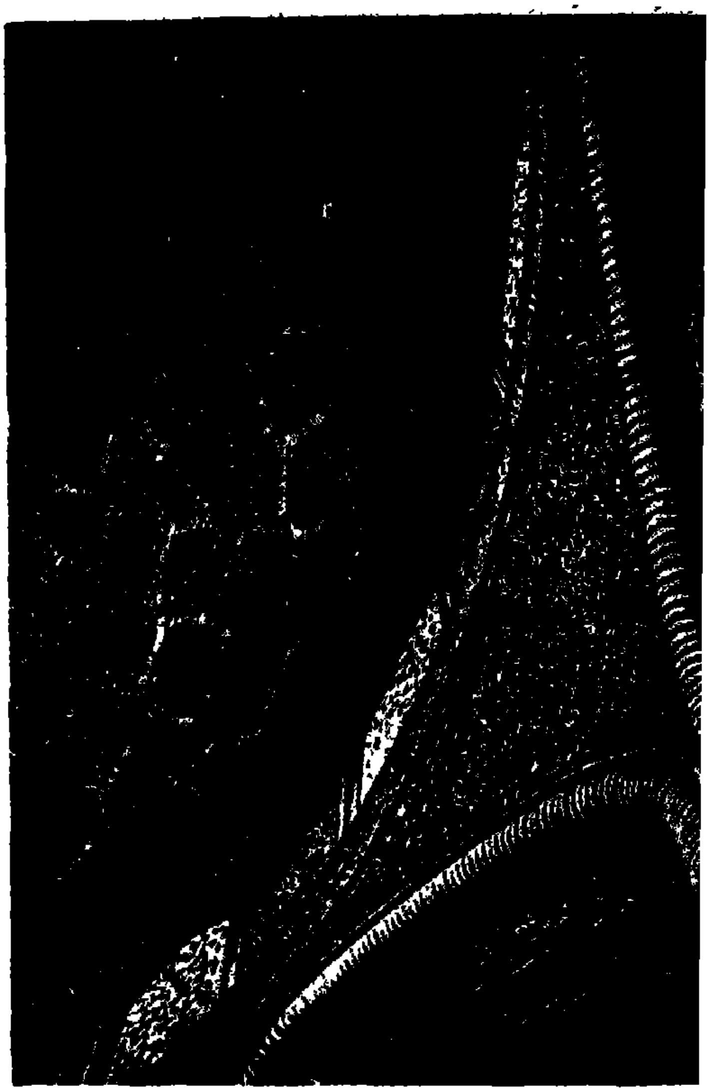
سوم ازنظر بناکنندگان — هریك ازدوشهر بدست یکی ازبزرگترین سلسله‌های ملی ایران ، که شوروشوق وطن‌پرستی



پیچهای فلزی تزیینی سرستونی از تخت‌جمشید هخامنشی

وعظمت وتوسعه ایران را درسرداشته ودراین راه تا حائی که شرایط زمان مساعد بوده موفق شده‌اند ، ساخته شده ویاتوسعه یافته‌است این بناکنندگان میخواسته‌اند شهر مورد توجه خودرا بمنتهای جلال برسانند و برای این منظور ازهنرکاران اطراف واکناف استفاده کرده‌اند .

چهارم ازنظرهدف ایجاد و توسعه — تخت‌جمشید یکی از پایتختهای هخامنشی واصفهان یکی ازپایتختهای صفوی بوده‌است ولی ، اضافه برجنبه پایتختی ، این دوشهر جنبه قوی مذهبی نیزداشته‌است ، بخصوص تخت‌جمشید که بعقیده بعضی ازمورخین اصولاً یك پایتخت سیاسی نبوده‌است . پرفسور



پیچهای فلزی تزیینی داخل تالار مسجد شیخ لطف‌الله
( اصفهان عصر صفوی )

پوپ امریکائی دراین‌باره میگوید «این نظریه عادی که گویا تخت‌جمشید دردرجه اول تعدادی کاخ باشکوه بوده که بمنظور توصیف قدرت سیاسی وخشنودی خاطرشاهانه بنا شده بود، طرزتفکر غربی است . تخت‌جمشید درحقیقت زیارتگاه مقدسی بودکه وقف هدف ویژه‌ای شده بود به‌منظور جایگاه استواری برای برقراری جشنهای بهاران یا نوروز، طریق تمام منابع تظاهرات نمایشی ، ازقدرتهای آسمانی برای فراوانی وحاصلخیزی طلب میشد»[15]

اگرچنانچه بطور درست این نظریه را قبول بکنیم و بپذیریم حضور نمایندگان ملل مختلف درمواقع معینی ازجمله

اعیاد رسمی یك دلیل سیاسی‌است بازهم باهمیت مخصوص تخت‌جمشید بیشتر پی خواهیم برد زیرا مهمترین تشریفات مذهبی وملی وسیاسی درآن شهر انجام میگرفته است

واما دربارهٔ جنبهٔ مذهبی عصرصفوی ، صفویه شدت ازمذهب تشیع جانبداری میکردند واضافه برمرکزیت سیاسی وکشوری این شهرمرکزیت مذهبی نیز داشت، بعلاوه‌بزرگترین اعیاد مذهبی وملی ایران مخصوص عید نوروز ، همانطوریکه درتخت‌جمشید اجرا میشد دراصفهان نیز بعمل می‌آمد ودیدیم که جشنهای نوروز ۱۰۰۶ هجری دراین‌شهر برگزار وازهمان سال به پایتختی انتخاب گردید صرف‌نظر ازاین‌موارد اصفهان محل پذیرائی نمایندگان کشورهای مختلف درعالی‌قاپو وسایر کاخها بود تفاوتی‌که دراینجا بچشم میخورد اینست‌که در تخت‌جمشید نمایندگان ملل تابعه شاهنشاهی و در اصفهان نمایندگان کشورهای مستقل بار می‌یافته‌اند ولی این موضوع به‌آن معنی نیست‌که درعصرصفوی نمایندگان ایالات مختلف ایران بدربار صفوی پذیرفته نمیشده‌اند

ازطرف دیگر این دوشهر نماشگرجلال وشکوه‌کشور ایران بود وبه احتمال قوی سازندگان آنها میخواسته‌اند آینه تمام قدی ازعظمت وقدرت کشور درپیش‌روی خود وبینندگان بگذارند دراین باره راجع به تخت‌جمشید می‌توان بگفته پرفسور پوپ امریکائی «تخت‌جمشید به‌طرزی‌آشکارنمایشگر کشور بود هنر آن درحقیقت هنر آنچنان حکومتی بودکه به اقوام گوناگون خود به عنوان اعضای اجتماعی بزرگ غرور واعتماد می‌بخشید»[16]. ودرمورد اصفهان به‌گفته آندره‌گدار فرانسوی «شاه‌عباس اول مراسم جشن نوروز ۱۰۰۶ هجری (۱۵۹۸ میلادی) را درکاخ کوچکی‌که در اصفهان داشت ونقش‌جهان نامیده میشد ، برپا نمود درهمان زمان نیز تصمیم گرفت که پایتخت‌خودرا عالی‌ترین وباشکوه‌ترین‌شهرهای دنیا سازد . شاه‌عباس فرمان میداد وخودش شخصاً عملیات ساختمانی را اداره ونظارت میکرد واصفهان نوینی سحرآسا بوجود آمد»[17]

پنجم ازنظر صفا وطراوت ـ درتخت‌جمشید واصفهان ، هردو ، به باغهای سروخرم توجه بوده‌است . درمورد تخت جمشید محل باغها بنحوی روشن مشخص نشده ولی ازخلال نوشته‌های بعضی از مورخین این موضوع استنباط‌میشود‌بعلاوه نقوش متعددگل وگیاه ازجمله درختان‌کاخ‌که درجوار سایر

۱۳ و ۱۴ ـ ایضاً آثار ایران ، ص ۸۹ تا ۹۱ و ص ۱۱۱و۱۱۲
۱۵ ـ معماری ایرانی ، تألیف پوپ ، ترجمهٔ غلامحسین صدری افشار ، احمد ایرانی تهران ۱۳٤٦ ، ص ۳۰
۱٦ ـ ایضاً معماری ایرانی ، ص ٤۰
۱۷ ـ آثار ایران ، جلد دوم ، جزوه اول ، تألیف آندرگدار ، ترجمهٔ سید محمدتقی مصطفوی ، ص ۱٤ و ۱۵

شوش حجاری شده این نظر را تأیید می‌کند . پرفسور پوپ امریکائی به ... ترتیب مختصراً به این مورد اشاره می‌کند : «معابد وبناها ... نمای این شهرمقدس عظمتی است» .

درمورد باغهای اصفهان مدارک زیادی وجود دارد ومحل باغها نیز بخوبی روشن است . مهمترین این باغها درخیابان چهارباغ بفرمان شاه‌عباس ایجاد شده واضافه برآن بگفته گدار فرانسوی : «درحقیقت چهارباغ بیشتر برای اینکه باغ باشد ساخته شد ، نه خیابان خاصه که این اسلوب خیابان سازی برای عبورومرور درآن زمان مورد احتیاج نبوده است واز حیث هیأت وترکیب طوری‌است که بیشتر برای محل گردش وتفرج بوده تا برای رفت‌وآمد شهر»[۱۸]

ششم ازنظرآثار تاریخی ــ آثار و بناهای تخت‌جمشید ازلحاظ عوامل وعناصر معماری وتزیینات آن باآثاروبناهای اصفهان عصرصفوی وجود مشابه وبه عبارت دیگر پیوندهای تاریخی دارد :

ازلحاظ پلان :

۱ ــ بناهای تخت‌جمشید درروی سکوی عظیمی ساخته شده وهریك ازآنها نیز می‌تواند سکوی جداگانه‌ای داشته‌باشد مانند تالار آپادانا . این سکو دربعضی ازبناهای اصفهان چون تالار چهل ستون نیز بکاررفته است

۲ ــ دربناهای تخت‌جمشید حیاط چهارگوش و ایوان وتالارهای مربع بشدت موردتوجه بوده مانند حیاط وایوان کاخ اختصاصی داریوش وایوان وحیاط شمالی تالارصدستون وتالارهای مربع کاخ صدرواره واطاقهای مربع چهارستونی حرمسرای شاهی . حیاط وایوان وتالارهای مربع بکثرت دربناهای اصفهان بکار رفته است وحتی گاهی پلان این سه عنصرمعماری دریك جا قرار گرفته است مانند مسجد شاه اصفهان که دارای یك حیاط اصلی ودوحیاط جنبی ، چهار ایوان ، سه تالار مربع است تالار مربع مسجد شیخ لطف‌الله مثال مجلل دیگری ازتالارهای مربع عصرصفوی است . تفاوت موجود مربوط به پوشش ما است به این معنی که چون سقف تالارها وایوانهای هخامنشی مسطح بوده برای تحمل این نوع سقف استعمال ستون ضرور بوده‌است ولی درعصرصفوی که برای پوشش ازگنبد ویا سقف گهواره‌ای استفاده میشده احتیاجی بستون نبوده است . علاوه درعصرصفوی ایوان ستوندار ودارای سقف مسطح نیز مورد توجه بوده‌است ومثال بارز ما ایوان‌بزرگ کاخ عالی‌قاپواست.

۳ ــ دربناهای‌مهم تخت‌جمشید معمولاً دروازه‌ای‌وجود داشته‌که درواقع ازطریق آن اذن‌دخول بکاخ حاصل میشده وبنابراین دارای اهمیت واحترام خاص بوده‌است مانند دروازهٔ خشایارشا این مدخل ویا بطور بهتر آستانه درکاخهای اصفهان عصرصفوی نیز وجود داشته مانند مدخل عالی‌قاپوی اصفهان که بعلت احترام واهمیت خود ... قسمتهای کاخ بوده‌است .

۴ ــ تقریباً درهمه بناهای تخت‌جمشید تالارهای ستوندار معمول واکثرعظیم ووسیع بوده‌است مانند آپادانا وتالار صدستون . این نوع تالارها دراصفهان عصرصفوی نیزمعمول بوده و بهترین مثال ما چهل‌ستون اصفهان است .

ازلحاظ فرم :

دراین مورد بخصوص درپوشش بناها تفاوت وجود دارد به این معنی که سقف اکثربناهای هخامنشی ازجمله تخت‌جمشید مسطح بوده وروی ستونهای سنگی ویا چوبی قرارداشته است ولی درعصرصفوی ازجمله بناهای اصفهان ... پوششهای گنبدی وضربی ویاگهواره‌ای بکاررفته است . درعین‌حال ازاین‌لحاظ هم‌کم وبیش تشابه وپیوند حفظ شده‌است .

۱ ــ بطوریکه گفته شد سقف اکثر بناهای تخت‌جمشید مسطح بوده وستونهای سنگی یا چوبی آنهارا تحمل میکرده است . دربعضی بناهای مهم اصفهان نیزسقف مسطح‌است وروی ستونها قرار دارد مانند ایوان عالی‌قاپو وچهل ستون .

۲ ــ دربناهای تخت‌جمشید ستونهای سنگی و چوبی بکثرت استعمال شده‌است . دربناهای عصرصفوی نیزستون‌بکار برده شده‌است ولی این ستونها بیشتر چوبی وآجری است مانند ستونهای‌ایوان‌عالی‌قاپو وستونهای چهل‌ستون وستونهای آجری بعضی ازمساجد اصفهان .

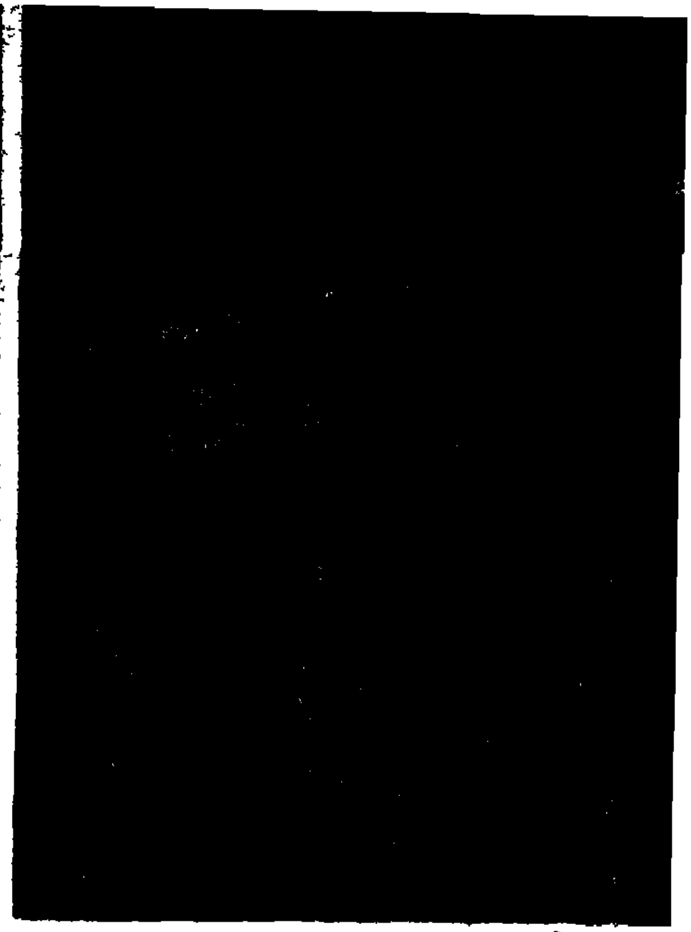
۳ ــ درمعماری هخامنشی ، بخصوص درستونها ، خطوط عمودی واحساسات ناشی ازاین خطوط جالب توجه است . این خطوط نظررا ببالا می‌کشاند وبسوی آسمان متوجه می‌کند . دراصفهان عصرصفوی نیزخطوط عمودی واحساس ناشی‌ازآن درمناره‌های رفیع چون منارهای مدخل وطرفین‌ایوان‌جنوبی مسجدشاه منظور ووجه مشترکی‌ازاین‌لحاظ ارائه گردیده‌است.

ازلحاظ مصالح :

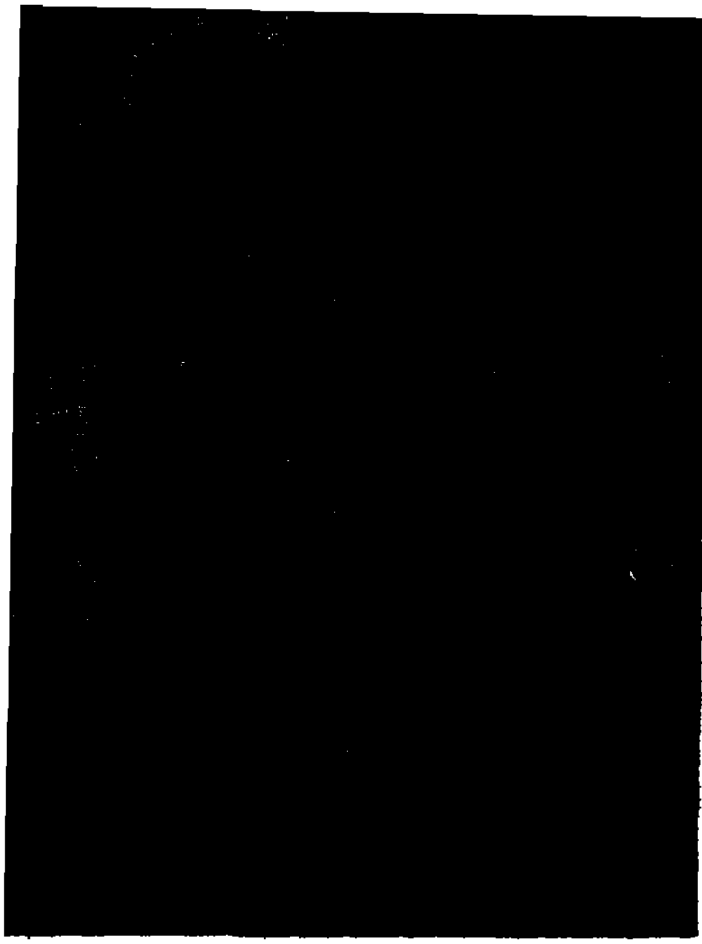
۱ ــ درتخت‌جمشید اکثر ازسنگ‌استفاده شده ودراساس کارکمتر بمصالح دیگرتوجه شده‌است . دردورهٔ صفوی بیشتر ازآجر استفاده شده ولی‌گاه وبیگاه سنگ نیز بکار رفته است مانند قطعات نازك وبلند سنگی‌که درروی دیوارها وجرزهای مسجدشاه نصب شده‌است .

۲ ــ درمواردی خشت خام نیز دربناهای تخت‌جمشید واصفهان عصرصفوی بکاررفته است .

۳ ــ دربعضی بناهای تخت‌جمشید ستونها چوبی بوده مانند قسمت مربوط بخزانه ودرسقف نیز تیرهای چوبی بکار رفته وقاببندی آن با چوب صورت‌گرفته است مانند تالار



مقرنسهای تزیینی بالای مدخلی از تالارصد ستون تخت‌جمشید - هخامنشی



مقرنسهای تزیینی بالای مدخلی ازبناهای اصفهان عصرصفوی

آپادانا ، دراصفهان عصرصفوی نیز ازستونها وقاب‌بندی چوبی استفاده شده‌است و مثالهای بارز ما ایوان عالی‌قاپو و چهل ستون است .

ازلحاظ تزیینات :

۱ ــ درتخت‌جمشید نقوش برجسته روی سنگ بکثرت اجرا شده‌است . دردورهٔ صفوی نقوش باین تفصیل وکثرت اجرا نشده ولی کار روی سنگ معمول بوده‌است مانند سنگهای حجاری‌شده مسجد شاه و پایه بعضی ستونهای کاخ و ساعت چهل ستون .

۲ ــ درتزیین ستونهای تخت‌جمشید هخامنشی واصفهان عصرصفوی شیار تزیینی بکاررفته است مانند ستونهای آپادانا وچهل ستون .

۳ ــ درمدخل بعضی بناهای مهم تخت‌جمشید واصفهان مقرنس تزیینی بکاررفته‌است . ولی‌این تزیین دردورهٔ هخامنشی باختصار درروی سنگ ودرعصرصفوی بتفصیل با کاشی وموزائیك اجرا شده‌است مانند مدخلهای تالار صد ستون و کاخ سه دروازهٔ تخت‌جمشید ومسجد شیخ لطف‌الله ومسجدشاه اصفهان .

۴ ــ درتزیین بناهای تخت‌جمشید واصفهان صفوی پیچ تزیینی فنری بکاررفته است مانند سرستونهای آپادانا ونبش جرزهای تالارمربع مسجد شیخ‌لطف‌الله . البته پیچ سرستونهای آپادانا درروی سنگ و افقی است وپیچ نبش جرزهای مسجد شیخ لطف‌الله کاشی وبیشترعمودی می‌باشد .

۵ ــ درتزیین اکثربناهای تخت‌جمشید صحنه‌هائی از حوادث تاریخی . جلوس ، پذیرائی ، رفتن بدربار وغیره نقش شده‌است . ازاین‌نوع صحنه‌های‌تاریخی درتزیینات بناهای اصفهان عصرصفوی نیز نشان داده شده‌است ولی صحنه‌های تخت‌جمشید ، مانند نقوش پلکان کاخ آپادانا ، با نقش برجسته وصحنه‌های اصفهان ، مانند سردرقیصریه وچهل‌ستون با نقاشی اجراگردیده است .

۶ ــ درنقوش تخت‌جمشید بانمایش لباسها و هیأت نمایندگان ملل مختلف یك مسأله مردم شناسی مطرح است که درنقاشیهای عصرصفوی نیزمطرح می‌باشد .

---

۱۸ ــ ایضاً آثار ایران ، ص ۶۷ تا ۷۵ .

# چگونگی استمرار شاهنشاهی ایران

## با نگاهی به فراز و نشیب‌های آن در تاریخ و افسانه‌ها

دکتر محمد جعفر محجوب

سرزمین ایران، چه آن قسمت که امروز آن‌را کشور شاهنشاهی ایران می‌نامیم، و چه آن سرزمین‌ها که در طی تاریخ به‌نام ایران خوانده می‌شد و گاه از کرانه‌های سیحون و جیحون تا سواحل مدیترانه‌را در بر می‌گرفته و باز مرکز آن همین واحد جغرافیایی است که امروز ایران خوانده می‌شود، از دوران‌های بسیار قدیم محل برخورد نیروهای مخالف و میدان تاخت‌وتاز مهاجمان گوناگون بوده‌است.

ما تا سال جاری، شاهنشاهی ایران‌را با تشکیلات اداری و کشوری دوهزار و پانصد ساله می‌شناسیم و مبدأ آن‌را عصر فرمانروایی کوروش کبیر قرار می‌دهیم. لیکن تردید نیست که هزاران سال پیش از بنیان‌گذاری این شاهنشاهی، در این سرزمین مردمی می‌زیسته و آثاری ارزندگانی خود برجای نهاده‌اند. صدها سال پیش از آن‌که اقوام ایرانی شاهنشاهی پارسی هخامنشی‌را بنا نهند، خود از سرزمین‌های دیگر به این نقطه آمده‌اند. در واقع می‌توان گفت که قوم ایرانی نیز، یکی از اقوام متعددی است که در طول تاریخ و دوران‌های پیش از تاریخ به این سرزمین روی آورده‌اند. لیکن به علت‌های متعددی که اکنون مقام و مجال یادکردن آن‌ها نیست، تمدنی در این ناحیه پایه‌گذاری کردند و این تمدن دوام و قوام یافت و به‌رودی چنان در اطراف و جوانب ریشه دوانید که فتنهٔ یونان و تازی و مغول و ترک نتوانست آن‌را ریشه‌کن سازد. و اقوام مهاجم بعدی، هر کدام به‌نحوی تابع تمدن قوم ایرانی شدند و رنگ ایرانی به‌خود گرفته و در آن مستحیل گشتند.

اکنون با اختصار تمام، و فهرست‌وار، بعضی از این هجوم‌ها و حملات‌را که از شمال و جنوب و شرق و غرب، از هزاران سال پیش تاکنون به خاک ایران شده و این سرزمین‌را — به قول امروزی‌ها — به صورت «چهارراه حوادث» درآورده است بررسی می‌کنیم تا بیشتر به اهمیت استمرار شاهنشاهی ایران و راز این دیرپائی واقف شویم.

معلوم نیست که مهاجران هند و اروپایی و خاصه شاخهٔ ایرانی آن‌که بعدها ساکن این سرزمین شدند (و احتمالاً نام ایران‌هم از نام آن قوم گرفته شده‌است) از کدام طرف وارد خاک ایران شدند. در این باب دانشمندان اختلاف نظر دارند. گروهی منشأ مهاجرت اقوام هند و اروپایی‌را خاک سیبری می‌دانند. جمعی دیگر بعضی نواحی شمال اورال‌را مبدأ حرکت این قوم می‌شناسند و بعضی‌هم معتقدند که آریایی‌ها از شبه‌جزیرهٔ بالکان و از راه شمال قفقاز بدین سرزمین روی نهاده‌اند.

به هر صورت پس از آن‌که آریایی‌ها در این سرزمین مستقر شدند از همان راه‌که آنان وارد شده‌بودند، و نیز از راه‌های دیگری که ایشان می‌شناختند، دشمن بر سر ایشان هجوم آورد. در تاریخ بابل و آشور می‌خوانیم که سالیان دراز پادشاهان وحشی صفت آن سرزمین، به خاک ایران[1]، خاصه آن نواحی که در همسایگی ایشان بود هجوم می‌آوردند، و شهرها را خراب می‌کردند و خواستهٔ مردم‌را به تاراج می‌بردند، و زن و فرزند ایشان‌را بردهٔ خود می‌ساختند و مردان‌را از دم تیغ می‌گذراندند، یا آنان‌را به کارهایی وامی‌داشتند که به درجات از کشته‌شدن دردناک‌تر و بدتر بود، و عجیب‌تر این‌که به این کار و کردار وحشیانه افتخار نیز می‌کردند و با لحنی مغرورانه و افتخارآمیز، در کتیبه‌ها می‌نوشتند که: من، فلان، پسر فلان، خاک فلان مملکت‌را توبره‌کش کردم و از ساکنان آن ناحیه جوی خون راندم و چنین و چنان وحشی‌گری‌ها کردم!

همین قبیل حمله‌های وحشیانه و ستم‌گری‌هاست که در حماسهٔ ملی به صورت حملهٔ ضحاک ماردوش به ایران و چیره شدن وی بر جمشید، و بریدن میان جمشید و دونیم کردن وی با اره، یاد شده است. در همین داستان‌ها می‌خوانیم که ضحاک هزار سال بر ایران سلطنت کرد و در این مدت، بر اثر نیرنگی که ابلیس در کار وی کرده بود، دو مار از شانه‌اش برآمد که هر یک از آنان روزی یک مغز سر آدمی خوراک می‌خواستند تا ضحاک

را ناراحت نکنند، وضحاک هم این خوراک‌را ازمغز سرجوانان ایرانی تأمین می‌کرد . . .

داستان سلطنت هزارسالهٔ ضحاک ، بهقیام کاوه وگرد آمدن مردم برفریدون وبرداشتن او بهپادشاهی ، وحبس کردن ضحاک دردماوند پایان می‌یابد. این سلطنت هزارساله ، انعکاس دوران تسلطی طولانی ودرازمدت است . چون فردوسی درشاهنامه ضحاک‌را از «دشت نیزه‌وران» دانسته، ودرطومارهای نقالان وداستان‌های سنتی‌که بین قصه‌خوانان دهان بهدهان نقل می‌شود ، وی‌را ضحاک عرب واهل عربستان شناخته‌اند ، بی‌شك داستان ضحاک کاشف ازسلطهٔ اقوام سامی، نظیر بابلیان وآشوریان برایران است . ظاهراً این چیرگی مربوط بهدورانی سخت قدیم بوده‌است، چه اولاً ماشواهدی‌که دردست داریم می‌دانیم‌که جم (جمشید) یکی ازقهرمانان بسیار قدیم اساطیری وحماسی اقوام هند واروپایی ومشترك بین ایرانیان وهندوان است واین‌امرنشان می‌دهدکه‌جم دردورانی می‌زیسته که هنوز هندوان وایرانیان ازیك‌دیگر کاملاً جدا نشده‌بودند، وکسی‌که ضحاک براو غلبه می‌کند، همین جمشید است؛ ازطرف‌دیگر ، وقتی فریدون برضحاک چیره می‌شود، هنوز کشور ایران ازنظر سیاسی واداری تشکیل نشده ، یادست‌کم استقلال نیافته بوده است ، چه دردنبال همان داستان‌می‌خوانیم که‌فریدون سرزمین‌های‌خودرا بین سه پسرش ایرج وسلم وتور تقسیم‌کرد . توران‌را بهتور ، روم‌را بهسلم وایران‌را بهایرج واگذاشت وبرادران برایرج‌که بهسال ازایشان‌کهتر وبهخلق و خوی بهتر، و بهگمان ایشان قلمرو فرمان‌روایی او نیز آبادان‌تر وتوانگرتر بود، رشك بردند وناجوانمردانه اورا بکشتند . . تاآخر داستان

کلمهٔ توران بانام تور وایران بانام ایرج ارتباطی روشن دارد . الف ونون آخر ایران وتوران پساوند مکان است کلمهٔ توران یعنی سرزمینی‌که تورها ، شاخه‌یی ازنژاد هندو اروپایی‌که درتمدن ازایرانیان پست‌تر بودند[1] درآن‌می‌زیستند؛ ایران (یا به تعبیر اوستا ایرانَ وَئیجَ ، ایران‌ویج) یعنی سرزمین ایرانی‌ها یا اقوام آریا

بنابه‌مراتب‌یادشده، داستان ضحاک ماردوش ، یعنی‌داستان هجوم و حملهٔ اقوام سامی ساکن سرزمین‌های غربی ایران بهاین مرزوبوم ، مربوط بهدورانی است پیش‌از بنیان‌گذاری شاهنشاهی ایران ، پیش‌ازروزگاری‌که فریدون قسمت‌مرکزی و بخش وسطای سرزمین‌هایی راکه در زیر نگین دارد ، بهمحبوب‌ترین فرزند خویش — ایرج — سپارد

قصدما فعلاً بحث درباب تعیین زمان تاریخی این‌حادثه نیست . فقط می‌خواهیم ثابت‌کنیم ،که حتی پیش از تشکیل شاهنشاهی ایران ، درروزگارانی‌که امروز بیش‌از بیست‌وپنج قرن ازآن می‌گذرد، باز این سرزمین ازشرق وغرب ، واز شمال وجنوب مورد حمله وهجوم قرارمی‌گرفته است

داستان شورش‌هایی‌که درشمال وجنوب وشرق و غرب ایران ، درآغاز عصر سلطنت داریوش‌کبیر صورت گرفته ، بهتفصیل درسنگ‌نبشتهٔ بیستون مندرج است . داریوش‌درآغاز دوران فرمان‌روایی خویش ناگزیر شد یاغیانی‌راکه درشرق و غرب و شمال و جنوب کشور سربهطغیان برداشته بودند گوش‌مالی دهد . بی‌شك این شورشیان دیوانه نبودند ، وپیش‌از آن‌که سربهشورش بردارند ، دست‌کم راه گریز خویش‌را درصورت شکست‌خوردن ، درنظر گرفته بودند و اینان درهر نقطه‌ای‌که سر بهشورش برداشته‌اند ، دست‌کم از پشت سر خاطرشان جمع بوده است ، وهمین نکته ، این نتیجه‌را بهدست می‌دهدکه خاك فعلی ایران ، ازنظر تاریخی و جغرافیایی وسوق‌الجیشی طوری قرارگرفته بوده‌که درچهارسوی آن ، دشمنان این مرز وبوم می‌توانسته‌اند مستقر شوند ، و اسباب زحمت فرمان‌روایان ایران ، ومردمی‌که درزیر فرمان‌داشته‌اند، فراهم آورند ، واین ناراحتی ، درتمام طول تاریخ ، هرقرن وهردوره ازطرفی ، بروزکرده ومردم این سرزمین‌را بهخود مشغول داشته است

۱ پیش‌ازتشکیل حکومت هخامنشی ، خاك‌هایی‌که امروز آن‌را ایران می‌نامیم ازسمت غرب ، ازبین‌النهرین مورد هجوم وحمله قرار می‌گرفت وکارنامهٔ بیدادگری و ستم کاری‌شاهان وحشی بابل وآشوررا درکتیبه‌هایی‌که خود ایشان بهیادگار نهاده‌اند ، می‌توان خواند ، وبهشرح وبسط ودلیل و برهانی بیش‌از اعتراف خود ایشان نیاز ندارد[1]

وقتی دولت‌هخامنشی درایران برروی‌کار آمد، روزگار شوکت وحشمت شاهان بابل وآشور ونینوا سپری شده بود شاهان آن دیار ازبس خون ریخته ومال غصبی خورده وشکم خودرا ازمال یتیم و اسیر آکنده بودند ، دیگر توانایی سواری وجنگ‌آوری نداشتند وناگزیر همان ستم‌کشان‌که روزی قربانیان این پادشاهان خون‌ریز بودند ، بساط حشمت ونعمت آنان‌را درهم‌نوردیدند ، پادشاهان ماد ، وبعدازآن پارس ، بابل وآشوررا زیر نگین خویش درآوردند

لیکن دراین روزگار درشمال شرقی ایران ، درسواحل کوهستانی دریاهای مدیترانه و سیاه و بحر اژه ، دولتی دیگر قدم درراه رشد وتوسعه می‌نهاد دولت شهرهای آتن واسپارت نضج می‌گرفت ، وایران‌که ازسمت مغرب ، ازکرانه‌های غربی

۱ – گروهی می‌پندارند که تورانیان ترك بودند این پندار درست نیست فردوسی نیز گاهی درشاهنامه بهاین نظر متمایل شده وتورانیان را ترکان پنداشته تورانیان – چنان‌که گفتیم – تیره‌ای از اقوام هند واروپائی هستند کــه محل زیست آنان بهکشور ترکان نزدیك‌تر بود و از لحاظ تمدن در مرحله‌یی پائین‌تر بسر می‌بردند و در نتیجه این شبهه درمورد ایشان ایجاد شده‌است

دجله و فرات خاطر خویش‌را آسوده ساخته بود، از شمال غربی، از طریق آبهای معبر و سواحل دریای سیاه خودرا با دولتی قوی‌پنجه روبه‌رو می‌یافت دولت لودیا (لیدی) در آسیای صغیر، دولتی مقتدر و توانگر بود. این دولت به‌آسانی مغلوب شاهان هخامنشی شد، لیکن با از میان رفتن لودیا، شاهان ایران خودرا با دولت یونان همسایه یافتند. در تمام دوران دراز فرمان‌روایی دولت هخامنشی، بزرگ‌ترین رقیب شاهنشاهی ایران یونانیان بودند و بین این دو دولت جنگ‌و گریز و ستیز و آویز ادامه داشت. گاهی شاهان ایران تا قلب یونان پیش می‌راندند، و گاه یونانیان به‌کشور پارسیان می‌تاختند و دست به‌قتل و نهب می‌گشادند. سرانجام نیز، این کشت‌و کشتارها با شکست قطعی دولت هخامنشی، مغلوب‌شدن داریوش سوم و کشته شدن وی به دست سپاهیان اسکندر پسر فیلیپ مقدونی پایان یافت.

ایرانیان‌که فقط چند سالی پیش از تحمل شکست یونان بزرگ‌ترین و پهناورترین کشور دنیای عصر خویش‌را تشکیل می‌دادند، به‌این آسانی نمی‌توانستند چنین شکستی‌را باور کنند و بدان تن دردهند. حقیقت این است‌که یونانیان نیز این پیروزی نامنتظررا باور نمی‌کردند. به‌همین سبب هر دو قوم درباب این‌واقعهٔ عجیب به‌داستان‌سرایی و افسانه‌سازی پرداختند، ایرانیان برای آن‌که این شکست تلخ و گزندهرا قابل تحمل سازند، و آن‌را به‌نیروی تخیل و داستان‌پردازی طوری از آب درآورند که گویی چنین شکستی اتفاق نیفتاده، و ملک ایران از برادری به‌برادر دیگر منتقل شده است!

یونانیان نیز درست هدفی عکس این داشتند[1] برای آنان چنین پیروزی عظیمی قابل تصور نبود، و برای آن‌که بتوانند آن‌را به‌مردم یونان بقبولانند، داستان شکست‌یافتن ایران از یونانیان‌را طوری ساختند که گویی حوادث مساعد در این راه ایشان‌را یاری کرده تا توانسته‌اند بدین فتح نمایان دست‌یابند.

ایرانیان برای جلوگیری از جریحه‌دارشدن غرور ملی خویش افسانه‌ای ساختند که قرن‌ها پیش از رواج اسلام در بین مردم رایج بوده، و در تمام کتاب‌های تاریخ، و کارنامه‌های پهلوی شاهان ایران راه یافته و از جمله هم فردوسی در شاه‌نامه، و هم مورخانی مانند طبری و مسعودی و حمزه و دیگران در تاریخ‌های خود آن‌را نقل کرده‌اند. قرن‌های متوالی نیز نقالان و قصه‌خوانان این قصه‌را به‌همین صورت هم در شاه‌نامه، و هم در ضمن گفتن قصهٔ اسکندر از روی اسکندرنامه برای مردم بازگفته‌اند. خلاصهٔ آن داستان (که به‌همین‌صورت در شاه‌نامه و با شاخ و برگ‌های فراوان در اسکندرنامهٔ عوامانه تحریر دولت صفوی و هم قسمت اول آن در روایت یونانی داستان اسکندر نقل‌شده) این است‌که دارای دوم پادشاه ایران سال‌های دراز یونان‌را خراج‌گزار خویش داشت. روزی شنیدکه فیلیپوس (این همان فیلیپ پدر اسکندر مقدونی است که تلفظ یونانی نام وی فیلیپوس می‌شود و این فیلیپوس در زبان فارسی رفته‌رفته فیلیفوس – به‌قاعدهٔ بدل‌شدن پ به ف – و سپس فیلفوس و سرانجام به‌قاعدهٔ تصحیف و تحریف فیلقوس و بالاخره فیلقور(!) شده‌است) یا فیلقوس یا فیلقوز، شاه یونان (که در اسکندرنامهٔ عوامانه فیلقور حکیم خوانده می‌شود) دختری بسیار زیبا به‌نام ناهید دارد. دارا، ناهیدرا از فیلقوس خواستگاری کرد و از شاه یونان خواست که دختر را در مهد زرین بنشاند و با مقداری بیضهٔ زرین، به‌عنوان خراج، به‌دربار شاه ایران بفرستد.

فیلفوس‌که جز اطاعت چاره‌یی نداشت ناهیدرا با خراج معهود به‌دربار شاه ایران فرستاد. شاه دختررا برطبق آئین جاری عقد کرد و ناهید شبی‌را در شبستان شاه ایران با وی بسر برد. شاه‌را از او خوش نیامد (در روایت‌های داراب‌نامهٔ طرسوسی و بیغمی و نیز در اسکندرنامهٔ عوامانهٔ عهد صفوی دربارهٔ علت این واقعه بسیار سخن گفته شده‌است)، و شاه رغبت آن نکرد که باردیگر به‌حجرهٔ وی رود، و اورا پس از شبی به‌سربردن با خویش، به‌خانهٔ پدر فرستاد.

اما ناهید درهمان یك شب از شاه ایران بارگرفته بود، و چون به‌ملك پدر (فیلقوس، فیلقور حکیم) بازگشت آثار حمل دروی ظاهر شد. فیلقوس، این امررا برای پرهیز از رسوایی و سرشکستگی، شایع شدن این خبر، که دختر وی شاه ایران‌را خوش نیامده است، پنهان داشت. دختر بعد از روزگار حمل‌را به‌سرآورد، و پسری بزاد. فیلقوس آن پسررا اسکندر نام نهاد و وی‌را[3] فرزند خویش خواند، درصورتی‌که اسکندر پسر دارای دوم پادشاه و نوهٔ دختری وی بود و درهمان‌اوان که وی نزد نیای مادری خویش بزرگ می‌شد دارا پسری دیگر یافت و اورا دارای دارایان (داریوش سوم) نام نهاد. این دارای سوم و اسکندر – یکی دردربار ایران و دیگری درحکومت‌یونان – باهم بزرگ می‌شدند و چون دارا (=داریوش دوم) پادشاه ایران درگذشت سلطنت ایران به‌فرزندش دارای دارایان، برادر کهتر اسکندر رسید.

تمام این مقدمات برای آن است‌که بگویند اگر داریوش سوم از اسکندر مقدونی شکست یافت، درحقیقت این‌مقدونیان نبودند که ایرانیان‌را شکست دادند، بل‌که ملك ایران از برادر کهتر به‌برادر مهتر رسید و اسکندر برادر بزرگ داریوش سوم و برای سلطنت بر ایران از دارای دارایان شایسته‌تر بود (چون بزرگ‌تر از وی بود) و گذشته از تمام این مسائل خیانت‌کاری وزیران دارا – جانوسیار و ماهیار – این فاجعه‌را به‌بار آورد ورنه لشکر ایران از یونانیان شکست یافتنی نبود!

تاریخ واقعی خلاف این نکته‌را ثابت می‌کند درحالیکه اسکندر پسر فیلیپ مقدونی بود[2] و دربارهٔ نام و نسب وی

سخن‌ها گفته شده وحتی مادر او ( = المپیا) را زنی بدکار خوانده‌اند ، اما در هرحال وی پسر پادشاه ایران بوده واین قصه جز درمنابع ایرانی درجای دیگر دیده نشده ، و اتفاقاً درمراجع ایرانی ازمراجع عصر ساسانی به‌بعد ، هرچه ازعمر این داستان می‌گذرد ، شاخ وبرگ آن افزایش یافته است وپیداست که ذوق وقریحهٔ ایرانی چون این قصه‌را ملایم طبع وموافق منفعت وصلاح قومی ونژادی خویش دانسته ، پیوسته آن‌را بسط داده وهرروز شاخ وبرگی تازه برآن افزوده‌است

درمورد یونانیان — چنان‌که گفتیم — کار کاملاً به‌عکس است . ایشان باور نمی‌داشتند که روزی چنین پیروزی بزرگی نصیب یونان شود بههمین‌سبب درداستانهای‌خیالی‌وافسانه‌آمیز منسوب به‌اسکندر مطلب‌را چنان برداشت کرده وپرورده‌اند که گویی کمك‌هایی ازعالم غیب ، وبراثر سرنوشت روشن وبخت مساعد به اسکندر رسیده وموجب شده است که وی ازکورهٔ سهمگین حوادث پیروزوسربلندبیرون‌آید ، واین‌گونه‌روایتها را می‌توان درداستان‌های عوامانه‌یی که درادب یونان به‌اسکندر مقدونی منسوب است یافت ![3]

پس‌ازاسکندر ، سلوکیان درایران روی‌کار آمدنـــد وحکومت ایشان که کم‌تر ازیك‌قرن‌به‌طول انجامیدوسرانجام به‌دست اشکانیان منقرض شد

اشکانیان درحدود چهار قرن و نیم بر ایران حکومت کردند . لیکن حوادث دوران سلطنت ایشان درتاریخ ثبت نشده ودرتاریکی فرو رفته است ، واین امر دو علت دارد نخست این‌که حکومت اشکانی دولتی عشایـــری و مبتنی براقتصاد شبانی وحکومت ایلی‌ونظام قبیله‌یی بوده ، واین‌گونه حکومت‌ها به‌شهرنشینی وبرپاکردن بنای یادبود وایجادکتیبه‌ها وآثار تاریخی وساختمانی چندان اهمیت نمی‌دهند ، وبه‌همین سبب ، آثار تمدن عصر اشکانی چندان نبوده است که درطی هزاران سال برقرار بماند

علت دوم این‌است که ساسانیان باحکومت اشکانی‌درغایت مخالفت بوده‌اند حکومت ساسانی دولتی بوده است روحانی که بزپشتیبانی‌روحانیان ازدولت متکی بوده‌است‌درصورتی‌که می‌دانیم دولت‌های عشایـــری ، به‌اقتضای وضع چادرنشینی وبیابان‌گردی خویش نمی‌توانند تکیهٔ زیادی به‌روحانیان و مردان دین وتعلیمات دینی داشته باشند . به‌همین سبب است که تقریباً ثلث شاهنامهٔ فردوسی درشرح دوران سلطنت چهار قرن ونیمی ساسانیان پرداخته شده‌است ، درصورتی‌که اشکانیان‌نیز تقریباً همین مدت درایران سلطنت کردند ودربارهٔ دوران‌ایشان فقط ۲۰ بیت درشاهنامهٔ فردوسی آمده‌که خلاصهٔ آن ۲۰ بیت هم این یك بیت است ·

از ایشان بجز نام نشنیده‌ام
نه درنامهٔ خسروان دیده‌ام ؟

اما امروز ، براثر پژوهش مورخان ، و با تکیه به‌آثاری که‌تاریخ‌نویسان رومی وارمنی به‌یادگار نهاده‌اند ، می‌دانیم که اشکانیان درطی بیش‌از چهار قرن ونیم دوران فرمان‌روایی خویش باشجاعت وجلادت تمام از میهن خود دفاع کردند وشیوهٔ جنگ وگریز ، وتیراندازی ایشان درحین سواری ، که‌از کارهای عادی جنگی سواران صحرایی است ، سپاه‌آراستهٔ روم‌را مستأصل وپریشان‌کرد .

درتمام این مدت دراز ایرانیان و رومیان باهم درحال جنگ وجدال بودند . درحقیقت دولت یونان درشمال غربی ایران ازمیان‌رفته ودولتی نوامابر وقوی‌پنجه‌تر ، هم درشمال غربی ایران روی‌کار آمده بود آن دولت روم است ایران و روم درمدتی دراز ، قریب هزار سال ، یعنی درتمام مدت سلطنت اشکانیان وساسانیان ، برسر ناحیه‌ای کوهستانی‌موسوم به ارمنستان با یك‌دیگر نزاع واختلاف داشتند

درحقیقت ارمنستان چندان اهمیت نداشت که دولت‌های بزرگی مانند ایران و روم هزار سال بر سر آن باهم جنگ کنند وتمام نیروی انسانی واقتصادی خودرا دراین جنگ درازمدت ازدست بدهند وسرانجام هردوکشور مغلوب‌نیروی اعراب مسلمان شوند ! لیکن این ناحیهٔ کوهستانی سردسیر ، باگذرگاه‌های‌دشوار وسخت‌گذر وگردنه‌های پربرفی که‌داشت، دارای این امتیاز بودکه هرکس برآن فرمان‌روایی داشت می‌توانست کشور حریف را زیرنظر وسلطهٔ دائمی‌خویش‌داشته باشد ، وهرگاه‌که بخواهد بتواند آن‌را مورد تعرض قراردهد وسپس به‌آسانی ازارمنستان عبورکرده به‌سرزمین خودبازگردد وگردنه‌های دشوار ارمنستان‌را بامحافظت عدهٔ قلیلی سرباز بەروی حریف ببندد

خلاصه ، تسلط برارمنستان ، کلید دروازه‌های کشور حریف‌را بدست دارندهٔ آن می‌داد وبه‌همین سبب این دوکشور هزار سال برسر به‌دست‌آوردن آن بایك‌دیگر جنگیدندوسرانجام خویش‌را به‌پایان آوردند ونتیجهٔ اصلی این جنگ‌ها نصیب شاهان ارمنستان وسرداران اسلام شدکه آنان درتمام این‌دوران دراز دوطرف‌را ملعبهٔ بازی‌های سیاسی خویش ساختند وانان بی‌کوشش وتلاش فراوان توانستند برایران و روم مسلطشوند!

۲ — برای کسب اطلاع دربارهٔ نام ونسب زندگی اسکندر رجوع کنید بهایران باستان مشیرالدوله ۱۳۱۲ - ۱۹۲۷

۳ — برای اطلاع بیشتر در باب روایت‌های افسانه‌آمیز زندگی اسکندر درمیان یونانیان رجوع‌کنید به‌کتاب

La vie légendaire d'Alexandre le Grand, Traduction de Jacques Lacarrière, club des libraires de France.

این‌کتاب متضمن ترجمهٔ چاپ شده‌یی ازسرگذشت اسکندر مقدونی وزندگی وجنگ‌ها ومرگ اوست ، برطبق روایت عوامانه‌یی که از قرن یازدهم میلادی به صورت نسخه‌یی خطی به‌یادگار مانده است

درهرحال ، خاطرهٔ دلیری‌ها وجنگ‌آوری‌های شاهان وشاهزادگان اشکانی‌را اگر ازصفحات تاریخ بیرون راندند ، این خاطره درذهن مردم همچنان زنده وپایدار ماند. پهلوانانی که ازعرصهٔ تاریخ رانده شده بودند ، درصحنهٔ رنگین و رؤیائی افسانه جلوه‌گری آغاز نهادنــد وپادشاهان دلیر اشکانی ، بصورت پهلوانان ومسندنشینان شاهان عصر افسانه درآمدند ؛ دراوستا ازپادشاهانی چون کی‌کاووس وکی‌خسرو وکیقباد یاد شده‌است . لیکن دردربار آنان هیچ‌گاه جهان پهلوانی چون رستم ، باپدری زال نام وفرزندی به‌نام سهراب یا فرامرز ونوه‌ای موسوم به‌برزو ودامادی به‌نام گیو ونواده‌ای دختری موسوم به‌بیژن وجود ندارد . گیو وگودرز و بیژن وقارن وبهرام و رهّام وبسیاری دیگر ازپهلوانان حماسهٔ ملی شاهزادگان اشکانی هستندکه به‌علت رانده‌شدن ازعرصهٔ تاریخ در پهنهٔ افسانه وحماسه درخشیدن گرفته‌اند . لیکن بار نکتهٔ اساسی این است که قدرشناسی ملت ایــران ازاین دلیران ، وزنده‌نگاهداشتن خاطرهٔ گرامی ایشان به‌همین سبب بوده‌است که آنان توانسته‌اند چند صباحی راه هجوم بیگانه را برخان‌ومان خویش ببندند ودوری چند مردم‌را درآسایش وآبادانی‌ندارند

***

در عصرساسانی -که خوش‌بختانه تاریخ آن به‌طوردقیق، هم درشاهنامهٔ فردوسی وهم درتاریخ‌های دیگری که بعداز اسلام نوشته شده دردست است – کشور ایران از دو سو ، هم ازشرق وهم ازغرب مورد حمله وهجوم بیگانگان است . درغرب ایران دولت روم ، دشمن دیرین ایران ، به‌دشمنی باآن مرزوبوم ایستاده است . درعین حال دولت ساسانی ازمرزهای شرقی خویش نیز ایمن نیست . گاه‌گاه هیاطله وهون‌ها و ازبکان وترکان مرزهای کشوررا ازشرق مورد تجاوز قرارمی‌دهند داستان ساوه شاه ، قصهٔ بهرام چوبین و جنگ او باساوه‌شاه وپیروزی‌یافتن وی برترکان ، وسرانجام شوریدن او برخسرو پرویز وپناه‌بردن به‌شاه ترکان ، همه حاکی ازآن است که بار ایران درعصر ساسانی ، ازشرق وغرب – هردو – مورد تجاوز بوده است .

غلبهٔ مسلمانان ، وتسخیر شدن سرزمین‌های ایران ازطرف سپاهیان اسلام ضربهٔ دیگری بودکه ازسوی «دشت نیزه‌وران» براین مرز وبوم وارد آمد . پس‌ازآن ، ازقرن چهارم هجری به‌بعدمی‌بینیم که هجوم وحملهٔ ترکمانان‌سلجوقی وسپس ترکان غز وبالاخره تاتار ازشرق به‌ممالک ایران آغاز می‌شود . نخست ترکمانان سلجوقی ، درمجموعهٔ قدرت سلطان محمود ، حاضر می‌شدند که به امر شاه انگشت‌ابهام (= شست) ایشان بریده شود (تانتوانند تیر بیندازند) وبه‌خراسان راه‌یابند . چندی بعد ، همین قوم با غلبه وولوله واعمال زور وتجاوزوشکستن نیروی دولتی ، به‌خراسان راه‌می‌یابند . تعداد این ترکمانان چندان زیاد بوده‌که محمود را به وحشت‌افکنده‌است ووی‌برای ایمنی خویش رئیس ترکمانان سلجوقی‌را چندان دربند نگاه داشت که درهمان‌جا بمرد[4] . لیکن این تدبیرها مؤثر نیفتاد ، زیرا سرزمین خراسان آبادان وپرنعمت بود وساکنان دشت‌های آسیای مرکزی می‌کوشیدند به‌هرقیمت که هست خودرا بدین سرزمین بهشت‌آسا برسانند وبرسانیدنــد ! نخست سلجوقیان بخراسان آمدند وبزرگ‌ترین حکومتی‌راکه تاآن تاریخ‌سابقه داشت تشکیل دادند . ازپی آنان ترکان غز بخراسان حمله‌ور شدند وقتل‌وغارتی درآن سرزمین بهراه انداختند که اگرحملهٔ مغول رخ نداده بود ، امروز ما هجومی مصیبت‌بارتر ازحملهٔ ترکان غز درتاریخ ایران نداشتیم . منتهی خوش‌بختی ترکان غز آن بودکه پس‌از ایشان حملهٔ تاتار ویورش‌های تیمور – ازشرق – رخ داد وروی ترکان غز وجنایت‌های وحشیانهٔ ایشان‌را سفیدکرد !

چندی بعداز روی‌دادن این مصیبت‌ها ، دولت عثمانی درمغرب ایران تشکیل شد وقدرتی افسانه‌آمیز یافت و دولت ایران‌که اندکی ازجانب شرق خیالش آسوده شده بود ، دوباره ازسوی غرب ، بادولتی مقتدر درگیری یافت ! ازآغاز تشکیل دولت صفوی دوباره جنگ‌های ایران و روم آغاز می‌شود . دراین دوران دیگر اختلاف دین (مانند دوران‌های اشکانی وساسانی) وجودنداشت لیکن اختلاف‌های مذهبی ، تا به‌همین میزان‌که رومیان سنی وایرانیان شیعه بودند ، کافی بودکه آتش اختلاف‌را دامن بزند ، خاصه آن‌که صفویان نیز ، برای حفظ مرزهای ایران ازبین دوهمسایهٔ مقتدر سنی‌مذهب‌شرقی وغربی ، می‌کوشیدند تا ایران‌را با ترویج وتوسعهٔ مذهب‌شیعه حفظ کنند ودرحقیقت سیاست مذهبی آنان چیزی جز سیاست حفظ استقلال وحاکمیت ملی ایران نبود

جریان اختلاف‌های سیاسی ومذهبی ایران بادولت‌های شرق وغرب درعصر صفویان ، دردوران‌های فترت افشاریان وزندیان وحتی درعصر قاجار نیز ادامه یافت

آخرین حادثه‌ای‌که شاید بسیاری ازجوانان و مردان امروزی‌کشور نیز آن‌را به‌خوبی به‌خاطردارند ، واقعهٔ شهریور ۱۳۲۰ است . دراین حادثه نیز باردیگر،کشور ایران ، به‌عللی کاملاً غیر ازعلت‌های‌سیاسی‌وتاریخی سابق ، ازشمال‌وجنوب مورد حملهٔ قوای بیگانه قرارگرفت . علت این امر آن بودکه متفقین ، ایران‌را مناسب‌ترین راه برای رسانیدن کمك‌به‌جبههٔ شرقی خویش (جبهه‌ای‌که دراتحاد جماهیر شوروی گشوده شده‌بود ،) یافتند ومرزهای آن‌را مورد تجاوز قراردادند .

امیداست‌که دیگرنظیر این حادثه وحوادث پیش ازآن درتاریخ ایران تکرار نشود ؛ لیکن باکمال تأسف باید اعتراف کردکه ایران ازنظر وضع وموقع جغرافیایی همان است‌که در طی قرن های متوالی بوده‌است ! منتهی همین وضع خاص

[illegible] ایران ازقرنها پیش که ازهزاران سال پیش، دراین سرزمین مسلط وتجاوزهای ناخواسته وناگهانی دامن مردم ایران را ازقومیت ووحدت ملی خویش بجویند وتدبیری بیندیشند که ازپاشیدن اساس وحدت قوم ایرانی جلوگیری کنند.

تاریخ هرملتی پر ازشکستها و پیروزی‌ها ، فرارها، ونشیبها وسختی‌هـا وآسایش‌هاست . منتهی فقط ملتهایی توانسته‌اند از تنگنای حوادث تاریخ پیروزبیرون آیندوشیرازهٔ دفتر قومیت آنان براثر وزیدن تندباد حوادث گسسته شود ، که برعشایق ، وهنگام فرارسیدن سختی‌ها وشکستها بتوانند وحدت خودرا حفظ کنند.

درآنچه تاکنون مذکور افتاد ، قسمتی ازحوادثی که فترتی درایران پدید آورده‌اند یادشد ودربعضی ازآن‌ها اندك تفصیلی نیز رفت . اکنون گوییم که بهترین دلیل ومقبول‌ترین گواه برای اثبات مدعای ما همین است که امروز پس از ۲۵۰۰ سال ، ملتی بهنام ملت ایران ، تقریباً باهمان آداب و رسوم وسنت‌هایی‌که درروز بنیان‌گذاری تشکیلات مملکتی خویش داشت (البته بادرنظر گرفتن تحولات تاریخی وتغییراتی که‌این‌حوادث موجب آن شده‌اند) نه‌تنها هنوز بهحیات سیاسی واجتماعی خویش ادامه می‌دهد ، بلکه مرحله‌ای تازه ازاین حیات‌را که روی‌درترقی وتعالی دارد آغاز کرده‌است .

بدیهی است‌که دراین گفتار نمی‌توان مبحث تفصیلی درباب این مطلب پرداخت‌که ایرانی چگونه قومیت و اصول ملیت وتشکیلات مملکتی خـویش‌را دربرابر هریك ازاین حوادث وفترات حفظ کرده‌است . لیکن یکی ازاین‌حوادث ، یعنی مهم‌ترین حادثه‌ای‌راکه درتمام طول تاریخ ۲۵۰۰ سالهٔ ایران رخ داده است درنظر می‌گیریم ونحوهٔ برخورد ملت ایران‌را باآن مورد مطالعه قرارمی‌دهیم.

درسراسر تاریخ ایران نقاط عطف بسیار وجود دارد انقراض هخامنشیان وحملهٔ اسکندر ، سقوط اشکانیان وتأسیس حکومت ساسانی ، غلبهٔ مسلمانان برایران . . . تاآخرین نقطهٔ عطف‌که انقلاب مشروطیت ایران ودنبالهٔ آن است‌که امروز شاهد وناظر آن هستیم .

انقلاب مشروطیت وانقلاب ششم بهمن ، وحوادث معاصر و دوران اخیررا فعلاً مورد بحث قرار نمی‌دهیم ، چون کاری است‌که هنوز پایان نیافته ، وبی‌شك نتایج قطعی آن‌که بسیار درخشان‌تر وقابل ملاحظه‌تر ازاوضاع واحوال امروزی است، درآینده ظاهر خواهد شد .

لیکن درمیان سایر حوادث تاریخی ، ازهجوم اسکندر گرفته تاحملهٔ مغول وتیمور وطلوع نادر وسایر رویدادها ، اگر بخواهیم یکی‌را که ازلحاظ داشتن تأثیر عظیم‌وعمیق درجامعهٔ ایرانی نظیر نداشت درنظر بگیریم، بی‌شك برروی توسعه ورواج اسلام درایران ، و غلبه لشکریان‌مسلمان براین سرزمین انگشت خواهیم گذاشت .

بخلاف آنچه بسیاری تصـور می‌کنند ظهور اسلام و واردشدن لشکر مسلمانان درایران ، چندان خرابی و قتل وغارت به‌بار نیاورد . حتی‌تلفات مسلمانان را یکصدهم ملکه یك بیستم تلفات حملهٔ مغول نیز نمی‌توان دانست ، واصولاً قتل عام‌های‌وحشیانه، چنان‌که ازحملهٔ ترکان غز ومغول‌ویورشهای تیمور نقل شده ، درمـورد حملهٔ مسلمانان سابقه نـداری و وحشیانه‌ترین تصمیمی‌که سرداران مسلمان گرفته‌اند دربرابر کارهای عادی لشکریان تاتار ناچیز می‌نماید !

لشکریان‌مسلمان ، بیرون شهرهای ایران اردو می‌زدند، ونمایندهٔ خودرا برای گفت‌وگو باساکنان شهرها می‌فرستادند. اگر اهل شهر اسلام می‌آوردند یاجزیه قبول می‌کردند – که اغلب نیز کاربه‌همین‌دوصورت ، یا درست‌تر بگوییم بصورت اول‌می‌گذشت – مطلقاً کاری با اهل‌شهر نداشتند وتنها نماینده‌ای به‌شهر می‌فرستادند تاآداب ورسوم دین اسلام‌را بدیشان بیاموزد یاجزیهٔ اهل شهررا گردآوری کند ؛ ودرصورت مقاومت مردم شهر ، تازه سپاهیانی‌که ازشهر بیرون آمـده‌بودند ، جنگ می‌کردند ، ودرهرصورت زن وبچه ومردم بی‌دست‌وپای‌شهر، وآنان‌که برای جنگ وستیز بیرون نیامده بودند ، ازهرگونه مجازات وناراحتی وحمله وهجوم ، ایمن بودند .

با تمام این احوال ، اسلام تا اعماق جامعهٔ‌ایرانی نفوذ کرد ؛ وتأثیر آن بحدی بود‌که تمام روابط انسانی ، حقوق خصوصی ومدنی ، ساختمان خانواده وقواعدمربوط بهازدواج واجاره ورهن وشرط وحتی اصول تشکیل خانواده‌را تغییرداد

---

٤ – در راحةالصدور راوندی داستانی هست که محمود غزنوی در ملاقات با میکائیل‌بن‌سلجوق رئیس ترکمانان سلجوقی از او می‌پرسد که اگر از شما کمك بخواهیم چه اندازه می‌توانید به ما کمك کنید ؟ میکائیل تیری از ترکش بیرون کشیده به محمود می‌دهد ومی‌گوید : تیر را به دشت قبچاق بفرست ، صدهزار سوار خواهد آمد محمود گفت: اگر بازهم لازم باشد ؟ میکائیل تیری دیگر بهمحمود داد وگفت این تیر را هم بفرست ، صد هزار دیگر خواهد رسید . محمود گفت اگر بهبیش ازاین میزان نیاز باشد ؟ میکائیل کمان خودرا از سر شانه بیرون آورد وبه محمود گفت . این‌کمان را به دشت قبچاق بفرست ، هرقدر سوار که خواسته باشی فرستاده خواهد شد ! این سخن موجب وحشت محمود شد وچون از مجلس ملاقات با میکائیل بیرون‌آمد فرمان داد که اورا فروگیرند ومیکائیل درحبس‌وی جان داد لکن فرزندانش از زندان سلطان مسعود خان به سلامت بردند وبه دشت قبچاق رفتند، وهجوم به خراسان را آغاز نهادند و سرانجام درسال ۴۳۲ هـ . ق ، مسعود را در دندانقان مرو شکستی افتضاح‌آمیز دادند و اورا به سوی هندوستان فراری ساختند ومسعود درضمن همین فرار به دست غلامان خویش کشته شد وروزگارحشمت وسمت وایام درخشندگی دولت غزنویان به پایان آمد ودولت آل‌سلجوق استقرار قطعی یافت .

و – درمورد ایرانیان – زبان ایشان‌را نیز عوض کرد ، به‌حدی که تا پیش از ظهور اسلام زبان‌های نواحی مرکزی وغربی ایران (پهلوی) زبان رسمی بود درصورتی که بعداز اسلام زبان‌های نواحی شرقی (زبان دری ، فارسی دری) زبان رسمی شد ؛ وچنین تحول عمیق وهمه جانبه‌یی را هیچ‌یك ازوقایع وحوادث تاریخی ، هیچ فتح وهیچ شکستی درایران پدید نیاورده‌است ؛ نتیجهٔ این تحول ، هنوزهم درایران به‌چشم‌می‌خورد ؛ واگرچه ایرانیان پس‌از پذیرفتن آیین مقدس اسلام ، آن‌را بامقتضیات جامعهٔ خویش وفق دادند واسلام‌را بدان‌صورت که ملایم طبع ایرانیان بود (والبته‌اصول کلی شریعت سهلهٔ سمحهٔ اسلام نیز اجازه‌می‌داد) درآوردند ، لیکن انصاف باید‌داد که بدون هیچ تردید وشك وشبهه‌یی ، هیچ عامل قوی ، هیچ تحول تاریخی وانقلاب اجتماعی وسیاسی ، درسراسر طول تاریخ ایران ، به‌اندازهٔ اسلام درجامعهٔ ایرانی اثر نکرده است . بااین حال و باتمام این تحول ودگرگونی همه‌جانبه ، ایرانیان‌بسیاری ازصفات و خصوصیات قومی و ملی خویش‌را حفظ کردند ؛ به‌اسلام رنگ ایـرانی دادند ، مذهب شیعه‌را که باتمایلات وخواست‌های قومی ایشان انطباق داشت پذیرفتند واگر خود درتحت سیطره وتسلط اسلام تغییر کلی یافتند ، اسلام‌را نیز به‌رنگ مقتضیات ملی ومحیطی خویش – البته تاآن‌جاکـه انعطاف‌پذیری آن آئین مقدس و آسمانی اجـازه می‌داد – درآوردند .

البته این‌کار چندان ساده نبود . دین وآیینی که اساس سخن‌گفتن وخانواده تشکیل‌دادن ، و خرید و فروش‌کردن ، وخلاصه ، آخرین سنگ‌های بنای جامعهٔ ایرانی‌را زیرو رو کرد ، چیزی نبودکه به‌آسانی بتوان برآن ظفر یافت . تمام اقوامی‌که مسلمانان برآنان چیره شده‌بودند ، ملیت و دولت خویش‌را ازدست‌دادند ، زبان ونژاد خویش‌را ازیاد بردند . ملت کهن‌سالی مانند ملت مصر ، زبان قدیمی شش‌هزارسالهٔ خویش‌را فراموش‌کرد وبه‌عربی سخن‌گفت ومصریان خودرا عرب وعرب‌زاده وعرب‌نژاد خواندند ؛ لیکن ایرانیان دویست سال – دو قرن تمام – بااین عامل نورسیده سرگرم جنگ‌وستیز وآویز وزاری آشکار ونهان بودند . دراین مدت شعوبیان ، طرفداران برتری عجم بر عرب ، سخت به کار خویش سرگرم بودند . درقرن اول تسلط نیروهای اسلام حکومت بنی‌امیه روی کار بود . این حکومت ، معتقد به برتری عنصر عرب بر تمام مردم دیگر دنیای اسلام بود ، وعرب‌را شریف‌ترین اقوام وشایستهٔ هرنوع برتری وریاست می‌دانست وبراساس این عقیدهٔ باطل انواع ستم‌هارا نه‌تنها براقوام غیرعرب ، بلکه براعراب وحتی قریشیان غیر اموی وخاندان رسول‌اکرم (ص) روامی‌داشت . ایرانیان دربرابر این برتری‌طلبی پوچ وبی‌بنیاد که باروح آئین اسلام مغایرت ومنافات داشت به‌مبارزه برخاستند

ودراین راه جان‌ها باختندوخون‌ها ازمردم آزادهٔ این مرزوبوم ریخته شد . تصویری بیم‌رنگ ومبهم ازاین جان‌بازی‌وفداکاری درداستان عوامانهٔ ابومسلم‌نامه منعکس شده‌است . دراین کتاب پیش‌بینی‌شده که امویان درحدود هزارماه برمسلمانان‌حکم‌رانی خواهندکرد ، ودراین مدت نه‌تنها ایرانیان واقوام غیرعرب‌را خوار وبی‌مقدار خواهند داشت ، بلکه ازعربان نیز ، فقط خاندان اموی‌را شایستهٔ ریاست خواهند دانست وحتی خاندان رسول اکرم‌را نیز طرد خواهندکرد وبرسر منبرها فرزندان علی وفاطمه(ع) یعنی نواده‌های رسول وفرزندان عم وی ابوطالب ناسزا خواهندگفت ، واین بیدادگری‌را چندان‌ادامه خواهندداد که رادمردی ازایران برخیزد وبراین ظلم‌وبیدادی غلبه‌کند . درهمین داستان گفته شده‌است‌که پیش ازخروج وقیام ابومسلم ، هفتادو یك خروج ازطرف خاندان رسول اکرم (ص) یاهواداران این خاندان صورت خواهدگرفت‌وتمام این قیام‌ها درهم شکسته خواهد شد (قیام حضرت سیدالشهداء امام حسین بن علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام نیز ، یکی ازاین هفتادو دوقیام دانسته شده است) وکسی‌که «صاحب خروج هفتاد و دوم» است ، یعنی هفتادودومین قیام‌را هدایت خواهد کرد ، توفیق خواهد یافت واین درخت ستم‌را ازبیخ وبن برخواهدکند . به‌همین سبب درضمن سرگذشت افسانه‌آمیز ابومسلم بارها گفته شده‌است که وی درهنگام واردشدن درفلان حادثه وماجرای مشکل بیت‌کردکه «اگر من صاحب خروج هفتاد و دوم هستم ، این مشکل بردست من حل خواهد شد وکلیدگشایش آن به‌دست من خواهد بود» .

درهرحال ، ابومسلم ، صاحب خروج هفتاد و دوم‌شناخته می‌شود ، وهمان‌گونه‌که تاریخ نیز گواهی می‌دهد ، آخرین خلیفهٔ امـوی مروان حمار ، به‌دست وی ریشه‌کن می‌شود و نخستین خلیفهٔ عباسی که برگزیده و برکشیدهٔ سپاه‌جامگان خراسان است به‌جای وی می‌نشیند .

البته ابومسلم این قیام واقدام‌را به‌منظور بازگردانیدن دوران مجد وشرف وعظمت ایرانیان انجام داد . لیکن پس‌از مدتی‌کوتاه معلوم شدکه تازیان هیچ‌گاه ازخلق وخوی اصلی خویش بازنخواهندگشت° خاندانی‌که ابومسلم آنان‌را روی کار آورده وپیشوای عالم اسلام ساخته بود ، نخست‌بار زهر خودرا به‌ابومسلم ریختند ؛ ابوجعفر منصور دوانیقی ، چند لحظه پیش‌ازآن‌که دستور دهد جان‌داران ومحافظان وی تیغ درابومسلم ، سردار رشید ودلیر ایرانی نهند ، بدو گفت‌که هیچ‌کس‌را دشمن‌تر ازوی ندارد ؛ واین سخن درجواب‌تقاضای ابومسلم بودکه درآخرین دم زندگی گفته‌بود . مرا برای روبروشدن بادشمنان خویش نگاهدار ! ومنصور گفته بود هیچ‌کس‌را برای بسط قدرت وتوسعهٔ نفوذ خویش ازتودشمن‌تر ندارم ! درهرحال ، خطای اصلی ابومسلم ویاران وی این‌

که ازبند اصل چشم‌پوشی می‌داشتند و گمان می‌بردند که اگر این خاندان عربی از کار بیفتد و آن خاندان دیگر که امروز بسر رسیده ومظلوم می‌نماید روی‌کار آید، شیوهٔ این قوم تغییر خواهدکرد؛ ونتیجهٔ این اشتباه آن بودکه حکومت اعراب بیش‌از پنج قرن دیگر ادامه یافت وعباسیان پایه‌های این حکومت ننگین‌را برمسموم‌ساختن وخفه‌کردن وازمیان‌بردن صمیم‌ترین خدمت‌گزاران خویش قراردادند وهرکه بیشتر بدیشان خدمت می‌کرد، اورا سخت‌تر می‌آزردند وشدیدتر ریشه‌کن می‌کردند، تامعارضی برای ایشان درراه ادامهٔ این فرمان‌روایی شوم وسیاه باقی‌نماند!

باتمام این احوال، آن‌چه‌راکه عباسیان، هرگـز به‌ریشه‌کن‌ساختن آن توفیق نیافتند، راه ورسم حکومت‌وآداب ملك‌داری وآیین معدلت بود. دربار عباسی رونوشتی دقیق بود از دربار شاهان ساسانی، و تمام تشریفاتی‌که در دربار ساسانیان انجام‌می‌یافت، در دربار اسلامی‌خلفای عباسی‌وامیران مؤمنان وجانشینان رسول اکرم(ص) نیز به‌دقت اجرامی‌شد برقراری جشن‌هایی ازقبیل نوروز ومهرگان وسده ومانند آن‌ها، قراردادن آیین شرف‌یابی وباریافتن به‌پیش‌گاه شاهان ساسانی، برقرارکردن دیوان‌ها وادارات‌گوناگون، به‌همان صورت‌که درعصر ساسانی وجود داشت وبه‌کار مشغول بود، همه رونوشت‌هایی ازراه ورسم حکومت درایـران پیش‌از اسلام بود!

دربین محققان وداش‌مندان ایرانی واروپایی و عرب، دربارهٔ اصل و منشأ تمدن اسلامی اختلاف بسیار وجود دارد ایرانیان اساس وبنیان تمدن اسلام‌را تقلیدی ازتمدن خویش می‌دانند واین امر را در جمیع شؤون‌اداری واجتماعی‌وعلمی ودینی جامعهٔ اسلامی نافذ می‌شمرند اعراب به‌خلاف این‌عقیده دارند و تمدن اسلامی را پدیده‌یی «عربی» می‌شمارند که ازیونان و روم ومصر وایران وسایر جامعه‌ها نیز چیزهایی به‌عاریت‌گرفته است. وداش‌مندان اروپایی نیز هریك به‌تناسب سلیقهٔ خویش چیزی می‌گویند، اما آنچه مسلم است، این‌است که‌تمام محققان، اعم ازایرانی وعرب واروپایی، دریك‌امر، دراین‌کـه آداب‌کشورداری، وحقوق اداری، و تشکیلات مملکتی، وسازمان دیوان‌ها و وزارت‌خانه‌های‌گوناگون از سازمان اداری ایران پیش‌از اسلام گرفته شده‌است، اتفاق‌نظر دارند وهمهٔ آنان، دربار عباسی، وحکومت خلفای اسلام‌را رونوشتی ازدربار ساسانی ایران می‌دانند وچون دراین باب هیچ‌گونه اختلاف نظری وجود ندارد، می‌توانیم آن‌رابه‌عنوان حقیقت مسلم تاریخی بپذیریم.

اگردرمورد نخستین‌قرن‌های تسلط وتوسعهٔ اسلام، جای بحث وسؤال باشد، بدیهی است‌که وقتی ایرانیان حکومت‌هایی مستقل وخارج ازمحیط سلطه‌وفرمان‌روایی خلفای‌بغدادتشکیل دادند، چه‌گونه سنت‌های ملی خویش‌را حفظ می‌کنند، وآنها را به‌همان صورت‌که دردوران‌های قدیم بوده است، نگاه می‌دارند

آری، از روزگـار استقلال‌یافتن یعقوب، و تشکیل حکومت‌های صفاری وسامانی به‌بعد، تاعصر سلطهٔ غزنویان وسلجوقیان، وبالاخره فرمان‌روایی خواجه نظام‌الملك وعمید الملك کندری وشمس‌الدین صاحب دیوان و رشیدالدین فضل‌الله وزیر،دیگرآن‌چه ایرانیان در قوه داشتند، برای‌زنده کردن‌آثار و مآثر گذشتگان خویش، انجام دادند، و همین وحدت قومی وملی است‌که توانسته است مارا درتنگنای‌حوادث دست‌گیر ومددکار باشد واسـرایی‌بودن ایرانیان‌را،درصفحهٔ تاریخ ثابت نگاه‌دارد

درنقش‌های تخت جمشید، تصویر سرباران، سرداران و حتی پادشاهان ایرانی برروی سنگ‌کنده شده‌است و آن تصویرهارا ما ایرانیان درهمه‌جا، حتی درکتاب‌های تاریخ دبستانی، دیده‌ایم

چهل پنجاه‌سال پیش دیوار قهوه‌خانه‌هاوحمام‌ها واماکن عمومی‌را باکاشی‌هایی به‌ابعاد ۲۵ × ۲۵ تا ۳۰ × ۳۰ سانتی‌متر می‌آراستند. برروی هریك ازاین‌کاشی‌ها تصویرهایی‌ازشاهان وسرداران بزرگ افسانه‌ای یاتاریخی ایران باستان، ازرستم وگیو وگودرز گرفته، تابهرام گور ویزدگرد وانوشیروان وخسروپرویز، نقش شده بود ازعجایب روزگار یکی این است‌که نقش این کاشی‌ها، باآن‌چه درحدود دوهزارسال پیش ازساخته‌شدن این‌کاشی‌ها، درتخت جمشید برروی سنگ‌کنده شده یکی است وحکایت ازآن می‌کندکه این تصویرها همه ازروی اصلی ثابت واصیل‌گرفته شده‌اند.

البته ما اکنون نقش‌های اصلی واساسی این شخصیت‌های تاریخی وحماسه‌ای‌را دردسترس نداریم وبه‌علت حرام‌بودن نقاشی وصورت‌گری دراسلام، اسناد قدیم وپیش‌ازاسلام ایران درهنگام غلبهٔ مسلمانان ازمیان‌رفته ومثلاً کتاب‌هایی‌که تصویر شاهان ایرانی درآن نگاشته ودرخزانهٔ شاهان نگاهداری‌می‌شده دستخوش فنا ونابودی‌گردیده واثری ازآن برجای نمانده است. لیکن این یك‌نواختی عجیب اولاً نشان دل‌بستگی مردم ایران به آثارملی خویش و ثانیاً اصیل بودن این‌نقش‌ها وآثار است وهمین امر نشان می‌دهدکه باوجود داشتن منع دینی،

---

۵ – وقتی ابومسلم در ری مستقر بود ومنصور دوانیقی او را با حیله ونیرنگ و وعده و وعید نزد خویش می‌خواند، گروهی از یاران ابومسلم بدو اشارت کردند که از ری بیرون نیاید و به بغداد نرود لیکن ابومسلم که به‌نیروی خویش اعتماد داشت وگمان این همه نامردی و بی‌وفایی درعباسیان نمی‌برد بسوی بغداد رفت وهمان موقع یکی از یارانش گفت «ترکت‌الرأی بالری» یعنی عقل خودرا در ری جاگذاشتی واین عبارت ضرب‌المثل شد

... آثار ملی خویش را دوست می‌داشته‌اند که آن‌ها را ... ها و سختی‌هایی که بر آنان گذشته است، حفظ کرده ...

بدین‌ترتیب ملاحظه می‌شود که بقای ملت ایران و برجای ماندن تشکیلات اداری و مملکتی این قوم از دوهزار و پانصد سال پیش تاکنون مربوط به رفتار این مردم در دوران‌های پیروزی و روزگاران فتح و برتری نیست، بلکه سرّ پایداری خاندان شاهنشاهی ایران، در روش و منش ایرانیان در دوره‌های شکست نهفته است. این ملت هربار که به زمین می‌خورده و مغلوب حوادث گوناگون و مهاجمان رنگارنگ می‌شده، بی‌درنگ از جا برمی‌خاسته و می‌کوشیده است تا به نیروی معنویت و نشان دادن برتری فکری و عقلی و علمی خویش مردم غالب را به رنگ خود درآورد، و همواره در این کار توفیق نیز یافته است.

مردم ایران در عصرهای شکست و ناکامی هریک به نحوی، و هرکدام تا حدی که در قوه داشتند، می‌کوشیدند تا این وحدت و یگانگی را حفظ کنند. مبارزات شعوبیان برای حفظ قومیت و ملیت مردم ایران از صفحات زرین و درخشان تاریخ ایران است. این گروه در هر لباس که بودند و در هر کاری که وارد می‌شدند می‌کوشیدند تا نتیجهٔ کارشان به نفع وحدت و یگانگی مردم ایران تمام شود. دانشمندان می‌کوشیدند تا به زبان فارسی کتاب تألیف کنند و این زبان را از نظر سرمایه‌های علمی و ادبی غنی و مایه‌ور سازند. شاعران شعوبی هم تا روزی که اجبارا به عربی شعر می‌گفتند در شعر خویش می‌کوشیدند تا مفاخر و مآثر نیاکان خویش را به دیگر اقوام و ملت‌ها عرضه کنند؛ و روزی که شعر فارسی نضج و قوامی یافت، مردانی مانند فردوسی (که تربیت شدهٔ مکتب شعوبیان بود) کوشیدند با سرودن اشعار و پدید آوردن کتاب‌های بزرگی مانند شاهنامه گنجینهٔ شعر فارسی را وسعت و غنا بخشند. در نتیجهٔ فعالیت‌های مداوم این بزرگان است که امروز ما در ادب فارسی کتاب‌هایی از قبیل شاهنامهٔ فردوسی، خمسهٔ نظامی، مثنوی مولانا جلال‌الدین رومی، حدیقهٔ سنائی، مثنوی‌های متعدد عطار و بوستان سعدی داریم؛ درصورتی که در زبان پهناوری مانند عربی، با آن‌که قرن‌ها زبان علمی تمدن اسلامی بود (و هنوز هم هست) و تعداد متکلمان بدان زبان به مراتب بیش‌تر از متکلمان فارسی‌زبان بود (و هست) نظیر هیچ‌یک از کتاب‌هایی که نام بردیم دیده نمی‌شود!

سرداران شعوبی مانند ابومسلم ... و دیگران به قیام بر ضد حکومت‌های جابر عربی اقدام کردند؛ و رجال و وزرایی که تربیت و فکر شعوبی داشتند مانند خاندان برمکیان و خواجه نظام‌الملک و صاحب دیوان و دیگران، کوشیدند تا سنت‌های ایران باستان را در دربارهایی که خدمت‌گزار آن بودند محفوظ دارند.

بدین ترتیب، با مجاهدت فردفرد مردم ایران، این آداب و این سنت‌ها و این تشکیلات ۲۵۰۰ ساله از بوتهٔ سوزان تاریخ پیروز و درخشان بیرون آمد، و دوام و قوام آن به اثبات رسید. عامل این ثبات و دوام همان نیروی ایمان است ... عامل دیگر ممکن بود مردانی چون سنباد و استادسیس و مقنع و ابومسلم و بسیاری رادمردان دیگر را برانگیزد که جان بر کف گیرند و در راه برپاساختن حکومت ازدست‌رفتهٔ ایرانی شمشیر زنند و شکست‌های گذشته را تلافی کنند.

امیدواریم از این‌به‌بعد وضع گیتی چنان باشد که هیچ کشوری، و ازجمله میهن عزیز ما ایران مورد هجوم و حملهٔ مهاجمان بیگانه قرار نگیرد. لیکن سی سال پیش که در جریان جنگ جهانی دوم کشور ما از شمال و جنوب مورد حملهٔ نیروهای بیگانه واقع شد، دوباره همان حس وحدت و یگانگی، همان نیرویی که همواره ایرانیان را در روزهای سخت و اندوه‌بار شکست‌گردهم آورده و از متلاشی‌شدن ایشان جلوگیری کرده است، ظاهر شد و ایرانیان، یک دل و یک جهت، تا آن‌جا که درخور امکانشان بود در برابر نیروهای بیگانه ایستادگی کردند و تا روزی که آخرین فرد لشکریان بیگانه خاک ایران را ترک نگفته بود، از پای ننشستند!

تا زمانی که این نیروی لایزال گرد آورنده و الهام‌بخش مردم ایران در حفظ وحدت و یگانگی قومیت خویش است، ایران و ایرانی نیز در عرصهٔ تاریخ پایدار خواهند بود. این تجربه‌یی است که دو هزار و پانصد سال تاریخ، صحت آن را تأیید می‌کند

# اثرات هنر و معماری هخامنشیان

## در خلق شاهکارهای هنری عصر آشوکا امپراطور بزرگ هند

دکتر مهدی غروی
معاون رایزنی فرهنگی سفارت
شاهنشاهی در هند و نپال

**«. . . سرستون معروف سارانات زیبا و پرشکوه با سنگتراشی عالی، از لحاظ سبک و تکنیک درهند بی‌نظیر است و بنظر من از هر لحاظ که تصور شود درسراسر جهان قدیم بی‌همتاست، این سرستون با سه مجسمه شیر و نقش چهار حیوان وهیئت زنگوله‌ای، از رده تخت‌جمشیدی ومعرف کامل نفوذ هنری ایران در هند است . . . . .»**

سرجان مارشال[1]

شاید گروهی تصور کنندکه وارث حقیقی امپراتوری هخامنشی، یونانیان بوده‌اند وگروهی نیز معتقد باشندکه با پیروزی اسکندر برایران ولشکرکشی وی برشرق، هند موفق به تشکیل بزرگترین امپراتوری تاریخ خودگردید، اما آنچه ناگفته نبایدگذاشت اینست‌که وارث حقیقی امپراتوری هخامنشی موریائیهای Maurians هند بودند نه سلوکیها.

چاندرا گوپتا مؤسس این سلسله بود وعصرطلائی این سلسله با سلطنت سومین نفر از پادشاهان بزرگ آن آشوکا درخشش یافت، درست مانند سلسله هخامنشی که توسط کوروش تأسیس شد وتوسط داریوش به‌اوج عظمت رسید، میان داریوش وآشوکا نکات مشترك فراوانی یافت می‌شودکه ما باز بدان اشاره خواهیم کرد.

ورود اسکندر به هند نیز سبب تشکیل امپراتوری موریائی درهند شد، مفتی دانشمند پارسی هند درین‌بار چنین می‌نویسد: (امپراتوری موریائی، آنطورکه برخی مورخان نوشته‌اند، از همه جانب درخشش اسکندر نبود، بلکه اسکندر درین میان وقت یك عامل یا واسطه بود، وی درطی نوزده ماه که درهند بسر برد، سرگرم جنگ سرگرم بود وهمینکه زمان مرگ زودرسش فرارسید، همهٔ آنچه رشته بود پنبه شد. چاندرا گوپتا Chandra Gupta، نیازی نداشت‌که ازاسکندر، راه ورسم پی‌افکندن امپراتوری و ادارهٔ آنـرا فراگیرد، او وهمشهریانش سالها بودکه با دستگاه عظیم امپراتوری هخامنشی آشنائی ومراوده داشتند وتحت تأثیر این امپراتوری بودکه موفق به تشکیل چنان حکومتی درهند شدند، ایشان ازبومیان هند بودند وبدون شك خصوصیات غیرهندی چاندراگوپتا یونانی نبود، بلکه ایرانی بود . .)[2]

عصرتاریخی هند ازاواخر قرن هشتم پیش‌ازمیلاد آغاز می‌شود، درین دوران‌کشور به حکومتهای کوچك مختلف بخش شده بودکه هریك استقلال داشت، سلطنت ماگادهـا Magadha، درقرن‌پنجم پیش‌ازمیلاد درنواحی شمالی‌وشرقی هند درخشید، درسال ۴۷۵ پایتخت افسانه‌ای ماگادها از

---

۱ ــ گزارش سالیانه باستانشناسی هند ۱۹۰۵ - ۱۹۰۴، ص ۳۶؛ سرجان مارشال باستانشناس معـروف ورئیس‌کل باستانشناسی هند ۱۹۳۲ - ۱۹۰۲

۲ ــ سردکتر جی جی مدی Modi، مجموعه مطالعات‌آسیائی مقاله پاتالی پوترا، بمبئی ۱۹۱۷

...گیرها به پاتالی پوترا منتقل شد.

لشکرکشی داریوش به هند در ۵۱۲ ووفات بودا در ۴۸۶، دو اتفاق مهم تاریخ هند باستان است وهردو مدتها بعنوان مبدأ تاریخ مورد استناد بود. کوروش (۵۳۰/۵۵۸) نواحی جنوبی هندوکش را تصرف کرد وداریوش ۴۸۶/۵۲۲ که سند وپنجاب را گرفت هردو ازمعاصران پادشاهان این سلسله بودند. اسکندر ازسال ۳۲۷ تا ۳۲۵ درهند بود ودرست یکسال پس ازمرگ وی چاندرا گوپتای موریائی موفق شدکه ازغرب هند سوی شرق پیشروی کند ودولت ماگادها را براندازد (۳۲۲) وسپس نواحی غربی هند راکه اسکندر متصرف کرده بود ضمیمه امپراتوری خود سازد مگاستنس Megastenos سفیر سلوکوس دردربار چاندرا گوپتا ازخود سفرنامه جالبی بیادگار گذاشته است که ازقدیمترین منابع مربوط به تاریخ موریائیهای هند وروابط ایران وهند شمرده میشود جانشین وی بیندوسارا Bindosara بودکه با سلوکوس روابط دوستانه داشت

درسال ۲۷۳ آشوکا بجای بیندوسارا بپادشاهی رسید، وی بودائی بود ودرراه گسترش آئین بودا ازهیچ کوششی دریغ نداشت. دراین عصر امپراتوری هند شامل سراسر شبه قاره هندوستان وافغانستان وبلوچستان بود وفقط بخش کوچکی ازجنوب شبه جزیره بتصرف آشوکا درنیامد. دولت موریائی هند بتقلید هخامنشیان قدرت مرکزی را تقویت کرد وآثار برجای مانده آشوکا را میتوان آئینه تمام نمای جهانگیری وجهانداری وی دانست درسال ۲۳۲ آشوکا وفات کرد وانحطاط این سلطنت عظیم هند قدیم آغازشد وپنجاه سال بعد بکلی برافتاد

ازآثار هنری چاندرا گوپتاکه مورد بحث ما نیست، اثر مهمی برجای نمانده است، اما ازآشوکا قدیمی‌ترین وگرانبهاترین میراث هنری هند برجای مانده‌است، بطور کلی آثار هنری برجای‌مانده ازآشوکارا میتوان اینچنین رده‌بندی کرد:

۱ ـ بقای تالار صدستون وی درپاتالی پوترای باستان، نزدیک شهر پتنا[1] درمشرق هند.

۲ ـ معابد زیرزمینی یا غارهای مقدس

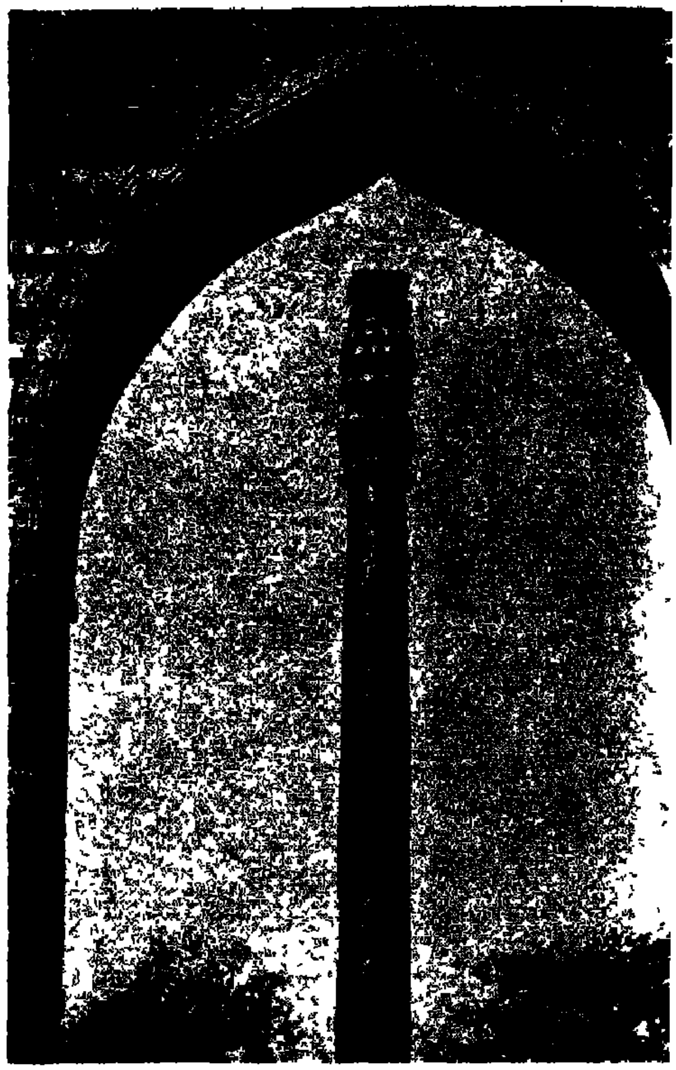
۳ ـ ستونهای یادبود، که حامل فرمانهای مقدس آشوکا بوده‌اند وکتیبه‌های وی برسینه کوهها، برخی ازاین کتیبه‌ها وکتیبه‌های دیگر آشوکا به خط خاراشتی که توسط دبیران ایرانی درهند معمول شد، نوشته شده‌است

۴ ـ اشیاء دیگر که درحفاریهای نواحی مختلف ازجمله تاکسیلا (درغرب هند) وپاتالی پوترا (درشرق هند) بدست آمده است، آثار وبقایای تالار صدستون آشوکا را درکنار شهر پتنا، درمحل شهرباستانی پاتالی پوترا یافته‌اند.



۱ ـ سرستون سارنات

نخستین کسی که درپاتالی پوترا به تجسس پرداخت دکتر کلنل وادل[3] Waddell بود پس‌ازوی دکتر اسپونر Spooner باستانشناس انگلیسی با بودجه‌ای که ازطرف تاتا سرمایه‌دار پارسی هند اهدا شده بود به حفاری پرداخت وتالار آپادانای پاتالی پوترا راکشف کرد، وی علاوه برگزارشی که به اداره باستانشناسی داد[4] مقاله مفصلی نیز دراین‌باره نوشت وبه اثبات رساندکه این بناها الگوئی جز تخت‌جمشید نداشته است وحتی مهر ونشانه‌هائی شبیه مهرها ونشانه‌های هنرمندان وسازندگان تخت‌جمشید یافت ومعتقد شدکه این بناها را معماران ایرانی طرح کرده بکمک هنرمندان هندی برکشیده‌اند[5]. پس ازوی وبرای آخرین‌بار درسالهای ۱۹۵۰/۵۵ دو دانشمند هندی آلتکار Altekar و میشرا Mishra به حفاری پرداختند[6]



۴ ــ ستون فلزی آشوکا که اکنون درمحوطهٔ قطب منار درحومهٔ دهلی نصب شده است

ومتأسفانه چیز تازه‌ای آنچنان چشم‌گیرکه اسپونر یافته بود نیافتند ومعتقد شدند که شهر پاتالی پوترا توسط پادشاهان ماگادها پیش ازموریائیها ساخته شده وارتفاع ستونهای تالار آپادانای آن ۳۲/۶ پا بوده‌است(اسپونر اعلام داشته بود که بلندی ستونها ۲۰ پا بوده‌است)

گروهی ازدانشمندان معتقدند که تالارتاجگذاری موریائیها درپاتالی پوترا الگوئی جز تالار آپادانای تخت‌جمشید نداشته است ودسته‌ای نیز بااین‌نظرسخت مخالف‌اند ، اماهمه دانشمندان وشرقشناسانی که درمعماری وهنرهندقدیم اجتهاد دارند برآنند که تالارها وبناهای پاتالی پوترا هربیننده‌ای را بی‌اختیار بیاد بناهای پرشکوه ایران درعصر هخامنشیان می‌اندازد وبرین مدعا نوشته‌های نویسندگان کلاسیك وجود آثار برجای‌مانده وسنگنوشته‌ها گواهی می‌دهند وبقول ایرن‌گجر هنرشناس معاصر[7]، عظمت‌قصرهای موریائی درپاتالی‌پوترا ، با طلاکاریها وتزئینات خیال‌انگیزش فقط با تالارهای هخامنشیان وبناهای در شوش و اکباتان قابل قیاس است[8]

آشوکا یك سازنده بی‌نظیر بود ، درافسانه‌های هندی ساختمان ۸٤۰۰۰ استوپا (بناهای گنبدی‌شکل بودائی) بدو نسبت داده شده‌است وهیون‌تسانگ Huen Tsang سیاحتگر چینی که درقرن هفتم میلادی به هند آمده‌است صدها استوپای منسوب به‌آشوکا را درهند وافغانستان دیده‌است ومی‌نویسدکه بیشتر این بناها خراب شده وفقط بعضی ازآنها سرپا هستند ، این بناهای تمام هندی که به عقیده برخی ازهنرشناسان اجداد بناهای گنبدی در شرق بشمار می‌روند دربن مقاله مورد بحث ما نیست .

غارها یا معابد زیرزمینی آشوکا نیز حاوی آثار هنری مهمی هستندکه می‌توان درآن اثردست نمود هنر ومعماری هخامنشی‌را دید ازآن‌جمله‌است غارهای‌موریائی‌برابر Brabar ونگارجونی Nagarjuni که درکوه کنده شده‌اند .

ازغارهای نگرجونی ، غارهای مقدس گوپیکا Gopika واهی‌یاکا Vahiyaka و واداتیکا Vadathika دارای‌سنگ – نوشته‌هائی از داساراتها Dasartha ، نواده‌آشوکاست وازچهار غار برابر سه غار کارنا Karna ، سوداما Sudama و ویسوا– جوپری Uısva jhoprı دارای سنگ‌نوشته ازجودآشوکاست . چهارمین غار ازین گروه غار لماس رشی Lomas Rishi است‌که دارای سنگ‌نوشته وتاریخ معین نیست اما با بررسی هنرشناسان معلوم شده‌است‌که یك غارآشوکائی‌است ودرمدخل آن قدیمی‌ترین کنده‌کاری سنگی درسراسر هند موجودیت یافته است ،

این کنده‌کاریها دردو ردیف‌است یك ردیف نقش‌فیلان است‌که دربرابراستوپاهای‌مقدس نیایش‌می‌کند،درردیف‌بالائی نقشهای هندسی منظم حك شده‌است ، بنظرمیرسدکه دراینجا نفوذ معماری وهنرغرب ومخصوص ایران هخامنشی ، بطوری تحت تأثیر هنر بومی هند قرارگرفته است‌که آثار آن بکلی نامحسوس شده ، همیشه جائیکه تحت تأثیر سنن ملی وشعائر مذهبی فیل جای حیوانات دیگر را می‌گیرد ، این وضع پیش

---

۳ ــ Reporton excavation ın Patalıputra

٤ ــ گزارش سالیانه باستانشناسی هند سالهای ۱۹۱۳ – ۱۹۱۲ .

۵ ــ مجله سلطنتی آسیائی انگلستان سال ۱۹۱۵

۶ ــ گزارش سالیانه باستانشناسی هند ۱۹۵٤ – ۱۹۵۱

۷ ــ Iren N. Gajjar هنرمند قدیم وغرب ، ص ۸۰

۸ ــ Wheeler هند وپاکستان باستانی ، ص ۱۷۷



۳

... قبل از کارهای ... اصیل ... طولی ... ، با اینکه درین مرحله آنرا باید ... حیات هنری بشمار آورد به ... مستقیم .

بررسی بناها وساختمانها وسنگ‌نویسهای آشوکا از حوصله این مقاله خارج است ، درین گفتار تا از نفوذ ایران درآثار حجری هند آشوکا بحث می کنیم ودرین مرحله سرستونها مهمترین وقوی‌ترین گواه بروجود این نفوذ مؤثر بشمار میروند .

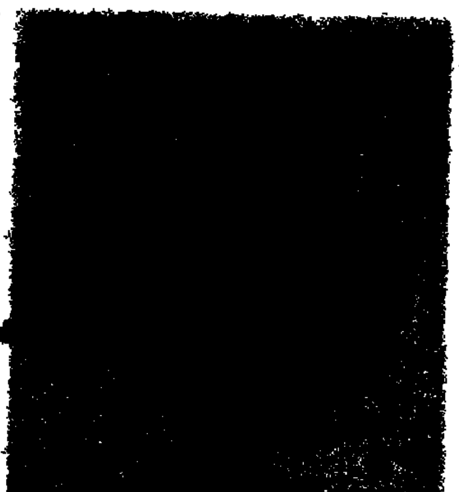
نخستین سرستون آشوکائی را کلنل واُدل درپاتالی‌پوترا یافت ، درین سرستون اثر شدید هنر مغرب آسیا ومخصوصاً ایران هخامنشی نمودار است . خودکلنل واُدل درباره این سرستون می‌نویسد: این سرستون یك پدیده کاملاً تخت‌جمشیدی (پرس‌پلیس) است ، البته حامل اثرات هنر یونان نیز هست ، اما ازین لحاظ با مجسمه‌های هندی ویونانی که درپنجاب یافته شده قابل قیاس نیست . این سرستون درمحوطه قصر خود آشوکا که درپاتالی‌پوترا ساخته شده‌بود ، یافته شده وباحتمال قوی بدستور خود او و توسط هنرمندان در پارس ساخته وپرداخته شده است[۹] .

ویلر Wheeler درباره این‌سرستون عقیده جالب‌وقاطعی دارد ، وی می‌نویسد : این سرستون نمونهٔ خوبی‌است ازاقتباس وتقلید هنرمندان موریائی ازکارهای نخستین هخامنشیان وحتی‌می‌توان گفت که ساخته شده دست هنرمندان‌پارسی‌است[۱۰] .

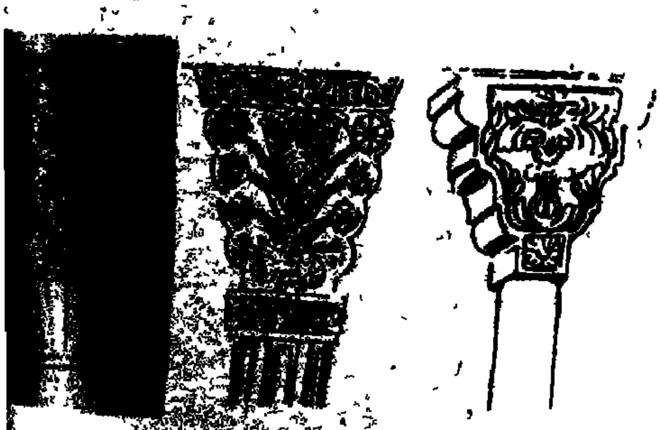
این حکم ویلر صحه‌گزاری جالبی است بر رأی وعقیده آنکسان‌که معتقدند هنرمندان ایرانی دردستگاه آشوکا کار می‌کرده‌اند وگروه‌گروه پس ازانقراض هخامنشیان وازهم‌پاشیدن بساط آن شاهنشاهی بار سفر بربستند وبهند آمدند ، درست مانند عصرمغولان‌که هنرمندان وشاعران‌ایرانی ازایران گریختند وبه هند پناه بردند ، اما درمورد رأی بالا یك اشکال



۵



٤



٦

۳ ـ مدخل غار لوماس‌ریشی نخستین نمونه سنگتراشی هند ازسالنامه باستان‌شناسی هند

٤ ـ سرستون پاتالی پوترا

۵ ـ سرستونهای هخامنشی (پرس‌پولیس) تخت‌جمشید‌آپادانا ازهر تسفلد

٦ ـ سرستون چوبی از قم

۷ ـ سرستون چوبی سبزوار

۸ ـ سرستون چوبی خلق بستان

وجود دارد وآن اینست که اگر این سرستون ونظائرش را ایرانیان ساخته‌اند چرا اثرات نفوذ یونان درآن اینچنین فراوان است. جواب این سؤال نیز ساده است وباید گفت ، هنر هخامنشی یك گلچینیٔ مطلوب ازهنر باستان بود با ترکیب وشکل واحد برپایه هنرهخامنشی ، بنابرین انتقال بعضی از مظاهر هنر یونان درکنده‌کاریها ومعماری هند موریائی ازین راه بسیار ساده ومنطقی بنظرمی‌رسد . اما حکم قطعی اینست که این سرستون وستونی که در زیرش قرار داشته است اگرفرزند وفرزندزاده ستونهای تخت‌جمشید باشد ، تقلیدی ازهمان ستونها است که تکامل یافته وبه این صورت جلوه‌گر شده‌است

رولند Benjamin Rowland درباره این سرستون نظریه جالب‌تری دارد ومی‌گوید . این سرستون را با سرستونهای حدیدی که درکردستان یافت شده مقایسه کنید با مشابهت آنها را با همدیگر بسادگی دریابید، سرستونهای کردستان پدیده‌های بومی هستند برپایه سنتها و روشهای هنری باستانی درنواحی غربی ایران ودرمیان مردمی که نسل ازهرگروه ایرانی دیگر سنتهای باستانی را نزد خود عزیز وگرامی داشته ودرحفظ آن کوشیده‌اند

هرتسفلد[۱۱] نیز هنگام بررسی هنر ایران باستان به این سرستونها اشاره می‌کند ومی‌نویسد . این سرستونها آثار همان هنرقدیمی است که دوباره شکوفان شده والبته آثار هنریونان نیز درآن هویداست ، ساختن این سرستونها درکردستان از قرن هشتم ببعد آغاز شد وسپس درنواحی دیگر ایران معمول گردید[۱۲].

۹ ــ وادل گزارش درباره پاتالی پوترا کلکته ۱۹۰۳

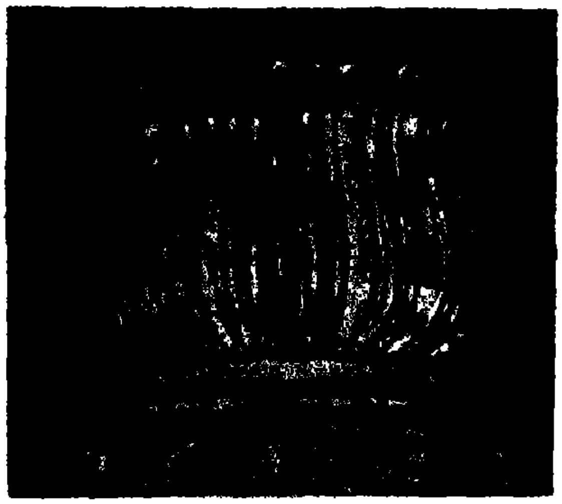
۱۰ ــ هند وپاکستان باستانی ، ص ۱۷۷ .

۱۱ ــ هرتسفلد Iran in ancient east سال ۱۹٤۱ ، ص ۲۱۰ و ۲۱۸ ، شکل ۳۲۱

۱۲ ــ رولند The Art and Architecture of India سال ۱۹۵۳ ، ص ٤٦

۹ ــ سرستون راهپوروا ــ موزه کلکته
۱۰ ــ سرستون راهپوروا
۱۱ ــ زیر سرستون سارانات
۱۲ ــ زیر ستون زنگوله‌ای تخت جمشید

۱۱





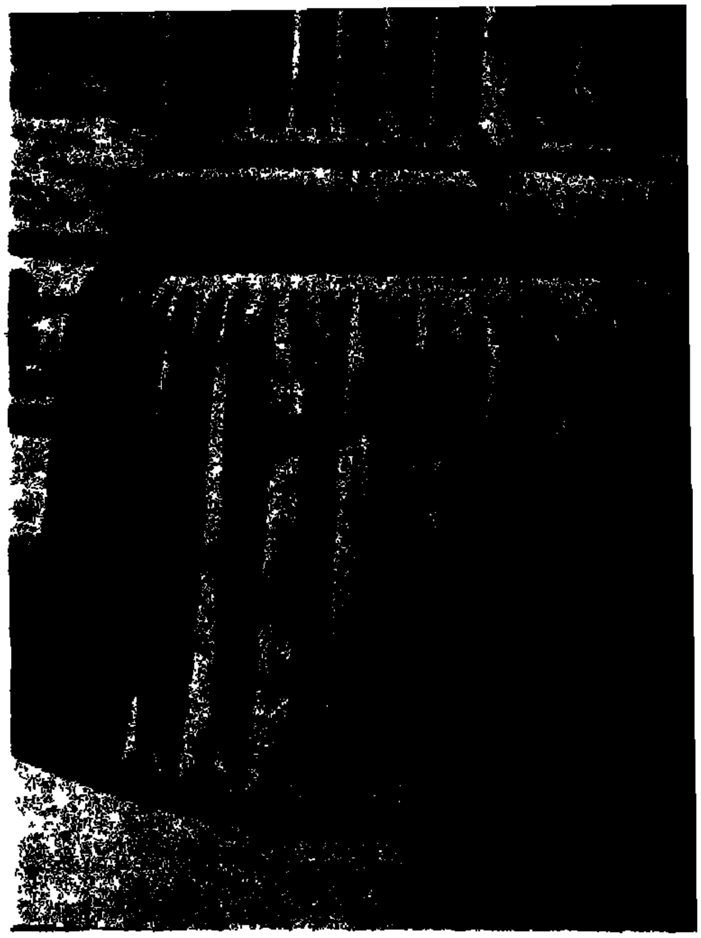
۱۲



۱۰



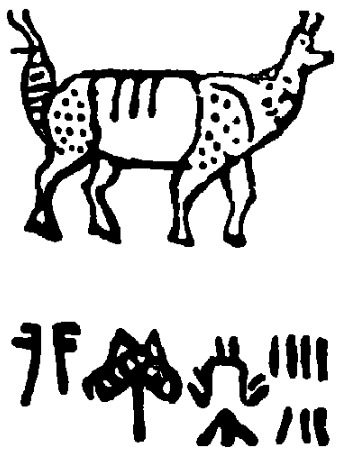
۹



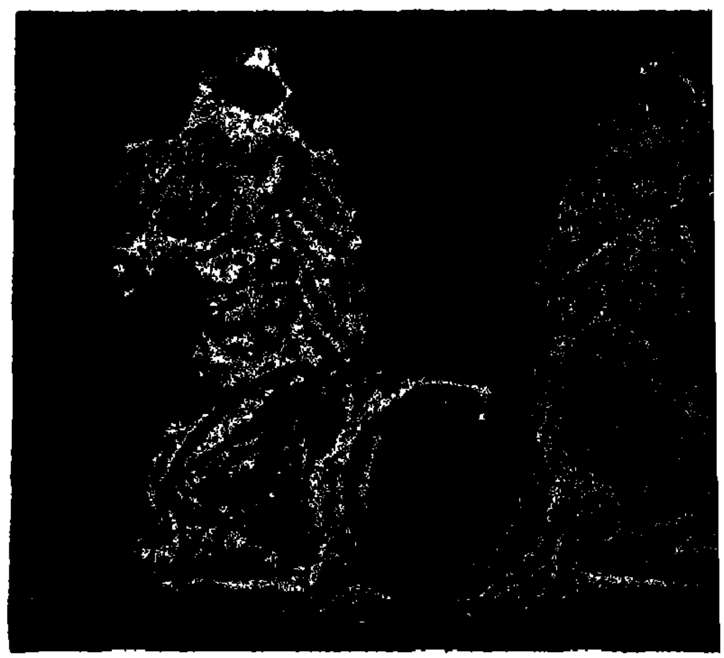
۱۳



۱٤



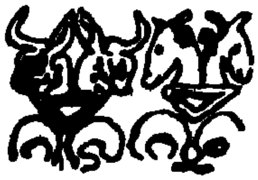
۱۵



۱۷



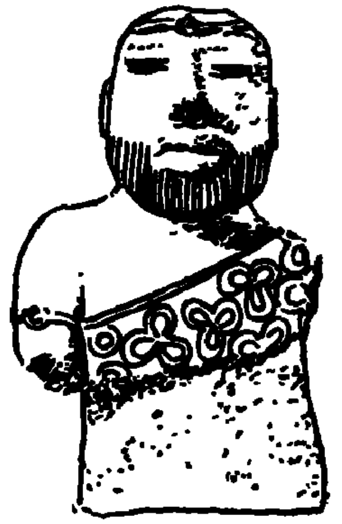
۱۸



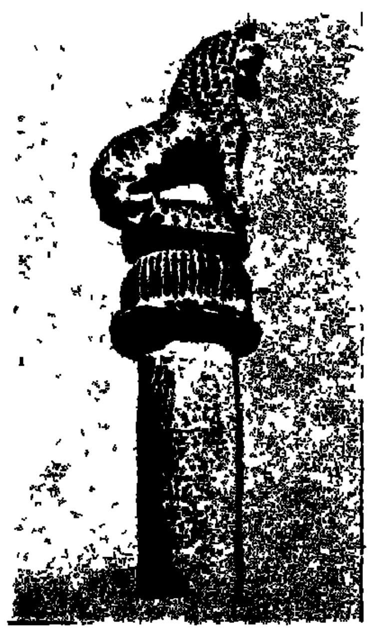
۱٦

۲۱





۱۹



۲۰

۱۳ ـ زیر ستون تخت جمشید

۱٤ ـ تریکوتا از هاریا (هند قدیم)

۱۵ ـ اشیاء فلزی از موهنجودارو (پاکستان) از گزارش مارشال

۱٦ ـ مهر از ایران قدیم

۱۷ ـ مجسمه برنزی دوسر از اسان قرن ۷ و ۸ پیش‌ازمیلاد موزه بروکسل

۱۸ ـ سرستون با پیکرهٔ حیوانهای مختلف از جمله فیل و انسانهای افسانه‌ای

۱۹ ـ مجسمه از موهنجودارد (پاکستان)

۲۰ ـ کنده‌کاری درسنگ از بهارهوت ، قرن اول میلادی

۲۱ ـ ستون سانچی و تخته ساده آن

معروفترین وجالب‌ترین آثار هنری که ازآشوکا برجای مانده است ستونهای منفرد سنگی است که بدان ستون یادبوده یا ستون فرمان نام نهاده‌اند . داریوش نیز هنگام عبور از داردانل فرمان دادکه ستونی ازمرمر سفید درکنار این دریا نصب کنند وبرآن شرحی مبنی برعبور وی ولشکریانش از داردانل کنده کاری کنند . درحوالی ترعه سوئز نیز قطعات ستونی که داریوش برآن کتیبه‌ای نویسانده بود پیدا شده‌است ، آثار نفوذ هنر آسیای غربی (بخصوص ایران هخامنشی که وارث وتکمیل کننده مجموع تمدنهای این‌سرزمینها بوده‌است) ویونان را درشکل کلی ستون ، سبك تهیه آن وتکنیك‌اجرای آن می‌توان مشاهده وبررسی کرد .

این نفوذ هنری و اثرگذاری ، که باید در درجه اول وبمعنای‌وسیع کلمه آنرا‌نفوذ هنرهخامنشی دانست ، مانندنفوذ هنر ایران درتکوین آثار سفالی (سرامیك) هند ایجاد یك مشکل می‌کند . سرامیك ، ابتدا در بین‌النهرین بوجود آمده درهند وایران توسعه وتکامل یافت . یك تکامل متوازی ، آیا درمورد ستونها وسرستونها نیز این تکامل متوازی قابل قبول است ؟ البته شاید بتوان گفت که تکامل درایران مراحل عالی‌تری را پیموده باشد ، درمورد ستونها نیز این وضع کم ، وبیش وجود داشته است ، اما آیا درمورد شکل زنگوله‌ای سرستونها که با شکل گل لاله‌آبی(لوتوس) گل مقدس هند ، شباهت فراوان دارد ، می‌توان گفت که تکوین این شکل یك امر اتفاقی است ؟ بعقیده بعضی ازدانشمندان مظاهر این هنر وجنبه‌های خلاقه آن دردو سرزمین مورد بحث تقریباً یکسان است درحالی‌که برخی معتقدند پیدایش وتکامل آن درایران مراحل عالی‌تری را پیموده است

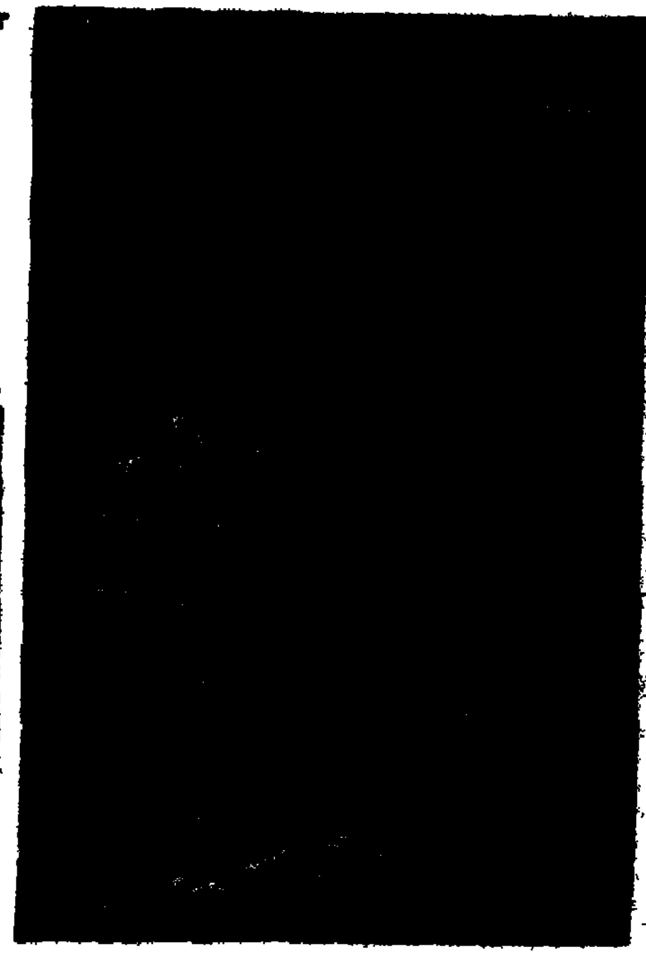
مشکل‌دیگر که دربن‌مورد وجود دارد وباید بررسی‌شود اثر هنر یونان است ، که درشاخه هندی این مکتب هنری آریائی درآسیا ، بیشتر بچشم می‌خورد . درایران میان مکتب یونانی ومکتب‌آسیای غربی یك تلفیق بوجودآمد وما می‌دانیم اثر یونان که درهنرموریائی دیده می‌شود اثرمستقیم هنریونانی است . یا این اثرگذاری درمرحله دوم وتوسط هنر هخامنشی که حاوی هنر یونان نیز بود صورت‌گرفته ، فرضیه دوم طرفدار بیشتر دارد

ستونهای فرمان آشوکا ازسنگ ماسه بسیارخوب‌تراشیده شده وساب آنها عالی‌است وهمین ساب هنرشناسان را وادار

۳۲



۳۳



۳۲ ــ شیر ماسار ــ موزه پتنا

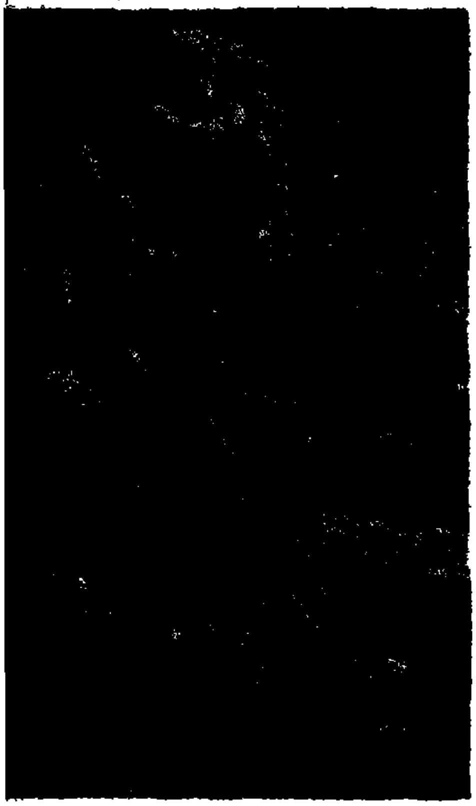
۳۳ ــ ساغر طلائی همدان ــ شیربالدار قرن پنج پیش ازمیلاد

۳۴ ــ پیکره شیر تخت جمشید ایوان بزرگ قرن پنجم

۳۴



۲۸ ۳۶ ۳۵







۳۵ ـ تخت جمشید پیکره شیر از قرن ششم پیش از میلاد بقول گدار اثرات هنری آسور در آن

۳۶ ـ شیرهای سارنات

۳۷ ـ شیر سانچی درگوشه شمال غربی عکس

۳۸ ـ مجسمه شیر درجنوب هند متعلق به قرن هشتم و نهم که عظمت یافته اما اصالت خودرا ازدست داده است درحالیکه هنوز اثر هنر هخامنشی وموریائی درآن دیده می‌شود



۳۷

می‌سازد که اعتراف کنند هنرمندان موریائی در این کار از هنرمندان هخامنشی تقلید می‌کرده‌اند وشاید از ایشان تعلیم می‌گرفته‌اند، اگرچه هندشناسان معتقدند که ستونهای یادبود درهند مخصوص آشوکاست وپیش از وی وجود نداشته، اما آشوکا درهفتمین ستون یادبودش، به سابقه امر اشاره می‌کند ومی‌نویسد که این کار یعنی تهیه ستون نوشته‌دار پیش از وی نیز معمول بوده‌است[13] اما این ستونهای موجود دارای سبک ویژه‌ای هستند وازروی این سبک وسبك خاص هنری ما همه را آشوکائی میدانیم حتی اگر چند نمونه از آن بدلائل مختلف مربوط به عصر پیش ازآشوکا باشد[14]

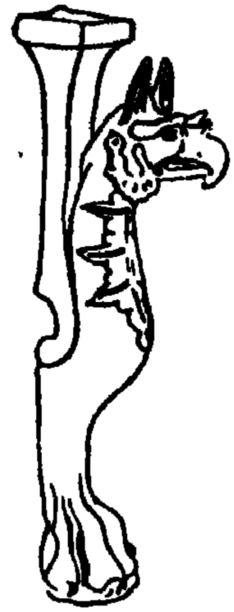
ازسرستونهای آشوکا که ازلحاظ کارفعلی ما قابل توجه‌اند این چند عدد را نام می‌بریم ستونهای سارنات Sarnath

۱۳ ـ Basak، کتیبه‌های آشوکا ۱۹۵۹ ص ۱۱۳ – ۱۱۱.

۱۴ ـ گجر هنر هند قدیم وغرب، ص ۸۲



۲۹



۳۰

۳۱



۳۱ مکرر





۳۲

۲۹ ـ گری‌فین از پاتالی پوترا ۳۰ ـ قسمتی از تاج پیگو
۳۱ ـ طرح کاشی ماقبل تاریخ ۳۱ مکرر ـ نقش سرامیك شکسته از هند ۳۲ ـ مجسمه مخ خواهرشان از ایران گرگان
تورنگ تپه ـ دوهزاره اول پیش از میلاد موزه فیلادلفیا

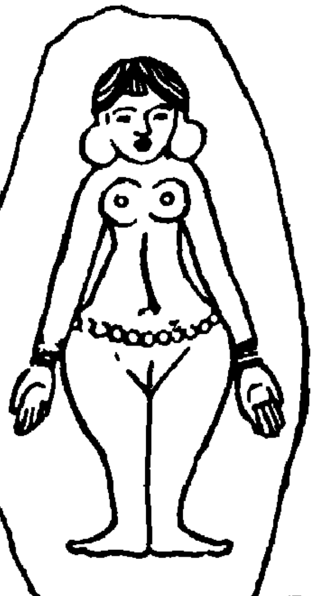
سانچی Sanchi ، وسالی Vaisali ، سانکسا Sankissa ، دو ستون در رامپوروا Rampurva و ستونهای لوریا نادان‌گره Laurya Nadangarh که همه دارای سرستونهای کنده‌کاری شده هستند. مشابهت میان این سرستونها و سرستونهای کنده‌کاری شده ومجسمه‌دار هخامنشی را می‌توان درموارد زیر خلاصه کرد شکل کلی سرستونها ، حالای فوق‌العاده عالی آن ، حالت بداکننده حیوانات سرستونها وجزئیات بسیار در هرسه موردکه بدان اشاره می‌کنیم

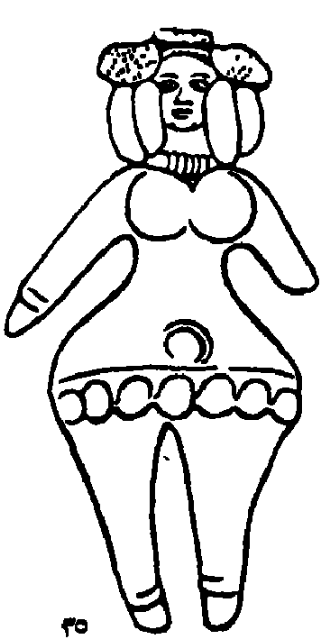
تفاوتهای اساسی میان این ستونها وسرستونها با ستونها و سرستونهای هخامنشی عبارتند از نقش خود ستون درهند ستونها صاف و شکل استوانه کامل هستند و درتخت‌جمشید ستونها دارای سطح قاشقی‌هستند یعنی‌فرورفتگیهای ناومانندی ازبالا به پائین دارند ستونهای پازارگاد نیز مانند ستونهای هندی صاف وبدون نقش می‌باشند. ستونهای پاسارگاد وتخت جمشیدهم ستونهای‌ساختمانی‌هستند وحامل‌سقف‌اند درصورتیکه ستونهای آشوکا ستونهای منفرد جبردهنده یا فرمان می‌باشند درستونهای تخت‌جمشید سرستون مستقیماً بروی ستون قرار داده شده است درصورتیکه درستونهای هند حیوان را روی یك سکوی کوچك یا سینی یا تختك قرار داده‌اند واین تختك روی قسمت زنگوله‌ای ستون قرارگرفته است واین مهمترین

اختلاف موجود میان دو رده ستون مورد بحث ماست در ستونهای هخامنشی درزیرستون یك ته ستون بشکل زنگوله‌ای (تخت جمشیدی) قرار دارد ودرهند این شکل زنگوله‌ای به بالای ستون و زیرتختك منتقل شده وما نمی‌دانیم‌که این اقتباس ازهنر هخامنشی‌است ویا نمود هنر بومی هند یعنی شکل گل لوتوس.

با بررسی اساطیر وسنن مصر وهند به این نتیجه می‌رسیم که این هردوملت به این شکل‌ستگی‌وعلاقه معنوی‌داشته‌اند[۱۵]

هدف هخامنشیان را درطرح این شکل نمی‌توانیم تعیین کنیم وهرگز نمی‌توانیم اظهارکنیم‌که قصد هنرمندان ایرانی درین‌طرح تقدس‌وتجلیل‌گل‌لوتوس، که درهند‌ازمقدسات‌است بوده باشد[۱۶] اما درهند این‌گل ازلحاظ سنن وشعائرمذهبی دارای ریشه‌های عمیق است چه ازلحاظ فرهنگ وتمدن ودائی وچه ازلحاظ آئین بودائی کوماراسوامی Coomaraswami معتقد است‌که این طرح دارای یك اساس وپایه ودائی است[۱۷] درحالیکه میترا Mitra آنرا تکلی‌رد می‌کند[۱۸] درهرصورت بطورقطع نمی‌توان‌گفت‌که این طرح دردونقطه مختلف یکی یکی ظاهرشده یا ظهور وتکامل‌آن درهرمنطقه به منطقه دیگر بستگی داشته است. آنچه مسلم است ایست‌که درهردو منطقه نمونه‌هائی ازآن پیدا شده‌است با این تفاوت‌که درطرح‌های


۳۶


۳۵


۳۴


۳۳

۳۳ ــ مجسمه سفالی از ایلام    ۳۴ ــ مجسمه ازشوش    ۳۵ ــ مجسمه از شمال غربی هند از گانگولی و گواسمی    ۳۶ ــ طرح روی یك قطعه سرامیك

هندی اعضای آن بیشتر ودارای شکم‌دادگی‌است اما ازمشاهده ومقایسه‌آنها می‌توان‌دریافت که دارای‌اصل‌وریشه مشترك است

ایران و هند از اعصار خیلی‌کهن با هم ارتباط هنری داشته‌اند وچون اصل ومنشاء هردو یکی بوده‌است شخص اثرات هنری یکی بردیگری مشکل است ، اما ازطرف دیگر چون هند بیشتر ازطرف غرب متأثر بوده‌است می‌توان گفت که اثر ایران برهند خیلی بیشتر بوده‌است ، مخصوص که می‌دانیم امپراتوری هخامنشی تا سند وپنجاب گسترش یافته بود وایران در قسمت ازهند تسلط وحکمرانی داشت وموریائیها هنگامی برپا خاستند وشکوه یافتند که هخامنشیان غروب کردند وایشان درخود یك نوع جانشینی آن شاهنشاهان را احساس کردند وخواهی نخواهی هنرمندان موریائی هنگام خلق آثار هنری موریائی تحت تأثیر هنر ونظامات حکومتی هخامنشی قرار داشتند ، اگرچه می‌خواستند که این نفوذ وانگیزه بزرگ را نادیده بگیرند وتا حدود امکان فرمها وشکلهای تازه سازند ، ولی‌این‌آثارهنری درعین‌حال که حامل سنن معنوی‌وجلوه‌های تکاملی هنرآریائی دیرین قسمت ازجهان است ، آن جلوه‌های مشترك هنری راکه طی قرنها درمیان آریائیهای این دومنطقه وجود داشته وگسترش وتکامل یافته وحالتی بالاتر وقوی‌تر درهنروسنت پیداکرده ، حفظ می‌کند وحتی‌بعضی‌ازخصوصیات قراردادی واصولی هنرآسیای غربی نیز درین آثار هنری مجسم می‌خورد ، درحالیکه هنرمندان هندی آنچه را که بستگی قابل تغییربوده ، تغییر داده‌اند وهرچه توانسته‌اند به مخلوقات خود رنگ هندی داده‌اند

ستونهای هخامنشی باآن سرستونها وآن زیر ستونهای شکل گل‌لوتوس یا زنگوله (معروف‌به ستونهای‌تخت‌جمشیدی) را هنرمندان هندی دیدند وپذیرفتند وسرمشق قرار دادند این مشاهده درین هنرمندان اثری بزرگ گذاشت واین اثررا درسبك وتکنیك بیش ازشکل کلی می‌توان یافت[19]. این عامل یعنی اثرگزاری هنری هخامنشیان برموریائیها توأم بود با الگو قرارگرفتن نظامات اداری وروشهای سیاسی شاهنشاهی ایران برای امپراطوری موریائی واین عامل دوم بود که اقتباس هنری را اجتناب ناپذیر می‌ساخت ، موریائیها می‌خواستند ، دربارشان مانند هخامنشیان ازلحاظ هنر نیز ممتاز شود ، در هردو دربار هنرمندان تشویق می‌شدند و با حقوقهای گزاف بکار گماشته می‌شدند وحتی اسپونر می‌نویسد که آشوکا برای حمایت ازهنرمندان خارجی که دردربارش کار می‌کردند والبته

۱۵ ــ Mitra ، مقاله‌ای درباره شکل زنگوله‌ای سرستونها در مجله تاریخی هند ، شماره ۱۰ ، ص ۱۳۳ ، سال ۱۹۳۴

۱۶ ــ پوپ ، فصل ۱۶ ، ص ۲۲۵

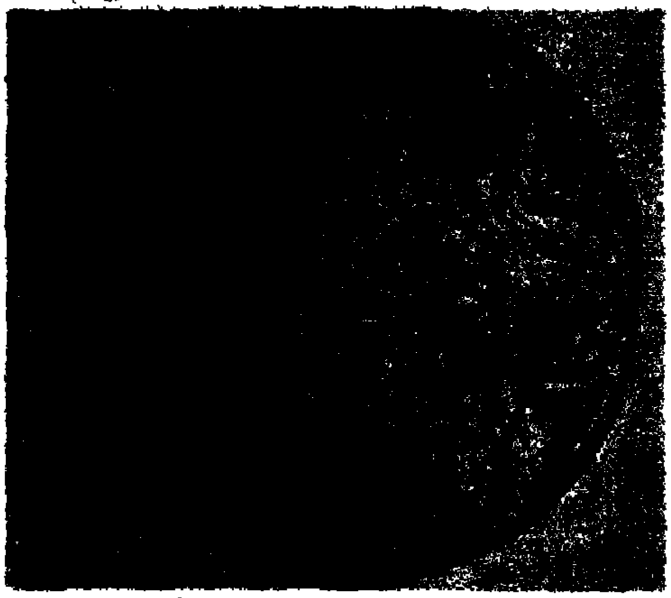
۱۷ ــ کومارا سوامی مقاله‌ای درباره اصل ومنشاء سرستونهای زنگوله‌ای درمجله تاریخی‌هند ، ۱۹۳۰ ، شماره ششم ، ص ۳۷۵ــ۳۷۳

۱۸ ــ میترا مقاله‌ای درباره هنر موریائی در مجله تاریخی هند ۱۹۲۷ ، شماره سوم ص ۵۴۱

۱۹ ــ Banerjee مقاله‌ای درباره مکتب هنری پاتالی پوترا در مجله موزه‌های هند ، دوره هشتم ، سال ۱۹۵۲ ، ص ۶۱



۳۷ ـ مدال از بهاروت ، موزه کلکته



۳۸ ـ مدال از بهاروت ، موزه کلکته

بیشتر ازهمه ایرانیان بودند . قانون خاصی وضع کرده بود این امپراتوران می‌خواستند که مانند شاهنشاهان هخامنشی عماراتی بسازند که معرف قدرت ، عظمت وتقوای مذهبی ایشان باشد اعتقاد به خدا وعوامل ناشیه ازآن ، درهردو فرمانروا مشترك بود . بنابراین می‌توان گفت که نفوذ همه‌جانبه هخامنشیان درخلق این آثار هنری موریائی غیرقابل انکاراست .

روش وسبك هنر ومعماری موریائیها یك سبك خاص بودکه با سبکهای قبل وبعد بکلی متمایز شمرده می‌شود ، اما قدرمسلم اینست که این اسلوب درخلق اسلوبهای بعدی هندی اثرات فوق‌العاده داشت . با بررسی اسلوب معماری بناهای بهارات و سانچی که متعلق به اعصار بعدی است نفوذ و اثر ستونهای یادبود آشوکا ، سرستونهای زنگوله‌ای یا استکانی، حیوانات متوج وجزئیات دیگر کاملاً مشهود است اما آثار انحطاط نیز درآن دیده می‌شود

درباره حیوانهای متوج که برفرق ستونهای آشوکا قرار داده شده‌اند این مسئله مهم است که این حیوانات چگونه آمدند وبرسرستونهای آشوکا نشستند ؟ آیا درمحل وتوسط هنرمندان هندی دربار موریائیها خلق شدند ویا مستقیماً ازسرستونهای هخامنشی تقلید ونمونه‌برداری گردیدند ، درباره هیچیك ازدو احتمال نمی‌توان نظرقطعی داد ، یعنی با اینکه اثرمعماری وهنر سرستونهای هخامنشی بسیارمهم ومؤثر بوده‌است، ناگفته نباید گذاشت که آثاری ازین حیوانهای مقدس درسنن و شعائر وادبیات فولکلوریك بومی قدیم نیزمی‌توان یافت .

رامپراساد چاندا Ramprasad Chanda این حیوانها را یکی‌یکی با حیوانات مهمی که درمیتولوژی برهمنی یافت می‌شود مقایسه وتطبیق می‌کند وسرانجام نتیجه می‌گیردکه سرچشمه اصلی آن‌را باید دریك اعتقاد مذهبی اولیه که براساس پرستش و احترام به درخت متکی است جستجو کرد[۴۰]. در تعویدهای گلی پخته شده پیش ازباستان هند سر نمونه‌های حالی که می‌تواند مبدأ ومنشأ این پدیده‌ها باشد، یافت می‌شود[۴۱]

حال اگر بدوره‌های قدیمی‌تر برگردیم مشاهده می‌کنیم که درایران نیز نقش حیوانات تقدیس‌شده ازعلائم مجسمه‌های سنگی هخامنشی وحتی بعضی اشیاء فلزی پیش ازهخامنشی دیده می‌شود ، درحالیکه درهند درآثار سفالی پیش‌ازباستان وبخصوص درمیان تعویدها نقش این حیوان‌های مقدس دوسر زیاد دیده می‌شود .

درمیان اشیاء سفالی وفلزی مکشوفه درآسیای غربی و دره سند(موهن‌جودارو) نیزپیکره‌های کوچك ازحیوانهای دوسر وجود دارد .

شباهت این اشیاء به سنجاقهای فلزی تزئینی لرستان نیز قابل توجه است وما می‌دانیم که عصر درخشش تمدنهای کهن آسیای غربی، دره سند ولرستان برعصرشکوه تمدنی هخامنشیان وموریائیها تقدم داشته است .

اکنون اگرنتوانیم ثابت کنیم که پدیده اصلی که هنرمندان عهد هخامنشی را به خلق این سرستونها رهبری کرد این آثار هنری بوده است ، این مسئله نیز خود ثابت می‌شودکه همین پدیده‌ها ، چه درهند وچه درآسیای غربی الگوی نهائی وانگیزه اصلی طرح حیوانات تقدیس شده که برفرق سرستونهای عظیم آشوکائی نشانده شده‌اند ، نیزبوده‌است . ازطرف دیگرهرتسفلد طرح ریشه این ستونهای تخت‌جمشیدی را به عصر پیش از

هخامنشیان متعلق می‌باشد[۲۲] وبطوریکه دیدیم درهنر باستانی هند نیز آثاری مشابه با این پدیده‌ها می‌توان یافت و چون ستونهای آشوکا برخلاف ستونهای تخت‌جمشید حامل سقف نیست ازلحاظ تکنیک نیز نمی‌توان گفت ستونهای آشوکا تقلید ازستونهای هخامنشی است

پس این‌دو رده ستون، هخامنشی وموریائی هردو از یك ریشه ومنشأ بوده‌اند وهردو تکامل متوازی داشته‌اند، اما دراجرا ملاحظه می‌کنیم که درستونهای آشوکا علائمی شبیه علائم معماران وهنرمندان هخامنشی حك شده‌است، آیا این فرضیه درست نیست که این سرستونهای ایرانی حامل هیکلها وپیکره‌هائی بودکه برای هنرمندان هندی شناخته شده وآشنا بود، آنچه‌که ازهنرمندان ایرانی یادگرفتند ودرکار خود ارائه کردند عبارت بود ازطرز تنظیم عوامل تشکیل‌دهنده این مجموعهٔ هنری، تکوین قیافه وهیکل اعلام‌کننده و بدادهنده حیوان سرستون ومقداری ازجزئیات دیگر، آنچه مسلم است اینست‌که این چرخ آشوکا انعکاسی‌است ازیك نشانه مقدس وفولکلوریك تاریخ پیش ازباستان هند، که آثار وشواهدی از فرم اولیه آن دربعضی آثار متعلق به این عهد دیده می‌شود وبعدها همین اثر ونشانه مقدس درکارهای هنری مذهبی براهمائی و بودائی نیز جلوه‌گرشد ودرعصرموریائیها به‌کمال رسید هنرموریائی درعصرآشوکا را می‌توان جلوه‌ای ازهنر سنتی هند دانست‌که با شدت بسوی آسیای غربی ومتوجه ایران گرایش‌دارد واثرگیری کرده‌است، یعنی اگر ازقدیمترین زمانها پیدایش دوجلوه را مقارن ومعاصربدانیم، هردو دارای تکامل متوازی پیش‌رفته‌اند منتها درتمام اعصار این تکامل متوازی با اثرگذاری شاخه غربی برشاخه شرقی توأم بوده‌است باگفته بایدگذاشت‌که اگر منشأ وسرچشمه این دومکتب هنری مشابه را آثار سوفالی قدیمی بدانیم باید به‌بررسی بین‌النهرین وسند وپنجاب نیز درین مورد مخصوص بپردازیم

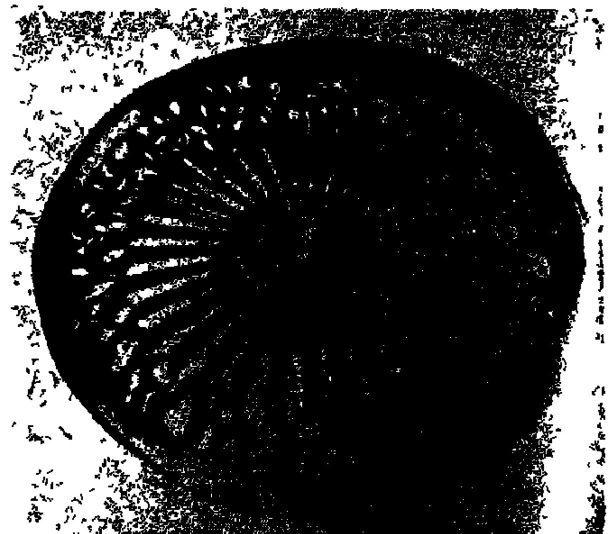
هنرهخامنشی وهنرموریائی ازیك ارتباط ومشابهت دائمی برخوردار بوده‌است، اگر حیوان‌های موجود درسرستونهای دومکتب معماری هندی وایرانی را بررسی‌کنیم می‌بینیم‌که درشاخه ایرانی چهار حیوان دیده می‌شود: شیر، گاو نر، شیر افسانه‌ای واسب بالدار. درمقابل موریائیها این شکلها را بکار برده‌اند. شیر تنها، شیر دوسر یا دوشیرکه پشت بهم داده‌اند، گاو نر و فیل‌که همه دارای هیئت حقیقی بوده‌اند والبته درهنر هند قدیم پیش ازموریائیها نیز بی‌سابقه نبوده‌اند، منتها بواسطه اینکه ازمواد اولیه سست تهیه شده‌اند دوام نیافته ازبین رفته‌اند والبته نکات مشترك مهمی نیز باآثار هنری

---

۲۰ ــ چاندرا آعار هنر درهند غربی، جلد سوم خاطرات باستانشناسی هند ۱۹۲۷، ص ۳۳
۲۱ ــ گجر هنر هند قدیم وعرب، ص ۸۶
۲۲ ــ هرتسفلد، ایران درشرق باستان ۱۹۴۱، ص ۲۰۸



۴۰ ــ سرستون اماراواتی با شیر، قرن سوم، موزه گوئمه پاریس، ازکتاب گیرشمن



۳۹ ــ دوری هخامنشی ازکتاب گیرشمن

آسیای غربی ... اما با ... جزئیات این آثار می‌توان سایه ... های غربی و ایران را به آسانی دریافت که از آن جمله است ... سرستون سارنات و این اثر مشهود در درجه اول متعلق به ایران است، سپس بین‌النهرین و یونان.

این مجسمه‌های آشوکا ... را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: یک گروهی مانند شیر ... که در حد اعلای هنر موریائی است و اثر هنر خارجی در آن کاملاً مشهود است، گروه دیگر مانند فیل سانکیسا Sankisa که چهره‌ای کاملاً بومی و محلی دارد.

همانطور که ذکر شد این آثار هنری دارای یک رشد متوازی و هم‌آهنگ بوده‌اند، بعضی‌اوقات درین رشد اثر شدید شاخه غربی بشدت خودنمائی می‌کند و اثر شاخه شرقی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. یک نمونه کامل ازین اثر گیری مجسمه‌ای است گلی که در مغرب شبه قاره پاکستان فعلی یافته شده و بسیار بومی است.

برجستگی خاص و تفاوت اساسی موجود میان ستونهای آشوکا و ستونهای داریوش وجود آن سکوی کوچک یا تختک است که در ستونهای آشوکا زیر پای حیوان یا حیوان‌ها قرار داده‌اند. این سینی یا تختک را در ستونهای تخت جمشید نمی‌توان یافت. در ستونهای آشوکائی این تختک خلق و ابداع شده است و شک نیست که این خلق بیش از هرچیز به منظور حفظ و تقویت سنتهای مذهبی قدیم صورت گرفته. درمیان هر تختک‌های موجود، تختک زیر پای شیرهای آشوکا در سرستون سارنات جلب توجه می‌کند. این قطعه سنگ کوتاه استوانه در پهلوهای خود نقش چهارحیوان دارد که چهارچرخ آشوکائی را ازهم جدا می‌کنند. این چهارحیوان عبارتنداز: شیر، گاو، اسب و فیل. بعقیده رولاند این حیوانها یادگار سنن عصر ودائی و تمام ستون بطور کلی واحدی است خلق‌شده براساس معماری و هنرآسیای غربی وشکل اسب اثرنفوذ هنر یونانی است[۲۲].

شیر گاونر اثر هنر هخامنشی و فیل باید مربوط باشد به فیل شاهدار که درسکه‌های سلوکی دیده می‌شود[۲۴].

تختک زیرپای حیوانها درین سرستون بقدری تحت‌تأثیر هنرغرب آفریده شده که می‌توان گفت توسط هنرمندان نواحی غربی امپراتوری هخامنشی یا یونان اجرا شده. سنتهای هنری واصول فنی معماری آسیای غربی و بخصوص ایران هخامنشی درین سرستون کاملاً مشهود است و وقتی که این مسئله یعنی نفوذ هنری را با نفوذ سیاسی و اجتماعی هخامنشیان در دستگاه موریائیها توأم سازیم بی‌اختیار به گفته ویلر ایمان می‌آوریم که نوشت[۲۳]:

پس از سقوط هخامنشیان، هنرمندان ایرانی و صنعتکاران درباری دستگاه امپراتوری موریائی را بعنوان دربار جانشین

هخامنشی ... بروز نوع هنری ... کنون ... گرفته. نتیجه این کار خلق ... هنری ... بود. اما درین مورد نیز تاکنون نباید گذاشت که حتی اگر این شاهکارها توسط ایرانیان هم ساخته شده باشد، ... هویت خودرا حفظ کرده است. هنرمندان بدستور امپراتوران ذوق وسلیقه هندیان را درنظر داشتند ومظاهر بینش ایشان را درخلق این آثار گنجانیده‌اند. این یک تقلید نبود یک اقتباس کلی وجامع بود.

یکی ازین مظاهر خلق وابداع برافراشتن ستونهای فرمان بود که مخصوص آشوکاست. ستونهای نوشته‌دار با نقش‌ها وپیکرها بمنظور تبلیغ آئین بودائی و بزرگداشت شیوه‌های مقدس امپراتوری. بنابرین باید گفت که هنرمندان ایرانی با آثار هنری ایران در مورد خلق این ستونها یک همکاری و اثرگذاری محدود ولی قوی ومؤثر داشته‌اند.

اما درمورد گروه دیگر ازین تختک‌ها باید گفت که آنها کاملاً هندی هستند ... آنکه زیرپای شیر رامپورو است وتختک‌های سرستون‌های لوریا وسانچی.

برای یک بررسی کلی وخلاصه کردن آنچه تابحال گفته‌ایم باید نمونه‌های مختلف را با هم مقایسه کنیم.

درمرآورد همانندیها نخست باید ... خاص هخامنشی که درهردو دسته ردیبندی شده مشترک است نام ببریم، این جلای اعجاب‌آور شاهکارهای خلق‌شده وخاص مکتب هنری هخامنشی است که درهند تقلید شده.

دوم برداشت عمومی این ستونها ومفهوم کلی ساختمانی آنهاست.

سوم جزئیات درطرحها وپیکرها، مثلاً درچهره شیر وحیوانهای دیگر وطراحی خاص گلها وگیاهان خانه‌ای گرد وشکلهای شبیه چرخ وسبک هنری خاص حیوانهای چهارگانه روی سطح خارجی تختک، درسرستون سارنات وحتی حیثت عمومی وشکل حیوانهای اصلی سرستونها.

بدیهی است درمیان نقش‌ها وپیکرها تفاوتهای اساسی نیز موجود است، نخستین فرق اساسی عبارتست ازهدف اصلی سازنده دربرداشت کلی، ستونهای تخت‌جمشید ستونهای ساختمانی است، درحالی که ستونهای آشوکا را می‌توان ستونهای آگهی یا یادبود خواند.

متأسفانه تاکنون یک ستون کامل ساختمانی از دوره موریائیها نیافته‌ایم اما با تحقیقات هنرشناسان وباستانشناسانی که درباره هند باستان مطالعه می‌کنند به این نتیجه رسیده‌ایم که آن ستونهای ساختمانی موریائی ازهرلحاظ تحت تأثیر هنر ومعماری هخامنشی ساخته شده‌اند، درحالیکه این اثر را ... ستونهای منفرد فرمانی آشوکا کمتر می‌توان یافت.

تفاوت اساسی دیگر ... کامل ... ستونهای

است ، قراردادن تخته بر زیر پایه سرانها از ابتکارات خاص هنرمندان عصر آشوکاست .

سوم فقدان کامل زیرستون در ستونهای هند است ، درحالیکه میدانیم ستونهای تخت‌جمشید برفراز زیرستونهای زنگوله‌ای‌شکل معروف به پرسپولیسی نهاده شده‌اند ، ستونهای پازارگاد نیز زیرستون ، مانند تخت‌جمشید نداشت اما مانند ستونهای موریائی نیز نبود که مستقیماً روی زمین قرارداده شود و آنها روی سکوی مربع سنگی نهاده شده بوده‌اند .

چهارم تفاوت اساسی ازلحاظ هیئت عمومی ، تناسب وزیبائی وترکیب است . بعضی ازهنرشناسان ستونهای آشوکا را ازین لحاظ درسراسرجهان بی‌نظیر وممتاز میدانند .

آنچه که درهردو مکتب مشترك است عبارتست از : شکل زنگوله‌ای سرستونها که درمحفل باستانشناسان بدان تحت‌حشمیدی گفته میشود ودارای منشاء سنتی‌وباستانی‌است ، برای هردوملت وما نمیدانیم که درایران نیز هدف تجسم گل‌لوتوس بوده‌است یا چیز دیگر ، وبه احتمال قوی منشاء اصلی برای همه همان گل لوتوس بوده‌است[26] .

حیوانهای مقدس نیز درسنتهای هنری هردو شاخه وجود داردکه دربالا بدان اشاره‌کردیم ودلیل مبرهن‌است‌که در هردو سرزمین تمدنهای قدیمی وجود داشته و با ریشه‌های مشترك وارتباط دائم تکامل یافته درقرنهای ششم تا سوم پیش ازمیلاد شکوفان شده‌است .

درباره ریشه عوامل مشترك ، هنوز میتوان بطورکامل اظهارنظرکرد ، اگر دربررسی این مظاهر اشتراك ایران هخامنشی را اصل ومنشاء بدانیم وهنرهای سنتی را مهمترین عوامل فرض‌کنیم ، باید به ترکیب ونحوه اجرای هنری‌که کاملاً هندی‌است ، نیز توجه داشته باشیم واعتراف‌کنیم‌که در جریان ارتباطات هنری ، هند بیشتر گیرنده بوده‌است‌واین مطلب ازتاریخ خود موریائیها نیز برآورده میشود دولت هخامنشی درعصر اعتلا یك دولت جهانی بود وسنتهای هنری هخامنشی‌که درعصر اول هخامنشیان به اوج رسید ، درعصر اول وسطوت ایشان درسراسرجهان متمدن‌آنروز گسترش‌داشت ومطلوب شمرده میشد . بویژه درهندکه از استانهای پرخیر وبرکت این شاهنشاهی بود ، خاك طلای هند به ایران میرفت وعاج سند مورد استفاده هنرمندان ایران قرار میگرفت[27] دردربار شاهنشاهان هخامنشی نیز هنرمندان خارجی فراوان بودند وبدون شك هندیان نیز بوده‌اند ، دلیلی‌نداریم‌که وجود هنرمندان ایرانی را دردربار موریائیها نپذیریم ، نفوذ ایران درهند نتیجه یك مبادله فرهنگی بود ، مبادله‌ای‌که هند بیشتر گیرنده بود وایران دهنده .

امپراتوری آشوکا ازلحاظ جنبه جهانی‌که داشت شبیه وهم‌آهنگ با امپراتوری داریوش بود با این تفاوت که در امپراتوری آشوکا دین عامل مهمتری شمرده میشد ، آشوکا الگوی تشکیلات اداری خودرا ازهخامنشیان گرفته بود اما آنرا برپایه سنن ملی هند وآئین بودا استوار وهم‌آهنگ ساخت . مظاهر سازندگی ومعماری آشوکا نیز اثرمستقیم وغیرمستقیم تمدن هخامنشی‌بود ، آشوکاهم میخواست نامش‌مانند داریوش بعنوان یك امپراتور مقدس جاودان گردد وبرای رسیدن بدین هدف راهی بهتر ازسنگ‌نویسی وخلق آثار پرشکوه ازمواد سرسخت یعنی سنگ نیافته بود ، همان راهی‌که داریوش درآن قدم‌گذاشت وموفق‌شد . بنابرین دربررسی کلی به منظور کشف ریشه اشتراك باید این عوامل را درنظرداشت :

۱ ـ سابقه فرهنگی مشترك .

۲ ـ ارتباط هنری وفرهنگی دائمی .

۳ ـ مشابهت ازلحاظ جزئیات .

ازین مراحل‌که بگذریم باید به موارد افتراق‌که نتیجه سبك خاص ، وضع جغرافیائی وعوامل بومی ومحلی‌است اشاره کنیم ، درمقابل عوامل مهم ارتباطی ، مهاجرتها ، جنگها ،

---

۲۳ ـ رولاند ، هنرومعماری هند ، ص ٤٥ .

۲٤ ـ دکتر نیهارانجان رای Dr. Niharanjan Ray ، مقاله هنر موریائی ، مجله تاریخی هند ۱۹۲۷ ، ص ٥٦٠ ـ ٥٤١ .

۲٥ ـ ویلر ، پاکستان و هند باستانی ۱۹٥۹ ، ص ۱۷۳ .

۲٦ ـ نهارانجان رای ، هنر موریاسونگا کلکته ۱۹٤۸ ص ۳۲

۲۷ ـ گیرشمن ، ایران ۱۹٥٤ ، ص ۱٦٦

۴۱ ـ سرستون شیردار از ماتهورا





۴۲



۴۳



۴۴

۴۲ ــ استوپای شماره ۲ سانچی جنگ با حیوان هیولا    ۴۳ ــ تخت جمشید، جنگ با حیوان هیولا    ۴۴ ــ کنده‌کاری روی عاج

کنشهای دینی وروابط سیاسی واجتماعی واقتصادی‌که دوملت با هم برقرار کرده بودند

برای یافتن اصل ومنشاء حیوانهای مقدس‌که برکرسی ستون‌نشانده شده‌اند باید به بررسی هنرهای سنتی‌هند بپردازیم، دربن بررسی متوجه خواهیم شدکه چهار نوع پیکره درهند قدیم وجود داشته وهنرمندان را به خلق این پیکره‌ها رهنمون شده است .

۱ ــ پیکره‌های‌کوچك حیوانات

۲ ــ مجسمه‌های‌کوچك مقدس ازوجودهای بشری

۳ ــ نگین‌های‌کوچك‌که شکل پیکره ونقش مجسم می‌یافته است .

۴ ــ اشیاء سفالی .

بعضی ازین اشیاء با نمونه‌های ایرانی شباهت فراوان دارند ازآنجمله است یك سرشیرکه درماسار Masarh ایالت بهار یافته شده واکنون درموزه پتناست ، آنرا با سرشیر در ساغر طلائی معروف همدان مقایسه‌کنید[۲۸]، سپس این سرها را با سرشیرهای تخت‌جمشید وستونهای آشوکا مطالعه می‌کنیم ودرمی‌یابیم‌که دوبدو بهمدیگرشباهت بسیاردارند. سرگاوهای مقدس‌را با مجسمه‌های مشابه‌آن درعصرهای نخستین‌هخامنشی مقایسه می‌کنیم . درنواحی غربی هند پیکره‌هائی مشابه این مجسمه‌ها یافت شده ، بخصوص درمعابد زیرزمینی سانچی‌که کنده‌کاریها وسنگتراشیهای برجسته در ورودی آن حاوی نقشهای بسیارجالب است .

وقتی‌که بررسی خودرا ادامه دهیم وکوشش‌کنیم‌که نمونه‌های اصیل این آثاررا که الگوی بومی ومحلی سرستونها شده‌اند پیداکنیم ، متأسفانه موفقیت چندان نداریم وخواهی نخواهی متوجه فرضیه هرتسفلد می‌شویم‌که معتقداست الگوی اساسی مجسمه‌های هخامنشی نمونه‌های چوبی بوده‌است‌که از بین رفته ، دراینصورت آیا نمی‌توان گفت‌که درهند نیز چنین وضعی وجود داشته ونمونه‌های اصلی راکه با مواد فسادپذیر می‌ساخته‌اند ازبین رفته است ؟ یا اینکه اینان مستقیماً ازایران اقتباس‌کردند ، اما باکشفیات اخیر مسلم شده‌است‌که این هنر وابن پیکره‌ها درهند پیش ازموریائیها نیز سابقه داشته است

وادل درکاوشهای خود موفق شدکه درپاتالی پوترا یك جفت گری‌فین(شیرافسانه‌ای) کوچك پیداکند، پیگو Piggot این گری‌فین‌ها را معرفی‌کرد واعلام داشت‌که باید قسمتی ازیك تاج باشد وافزودکه دریك کنده‌کاری سنگی درنقش رستم نیز یك تاج دیده می‌شود که حاوی گری‌فین‌است وبه‌این گری‌فین شباهت بسیار دارد[۲۹] پیگو توجه مارا بیك گری‌فین دیگرکه درافغانستان پیدا شده وبنظر وی واسطه است میان هنر ایرانی وهندی جلب می‌کند[۳۰]. وی موارد دیگری نیز برای این مقایسه ومطابقه‌یافته است درمورد مشابهت این گری‌فین باآن شیئی‌که درتاج پادشاهان هخامنشی هست نمی‌توان اظهارنظر قطعی‌کردکه آیا این تقلید ازآن است یا خود هیئت تکامل یافته یك هنر سنتی هند آریائی است .

بنظر می‌رسدکه درایران وهند ، درهزاره اول پیش‌از میلاد ، میان آثار هنری بخصوص نقش‌ها وپیکره‌های اساسی مشابهت‌ها واشتراك‌های چشم‌گیر وجود داشته است ، ازشباهت میان یك قطعه سفال شکسته هندی با نقش‌کاشیهای ماقبل تاریخ درایران این مطلب روشنتر جلوه‌گری می‌کند، آنکه ازهند است به دره سند تعلق دارد وآنکه ازایران‌است ازنواحی غربی‌است . مورد دیگر یافته شدن پیکره‌های‌کوچك زن ست

که هنر در ایران وجود داشته وسیر تکاملی آن کاملاً محسوس است . یافته های هند از مجسمه ها دلیل بر این مدعاست که از این لحاظ یک نوع تکامل هنری متوازی در ایران وهند وجود داشته است وحتی آنقدر که ما تصور می کنیم از ایران قرض نکرده است وبیشتر مایه اصلی ازخود هند بوده است ونکته ها والهامات جدید ایران ، نقشها وطرحهای قدیمی را پرجلوه تر ورنگین تر ساخته است ، بعبارت بهتر هنر موریائی هند دارای دومنبع مهم بوده است :

الف : سنن وشعائر ملی وآئینی هندو مربوط به عصر ودائی ومظاهر هنری این سنن وشعائر که البته دراصل با هنرهای اولیه وبومی ایران قرابت ودرآغاز وحدت داشته است

ب : هنر ومعماری شاهنشاهی هخامنشی که خواهی نخواهی هند را نیز تحت تأثیر خود قرار داده است . اکنون ازمطالب مذکور درچند برگ گذشته نتیجه گیری می کنیم تریکوتاهای (مجسمه های سفالی آرایشی) هندی با تریکوتاهای آسیای غربی دارای مشابهت وهم آهنگی است وحتی مظاهر نمود هنری فولکلوریک نیز دراین مرحله مؤثر بوده است وما دراین مورد شواهد بسیار داشته ایم . دراین میان تزئینات وکنده کاریهای اصولی وقراردادی مانند نقش کندوی زنبورعسل ، مهره ، چرخ وگلهای رینتی که درروی یک نوار ترسیم می شوند وبعضی جزئیات دیگر ازجمله چشمهای مثلث حیوانها درهر دومکتب یکسان است واین دلیل برارتباط دائمی واثرات دوجانبه مهاجرتها ورفت وآمد بازرگانان است ، دراینصورت باید قبول کنیم که بواسطه بکاربردن چوب ومواد سست دیگر آثار هنری پیش ازآشوکا ازبین رفته است

ازلحاظ فنی واجرای هنری هنرمندان موریائی سخت تحت تأثیر آنهم تأثیرمستقیم هخامنشیان قرار داشته اند . چهره درخشان امپراتوری موریائی وجنبه های مختلف آن ازجمله جنبه هنری مرهون این ارتباطات فرهنگی وهنری با ایران بوده است .

درعصردرخشش تمدنی دره سند نیز، قرنها پیش ازعصر درخشش موریائیها ، یک چنین وضعی وجود داشت ، اما این مطلب بهیچوجه دلیل برعدم استقلال این اعصار ازلحاظ هنر هند نیست ونمیتوان گفت که هنر هند درعصر موریائی فقط متکی بخارج بوده است ، با بررسی این آثار هنری بخوبی دریافت می شود که هنرمندان کوشش فراوان داشته اند که ازتقلید کاملاً پرهیز کنند ، این بناهای عظیم واین شاهکارهای هنری هند تحت تأثیر هنر هخامنشی خلق شد اما هیچیک تقلید صرف نبود وهنرمندان هند بیش ازهرچیز ازهنر بومی ومحلی خود برای برکشیدن این بناها وتراشیدن هیکلها ونقر ونقش سنگ بهره جوئی کردند وکامیاب شدند .

شباهت میان آثار موجود ازدومکتب موردبحث ومیان مکتب هند موریائی ومکتبهای آسیای غربی ویونان بهیچوجه دلیل براین نیست که هند چیزی را براستی قرض کرده باشد . درباره فرم وشکل این آثار باید گفت که اولویت با آسیای غربی است نه هند ، هنرمندان هندی گاهی با اقتباس مستقیم یک اثر هنری را خلق وایجاد کرده اند ، مثلاً درمورد شکل زنگوله ای سرستونها ، چون دراین مورد ما ازعصر هخامنشی آثار وشواهد بسیار دردست داریم اما ازعصر پیش ازموریائیهای هند اثری نمی یابیم ، خواهی نخواهی حق تقدم را به آسیای غربی وایران می دهیم ، مگراینکه این فرضیه را قبول داشته باشیم که دراین عصر هنرمندان ازچوب استفاده می کردند وچوب فسادپذیر بود وازبین رفت .

در ارزشیابی اثرات هنر ایرانی برهنر هند موریائی باید متوجه این مطلب باشیم که این اثرگذاری دریک محیط خالی ومعمولی صورت نگرفت ، ما دیدیم که هنرمندان موریائی از الگوهای ایرانی استفاده کردند وبه خلق آثار جدید پرداختند زیرا ازطرفی امپراتوران واداره کنندگان امپراتوری نگران غرب مخصوص ایران هخامنشی بودند وازطرف دیگر زمینه هنری ازلحاظ سنتها وشعائر ملی ومذهبی وهنرهای وابسته بدان آمادگی داشت . مبادلات هنری ، پیش ازاین هم میان مکتبهای اولیه سفالسازی وفلزسازی درایران پیش ازباستان وهند کهن پیش ازموریائیها وجود داشت وبا هم به مرحله اوج رسید ، ولی هرگز نمی توان گفت که این هردو مکتب هنری هند هاراپانا (پیش ازموریائی) وموریائی سایه وشبحی کامل ازمکتبهای آسیای غربی است . این اثر وجود داشت اما زمینه ای بسیار مساعد وغنی هم فراهم بود

دراین میان نقش یونان را هم نباید فراموش کرد ، تمدن وفرهنگ یونانی که درسراسر آسیای غربی اثرگذاری کرد البته درهند نیز عامل مؤثر ، مهم وسازنده بود ، بخصوص دردربار موریائیها که موجودیتشان درعصر اسکندر قوام گرفته بود ، تمدن یونانی عامل بزرگی بود ، یونان دراین عصر علاوه برینکه فرهنگ وتمدن یونان را نقل می کرد واشاعه می داد ، خواهی نخواهی حامل تمدن وفرهنگ ایران هخامنشی نیز بود . بدیهی است این عامل درروش جهانگیری وجهانداری خود اسکندر نیز اثرداشت اما این اثر دردوره جانشینی وی درایران ، عصر سلوکیها بیشترشد واین حکومت که ارتباط نزدیک با موریائیها داشت رنگی کاملاً ایرانی بخود گرفت حقیقت امر اینست که موریائیها وسلوکیها هردو ادعای جانشینی هخامنشیان را داشتند اما هیچیک نتوانستند آن درخشش عالی هخامنشیان را داشته باشند وعصر انحطاط هردوگروه خیلی زود فرارسید .

---

۲۸ ــ گیرشمن ، ایران ازآغاز تا عصر اسکندر ، ص ۲۹۰

۲۹ و ۳۰ ــ پیگو ، قطعات تاج مکشوفه دربانالی پوترا ، ضمیمه کتاب ویلر ایران و هند پیش از اسلام ، ص ۱۰۱/۱۰۳ و ص ۱۰۲

هرودیم

اکنون که به پایان گفتار خود رسیده‌ایم به نقل رأی و نظر [illegible] هنرشناسان می‌پردازیم.

[illegible]شمند هندو کوماراسوامی معتقد است که عوامل ایرانی موجود در آثار هنری موریائی، در عصر پیش از موریائیها به هند منتقل شده است[41]

بنظر وی در عصر پیش از نفوذ تمدن یونانی، میان مکتب‌های هنری و تأسیسات خاص اداری و اجتماعی ملل آسیای غربی و آریانیهای هند روابط چشم‌گیر وجود داشته است تمدنهای: سومری، هیتی، آسوری، کرت، تروا و نواحی دیگر آسیای صغیر، هند و سرانجام هخامنشی و اسکیث که هردو گسترش بسیار داشتند اما درخشش اولی بیشتر بود، به هنرمندان هند مایه فراوان دادند و عوامل هنری بسیار به این کشور ارسال داشتند که اهم آنها عبارت بود از:

شیرهای بالدار، هیکلهای رؤیائی گریفون (مرغ افسانه‌ای سیمرغ یا عنقا که نیمی شیر و نیمی مرغ شکاری است) حیوانات تقدیس‌شده، جانوران جنگجو، ارابه خورشید با چهار اسب، حلقه‌های گل، تاج به اشکال مختلف، درخت زندگی، جریان آب در کوهستان، نخل، کندوی زنبور عسل، لوتوس آبی‌رنگ (نیلوفر، لاله‌آبی)، گل و بوته‌های حاشیه‌ای و نواری، گلهای پنج پر (لوتوس سرخ) تزئینات کنگره‌ای و دندانه‌ای چرخها، مهره‌ها، نقشها و طرحهای زنگوله‌ای با اشکالی که در هند آن را به گل لوتوس مربوط می‌دانند و دانشمندان بدان صفت جمشیدی لقب داده‌اند. علائم موجود در روی سکه‌های فشاری، شکلهای هنری حلزونی، نقشهای پیچکی، لاسرتی و صلیب شکسته. بعقیده این دانشمند طرح زنگوله‌ای یا گل لوتوس که در آثار هردو مکتب دیده می‌شود اصلاً در آسیای غربی خلق و ابداع شده که البته مورد تصدیق همه هنرشناسان نیست.

بنجامین رولند Benjamin Rowland معتقد است که هنر عصر آشوکا هنری است وارداتی و حتی امپراتور برای اجرای آن نیز از هنرمندان خارجی استفاده می‌کرده است، در این عصر گروهی بیشمار از هنرمندان و صنعتکاران در استخدام امپراتور آشوکا بوده‌اند[42]

دکتر رای تقریباً با رولند همصداست و می‌نویسد: دربار موریائیها درراه تکمیل هنر اصیل هندی نقش برجسته‌ای نداشت و به این تکامل کمک نکرد، جز اینکه این آثار را که تاحال با مواد سست و بی‌دوام ساخته می‌شد با مواد سخت جاودانی ساخت، چوب به سنگ تبدیل گردید[43]

دربار موریائیها در این عصر توجهی به هنر عامیانه هند که نمونه‌ها در بهارهوت Bahrhut درخشید، نداشت. درباره نفوذ خارج می‌گوید که طرحهای تزئینی از آسیای غربی گرفته شده‌است، حیوانات متوج ستونها، شکل و قیافه کلی سنگ‌تراشیها، تحت تأثیر هنر هخامنشی خلق و ابداع شده‌اند، نفوذ یونان در این مرحله پس از ایران است[44].

سرجان مارشال که سی سال ریاست باستانشناسی هند را برعهده داشت می‌نویسد که حتی اجرای بعضی از آثار هنری موریائی توسط هنرمندان یونانی صورت گرفته است، اما اثر هنر هخامنشی نیز قابل انکار نیست[45]

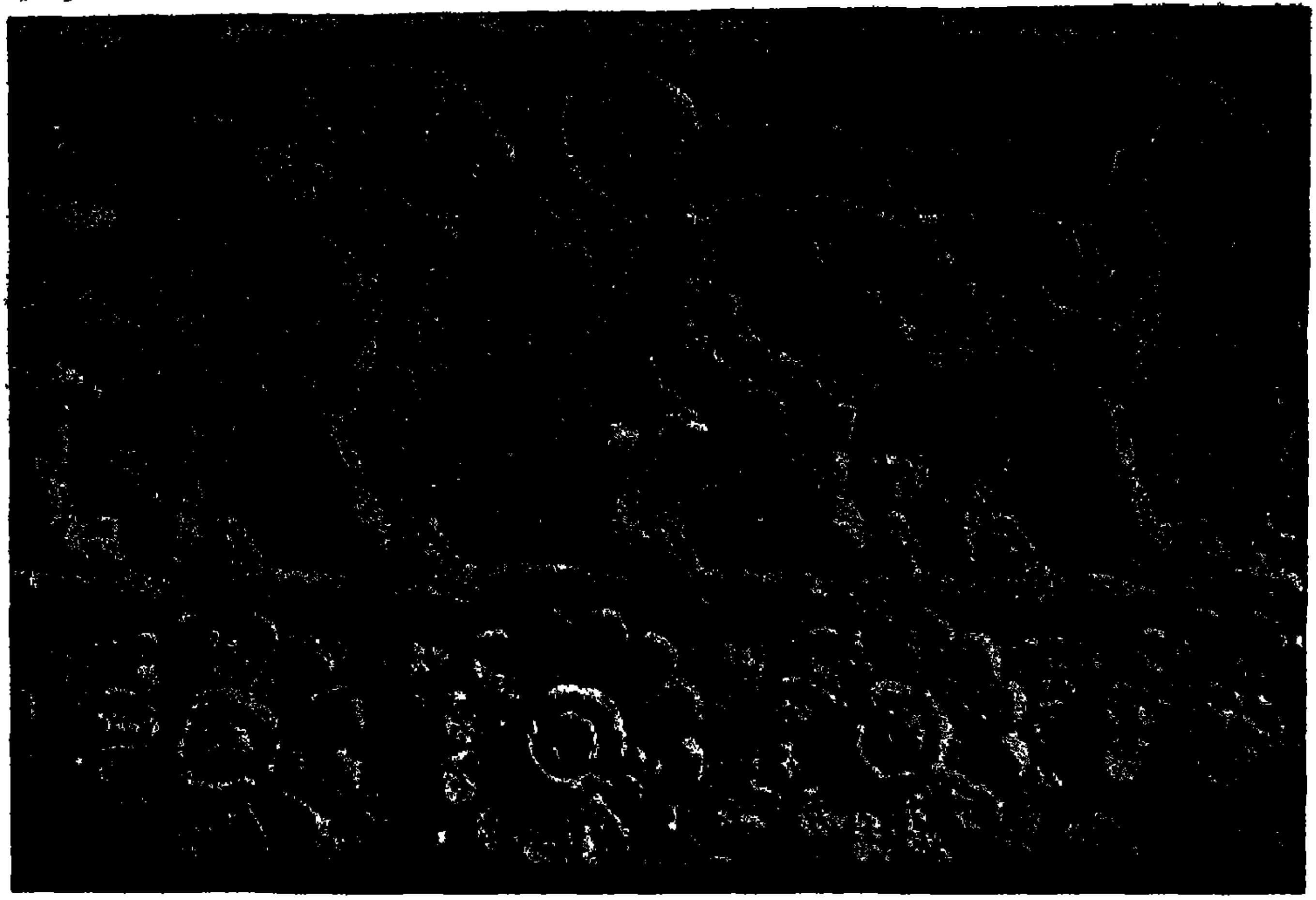
اسمیت Vincent Smith با تصدیق نظر مارشال می‌افزاید که حتی بعضی از شاهکارهای هنری موریائی از الگوی اصلی آن که در عصر هخامنشیان تهیه شده بهتر ارائه شده‌است.

مارشال بیش از هر دانشمند دیگر به تأثیر هنر دولت باختر (در مرکز آسیا) در تکوین هنر موریائی ایمان دارد و می‌گوید: هر بحثی که مطرح شود، چه درباره موازین جغرافیائی و چه درباره روابط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی میان هند و آسیای غربی و چه درباره اثرات هنر درهم‌آمیخته ایران و یونان، درقاره آسیا، دلیل بر اهمیت و شدت تأثیر فرهنگی و هنری باختر بر هند موریائی است[46]

مارشال طی حفاریهای خود در تاکسیلا و نواحی دیگر شبه قاره هند به اکتشافات بسیار مهم نائل گردید. تاکسیلا در حوالی راولپندی کنونی در عصر داریوش مرکز هند ایرانی بود، سپس به تصرف اسکندر درآمد. باختریها، اسکیت‌ها و موریائیها نیز در پایه‌گزاری تمدن درخشان تاکسیلا سهیم بودند، تمدنی که دراصل مایه هندی داشت و سه قرن مرکز ساتراپیهای شرقی شاهنشاهی ایران بود. اکتشافات مارشال اهمیت نقش ایران را در تکوین تمدنهای شرقی هخامنشی که بتدریج رنگ محلی پذیرفتند، آشکار و بیش از پیش مؤکد می‌سازد.

دانشمند دیگر زیمر Zimmer است که نفوذ هنر هخامنشی را مستقیماً موجد هنر موریائی می‌داند و می‌نویسد: جنبه هنری تمدن عصر آشوکا نیز مانند جنبه‌های دیگر آن دارای هدف خاص امپراتوری بود، که با آرمان در هند سابقه نداشت. گسترش جهانی تمدن هخامنشی که برپایه تأسیسات امپراتوری استوار شده بود در هند باعث خلق هنر موریائی شد[47] اما زیمر درجای دیگر به هنر بومی موریائیها اشاره کرده است و قدرت و شدت تأثیر و عمق آنرا ستوده است[48].

استلا کرامریش Stella Kramrisch چنین می‌نویسد: البته اثر یونان در هنر هند غیر قابل انکار و شدید است (بخصوص در ویسالی قدیم) اما اثر ایران هخامنشی را نیز باید درنظر داشت که بیش از هر عامل دیگر در تکوین هنر آشوکائی مؤثر بوده است. ریشه و منشاء اصلی مجسمه‌ها و پیکره‌های این عصر همان مکتب هنری باستانی حوزه رودخانه سند است. با درنظر گرفتن این نکته که هند موریائی، ایران و یونان هرسه آریائی بودند و فقط چند قرن از جدائی شان



۴۵ ــ نقش شیر در تخت جمشید

می‌گذشت[۳۹] بنظر این بانوی دانشمند اثر ایران و یونان هردو مهم است، اما این اثر بطور غیرمستقیم وجود داشته است نه مستقیم، هنر آشوکائی ریشه هندی دارد و به دره سند می‌رسد و تمدن دره سند نیز با تمدن آسیای غربی دارای اشتراك تمدنی و سنتی است.

اکنون مدت نیم قرن از آغاز اظهارنظر هنرشناسان درباره هنر موریائی گذشته است، دراین مدت گروه بسیاری به اظهارنظر پرداخته‌اند. عده‌ای آنرا شعبه‌ای از هنر هخامنشی دانستند ودرمقابل هنر ومعماری امپراتوری ایران که جهانی بود آنرا استانی یا ولایتی قلمداد کردند[۴۰]. گروهی ازجمله هاول Havell [۴۱] آنرا مظهر توسعه وتکامل هنر آسیای غربی می‌دانند، درمقابل عده‌ای آنرا منشاء ابداع وخلاقیت هنر درآسیای غربی می‌دانند وگروهی علت مشابهت مظاهر دومکتب هنری را وجود هنرمندان هندی درکارگاههای هخامنشی فرض می‌کنند[۴۲].

خاندالاوالا Khandalavala می‌نویسد که نفوذ غرب درخلق این آثار غیرقابل انکار است ونمی‌توان گفت که این همه ظرافت وزیبائی توسط هنرمندان هندی به تنهائی خلق شده باشد، چنین نظریه‌ای غیرطبیعی وغیرمنطقی است[۴۳].

گرونودل Grunwedel [۴۴] و فرگوس Ferguson [۴۵]

---

۳۱ ــ تاریخ هنر درهند واندونزی ۱۹۲۷، ص ۱۱/۱۴.

۳۲ ــ رولند، هنر ومعماری هند ۱۹۵۳، ص ۴۷

۳۳ ــ رای، هنر موریائیها، فصل نهم، ص ۳۸۸

۳۴ و ۳۵ ــ رای، موریا وسونگا وهنرشان Maurya and Sunga Art ۱۹۴۵، ص ۳۴

۳۶ ــ مارشال، راهنمای سانچی ۱۹۵۵، ص ۱۰۳.

۳۷ ــ زیمر: The Art of Indian Asia ۱۹۵۴، ص ۲۳۱

۳۸ ــ زیمر Myths and Symbols in India Art and Sivilization ص ۱۶۹

۳۹ ــ کرامریش مجسمه‌های هندی ۱۹۳۳، ص ۱۱

۴۰ ــ زیمر The Art of Indian Asia، ص ۲۳۱

۴۱ ــ هاول Ideals of Indian Art، ص ۱۷

۴۲ ــ آگراوالا Agrawala، هنر هند ۱۹۶۵، ص ۱۰۹

۴۳ ــ خاندالاوالا، مجسمه ونقاشی هندی، ص ۱۱

۴۴ ــ گرون ودل، هنر بودائی درهند، ص ۱۸ ــ ۱۷

۴۵ ــ فرگوس تاریخ معماری هند ومشرق‌زمین، ص ۵۹/۵۸

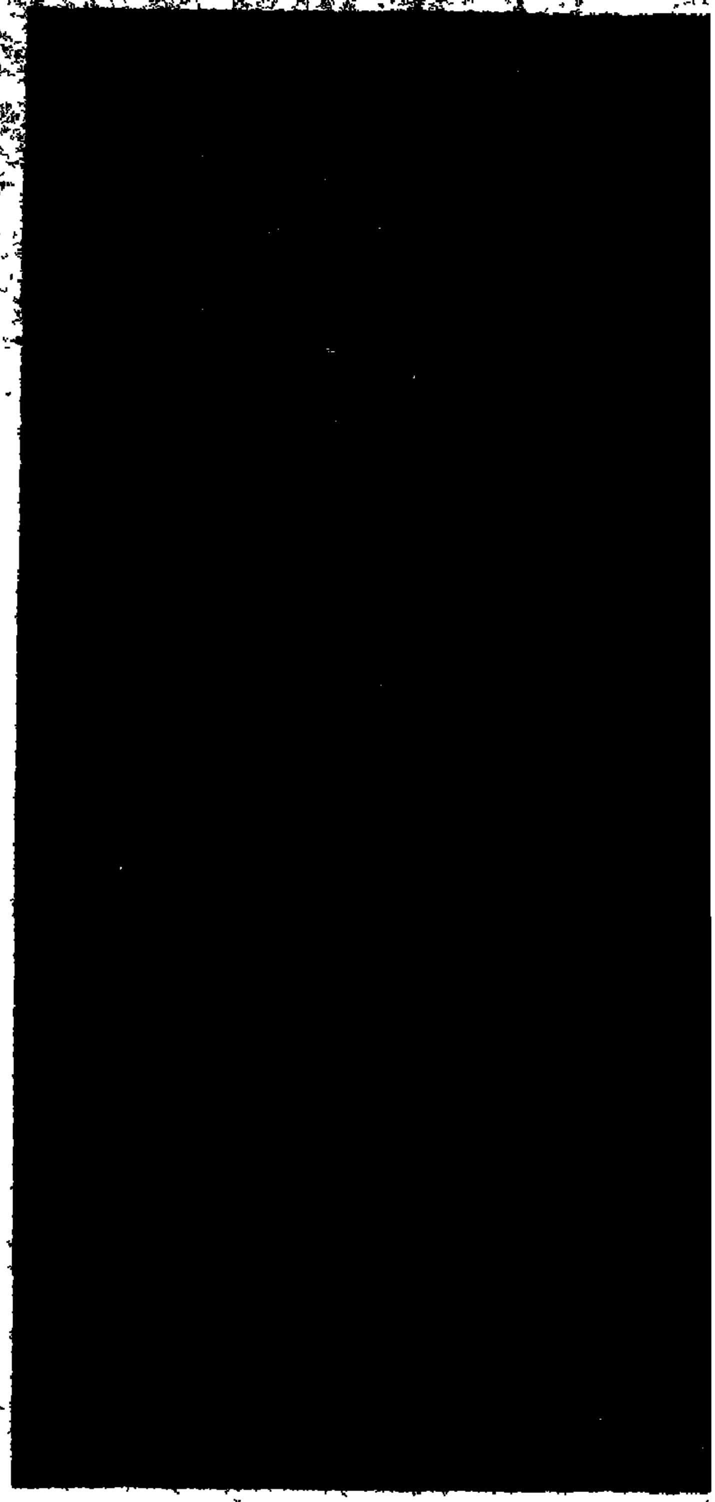
به پیکره‌های [illegible] یونانی و اصیل هنر [illegible] نزدیک [illegible]
وحتی این پیکره‌های کلاسیک هنر را به تمدن آشوری می‌رسانند اما هیچیک از آنان منکر نفوذ قوی و دامنه‌دار هخامنشیان در هنر ومعماری عصر آشوکا وسلسله‌اش نیستند.

رولاند[۹] ستونهای سارناترا موریائی قرار می‌دهد وحیوانهای منقوش برروی تخته را اثر مستقیم نفوذ هنر آسیای غربی و تمدن بومی هند ودائی می‌داند؛ اما حالت خیره دهنده شیر وشکل سر وحالت چشمان وی را ایرانی وهخامنشی می‌داند.

هاول باتصدیق اثر شدید هنر آسیای غربی درخلق ستونهای آشوکا، آنهارا ازلحاظ اصالت وعوامل سنتی هندی می‌داند، او پایه ومایه کار را ودائی وآریائی معرفی می‌کند ومعتقد است که این همان مایه‌ای است که درهنر آریائی بین‌النهرین نیز وجود داشته و راه تکامل پیموده و درهنر ودائی هند اثر گذاری کرده‌است، وی درباره سرستونها می‌نویسد:

بواسطه شکل زنگوله‌ای سرستونها که معروف به سرستونهای تخت‌جمشیدی است، این تفاهم بوجود آمده‌است که این ستونها را هنرمندان به تقلید ازستونهای تخت‌جمشید ساخته‌اند، اما حقیقت امر اینست که این ستونها درسرزمین هند که سرزمین گل لوتوس است با الهام ازگل لوتوس که ازقدیم مورد تقدیس وتجلیل هندیان بود ابداع شد واین احتمال نیز هست که آریائیان کنار رود فرات درحالیکه با ایران ومصر نیز تماس داشتند آنرا ابداع و تکمیل کردند، همانگونه که آریائیهای ایران آثاری عظیم وکامل چون تخت جمشید بوجودآوردند، می‌دانیم که این بناهای پرشکوه هخامنشی توسط ایرانیان اما با الهام ازکارهای بسیار قدیمی آشوریان وسبك معماری یونانی ساخته شد، حال چگونه ممکن‌است که سرستونها وستونهای چوبی قصرهای پادشاهان بزرگ بین‌النهرین را نیز که دارای همان شکل و هیئت بوده است تخت‌جمشیدی بدانیم[۴۷]؟

سیوارا ماموریتی Sivaramamurti نظرش اینست که هنر موریائی البته دارای یك اصالت محلی وهندی است که عوامل خارجی را درخود جذب وحل کرده است، بنظر وی ستونهای آشوکا ازلحاظ کلی تقلیدی است ازلوحه‌های مقدس بنام دهاواجا Dhavaja که درجلو معابد هندی نصب می‌شده ویا دست‌کم ازاین لوحه‌ها الهام گرفته، اما جزئیات تکمیل کننده آن همه خارجی ومتعلق به آسیای غربی است[۴۸]. بنابرین می‌توان گفت که قصر آشوکا وآثار آشوکا پدیده‌های کنگلومرهنی است، پدیده‌هائی که برپایه عوامل داخلی وبومی خلق وتحت تأثیر عوامل خارجی تزئین وتکمیل شده‌است. براین عوامل خارجی نیز آنطورها که ازنامشان برمی‌آید خارجی نیستند زیرا با عوامل بومی ومحلی هندی دارای ریشه‌های سنتی مشترك می‌باشند.



۴۶- نقش شیر در استوپای سانچی

بعبارت بهتر طرحهای مشترك ، علائم ونشانه‌های هنری مشترك، همه میراث هنری مشترك این ملل است وما دربررسیهای خود ملاحظه کردیم که هنرهای سنتی وملی این ملل درنقاط مختلف جهان قدیم با جلوه‌های مختلف شکوفان شد، سفالینه‌های کوچك ، اشیاء چوبی ، فلزی وسنگی که هریك برای هدف خاصی ساخته می‌شد اما تشابه وموازی آنها با همدیگر غیرقابل انکار بود ، وبعضی پدیده‌ها که درآسیای غربی تکامل بیشتر داشت بسوی هندکشانده شد ، مانند حاشیه‌های گلدار، نقشهای ساتی که ازغرب بسوی هند آمد وفقط کومارا سوامی معتقد است که این منشاء درغرب ، آسور بوده است نه ایران، ایرانی که جانشین آسور شد ، اما نه آسور تنها بلکه همه دولتهای متمدن آسیای غربی ، بعقیده این دانشمند ارتباط هنری میان هند وآسور درچهارصد سال میان ۱۲۰۰ تا ۸۰۰ پیش ازمیلاد پیش از عصر هخامنشیان بود . اما این عقیده طرفدار ندارد[۴۹]

بطوری که ذکرشد، بعضی معتقدند که هنرمندان بین النهرین پس ازسقوط این حکومتها به هند رفتند وحتی برخی میگویند که هنرمندان یونانی به هند رفتند وآثاری همانند آن نقش اسب برنده تحتك سرستون سارنات را خلق ومتجلی ساختند ، اما آنچه قطعیت بیشتردارد اینست که هنرمندانی که به هند رفتند، هنرمندان دربارهخامنشیان بودند که با سقوط شاهنشاهی بزرگ هخامنشی درجستجوی محل مناسبی برای عرضه کردن هنرخود بودند ودربار موریائیهارا بدین منظورمناسب دانستند کارکشتگی ونبوغ این هنرمندان وطراحان ایرانی با استفاده ازامکانات محلی وتشویقهای امپراتوران هند وصرف پولهای گزاف باعث خلق این شاهکارهای پرشکوه هنری شد ، شاهکارهائی که برپایه وحدت اولیه هنرهای سنتی ، اصالت تمدنی و ارتباط دائمی و دوستانه ایران و هند خلق شدند وهنرشناسان جهان را بشگفتی دچار ساختند

منابع = برای تهیه این مقاله ازمنابع زیراستفاده شده است

Ancient Indian Art and The West
Irene N. Gojjar,
Bombay 1971.

این کتاب که حاوی تحقیقات عالمانه مربوط به نفوذ غرب (ایران، آسیای غربی ، مصر ویونان) درهند است بیش از هرکتاب دیگر مورد استفاده قرارگرفت ودرحقیقت این مقاله براساس تحقیقات نویسنده این کتاب موجودیت یافته است

Indian Arts V.S. Agrawala
Banares 1965
Report on Kumbarahar
Excavation 1951 - 5
A S. Altekar and
V Mishra
Patna 1959
Ashokan Inscription . Basak
Calcutta 1959
Budhist records of the western
World S Beal 1906
Indian architecture.
Perey Brown, Bombay 1942
The Beginning of Budhist Art .
A. Foucher Paris 1917
Persia . R Ghirshman
London 1964
The Art of Iran A. Godare
London 1965.
Hand-Book of Indian Art .
E B Havell London 1920
Iran in the Ancient East :
E. Hertzfeld Oxford 1941.
Maurya and Sunga Art Nihar-Rayan Ray
Calcutta 1945
The Art and Architecture of India B Rowland
London 1953.
Perspolice E.F. Schmidt
Chicago 1953
A guide to Calcutta Museum C. Sivaramamurti
Calcutta 1956

مجله‌های باستانشناسی هند ، موزه‌های هند ، آسیائی سلطنتی وماهنامه تاریخ هند

راهنمائیهای شفاهی آقای مارشال رئیس کتابخانه دانشگاه بمبئی و دکتر موتی چاندرا رئیس موزه پرنس آف ویلز بمبئی

۴۶ ــ رولاند ، هنر ومعماری هند ، ص ۴۷
۴۷ ــ هاول راهنمای هنر هند ، ص ۴۴
۴۸ ــ سیوارا ماموری ، مجسمه‌های هندی ، بمبئی ۱۹۶۱ ، ص ۱۸ – ۱۶
۴۹ ــ کومارا سوامی منشاء گل لوتوس وسرستونهای زنگوله‌ای مجله تاریخی هند ۱۹۳۰ م ص ۳۷۳/۳۷۵

# شاهنشاهی ایران بر نقش سکه‌ها

چراغعلی اعظمی سنگسری

چون درایں سال فرخنده جشن بیست وپنجمین سدهٔ بنیانگذاری شاهنشاهی ایران بدست کوروش بزرگ برگزار میگردد، بیمناسبت نیست بدانیم که شهریاران ایران از شاهنشاهی خویش برنقش سکه‌ها ، که گویاترین اسناد میباشند، چگونه یاد میکرده‌اند .

## پیش از اسلام

### آغاز ضرب سکه در زمان کوروش بزرگ

۱ – ضرب سکه بنام شاهنشاهان ایران از زمان کوروش بزرگ (۵٤٦ – ۵۲۹ ق م) آغاز گردیده و برخلاف آنچه تاکنون تصور کرده‌اند انتساب این امر بداریوش بزرگ (۵۲۱ – ٤۸٦ ق م) صحیح نیست . درزمان کوروش سکهٔ طلا و نقره بنام شاهنشاه ضرب میشده و بدینجهت « دریك » یا «داریك» نامیده میشده است و داریك یا دریك مقتبس از «دارا» است که بمعنی شاه یا شاهنشاه نیز میباشد ودرادبیات ایران باین معنی مکرر آمده‌است .

داریك یا سکهٔ شاهنشاهی دردوران پرشکوه کوروش رواج کامل داشته ومعتبرترین وسیله برای دادوستد بوده‌است تورات که گذشته ازجهات مذهبی ، ازمآخذ تاریخی ایران درزمان هخامنشیان بشمار میآید این عقیده‌را تأیید مینماید مثلاً درکتاب عزرا چنین آمده‌است :

«درسال اول سلطنت کوروش ملك فارس بخصوص تکمیل کلام خداوند اردهان ارمیاء ، خداوند روح کوروش ملك فارس‌را برانگیزانید تاآنکه درتمامی ممالك خود فرمانی صادر کرده بدین مضمون درکتاب نوشته شودکه کوروش ملك فارس چنین میفرمایدکه خداوند خدای آسمانها تمامی ممالك زمین را بمن داده است واو مرا مأمور ساخته که بجهت او خانه‌ای به‌اورشلیم که دریهود است بنا نمایم ... . رؤسای آباء وقت آمدن ایشان بخانهٔ خداوندکه دراورشلیم است برای خانه خدا بهارادت هدیه‌ها را عرضه کردند تاآنکه آنرا درمکانش برپا نمایند . برطبق قابلیت خودشان بخزانهٔ کار شصت و یکهزار «دریك طلا» وپنج هزار «منا» نقره ویکصد جامه کاهنان رسانیدند »

منظور ازسال اول سلطنت کوروش اولین سال فتح بابل (۵۳۹ ق م) است واودرهمان سال فرمان آزادی یهودیان اسیر بدست بوکد نصر پادشاه بابل وبازگشت آنهارا به‌اورشلیم شرحیکه گذشت صادر وهمچنین ظروف طلا ونقره متعلق بمعبد اورشلیم‌را مسترد داشت وباز درهمان سال تجدید بنای اورشلیم بدست یهودیان باوجوه واعانات جمع‌آوری شده آغا ودرسال ۵۳٦ ق م پایان یافت . چون وفات کوروش درسال ۵۲۹ ق م واقع شده ، دیگر نمیتوان در رواج سکه درزمان کوروش وبنام اوکه بنیادگزار شاهنشاهی ایران بوده است تردیدکرد

درزمان جانشینان کوروش‌کبیر نیز سکه‌های طلا ونقره همچنان «داریك» یاسکهٔ شاهنشاهی نامیده میشد .

۲ – اشکانیان که درسال ۲۵۰ ق‌م بپا خاسته یونانیان‌را ازایران رانده ومرزهای میهن‌را ازوجود بیگانه پیراستند درنقش سکه‌ها خودرا «شاه بزرگ آرشاك» مینامیدند واز دوران اشك ششم مهرداد اول (۱۷۱ – ۱۳۸ ق م) سکه‌ها بخط وزبان کتابت آن زمان دارای عباراتی نظیر «شاهانشاه آرشاك بزرگ» میباشد . بعدها همین عبارت بخط آرامی برروی سکه‌ها منقوش شده است . مثلاً بعضی ازسکه‌های بلاش چهارم (۱۹۱ – ۲۰۱ میلادی) دارای عبارت «ولگشی ملکین ملکا» یعنی «اشك بلاش شاهانشاه» است واین روش تاپایان این دوره پرشکوه یعنی سال ۲۲٦ میلادی ادامه‌یافت

حتی درسکه‌های «آرتاوازد» آخرین شاهزاده اشکانی (۲۲۸– ۲۲۷ میلادی) که مدعی تاج وتخت ایران بوده وچندین بار بااردشیر اول شاهنشاه ساسانی جنگیده است، بخط آرامی ازاو بدینگونه یاد شده است «ارتبزوملکا» : آرتاوازدشاه

دراینجا ناگزیر از ذکر این مطلب است که گرچه خط وزبان مخصوص سکه‌ها یونانی ویاآرامی بوده است درموقع خواندن آنرا بفارسی میخواندنــد مثلاً مینوشتند « مثردات ملکان ملکا» ولی میخواندند «مهرداد شاهانشاه» . یامینوشتند Bazileoz Bazileon Arzakoy ومیخواندند «شاهانشاه اشك».

۳ – پادشاهان محلی فارس نیز که ازنوادگان هخامنشیان ونگاهبان آتش مقدس آتشکده استخر بودند وبدینجهت آنهارا «فراتدارا» نامیده‌اند درسکه‌ها بخط آرامی خودرا «ملکا» یعنی شاه نامیده‌اند مثلاً «داریو ملکا» یا «واتاف راداب‌ملکا» یا «آرتاچتر ملکا»

٤ – دراوایل دوران حجسته ساسانی کــه ازسال ۲۲٦ میلادی آغاز میشود اسم والقاب شاهنشاهان برروی سکه‌ها باعباراتی همراه است که ازمزداپرستی آنان حکایت میکند مثلاً :

یك – سکهٔ اردشیراول (۲۲٦–۲٤۱ میلادی) «مزدیسنی بغی آرتاچتر ملکان ملکا ایران مینوچتری من ایزدان» یعنی . مزداپرست خدایگان اردشیر شاهانشاه ایران مینوچهر ازایزدان .

دو – سکهٔ شاهپور اول (۲٤۱ – ۲۷۲ میلادی) نیز دارای عبارتی باین مضمون است

«مزدیسنی بغی شاهپوری ملکان ملکا ایران و انیران مینوچتری من ایزدان» یعنی : مزداپرست خدایگان شاهپور شاهانشاه ایران وآنسوی ایران مینوچهر ازایزدان – بطوریکه ملاحظه میشود شاهپور بهاستیلای خود برمرزوبوم خارج‌ایران نیز اشاره کرده است .

سه – سکهٔ هرمز اول (۲۷۲ – ۲۷۳ میلادی) پسرشاهپور، عبارت سکه پدررا باتغییر نام تکرار میکند وپس‌ازاو نظیر همین عبارت بامختصر دگرگونی درزمان دیگر شهریاران ساسانی تابهرام پنجم ادامه مییابد

چهار – اززمان بهرام‌گور (٤۲۱ – ٤۳۸ میلادی) که همان بهرام پنجم است گرچه پاره‌ای ازالقاب حذف میشود اما عبارت شاهنشاه همچنان برروی سکه‌ها مذکور است . مثلاً باین ترتیب «ورهران ملکان ملکا» یعنی : بهرام شاهانشاه

پنج – تا آغاز شهریاری قباد (٤۸۸ – ٤۹٦ و ٤٤۹ – ۵۳۱ میلادی) پدر خسرو یکم انوشیروان برروی سکه‌هابیشتر بذکر نام شاه اکتفا میکردند گرچه ، بازهم برخی ازسکه‌های خسروپرویز (۵۹۰ – ٦۲۸ میلادی) ازاو بعنوان «خسرو ملکان ملکا» یعنی : شاهانشاه خسرویاد میکند

شش – پس ازوفات یزدگرد سوم (٦۳۲ – ٦۵۱ میلادی) گروهی از فرمانروایان محلی طبرستان که از فرزندان گیل گاوباره وشاهزاده ساسانی بودند همچون سپهبد فرخان (۹۳ – ۱۱۰ هجری) سپهبد دازمهر (۱۱۰ – ۱۲۳ هجری) وسپهبد خورشید (۱۲۳ – ۱٤٤ هجری) بمدت یکصدو چهار سال باستقلال باقی بودند وبسبك ساسانی سکه زدند اما درسکه‌های آنان که سیم وبیهدرمی است فقط بذکر نام وکلمه «افزود» یا «افرون» بخط پهلوی میپرداختند

## پس از اسلام

۱ – ازتسلط اعراب برایران تامدتی ضرب سکه بانام شاهنشاهان ایران یعنی خسرو پرویز ویزدگرد گاهی باکلمات عربی که دال برادعای بریکتائی خداوند بود ادامه یافت وگروهی ازحکام عرب بنام خود اما بسبك ساسانی سکه زدند اما اززمان عبدالملك بن مروان ، دومین خلیفه اموی ازشاخه مروانیان سکه‌ها شکل اسلامی بخودگرفتند وپادشاهان‌ایران نیز که مسلم بودند درابتدا بروش اسلامی سکه زدند .

۲ – درزمان سامانیان دررؤی سکه ازشاه بعنوان«ملك» باالقابی چون «مؤید» وغیره یاد میکردند اما دیلمیان علاوه برذکر «ملك» القاب وکنیه خودرا نیز اضافه مینمودند مثلاً «الملك عضدالدوله وتاج‌الملة ابوشجاع (۳۳۸–۳۷۲ هجری) .

دیلمیان اولین شهریــارانی بودندکــه بعد از اسلام « شاهانشاه » را بفارسی برروی سکه‌ها ضرب‌کردنــد مثلاً بهاءالدوله دیلمی (۳۷۹ – ٤۰۳ هجری) که‌خودرا«ضیاءالملة ابونصر – شاهانشاه – قوام‌الدین» مینامد یا ابوکالیجارمرزبان (٤۱۵ – ٤٤۰ هجری) ازخود چنین یاد میکند «شاهانشاه محی‌الدین‌اله شرف‌الملوك . » دردوره دیلمیان دریکی دو مورد سر جنبشی برای احیای روش ساسانی وضرب سکه باشکل پادشاه پدید آمدکه طراح آن باحتمال قوی ابوالفضل الکاتب ابن‌العمید (اول) وزیر باتدبیر دیلمیان بود

۳ – سلاطین غزنوی نیز بیشتر بذکر القاب میپرداختند وگاهی فقط درسکه‌ها بکنیه اکتفا میشد . مثلاً سکه‌های سلطان محمود (۳۸۸ – ٤۲۱ هجری) که‌ازاو بعنوان «الامیر السید – سیف‌الدوله – یمین‌الدوله – ناظم‌الدین – نظام‌الدین ولی امیرالمؤمنین» یاد میکند . جانشینان او نیز برروی سکه القاب مختلفی دارند مثلاً ازابراهیم (٤۵۱ – ٤۹۲ هجری) بعنوان سلطان اعظم – ظهیرالدوله – قاهرالملوك – سید السلاطین یاد شده است

٤ – اغلب پادشاهان سلجوقی کلمه «شاهانشاه»رابفارسی قبل یابعدازالقاب مانند عزالدنیا والدین یاملك‌الاسلام وغیره برسکه‌های خود ضرب میکردند .

مثلاً «شاهانشاه احل طغرل» (۴۲۹ – ٤٥٥ هجری) یا «شاهانشاه آلب ارسلان» (٤٥٥ – ٤٦٥ هجری) یا «شاهانشاه ملکشاه» (٤٦٥ – ٤٨٥ هجری) .

۵ – خوارزمشاهیان علاوه برذکرالقاب «خوارزمشاه» را نیز برسکه میآوردند .

٦ – گورکانیان مانند پادشاهان قبل از خود علاوه بر القابی مانند «غیاث‌الدنیا والدین» وغیره ، «مالك رقاب‌الامم وخلدالله ملکه» را ذکر میکردند وعبارت «پادشاها روی زمین» و «خداوند عالم» نیزگاهی برسکه‌هایشان منقوش است

۷ – سربداریان (۷۳۷ – ۷۸۳ هجری) که ازقریه‌باشتین سبزوار علیه حکام مغول سرشورش برداشته وشهرهائی چون سمنان – دامغان – اسفراین – جوین – جرجان وسبزوار را درتصرف داشتند نام ائمه هدی ومهدی منتظررا زینت سکه میکردند وازبکاربردن نام خود پرهیز داشتند

۸ – نام ائمه اطهار برسکه‌های صفوی علی‌الخصوص در روزگار اولین شاهنشاهان این خاندان بسیار دیده میشود ، بعلاوه ازجهت رهبری روحانی ازآنها بعنوان «هادی» یاد شده وبعضی خودرا «غلام علی‌بن ابی طالب» یا «غلام امام محمد مهدی» نامیده‌اند

سکه‌هائی ازشاه اسمعیل اول (۹۰۷ – ۹۳۰ هجری) اخلاص اورا بآستان شاه مردان چنین بازگو میکند «نادعلیاً مظهرالعجائب – تجده عوناً لك فی‌النوائب – کل هم و غم سینجلی – بولایتك یا علی یا علی یا علی» .

شاه اسمعیل دوم (۹۸٤ – ۹۸۵ هجری) برسکه خود نوشته است «ز مشرق تا بمغرب گر امام است – علی و آل او ما را تمام است» .

سکه‌های دوران صفوی کلاً بازگوکننده ایمان سرشار این سلسله بهخاندان نبوت‌است که مثالهائی ازآنها مذکورافتاد

۹ – اینك یادکر سکه‌های نادرشاه افشار (۱۱٤۸ – ۱۱٦۰ هجری) باین مقاله پایان میدهد – سکه‌های این‌شاهنشاه بزرگ بیشتر حاکی ازجهان‌گشائی او میباشدکه علاوه بر شهرهای ایران امروز درضرابخانه‌های قلمرو آنروز ایران چون بخارا – کابل – پیشاور – قندهار – دهلی – داغستان وغیره ضرب شده است واغلب باین عبارت است .

سکه بر زر کرد نام سلطنت را درجهان
نادر ایران زمین و خسرو گیتی‌ستان

یا

هست سلطان برسلاطین جهان
شاه شاهان نادر صاحبقران

آبان [illegible]
دورهٔ جدید – شمارهٔ [illegible]

در این شماره



مدیر: دکتر [illegible]
سردبیر: عنایت‌الله [illegible]
طرح و تنظیم [illegible]

نشریهٔ ادارهٔ کل روابط فرهنگی
نشانی: خیابان [illegible]

# در آستانه دهمین سال

دهمین سال انتشار «هنر و مردم» را با سپاس خدای بزرگ که پا گرفتن این نهال نوخاسته را در سایه امنیت و آرامش موجود در این مرز و بوم میسر ساخت و تشکر از همه دوستان و خوانندگان عزیزی که پیشنهادات و انتقادات خود را چراغ راه ما ساختند و نیز با ابراز حق شناسی از همه دانشمندان و نویسندگان و دانش پژوهانی که «هنر و مردم» را همگام و همراه بودند آغاز میکنیم.

در این هنگام بیان مشکلات و برشمردن موانع را جایز نمیدانیم، چرا که در طریق عشق

صبر در سلوک نخستین شرط رستگاری است، می‌توان گفت که همه آن کسان را که در انتشار «هنر و مردم» دست داشته‌اند چیزی بجز عشق رهنمون نبوده است، عشقی پاک و آسمانی به هنر و فرهنگ این سرزمین کهنسال، به هنر و فرهنگی که با اصالت عمیق خود، راز جاودانگی میهن ماست و درخشش بی‌نظیر گذشته آن می‌تواند پشتوانه تلاشهای پرثمر حال و آینده ما در این زمینه باشد.

اینک در آستانه دهمین سال زندگی «هنر و مردم»، در پیمودن راه خود از همه آنان که به ایران عشق می‌ورزند، هر جا که هستند، یاری می‌جوییم و از خدای ایران برای همه مدد و توفیق می‌طلبیم.

# تاریخ بنای پل اللهوردی خان

لطف‌الله هنرفر دکتر در تاریخ
استاد دانشگاه اصفهان

نگارنده دریکی از مقالات خود در مجله هنر ومردم در شماره هشتادویکم تحت عنوان «دوپل تاریخی مشهور اصفهان ازدوره صفویه» اندیشه ایجاد بنای پل‌اللهوردی‌خان را سال ۱۰۰۸ هجری و اقدام به ساختمان آنرا سال ۱۰۱۱ قمری نسبت داده است. دراین مقاله ابتدا مأخذ این مطلب را از کتاب تاریخ اصفهان و ری تألیف جابری انصاری ذکر مینماید و سپس به تکمیل آن که ضمن مطالعات بعدی برای نگارنده حاصل آمده میپردازد.

جابری انصاری درکتاب تاریخ اصفهان و ری دروقایع سال ۱۰۰۸ هجری نوشته است که شاه عباس دراین سال به باردید عمارات و باغاتی که در ۱۰۰۶ دستور احداث آنهارا داده بود پرداخت و می‌نویسد که دراین سال نقشه ساختمان پل سی‌وسه چشمه بر زاینده‌رود کشیده شد سپس در وقایع سال ۱۰۱۱ هجری اضافه میکند که شاه عباس دراین سال از بلخ به اصفهان بازگشت و اللهوردی‌خان را مأمور نمود که پل زاینده‌رود را با عمارت دیوانی سازد[1]

اسکندربیك ترکمان منشی حضور شاه عباس و مؤلف تاریخ عالم‌آرای عباسی طرح ساختمان پل مزبور را ضمن بیان وقایع سال یازدهم جلوس شاه عباس اول ذکر میکند و چنین می‌نویسد

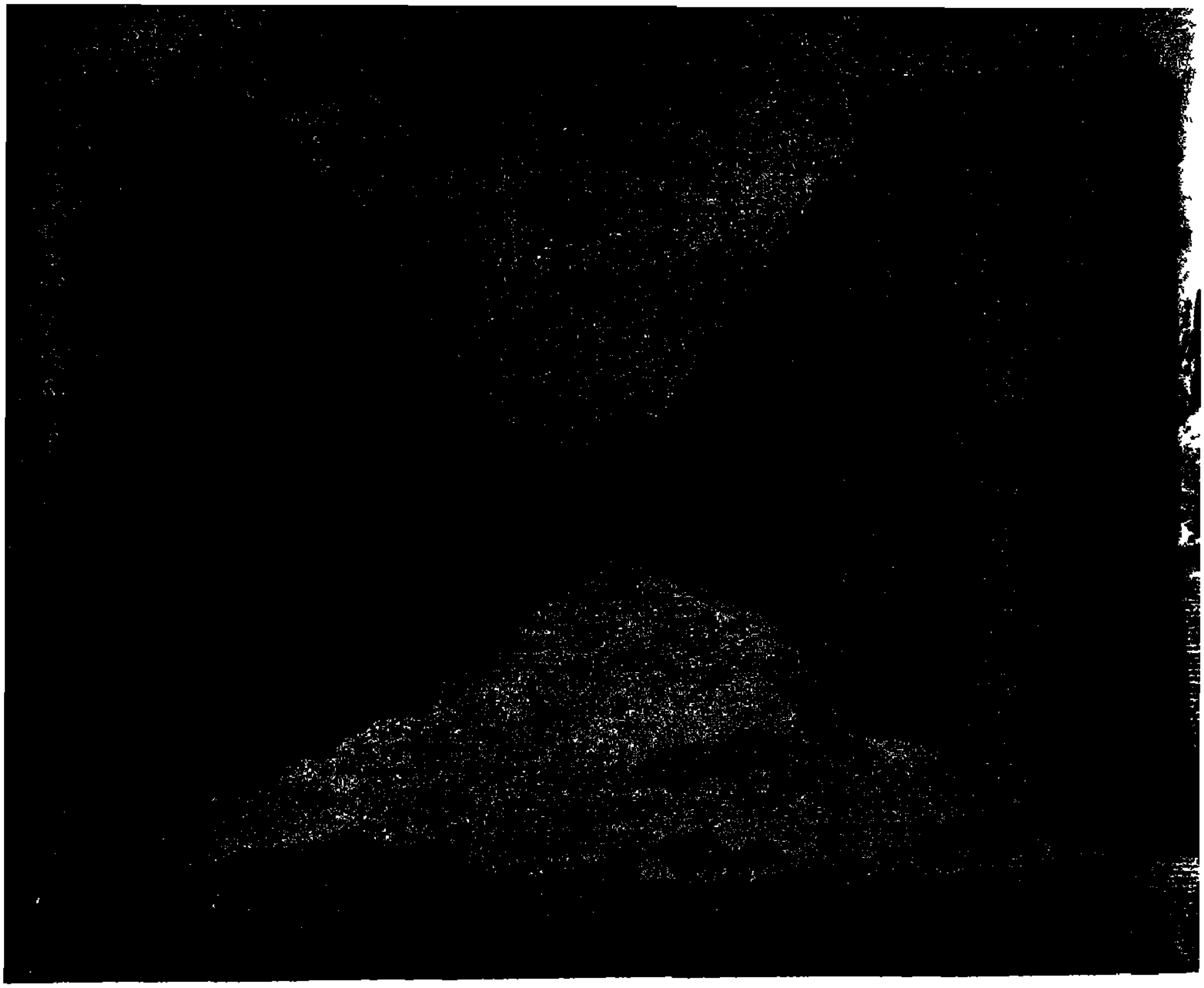
و در انتهای خیابان باغی بزرگ و وسیع پست و بلند ، به طمه جهت خاص پادشاهی طرح انداخته به باغ عباس‌آباد موسوم گردانیدند و پل عالی مشتمل بر چهل چشمه بطرز خاص بنیان گشاده که در هنگام طغیان آب در کل یك چشمه بطرز در میآید قرار دادند که بر زاینده‌رود بسته شده هردو خیابان بیکدیگر اتصال یابد .

اسکندربیك ترکمان دردکر آثار خیر وانشاء و احداث عمارات نیز در جای دیگر به این موضوع شرح زیر اشاره می‌کند

. . . وخیابان‌سوم موسوم بچهارباغ تخمیناً یك‌فرسخ و باغات و بساتین که در دو طرف خیابان احداث شده و عمارات عالی که در هرباغ ترتیب یافته بیرون از حیز شمار است و دروسط خیابان مذکور پل عالی مشتمل بر چهل چشمه بر زاینده رود بسته است‌که سیاحان عرصه گیتی مثل و مانند آن درهیچ ولایتی‌ندیده‌اند[2] اصطلاح (چهل‌چشمه) که در نوشته اسکندربیك ترکمان بکار رفته نه از آنجهت است که پل مذکور چهل چشمه داشته و اکنون سی‌وسه‌چشمه آن باقی مانده است بلکه از آنجهت است که عدد چهل در ایران کثرت و تعداد را میرساند مانند چهل چراغ و چهل ستون و چهل دختر و چهل طوطی و چهلستون و مانند اینها که این اصطلاح آخری بخصوص در آثار تاریخی زیاد بکار رفته است .

نگارنده ضمن مطالعه‌کتاب (موادالتواریخ) تألیف‌حاج حسین نخجوانی به ماده تاریخی برخورد که میرزا علی‌نقی کمره‌ای از شعرای دوران شاه عباس اول درباره بنای تاریخ پل اللهوردی‌خان ساخته است و سال اتمام آنرا جمله (پل اتمام یافت) یافته است . چون دراین ماده تاریخ از کسان دیگری هم نام برده شده آن قطعه را نقل مینماید وتوضیحی نیز برآن میافزاید .

فلك قدر اللهوردی کــه قدر
ز عباس‌شاه اــدر ایام یافت
بامــداد بیگ‌وردی دادگــر
پلی کرد آغاز و انجام یافت
بسعی ملك سیرت آقاحسین
بخیرالعمل حسن اتمام یافت
بدست زبردست صعب امیر
چو بند امیر این بنام نام یافت
پی سال تاریخ این پل نیافت
کسی‌خوبتر از: (پل اتمام یافت)
۱۰۰۵ هجری قمری[3]



منظرهٔ پل اللهوردیخان یا پل چهارباغ «ازآلبوم مصور شاردن»

شخصیت‌هائی که دراین قطعه شعر از آنها نام برده شده شرح زیر است

۱ – **عباس شاه** یعنی شاه عباس کبیر که از ۹۹۶ تا ۱۰۳۸ سلطنت کرد و اصفهان را به پایتختی خود انتخاب نمود و به انشاء عمارات و قصرها و مساجد و بازارها و کاروانسراها و راهها و خیابانها و باغهای وسیع اقدام نمود وشاهکار معماریهای عصر او میدان نقش جهان یا میدان شاه اصفهان است.

۲ – **اللهوردیخان** سپهسالار ارتش شاه عباس که بی نهایت مورد احترام و اعزاز و اکرام شاه بود و کمتر کسی در بین امرا و ندمای شاهی قدر ومنزلت اورا داشت[4].

۳ – **بیگ ویردی** که کمك و دستیار اللهوردی خان دربنای پل سی‌وسه چشمه یا پل چهار باغ بوده است ودر کتاب تاریخ عالم‌آرای عباسی شرح زیر معرفی شده است.

**بیگتویردی بیك گرجی ایشیك آقاسی از ملازمان** اللهوردی‌خان فرمانده سپاه شاه‌عباس و بیگلربیگی فارس و فرزند او امامقلی خان بوده است که در بیشتر محاربات در درجه یك فرمانده ملازمت خدمت این دو سردار بزرگ عهد صفوی را بعهده داشته است از آنجمله در لشگرکشی سال ۱۰۲٤ هجری به گرجستان از طرف شاه عباس مأمور

---

۱ – تاریخ اصفهان و ری تألیف جابری انصاری صفحه ۱۹۰

۲ – جلد دوم تاریخ عالم‌آرای عباسی چاپ تهران صفحه ۱۱۱۱

۳ – موادالتواریخ تألیف حاج حسین نخجوانی چاپ تبریز صفحه ٦٤۹

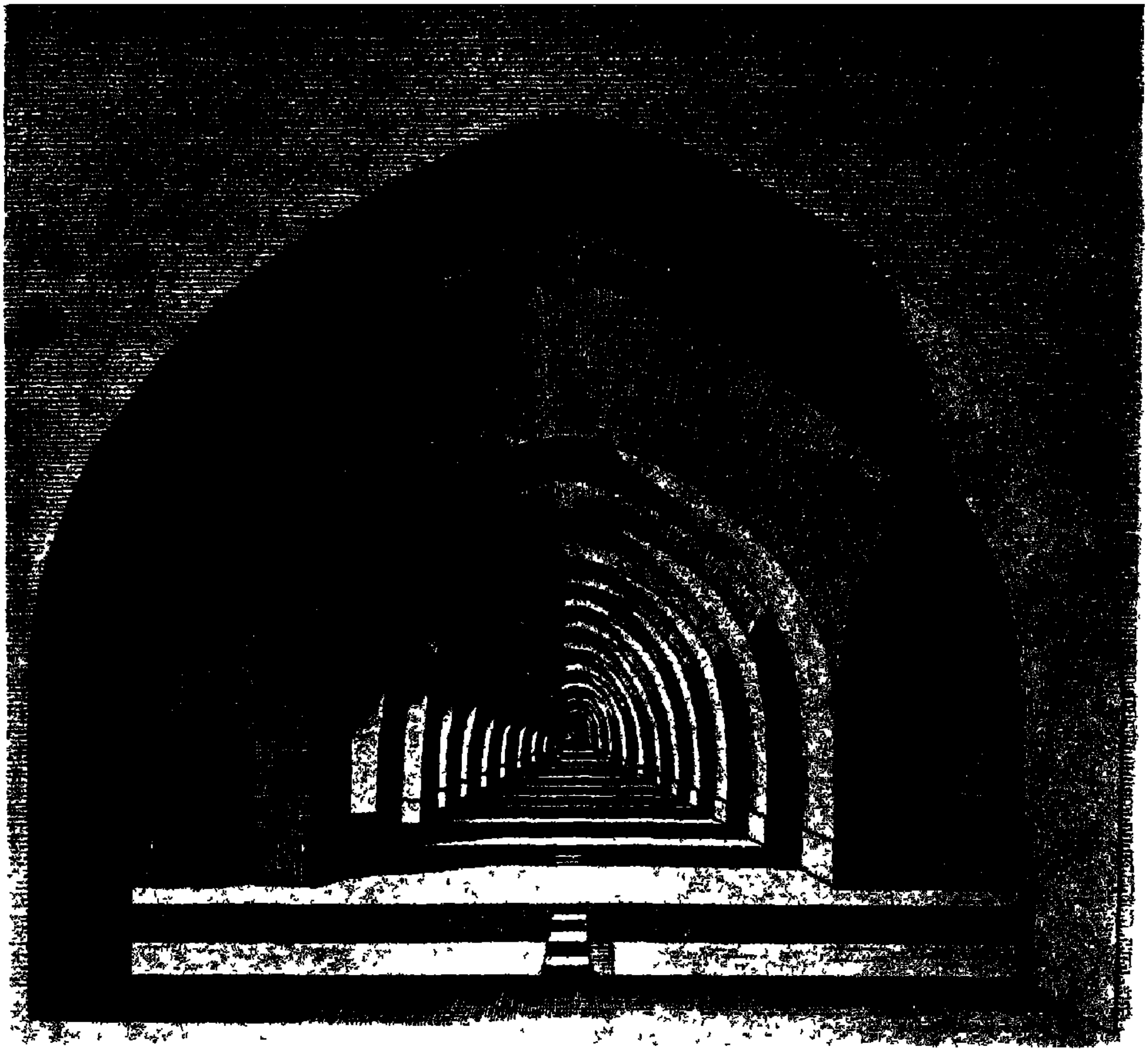
٤ – رجوع شود به مقاله نگارنده تحت عنوان (دوپل تاریخی مشهور اصفهان از دورهٔ صفویه) شماره ۸۱ مجله هنر ومردم .



دورنمای پل اللهوردیخان یا پل سی‌وسه چشمه «ازآلبوم مصور شاردن»

دورنمای پل اللهوردیخان یا پل جلفا «ازسفرنامه کرنلیوس دوبروین»





منظرهٔ زیر پل اللهوردیخان «ازآلبوم مصور شاردن»

سخیر اوس از ولایات این ناحیه شده و با ۵۰۰ اسیر و دو هزار گاو و گوسفند به اردوی شاه مراجعت کرده است[۵]

نام بیگ وردی‌بیگ در جنگهای سال ۱۰۲۵ ایران و عثمانی سمت (وکیل امامقلی خان فرزند اللهوردی‌خان) بعنوان یك فرمانده شجاع وپراستقامت برده شده[۶] .

درسال ۱۰۳۱ که پرتقالیها بر جزیره قشم استیلا یافته و در آنجا بساختن قلعه و استحکامات مشغول بودند امامقلی خان بیگلربیگی فارس مأمور سرکوبی آنها میشود و او بیگوردی بیگ ایشیك‌آقاسی را به فرماندهی فوجی ازافواج قشون مأمور تخریب قلعه پرتقالیها در قشم مینماید[۷] .

٤ – آقاحسین که بسعی او پل ساخته شده و نظر نگارنده این شخص‌کسی جز استادحسین بناء اصفهانی پدر استاد محمدرضا اصفهانی معمار مسجد شیخ لطف‌الله که نام او درالواح داخل محراب مسجد مزبور آمده است نمیتواند باشد در داخل محراب مسجد شیخ‌لطف‌الله نام معمارعالیقدر مسجد سلطنتی استاد محمدرضا اصفهانی و نام پدر او استاد حسین (معمار پل اللهوردی‌خان) شرح زیر ذکر شده است

---

۵ – جلد دوم تاریخ عالم‌آرای عباسی صفحه ۸۷۶

۶ – رجوع شود به جلد دوم تاریخ عالم‌آرای عباسی صفحه ۹۰۷

۷ – جلد دوم تاریخ عالم‌آرای عباسی صفحه ۹۸۰

«عمل فقیر حقیر محتاج برحمت خدا»

«محمدرضا بن استادحسین بناء اصفهانی ۱۰۲۸»

۵ - میرزا علی‌نقی کمره‌ای که این ماده تاریخ‌را ساخته است ازشعرای دوره شاه عباس اول میباشد و شرح حال او در تذکره نزم سخن شرح زیر آمده است :

«شیخ‌علی‌نقی کمره‌ای متخلص به (نقی) از شعرای اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم است که از شعرای معروف زمان خود بوده است. اصلش ازکمره است و مدتی دراصفهان و کاشان می‌زیست ولادت او بسال ۹۵۳ ووفاتش را بین سالهای ۱۰۳۰ و ۱۰۳۱ ذکر کرده‌اند[8]

## نخستین جهانگردی که پل اللهوردیخان را توصیف کرده است

پیترودولاواله Pietro Della Valle نخستین جهانگرد خارجی است که پل اللهوردیخان را توصیف کرده است. وی ایتالیائی است ودر سال ۱۶۱۷ میلادی برابر با سال ۱۰۲۵ هجری به ایران مسافرت کرده و پایتخت شاه عباس را توصیف نموده و در بارهٔ پل اللّهوردیخان شرح زیر مطالبی نوشته است

«روی این رودخانه (مقصود زاینده‌روداست) پلی وجود داردکه تماماً ازآجر ساخته شده و عرض آن ازتمام پلهای رم بیشتر و طول آن حداقل سه الی چهار برابر آن پلهاست. معماری این پل بطرز عربی انجام گرفته و در دو طرف آن طاق نماهائی وجود دارد که مردم اززیر وبالای آن عبور میکنند. آنچه بیشتر نظر انسان را جلب میکند راهروهای زیر پل است که تقریباً همسطح آب قرار گرفته وخنکی و زمزمهٔ آب در طبقه زیرین پل مخصوص درتابستان های گرم بسیار مطبوع است بعلاوه در جهتی که آب جریان دارد نزدیك پل دیواره کوچکی از سنگ قرار داده‌اند تا آب از روی آن سرازیر شود و صورت آبشار کوچکی را بخود بگیرد و این منظره نیز در حد خود بسیار زیباست[9]

**بازار لار را اللّهوردی خان ساخته است.**

علاوه برپل چهارباغ که اللهوردیخان بانی ساختمان آن بوده بازار لار[10] را هم اللهوردیخان بنا کرده است انتونیو تنریرو[11] که در سال ۱۶۰۱ میلادی (۱۰۱۰ هجری) لار را مشاهده کرده می‌نویسد که این شهر ازمراکز بزرگ تجارت درایران است و دربارهٔ بازار آن می‌نویسد که یکی از بزرگترین بناهای آسیا است که بدستوراللّهوردی خان ساخته شده است. او میگوید که حتی بزرگترین ساختمانهای اروپا نیز نمیتواند با این بازار مقایسه گردد و آنرا اینطور شرح میدهد که چهار دالان طویل با گنبد سرپوشیده از چهار محل مختلف با سردرهای بزرگ شروع شده یکدیگررا در چهارراهی قطع مینماید. بر روی این چهارراه گنبد بزرگی ساخته شده که دارای روزنه‌های متعدد برای آمدن روشنایی است. کف همه بازار از کاشی بسیار اعلی پوشیده شده بود[12].

دن‌گارسیا دوسیلوا فیگوئروا[13] سفیر فیلیپ دوم دربار شاه عباس کبیر نیز بازار شهر لاررا از بهترین بازار های آسیا دانسته است و می‌نویسد که حتی با شکوه‌ترین عمارات اروپا نیز برحسب با آن قابل مقایسه است.

---

۸ - نزم سخن صفحه ۳۳۸.

۹ - سفرنامه پیترودولاواله ترجمه دکترشجاع‌الدین شفا صفحه ۰٤

۱۰ - حمدالله مستوفی در آغاز قرن هشتم اولین مورخ و جغرافیانویس که از لار نام برده و میگوید لار ولایتی است نزدیك کنار دریا. مردم آنجا بیشتر تاجر باشند و سفر بحر و بر کنند و حاصلش غله و پنبه و اندکی خرما باشد و اعتماد کلی به باران دارند ومردم آن مسلمان باشند همزمان او ابن بطوطه که در سال ۷۳۰ لار را دیده است میگوید. محلی بزرگ است دارای باغهای بسیار و بازار های نیکو. در زمان شاه شجاع از سلاطین آل مظفر دراواخر قرن هشتم و سپس در دوره فرمانروائی اعقاب امیرتیمور مرکز ضرابخانه گردید واین مطلب ثابت میکند که شهر مزبور در آن اوقات شهر بالنسبه بزرگ و با اهمیتی بوده است (جغرافیای‌تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی چاپ تهران صفحه ۳۱۳).

۱۱ - Antonio Tenrreyro این شخص بالتازاردوپسوا Balthazar de Pessoa فرستاده پرتقالی بوده است که در حدود سال ۱۵۲۰ میلادی (۹۲۷ هجری) و در دوران سلطنت شاه اسماعیل اول صفوی از بندر Goa درهندوستان به بندر گمرون (بندرعباس فعلی) عزیمت نموده و از طریق حلب و دمشق به قاهره و اسکندریه رفته و پس از چند ماه اقامت در اسکندریه از راه قبرس وحلب و بصره عازم هرمز شده و پس از پنج سال توقف دراین شهر به وطن خود مراجعت نموده و در سفرنامه خود که در سال ۱۵٦۵ در شهر کوامبرا Coimbre یا Coimbra از شهرهای پرتقال استکه تا قرن ۱۳ پایتخت بوده و تا سال ۱۹۱۱ میلادی مرکز تنها دانشگاه پرتقال بوده است صنایع ساحی و کاشی‌سازی دارد واز لحاظ آثار تاریخی از شهرهای غنی و پرخاطره پرتقال است) به چاپ رسیده شرح مفصلی از شهرهای ایران مخصوص شهر هرمز بدست داده است

۱۲ - مراجعه شود به کتاب اسناد مصور اروپائیان از ایران جلد دوم صفحه ۱۷.

۱۳ - Don Garcia de Silva Figueroa نماینده سیاسی دربارگاه فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا در سال ۱۶۱۷ میلادی (۱۰۲٦ هجری) از راه هرمز و لار و شیراز واصفهان و قم به قزوین حرکت کرده ودر سال ۱۶۱۸ به ملاقات شاه عباس بزرگ نائل آمده است سفرنامه وی در سال ۱۶۲۰ درمادرید پایتخت اسپانیا به چاپ رسیده ودر سفرنامه خود شهرهای عمده ایران از آنجمله قزوین و شیراز واصفهان را بتفصیل توصیف کرده است.



فرماندهان قشون شاه‌عباس که دربین آنها تصویر اللهوردی‌خان هم دیده میشود «نقاشی دیواری کاخ چهلستون»

# قابوس نامه

## درجستجوی میراث مشترك فرهنگی

حسین خدیوجم

درشمارهٔ پیش، ازجشنواره‌هایی که به‌مناسبت بزرگداشت استاد سخن سعدی ، وطایرگلشن قدس حافظ ، دربهار امسال در شهر شیراز ، وکشور شوروی ، برپا شده بود یادکردم ، و به جهانگیرشدن ترانه‌های حافظ ، و به وجود نسخه‌ای خطی ومصور رنگی از دیوان او درشهرتونس اشاره‌کردم ؛ بدان‌امید که دراین شماره از تاریخ کهن مردم توس سخن بگویم ، و تاحدی از تلاش پی‌گیر این قوم برای آزاد زیستن پرده برگیرم ؛ ولی پس‌ازآنکه قلم برصفحهٔ کاغذگذاشتم تاخاطرات خودرا تصویرکنم، ازکتاب ارزندهٔ قابوس‌نامه، وجهانگیرشدن آن تصویرهایی دلکش در اندیشه‌ام نمودار شد ؛ زیرا علاوه‌بر چاپهای متعدد این متن‌آموزندهٔ فارسی ، درکشورهای مختلف، تاکنون ترجمه‌های ترکی ، آلمانی ، فرانسه ، انگلیسی ، روسی و عربی‌آن منتشرشده ومورد استفادهٔ صاحبدلان گوهرشناس سراسرگیتی قرارگرفته است .

بنابراین حیفم‌آمد که دنبالهٔ سخن را ازکتاب وکتابخانه رهاکنم واین موضوع ناتمام بماند .

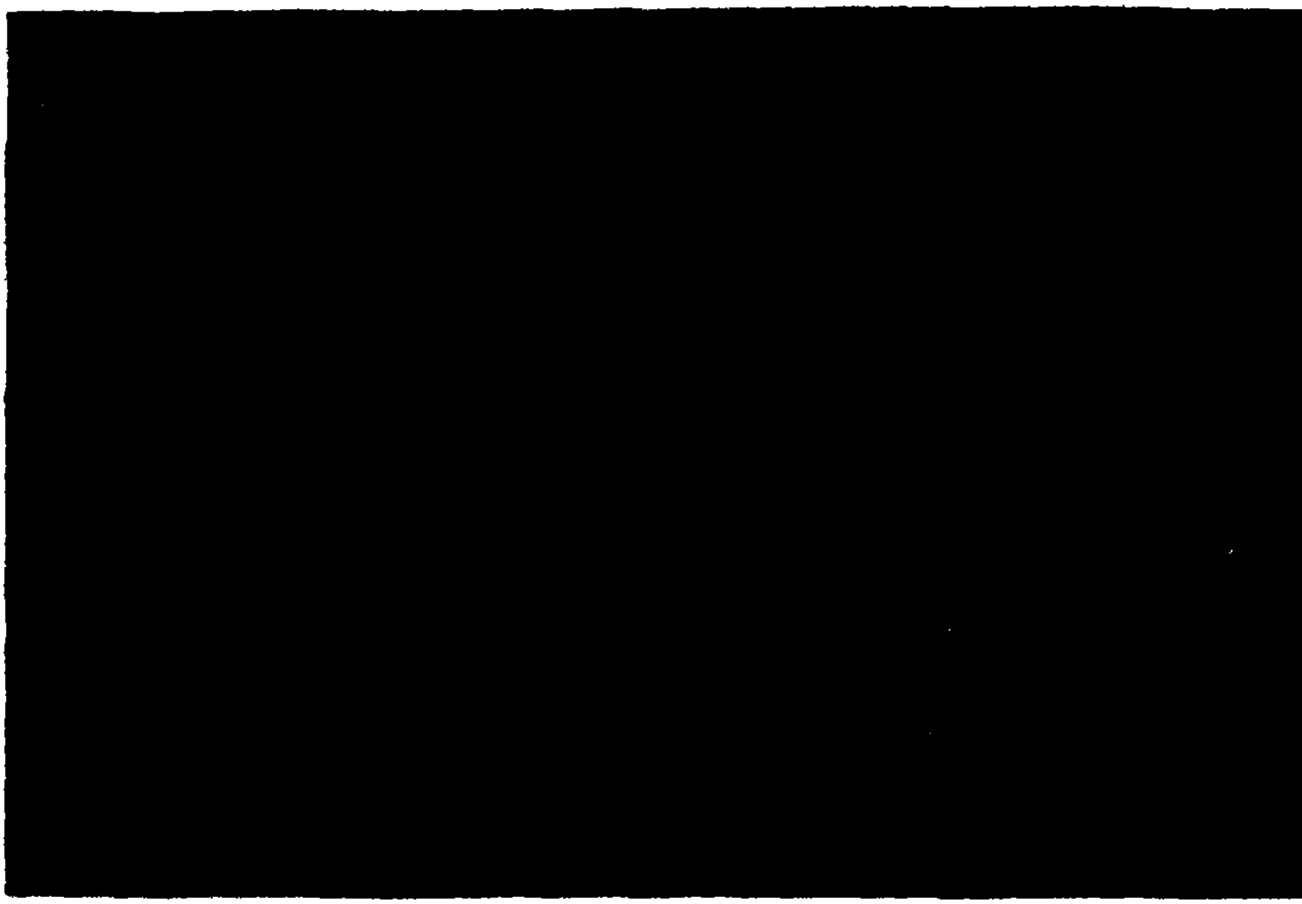
ضمناً همراه این مقاله دونمونه از خطوط کوفی ــ که یکی از آنها درکتابخانهٔ ملی توس ، و دیگر درموزهٔ بزرگ این‌کشور نگهداری می‌شود ، و نیز تصویری ازکتیبهٔ «مسجد قَصَبه» توس تقدیم خوانندگان هنرشناس می‌شود تا معلوم گردد که آثارعلمی‌وهنری مردم روزگاران قدیم توس وایران تا چه پایه شبیه به‌یکدیگر هستند .

**اما کتاب وکتابخانه :** درآغاز ورود به‌کشور توس فکر می‌کردم همهٔ *کتابهای خطی‌این‌کشور همان بیست‌هزارمخطوطی* است‌که به قول متصدیان امر در «مکتبةالعطارین» جمع شده است ، زیرا به من‌گفته بودند کــه حکومت فعلی توس همهٔ نسخه‌های خطی شهرهای مختلف این‌کشور را به‌پایتخت منتقل کرده تا از دستبرد حوادث مصون بماند ، و نگارش فهرست برای آنها آسان شود ، ضمناً کار محققان داخلی وخارجی رو بهراه‌گردد . ولی پس‌ازگذشت یکی‌دوهفته وآشنائی بیشتر با دانشمندان این سرزمین معلوم شد که این اقدام تنها درمورد اموال دولتی صورت‌گرفته است ، و کتابخانه‌های خصوصی مانندگذشته درتصرف صاحبان آنهاست ، وگوهرهای پر ارجی دراین گنجینه‌ها نهفته است که محققان سراسرگیتی از آنها بیخبر مانده‌اند

مثلاً « الاستاد محمد الشاذلی النیفر » یکی از جملــه دانشوران کتابدوست توس است که در کتابخانهٔ شخصی او نسخه‌های ارزنده و منحصر فراوان موجود است . با شوق زیادی‌که من به دیدن این‌کتابخانه داشتم وگشاده‌رویی فراوان این‌مرد دانا درمورد عاشقان‌کتاب ، ممکن نشد بیش‌از دونوبت به‌کتابخانهٔ وی راه یابم ؛ زیرا شرایط دیدار ازکتابخانه او برای غریبانی همچون من دشوار می‌نمود . اول شرط آن بود که حتماً باید غدای ظهر در صحبت او صرف شود ! آنگاه پرسشهای پی‌درپی او از وضع کتاب وکتابخانه در ایران مطرح می‌شد ، و سرانجام در کتابخانه‌اش را با احتیاط تمام باز می‌کرد ، ومخلص را به‌نشستن درگوشه کتابخانه دعوت می‌نمود، و چند نسخهٔ نفیس می‌آورد ، سپس به‌بحث وتفسیر وتوضیح می‌پرداخت ، و پیش ازآنکه چشمان درویش من با نفایس ارزندهٔ او نیك آشنا شود ، کتاب را برمی‌داشت و درجایش می‌گذاشت ، ونسخه‌ای دیگر می‌آورد . و چون هنگام نماز عصر فرا می‌رسید او از پرحرفی خسته شده بود ، و من از کم‌حاصلی ملول .

نتیجه آنکه تنها دونوبت توانستم از گنجینه نفایس این مرد مهربان وپارسا دیدن‌کنم . واز سر انصاف باید اعتراف‌کنم که دراین معامله خویشتن را مغبون می‌دانم وصاحب کتابخانه را خوشبخت .

زیرا در کتابخانهٔ شخصی این دانش‌مرد بود که برای اولین‌بار از وجود مجلد دوم‌کتاب «المنتظم فی‌تاریخ الاُمم»



**نمونه‌ای از خط کوفی موجود در موزهٔ تونس**

تألیف ابن‌الجوزی آگاه شدم. اصل این کتاب ده مجلد بوده و درآن حوادث تاریخی به‌ترتیب سنوات تا سال ۵۷٤ هجری قمری ذکر شده است، اما مجلدات اول آن ــ یعنی تا قسمت اول مجلد پنجمش ــ تا این تاریخ پیدا نشده، وهمین قسمت باقیمانده که نسخهٔ خطی‌آن در کتابخانه ایاصوفیه‌است، به‌صورت ناقص توسط دایرةالمعارف حیدرآباد دکن به‌چاپ رسیده است.

دیدن این مجلد مرا امیدوارکرد که اگر در آن دیار تحقیق بیشتری بشود ممکن است که بقیهٔ مجلدات این سند ارزندهٔ تاریخی به‌دست آید، ولی براثر پایان یافتن مدت‌توقفم در تونس این‌آرزو برآورده نشد .

کتاب ارزندهٔ دیگری که درکتابخانه استاد محمدالشاذلی النیفر دیدم جلد اول تاریخ بغداد بود که به‌خط مؤلف ــ یعنی خطیب بغدادی ــ کتابت شده‌بود. این کتاب شامل تاریخ بغداد است، از آغاز تأسیس این شهر ــ یعنی سال (۱٤۵ ــ ۱٤٦ هـ ق)، تا سال درگذشت مؤلف (٤٦۳ هـ) ــ که در آن به‌تفصیل از رویدادهای تاریخی این شهر افسانه‌ای سخن‌رفته است.

کوتاه سخن آنکه درکتابخانه شخصی استاد نیفر حدود چهارهزار نسخهٔ خطی وچاپی موجود بود، ومالك این گنجینهٔ گرانبها آشکارا می‌گفت. کتابهای خودرا از فرزندانم عزیزتر می‌شمارم. بدبختانه در فرصت کوتاهی که از مصاحبت این‌مرد برخوردارشدم تنها پانزده نسخه ازنفایس اورا دیدم که توصیف آنها از حوصلهٔ این مقال بیرون است .

زیرا در هرنوبت که به زیارت او می‌رفتم، وی پس‌از پذیرایی‌گرم وسخنان مهرآمیز، مرا به‌کتابخانه می‌برد، اما پس‌ازآنکه ساعتی درکتابخانه او از زرق چشم بهره‌ور می‌شدم، گذشت وقت، وفرا رسیدن هنگام نماز عصر وماندگی‌ش را بهانه می‌کرد، و مرا به دیدار بعدی دعوت می‌نمود . .

به‌هنگام مصاحبت با این مرد بود که دریافتم وی سخت شیفتهٔ کتاب قابوس‌نامه است، زیرا ترجمهٔ عربی این‌کتاب را ــ که به‌همت شادروان محمدصادق‌نشأت ودکترامین‌عبدالمجید بدوی ترجمه شده است ــ در اختیار داشت، و از روشنفکری و آزاد اندیشی این نویسندهٔ ایرانی‌که توانسته است در قرن پنجم هجری بسیاری از مباحث اجتماعی را با شهامت وبی‌پرده

بیان کند ، سخنها می‌گفت . ستایش این مرد و تنی چند از دانشوران تونسی که ترجمهٔ عربی قابوس‌نامه را ، به‌نام «کتاب النصیحة» ، خوانده بودند مرا برسر شوق آورد تا باردیگر این‌کتاب را در لحظات فراغت و تنهایی به‌دقت مطالعه‌کنم ، براثر این مطالعه نکاتی به‌نظرم آمد که دریغ دارم خوانندگان این‌سطور ازآن بی‌نصیب باشند .

بنابراین اینک با گلچینی از قابوس‌نامه ، تصحیح استاد دانشمند دکتر غلامحسین یوسفی ، این بحث را به‌پایان می‌برم

قابوس‌نامه ، که آن‌را «پندنامه» و «نصیحت‌نامه» نیز گفته‌اند ، از جمله کتابهای کم‌نظیری است‌که به‌گفتهٔ مؤلفش درسال ۴۷۵ ه‍ نگارش آن آغاز شده‌است

این‌کتاب از روزگار انتشارآن تاکنون پیوسته در نزد مردم فارسی‌زبان و فارسی‌خوان شرق وغرب عزیز وارجمند بوده ، وپیر وجوان از مطالعهٔ آن لذت برده وپندگرفته‌اند

نویسندهٔ این‌کتاب « امیر عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندربن قابوس‌بن وشمگیربن زیار» است

آل‌زیار : به سلسله‌ای از فرمانروایان ایرانی‌نژاد گفته می‌شود که از سال ۳۱۶ تا ۴۳۴ ه‍ . ق در شمال ایران — به‌خصوص درگرگان و طبرستان وگیلان و دیلمستان ورویان وقومس و ری وخوار ، کشورداری می‌کرده‌اند

بنیان‌گذار این خاندان مرداویج — یا مردآویز — است ، که در گرگان پرچم استقلال برافراشت ، و اصفهان وهمدان را برمتصرفات خود افزود . ومعروفترین فرمانروای این سلسله «شمس‌المعالی قابوس‌بن وشمگیر» است

شادروان ملک‌الشعرای بهار درجلد دوم سبک‌شناسی خود دربارهٔ این‌کتاب ومؤلف‌آن چنین می‌نویسد

«این‌امیرزاده مدت هشت‌سال به‌غزنین — به‌قول‌خودش — ندیم سلطان مسعود غزنوی بوده ، و با او به هندوستان هم‌سفر کرده است . کیکاووس در این‌کتاب داد سخن داده است ، و از آوردن مطالب بسیار سودمند اخلاقی ، وحکمتهای علمی، دقیقه‌ای فروگذار نکرده است ، و علاوه برفواید عظیمی‌که از حیث شناسایی تمدن قدیم ، ومعیشت ملی ، وعلم زندگی ، و دستور حیات در کتاب مذکور مندرج است ، باید آن را مجموعهٔ تمدن اسلامی پیش‌از مغول نامید وهمچنین سرمشق بزرگی است از بهترین انشا و رساترین نثرفارسی ، و به جرأت می‌توان «قابوس‌نامه» را درصف نخستین — از طراز اول — نثر سلیس وکامل وزیبا ومطبوع فارسی گذاشت»

نویسنده ، کتاب خود را با این جمله آغاز می‌کند - چنین گوید جمع‌کنندهٔ این‌کتاب پندها با فرزند خویش «گیلان‌شاه» بدان ای‌پسر که من پیرشدم وضعیفی وبی‌نیرویی و بی‌توشی برمن چیره شد ، ومنشور عزل زندگانی را ، از موی خویش برروی خویش کتابتی همی بینم ، که این کتابت را دست چاره‌جویان به ستردن نتواند . پس ای پسر چون من نام خویش را در دایرهٔ گذشتگان یافتم ، روی چنان دیدم که پیش‌از آنکه نامه عزل بمن رسد ، نامه‌ای دیگر درنکوهش روزگار وسازش کار ، وبیش بهرگی‌جستن از نیکنامی ، یاد کنم . وترا ازآن بهره‌کنم ، برموجب مهرپدری ، تا پیش‌از آنکه دست زمانه ترا نرم‌کند ، تو خود بچشم عقل در سخن من نگری . . . » .

دکتر یوسفی مصحح مایه‌ور این‌کتاب در مقدمهٔ خود چنین‌می‌نویسد: «ازخلال سطورکتاب، نویسندهٔ آن‌را تاحدودی می‌توان شناخت ؛ وی مردی است دوست داشتنی ، نجیب و دانشمند ، پخته ، پرورده ، خوش‌فکر وخوش‌بیان ، وصمیمی ومهربان به‌همان اندازه که وسعت معلومات او در رشته‌های گوناگون خواننده را به‌اعجاب می‌افکند ، صداقت وصراحت گفتارش در دل اثرمی‌گذارد، ونیز ژرف‌بینی‌ها ونکته‌سنجیهای خردمندانهٔ وی ، و حکایات و روایات آموزنده‌ای که گاهی در بعضی ابواب به‌مناسبت می‌آورد ، همه خواندنی وآموختنی و به خاطر سپردنی است فکرروشن ، نکته‌های عبرت‌آموز او، ونثرشیوا وساده وروان ومؤثرنویسنده چندان قابل‌ملاحظه وستودنی است‌که درکنارآن ضعف او درکار شعر وشاعری از خاطر فراموش می‌شود دلیل روشن ارزش معانی ، ولطف شیوهٔ بیان قابوس‌نامه ، توجه و اقبالی است که در طی قرنها ازطرف‌فارسی‌زبانان وفارسی‌خوانان نصیب‌این‌کتاب شده‌است»

کوتاه سخن آنکه کتاب قابوس‌نامه در چهل‌وچهار باب تدوین شده ، وعبارتهای همهٔ این ابواب گیرا وگویا ودلنشین است اگرچه کیکاووس به ظاهر فرزند خود گیلان‌شاه را در سراسر این‌کتاب مخاطب ساخته اما درحقیقت روی سخن‌او با همهٔ مردمان ونسلهای آینده است ، زیرا یادآوری مکرر او از نام فرزند — و پی‌درپی « بدان ای پسر » گفتنش برای آن‌است‌که پندهای وی صورت موعظه بخود نگیرد ، وبه‌گوش دیگر مردم گران نیاید ، به عبارت دیگر برای آن‌است که هرخواننده‌ای به‌هنگام مطالعه این‌کتاب حقیقت تلخ را شیرین حس‌کند .

نویسندهٔ کتاب باآنکه شاهزاده‌ای‌است برخوردار ، وبه دامادی سلطان محمود غزنوی نائل آمده ، از زندگی مردم بینوا و پریشان روزگار بیخبر نمانده است . وی در هرباب به مناسبت ، از نشیب‌وفراز زندگی طبقات مختلف مردم یاد می‌کند تا سخنش برای صاحبدلان کم‌تجربه سرمشق زندگانی بوده باشد . ضمناً در همه‌جا از یادآوری فرجام زندگی غافل نمانده ، و دراین مورد با فرزند خود چنین می‌گوید : «آگاه باش ای پسر که روز رفتن من نزدیک است ، وآمدن تو براثر من زود باشد ؛ چه امروز تا دراین سرای سپنجی ، بایدکه پرکار باشی و زادی وپرورشی را که سرای جاودان را شاید

برداری ، وسرای جاودانی برتر از سرای سپنجی است . وزاد او ازاین سرای باید جُست که این جهان چون کشتزاری است که ازاو کاری ، و ازاو بدرَوِی ، از بد ونیك . وکس درودهٔ خویش درکشتزار نخورد ، بلکه درآبادانی خورد وآبادانی این سرای ، سرای باقی است

ونیکمردان دراین سرای همت شیران دارند ، وبد مردان همت سگان وسگ همانجا که نخجیر گیرد خورد ، وشیر چون بگیرد بجای دیگر خورد

ونخجیرگاه تو این سرای سپنجی است ، و نخجیر تو دانش ونیکی است» .

از مقدمهٔ کتاب که بگذریم به بابهای چهل‌وچهارگانه می‌رسیم که عنوان برخی ازآنها چنین است

**بابِ اوّل درشناختن ایزد تعالی وتقدس**

**باب دوم درآفرینش پیغمبران علیهم‌السلام**

**باب سوم اندر سپاس داشتن ازخداوند نعمت**

**باب چهارم اندر فزونی طاعت از راه توانستن**

**باب پنجم اندرشناختن حق پدر ومادر** ، که چنین آغاز می‌شود : «بدان ای پسر که آفریدگار چون خواست که جهان آباد ماند ، اسبابِ نسل پدیدکرد ، درشهوتِ جانور . وپدر ومادر را سببِ کونِ فرزندکرد پس همیدون از موجبِ خرد ، برفرزند واجب بود پدر ومادر خودرا حرمت داشتن ، و اصل او پدر ومادر است . وتا نگویی که پدر ومادر را برمن چه حق است ؟ که ایشان را غرض ، شهوت بود ، مقصود نه من بودم ؛ هرچند مقصود شهوت بود ، مضاعف شهوت شفقتی استاده است که از بهر تو خودرا به کشتن سپارند . وکمتر حرمت پدر ومادر آن‌است که هردو واسطه‌اند میان تو وآفریدگار تو ، پس چندانکه آفریدگار خود را ، و خودرا حرمت داری ، واسطه را نیز درخور او بباید داشت»

**باب ششم** از فزونی گهر براثر فزونی خرد وهنر یاد می‌کند ومی‌گوید : «بدان ای پسر که مردم بی‌هنر دائم بی‌سود بود ، چون مغیلان که تن دارد و سایه ندارد ، نه‌خود را سود کند ونه غیررا» .

**باب هفتم** «در پیشی جستن از سخن‌دانی است» که این‌گونه آغاز می‌شود : «باید که مردم سخن‌گوی وسخن‌دان باشد ، اما تو ای پسر سخن‌گوی باش و دروغ‌گوی مباش خویشتن را به راست‌گویی معروف‌کن تا اگر وقتی بضرورت دروغ‌گویی از تو بپذیرند ، وهرچه گویی راست‌گوی ، ولکن راست به دروغ مانند مگوی که ، دروغ به راست مانا ، به از راست به دروغ مانا» .

**باب هشتم** شامل پندهای نوشین‌روان است که مقداری از آنها دراینجا نقل می‌شود :

ــ تا روزوشب آینده ورونده است ، ازگردش حالها شگفت مدار

ــ چرا مردمان ازکاری پشیمانی خورند ، که ازآن دیگری پشیمانی خورده باشد ؟

ــ چرا دوست‌خوانی‌کسی راکه دشمن دوستان تو باشد؟

ــ حق‌گوی اگرچه تلخ باشد .

ــ اگرخواهی رازِ تورا دشمن نداند با دوست مگوی

ــ ازگرسنگی بمردن ، به ازآنکه به نانِ فرومایگان سیرشدن .

ــ شرمی نبود بزرگتر ازآن ، که بچیزی دعوی‌کند که نداند ، وآنکه دروغ‌زن باشد .

ــ بجهان در ، فرومایه‌تر ازآن‌کسی نیست‌که کسی را بدو حاجت بُوَد وتواند حاجت‌کردنِ آن حاجت ، و او وفا نکند

ــ هرکه ترا به بی‌گناهی زشت گوید ، وی را تو معذورتر دار از آن‌کس‌که آن سخن بتو رساند .

ــ هرکسی راکه روزگار اورا دانا نکند ، هیچ دانا را درآموزشِ او رنج باید بردن که رنج او ضایع شود

ــ اگرخواهی‌که مردمان نیکوگویِ توباشند ، مردمان را نیکوگو باش .

ــ اگر خواهی که کم‌یار باشی حسود مباش

ــ اگر خواهی که از رنج دور باشی ، آنچه نَرَوَد ، مران

ــ اگرخواهی‌که ترا دیوانه‌سار شمارند ، آنچه نایافتنی شود مجوی

ــ اگر خواهی با آبروی باشی ، آزرم را پیشه‌کن

ــ اگر خواهی پردهٔ تو دریده نشود ، پردهٔ کسان مدر

ــ اگرخواهی‌که ازپشیمانی دراز ایمن‌گردی ، بهوایِ دل کار مکن .

ــ اگر خواهی از زیرکان باشی ، روی خویش درآینهٔ کسان بین

ــ اگر خواهی‌که برقولِ توکارکنند ، برقول خویش کارکن

ــ اگر خواهی‌که برتر از مردمان باشی ، فراخ نان ونمك باش

ــ اگرخواهی‌که ازشمارآزادان باشی ، طمع را دردلِ خویش جای مده .

ــ اگر خواهی‌که از شمار دادگران باشی ، زیردستان خویش‌را به طاقتِ خویش نیکودار

ــ اگر خواهی‌که در هردلی محبوب باشی ، ومردمان از تو نفور [گریزان] نباشند سخن برمرادِ مردمان‌گوی

ــ اگر خواهی تمام مردم [انسان‌کامل] باشی آنچه بخویشتن نپسندی بهیچ‌کس مپسند

— اگر خواهی بر دلت جراحتی نیوفتد که به هیچ مرهم بهتر نشود ، با هیچ نادان مناظره مکن .
— اگر خواهی بهترین خلق باشی ، چیزی از خلق دریغ مدار .
— اگر خواهی که زمانت دراز بود ، کوتاه دست باش
این سخنها و پندهای نوشروان عادل ، چون بخوانی ای پسر ، این لفظها را خوار مدار که ازاین سخنها هم بوی حکمت آید ، وهم بوی مُلك ؛ زیرا که هم‌سخنان مَلِکان است ، و هم‌سخن حکیمان ، جمله معلوم خویش کن ، واکنون آموز که جوانی ؛ چون پیر گردی به‌اندیشیدن حاجت نیاید که پیران چیزها دانند !

**باب نهم : در پیری و جوانی .**

«ای پسر هرچند جوانی پیرعقل باش . نگویم که جوانی مکن ، لکن جوانی خویشتن‌دار باش. واز جوانان پژمرده مباش که جوانِ شاطر نکو بود . ونیز از جوانان جاهل مباش که از شاطری بلا نخیزد ، واز جاهلی بلاخیزد . بهرهٔ خویش به‌حسب طاقتِ خویش از روزگارِ خویش بردار که چون پیر شوی خود نتوانی .

وهرچند جوان باشی خدای را عزوجل فراموش مکن ، وازمرگ ایمن مباش که مرگ نه به‌پیری بود، ونه به‌جوانی».

**باب یازدهم در آیین شراب‌خوردن**

اما به‌حدیث شراب خوردن ، نگویم که شراب خور ، و نیز نتوانم گفتن که مخور ، که جوانان به‌قول کسی از جوانی باز نگردند ، مرا نیز بسیار گفتند ونشنیدم تا از پس پنجاه سال ایزد تعالی رحمت کرد وتوفیق توبه ارزانی داشت . اما اگر نخوری سود هردو جهان با تو بود ، وهم خشنودی ایزد تعالی بیابی وهم از ملامت خلقان واز نهاد وسیرت بی‌عقلان و فعلهای محال رسته باشی ، و نیز در کدخدایی بسیار توفیر باشد و ازاین چند روی اگر نخوری دوستر دارم ، ولکن جوانی، و دانم که رفیقان بد نگذارند که نخوری . پس اگرخوری دل بر توبه دار، واز ایزدتعالی توفیق توبه همی‌خواه وبر کردار خویش پشیمان همی باش، مگر توفیق توبه دهد ، و توبه نصوح ارزانی دارد ، به‌فضل خویش پس به‌هرحال اگر نبید خوری باید که بدانی که چون باید خوردن ؛ ازآنچه اگر ندانی‌خوردن زهر است ، واگر بدانی خوردن پادزهر است»

**باب سیزدهم : اندر مزاح کردن**

بدان ای پسر . . . تا بتوانی از مزاح سرد کردن پرهیز کن . واگر مزاح کنی باری درمستی مکن که شرّ بیشتر خیزد ، که مزاح پیش‌رو شر است . و از مزاح ناخوش و فحش شرم‌دار ، اندر مستی وهشیاری ؛ خاصه در نرد وشطرنج باختن، که درمیان این هردو مرد ضَجِر [پریشان]تر باشد ، مزاح



نمونهٔ دیگری ازخط کوفی موجود درکتابخانهٔ ملی تونس

کمتر برتواند داشتن

**باب چهاردهم در عشق ورزیدن**

«بدان ای پسر که تاکسی لطیف طبع نبود ، عاشق نشود ازآنچه عشق از لطافتِ طبع خیزد ، وهرچه از لطافت طبع خیزد بی‌شك لطیف بود چون او لطیف بود ناچار درطبع لطیف‌آویزد . نبینی که جوانان بیشتر عاشق شوند از پیران ، ازآن که طبع جوانان لطیفتر بود از پیران ونیز هیچ غلیظ طبع و گران‌جان عاشق نشود ؛ ازآنکه این علتی‌است که خفیف روحان را بیشتر افتد .

اما تو جهدکن تا عاشق نشوی ؛ اگرگرانی واگر لطیف، از عاشقی بپرهیز که عاشقی با بلاست ، خاصه به‌هنگام مفلسی ، که هرمفلسی که عاشقی ورزد معاینه ( = آشکارا ) در جانِ خویش سعی کرده باشد ، خاصه که پیر باشد ، که پیر را جز بسیم غرضی حاصل نشود ! . »

درباب پانزدهم از آیین بوس‌وکنار با اجناس مختلف سخن می‌گوید و از موارد سود و زیان آن پرده برمی‌گیرد واینگونه اندرز می‌دهد : **وهمچنان که گفتم که مجامعت کردن بسیار زیان دارد ، ناکردن هم زیان دارد . . .**

در باب شانزدهم سخنش در آداب گرمابه رفتن است ، وحریفان گرمابه را چنین پند می‌دهد :

چون به‌گرمابه رفتن حاجت اوفتد برسیری (= با شکم سیر) مَرو که زیان دارد ونیز درگرمابه به جماع مشغول

مباش ــ البته خاصه درگرمابهٔ گرم ــ که محمد زکریای رازی گوید : «عجب دارم که کسی سیر به گرمابهٔ گرم اندرحماع کند، واندر وقت فجأةً نمیرد» .

درباب هفدهم از فواید استراحت اندك ــ پس از بیرون آمدن ازگرمابه ــ یاد می‌کند ، واندازهٔ خواب وآسایش را برای مردم چنین یادآور می‌شود : اما همچنانکه خفتن بسیار زیان‌کار است ، ناخفتن نیز هم زیان‌کار است که اگر آدمی را هفتادودوساعت ، یعنی‌که سه‌شبانه‌روز ، به‌قصد بگذارند که بخسبد ، وپیوسته به‌ستم بیدار همی‌دارند ، آن‌کس‌را بیم مرگ فجأةً بود .

در باب هجدهم به توصیف شکار و تفرجات سالم وورزشهایی‌که برای سلامت‌بدن‌لازم‌است می‌پردازد ومی‌گوید

«بدان‌که براسب نشستن وبه‌نخجیررفتن و چوگان زدن کار محتشمان است ، خاصه به‌جوانی اما هرکاری به حد واندازه باید ، وبا ترتیب وهمه روز پیوسته به‌نخجیر مروکه به ترتیب بود اما چون برنشینی ، براسب کوچك مشین‌که مرد اگرچه منظرانی [درشت اندام] شود براسب کوچك حقیر نماید ، و اگر مردی حقیر شود براسب بزرگ بهتر نماید و براسب رهوار خر در سفر منشین‌که چون اسب رهوار شود مرد خویشتن را براسب افکنده دارد» .

باب بیستم : اندرکارزارکردن

« اما چون درکارزار باشی آنجا سستی ودرنگ شرط نباشد ، چنانکه تا خصم تو برتو شام خورد تو بر او چاشت خورده باشی. وچون درمیدان درکارزار افتی هیچ تقصیرمکن و برجان خویش مبخشای ، که آن راکه بگور باید خفت بخانه نتواند خفتن . ودرمعرکه تا گامی پیش توانی نهادن هرگزگامی بازپس منه . »

باب بیست‌وهشتم : درآیین دوست‌گرفتن

بدان ای پسر که مردمان تا زنده باشند ناگزیر باشند از دوستان که مرد اگر بی‌برادر باشد به‌که بی‌دوست ، ازآنچه حکیمی را پرسیدند که : دوست بهتر یا برادر ؟ گفت برادر هم دوست به . پس اندیشه‌کن به‌کار دوستان ، به‌تازه داشتن رسم هدیه فرستادن ومردمی کردن . . ولکن‌چون دوست نو گیری پشت با دوستان کهن‌مکن . دوست نو همی‌طلب ودوست کهن را برجای همی‌دار ، تا همیشه بسیار دوست باشی که گفته‌اند : دوست نیك گنجی بزرگ است

باب چهل‌وسوم : درآیین دهقانی وهرپیشه‌ای‌که دانی

واگر دهقان باشی وقت کار دهقانی شناسنده باش ، هرچیزی که بکاری ، مگذار که از وقت خویش بگذرد ، که اگر ده روز پیش از وقت کاری به که ده روز پس . و پیوسته از شکافتن زمین غافل مباش وتدبیرکشت سال دیگر امسال همی‌کن . وکشت بیشتر برزمینی‌کن‌که خویشتن پوش بود ، که هرزمینی که خویشتن نتواند پوشیدن ترا هم نتواند پوشیدن ، وچنان‌کن که دایم به عمارت‌کردن مشغول باشی تا ازدهقانی برخوردار باشی پس‌اگر پیشه‌ور باشی از پیشه‌وران بازار ، ازهرپیشه‌ای که باشی ، زودکار و ستوده‌کار باش تا حریفان بسیار باشند وبه وقت‌کار ، کار به ازآن کن‌که هم پیشگان تو کنند

باب چهل‌وچهارم : درآیین جوانمردپیشگی .

«بدان ای پسر که سه چیز است ازصفات مردم که هیچ آدمی نیابی‌که برخود گواهی دهدکه این سه چیز مرا نیست دانا ونادان ، بدین سه‌چیز ، همه از خدای تعالی خشنودند ، اگرچه این سه‌چیز خدای تعالی کم‌کس را داده است یکی خرد است، ودوم راستی ، وسوم مردمی وچون به‌حقیقت بنگه کنی به دعوی‌کردن خلق به خـِرد و راستی و مردمی ، دعوی به دروغ نمی‌کنند ؛ زیرا که هیچ حسدی نیست‌که این سه صفت اندر او نیست ، لکن کندی آلت وتیرگی وتندی ، راه وصل این در ، بر بیشتر خلق بسته است ؛ که ایزدتعالی تن مردم را جمعی ساخت از همهٔ متفرقات تا اگر اورا عالَم کلی خوانی ، واگر عالَم جزوی خوانی ، هردو روا بود

وسرانجام مطالب کتاب این نویسندهٔ چیره‌دست روزگارکهن با این جمله‌ها پایان می‌پذیرد : «اکنون بدان ای پسرکه هرچه عادت من بود جمله به‌کتابی‌کردم از بهرتو ، و از هرعلمی وهرهنری و هرپیشه‌ای که من دانستم ، از هریکی فصلی یاد کردم ــ اندرچهل‌وچهارباب این‌کتاب ــ ازکوچکی‌تابه‌پیری عادت من چنین بوده است ، ومن شصت‌وسه سال بدین سیرت بودم، وبدین‌سان پایان بردم پس‌آنچه به‌خویشتن پسندیدم اکنون ترا همان‌خواستم وآموختم اگرتو بهتر ازاین خصلتی و عادتی همی دانی چنان باش‌که بهتر بود ، و اگر به این پندهای من به‌گوش‌دل شنو وکاربند ، واگرشنوی وکاربندی برتو ستم نیست؛ آن‌کس‌که خدای‌تعالی وی‌را نیك‌بخت آفریده است ، خود بخواند وبداند وکار بندد‌که هرچه من‌گفتم همه علامت نیك‌بختان است اندر دوجهان[1]

۱ - متن فارسی این‌کتاب تاکنون بیش‌از چهارده‌بار - در ایران وخارج از ایران - به صورتهای مختلف چاپ شده است . بهترین چاپ انتقادی آن بهمت استاد مایهور دانشگاه مشهد ، دکتر غلامحسین یوسفی، تصحیح وتحشیه شده ، وبه سرمایه بنگاه ترجمه ونشرکتاب درسال ۱۳۴۴ منتشر گشته است، دکتر یوسفی پس‌از این تاریخ «منتخب قابوس‌نامه»را نیز با شرح وتفسیر کامل برای جوانان تهیه وچاپ کرده است ما نیز برای نگارش این مقاله از تحقیقات ارزندهٔ ایشان استفاده کردیم

# سیاحان آلمانی که در عصر صفویه از ایران دیدن نموده‌اند

بقلم: دکتر سیروس شفقی و دکتر مهدی روشن‌ضمیر

تعداد منابع ومآخذی که دربارهٔ ایران نوشته شده وبچاپ رسیده است به هزاران جلد میرسد ولی با وجود این معدودی از آنها دارای ارزش فوق‌العاده علمی‌است که از آنجمله میتوان کتاب «دردربار شاهنشاه ایران» تألیف سیاح آلمانی انگلبرت کمپفر را نام برد. مؤلف درخلال سالهای (۱۶۵۱ - ۱۷۱۶) میزیسته، کتاب وی توصیف کامل وزنده وقابل اعتمادی از دربار وکاخ سلطنتی شاه سلیمان درشهر اصفهان‌است ودرواقع وضع دربار شاه ایران را درنیمه دوم قرن هفدهم تشریح می‌کند

ازشاه و وزیرش گرفته تا پائین‌ترین اعضاء کاخ سلطنتی مانند مشعلدارباشی بدون آنکه کسی را ازقلم بیندازد همه را درکتاب خویش وصف کرده است. شرحی که کمپفر ازکاخها وتفرجگاهها وحرمسراها وباغهای آن زمان به دست داده‌است چنان روشن ودقیق بیان گردیده که نقاط ازبین رفته را میتوان بزمینی (مبنای) نوشته‌های وی دوباره مجسم نمود. تشکیلات اداری دربار وارتباط تشکیلات شرعی وعرفی باهمدیگر مورد توجه این سیاح بوده‌است. زندگی اجتماعی مردم هیچوقت ازنظر این سیاح دورنبوده وخواننده با مطالعهٔ نوشتهٔ کمپفر وضع آنروز را درمقابل چشمان خویش مجسم مینماید.

این آثار زنده که براصل مشاهده تدوین گردیده کتابی است که بزبان لاتین نوشته شده. درسال (۱۹۳۵ - ۱۹۳۶) پروفسور والتر هینتس (Walter Hinz) که دردانشگاه برلن مشغول تدریس بوده کتاب انگلبرت کمپفر را بعنوان مواد درسی برای رشته ایرانشناسی انتخاب ودرمدت چندین نیمسال بترجمهٔ آن مبادرت می‌کند تا اینکه درسال ۱۹۳۷ بدانشگاه گتینگن Göttingen دعوت می‌شود وبدین وسیله تا بهار سال ۱۹۳۸ برروی ترجمه نارسا وخام کار می‌کند تا بصورت آلمانی ساده وروان درآید وحتی دراین راه عده‌ئی بی‌شمار با وی همکاری می‌کنند که ازآن‌جمله پروفسوربرتولداشپولر Bertold Spuler راکه درآن زمان درجه دانشیاری داشته باید نام برد. بجز ایشان افراد دیگری نیزعهده‌دار ترجمهٔ بخشی ازکتاب مزبور بوده‌اند وچون ترجمه مورد نظر بمدت ۵ نیمسال بعنوان مواد درسی درکلاس درس تدریس میشده لهذا تمام نقاط ضعف آن برطرف میگردد، دراین مقاله ازکتاب ترجمه شدهٔ نامبرده دربالا حداکثر استفاده بعمل آمده است

درسیاحتنامهٔ کمپفر باصطلاحات اداری وقوانین کشور ایران درعهد صفویه بیش ازهمه برمیخوریم که این اصطلاحات را بدو زبان فارسی و ترکی بکار برده است. چنین تصور میرود که برگرداندن این اصطلاحات بزبان آلمانی کار آسانی نبوده است.

پروفسور هینتس در ترجمه سیاحتنامه کمپفر در مقدمهٔ کتاب بدوموضوع اشاره می‌کند: اول آنکه ترجمه کتاب مزبور را کار شرق‌شناسان جوانی که با وی همکاری داشته‌اند قلمداد نموده، دوم آنکه درترجمهٔ کتاب دخل وتصرفی جزئی شده وحتی‌الامکان بشرح کامل مطالب مبادرت گردیده‌است واشتباهات مختصری راکه کمپفر درنوشتن کتاب خویش مرتکب شده بکلی رفع نموده‌است ودرحقیقت میتوان گفت که ترجمهٔ سفرنامه وی دارای مطالب اصلی ومهم متن لاتین می‌باشد.

سفرنامه کمپفر ارزش فوق‌العادهٔ تاریخی برای قرن شانزدهم وهفدهم ایران داردکه البته درترجمهٔ آلمانی آن با گرفتن کمك ازمنابع فارسی تکمیل آن مقدور گردیده است

انگلبرت کمپفر درشانزدهٔ سپتامبر ۱۶۵۱ در لمگو Lemgo متولد شد، پدرش ازکشیشان این شهر بوده است. وی در شهرهای لیمگو، هاملن Hameln، لونه‌بورگ Lüneburg

و لوبك Lübeck ، تحصیل کرده است

درهفده سالگی اولین سفرخودرا به هلند می‌کند ودر دانزیك بعد از پایان تحصیلات دبیرستانی در دانشگاه آنجا به تحصیل فلسفه ، تاریخ وزبانهای خارجی جدید وقدیم مبادرت می‌نماید ودرسال ۱۶۷٤ موفق بادامهٔ تحصیل درتورن Thorn وکراکاو Krakau میگردد . درسال ۱۶۷۶ درشهر ورشو با فرستادهٔ دربار ایران (ایلچی) بنام محمدحسین باقر آشنا می‌شود کمپفر چهارسال از اواخر دوران تحصیل خویش را در کونیگس برگ Konigsberg به تحصیل طب وعلوم طبیعی می‌پردازد ودرسال ۱۶۸۰ بزادگاه خود یعنی شهر لمگو Lemgo برمیگردد و در همان سال با برادر خویش بنام آندره‌آس Andreas بشهرینا Jena مسافرت می‌کند ولی بواسطهٔ بیکدستی می‌بایستی ترك تحصیل می‌کرد ، دراین موقع باتفاق برادر خویش ازطریق هامبورگ به لوبك می‌آید ودرآنجا ازیکدیگر جدا می‌شوند

کمپفر در سال ۱۶۸۱ درکونیگس برگ موفق بادامهٔ تحصیل می‌شود وبعداً بتبعیت ازبرادرخویش به سوئد مهاجرت می‌کند از اوت سال ۱۶۸۲ در اپسالا Uppsala و استکهلم Stockholm اقامت داشته ودرآن موقع طرح دوستی با استاد معروف حقوق بنام پفن‌دورف S. Pufendorf می‌ریزد درآن زمان کارل یازدهم که مردی جوان بود تدارکی برای مسافرت هیأتی بدربار شاه ایران می‌دید زیرا هدف اصلی وی روابط تجاری وتشویق شاه ایران علیه ترکان عثمانی بود ، درهمین موقع براثرتوصیهٔ پفن‌دورف ، کمپفر بعنوان منشی وطبیب هیأت مزبور که ریاستش با لودویش فابریتیوس Ludwich Fabritius است پیشنهاد می‌شود . کمپفر دانشمند جوان آلمانی ازفرصت استفاده نموده وپیشنهاد مزبوررا با دل‌وجان می‌پذیرد زیرا وی مدتها تحصیلات خودرا درزمینه‌هائی نموده بودکه بدرد سیروسیاحت می‌خورد

بایدگفت که کمپفر اولین سیاح نبوده که درعصرصفویه بایران آمده بلکه درسال ۱۹۰۲ شخصی بنام گئورگ تکتاندر فاندر یابل Georg Tectander van der Jabel بعنوان منشی محرمانهٔ اولین سفیرآلمان درزمان رُدولف دوم قیصر آن کشور بدربار شاه‌عباس اول فرستاده می‌شود ولی متأسفانه در گیلان براثر ابتلاء بمرض وبا در ۲۵ اکتبر سال ۱۶۰۳ فوت می‌کند .

اولئاریوس نیز یکی دیگر ازسیاحانی است که باتفاق هیأتی دومسافرت مهم یکی درسال ۱۶۳۳ بمسکو ودیگری درسال ۱۶۳۶ ازطریق مسکو بایران نموده ، هدف اصلی این هیأت که از هولشتاین بروسیه وایران اعزام میگردیدند ایجاد روابط تجاری باآن دوکشور بوده‌است .

اولئاریوس ازمعلومات وهوش سرشاری برخوردار بوده بطوریکه گوته شاعرمعروف آلمانی دردیوان شرقی بکرات به ستایش وتمجید نامبرده پرداخته وازوی به نیکی یادکرده است اولئاریوس ازخود سفرنامهٔ پرارزشی بیادگار گذاشته که هم ازنظر کیفی وهم ازنظر کمّی درخورتحسین می‌باشد تا امروز ترجمه‌های بی‌شماری ازسفرنامه وی بزبانهای مختلف فراهم شده وچاپهای متعددی ازآن بعمل آمده‌است وی تجزیه وتحلیل عاقلانه وواقع بینانه‌ای درسیاحتنامه خود نموده وآن را به زبان آلمانی قدیم نوشته ولی با وجود این درسراسر کشورهای اروپائی مخصوصاً آلمانی‌زبان بوفورگسترش یافته وکمترکسانی پیدا می‌شوند که سیاحتنامهٔ مزبوررا نشناسند

علاوه بردقتی که درسفرنامهٔ وی مشاهده می‌گردد چون نامبرده نقاش چیره‌دستی بوده توانسته با مهارت خاصی وضع اجتماعی وجغرافیائی ایران را تاحدودی برخوانندگان روشن نماید ناگفته نماند نقاشی‌هائی که ازوی بیادگار مانده ارزش جغرافیای تاریخی فوق‌العاده‌ای دارد درسفرنامهٔ اولئاریوس اشعار وحکایات وضرب‌المثل‌های فارسی مخصوصاً ازسعدی بخط فارسی بسیار آمده است هنگامی که اولئاریوس عازم ایران بود جوانی بیست‌ساله از شلسویگ بنام یوحان البرشت فون ماندلسلو Johann Albrecht von Mandelslo همراه وی بوده است واین همان شخصی است که شاه‌صفی (۱۶۲۹-۱۶٤۲) میخواسته اورا با حقوق سالیانه ۷۵۰۰ تالر Taler دردربار خویش بکارگمارد ولی او تمایلی برای این کار نشان نمیدهد وبالاخره در ۳۱ دسامبر سال ۱۶۳۷ موقعی که هیأت هولشتاین اصفهان را بمقصد وطن خویش ترك می‌گفتند وی به سیاحت خویش بطرف جنوب تا سواحل خلیج فارس ادامه میدهد وبدینوسیله از اولئاریوس جدا می‌شود ودراین موقع بودکه دوست و همراه وی یوهان وایبرگ Johann Weinberg براثر ابتلاء به مالاریا نتوانست با او همگام باشد و ماندلسلو Mandelslo از اول مارس ۱۶۳۸ به تنهائی عازم هندوستان گردید

سیاحتنامهٔ او کتابی است بنام سفرنامهٔ مشرق زمین Morgen Ländische Reyse - Beschreibung که مطالب چندانی دربارهٔ ایران ندارد وانتشارش توسط اولئاریوس در شلسویگ سال ۱۶۵۸ صورت گرفته است .

هیأت دیگری ازطرف تاجر هامبورگی بنام اوتوبروگمان Otto Bruggman که ریاست آن بعهدهٔ شخصی بی‌تدبیر بود بایران اعزام می‌گردد . هیأت مزبور مرکب بودند ازچهارده کارمند وهشت نجیب‌زادهٔ جوان (Pagen) وچهارده مستخدم (Kammandiener) و هشت سربـار محافظ مسلح به نیزه Hellebardier و ۵۰ خدمتگزار که شامل یك اکیپ دریانورد

۱ ـ یك تومان برابر با ۱۷/۵۰ تالر بوده است .

برای گذشتن از دریای خزر

این سفر در ۲۲ اکتبر سال ۱۶۳۵ از هامبورك آغاز می‌گردد و پس از تحمل رنج فراوان درسال ۱۶۴۰ به هولشتاین پایان می‌یابد. این‌ها چند نفر از سیاحانی بودند که قبل از انگلبرت کمپفر درمطالعات وتحقیقات ایران درزمان صفویه سهمی بسزا داشته و هر یك آثاری ازخود بیادگار گذاشته‌اند

## توقف کمپفر درایران (۸۵ – ۱۶۸۳ میلادی)

سفیر سوئد با همراهانش ازجمله کمپفر در ۲۰ مارس ۱۶۸۳ استکهلم را ترك گفت. درسوم آوریل به آبو Abo رسید وپس ازعبور ازهلسینگفورس (هلسینکی امروز) Helsingfors و نروا Norwa بروسیه وارد شد

کمپفر دردهم ژوئنه درمراسم رسمی که جهت تسلیم اعتبارنامه سفیرسوئد به تزار روسیه تشکیل یافته بود شرکت نموده وبدینوسیله به دربار آن‌کشور باریافت. دراین زمان دوشاهزاده بنام جوان نعنی ایوان وپیتر[۲] بعنوان برادر درروسیه حکومت داشتند. هیأت نمایندگی سوئد بزودی پایتخت روسیه را ترك کرده وبوسیله کشتی ازراه آبی ولگا بطرف دریای خزر روانه شدند. درهفتم ماه نوامبر ۱۶۸۳ به هشترخان وارد شدند. کمپفر ازآغاز مسافرت خود مشغول نوشتن کتابی بزبان آلمانی شده وکلیه حوادث واتفاقاتی راکه ضمن سفر با آنها روبرو شده درآن مشروحاً ثبت کرده است. کتاب مزبورکه بصورت سفرنامه است درموزه بریتانیای لندن محفوظ میباشد

سفیرسوئد وهمراهانش در ۸ نوامبرهمان سال برای رفتن بحضورشاه ایران هشترخان را ترك کرد. دراین سفر سفرای کشورهای روسیه ولهستان نیزهمراه این هیئت بودند.

سفرای نامبرده در ۱۷ دسامبر به شماخی، مرکزشروان که درآنزمان حتی تا زمان قاجاریه جزوکشور ایران بود، رسیدند. دراینجا هیأت مزبور مدت یك ماه انتظار باریافتن بدربار اصفهان راکشیده وپس ازآنکه این اجازه ازدربارصادر شد بسوی پایتخت صفویه حرکت کردند

کمپفر از توقف یك ماهه خوش در شیروان استفاده پژوهشی کرده ودراطراف ونواحی آن محل گردشهای تحقیقاتی کرده وگزارشاتی تهیه نمود. ازجمله منطقه نفت‌خیز باکو را نیز ازنزدیك دیده وشرح جامعی درباره وضع جغرافیائی واقتصادی آن ناحیه نوشت. بجرأت میتوان گفت که کمپفر اولین کسی است که درباره این منطقه نفت‌خیز یادداشتهائی علمی ازخود بیادگار گذاشته است.

هیأت نامبرده در ۱۴ ژانویه ۱۶۸۴ شماخی را ترك کرده ویك ماه بعد به رشت وسپس به قزوین رسیدند. ازنکات جالبی که دراین سفر برای کمپفر اتفاق افتاده است این بودکه در کاروانسرائی که برای توقف آنان آماده کرده بودند نام آدام اولئاریوس Adam Olearius همشهری خود را کــه برسم یادگاری بروی دیوار نوشته بود ملاحظه مینماید.

سفرای نامبرده وهمراهانشان پس ازتوقفی کوتاه قزوین را ترك نموده وبعد ازگذشتن ازساوه، قم، کاشان ونطنز بالاخره بمقصد خود اصفهان نزدیك شده ودر ۲۹ مارس ۱۶۸۴ (یك هفته پس ازنوروز سال ۱۰۹۶ هجری) بدان شهر وارد می‌شوند

کمپفر که تشنه اطلاعات جدید درباره اوضاع اجتماعی وجغرافیائی ایران بود ازتوقف دراصفهان حداکثر استفاده را کرد و با بازدید ازنقاط مختلف شهر و تماس با طبقات مختلف مردم یادداشتهای بسیار دقیق و ذیقیمتی تهیه وحتی اسامی کوهها وارتفاعات محلی را نیزضبط نموده است. ضمن این یادداشتها اسامی کلیه بناهای مهم ازجمله مدارس، کاروانسراها وغیره را درکتاب خود آورده است.

مدت اقامت کمپفر دراصفهان ۲۰ ماه بوده ودراین مدت موفق شد بخش اول کتابی راکه درباره گیاهان ایران[۳] نوشته بود تکمیل نماید

ازجمله یادداشتهای پرارزش کمپفر شرح کامل مشاغل ومناصب وسلسله مراتب اداری کارمندان وکارکنان درباری وکشوری ایران در قرن ۱۷ میلادی میباشد

کمپفر برای کسب اطلاعات دست اول وتماس مستقیم با طبقات مختلف مــردم ازبدو ورود خود به اصفهان مشغول فراگرفتن دوزبان ملی ودرباری آن زمان یعنی فارسی وترکی شد و باکوششی که دراین راه بکار برد موفق بفراگرفتن آن دو زبان گردید.

کسی که بیش از همه در فراگرفتن این زبانها به کمپفر کمك نمود یکی از کشیشان مسیحی بنـام رافائل دومان Raphael du Mans بودکه درآن زمان ۳۸ سال ازتوقفش درشهر اصفهان میگذشت. رافائل که نام اصلی او ژاك دوترتر Jacques Dutertre بوده اصلاً فرانسوی‌بوده ودرسال ۱۶۱۳ درشهر مان Le Mans فرانسه متولد شده بود. این شخص درفوریه سال ۱۶۴۴ همراه جواهرفروش وسیاح معروف یعنی تاورنیه به حلب وبغداد مسافرت نموده وپس ازآنکه وارد یکی ازلژیون‌های مذهبی شد نام رافائل را پذیرفته وبزودی در لژیون ارمنی‌های اصفهان مقام ریاست را بدست آورد.

تونو Thévenot که در سال ۱۶۶۴ در ایران بوده، پتی‌دولاکروا Petis de La Crois که توسط کلبر Colbert وزیر لوئی چهاردهم بجاوررمین مأموریت یافته و در سال ۱۶۷۴ در اصفهان بسرمیبرده و بالاخره شوالیه ژان شاردن Jean Chardin که ازسال ۱۶۶۵ تا ۱۶۸۰ درایران زندگی میکرده همه خودرا مرهون راهنمائیهای رافائل دانسته وبارها

از او بنیکی یادکرده‌اند .

کمپفر نیز درنوشته‌های خود اغلب ازرافائل وکمکهای پرارزش او سپاسگزاری نموده وازشخصیت علمی وی مطالب زیادی برشته تحریر درآورده است .

رافائل برای کمك به کمپفر یك کتاب دستورزبان ترکی نوشته وشش ماه بعد ازاتمام آن یعنی درسپتامبر سال ۱۶۸٤ کتابی راکه درباره ایران مینوشت به پایان آورد . کمپفر در کتاب خود بنام Descriptio Persiae communicata Dne Engelberto Kaempfero, Ispanae, 1684. بزبــان لاتین که درباره ایران برشته تحریر درآورده است ازکتاب رافائل استفاده شایانی کرده است

رافائل غیرازعلوم دینی دررشته‌های ریاضیات نیز دست داشته بطوریکه بسیاری ازعلمای دربار صفوی برای محاسبات خود آلات و ادواتی راکه بدست او ساخته شده بود بکار میبردند

کمپفربواسطه آشنائی بزبان وآداب وفرهنگ ایرانیان اعتبار ومحبوبیت خاصی درمیان مردم پیداکرده بود

شاه صفی با نامبرده آشنائی زیادی داشته و از وجود او درمذاکرات خود با سفرا ونمایندگان اروپائی بعنوان مترجم دربار استفاده میکرد

## ادامه سفر کمپفر ازسال ۱۶۸۵ تا ۱۶۹٤

پس ازگذشت بیست ماه توقف دراصفهان ، کمپفرکه ازوجود یك اسکادران کشتی هلندی درخلیج فارس اطلاع داشت تصمیم گرفت ازانجام وظیفه درسفارت سوئدکناره‌گیری کرده بسفرهای تحقیقی و ایده‌آلی خود بپردازد  پس‌ازتماس با ناخدایان هلندی توانست بعنوان پزشك کشتی‌های آنان استخدام گردد .

کمپفرباقبول این‌شغل میخواست وسیله سفربه هندوستان که آرزوی دیدنش را داشت ، فراهم‌کرده باشد

دردسامبر ۱۶۸٤ با فان هویول Van Heuvel رئیس شرکت هلندی مقیم اصفهان قراردادی بسته وبعنوان پزشك باستخدام شرکت هلندی درآمد . پس ازامضاء قرارداد نزدیك یك سال در اصفهان مانده و بالاخره پس از انتظار زیــاد وروزشماری در ۲۱ نوامبر سال ۱۶۸۵ ازراه تخت جمشید وشیراز بطرف خلیج فارس رهسپار گردید . کمپفر دراین سفر ازشهرباستانی دارابگرد دیدن‌کرده ویادداشتهای جالبی درباره نقش بــرجسته داراب‌که موضوع آن پیروزی شاپور اول برامپراطوران روم میباشد برداشت .

کمپفر در سال ۱۷۱۲ در شهــر لمگو نتیجه تحقیقات ومشاهدات خود در دارابگرد را درکتابی بزبان لاتین تحت عنوان Amoenitates exoticae (آسیای شگفت‌آمیز) چاپ کرده منتشر نمود[4] .

کمپفر برخلاف آرزوی قلبی خودکه میل داشت هرچه زودتر بهندوستان برسد ناچار شده بود بنا بمیل و دستور رؤسای هلندی خود مدتها درنواحی بندرگرم جزیره هرمز وبندرعباس بانجام وظیفه اشتغال ورزد  ازاین امر بسیار ناراحت بوده ودرنوشته‌های خود ازاین توقف اجباری شکایت نموده است  توقف‌کمپفر دراین محل ازتاریخ ۲۸ دسامبر ۱۶۸۵ تا ۳۰ ژوئن ۱۶۸۸ بطول انجامید . ازآن پس‌کمپفر بمسافرت ایده‌آلی خود پرداخته وبه هندوستان وجاوه وژاپن رفته ودراواخرسال ۱۶۹٤ به میهن خود آلمان بازگشت .

کمپفر درهنگام توقف خود درژاپن نیز تحقیقات جالبی نموده وگزارشات مهمی جمع‌آوری‌کرده است وبهمین سبب عده‌ای اورا ازجمله ژاپن شناسان پیشقدم بیشمارند .

کمپفر امیدوار بودکه پس ازبازگشت به میهن خودکتب ومقالاتی درباره سفرهای مشرق‌زمین خود بچاپ برساند ولی بواسطه مشکلاتی ازجمله ناراحتیهای خانوادگی موفق بانجام آن نگردید  علاوه برآن مطب وی همیشه شلوغ بوده و امر طبابت تمام وقت اوراگرفته بود بهمین سبب بکارهای پژوهشی خود نمیرسید  چند ساعتی هم‌که پس ازتعطیل مطب برای او باقی میماند ناچار بود درخدمت دونفر از اشراف محلی‌بنامهای گراف فن دتمولد Graf von Detmold و فریدریش‌آدولف Friedrich Adolf انجام وظیفه نماید .

کمپفر درهنگام اقامت درایران وژاپن نقاشیهای دقیقی کشیده بود تا درانتشارکتب خود ازآنها استفاده نماید  اکنون ناچار بود برای چاپ نقاشیهای مزبور ابتدا آنها را بروی لوحه‌های مسی‌کلیشه نماید ولی تهیه آنها با مشکلاتی روبرو شد ومستلزم وقت زیادی بود .

درنامه‌ای‌که‌کمپفر بتاریخ اول نوامبر ۱۷۰۱ برای یکی ازدوستان هلندی خود بنام پاروه Parve به لیدن مینویسد بدین امر اشاره میکندکه مدتها است مشغول تدوین‌کتابی بنام «دیدنیهای‌کشورهای‌خارجه Curiositates exoticae» میباشد وی دراین نامه شکایت میکندکه مدت دوسال است‌که چاپ

---

۲ ــ این شاهزاده بعدها بنام پترکبیر معروف‌گردید

۳ ــ Plantarum Persicarum rudis tam delineatio quam descriptio Tom I 1685, Mens May.

٤ ــ نقل ازکتــاب « آثار و پژوهشهــای ایران باستان » Altiranische Funde und Forschungen اثر پرفسور دکتر والتر هینتس ، ص ۱٤۵

کتابش بتأخیر افتاده وهنوز نتیجه آن معلوم نیست. کمپفر دراین نامه علت عدم چاپ را درمشکلات تهیه کلیشه‌ها میداند. ازطرفی مسافرت وی به هلند جهت تهیه کلیشه‌ها بواسطه نداشتن وقت امری واهی بود لذا ناچار شد که ازاستادان محلی برای تهیه کلیشه‌ها ومتون خطی فارسی وژاپنی استفاده کند. ولی متأسفانه این آزمایش نتیجه بدی داد چون استادان محلی هنوز تجربه کافی دراین زمینه نداشتند سالها سپری شد ولی بازهم کمپفر موفق بچاپ وانتشار گنجینه رهآورد خود یعنی سفرنامه‌اش نشد یادداشتهای وی سالها درون چند صندوق روی‌هم انباشته شده و روبنابودی میرفت

کمپفر درجائی مینویسد «یادداشتهای من تا این اواخر درون این صندوقها دفن شده بودند تا اینکه چندی‌پیش هنگام فراغت چند ساعتی وقت پیدا کرده توانستم نسخه‌های خطی را که دراثر گذشت زمان گرفتار کرم‌خوردگی شده ودراثر رطوبت مقداری ازکلمات وجملات آنها محو شده بود ازنابودی کامل نجات دهم»

بالاخره انتشار سفرنامه کمپفر که بزبان آلمانی نوشته شده بود بدین طریق صورت گرفته است

مؤلف ابتدا آنرا بزبان ادبی لاتین برگردانیده ومطالبی هم ازسفرنامه‌های مؤلفین قدیمی چون دلا واله Della Valle تاورنیه Tavernier، شاردن Chardin وغیره اقتباس کرده وسپس مقدمه‌ای شرح زیر بدان افزود

«من تنها تخیلات رؤیائی خودرا بروی کاغذ نیاورده‌ام یعنی نوشته‌های من کار یك نویسنده پشت میزنشین وفانتزی‌نویس نیست بلکه من آنچه را می‌نویسم یا تازگی دارد ویا آنکه پیشینیان آنهارا بطور کامل ننوشته‌اند. بعنوان یك مسافر محقق راه دیگری برای من غیراز دقت کامل درآنچه میدیدم وبرای ما تازگی داشت موجود نبود...»

این اثر بزرگ که درحدود ۹۰۰ صفحه بود بالاخره پس ازگذشت ۱۷ سال ازمراجعت کمپفر به میهنش یعنی درسال ۱۷۱۲ درشهر لمگو بچاپ رسید.

کمپفر ٤ سال بعد درتاریخ ٢٤ اکتبر ۱۷۱٦ درسن ٦٥ سالگی جهان را بدرود گفت

کتاب مزبور شامل پنج جلد وبیشترآن درباره ایران است بدین ترتیب که جلد اول وچهارم آن تماماً وبخشهای زیادی ازجلد دوم وسوم مختص ایران میباشد یا بهتر گفته شود از ٦۱ بخش این پنج جلد ٤۳ بخش‌آن راجع به ایران وبقیه درباره ژاپن نوشته شده‌است.

کمپفر درجلد دوم کتاب مطالب جالب وارزنده‌ای‌درباره نواحی دریای مازندران ازجمله باکو آورده است که درآنزمان برای مردم دنیا کاملاً تازگی داشت. دراین جلد مطالبی هم راجع به تخت‌جمشید، مقابر شاهان هخامنشی‌وآرامگاه سعدی وحافظ وبنابر شاخ گوزن اصفهان میان آورده است. وی در جلد سوم کتاب کوشش کرده است که شمه‌ای درباره عقاید مردم ایران وتجربیات آنان درعلم پزشکی بنظرخوانندگان برساند.

جلد چهارم کتاب نامبرده بیشتر درباره کشت خرما ونژاد نخل‌های ایران بوده وبالاخره جلد پنجم بخصوص بخشهای آخرآن مختص کشور ژاپن میباشد.

سون هدین Seven Hedin درکتاب «آثار نابود شده»[۵] که بزبان آلمانی نوشته شده نام تمام اروپائیانی‌را که درقرنهای ۱٦ و ۱۷ به ایران سفرنموده ودرباره این‌کشور قلمفرسائی کرده‌اند ذکر کرده است ولی جای تعجب است که نام کمپفر جزو آنان دیده نمیشود.

اولین‌بار شخصی‌بنام کارل‌مایرلمگو Karl Meier - Lemgo درباره کمپفر وسفرنامه‌اش داد سخن داده وباعث معرفی این ایرانشناس معروف آلمانی گردیده ونام اورا درکشور آلمان معروف خاص وعام نمود.

همانطور که دربالا بدان اشاره شد درباره ایران قرن ۱٦ و ۱۷ میلادی کتب زیادی توسط جهانگردان اروپائی منتشر گردیده است ولی با جرأت میتوان سفرنامه کمپفر را یکی از بهترین آنها دانست.

بزرگترین ومهمترین سفرنامه‌های اروپائیان قرن هفدهم متعلق به شاردن میباشد که اهمیت آن بدان پایه بوده که گوته شاعرمشهورآلمانی درآثار خود ازآن بنیکی یادکرده است با وجود این لانگله Langlés انتشاردهنده کتاب ده جلدی شاردن هنگام چاپ آن ازمطالب سفرنامه کمپفر استفاده کرده ومطالب زیادی ازیادداشتهای شاردن را ازروی آن اصلاح کرده است.

متأسفانه کمیابی واملاء سخت لاتینی سفرنامه کمپفر باعث شده بودکه این اثر پرارزش درکتابخانه‌ها بدون استفاده مانده کم‌کم ازیاد برود.

کارل مایر لمگو یکبار بخشهائی ازاین سفرنامه را بزبان آلمانی ترجمه‌کرده منتشرنمود. نامبرده فقط موفق شد هشتاد صفحه ازجلد اول را ترجمه ومنتشرکند علت آن هم بطور یقین اشکال درترجمه آن بوده است. کمپفر دراین اثر خود اغلب اصطلاحات ایرانی را بخط فارسی یادداشت نموده‌که خودبخود برای کسانیکه به خط وزبان فارسی آشنائی نداشته‌اند اشکال بزرگی بوده. مسلماً اگرترجمه نامبرده با دقت مطالعه گردد اشتباهات زیادی درآن دیده خواهد شد، با وجود این بایستی اذعان کردکه مترجم نامبرده با عمل خود کارشایسته‌ای انجام داده ودست‌کم توانسته این اثرگرانبها را بدنیای علم ودانش عرضه نماید.

---

۵ — Verwehte Spuren

ریشه‌های تاریخی امثال وحکم

# «خون سیاوش»

مهدی پرتوی

ممکن است اختلاف وستیز افراد دوخانواده، دوطایفه، دوقبیله، دوشهر و دو یا چندکشور را بخاک وخون کشاند ودامنهٔ اختلاف ومنازعه مدتی‌متمادی بطول انجامد. دراینگونه موارد آن‌سبب وعاملی‌راکه موجب بروزچنان کشمکش‌دامنه‌دار شده باشد به «خون سیاوش» تشبیه و تمثیل میکنند. بدون شك درطول تاریخ وتمادی قرون واعصار کشتارهای هولناکی درگوشه‌وکنار جهان رخ داد وخونهای زیادی ناحق برزمین ریخت ولی‌خون سیاوش شاهزادهٔ نامدارایرانی که ناجوانمردانه در سرزمین تورانیان بقتل رسید رنگ دیگری داشت وجهش وجوشش آن بحدی شدوتیز بودکه بقول فردوسی

بساعت گیاهی ازآن خون بِرُست
جزایزد که داند که آن چون بُرُست

اکنون باید دید سیاوش کیست وخون ناحقش را چگونه ریختند که بصورت ضرب‌المثل درآمده است:

✱ ✱ ✱

سیاوش فرزندکاووس‌شاه بود وازسوی مادر باافراسیاب خویشاوندی داشت چون بسن رشد رسید پهلوان نامی ایران رستم دستان اورا بزابلستان برد و

هنرها بیاموختش سر بسر
بسی‌رنج برداشت کامد ببر
سیاوش چنان شدکه اندر جهان
بماند او بکس بود از جهان

سپس بنزد پدرش کاووس آمد ومورد نوازش قرار گرفت روزی پدر وپسر نشسته بودند که سودابه همسر کاووس شاه ودختر شاه هاماوران از در درآمد وبیك نگاه عاشق شیدای سیاوش شد. پس ازچند روزبرای همسرش کاووس پیام دادکه سیاوش را باندرون کاخ سلطنتی فرستد تا خواهرانش را ببیند ولی باطناً مقصودش این بودکه آن جوان ماه‌طلعت را در دام عشق خویش اسیر کند. کاووس از پیام سودابه خشنود شد و فرزند پهلوانش تکلیف‌کرد باندرون رود وبا خواهرانش دیدارکند. سیاوش که بمقصود باطنی سودابه پی‌برده بود در جواب شاه عرض‌کرد

مرا راه بنما سوی بخردان
بزرگان و کار آزموده ردان
چه آموزم اندر شبستان شاه
بدانش زنان کی نمایند راه؟
بدو گفت شاه ای پسر شادباش
همیشه خرد را تو بنیاد باش
پس پردهٔ من ترا خواهر است
چوسودابه خودمهربان‌مادراست

سیاوش بابهانت بی‌میلی و اکراه باندرون رفت ولی‌تحت تأثیر عشوه‌گریهای سودابه واقع شده با خواهرانش دیدارکرد ونزد شاه بازگشت. بار دوم وسوم نیز بفرمان شاه باندرون خرامید ودرمقابل طنازیها وخواهشهای بیشرمانهٔ سودابه

سیاوش بدوگفت کاین خود مباد
که از بهردل من دهم دین بباد
چنین با پدر بیوفائی کنم
ز مردی و دانش جدائی کنم
تو بانوی شاهی و خورشید گاه
سزد کز تو ناید بدینسان گناه

سودابه که مقصود را حاصل ندید از بیم آنکه مبادا سیاوش راز دلدادگی وی بپدر بگوید وکار برسوائی بکشد.

بزد دست و جامه بدرید پاك
بناخن دو رخ را همیکرد چاك
یکی‌غلغل ازکاخ‌وایوان‌بخاست
تو گفتی شب رستخیزست راست
بگوش سپهبد رسید آگهی
فرود آمد از تخت شاهنشهی

خروشید سودابه در پیش اوی
همی‌ریخت آب و همی‌کند موی
چنین گفت کامد سیاوش بتخت
برآراست چنگ و برآویخت سخت
که از تست جان و تنم پر ز مهر
چه پرهیزی از من تو ای خوب‌چهر
بینداخت افسر ز مشکین سرم
چنین چاک شد جامه اندر برم

کاووس‌شاه چون سخنان سودابه شنید سیاوش را بحضور طلبید و جریان قضیه را استفسار کرد. سیاوش که چاره جز حقیقت‌گوئی ندید آنچه از سودابه بر وی گذشت یکایک بیان کرد و مشاجرات لفظی بین او و سودابه درحضور کاووس درگرفت.

چنین گفت با خویشتن شهریار
که گفتار هردو نیاید بکار
بدان کار جستن همی چاره جست
ببوئید دست سیاوش نخست
بر و بازوی و سرو بالای او
سراسر ببوئید هر جای او
ز سودابه بوی می و مشکناب
همی یافت کاووس و بوی گلاب
ندید از سیاوش چنان هیچ بوی
نشان بسودن ندید اندر اوی
غمی گشت و سودابه را خوار کرد
دل خویشتن را پر آزار کرد

ولی چون سودابه علاقمند بود و مضافاً از وی چند فرزند خردسال داشت لذا بپنهان توبیخ و شماتت قناعت ورزید. سودابه که خود را درمقابل سیاوش مغلوب دید درمقام انتقام برآمد. توضیح آنکه در اندرون کاخ سودابه زن خدمتکاری زندگی میکرد که آبستن بود. سودابه داروئی بوی خوراند تا بچه‌های دوقلوش سقط شد. سپس زن خدمتکار را پنهان کرد و آن دوبچه را درطشت زرین نهاده خود بجای زائو بستر برداشت. خبر بکاووس‌شاه رسید وسراسیمه باندرون شتافت.

ببارید سودابه از دیده آب
همی گفت روشن ببین آفتاب
همی‌گفتمت کاوچه کرد از بدی
بگفتار او خیره ایمن شدی
دل شاه کاووس شد بدگمان
برفت و در اندیشه شد یکزمان
همی‌گفت کاین‌را چه درمان کنم
نشاید که این بر دل آسان کنم

کاووس باخترشناسان متوسل شد، همه یکدل و یکزبان گفتند:

دو کودک ز پشت کسی دیگرند
نه ازپشت شاهند و زین مادرند
نشان بداندیش ناپاک زن
بگفتند با شاه و با انجمن

پس از یکهفته زن خدمتکار را بیافتند ولی هرچه زجر وشکنجه‌اش دادند حقیقت مطلب را نگفت:

چنین گفت جادو که من بیگناه
چگویم بدین نامور پیشگاه
ندارم ازینکار هیچ آگهی
سخن هرچه گویم بود ز ابلهی

کاووس شاه بناچار همهٔ مؤبدان را بحضور طلبید ودر کشف حقیقت استمداد کرد.

چنین گفت مؤبد بشاه جهان
که درد سپهبد نماند نهان
چوخواهی که پیدا کنی گفتگوی
بباید زدن سنگ را بر سبوی
ز هردو سخن چون بدینگونه گشت
بر آتش یکی را بباید گذشت
چنین است سوگند چرخ بلند
که بر بیگناهان نیاید گزند

سابقاً معمول چنین بود که متهمان را از آتش عبور میدادند و معتقد بودند که گناهکار در درون آتش میسوزد و بیگناه از آن سلامت وبدون کمترین رنج و الم بکنار میآید سودابه بهانهٔ اینکه سقط جنین بهترین گواه اوست حاضر نشد از آتش بگذرد ولی سیاوش

پاسخ چنین گفت با شهریار
که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار
اگر کوه آتش بود بسپرم
ازین ننگ خواریست گر بگذرم

پس خرمنی ازآتش برافروختند وبسیاوش تکلیف کردند که از آن بگذرد. سیاوش بیگناه بدون هیچ بیم وهراسی اسب بتاخت و در میان آتش جستن کرد. پس‌از چند لحظه:

ز آتش برون آمد آزاد مرد
لبان پر زخنده برخ همچوورد
چنان آمد اسب و قبای سوار
که گفتی سمن داشت اندر کنار
چو بخشایش پاک یزدان بود
دم آتش و باد یکسان بود
همیداد مژده یکی را دگر
که بخشود بر بیگنه دادگر

چو پیش پدر شد سیاوخش پاک
نه‌دود و نه‌آتش نه‌گرد و نه‌خاک
فرود آمد از اسب کاووس‌شاه
پیاده سپهبد پیاده سپاه
سیاوخش را تنگ دربر گرفت
ز کردار بد پوزش اندر گرفت

پدر و پسر سه‌روز متوالی بعیش وعشرت گذراندند سپس کاووس‌شاه سودابه را پیش خواند و بدژخیم فرمان داد که اورا حلق‌آویز کند .

سیاوش چنین گفت با شهریار
که دل را بدینکار رنجه مدار
بمن بخش سودابه را زین گناه
پذیرد مگر پند و آید براه
سیاوخش را گفت بخشیدمت
از آن پس که بر راستی دیدمت

دیرزمانی نگذشت که بار آتش انتقام سودابه سر ازخاکستر بیرون‌کرد و سودابه خواست باردیگر ذهن کاووس را مشوب کند که دراینموقع قشون افراسیاب بایران‌زمین روی آورد و شاه باشارهٔ مؤبدان سیاوش را با لشگری آراسته وبهمراهی تهمتن بجنگ تورانیان روانه‌کرد .

چنین بود رای جهان آفرین
که او جان سپارد بتوران‌زمین
به رأی و باندیشهٔ نابکار
کجا باز گردد بَدِ روزگار

سیاوش و رستم‌دستان با سپاه‌گران جانب توران درپیش گرفتند و تا بلخ بتاختند گرسیوز فرماندهٔ سپاه توران بود وچون با سیاوش یارای زورآزمائی نداشت شخصاً بنزد افراسیاب رفت و از قشون بیحد و حصر ایران که نامدارانی چون رستم و سیاوش و زنگه برآن فرماندهی میکردند سخنها گفت . افراسیاب برآشفت وگرسیوز را از خود براند سپس فرمان بسیج داد تا بامدادان سوی بلخ روی آورد وسیاوش را گوشمالی دهد ولی شبانگاه خواب هولناکی دید و ازتخت بزیر افتاد :

خروشی بر آمد ز افراسیاب
بلرزید بر جای آرام وخواب
فکند ازسر تخت خودرا بخاک
برآمد ز جانش آتش سهمناک

گرسیوز بربالینش حاضرشد وعلت را پرسید . افراسیاب با دیدگان بیفروغ جوابداد : گرسیوز ، مرا بحال خود گذار زیرا در عالم خواب بیابان پر از مار وعقربی دیدم که خیمه وخرگاه من درگوشه‌ای از آن بیابان برپا شد ناگهان بادی شدیدی وزیدن‌گرفت و درفش مرا سرنگون کرد دراینموقع قشونی ازایران‌زمین برمن ولشکریانم تاختند وازکشته پشته ساختند . پهلوان نامداری ازقشون ایران مرا باسارت‌گرفت و نزد کاووس‌شاه برد جوان ماه‌پیکری که درکنار شاه نشسته بود چون مرا دید شمشیر از میان‌کشید ومرا بدونیم کرد

دمیدی بکردار غرنده میغ
میانم بدو نیم کردی بتیغ
خروشیدمی‌من‌فراوان زدرد
مرا ناله و درد بیدار کرد

باشارت گرسیوز و فرمان افراسیاب کلیهٔ مؤبدان را احضار کردند و تعبیر خواستند یکی‌از مؤبدان امان خواست وچنین‌گفت

به بیداری اکنون سپاهی گران
ز ایران بیاید دلاور سران
یکی شاهزاده به پیش اندرون
جهاندیده با او بسی رهنمون
که بر طالعش بر کسی نیست شاه
کند بوم و بر را بما بر تباه

مقصود همان سیاوش است که اگر با او جنگ کنی درصورت غلبه دمار از روزگار ما برآورد وچنانچه کشته شود جوش سراسرتوران‌زمین را فروگیرد وهمه‌جا را بخاک‌وخون کشاند

اگر با سیاوش کند شاه جنگ
چو دیبه شود روی‌گیتی برنگ
ز ترکان نماند کسی را نگاه
غمی گردد از جنگ او پادشاه
وگر او شود کشته بردست شاه
بتوران نماند سر و تختگاه
سراسر پرآشوب گردد زمین
ز بهر سیاوش بجنگ و بکین

افراسیاب از این تعبیر وسخنان مؤبد غمین‌گشت وپس‌از رای زدن با سران سپاه درمقام صلح وآشتی با سیاوش برآمد وگرسیوز را با اسبان وهدایای گرانقیمت بهمراهی دویست‌تن نخبهٔ سپاهیان سوی رستم گسیل داشت و پیشنهاد صلح‌کرد رستم و سیاوش پس‌از یکهفته کنکاش و مشورت بشرطیکه افراسیاب یکصد تن از سرداران منتخب را بعنوان گروگان فرستد پیشنهاد گرسیوز را پذیرفتند وپیمان صلح بهمین ترتیب منعقدگردید آنگاه سیاوش‌ولشکریان دربلخ‌ماندند وگرسیوز سوی افراسیاب ورستم بحضورکاووس‌شاه شتافت افراسیاب از انعقاد صلح وآشتی شادمان شد ولی کاووس بقبول صلح تن نداد وسخت برستم که برغم وی سستی نشان داده است خشمگین‌گردید وگفت

بنزد سیاوش فرستم کنون
یکی مرد با دانش و پرفسون
بفرمایمش کآتشی کن بلند
بند گران پای ترکان ببند
پس آن بستگان را سوی ما فرست
که سرشان بخواهم ز تنشان گسست

رستم از در موعظه درآمد و کاووس را از اشتعال نائرهٔ جنگ با افراسیاب و تکلیف پیمان‌شکنی بفرزندش سیاوش برحذر داشت ولی کاووس تسلیم نشد و رستم را بسختی از درگاهش رانده طوس را با لشکری گران و نامه‌ای تندوتیز نزد سیاوش فرستاد تا جنگ را آغاز کند درغیراینصورت فرماندهی سپاه را بسپهبد طوس واگذار نماید. سیاوش که درعالم جوانمردی حاضر نبود پیمان‌شکنی کند وبدتن گروگان بیگناه را بدست دژخیم سپارد پس از وصول نامهٔ پدر یکی از سرداران خود بنام زنگه را با گروگانها نزد افراسیاب برگرداند و تقاضا کرد راه گذر وعبوری بوی بدهد

یکی راه بگشای تا بگذرم
جائیکه کرد ایزد آبشخورم
یکی کشوری جویم اندر جهان
که نامم ز کاووس گردد نهان

زنگه با گروگانها نزد افراسیاب رفت وپیشنهاد سیاوش را عرضه داشت. افراسیاب پس از مشورت با سردار نامی خود پیران ویسه موافقت کرد که سیاوش بتوران بیاید و مانند فرزندی در نزد افراسیاب زندگی کند. سیاوش پذیرفت و قشون را با آمدن سپهبد طوس بهرام سپرد و خود جانب توران گرفت. افراسیاب و پیران ویسه مقدم سیاوش را گرامی داشتند و در بزم و رزم او را تنها نمیگذاشتند. دیرزمانی نگذشت که سیاوش با جریره دختر پیران ویسه وسپس با فرنگیس دختر افراسیاب ازدواج کرد ومنشور کشور ختن گرفت وبا فرنگیس بآنسوی شده بر تخت سلطنت نشست و دوشهر گنگدژ و سیاوشگرد را درآن سرزمین بنا کرد. پس از چندی سیاوش الهام شد و یا ازگردش زمانه استنباط کرد که بزودی کشته میشود وسرزمین ایران وتوران از جوش بجوش آمده هزاران تن مقتول وآبادیها با خاک یکسان خواهد شد

اینست نزد دل سیاوش با پیران ویسه

تو ای گرد پیران بسیار هوش
بدین گفته‌ها پهن بگشای گوش
فراوان بدین بگذرد روزگار
که بر دست بیداد دل شهریار
شوم زار من کشته بر بیگناه
کسی دیگر آید برین تاج و گاه

تو پیمان همیداری ورای راست
ولیکن فلک را جز اینست خواست
ز گفتار بدگوی وز بخت بد
چنین بیگنه بر سرم بد رسد
بایران رسد زود این گفتگو
کس آید بتوران بدین جستجوی
برآشوبد ایران و توران بهم
ز کینه شود زندگانی دژم
پر از جنگ گردد سراسر زمین
زمانه شود پر ز شمشیر کین
بسی زرد و سرخ وسیاه و بنفش
کز ایران بتوران ببینی درفش
بسی غارت و بردن خواسته
پراکندن گنج آراسته
از ایران وتوران برآید خروش
جهانی ز خون من آید بجوش

چون سالی گذشت سیاوش از جریره دختر پیران صاحب فرزندی بنام فرود شد. روزی گرسیوز برادر افراسیاب بدیدار سیاوش آمد و در میدان چوگان‌بازی سیاوش پیشنهاد کرد که با دوتن ازپهلوانان نامدار تورانی گروی‌زره و دمور کشتی بگیرد. سیاوش پذیرفت و هردو را چون شاهینی که کبوتر را درچنگال گیرد بیکبار دربرد گرسیوز نهاد. گرسیوز از اینهمه زور بازو و دلاوری اندیشه کرد و در نزد افراسیاب بسعایت و بدگوئی از سیاوش پرداخت. گروی‌زره و دمور نیز که در توران‌زمین بپهلوانی مشهور بودند کینهٔ سیاوش را در دل گرفتند تا روزی از او انتقام گیرند. سرانجام سعایت گرسیوز کار خود را کرد و افراسیاب از ترس آنکه مبادا سیاوش بر وی چیره شده توران را ضمیمهٔ ایران کند پیشدستی کرده بجنگ سیاوش شتافت و از سپاهیان سیاوش جز معدودی ایرانیان که با او بودند همه گریختند. سرداران وپهلوانان ایرانی تا آخرین نفر جنگیدند وهمگی کشته شدند. سیاوش بدست دشمن اسیر شد و ویرا با خفت وخواری نزد افراسیاب بردند وبزندان افکندند. هرچه فرنگیس همسر سیاوش ودختر افراسیاب عجز ولابه کرد وبخشش همسرش را خواست و پدر را از انتقام ایرانیان برحذر داشت براثر سعایت گرسیوز مؤثر واقع نشد. درایمورد فردوسی طوسی چه خوب میگوید.

ز دانا شنیدم یکی داستان
خرد شد بدینگونه همداستان
که آهسته دل کی پشیمان شود
هم آشفته را هوش درمان شود
شتاب و بدی کار اهریمن است
پشیمانی و رنج جان و تن است

ببندش همیدار تا روزگار
برین بر ترا باشد آموزگار
چو باد خرد بر دلت بر وزد
از آنپس ورا سر بریدن سزد
مفرمای اکنون و تیزی مکن
که تیزی پشیمانی آرد بُنش
سری را کجا تاج باشد کلاه
نشاید برید ای خردمند شاه
چه بُری سری را همی بیگناه
که کاووس ورستم بود کینه‌خواه
پدرشاه و رستمش پرورده است
بنیکی هر اورا برآورده است
ببینیم پاداش این رشتکار
به پیچی بفرجام ازین روزگار
بیاد آور آن تیغ الماسگون
گران تیغ گردد جهان پر زخون
وزان نامداران ایران گروه
که از خشمشان گشت گیتی ستوه
چو گودرز و گرگین و فرهاد و طوس
ببندند بر کوههٔ پیل کوس
فریبرز و کاووس درنده شیر
که هرگز ندیدش کس از جنگ سیر
چو بهرام وچون زنگهٔ شاوران
چو گستهم و گژدهم کند آوران
رواره فرامرز و دستان سام
همه تیغها بر کشند از نیام
دلیران و شیران کاووس شاه
همه پهلوانان با فرّ و جاه
بدین کین ببندند یکسر کمر
در و دشت گردد پر از تیره ور
مفرمای کردن بدین بر شتاب
که توران شود سربسر زیرخراب
بدیشان چنین پاسخ آورد شاه
کزو من ندیدم ندیدم گناه
ولیکن بگفت ستاره شمر
بفرجام ازو سختی آید بسر

بالاخره گروی‌زره همان پهلوان مغلوب و کینه‌توز مأمور شد که سیاوش را بقتل آورد. پس شاهزادهٔ ایرانی را از زندان بیرون کشید وکشان‌کشان اورا بهامونجائی برد:

که آنروز افکنده بودند تیر
سیاوخش و گرسیوز شیرگیر
چو پیش شبانه فراز آمد اوی
گروی زره آن بَد رشتخوی
بیفکند پیل ژیان را بخاک
نه شرم آمدش زان سپهبد نه باک
یکی طشت بنهاد زرین برش
بخنجر جدا کرد از تن سرش
کجا آنکه فرموده بُد طشت‌خون
گروی‌زره برد وکردش نگون
بساعت گیاهی از آن‌خون برست
جز ایزد که‌داند که آن‌چون برست؟

پس از قتل سیاوش همسرش فرنگیس فرزندی بزادکه نامش کیخسرو نهادند داستان این قصیه طولانی است اجمالاً آنکه کاووس از فرجام کار سیاوش آگاه شد وبخونخواهی فرزند برخاست. رستم دستان که ازکاووس دوری جسته در زابلستان سرمیبرد چون مرگ جانگزای سیاوش را شنید ـ سپاهی گران بخدمت کاووس آمد و گفت

به توران نمانم نه افراسیاب
زخون شهر توران کنم رود آب
مگر کین آن شهریار جوان
بخواهم ازآن ترك تیره روان
چو فردا برآید بلند آفتاب
من وگرز و میدان افراسیاب

نائرهٔ جنگ مشتعل گردید وسالهای متمادی بین طرفین درگیر بود تا اینکه فرود و کیخسرو فرزندان سیاوش هم بحد رشد رسیدند وبانتقامجوئی قد علم کردند

همه شهر ایران کمر بسته‌اند
ز کین سیاوش جگر خسته‌اند

خلاصه نهال کینه و انتقامیکه با خون سیاوش آبیاری شده وجوانه زده بود نه‌تنها هزاران سر وسردار را بدیارنیستی ونابودی‌کشانید بلکه افراسیاب وبرادرش سپهبد گرسیوز نیز در این موج خون غرق گردیدند و بدست کیخسرو فرزند سیاوش اسیر وکشته‌شدند

بیامد جهاندار با تیغ سر
سری پر ز کینه دلی پر ستیز
بشمشیر هندی بزد گردنش
بخاك اندر افکند تاری تنش
زخون لعل‌شد گوش وریش‌سپید
برادرش گشت از جهان ناامید
بدژخیم فرمود تا تیغ تیز
کشیده بیامد دلی پُر ستیز
میان سپهبد بدو نیم کرد
سپه را همی دل پر از بیم کرد

# کلیسای بتلهم[1]

نوشته : دکتر علاءالدین آذری دمیرچی
استادیار تاریخ دانشگاه اصفهان

در زمان شهریاری صفویان بعلت وجود امنیت وآرامشی که در سایه کفایت و درایت برخی از سلاطین این سلسله در مملکت ما موجود آمده بود امر تجارت و دادوستد رونقی بسزا یافت وثروت ومکنت فراوانی نصیب سوداگران ایرانی شد.

در تجارت پرمنفعت ابریشم برادران ارمنی ما بیش از دیگران سهیم بودند و درمعامله و دادوستد این کالای ارزنده وگرانبها سود سرشاری میبردند ، زمامداران آنزمان ایران باوجود تعلق خاطری که بآیین تشیع داشتند علیرغم تعقیب مذهبی که در محیط اجتماعی آن دوره حکمفرما بود ، نسبت بدارامنه کمال محبت وعلاقه را مبذول میداشتند وبرای اینکه گزندی بآنها نرسد بصدور فرامین متعددی اقدام میکردند[2] و تسهیلات لازم را برای تجارت آنها فراهم می‌نمودند .

یکی از بازرگانان ارمنی که در این زمان بعلت فوق ، ثروت و دارائی هنگفتی بدست آورده بود خواجه پطروس نام داشت ، این تاجر پولدار و درعین‌حال خیر برای اینکه نام نیکی از خود وخانواده‌اش بیادگار بگذارد مصمم شد برای همکیشان ارمنی (گریگوری ـ ارتدکس) خویش نمازخانه وعبادتگاه مناسبی ایجادکند باین‌منظور اقدام بساختن کلیسای بزرگی در جلفا کرد که هم‌اکنون پس از گذشت قریب به سه قرن‌ونیم همچنان پا برجاست[3] .

کلیسای عظیم بتلهم ( بدحم ـ بیدحم ـ بیدحهم )[4] یادآور اقدام این مسیحی ثروتمند ومؤمن است مقبره خواجه پطرس و خانواده‌اش در محوطه کلیسا و در ضلع غربی آن واقع شده و سنگ قبر مرمریش با خطوط ارمنی جلب‌نظر هربیننده را مینماید .

ازطرف کلیسای بتلهم برای آشنائی بیشتر بازدیدکنندگان با پیشینه تاریخی آن مطالبی بزبان فارسی ویك زبان خارجی بشرح زیر نگاشته شده‌است :

« این کلیسای زیبای منقش درسال ۱۶۲۸ میلادی توسط خواجه پطروس بنا گردیده است نامبرده یکی از خادمین درگاه الهی بود و برای ملت ارمنی خدمات دیگری نیز نظیر این انجام داده‌است ، نقاشی‌های این کلیسا تا امروز بطوری محفوظ مانده که کاملاً تازه بنظرمیرسد به‌زعم خواجه اوتیك برادرش بانی کلیسای مریم[5] این کلیسا را بنا کرد تا اغلب نماز روزانه خود را دراینجا برگزار نماید آرامگاه او درسمت غربی کلیسا دراطاقی بامقبره خواجه لوکاس پسرش و پسر خواجه‌لوکاس واقع . شعر :

بخواب آرام ای فرزند ارمن
به پهناور زمین ملك ایران
بنی کردی تو بهر ملت خویش
بنا کردی کلیسائی تو اینسان
خداوندت دهد پاداش این کار
روانت جاودان باباد شادان »

---

۱ - St. Bethlehem که حرف h غیرملفوظ است

۲ - فرامین پادشاهان صفوی که درکلیسای وانك (اصفهان) موجود است شاهد این مدعاست

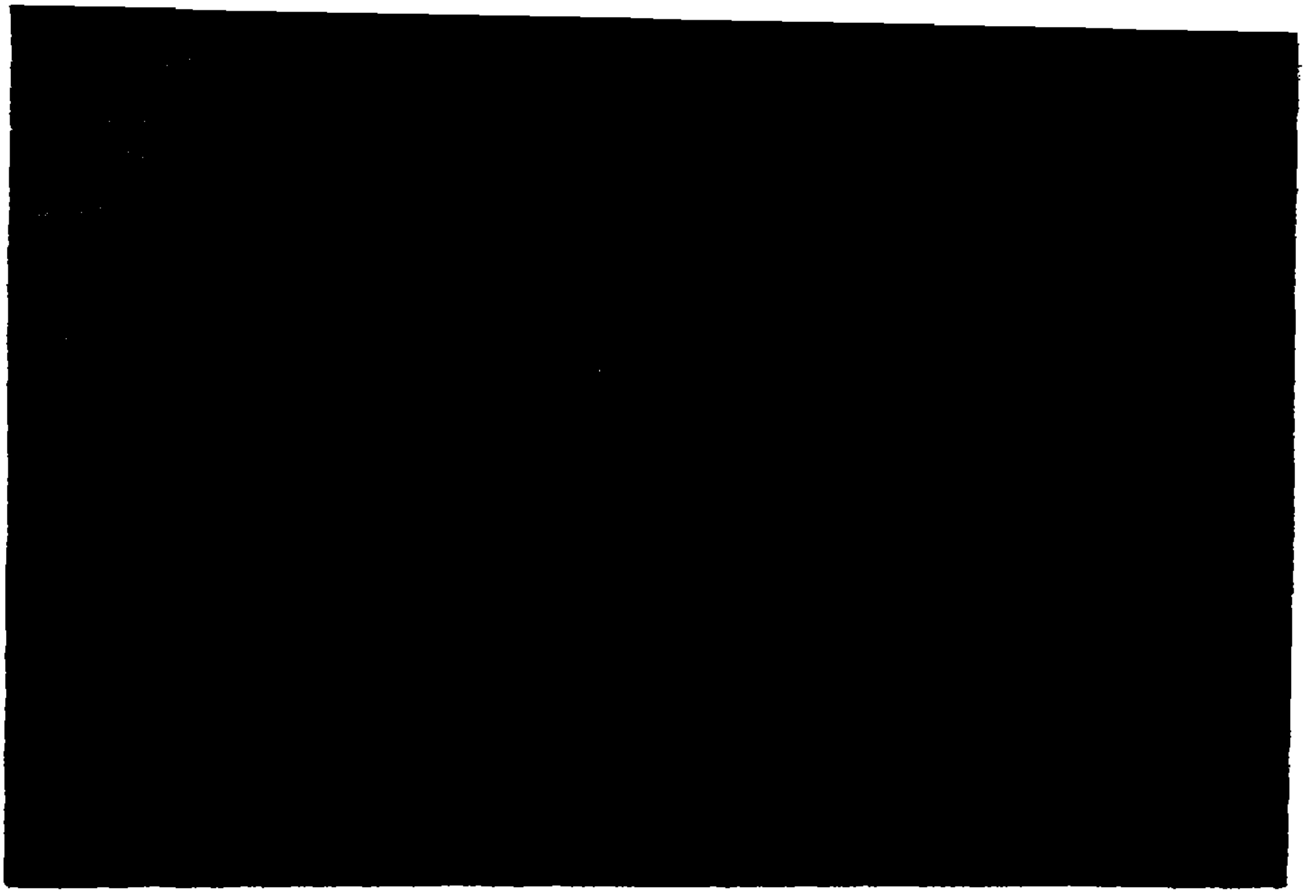
زمانیکه میان ارامنه جلفا ومسلمانان محله ماربان اصفهان کدورت ونقار شدت یافته بود شاه‌عباس مردم مسلمان ماربان را باد نکوهش گرفت بارك‌الله ! روی‌ایشان سفید ! فی‌الواقع قاعدهٔ مهمان نگاهداشتن همین باشد ! جمعی‌که بجهت خاطر ما از وطن چندین‌هزارسالهٔ خود جلا شده باشند وخروار خروار زر وابریشم را گذاشته وبخانه شما آمده باشند گنجایش دارند که بجهت چند خربزه وچند من انگور وکموزه باایشان جنگ‌کنید !

(ر . ك بمقاله دادوستد در دوره صفوی بقلم دکتر ابراهیم باستانی پاریزی - مجله بررسی‌های تاریخی شماره ۲و۳ سال چهارم ص۷و۸)

۳ - کلیسا درمدت ۲۰سال ساخته شد .

٤ - بمعنای بیت‌اللحم - بیت‌لحم .

۵ - ازکلیساهای بزرگ جلفا است‌که در نزدیکی کلیسای بتلهم قرارگرفته است و در ایام هفته مراسم مذهبی در آن اجرا میشود درکنار این‌کلیسا، قدیمترین کلیسای‌جلفا موسوم به سن‌هاکوپ(یاکوب - یعقوب) جای دارد .



نمای خارجی کلیسای تتاهم ازجانب شمال که دردست تعمیر است . ترک‌خوردگی گنبد دراین عکس مشاهـده میشود

نمای خارجی کلیسای تتاهم ازسمت جنوب گنبد کوچکی که درعکس دیده میشود متعلق به قدیمترین کلیسای جلفا موسوم به س هاکوپ « یاکوب ـــ یعقوب » است



کلیسای بیت‌لحم در بین کلیساهای دوازده‌گانه جلفا[۶] دارای رفیع‌ترین و بزرگترین گنبد است که از فواصل دور (حادثه شهرضا) گنبد آجری دوپوشه آن بدون هیچ تزیینی درمیان درختان فراوان وانبوه شهر اصفهان خودنمائی میکند، قطر پی ودیواره بنا بسیار زیاد و دربعضی جاها بچندین متر میرسد. درضلع غربی گنبد وبفاصله کمی جایگاه مسقّف ناقوس کلیسا قرار دارد که با کاشی زینت یافته‌است.

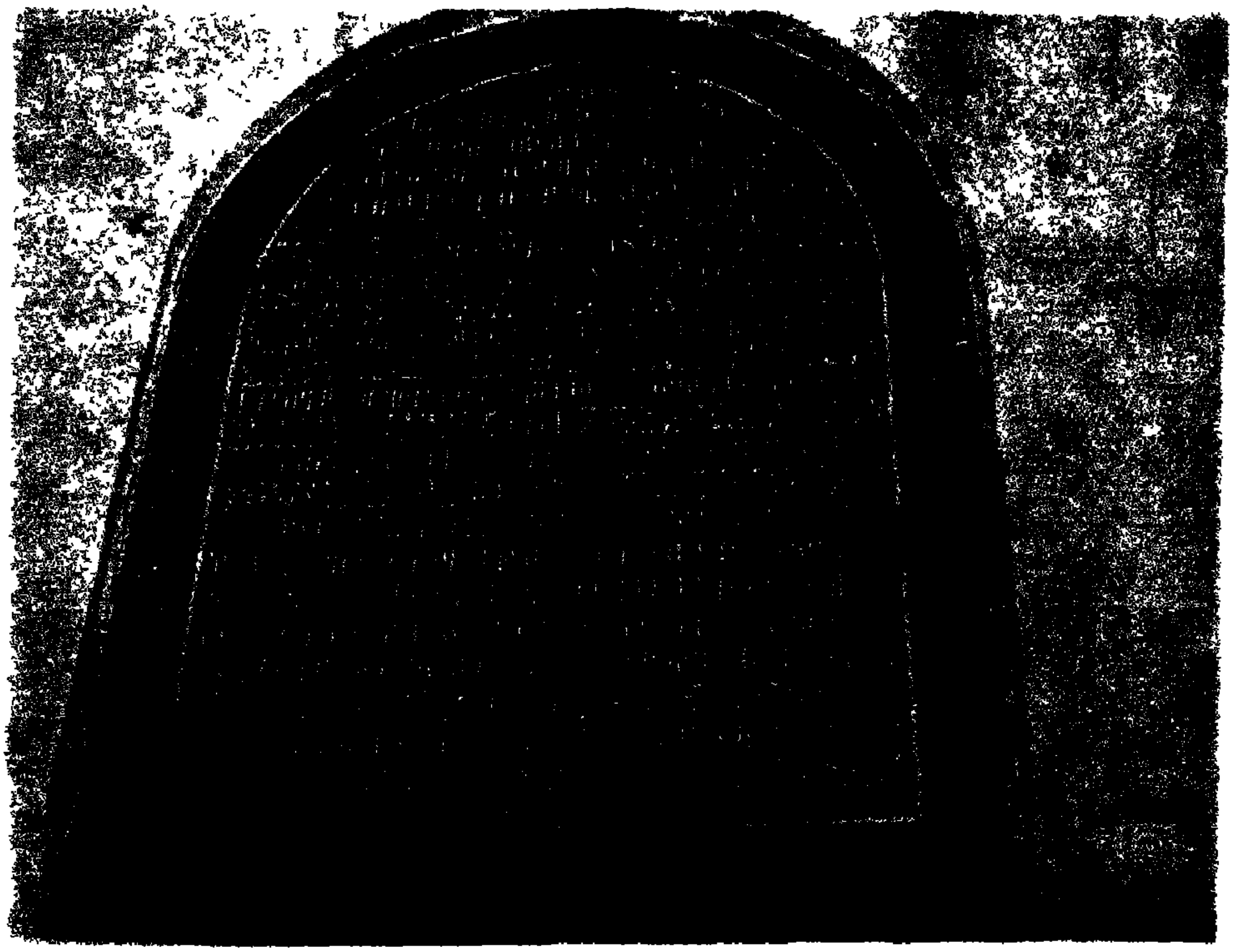
برای‌اینکه بقدمت کلیسا پی‌ببریم لازمست نخست ازکتیبه کوچك سردر جنوبی دیدن کنیم مضمون این کتیبه که بخط ارمنی است از اینقرار است :

« ازماهدیه خواجه پطروس که مرد نیکی‌بود درپیشگاه خداوند بدعای خیر یادکنید ، وی این کلیسا را بهزینه خود برای جاویدان کردن نام خویش وپدرش ولی‌جان ومادرش شوشان وخانواده‌اش درتاریخ ۱۰۷۷ بنا کرد (تاریخ ۱۰۷۷ که دراین کتیبه ذکر شده بسال ارمنی و برابر است با سال ۲۸ ــ ۱۶۲۷ و ۱۰۳۶ هجری قمری) در ذیل این کتیبه بخط ارمنی عبارت زیر نوشته شده‌است :

حجاری شد توسط کشیش هوانس گالستانیان در سال ۱۲۹۸ ارمنی (۱۸٤۹ میلادی و ۱۲۶۵ هجری)[۷] در داخل کلیسا و اطراف محراب آن چندین کتیبه کوچك و بزرگ بزبان ارمنی بچشم میخورد کـه در بیشتر آنها بانی کلیسا را( خواجه پطرس ) از همکیشان خود توقـع و التماس دعا دارد . . .

نمای خارجی کلیسا بهیچوجه جالب وتماشائی نیست ، بنای عظیم گلی و آجری آن که گردوغبار صدها سال را برچهره دارد نظر عابرین خیابان نظر[۸] را بسوی خود جلب نمی‌نماید ، ولی‌آنزمان که بدرون کلیسا گام می‌نهیم وباتحسین وستایش بتابلوهای زیبا وکهنسال آن‌که بردیوار وسقف منقش است چشم میدوزیم باشتباه خود پی‌میبریم وازبی‌توجهی اولیه خویش نسبت بدان متأسف میشویم

کتیبه سردر اصلی کلیسای بزرگ بتلهم «سردر غربی کلیسا» بخط ارمنی شرح مختصر این کتیبه درصفحه ۵ مقاله کلیسای بتلهم آمده است



نقاشی‌ها و تصاویر آبرنگ درون کلیسا و محراب آن ، چگونگی زندگانی کوتاه و پرماجرای حضرت عیسی وبرخی از پیامبران را برای بینندگان مجسم میسازد[9].

ازاره بنا ازکاشی‌هائی‌است درزمینه لاجوردی باگل‌وبته و تصاویر بلبل و لك‌لك وقوچ و یا بزکوهی برنگهای سبز و لیموئی که درسال ۱۱۴۴ هجری مطابق با ۱۷۳۲ میلادی ایجاد شده است .

اندك روشنائی درون کلیسا بوسیله ۹ پنجره زیرگنبد تأمین میشود . . .

درون کلیسا تصویر خواجه پطروس را قرار داده‌اندکه لباس مردم عهد صفویه را دربرکرده است . بالاتر از تابلوها تزیینات جالب و فریبنده زیرگنبد بنظر میآید که یادآور مهارت وچیره‌دستی هنرمندان زمان‌های گذشته است . پنجره بزرگ ضلع جنوبی کلیسا که دارای شیشه‌های الوان است برزیبائی‌آن میافزاید

تابلوهای نقاشی‌محراب اخیراً بوسیله چندتن‌ازهنرمندان مرمت شد و زیبائی پنهانی خودرا آشکار ساخت .

کلیسای بتلهم درسال ۱۳۱۶ زمان(سلطنت مظفرالدینشاه قاجار) مطابق با سال ۱۸۹۹ میلادی بوسیله جمعی از ارامنه ثروتمند مقیم هند و زیرنظر هوسپ آبکاریان تعمیر شد نام اشخاص و مؤسساتی که در این امر خیر پیشقدم بوده‌اند بزبان ارمنی در قسمت فوقانی در ورودی اصلی کلیسا که در قسمت مغرب است ذکرشده‌است .

در سالهای اخیر این‌کلیسای بزرگ احتیاج به‌تعمیرات اساسی داشت زیرا بدنه و دیوارهای اطراف آن رو بویرانی میرفت وگنبد آن در بعضی جاها ترك برداشته بود خوشبختانه وزارت فرهنگ‌وهنر درسال جاری (۱۳۵۰) اقدام اساسی را دراین زمینه آغازکرده و تاکنون قسمتی از تعمیرات انجام شده است و با بکاربردن تیرآهن و آجر وسیمان در دیواره‌کلیسا که امکان ریزش و خرابی داشت باستحکام و مقاومت آن افزوده‌اند . . .

---

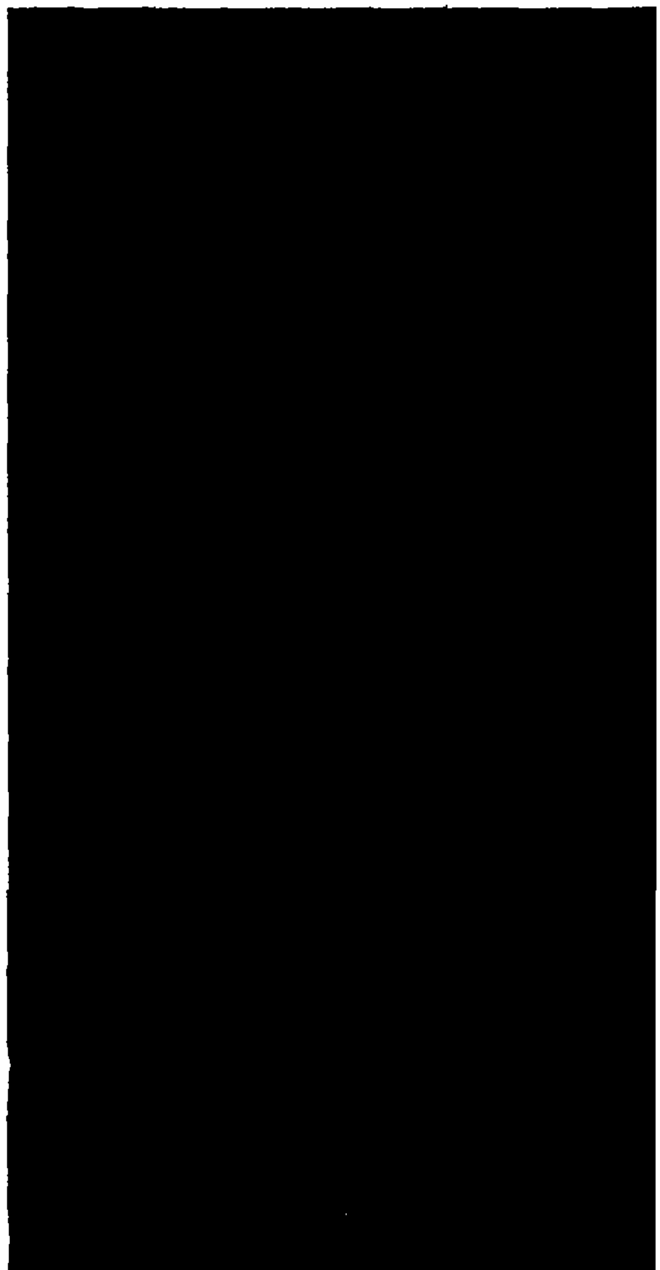
۶– در روزگار گذشته محله جلفا ۲۴ کلیسا داشت که بمرور ایام نیمی ازآنها ازبین رفت .

۷– ر . ك به‌کتاب گنجینه آثار تاریخی اصفهان – دکتر هنرفر ص ۵۱۱ .

۸– از خیابان‌های معروف جلفا – کلیسای بتلهم درکنار خیابان مزبور قرار دارد .

۹– تصاویر آدم وحوا ومار ودرخت سیب ، ابراهیم واسماعیل (اسحق) درقربانگاه ، تولد مسیح وآمدن مجوسان شمای نابینایان توسط مسیح ، عیسی وحواریون او درکرجی ، شام آخر مسیح با حواریون درحالیکه یهودای خائن کیسه پولی بدست دارد وغیره . . . .

سنگ قبر خواجه پطرس، باغ کلیسای بتلهم



# گفتگوئی با ابراهیم زرقونی درباره میناکاری

«زرقونی» باهمه افرادی که به میناکاری امروز می‌گیرند، از آن قطع امید نمی‌کند. میگوید

ــ مینای ایرانی همیشه این استعداد را داردکه بصورت یك هنر بی‌نظیر درآید. میناکاری یك هنر ترکیبی است وتمام عوامل این هنر درشرایط امروز قابلیت جان‌گرفتن وکامل شدن دارند. دلیلی وجود نداردکه از احیا وکمال دوباره میناکاری مأیوس باشیم

«زرقونی» ۶۱ سال‌دارد ونیمی‌ازعمرش را به میناکاری گذرانده است. پیش از آن ۱۷ سال قلمزنی میکرد. او در میناکاری بدعت تازه‌ای نهاده است. خودش می‌گوید.

ــ من برای اولین‌بار ازفیروزه بعنوان یك عامل رئیسی درگلدانهای میناکاری استفاده‌کردم. واصولاً برای اولین‌بار درایران میناکاری را به جدارگلدانها منتقل‌کردم

زندگی «زرقونی» قسمتی ازسرگذشت میناکاری ایران را حکایت میکند. این حکایت را اززبان خودش بشنویم

ــ سالهای کودکی من درمکتب‌خانه اصفهان گذشت. سالهای بیحاصلی بود. ازهمان روزها درمن وسوسه هنروجود داشت. این وسوسه میراث پدرانم بود. جدم «آقا سیدمحمد» معروفترین میناکار ایران بود. او قلمرو میناکاری را وسعت داد. درترکیب رنگ‌ها به موفقیت‌هائی رسیدکه پیش از او سابقه نداشت ومجموعه آموخته‌هایش را درکتابی خطی گرد آورد. این‌کتاب‌گرانبها بعدها بزرگترین آموزگارمن شد

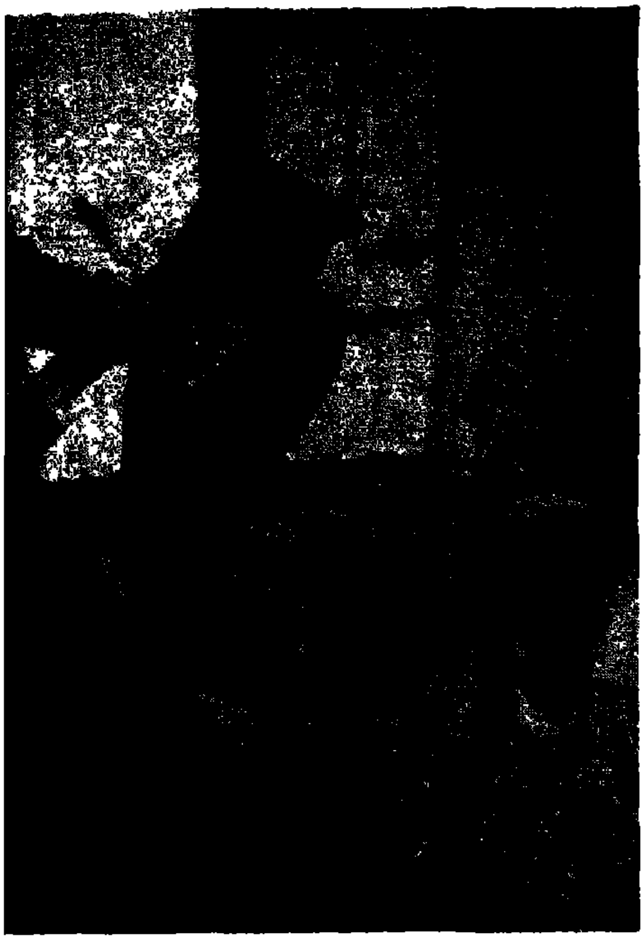
بعد ازآنکه ازمکتب‌خانه بیرون‌آمدم به قلمزنی‌پرداختم استادم «آقا سید شیرازی» بودکه قلمزنی را دراصفهان رایج کرد. هفده سال نزد او بودم و ۱۷ سال روی فلزات با قلم آهنین خط وتصویر کشیدم. باوجود آنکه استادکار این حرفه شدم، درآن ارضا نمیشدم. درمن وسوسه دیگری بود، وسوسه‌ای‌که همیشه مرا بسوی رنگ‌ها می‌کشید. من دررنگها دنیای مرموز وزیبائی را احساس میکردم. برای من همه چیز ازرنگ شروع میشد. حتی بیرنگی یك نوع رنگ است. اگر رنگ نباشد مفاهیم دنیا عوض میشود، اشیاء بی‌معنی میشوند وزندگی به پوچی ویکنواختی میرسد.

رنگ‌ها نه‌تنها زبان دارند، بلکه دارای موسیقی خاصی هستند. این زبان وموسیقی درترکیب وآمیزش وهمراهی رنگها بدست میآید. اگرهنرمندی با رنگ سروکار داشته باشد، باید حتماً زبان رنگ را بشناسد. بداندکه رنگ قرمز چه می‌گوید، رنگ آبی چه معنی دارد ووقتی رنگ قرمز درزمینه سفید قرارگرفت، یا درمتن سیاه ریخت ویا با زرد کمرنگ هماغوش شد، چه مفهومی را بیان می‌کند؟ من این راز را میدانستم. میناکاری را با تجربه‌کردن رنگ شروع کردم. یادداشت‌های جدم «آقا سید محمد» برای من بهترین راهنما بود. دائی‌های من هردو استاد مبرز بودند. آنها کاشی‌های کاخ گلستان‌را مرمت میکردند ودررنگ‌آمیزی کاشی کم‌نظیر بودند.

یادداشتهای «آقا سید محمد» را به‌کمك آنها بررسی کردم وبه‌کمك آنها شروع به تجربه وترکیب رنگها کردم. درجریان این مطالعه و تجربه اتفاق جالبی افتاد. نسخه‌هایی ازفنون میناکاری هند وراه وروش هنرمندان هندی بدستم رسید. این نسخه‌های قدیمی مرا رشد داد وشاهراه وسیعی دربرابرم گشود. حالا دیگر درخودم آن قدرت را می‌دیدم که کار میناکاری را شروع کنم. درخودم این جرئت را می‌یافتم که بسوی دنیای مرموز ونامتناهی رنگها بروم.

* * *

درگذشته‌های دور میناهای ایرانی به‌چنان ظرفیت وکمالی دست یافته بودکه مورد تقلید قرارگرفت. میناهای «لیراس» که دردنیا ازشهرت بسیار برخوردار است ازدیدگاه فنی اقتباس ازمیناهای ایرانی بود. همین پختگی ودرخشش فوق‌العاده سبب شدکه بسیاری عقیده‌یافتندکه اصولاً میناکاری یك هنر خالص ایرانی است وازایران به دیگر کشورها رفته است. واین‌عقیده هنوز بین صاحب‌نظران ومحققین‌جانبداران حدی زیادی دارد. با این سابقه غنی وپربار مینای ایرانی در اواخر عصر قاجار روزگار انحطاط را آغازکرد. من‌پیش ازآنکه به میناکاری روبیاورم یك خلاء بزرگ را پشت سرم احساس‌کردم وهمین خلاء سبب شدکه برای شروع‌کار مجبور



آقای ابراهیم رزقونی میناساز

به مطالعه وتحقیق وبررسی وسیعی‌شوم . یادداشتهای هنرمندان گذشته را جستجوکنم وازتجربیات هنرمندان چینی وهندی مدد بگیرم . درآغازکار مشکلات متعددی دوره‌ام کرده بود که یکی ازآنها مشکل رنگ بود . تا ۵۰ سال پیش «کوالت» که رنگ نیلی ازآن ساخته میشود ودرمیناکاری یکی ازرنگهای اصلی‌است به وفور درایران وجود داشت . اما من مجبوربودم که سفارش‌کوالت را به خارج بدهم . همراه با فراموش‌شدن بعضی سنن وبدعت‌های میناکاری ، رنگ‌های موردنیاز این هنرنیز کمیاب وحتی درپاره‌ای موارد نایاب شده بود . وقتی من میخواستم میناسازی را دراصفهان شروع‌کنم برای مدتی محدود فقط یك‌آلمانی موسوم به موسیو «شوبه مان» میناهای بازاری میساخت . کارهای او ارزش واصالت هنری نداشت ودربازار هم نتوانست موقعیتی بدست بیاورد او پس ازمدتی دستگاهش را برچید وکناررفت وباین ترتیب وقتی من‌کاررا شروع‌کردم یکه وتنها بودم

شیوه میناسازان دوره صفویه نقشهای اسلیمی وگل بود هنرمندان صفوی غالباً ازرنگ قرمز استفاده نمیکردند این است‌که رنگ قرمز را درهیچیك ازآثار این دوران بجز کاشی‌کاریهای مسجد « سید » نمی‌بینید در دوران قاجار بوته سازی رواج گرفت ورنگ‌قرمز درهنرمیناسازی راه یافت من ازهردو شیوه بهره‌گرفتم نخستین کارهایم روی‌نقره بود اساس‌کار مینا برتزئین فلزات قیمتی مثل طلا ونقره بارنگهای مینائی قرارگرفته است . گاه نیز برورقه‌های مس ومربع مینا ساخته‌اند . اینست‌که بسیاری ازمیناکاران بعدها روی مس کارکردند ومس را بجای نقره به بازار عرضه‌کردند ویکی ازعلل سقوط هنر مینا وبی‌اعتنا شدن مردم باین هنر ظریف وجاذبه‌انگیز این جور تقلب‌هاست .

نخستین اثر بزرگی‌که ساختم یك تابلو بزرگ میناکاری ازجنگ «چالدران» بود . این تابلو را در ۱۳۱۶ به پایان رساندم ، درحالیکه نزدیك به یکسال روی‌آن‌کارکرده بودم . تابلو شاه اسماعیل را درمیدان‌کارزار نشان میدادکه عشایر وقزلباش‌ها اورا احاطه‌کرده بودند وشاه سلیم عثمانی درقلب جنگجویان درنقطه مقابل او قرار داشت من تمامی حقیقت صوفیانه دودمان صفوی را با رشادت داستانی شاه اسماعیل آمیختم ودرچهره او به نمایش‌گذاشتم . سیمائی‌که با مینا از صوفی لشکرشکن ایران نشان دادم ، درعین برخورداری از جنبه‌های تزئینی ، یك حالت دوگانه را منعکس میکرد خصلت یك جنگجوی کم‌نظیر وهیأت یك صوفی وارسته‌که میخواست ازخویش یك محراب حقیقت بسازد من این دوگانگی واقعی را درنگاه وسیمای شاه‌اسماعیل وقزلباش‌های اوآشتی‌دادم وبهمین‌جهت‌تابلوجنگ چالدران درنمایشگاههای متعدد به نمایش‌گذاشته شد . این تابلو روی خشت‌کاشی مینا شده بود وابعاد آن ازیکمتر تجاوز می‌کند

***

درطی قریب ۳۵ سال آثار مختلفی ساختم‌که پاره‌ای ازآنها بعنوان هدیه ازطرف دولت ایران به‌سران ممالك خارجی هدیه شده‌است درمیان این آثار میناهائی هست‌که میتواند مشخصه این هنر در ۳۰ سال اخیرباشد ودراین مسیر کار وجستجو وتجربه من به این نتیجه رسیدم‌که میناکاری ایران ظرفیت‌های جهانی دارد . قلمرو این هنر میتواند تاقلب موزه‌های بزرگ دنیایی راه بازکند ، مشروط براینکه مینا را ازقید بازار وازرنجیر تقلید رها سازیم باید میناکاران اصیل را دریابیم ، زندگی آنها را تأمین‌کنیم وبه‌آنها مجال بدهیم که فارغ ازاندیشه آب‌وتاب ومعیشت به هنربپردازند . خواهید دید برپایه سنت‌های میناکاری گذشته سنت‌های جوان وزنده‌ای بوجود میآید وارزشهای تازه‌ای خلق میشودکه مینای ایرانی را دوباره به مرتبه‌ای‌که شایسته اوست سوق میدهد

# رموز قصه از دیدگاه روانشناسی

(۹)

## نمادهای مادر و رستاخیز*

جلال ستاری

اندیشهٔ رستاخیز، چیرگی بر مرگ وتجدید حیات، در همهٔ تمدن‌ها و ادیان جهان شکفته است. این اندیشه مبنی بر اصلی نوعی (Archétypique) است که درضمیر آدمی نهفته است وبه اشکال گوناگون بیشمار جلوه‌گرمی‌شود. دانشمندان ملل و نحل و تاریخ ادیان (ازجمله « لئو فروبنیوس » Léo Frobenius و « میرسئا الیاد » Mircéa Eliade) نمونه‌های بسیار ازین مضمون گردآورده‌اند و بونگ شرح وتفسیر مهمترین انواع آن پرداخته است. یکی ازنمونه‌های این اندیشه که درافسانه‌ها واساطیر بکرات ذکرشده، مضمون «شکفتگی جهان» است که رسانندهٔ معنی رستاخیز نه یك انسان بلکه همهٔ جهانست وبهترین مثال آن، داستان طوفانست (چون طوفان نوح) که دربیشتر سنن مذهبی آمده وگاه بصورت یك حیوان سهمناك دریائی متمثل شده‌است میدانیم که نجات‌یافتگان ازین طوفان مهیب، جهانی نو را پی می‌افکنند.

هررستاخیز مستلزم مرگی قبلی‌است مرگ درهمهٔ شئون ومراتب زندگی به‌گونه‌های مختلف راه می‌یابد و رستاخیزی که بدنبال آن میآید نیز به اشکال وصور گوناگون – ازاحیاء زندگانی پیشین تا تجدید حیاتی متفاوت با زندگانی گذشته – جلوه‌گر میتواند شد. درآغاز زندگانی‌انسان، بی‌گمان طلوع روزانهٔ خورشید که گویی هربار ازکام اژدهایی دریایی بیرون می‌آمد وپدیده‌های همانند دیگر، برانگیزندهٔ اندیشهٔ رستاخیز درذهن‌آدمی‌بوده‌است اما باگذشت زمان، اندیشهٔ پدیدآمدن تغییر وتبدیلی درانسان وجهان با هرولادت تازه، بیش‌ازپیش قوت‌گرفت ودرانجام این اعتقاد بوجود آمد که هرولادت نو همراه با پیدایش یك دگرگونی درنوزاد است. ازلحاظ مادی رستاخیز (Apokatastase) چیزی جز احیا وتجدید حالت پیشین نیست، اما ازلحاظ روانی امکان این هست که رستاخیز، انسان وجهان را به مرتبه‌ای برتر ازمرتبهٔ پیشین وجود برساند یعنی بابهبود وتعالی‌وتکامل همراه باشد. رنج و درد و شکنجهٔ مرگ راکه همه نماد ایثار نفس وفداکاریست، باید به جان خرید تا رستاخیز صورت پذیرد داستان یونس صاحب‌الحوت روشنگر این معنی‌است. «یهوه با ماهی سخن گفت‌وماهی‌یونس را ازدهان برساحل افکند». اما تورات نمی‌گوید برسرماهی چه آمد ویونس چون دوباره زنده شد، تغییریافته بود یا نه؟

درروایات اسلامی این داستان بدینگونه آمده است.

«پس یونس بکرانهٔ دریاآمد ومردمان درکشتی‌می‌نشستند، او نیز درکشتی درآمد. پس سه‌شبانه روز می‌رفتند، روز چهارم تاریکی پدیدآمد، وماهیی سر ازآب برکرد سخت عظیم، وکشتی‌را بازداشت وازهرسوی که کشتی می‌بردند ماهی بدان سو می‌رفت ایشان عاجز گشتند. پیری [illegible]که پیوسته درکشتی بودی ودر دریا ملاحی‌کردی آن پیرگفت ای مردمان درمیان شما کسی گناه‌کار است، طلب‌کنید وبدین‌ماهی بدهید تا بازگردد، واگر نه این‌کشتی را هلاك کند. یونس گفت گناه‌کار منم، مرا بوی دهید تا شما برهید.

پس اهل‌کشتی یکان‌یکان خودرا برماهی عرضه‌کردند کس را بپذیرفت. یونس گفت گناه‌کارمنم وماهی مرا می‌طلبد وقصه بگفت، و اورا بدستوری او بدریا انداختند، وماهی دهن بازکرد و اورا فروبرد ... وآمده است‌که ماهی با وی سخن‌آمد وگفت یا یونس مرا فرموده‌اند تا ترا هلاك نکنم، ونگاه دارم ونیکو دارم، وبرنجانم. لیکن من ترا زندانم هرکجا خواهی فرود آی. بازگفت یا نبی‌الله درشکم ماهی جای نیست نیکوتر ازجگر آنجا فرود آی تاآن خواب‌گاه تو بود، وپاکیزه‌تر ازدل نیست‌که خدای را می‌شناسم وتسبیح می‌کنم، آن عبادت‌گاه تو بود... پس یونس دل ماهی را اختیارکرد. بقصه چنین آمده است‌که چهل روزآن ماهی دهن فراز نکرد تا بریونس رنج‌کمتر رسد ... و اهل اشارت گفته‌اندکه شکم ماهی زندان بود بریونس، و دوزخ زندان بود برمؤمنان، چون بنده عارف بود اورا زندان راحت بود

نه عقوبت، چنان چون یونس را، ودرقصه آمده‌است که چهل روز آن ماهی طعام و شراب نخورد، وآرام نگرفت، و ما یونس تسبیح می‌کرد، ویونس ازآن تسبیح که درشکم ماهی می‌کرد ذرهٔ کم نکرد، قوله تعالی ... اگر نه از مسبحان بودی من‌اورا درشکم ماهی می‌داشتمی تا قیامت ... پس یونس را برهانید ازآن زندان بوقت نماز دیگر، وحق تعالی مرآن ماهی را الهام داد تا بکرانهٔ دریا آمد، ویونس را سلامت ازشکم خویش برانداخت بصحرا، وهمهٔ اندامهاء او چون گوشت‌گشته بود وضعیف‌که چهل روز بودکه طعام وشراب بخورده بود. حق‌تعالی درساعت درخت‌کدو پدیدآورد تاکدو وبرگهاش سایهٔ یونس شد وکدو غذای اوگشت. گویند چهل روز آنجا بماند تا قوی شد. . پس فرمان آمدکه بقوم خود باز رو که ایشان بی‌تو غمگین‌اند و به اندیشه، آنهـا که مؤمنانند»[1].

برعکس‌قهرمان‌افسانه‌ای‌که فروبیوس‌نقل‌کرده (۱۹۰٤)، چون ازشکم نهنگ – اژدها بدرآمد به سبب گرمای شکم ماهی همهٔ موهای خودرا ازدست داده بود. پس قهرمان ناگزیر از فداکردن همهٔ موهای خویش بوده است واین بدین معنی‌است که قهرمان نه تنها درد ورنج فراوان‌کشیده بلکه موهای‌خودرا که نماد نیروی اندیشه است نیز ازدست داده تا بتواند زندگی دوباره را با پختگی بیشتر آغاز کند.

به‌اعتقاد کیمیاگران وعرفا هرچه سطح هشیاری‌وآگاهی آنکس‌که متحمل چنین تغییر وتبدیلی میشود والاترباشد، بهمان نسبت دگرگونی پدید آمده در وی ازگزند کون وفساد مصون‌ترخواهد ماند؛ درنتیجه هراندازه حالت غائی قهرمان ازحالت ابتدائیش دورتر باشد، بهمان میزان حالت غائی ونهائیش بیشتر پایدار وفناناپذیرخواهد بود. هدف آداب تشرف وکوشش جوکیان وعارفان ازرهگذر مراقبه وجهاد با نفس وتحمل درد ورنج، برای نیل به اشراق‌ایست‌که درسطح برتری ازسلسله مراتب وجود، بصورتی تمثیلی تجدید حیات کند. سرگذشت نخستین حضرت آدم‌که میرنده بود وپس از دادن‌کفاره گناهان خویش، بصورت حضرت‌آدم پاك‌وجاودانی درآمد، چون سررشته‌ایست‌که دنباله‌اش تا دیانت مسیحی و حکمت‌گنوسی Gnose وکیمیاگری‌کشیده شده‌است.

درواقع هرگونه‌گذر ازحالتی به حالت دیگر، چون انتقال ازخواب به بیداری، ازناهشیاری به هشیاری، نوعی رستاخیز است وکسب هرمعرفت تازه موجد یك دگرگونی درآدمی. بگفتهٔ هربرت سیلبرر (Herbert Silberer)، درهر آئین رستاخیز دو اصل زیر وجود دارد:

۱ – ایجاد دگرگونی‌ای اساسی در زنـدگانی و ارتقا به مرتبه عالی‌تری ازسلسله مراتب وجود.

۲ – برقراری پیوند با نیروی اسرارآمیز الهی

آداب ومراسم تشرف ورستاخیزوتجدید حیات‌درسیاری ازاساطیر مربوط به‌آفرینش جهان وتکوین عالم وجود دارد وهمهٔ آنها با اشکال وصور مختلفشان ازروی یك الگوی نوعی فراهم آمده‌اندکه عبارت است ازگذرکردن ازروی دریا، درتاریکی یا بهنگام شب (یا سفر شبانهٔ خورشید دردریا)، یا سفرقهرمان خورشیدی دردریا، یا گشت‌وگذار قهرمان در دوزخ زیرزمینی، یا سفرش به سرزمین مردگان).

فروبیوس شمارهٔ بسیاری ازین‌گونه اساطیر را گرد آورده وبه‌آنها نام اساطیر «اژدها – نهنگ» داده است‌که شرحش بعداً خواهد آمد.

درکتب تعبیرخواب اسلامی نیز به‌کشتی نشستن وازدریا بدرآمدن معنایی همانند دارد. «اگر خودرا درکشتی بیند، ازآفات محفوظ باشد ودرکار بزرگ حرص وتلاش‌کند، اگر بیندکه برآب میرود، برپادشاه بزرگ غالب شود واگر بیند که ازکشتی بکنار آمده، بردشمن ظفریابد»[2]. «اگر بیندکه ازکشتی بکنار دریا آمد، بردشمن ظفریابد، وبه غنیمت رسد وازآفات بیرون آید. اگر بیندکه برآب جوی بزرگ‌گذرد، ازآفتی وهولی بیرون‌آید»[3] «اگر بیندکه ازدریا بیرون‌آمد، دلیل بودکه بی‌غم‌گردد. اگر بیندکه اندرکشتی نشست، از بلایی وغمی وفتنه‌ای رهایی یابد، چی‌گفته‌اندکه‌کشتی، رها شدن بود ازبلا وفتنه. کرمانی‌گفت اگرکسی بیندکه اندر کشتی یا اندر دریا بود، او به پادشاهی پیوسته‌گردد. گفت کشتی رستگاری است»[4]

اسطورهٔ بابلی مردوك (Marduk) و Tiamat واسطورهٔ مصری Horus Osiris و Set الگوهـای اساطیر مربوط به‌آفرینش جهانست. درهردو اسطوره چنین آمده‌است‌که آب جاودانه (Universel) درآغاز زمان وجود داشت ودرهردو اسطوره این آب به صورت دیوی با اژدهایی ویرانکاره متمثل شده‌است (مار Apophis نماد آب آغازین است. همچنین Set که‌گاه به شکل تمساح و Tiamat که به صورت ماری خشمگین مجسم میشد). فرجام‌کار درهردو اسطوره، پیروزی قهرمان خورشیدی یعنی مردوك و هوروس است، پیکار مردوك، پیکار نمونه‌وار قهرمان خورشیدی با اژدها یعنی پورهٔ گشاد دوزخ است‌که مردمان را به‌کام درمی‌کشد. در

---

Symbole *

۱ – قصص‌الانبیا، تألیف ابواسحق ابراهیم بن منصور ابن‌خلف نیسابوری (درقرن پنجم هجری)، باهتمام حبیب یغمائی، تهران، ۱۳٤۰، ص ۲۵۲ – ۲٤۹.

۲ – مطلع‌العلوم ومجمع‌الفنون، تألیف واجد علی.

۳ – نفایس‌الفنون فی عرایس‌العیون، تألیف شمس‌الدین محمدبن محمود آملی (قرن ششم هجری)

٤ – خوابگزاری، باتصحیح ومقدمهٔ ایرج افشار، تهران ۱۳٤٦.

بسیاری از اساطیر، خلقت جهان زادهٔ پیروزی قهرمان در پیکار باحیوانی هراس‌انگیز (نماد مادر هولناك) یا چیرگی روشنایی برتاریکی است، براثر این پیروزی وچیرگی، آشفتگی آغازین وتشویش عمومی عناصر ومواد در ازل، به نظامی هم‌آهنگ بدل میشود. ازلحاظ روان‌شناسی می‌توان رفتن درکام ماهی را با غوطه زدن خودآگاهی درناخودآگاهی و رجعت به بطن مادر برابردانست. بعقیدهٔ یونگ این بازگشت‌کاری منفی ویاسخش نیست بلکه تجربه‌ایست ضرور، مثبت وسودمند زیرا ناخودآگاهی فقط پورهٔ مرگ نیست، مخزن همهٔ نیروهای آفریننده‌ای که ریشه‌های زندگانی را سیراب می‌کنند نیز هست آدمی دراین بازگشت با نیروهای ناخودآگاهی ارتباط می‌یابد ونیروهـای ناخودآگاهی از دولت برقراری چنین تماس وارتباطی بیدار وزنده می‌شوند ودرقلمرو خودآگاهی می‌آیند بدینگونه محتوای خودآگاهی، گذر شبانه ازروی دریا را انجام میدهد، چنانکه Osiris ایزد خورشیدی به درون بطن مادر، درصندوقچه‌ای دردریا، یا درتنهٔ درختی رفت وبدنش نخست چندین پاره شد و سپس آن قطعات گردآمدند و جان گرفتند ودرجسم پسرش حلول کردند وزندگانی دوباره یافتند، بنابراین رجعت ازدیدگاه یونگ نوعی مداوای روانی است ودربسیاری ازاساطیر برآن تأکید خاص رفته است

قهرمان برای اینکه بتواند دوباره زنده شود وزندگانی نوی را آغاز کند باید در زهدان مادرمحبوس گردد. بدینگونه است که هرکولس درجامی زرین شبانه ازروی دریا میگذرد ونوح باتفاق کسان وجانورانی که درکشتی وی ازجهان قدیم بیادگار مانده‌اند، بامداد جهان نو را می‌بیند، Nut الههٔ مصری نیز «پدرنده» ای همانند است چون هرروزخورشید را می‌بلعد ودوباره می‌زاید

این مشابهت بنیادی میان خورشید وقهرمان که بصورت نوعی گذر شبانه ازروی دریا جلوه یافته، درتمدن چینی به شیوه‌ای ظریف بیان شده‌است. درروزگار امپراطوران هان (Han) رسم براین بودکه با چهارتخته‌که ازچهارگونه درخت مطابق چهار منطقهٔ آسمان بدست می‌آمد، تابوت سازند، برروی این تابوت، پرده‌هایی برنگ چهار منطقهٔ آسمان می‌آویختند وچهارگوشهٔ پرده با نقش چهار حیوان‌که نماد مناطق چهارگانهٔ آسمان بود، زینت می‌یافت. تابوت به قلهٔ هرمی‌شکل ختم می‌شدکه نوك آن نماد قطب شمال بود وهفت ستارهٔ دب‌اکبر را برجاهای مختلفش میدوختند. این مجموع - تابوت وتزئیناتش - اژدهای بزرگ نام داشت و اژدهای بزرگ نام مرکوبی‌است‌که خورشید سوار برآن هنگام شب اوقیانوس آسمان را می‌پیماید. چون چینیان اعتقاد داشتندکه مرگ هرکس همانند افول خورشید است پیکر مرده را بهنگامیکه خورشید درکام آب‌های دریا فرورفته است، درتابوت میگذاشتند واگرهنگام بسته شدن قبر باران فراوانی می‌بارید، آنرا به فال نیك میگرفتند. محل به خاك سپاری مرده نیز بسیارمهم بود. برای‌اینکار محلی «میانی» برگزیده میشد تا چهار منطقهٔ آسمان بتوانند یکسان قوای خودرا برای ممکن‌گردانیدن رستاخیز مرده، درآن بکار بیندازند.

پایه واساس این‌مراسم همان‌اندیشهٔ گذرشبانه ازدریاست.

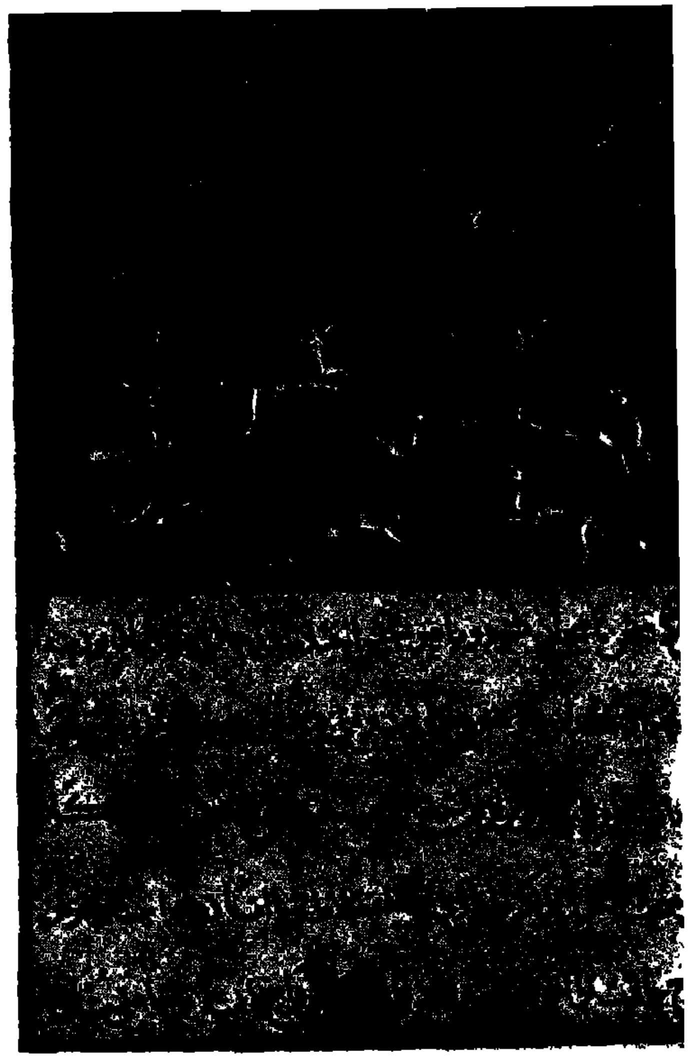
درهفتمین سفر سندباد بحری، ماهی‌ای سهمگین‌دربرابر کشتی سندباد وهمراهانش پدیدار میشود اما قهرمان داستان را بکام درمیکشد

«کشتی ما بلند شد وباز برروی آب فرود آمد . که ناگاه یکی ماهی بزرگ چون‌کوه روی به‌کشتی آورد، ما ازآن ماهی بترسیدیم وبخویشتن بگریستیم ومرگ را آماده گشته چشم برآن ماهی بدوختیم وازخلقت بزرگ او عجب داشتم‌که ماهی دیگر روی بما آورد‌که ازو بزرگتر و درازتر ندیده بودیم، پس درآن هنگام یکدیگررا وداع‌کرده‌گریان شدیم وبخویشتن همی‌گریستیم‌که ماهی دیگر ازآن دوماهی بزرگتر پدید شد، ازهیبت بیم وهراس عقل ما برفت، پس آن ماهیان هرسه بدورکشتی همگشتند وماهی سیمین نزدیك بودکه‌کشتی را باآنچه دروست فروبردکه ناگاه بادی تند برخاست وکشتی بلندگشته، بکوهی بزرگ برخورد ودرحال بشکست»

شاه اسکندر نیز پس ازبیرون‌آمدن ازظلمات درمغرب «روی به مشرق مینهد بدانجاکه آفتاب برآید»، پس‌ازدریای احمر میگذرد وبه ساحل «ماچین» میرسد «چون شاه را ازآن دریای سربهراسی مینمود عظیم»، پیری به اسکندر دعایی مرکب از سی نام خدای تعالی میدهد تا به برکت آن ازدریا بسلامت بگذرد، «که دریا سرراگذاره‌کردن دشوار بود»، «پس شاه شبی درکشتی بود ولنگرها درافکنده بودند وشمع درپیش شاه نهاده بود وآن نامها میخواند همی ازناگاه ماهیی ازدریا سر برکرد ودهان او چندان بودکه اگرکشتی وپیلان ولشگرشاه را بخوردی یك‌لقمهٔ او بودی شاه‌اسکندر درو عجایب ماند وآن سی نام را برخواند ودعاگفت بارب این ماهی را با ما به سخن‌آور تا من چیزی ازوی بازپرسم چون این دعا بکرد درساعت آن ماهی سر ازدریا برآورد شاه اسکندگفت یا حوت به‌چه پدیدار آمدی؟ ماهی‌گفت خدای تعالی مرا فرمود تا با تو سخن‌گویم. شاه اسکندرفرمود که بگوی گفت حاجت تو خواستی‌که با تو سخن‌گویم، بازپرس»[5]

غروب وطلوع آفتاب‌که چون رجعت به بطن مادروتجدید ولادت است (وازلحاظ روانی به مثابهٔ زوال واحیای نیروی

۵ ــ اسکندرنامه، بکوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۳، ص۲۱۸



از کتاب طوطی‌نامه

روانیست) موجد مفهوم زمان واستمرارآن نیز هست، ونماد تسلسل وتوالی زمان، مار و اژدهاست

مار یا اژدهایی‌که دم خودراگاز می‌گیرند، نماد دور پایان‌ناپذیر مرگ و تجدید حیات، چرخ سمساره Samsara وزندگانی جاویداست باوجوداین دراساطیروقصه‌ها، مفهوم زمان همیشه باگردش خورشید پیوسته ومربوط نیست، بلکه بیشترتابع تغییرات تدریجی ماه‌است. یکی‌ازمثالهای روشن این پیوند، داستان‌گرگ وهفت بزغالهٔ گریم (Grimm) است. گرگ(شب) پس ازتلاش‌ها وحیله‌گری‌های بسیار، بزغاله‌ها (مراحل ماه) را میدرد ومیخورد، اما سرانجام هنگامیکه گرگ بخواب رفته است(درشبی‌که ماه نیست)، مادر بزغاله‌ها شکم‌گرگ را میدرد وهمهٔ بزغاله‌ها تندرست ازشکم‌گرگ بیرون می‌آیند وآنگاه ماه دوباره بزرگ میشود

درگذر شبانه ازروی دریا دربارهٔ «بازگشت جاودانهٔ» چیزی‌که همیشه همان خواهد بود تأکید بسیار نشده است، بلکه این نکته بیشتر مطمح‌نظرقرارگرفته‌که با هرولادت تازه، آدمی ازآنچه بود بهترخواهدگشت، بدینگونه آدمی‌که بلعیده میشود چون هیولی یا ماده اولیه (Prima materia) ایست‌که باید تغییر واستحاله یابد

ازلحاظ یونگ، مسألهٔفردیت‌یافتن‌آدمی (Individuation) برابر با مفهوم نوعی سفر شبانه ازروی دریاست ودرواقع این سفر نماد آن فرایند است هنگامیکه آدمی به نیمه راه عمر رسید، نیاز بازگشت به‌آغاز وبدایت وفرورفتن در ژرفای نوران وتاریك ناخودآگاهی را احساس میکند. اقامت دراین اعماق و روبروشدن با مخاطراتش، درحکم سفرکردن‌به‌دوزخ ورفتن بپای مرگ است، اما انسانی‌که ازاین سفر بسلامت باز میگردد همانندکسی‌است‌که حیاتی‌تازه یافته‌است، چون سرشار ازحکمت ومعرفت، آمادهٔ مقابله با خواستهای درونی‌وبیرونی زندگیست چنین‌کسی تاآخرین حد هستی خود پیش رفته، زمام تقدیرخویش را بدست‌گرفته‌است بشر این تجربهٔ بزرگ را به اشکال‌گوناگون‌که همه ازصور نوعی جاودانه و هردم فزاینده ضمیرش مایه میگیرند بیان‌کرده است تولد ومرگ ورستاخیز به‌یکدیگرپیوسته‌اند ومجموعاً سازندهٔ الگوی‌اولائی هستندکه درجامهٔ نمادهای مختلف جلوه‌گرمیشود. گاه نمادها این فرایند را به صورت یك‌کل مسمانانند وگاه آنرا چون حلقه‌ای جدا اززنجیری بی‌انتها، یعنی‌بصورت‌لحظه‌ای‌جاودان و ابدی اززمان بیکران نمودار میسازند.

یك صورت نوعی غالباً معانی‌گوناگون وفشرده‌ای‌دارد، ازینرومیتوان‌آنرابه‌گونه‌های‌مختلف دریافت وازجهات مختلف تفسیرکرد، اما مفهوم اصلش همیشه یکی‌است وتغییرناپذیر. نشانه‌های‌گذرشبانه ازدریا، خواه به صورت واقعه‌ای منحصر بفرد ویگانه، خواه چون حلقه‌ای واحد اززنجیره حوادث مکرر، دراساطیر برجای مانده است درپاره‌ای از اساطیر، اژدها - نهنگ پس ازبازگرداندن آنچه بلعیده بود زنده میماند و بار قربانیان دیگر بکام درمیکشد و باز میگرداند ودرپاره‌ای دیگر، اژدها پس ازبازگرداندن بلعیده شدگان، خود میمیرد

آنچه شخصی و فردی و یگانه و یکتاست باآنچه نوعی وجمعی است چنان بهم آمیخته وبریکدیگر انطباق یافته‌اندکه تشخیص آندوکاریست دشوار باعتقاد یونگ هرفرایند روانی مبتنی بریك صورت نوعی‌است ودرهرمورد باکوشش بسیار میتوان نوعی‌را ازفردی تمیز داد. درواقع هرزندگی شخصی، درعین حال تجسم ومظهرزندگی جاودانی نوع نیزهست

دوگانگی حقیقهٔ سرشت آدمی‌است‌که هم زنگی وهم رومی‌است. دوعامل خیر و شر حتی دراعماق ضمیرآدمی نیز با یکدیگر درستیز وآویزند وپیکار جاودانی آندو، همان تضاد شگفتی‌آور زندگیست.

# دهکدهٔ ابی

گردآوری : غلامرضا معصومی . کلانتری  نوشته : منوچهر کلانتری
از تحقیقات ادارهٔ فرهنگ عامه

ابی[1] دهی‌است از دهستان «ترگور» Targavar در پانزده کیلومتری شمال باختری «سلوانا» Selvânâ یکی از بخشهای شهر رضائیه که کنار جاده‌ی ترگور به «مرگور» Margavar در شیب ملایم کوهی از کوههای «ستارهٔ لوند» جای گرفته است

ابی از دور، انبوهی از درختان سربهم داده مینماید که درخشش چند شیروانی و سرکشیدگی سه‌چهارخانه‌ی آجری از میان شاخ‌وبرگها ترکیب دل‌انگیزی بآن‌بخشیده است

هنگام ورود به دهکده آنچه درنخستین نگاه به چشم میخورد درختان چناروميوه وسرسبزی وآب‌فراوان رودخانه‌ها وچشمه‌هائی است که ازهرسو روان است

ابی دو رودخانه وچهار چشمه دارد  رود «ابی» که کم‌آبتر از رود « روضه چای » میباشد از قله‌ی بلند برفیر « میرپهاء » ــ قله‌یی از کوههای ــ ستاره لوند ــ سرچشمه میگیرد و از دره‌های ییلاقی غرب دهکده ابی و از نزدیکی آن میگذرد و با سه «سد» به‌کشتزارهای شمال ابی سرازیر میشود . این کشتزارها درست از تنگنای دره‌ی غربی دهکده که رودخانه بیرون میآید و در زمینهای (دشت) میریزد ، گسترده شده است

رود ابی از سر تنگه که مرز غربی دهکده است تاجائی که برود روضه چای میپیوندد پنج شش‌متر بلندتر است . این رودخانه درکشتزارهای گندم وجوی شمال وشمال غربی خاك ابی را سوار میشود وکشاورزان برای آبیاری زمینهای هموار توتونکاری جنوب دهکده از رود « روضه چای » استفاده میکنند .

رود روضه‌چای ازکوههای «گـَرچیق»سرچشمه میگیرد وپس‌ازگذشتن ازمیان دره‌های ییلاقی‌ابی وازکنار دهکده‌های سرراه‌کشتزارهای جنوبی وشرقی دهکده‌ی ابی را آب میدهد وبسوی شمال جاری میشود .

درکنارکشتزارهای توتون بیشه‌های درخت تبریزی قرار دارد که با سنگ یا پرچینهایی ازچوب وشاخه‌ی درخت محصور شده‌است .

بیشه‌داران تبریزیها راکه به رشد کامل رسیده‌اند میبرند وخشك میکنند وبه‌تیر فروشان رضائیه میفروشند . فروش تبریزی پس‌ازتوتون مهمترین قلم درآمد مردم دهکده است .

کشاورزی در ابی تا قبل از رواج کشت توتون منحصر به‌کشت گندم و جو و حبوبات بود . با رواج کشت توتون و همگانی شدن آن کشاورزان از کشتزارهای گندم و جو کاستند و تمام زمینهای هموار و مرغوب جنوب‌وشرق دهکده را به زیر کشت توتون کشیدند .

دهقانان ابی دوبار در سال خاك کشتزارهای خود را برمیگردانند ، یکبار در اوایل پاییز وباردیگر در اوایل بهار تا از علفهای هرزه پاك شود . پس‌ازبرگردانیدن سرتاسرزمین زیرکشت جویهای باریك وکم‌عمقی به فاصله‌ی یکی دو وجب از هم از سوئی که آب بآن سوار میشود ، میکنند . آنگاه پاره زمینی به درازای تقریباً پنج متر وپهنای یك متر که آنرا «هـَودَ» مینامند درکشتزار یا بیرون ازآن برای پاشیدن تخم توتون درنظر میگیرند . زمین «هود» را به‌گودی بیست‌وپنج سانتیمتر باکلنگ میکنند وخاك آنرا برگردان میکنند وتخم توتون را درآن میپاشند و رویش را باعلف وبرگها وشاخه‌های خشك درخت میپوشانند و روزی دوبار با آب‌پاش آنرا آب میدهند . سی تا چهل روزکه گذشت تخم توتون سبز میشود و جوانه‌های آن سر ازخاك بیرون میکشد ازآن‌پس کشاورزان آب‌پاش را کنار میگذارند وآب را از جویهای باریکی به

---

۱ – دهکدهٔ ابی بسال ۱۳۴۳ – ۱۳۴۲– درجریان اولین‌مرحله‌ی اصلاحات ارضی مورد تحقیق قرارگرفته است .

«هودَ» میرسانند هنگامیکه از ساقه‌ی توتون شش‌برگ سبزشد شاخه‌ها را با ریشه از خاک هودَ بیرون میآورند و در زمین آماده ، درکنار هم به‌فاصله‌ی سه‌انگشت مینشانند وروزی یکبار آب ملایمی به‌زمین میدهند تا ریشه‌های توتون خاک را بگیرند از آن پس هفته‌یی یکبار آب فراوانی به مزرعه می‌بندند آب‌دادن به مزرعه‌ی توتون آنقدر ادامه مییابد تا بلندی ساقه وبرگ توتون به‌یک‌مترونیم برسد وخالهای زردی‌که نشانه‌ی رسیدن توتون است بر برگها ظاهر شود ، در اینجا دهقان برگهای توتون را میچیند و درسبدی می‌ریزد و به‌انبار می‌برد و به زمیندار تحویل میدهد . مزدوران زمیندار برگهــای توتون را برروی یکدیگر میگذارند ونخ برکی را با سوزن بلندی از میان آنها میگذرانند . باین‌ترتیب رشته‌های فراوانی از برگهای توتون فراهم میآورند . بعد دو سر نخ هررشته توتون را به دو سوی چپر چهارچوب می‌بندند  چپرها را زیرآفتاب بدیوار تکیه میدهند تا برگها خشک شود  برگها که خشک شد نخها را از چپر باز میکنند و هرسه‌تا رشته‌یی را یکجا از تیرهای طاق انبار می‌آویزند  چند روزی‌هم برگهای توتون درانبارآویخته میمانند تابخوبی بخشکند ، سپس برگهای توتون خشکیده را به‌اطاقی نمور میبرند وآنها را از تیرهای سقف میآویزند تا کمی بخود رطوبت بگیرد . چند روزی که برگها ماندند ونم برداشتند کارگران میآیند وآنهارا به‌ترتیب رنگ ــ سبز و زرد وسرخ ــ در دسته‌های ۲۰ تا ۲۵ گرمی دسته‌بندی میکنند وازدسته‌ها عدل‌هائی بوزن ۲۵تا۳۰کیلوگرم فراهم میآورند

توتون‌کاران یکروز پیش‌ازبیرون‌آوردن ساقه‌ی توتون از«هودَ» وکاشتن درمزرعه ازخویشان وهمکاران ودهقانانی که در زمینهای دیگر کار میکنند دعوت میکنند تا در کار کاشتن توتون بآنهــا و دهقانانشان یاری دهنــد  دعوت بی‌چون‌وچرا پذیرفته میشود ودر روزموعود زمیندار آبگوشت چربی میپزد وهمه‌ی‌کسانی راکه در زمین او کار کرده‌اند ناهار میدهد .

توتونکاران به دهقانان زمین وآب وتخم و افزارکار و مبلغی به‌عنوان مساعده میدهند و وقتی پول توتون‌کاشته شده را گرفتند نیمی از آنرا خود برمیدارند و نیم دیگر را میان دهقانان خود تقسیم میکنند . توتونکاران پول توتون را نقداً درمحل ، از اداره‌ی انحصار دخانیات دریافت میکنند و دیگر در بارکردن و به شهر بردن توتون زحمتی نمیکشند .

## گندم وجو

زمینهای شمال وشمال غربی دهکده به‌کشت‌گندم وجو اختصاص دارد . دهقان اگرکشتزار را در اوایل پائیز تخم بزند در اوایل بهار بذر میپاشد و اگر در بهار تخم بزنــد در پائیز تخم میپاشد . هرگاه پس‌از پاشیدن بذر بهاره باران نبارد بزمین آب میدهد و اگر باران ببارد اولین‌آب را بیست روز پس‌از بذرپاشی میدهد . اگر تخم درپائیز بپاشد آب اول را پس‌از بذرپاشی و آب دوم را بیست روز به بهار مانده میدهد وآب‌سوم را اول تابستان . دهقان تا آنجا که بتواند در بهار بزمین‌آب نمیدهد زیرا آبی‌که دربهار برزمین‌داده شود زمین‌را سفت میکند و از رشد غله میکاهد .

معمولاً در هرهکتار زمین ۱۲ «پوت» (هرپوت ۱۶ کیلوگرم است) بذر میپاشند . هردانه تخم ده تا پانزده تخم بار میدهد .

تابستان که از راه میرسد رنج دهقان به‌ثمر رسیده است دهکده از نیمه دوم مرداد که روزهای دروست یکپارچه‌کار وشور وغوغا میشود دهقان داسی بردست وسفره‌نانی و کوزه‌ی آبی بردوش به مزرعه میرود و هنوز قله‌ی « ستاره‌ی لوند » از پرتو صبحگاهی خورشید رنگ نگرفته‌که بکار می‌نشیند . دروی دو تا سه‌من زمین (پاره‌زمینی که دو تا سه‌من بذر درآن میپاشند ) کار یکروز دروگر است  دروکه پایان میگیرد زمین گسترده در زیر ساقه‌های زرد وخشک بریدهٔ گندم وجو چشم‌براه خرمن‌پائیزه است  پس‌ازخرمن‌کوبی‌که با «خَـنْجَرْ» (خرمن‌کوب) صورت میگیرد همه‌ی دهقانهائی که در یک مزرعه کارکرده‌اند نیمی از محصول را برمیدارند ومیان خود تقسیم میکنند ونیم دیگر را به‌زمیندار میدهند

در انبی چغندر وسیب‌زمینی به‌اندازه‌ی مصرف یکساله‌ی اهالی میکارند . در روزهای آبیاری دهقانان هرتکه زمین به‌نوبت ــ ازسوی‌جنوب‌که جهت جریان‌آب رود«روضه‌چای» است رو به‌شمال و از مغرب به مشرق که مسیر رود «انبی» است ــ کشتزارهای خود را آب میدهند . زمینهای بزرگ وکوچک به‌نوبت سیراب میشود بدون آنکه میرابی داشته باشد باکدخدایی بآن نظارت کند یاآنکه برسرآب‌اندازی برخوردی میان دهقانان یا زمینداران روی دهد چرا که آب فراوان است و همیشه جاری . اگر چند سالی یکبار هم میان دهقانان برسرآبیاری نگومگوئی شود با پا درمیانی‌ریش‌سفیدان بزودی پایان میگیرد

سیزده خانوار ، مالک همه‌ی زمینهای زیرکشت دشت‌ها و صیفی‌کاریهای دهکده‌ی انبی‌اند و نزدیک به‌چهارصد دهقان درکشتزارهای آنها کار میکنند  اینها همه خرده مالک و با یکدیگر خویشاوندند . سیزده خانوار مالک همه کرد و از طایفه‌یی بنام «بگ‌زاده»اند .

زمینهای انبی مشمول تقسیم اراضی سال ۴۰ ــ ۴۱ نشد زیرا مرحله‌ی اول اصلاحات ارضی خرده مالکان را شامل نمیشد .

بگ‌زادگان، مرا[illegible]یر از سیزده خانوار را که روستائیان انبی باشند «کرمانج»[2] میخوانند سالهای سال است که بهره‌ی زمین زرخیز وآب روان بی‌حساب را میگیرند بدون آنکه رنج فراوانی برده باشند شاید همین آسودگی سببی و سود فراوان دست آنهـا را بازگذاشته است تا بیشتر بحود برسند و موقع خود را در دهکده‌یی که نزدیك به شهر رضائیه است بهتر دریابند.

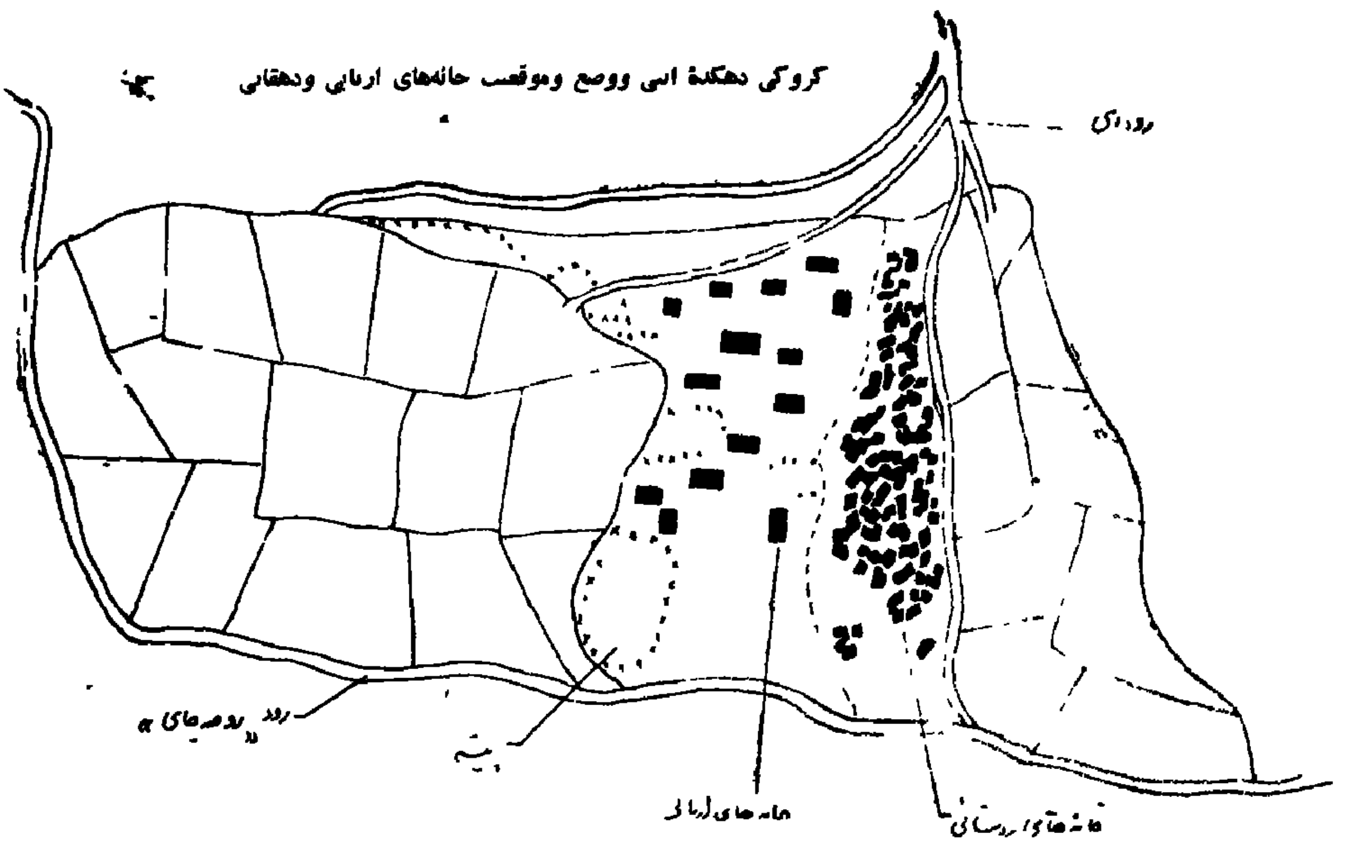
بگ‌زادگان با شهر رضائیه رفت‌وآمد فراوان دارنـد و این رفت‌وآمد فقط برای فروش گندم وجو یا مبادله آن با کالاهای باب دهکده نیست بلکه بیشتر برای دیدار شهر و فراگیری شیوه وچگونگی زندگی شهریها است.

## خانه‌ها

شکل ومحلیت خانه‌ها در دهکده انبی که بی‌تردیـد جلوه‌یی است از ساختمان یك جامعه، در دوچهره‌ی متمایز ازهم مرز وبنا پذیرفته است به‌نقشه‌ی انبی نظری بیندازیم اگر بیشه‌ها و زمینهای زراعتی را کنار بگذاریم ممناد زمین میان رود انبی و مرز شمالی کشتزارهای جنوبی، این پاره زمین‌را میشود به دوبخش کرد: بخش مرکزی وبخش کناره‌ی رود انبی زمین مرکزی شیبی ملایم دارد و هموار است از باختر بهشاخه‌یی ازرود انبی‌که بوسیله‌ی «بَنِد سَر» بهدهکده میآید میرسد و از جنوب بهرود «روضه‌چای». دوتا از چهار چشمه‌ی دهکده نیز دراین بخش جاری است. در سراسرچنین زمینی‌که دو تا سه برابر زمین حاشیه‌ی رود انبی است فقط چهارده خانه و یك مهمانخانه‌ی وسیع متعلق به سرپرست طایفه و دوسه انبار علوفه بنا شده است که از شرق تا غرب این پاره زمین جای‌بجای پراکنده‌است این‌خانه‌ها ازلحاظ نما وساختمان با جزئی اختلاف بیك جور است. ازکف زمین تا یك‌متر تخته سنگهای نسبتاً صاف وبندکشی شده‌یی خانه را ساخته و مانع نفوذ آب ورطوبت میشود. از روی پی سنگی ببالای آجر بندکشی شده‌است دروپنجره‌ها بیشتر چوبی‌است و رنگ‌وروغن خورده در چوبی سه‌چهارتا خانه را بهتارگی کنده و بجایش در آهنی کارگذارده‌اند برروی درهای آهنی بنابه سلیقه‌ی رایج دروپنجره سازان رضائیه با تسمه‌های آهنی‌نقش‌ونگارهائی برنگهای زرد وسبز وسرخ وآبی انداخته‌اند. برروی‌پنجره‌های کوچك پشت وپهلوی ساختمانها تور سیمی کشیده‌اند که از هجوم حشرات جلو بگیرد. فرش‌کف اطاقها بیشتر بافت تبریز

---

۲ - «کرمانج» که روزگاری نقسمت بزرگی ازکردهای ایران اطلاق میشده امروز بروستائیانی گفته میشودکه درتمام دهات‌کردنشین پراکنده‌اند و به مزدوری زندگی میگذرانند.



ویکپارچه است . اسباب خانه‌ها همه از شهر خریداری شده وطرز چیدن آنها نیز شهری است .

بیشتر بگ‌زادگان بوخاسته و بوحانمان حیاط خانه‌شان را با گلهای اطلسی زرد وآبی محصور کرده‌اند . بعضی از آنها که خانه‌شان برسر راه گله‌های گاو وگوسفند است بدور گلها و بوته‌ها پرچین خارداری هم افزوده‌اند وچند تنی ازآنها هم دیوارگلی بدور حیاط خانه‌شان کشیده‌اند و درهائی با چفت وبست محکم درآنها کارگذاشته‌اند . دهقانان در بخش کناره‌ی جنوبی اسی که باریکه‌یی است سنگلاخ وناهموار، خانه ساخته‌اند. خانه‌هایی قلوه‌سنگی دیوار به‌دیوار بام به‌بام و برسرودوش هم سوار ، طویله‌شان ، اجاقشان ، انبارشان واطاق نشیمنشان در کنارهم وبی‌درو‌پیکر ودودگرفته. تنور هرخانه دراطاق نشیمن قرار دارد . سوخت زمستانی دهقانان که سرگین خشك شده گاواست چسبیده به‌دیوار بیرونی‌خانه‌ها وروبهم انبار شده‌است سوخت خانه‌های سرپرستان طایفه بگ‌زاده نیز دراین بخش تلنبار شده وبوسیله زنها برای صاحبان مزارعی‌که شوهرانشان درآن‌کار می‌کند فراهم می‌شود . طویله وآغل بگ‌زادگان نیز دراینسوست .

ساکنان کنار رود انبی شبها زود بخواب می‌روند وحتی پارس سگهای گله وآوای بم گاوها هم قادر نیست سکوت سنگین شبانه آنها را بیاشوبند اگر شب زنده‌داری نگوش باشد گهگاه صدای لالائی خواب‌آلوده‌ی مادری را که از پنجره‌ی تاریك به‌بیرون می‌تراود خواهد شنید .

«لائی لای رلی دی»
لائی لا بچه‌ی مادر
«بحوت‌بای بابت چوآتمگت سکری»
چرا خوابت نمی‌آید پدرت رفته‌که برایت تفنگ بخرد
«دایك خت اسبیب بی‌زین دك»
مادرت اسش را زین می‌کند
لائی لا رلی دی
لائی لای بچه‌ی من

درغرب‌دهکده درکناره‌ی‌شمالی‌رود اسی‌تپه‌ی مخروطشکلی به نام «تپه‌ی دیر» قراردارد روی‌تپه چاله‌ای‌است‌که دروں‌آں چند تخته سنگ بزرگ ونیمه‌تراشیده‌ی آهکی افتاده است اهالی‌می‌گویند: در روزگاری‌که‌ارمنی‌ها درسرزمین پهناوری ار غرب ایران ساکن بودند وطایفه‌ی بگ‌زاده هنوز به این دهکده نکوچیده بود ، تنی چند ار رهبانان عیسوی ارمنی به اسی می‌آیند و براین تپه دیری از سنگ برپا می‌کنند و در آن معتکف می‌شوند ودور از غوغای زمانه به‌نیایش می‌پردارند وازاین‌روست‌که تپه‌ی «دیر»ش می‌نامند . مردم دهکده اسی و دهکده‌های پیرامون‌آن حتی دهکده‌های کردنشین دوردست نیر تپه‌ی دیر را مکان مقدسی می‌داسد البته نه‌برای آنکه زمانی برآن تپه دیری بوده و رهبانان نیاز زائران مسیحی را به‌دعای شبانه برمی‌آوردند بلکه بنا بهروایتی که سینه بسینه وهمپای زمان به‌آنها رسیده است باور دارندکه در هزاران سال پیش روی تپه‌ی دیر زرتشت پیغمبر شاد وخندان از مادر زائیده شد ومادر اورا نیز پس‌ازمرگ روی همین تپه بخاك سپردند

در جنوب باختری دهکده آنجا کــه شیب تند کوه ستاره‌ی لوند به زمین هموار می‌رسد گورستان‌کهنه‌ی ده زیر سایه‌ی تبریزیها ودرپناه بوته‌ها واطلسیهای زرد وآبی خفته است . برهر گورسنگی‌است بزرگ یاکوچك‌که قلم سنگ‌تراش شهری یا روستائی قصه‌ی زندگی درگور خفته را در نقشی یا شعری رقم زده است تا یادی و یادگاری باشد از او برسینه‌ی سنگ .

بعضی از سنگ‌گورهای دهقانان با نقشهای : سرقوچ ، داس ، شانه‌ی چوبی درشت دندانه ، لنگه‌ی کفش با درفشی ، قوری با استکان وقلکی تزئین شده و برروی بعضی تاریخ مرگ متوفی ، و دوسه بیت شعری هم کنده شده‌است .

مردان اسی مدعی‌اند که مانند پدران درمرگ خویشان وکسان خود نمی‌گریند ولی طبع ملایم دشت ، مردان اسی را نرمتر کرده‌است اینهاهم در مرگ عزیزان خود اشکی میریزند ولی دور از چشم دیگران . زنهای سوگوار با سه‌روز بآرامی مگریند وبا یکسال دستمالی سیاه سر می‌بندند ودرهیچ جشنی شرکت نمی‌کنند شب هفت کسان مرده بدور هم گرد می‌آیند و یکدیگر را دلداری میدهند و شب سال سر قبر می‌روند و خیرات می‌کنند

## دامداری

درکنار کشاورزی پربهره‌ی دهکده دامداری روبه‌کاهش رفته است امروزه این دهکده پانصد نفری سه‌تا چوپان وسه گله‌ی گاو وگوسفند دارد روستائیان ۴۰۰ گاو و۷۰۰ گوسفند و بگ‌زادگان ۳۰۰ گاو و هشتصد گوسفند دارند که در سه‌گله به‌چرا میروند .

گله‌ها سه ماهه‌ی بهار و دوماه از تابستان را در مراتع ییلاقی میچرند و روزانه دوبار ــ ظهروغروب ــ شیرشان را می‌دوشند و در پائیز روزی یکبار .

هرگله پنج سگ گله بهمراه دارد یکی از سگها ماده وچهارتای دیگر نرهستند هنگام چرا سگهای‌نر درچهارسوی گله وسگ ماده درکنار چوپان پاسداران هوشیاری هستند . وقتی زوزه‌ی گرگی شنیده شود یا گرگی به‌گله بزند چوپان سگ ماده را برای قراردادن گرگ به‌پیش‌باز او می‌فرستند . دراینوقت سگهای نر ، برای نجات سگ ماده یکباره به‌گرگ حمله میکنند .

چوپان هرگله برروی سگهای گله‌اش نامهائی میگذارد که با شکل ورنگ آنها مناسب است .

معمولاً سگ ابلق را «بلك» Balak.
سگ بلند قد کم‌مو را «مول» Mool.
سگ ستبرگردن را «هرج» Herja.
و سگ سینه پهن را «برار» Baraz. صدا میکنند .

به هرچوپان سالانه هزاروپانصد تومان پول یا برابر آن گوسفند وگندم میدهند . نزدیك تپه‌ی دیر تحته سنگ بزرگی افتاده است به نام «برپای سوار» اول پائیز که گله‌ها از ییلاق بازمیگردند دورادور این سنگ می‌ایستند و هرحیوان گاو وگوسفند خودرا از میان انبوه دامها سوا می‌کند وبخانه می‌برد .

## ترازوساز

زرنا و دهل سازهای معمول وشادی‌آفرین این (وهمه دهکده‌های غرب ایران است) زرنا ترانه‌ها را با نوائی هجا بهجا پاسخ می‌دهد

ترانه‌های عشقی را تنها می‌خوانند ترانه‌های رزمی را که بیشتر بهمراه پایکوبی رقصندگان مرد و زن خوانده میشود گاهی تنها وگاهی جمعی می‌خوانند وزمانی هم تکنفر بصدای رسا می‌خواند و گروه دیگر رقصندگان پاسخش را می‌دهند

## ترانه‌یی عشقی

«سر مرا خالق بن مداگلی کی کور بهر املك»
Sar Marâ Xâleq ben Madâgalıkı kura bahrâ balaka
«خدا خرابك نری ن قایك از هسپکی خال خالی سی یار بوما»
Xodâ xarâbka nareya na qâyeka aze haspakı xâl xâlı sı yâr bumâ
«باهاتاما تواب خال وخط گرد ناین قرك»
bâhâtâmâ tavâbe xâl va Xate garda nâben gerrka
«هرکس درد دلا دیدیی براتو گازن ولومان من نك»
har kas darde delâ dıdıya berâto gâzen valumân men naka

«در بالای سر ما خدای بزرگ ویگانه است ودر پائین دره‌ای ژرف ودریائی دو رنگ»
«خدا خراب کند ، نه راهی پیداست و نه قایقی کاش به‌اسب خالداری می‌نشستم ومی‌آمدم به‌زیارت خال وخط گردن یارکه زیر چانه اوست»
«هرکس‌که درد دلها را دیده است از من گلایه‌یی نداشته باشد» .

## ترانه‌یی برای رقص

«آی کدر ویا سورم» — ای پسر خورشید سرخم
«حمایلا دور مهرم» — حمایل دور مهرم
«خاستیا لاوك پسپورم» — نامزد پسر کاردان هستم
«آور زاما پرهشین» — این ییلاقات سبز وخرم
«کچك زندن اشین» — دخترخوب را آزار نمی‌دهند
«اوز زاما دوگانین» — این ییلاقات را دوچشمه است
«یك ت ال يك‌شيرين» — یکیش تلخ‌است ودیگری‌شیرین
«ارگحگاه یا حدگم» — ازدختران بپرسیم
«دورکانیا گل چینن» — (که) دورچشمه‌ها دارندگل می‌چینند

## رقص

رقص‌های کردی پرجنبش‌ترین ، گویاترین وباصفاترین یادگارهای دیرین این دیار است . رقصهای رزمی (که امروز حرکتش مانده ومعنایش فراموش شده‌است) . و رقصهای بزمی که لبریز است از غرور ونشاط چیزی نبوده که تنها در میان چادرها وکوهستان و بدست مردمی دامدار وکوچر رنگ و ریخت بگیرد . این آسمانی‌ترین نیازهای بشری است که با هرضربه‌یی و هرحرکتی خودی شان می‌دهد . دراین رقصها فروتنی‌ها ، غمها ، تمناها برای خود جائی وحرکات به‌اندازه‌یی حساب شده و قوام‌گرفته است که هرگز مجالی برای بروز خواهشهای حیوانی نمی‌گذارد و از این‌روست که مرد کرد با همه تندی و ناموس‌دوستی‌اش زن خودرا آزاد می‌گذارد تا دست در دست مردی دیگر نهد وساعتها پایکوبی‌کند .

در این چه نگاه‌داده و چه دهها با همه گرفتاریهای مخصوص به طبقه‌ی خود به رقص‌که تسلی‌دهنده‌ی تن وخیال آنهاست علاقه می‌ورزند محلی رقص همیشه دست می‌دهد مگر جشنی باشد یا عروسیی

در این پیچ‌خور رقص‌روائی داردکه درهمه سرزمینهای کردنشین غرب ایران نیز با اختلافهائی ناچیز ـ مثلاً تغییر اشعار و ریتم ـ معمول است مردان وزنان یا مردان تنها هنگام رقصیدن شکل دایره‌یی بریده می‌ایستند .

رقص «شیخانی» Çeyxâni

شیخانی آهنگی تند و رزمی دارد و باآن تنها مردان می‌رقصند

«سه‌پائی» Sepâi

رقصندگان زن ومرد سه‌پا به پیش می‌آیند و سه‌پا به‌پس برمی‌دارند .

«چراو رو» Cerâvro

زن ومرد به‌فرمان ضرب یك‌پا را محکم وبا صدا به‌زمین



«کپنک» بالاپوشی نمدی است که چوپانان درسرمای کوهستان، آن را به تن می‌کنند. مردی که کپنک بردوش دارد، یکی ازمردان خانواده سرپرست طایفه است

می‌کوبند وسپس زانوی خودرا کمی خم می‌کنند و با یکصدا و یک آهنگ می‌خوانند «چراورو چراورو»

«ممیان» Mamyâne

زن ومرد انگشتان کوچک دستهایشان را بهم می‌اندازند و دوبار دستها را تا نزدیک سینه بالا می‌آورند وبعد پنجه‌ی دست راست‌را به شانه چپ وپنجه‌ی دست چپ‌را به شانه‌ی راست می‌رسند و با هرحرکتی یکصدا می‌خوانند «ممیان گرگر ممیان»

بعداز آنکه چندبار دستها را بسینه آوردند وبه پائین بردند یکباره همگی پای‌راست را به‌زمین می‌کوبند ومی‌خوانند «گرگر ممیان هرممیان»

رقص «زراویک» Zarâvige

زراویک رقصی است شورانگیز و مرلی زن و مرد «لوندیها» را از هم می‌گشایند وهمراه با آهنگ زرنا ودهل پاها و دستها را بالا می‌برند وپائین می‌آورند. لوندهای سفید در فضا نقشهائی درهم و شوق‌انگیز ترسیم می‌کنند وهنگامیکه پایکوبی ودست‌افشانی به‌اوج خود می‌رسد وآهنگ هنگامه‌یی برپا می‌سازد رقصندگان یکصدا می‌خوانند. «هارزراویک وای وای» یعنی: چه نازك وظریفی تو وای وای.

«چما چما ل ل ؟» چرا، چرا اسطور شدی ؟

«د بلا وبید، وای وای» بگذار حوری شود، وای وای

«دست مژی، پا حلانوند وای وای» که دست من روی سینه تو باشد

## جشن آب‌نو

مردم اینجا جشنی دارند به‌نام «جشن آب‌نو» که جشنی است سرشار ازنشاط وکار وپاکیزگی فردای شب یلدا نزدیك ظهر خانواده‌هائی که حیاط وحوض وآب انبار دارند کوچك و بزرگ از کنار حوض یا آب‌انبار یا در خانه در یك رده می‌ایستند سرپرست خانه سطلی بدست می‌گیرد و آن‌را ازآب یکسال‌مانده‌ی حوض یاآب‌انبار پرمی‌کند وبدست کنار دستی خود می‌دهد و او نیز بدست یکی دیگر وآخرین نفر آب‌را بیرون می‌ریزد. بهمین ترتیب آب‌کهنه را بیرون می‌ریزند وحوض وآب‌انبار را ازآب تازه‌ی چشمه‌ها پر می‌کنند ودست و روی خود را با آب تازه و پاکیزه می‌شویند و به ناهار می‌نشینند

نزدیکیهای عصر که کوه ستاره‌ی لوند بر اینجا سایه می‌کشد همه‌ی اهالی چه آنها که حوض وآب‌انبار دارند وچه آنها که ندارند به صدای سازودهل نوازندگان محلی از خانه‌ها بیرون می‌ریزند و در میدانگاهی جلو میهمانخانه‌ی سرپرست طایفه به گرد هم می‌آیند و تا پاسی از شب گذشته شادمانه می‌رقصند

## عید قربان

پیش از ظهر روز عید قربان پس‌از قربانی‌کردن گوسفند مردم دهکده کوچك وبزرگ به بیشه‌ها و به صحرا می‌روند و چندتا طناب به درختها می‌بندند و همگی ــ بجز زنان شوهردار ــ تاب می‌خورند. اگرهواخوش نباشد اهل هرخانه طنابی از زیر سقف خانه‌شان می‌آویزند تا نزدیك غروب تاب می‌خورند

## چهارشنبه سوری

صبح چهارشنبه آخرسال خانواده‌ها بربام خانه‌های خود گون و هیزم زیادی می‌ریزند و نزدیك غروب هرخانواده هیزمها و گونها را به‌دو ردیف وچندکپه تقسیم می‌کند وآنگاه پسر بالغی با اجازه بزرگترها کبریتی می‌کشد و هیزمها وگونها را آتش می‌زند آتش درهوای نیمه تاریك غروب زبانه

می‌کشد دراینوقت اهل هرخانه بهم دست می‌دهند و روی یکدیگررا می‌بوسند ویکی ازدیگری از روی شعله‌ها می‌پرند . آنقدر پریدنها ادامه می‌یابد تا شعله‌ها فرو بنشیند و آتش سرد شود .

## مختصری از عروسی

عروسیها پس‌از درو برپا می‌شود . بگ‌زادگان باطایفه‌ی خود وگاهی هم با مالداری از طایفه‌ی دیگر زناشوئی می‌کنند . روستائیان که طایفه‌ی معلومی ندارند از هر کسی‌که باشد دختر می‌گیرند و به هرکسی‌که پیش‌آید دختر می‌دهند . پسرهای دهکده‌که ایرورها تا حدی از بند سنتهای دیرین‌رسته‌اند اگر به دختری دل بسپارند ابائی ندارندکه قصه‌ی عشق خودرا به‌پدر ومادر بگویند ولی هنورکم نیستند پدرانی‌که به‌خواست پسر توجهی ندارند وتصور می‌کنند که شایسته‌ترین دختر را تنها آنها می‌توانند برای پسرخود برگزینند

گاهی پسری ودختر دلداده‌ئی‌که مخالفت خانواده ایشان مانع ازازدواج آنهاست دست‌یکدیگررا می‌گیرند وبه دهکده‌یی دیگر می‌گریزند ولی‌بعد به‌میانجیگری ریش‌سفیدان وسرپرست طایفه دوباره برمیگردند وبهر ترتیبی هست سرانجام میگیرند بیشتر پدرها ، دخترهای فرارشان را از ارث و دیدوبازدید خانوادگی محروم می‌کنند . دختر پس‌ازچند روزی‌که بخانه‌ی شوهر رفت شریك واقعی زندگی مرد می‌شود . سروکارش دیگر با تور است وجمع‌آوری سوخت ، بچه‌داری ، پخت‌وپز ، آب‌آوردن از چشمه ، شستشو وهزارکار دیگر

شیربها از یك تا چهارهزار تومان است

«بوك» buk یعنی عروس

«نخت» naxt پولی که خانواده‌ی دختر بجای مهر می‌گیرند تا برای او جهیز بخرند .

« سرسپی » Sarsepi گیس‌سفیدی که بدنبال عروس بخانه شوهر می‌رود و پس از شب زفاف بخانه پدر دختر باز می‌گردد

«زاوا» Zâvâ داماد

«برازاوا» Berâzâvâ ساقدوش داماد .

«نزت» Nazt شیربها

## ضرب‌المثل

وقتی بخانه‌گرگ رفتی سگ خودرا همراه ببر
اگرگرگ پوستش را هم عوض‌کند فکرش که عوض نمی‌شود .
مرد بمیرد نامش میماند . گاو بمیرد پوستش .
نه عسل میخورم نه بلا می‌کشم

این میدان واین شیطان .
کلنگ چه غم داردکه نهر «موراد» طغیان‌کند .
بی‌شلوار خواب سه‌گز کتان می‌بیند .
فکر اول به درستی فکر آخر نیست .
میهمان یکروزه به‌اندازه جاسوس یکساله می‌داند .

حالا که حرف از میهمان به پیش‌آمد بد نیست بدانیم که مالداران ایبی در برابر مهمان ناخوانده و ناآشنا کم حرف و خود دارند و به نشانه‌ی پایان پذیرائی پیش او خوراك سیب‌زمینی سرخ‌کرده می‌گذارند

## باورها

اگرمردی از زیر دوك نخ‌ریسی بگذرد ازمردی می‌افتد.

اگر مردی اولین گرده نانی را که از تنور بیرون‌آورده میشود بخورد زنش خواهد مرد

اگر پسری یا دختری ته دیگ شیر جوشیده‌ی سرد شده را بخورد شب عروسی‌اش برف یا باران می‌بارد

پوست سیررا باید ازخانه بیرون انداخت وگرنه بدبختی می‌آورد

هرگاه مرغی بآوای خروس بخواند باید سرش را برید مبادا که بدبختی بیاورد

درگذشتهٔ نسبتاً دوری‌که دام برای این‌مردم مایه‌ی اصلی زندگی و دامداری تنها پیشه بر برکت طایفه بود جز به دام ومرتع ووسایل ازدیاد دام نمی‌اندیشیدند ، افسانه‌هاشان ریشه‌ی دامی‌داشت باورهاشان پیرامون‌دام وچراگاه دورمیزد وبالاخره دام برایشان زندگی بود از این‌رو برای نگاهداری دامها از بلاها و ازدیاد محصولات دامی راهها و حیله‌هائی جسته بودند وبکار می‌بستند . امروزهم پاره‌یی از آنها را بکار می‌بندندکه چندتا ازآنها یاد می‌شود

اگر کسی‌بخواهد اززیر دیگ شیری‌که درحال جوشیدن است گُلی‌آتش بردارد صاحب دیگ‌شیر بدش‌می‌آید ومی‌گوید اگر آتش را ببری برکت از شیر گوسفندهای من خواهد رفت

گوش‌ماهی و لاك سنگ پشت را به‌بند مشك کره‌گیری می‌آویزند تا برکت آن زیادترشود .

قاپك پای آهو را به نخ می‌کشند و به‌گردن گوسفند می‌آویزند تا بهنگام حمله‌گرگ بتواند مانند آهو بگریزد

## پزشکی عامیانه

درمان زگیل ـ ریشه‌ی گیاه «شاه ملهم» Çâmalham را می‌جوشانند و می‌گذارند تا سرد شود سپس‌کمی از آن را بروی زگیل می‌نهند .

درمان دل درد ـ «شاه‌تره» Çâtare راکه‌گیاهی است

با برگهای نازک کبود و گل‌های ریز آبی می‌جوشانند وعرقش‌را می‌گیرند وبه‌بیمار می‌خورانند .

درمان بریدگی ودریدگی ــ «رکیشا» Rakiçâ گیاهی است با گلهای ریز قهوه‌یی شبیه به‌برگ زبان‌گنجشک . برگ وگل رکیشا را روی بریدگی می‌گذارند ومیبندند .

درمان چشم درد ــ تخم رکیشا را با شیر می‌جوشانند تا سفت‌شود آنگاه‌آن‌را برروی چشم‌دردناك می‌گذارند ومی‌بندند و ده دوازده ساعت بعد بازش می‌کنند .

درمـان زخم سر ــ گیاه «اقلان وتی» Oqlânoti را که بوته‌یی بزرگ‌و پرپشت وبرگهای سبز سیر وگلهای ریز زرد دارد و در بهار می‌روید خشك می‌کنند و درآب می‌کوبند وآبش را برزخم سر می‌ریزند وتفاله‌اش را هم برآن می‌نهند ومی‌بندند. این گیاه زخم سررا می‌سوزاند ومی‌ریزاند ودرجای زخم بهبود یافته دیگر موئی نخواهد روئید

## خرافات

«شش» (آل) çaça ــ آل پیرزنی‌است زشترو لحظه‌یی پیش‌از اینکه بیاید وجگر زائو را ببرد بوی‌گند دهانش بدرون اتاق زائو می‌آید وهیاهوی مرموز آزاردهنده‌یی از او بگوش زائو می‌رسد بطوری که زبان‌اش بند می‌آید و بی‌تابی می‌کند وبیحال می‌شود . دراینهنگام آل بدرون اتاق می‌آید وجگر زائورا برمیدارد ودرتوبره‌ای سرخ‌رنگ می‌اندازد و به‌چالاکی می‌گریزد . پس‌از بیحال شدن زائو چند زن از بستگان او برسرتر که چوبی تکه‌پارچه‌ای می‌بندند وطشتی‌مسین‌برمیدارند وجلو در اتاق می‌نشینند و ساعتی پی‌درپی به طشت می‌کوبند تا آل جگر زائو را پس بیاورد . هرگاه ساعتی از طشت‌کوبی بگذرد و زائو بحال بیاید در اتاقش را می‌بندند وپرده‌ها را می‌کشند وچراغ را اگر شب باشد ــ کم‌نور می‌کنند ومی‌روند که آل بدون هراس جگر زائو را بیاورد کمتر پیش می‌آید که آل باز نگردد وزائو بمیرد

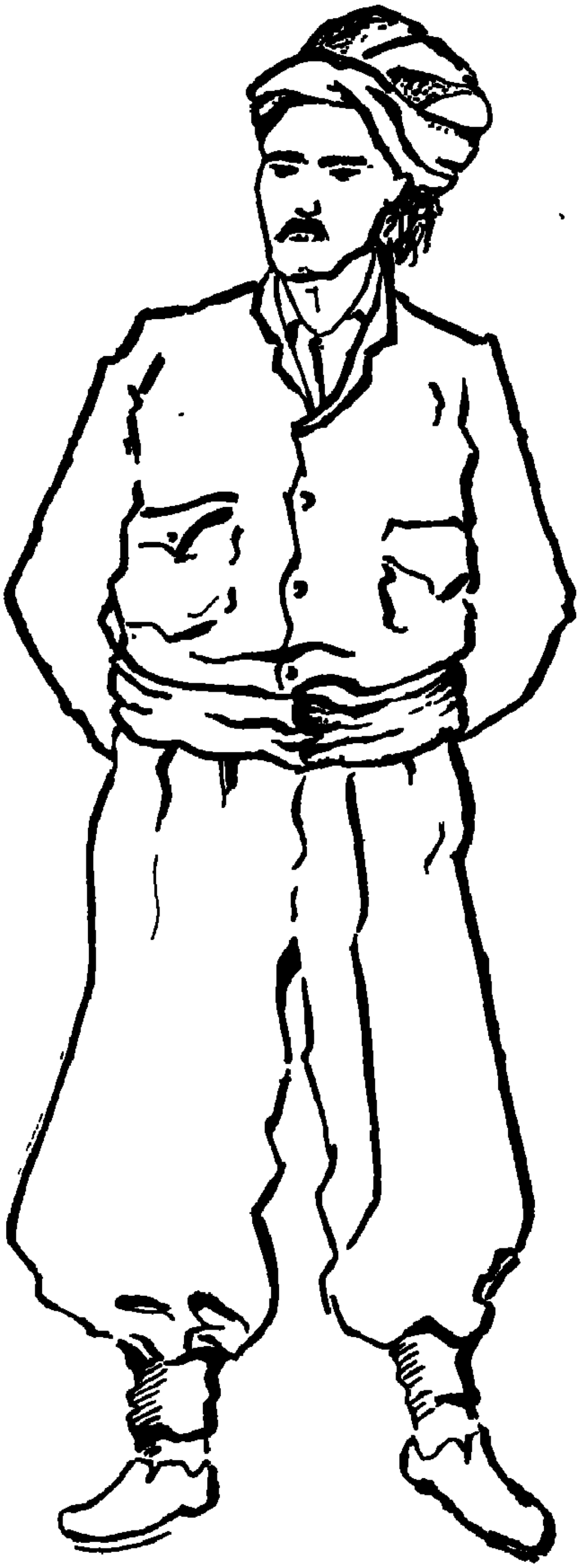
بختك «قاپوس» Qâpus

بختك شب‌هنگام به سراغ خوابندگان می‌رود وخود را بروی آنها می‌اندازد . بختك زده بیدار می‌شود ولی یارای چشم بازکردن و فریادکشیدن ندارد . اگرکابوس زده بتواند انگشت خود را در سوراخ بینی بختك فروکند نفس او تنگ می‌شود و رهایش می‌کند وگرنه باید چندبار نام خدا را دردل یادکند تا بختك بگریزد .

غول بیابانی «رش‌شبی» Raçeçabı

غول بیابانی بصورت آشنائی به‌در خانه‌ها می‌آید ودر می‌زند و مرد خانه را به‌نام می‌خواند مرد به‌در خانه می‌آید ، دوست یا آشنای خود را می‌بیند سلام می‌کند و از حـال

طرح مردی ازخانوادهٔ سرپرست طایفهٔ نگزاده با لباس تابستانی



و کارش میپرسد ولی غول بیابانی پس‌پس می‌رود مرد که حال اورا دگرگون می‌بیند بسویش میرود وغول خود را به‌تاریکی می‌کشد وناگهان یقه اورا میگیرد و اورا بردوش می‌اندازد و به صحرا می‌گریزد . مردی‌که گرفتار غول بیابانی می‌شود اگر خودرا ببازد دیوانه می‌شود ولی اگر نترسد ونام خدا را به‌زبان بیاورد یا دست بیاندازد وبیضه‌ی اورا بگیرد وبفشارد غول بهراس می‌افتد و رهایش می‌کند

**«کرهافتار» Karhâftâr**

کرهافتار درساسان پرسه می‌زند وچشم‌براه‌آدمیزاد است هرگاه مردی کرهافتار را ببیند و از شجاعت و دلیری او تعریف‌کند کرهافتار دلیر میشود وتکه چوبی را به‌پشت گردن خود می‌گذارد و دو دستش را از آرنج به دوسر آن می‌اندازد و سوت‌زنان سوی آن‌مرد می‌رود وآزارش می‌کند ولی اگر مرد بگوید کـه «کرهافتار ترسوست و اگر نزدیکتر بیاید دماغش‌را بامشت خرد می‌کنم» کرهافتار می‌ترسد ومی‌گریزد

**قصه**

یکی بود یکی نبود غیر از خدا هیچکس نبود روزی از روزها سمی رفت به‌پای گنجشکی گنجشک آمد بر سر سوراخ بام پیرزنی که لب تنوری سرد نشسته و فکر می‌کرد نشست گنجشک گفت آهای پیرزن بیا این خار را از پای من بیرون بکش وتنورت را روشن‌کن پیرزن خوشحال شد وخار را از پای گنجشک بیرون‌کشید و به‌تنور انداخت تنور با شعله‌های سرخ قشنگی روشن شد زن نانهایش را پخت ووقتی‌که خواست آنها را در سفره بپیچد گنجشک آمد سر سوراخ بام وگریه را سرداد که باید خار مرا بدهی یا بجاش هفت‌تا نان گرم برشته پیرزن ناچار هفت‌تا نان گرم وبرشته به‌گنجشک داد گنجشک بال زد ورفت ورفت تا چشمش افتاد به چوپانی که در سایه‌ی درختی نشسته بود و شیر بدون نان سر می‌کشید گنجشک صدا زد آهای چوپان چطور شده که شیر بدون نان میخوری ؟ چوپان جواب‌داد چکنم نانی تو سفره ندارم گنجشک هفت‌تا نان را که هنوز گرم بود به چوپان داد چوپان نانها را با شیر خورده وحدارا شکر کرد و تا آمد که چوبش را بردارد وبراه بیفتد گنجشک فغان برداشت که ای چوپان تو که نانها را خوردی وسیر شدی پس بمن چه میدهی؟ چوپان گفت چی بتو بدهم که بدردت بخورد ؟ گنجشک گفت یا هفت‌تا نان‌گرم و برشته‌ام را بده یا هفت‌تا از قوچهای چاق و پروارت را چوپان ناگزیر هفت‌تا قوچ از میان قوچهای گله سوا کرد وداد به‌گنجشک گنجشک هفت‌تا قوچ را برداشت و بال‌کشید ورفت ورفت تا رسید به صحرائی سبز وخرم ودید حیوانات جوراجوری دارند مقدمات عروسی بزرگی را فراهم



دختری ازخانوادهٔ سرپرست طایفهٔ تکزاده با لباس زمستانی

می‌کنند گنجشک رفت به سراغ خارپشت ولاک‌پشتی که داشتند هیزم جمع میکردند آهسته به‌آنها گفت من هفت‌تا قوچ پروار دارم و میدهم به‌شما که امشب به مهمانانتان شام مفصلی بدهید خارپشت وسنگ‌پشت که نزدیک بود از خوشحالی پس بیفتند دوستان خود را خبر کردند و همگی دست از کشت‌وکشتار کشیدند و دود ودمی براه انداختند و هرطوری بود عروسی‌را بخوبی برگزار کردند و آخرهای شب تا خواستند که عروس و داماد را به‌حجله ببرند گنجشک رفت روی درختی و باصدای بلندگریه را سرداد که هفت‌تاقوچ پروارم‌را بدهید یاعروس‌را با هرزبانی که به‌او خواندند فایده نکرد و ناچار عروس را دادند به‌گنجشک گنجشک عروس‌را برداشت ورفت ورفت تا رسید به مرد کوری کـه سر سنگی نشسته بود و «دونك»

Dudak ( نی‌لبك ) می‌زد گنجشك گفت ای مرد بیا و این عروس را از من بگیر و نی‌لبکت را بده من مردکور ازخدا خواسته عروس را گـرفت و نی‌لبکش را داد به گنجشك . گنجشك با خوشحالی پر زد ورفت ونشست بروی سنگی بزرگ و شروع کرد به زدن نی‌لبك که ناگهان دودك از نوکش افتاد پائین وخرد شد . گنجشك هم که دیگر روی برگشت نه لانه نداشت همانجا دق‌کرد ومرد .

## خوراك

مردم انبی ده دوازده جور خوراك که چندتای از آنها باب خانه‌ی دهقان است وبرخی دیگر که گوشت وروغن زیادتر میخواهد وبیشتر بشیوه‌ی شهریها پخته‌میشود ویژه بگ‌زادگان است .

خوراك دهقانان بیشتر از موادی است که در دسترس دارند وبابت خریدآن روزانه پولی نمیدهند مثل شیر ، دوغ ، کشك و حبوبات و برنج (حبوبات و برنج را با گندم مبادله میکنند) گاهی چند خانوار گوسفندی سر می‌برند وگوشتش‌را میان خود تقسیم می‌کنند . هرخانوار سالی یکبار قرمه درست می‌کنند و در خیك نگهداری می‌کنند . از قرمه آبگوشت هم می‌پزند و هفته‌یی دوسه‌بار آبگوشت قرمه میخورند

کل‌دوش (کله‌جوش) Kaladuç که از برنج وروغن و دوغ می‌پزند وگاهی‌هم به‌آن لپه می‌ریزند ، تقریباً خوراك هرروزی دهقانان است .

دوین Dovin آشی‌است‌آبکی‌که بابرنج وگندم وروغن می‌پزند و بآن دوغ ترش میریزند دهقانان پیر به دوین رغبت زیادی نشان میدهند چرا که نان پر ازکاه وسبوس تنوردهقانی را در دهانشان میخیسانند . مالداران دهکده نیز گاهی ازاین خوراکها کـه برشمردیم می‌خورند ولی بیشتر خوراکهائی می‌پزند که از شهریها یاد گرفته‌اند مثل دلمه‌ی برگ مو ، دلمه‌ی کدو ، دلمه بادمجان وفلفل با چاشنی‌های ترش‌مزه‌ی شهری .

قیل سل Qilasel خوراکی است که بگ‌زادگان خیلی دوستش دارند و هفته‌یی چندبار ازآن می‌خورند گوشت را می‌برند و روی‌آن سیروماست وروغن می‌گذارند و درظرفی برروی آتش سرخش میکنند . اگر به قیل‌سل ادویه بزنند بوی مطبوعی بهم می‌زند .

## نانها

مردم انبی چهارجور نان دارند که پختن‌آن بازنان است. نان خانه‌های اربابی را زنهای دهقانان می‌پزند و پس‌از پختن دوسه‌گرده نان برای خود برمیدارند وبقیه را به خانواده ارباب می‌دهند . «لواش» Lavâç که همان لواش شهریها است و «گرده» Gerda که نان گرد وکلفتی است نان همیشگی سفره‌ی دهقانان است .

خانوارهای اربابی هم نان «گرده» می‌خورند ولی آنرا کمی نازکتر می‌پزند وگاهی هم به‌خمیر آن روغن می‌مالند و می‌پزند .

«کاده» Kâda نان گرد وضخیمی‌است‌که لای خمیر آن روغن میگذارند ومیپزند این نان را بگ‌زادگان بیشتر در چاشت میخورند وگاهی هم بجای شیرینی پیش میهمانان می‌نهند

نان «سلك» Selk این نان را با روغن میآمیزند و در ته کاسه‌ی مسین گردی میگذارند و به‌تنور می‌زنند ومی‌پزند

دهکده‌های بگ‌زاده نشین درمحال «دشت»

| | | | |
|---|---|---|---|
| سولك | Sulek | سلوانا | Selvâna |
| دربند | Darband | میروا | Mıravâ |
| خوشکو | Xuçaku | هلوری | Helurı |
| کای | Kâı | راجان | Râjân |
| جرم | Jerme | درگر | Dazger |
| بتکار | Betkâr | گوجار | Gôjâr |
| گاگرو | Gâgaro | زنگلان | Zangelân |
| توی | Toye | قره اوی | Qarahovi |
| هل فل | Halafala | قصرك | Qasrek |
| رزگه | Razga | خر | Xerre |
| نوشان | Nôçân | | |

دهکده‌های بگ‌زاده‌نشین درمحال ترگور :

| | | | |
|---|---|---|---|
| انبی | Anbı | چمان | Camân |
| تل | Telo | تودان | Tevaddan |
| تالین | Tâlın | تلکی | Tolaki |
| شیخ شمزین | Çaıx Çamzın | | |

# دبیری و نویسندگی

(٦)

محمدتقی دانش‌پژوه

۳۱ ــ مولی کمال‌الدین حسین‌بن علی‌کاشفی سبزواری درگذشتهٔ ۹۱۰ **مخزن‌الانشاء** خودرا بنام کمال‌الدین سلطان حسین بایقرا و وزیرعلی شیرنوایی دریک عنوان (آنچه نویسنده باید بداند) وسه صحیفه (۱ و ۲ خطابات ۳ جوابات که بدرخواست خواجه افضل‌الدین محمد پس‌از دوبای نخستین با دیباچه‌ای نوشته است) ویك خاتمه (درخواستها) در ٤ ج ۹۰۷/۲ بانجام رسانده است (فهرست فیلمها ص ۱۸۹ - ذریعه ۲۰ ۲۲۳ - نشریه ٤ ٤٥۷ و ٥ ۱٤۳)

* افغانستان ص ۱٦۹
* بانکیپور ۹ ، ۷٦ ش ۸٦٦
* پاریس AF 73 (بلوشه ۲ ۲۷۱ ش ۱۰٥۸)
* طوپقپوسرای دونسخه مورخ ۹۰۷ و ۹٤۸ (فهرست فیلمها ۱۸۹ ــ فهرست ادهم ص ۱۲۳ ش ۳۲٦)
* قاهره ۲ - ۱۳۹ (بنام گاوان گیلانی)
* مجلس ٦ - ۲۱٥
* ملك ش ۳۹۳۱ مورخ ۹۳۳ و ۳۱۱٦/۷ (گزیده)
* موزهٔ بریتانیا (ریو ۲ ۲٥۸)

همو بنام ابوالمحسن سلطان حسین میرزای بایقرا از مخزن‌الانشاء خود برگزیده و **صحیفهٔ شاهی** در یك عنوان و شش صحیفه در چند سطر و نوع و کلمه و حرف و طبقه و قسم وخاتمه نگاشته‌است و آن درلکهنو بچاپ رسیده است (ذریعه ۱٥ ۲۱ - مشار ۱۰٦٤ و ۲٤٦۹)

* آستان قدس ۷ ٦٤٤
* ادبیات (ش ۱٦٦ کرمان و ۷۲۰ حکمت)
* اصغر مهدوی ٤۰۲ (نشریه ۲ ۸۷)
* بادلیان ۱۳٥۷ و ۱۳٥۸
* پاریس S P. 467 (بلوشه ۲ ۲۷۳ ش ۱۰٥۹) در دنبال آن نامه های شاه طاهر دکنی است
* پرچ ش ۱۰٦۱
* حقوق ٥۰ ج (ص ۱٥۷ فهرست) .
* دانشگاه ش ۱۱٤ و ۲٤۸۱ و ٥۲۲٥ و ش ۲۰۱ و ۸۷٥ نفیس
* طوپقپوسرای ص ۱۲٤ ش ۳۲۷
* عارف حکمت ۳۲ - ۱۳۳ (نشریه ٥ : ٥۰۰)
* قاهره ۲ : ٤

* مجلس ۵۹۱۱ و ۵۹۱۲ (۱۷ ۲۹۹)
* ملك ٤۱۲۲ ارسدهٔ ۱۲

۳۲ – استاد حواهر رقم حوش‌بوس · آداب نگارش دارد مورح ۹۲۰
* افعانستان ص ۱۹۱ فهرست بورکوی

۳۳ – حواندمیر مورح نامهٔ نامی داردکه در ۹۲۵ (مشات لطیمه) تا امدکی پس ار ۹۲۹ ساحته است (فهرست سحه های حطی فارسی ۲۱۲۱)
* آستان قدس ۱۰٤۵ (۷ ۸۷٤)
* آصفیه ۱۷٦۹ (٤ ۱۰٦)
* باکوش ۱۲۲٤ مورح ۹۷٦
* پاریس S.P. 1842 (٤ ۲۷۹ ش ۳۳۳۷) مورح دههٔ دوم شعبان ۱۰۲۰ .
* تاشکند ۱ ٤ – ۱۵۳ پنح سحه و ۵ ۱۸۲ دو سحه
* داش‌سرا ۲۰/٦ قریب (نشریه ۵ ٤۳۸)
* دیوان هند ۲۰۵۵ مورخ ۲٤ر۱۰٦۵
* ملافیرور سحهٔ مورح ۲٦ ع ۱۱٦۰ (رهاسك)
* لسگراد ش B 2398, A 210 (ص ۵٦۹ و ۵۸۱ فهرست)
* دکتر حسیں مفتاح
* ملك ۵۷۸۸/۱
* مورهٔ برتانیا Or 11012 ارسدهٔ ۱۱ .
(نشریه ٤ ٦۸۹ – فهرست اوس ۷۸)

۳٤ – ترسل یا دستور نامه‌نگاری با سال شماری و ساق‌که درآن تاریح ۲۷ رمصان ۹۲۷ دیده میشود
* همدان ش ۱۵۰۹/۱ (نشریه ۵ ۳٦۲)

۳۵ – ترسل یا مشات که برای دوبی ارررگ‌زادگان تألیف شده‌است .
آعار سپاس قیاس متکلمی را که مشی ماشی دیوان داش و کاتب مباشیر اسرار آفریش قلم تقدیر ورقم تصویر اوست .
انحام و ادراك سعادت میرلیں بداست
* محموعهٔ روصاتی دراصمهان (نشریه ۵ ۱٤۳) مورح رحب ۹۳۱ در استراباد

۳٦ – حکیم یوسف‌بن محمدبن یوسف یوسفی هروی مشی همایون سال ۹٤۰ برای پسر حودش رفیع‌الدین حسین ودیگر شاگردان بدایع‌الانشاء حودرا نگاشته وآن محاورت وتوقیعات است و در دلهی بنام «انشاء یوسفی» در ۱۸٤۳ چاپ شده‌است
(نشریه ٤ : ٦٦ و ٦۸۹ و ۵ ۵۰۰ – فهرست سخه های حطی فارسی ۲۰۸٤)
* آستان قدس ۷ ۲۱۵
* اسپرنگرش ۱۰٦۳
* استوارت ش ۲۰ ص ۹۰
* ایوانف ۱ ۱۵۲ ش ۳٤۹
* بادلیان ۱۳٦٤ تا ۱۳٦۷ .
* براون کیمبریح ص ۲۷۵
* پرچ ص ۱۳۵ و ۱۰۱٤ ش ۱۰٦۵
* تاحیکستان ۱ · ۲٤۹
* تبریز (نشریه ٤ · ۲۸٦ – فهرست تبریز ۱ ۱۳۹)

* دانشگاه ش ۵۳۸۱ مورخ ۱۰۶۹ .
* دیوان هند ش ۲۰۵۷ مورخ ۲۹ ج ۱۰۷۸/۱ و ش ۲۰۵۸ مورخ ۱۹ ج ۱۰۹۸/۱ و ش ۲۰۵۹ مورخ ۱۲ ع ۱۱۸۱/۲ و ش ۲۰۶۰ بی تاریخ
* رهاتسك ص ۶۰ ش ۱ و ٤
* مدینه عارف حکمت ۲۶ (نشریه ٥ ۲۵۰) .
* ملك ۳۸۳۳/۲ از سدهٔ ۱۰
* موزهٔ بریتانیا (ریو ۵۲۹ و ۹۸۳ - فهرست اوس ۷۸ - نشریه ٤ ۶۸۹)
در فهرست بادلیان (۱۳۶۸) از منشآتی یاد شده که مانند بدایع‌الانشاء است در فهرست ریو (۷۹۷) از فرهنگ بدایع‌الانشاء یوسفی یاد شده‌است .

۳۷ - غیاث‌الدین محمد عراقی اصفهانی منشات دارد که نسخهٔ سدهٔ ۱۰ آنرا دیده‌ام (دانشگاه ش ۸۳۳۳) از او در ذریعه (۹ ۸۱۶) یادی نیست انشاء او درکتابخانه دکتر اصغر مهدوی ش ۸۷۳ هست (نشریه ۲ ۱۷۳ - فهرست فیلمها ص ۱۷)
در فهرست ایوانف (۲ ۱۲۳ ش ۱۳۸ نسخهٔ مورخ ۲۶ شعبان ۱۰۶۳) یاد شده است از منشآت محمد اصفهانی که در نامه‌نگاری درباری ودوستانه است به ترتیب طبقات و نامهایی که درآن آمده گویا خیالی است ودرآن ازتاریخ رجب ۹۷۱ و ۱۰۰۰ یاد شده وگویا به مثال باشد در دانشگاه (۲۵٤۷/۱ مورخ ع ۱۰۵۰/۱) ازمنشآت او هست (فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۲۱۰۲) نسخهٔ دانشگاه ش ۸۳۳۳ به خط نستعلیق صفر ۹۸۲ است با تاریخهای رجب ۹۲۱ و ذ ق ۹۵۲ ومحرم ۹۸۱ درنامه‌ها و درآن از مدرسهٔ شاه رخ نزدیك روضهٔ رضوی یاد شده است

۳۸ - بنام سلطان سلیمان پسرسلطان‌سلیم‌یکم پسر بایزید (۹۲۶ - ۹۷٤) **لطائف‌الانشاء** به نگارش درآمده با دیباچه های عربی و یك مقدمه و سه مطلب رسائل فرسی در ۹ فصل، مکاتیب ترکی در ٤ فصل ، طوامیر عربی در ۳ فصل ، فصل نخستین هریك در دو صنف سلطانیان واحوانیان است در ٤ بخش
* بادلیان ۱۳۷۷
پارس A.F. 180 (بلوشه ۲ ، ۲۷۵ ش ۱۰۶۰)

۳۹ - **دستور نامه‌نگاری یا ترسل** در نه فصل
* ملك ش ۶۲۷۶ مورخ ۹۷٤

٤۰ - ملامیر فاری گیلانی **صحائف‌الاخبار** در نه فصل سال ۹۷۶ ساخته است (فهرست نسخه های خطی فارسی ۲۱۰۳)
* ملك ۳۸۳۸/۱ مورخ ۱۰۶۷ و ٤۱۷۱ .
از اوست **دستور نامه‌نگاری یا ترسل**
* دانشگاه ۵۲۵۸/۱

٤۱ - شیخ محمدبن شمس‌الدین . **ترسل یا منشآت** دارد که رساله‌ایست در اصول انشاء و مورخ ۹۹۵ و ج ۹۹۷/۲ و ۱۰۰٤ بنام میرزاعلی خان در یك مقدمه و چهار مطلب بیان احکام دسته ، مطالبات سلطانیه ، عرائض برای هر صنفی ، خاتمه در مرقعات تهنیت عید .
آغاز عنوان نامهٔ سعادت ابدی و دیباچهٔ منشور دولت سرمدی حمد و سپاس منبعی است .

انجام .

مرا حضور تو دردیده می‌فزاید نور — خوشا دمی که مشرف شوم دمی بحضور

* دیوان هند ش ۲۹٤۷/۱
* مجلس ش ۲٦٦٥/۱٤ (۸ ٤۲۳)

٤۲ – محمدبن ناصرالحق حسینی نوربخشی متخلص به سید سام شاه تهماسب دراصفهان دستور انشاء درسه بخش نگاشته است (فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۲۱۰۰)

* سپه سالار ش ۷۰۹٤/۲ (٤ : ٤۲۷) .

همچنین از اوست انشاء عالم‌آرای که بنام شاه تهماسب و وزیرش میرزا فضل‌الله میر میران در ۹٥٦ دراصفهان دریك فاتحه و سه لمعه ویك خاتمه ساخته است (فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۲۰۸٤)

* آستان‌قدس ۱٦٤ (۷ ۲۰۹)
* دانشگاه ٤٤۸۷ از سدهٔ ۱۱

٤۳ – میر منصوربن محمدبن علی منشی شیرازی مولف شمس‌السیاقه ترسل منصوری خودرا برای شاگردان به عنوان «مکتوبی چند از انشاء امناء زمان» ساخته است نوشتهٔ ریو گویا برای شاه تهماسب و شاه‌عباس نگاشته و برخی ازنامه‌های آن درنسخهٔ موزهٔ بریتانیا تاریخ ۹٥٤ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۱۰۳۲ دارد ولی باید صد سالی جلوتر ازاین تاریخ باشد

(نشریه ٥ ۳۲٦ و ٥۷۷ – نمونهٔ خطوط خوش کتابخانهٔ شاهنشاهی ص ۱۰۹ و ۱٤۳ – دانشگاه ۲ ۲۷۹ – فهرست نسخه های خطی فارسی ۲۰۹۲)

* دانشگاه در جنگ مورخ ۸۸٤ و ۸۸٦ و ۹۰۲
* ملك ش ۳٦۷۲/۱ مورخ ۸۹٥ و ۳۸۳۱ مورخ ۹۰۸۹
* موزهٔ بریتانیا Add 7692 در ٤۳ گ ۸ س نوشتهٔ شعیعی در شوال ۱۰۸۷ و این نسخه بخشی ازآن است و در فهرست کرافت ص ۲۸ انشاء منصوربن محمدعلی شیرازی خوانده شده است (ریو ۲ ٥۲۹)
* موزهٔ عراق دربغداد ۱۱٤۷/۲ مورخ ۸۹۰
* همدان ۳۲۷۲ مورخ ۱۰۲٤

٤٤ – خلاصه‌الانشاء یا انشاء فراست درسه باب و هندی از سدهٔ ۱۱ (فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۲۰۹۹) .

* دانشگاه ش ٥۰۲۸ ازسدهٔ ۱۱ و ۱۲ .

٤٥ – حضوری گویا میرزا عزیزالله قمی درگذشتهٔ ۱۰۰۰ دستور نامه‌نگاری یا ترسل نگاشته است

همدان کتابخانهٔ ابن‌سینا (نشریه ٥ ۲۳٥)

٤٦ – محمد مسیح بغدادی بنام شاه عباس صفوی بهادرخان ترسل دارد و در دههٔ هفتم سدهٔ نخستین پس از هزار (۱۰٦۰ واندی) آن را ساخته است

* ملك ش ٤٦٥۷/۲

٤۷ – حسن‌بن گل محمدبن قلی محمد بنام پادشاه تیموری هند گویا شهاب‌الدین شاه جهان (۱۰۳۷ – ۱۰٦۹) تحفهٔ سلطانیه خودرا در سه فصل یا باب : احکام سلاطین ونامه‌های شهرادگان ، فرمانها و مکتوبات و جواب آنها ، مکاتبهٔ شرعی ساخته ، وآن ترسل است ونمونهٔ نامه‌های دیوانی وقضائی وشرعی است .

* افغانستان ص ۲۳۹ فهرست بورکوی .
* ایوانف ۲ ۱۲٦ ش ۱٤۲ و ۱ ۱۸ ش ٤۱۱

* پاریس S.P. 466 مورخ ۱۰٤٤ (۲ . ۲۷۸ ش ۱۰٦۳ فهرست بلوشه)
* دیوان هند ۲۱٤۲ بی تاریخ
* لنینگراد D 112

٤٨ – عبدالحسین نصیری القاب دارد در قواعد و آداب احکام و مکاتیب ، پسرش محمدرضای نصیری طوسی ذیلی برآن نوشته و در ۱۹۰٤ آن را پایان برده است (فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۱۲۰۷ – مجلس ۱۰ ۱۳٦۷)
منشآت سلیمانی او در ۱۵ باب است وچند باب اخیر آن درقواعد خط واملاء وقواعد سخنوری وآدابمنشی است ، ساختهٔ بدستور شاه سلیمان صفوی ، در ذیل القاب نصیری طوسی ازآن یاد شده‌است (مجلس ۱۰ ۱۳٦۸)

٤٩ – القاب که در فهرست تاشکند (٥ : ۱۸۳ ش ۲۷۷۲ نوشتهٔ محمد عتیق‌الله در ۱۱۱۷) از آن یاد شده است

٥٠ – القاب نامهٔ قدیم محمد اعظم وکاظم علی منشی که القاب و عنوانها زمان حیدرعلی‌خان میسوری (Mysor) در گذشتهٔ آغاز محرم ۱۱۹۷ است
* دیوان هند ش ۲۱۳۳

٥۱ – لاله بهوپات‌رای Bhupatray دستور شگرف دارد درفن انشاء ساختهٔ پس‌ازظهوری درگذشتهٔ ۱۰۲٥ (فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۲۱۰۱)
* ایوانف ۱ ۱۷۸ ش ۷ – ٤۰٦
* دیوان هند ۲۱۳۸ و ۲۱۳۹
* موزهٔ بریتانیا Or 2016 ریو ۱۰٤۳/٥

٥۲ – نورس چمن ، نرسل زمان شاه عباس دوم است (فهرست نسخه های خطی فارسی ۲۱۲۳)
* مجلس ش ۳۰۹ (۲ ۱۸۱)

٥۳ – شیخ مبارك فرشی انشاء مطلوب داردکه دستور نامه‌نگاری برای شاگردان است
* دیوان هند ش ۲۱۳٤ مورخ ۱۱۹۱ در بنگال

٥٤ زبدةالانشاء که دستور نامه‌نگاری دیوانی و دوستانه است و ساختهٔ زمان‌نورالدین جهانگیر در ۱۰۲۷ ، در فهرست اومر Aumer (۱۲٥ ص) ازآن یاد شده است
* دیوان هند ۲۰٦٥

٥٥ – رساله درانشاء و عروض و سبك و خط ازمؤلفی هندی با تخلص فاصل برای پسر خودکمال‌الدین محمد قاسم با تاریخ ٦ شعبان ۱۰٦۹ ، درآن ازبسیاری ازشاعران یاد شده‌است
* ایوانف ۲ ۱۲٦ ش ۱٤۳ ازسدهٔ ۱۲ .

٥٦ – حیدربن نعمةالله طبسی رساله درفن انشاء دارد درآیین نگارش درسه مقاله .
۱ – مخاطبات و عرض دعوات
۲ – مکتوبات و اعلام مدعیات
۳ – تمسکات و تحریرات .
* الهیات تهران ش ۷۲۸۷/۱ ازسدهٔ ۹ و ۱۰ (ص ۲۷٤ فهرست)

۵۷ – ابوالبقاء چشتی صدیقی سلطان پوری بیاض‌المتعلمین دارد .
* دیوان هند (برون‌دنیس‌راس ص ۱۱۳) نسخهٔ مورخ ۱۸۹۸

۵۸ – دستورالعمل شاه جهانی ، یا مشورالادب شاهنشاهی و دستورالعمل کارآگاهی ویا خلاصةالسیاق ازرمان اورنگ زیب
* موزهٔ بریتانیا Add 6588 (ریو ۷۹۹)

۵۹ – دستورالعمل نویسندگی درسه باب بروش هندی
* موزهٔ بریتانیا Add 6641 (ریو ۳ر۸۰٤)

٦۰ – راجه روپ Rajah Rup شاگرد مهاراجه تدرمل Mahrajah Todarmal که‌گویا دستورالعمل یا دفتر دستی عددی وحسابی ساختهٔ پس ازمرگ ریب از او است
* موزهٔ بریتانیا Or 2026 (ریو ۹۹۰)

٦۱ – دستور شهریاران سالنامه است و تاریخ شاه سلطان‌حسین (۱۱۰۵ – ۱۱۳۵) از ۱۱۰۷ تا ۱۱۱۰
موزهٔ بریتانیا Or 2941 (ذیل ریو ص ٤۱ ش ٦۲ ، افتاده وناقص)

٦۲ – انشاء مرغوب قواعد نگاری است دردوبخش
۱ – فرهنگ فارسی به ترکی
۲ – قواعد انشاء ترکی با توضیح اصطلاحات فارسی
متن آن بیشتر به ترکی است
* بادلیان ش ۱٤۱۳ مورخ ۱۲۱۵
* ماکوش ش ۲٤۷ (به ترکی)
* گارت ش ۱٦۱ ص ۷۳ (در ترکی)

٦۳ – سیدعلی‌خان‌بن سید حشمت علی سندی شاه‌آبادی اودهی درانشاء و دستور نامه‌نگاری ضوابط‌الانشاء دارد درهفت ضابطه ، ازسدهٔ ۱۱ و ۱۲
* موزهٔ بریتانیا Add 8913 (ریو ۵۳۰) .

٦٤ – حدیقی ترسل دارای نامه‌های دوستانه و خانوادگی درهند گویا سال ۱۰۷۷ نگاشته است
* موزهٔ بریتانیا Royal 16 B XXIII مورخ ۱۰۷۷/۲٤ (ریو ۲ ۵۳۰) .

٦۵ – عبدالرسول در دستورنامه نگاری و کلمات و عبارات مترادف در نامه ها انشاء و رقعات دارد در سه حرو که در آن تاریخهای ۱۰٦۹ و ۱۰۸۸ و ۱۰۹۸ و ۱۰۹۹ آمده‌است
* بادلیان ۱۳۹٦ .

٦٦ – المواهب‌الانشائیة فی‌المکاتیب الابداعیة ترسل و بلاغت است در چهل موهبت و ساختهٔ ۱۱۷۰ (فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۲۱۲۱)
* ایوانف ۱ ۱۷۳ ش ۳۹۹

٦۷ – میرزایوسف هراتی منشات یا دستورنامه‌نگاری و ترسل دارد که در آن از عالم‌گیر دوم (۱۱٦۷ – ۱۱۷۲) یاد کرده است (فهرست نسخه های خطی فارسی ۲۱۰۳) .

* دانشگاه ش ۲٦۱۵ ارسدهٔ ۱۲ .

٦۸ – سیدعلی بن سیدمحمد حاری راسونهٔ سجلات و نوشته‌ها و قباله‌ها است (ازسدهٔ ۱۲)
۱۲)

* تاشکند ۸ : ۵۷

٦۹ – دستورالمکتوبات درسه بخش است : معروضات ، مکتوبات و اعمال
برلین (پرچ ش ۱۰٦۷)

۷۰ – اندرحیث حقیر محرر منشی محمد عالمخان در لاهور : طرازالانشاء در خطابه وترسل بسال ۱۱۳۰ (تحصیل طرازالانشاء) برای پسرخود راجه ایندارزای Raja Indar Ray دریك مقدمه و پنج طراز املاء و اسماء علوم ، استعارت ، متضاد و متصل ، مراعاةالنظائر ، سیاقةالاعداد ، صفات الوان ، خاتمه دراسماء محور شعر و صنایع شعری ساخته است

(فهرست فیلمها ۵۸۲ – فهرست نسخه های خطی فارسی ۲۱۱۲)
* بادلیان ش ۱٤۰۱
موزهٔ بریتانیا Or 2017 (ربو ۳/۱۰٤۳ نوشتهٔ پسر مؤلف راج اندارزای)

۷۱ - دبیری و ترسل که میان سالهای ۱۲٤۰ و ۱۲۵۰ ساخته شده‌است
(فهرست فیلمها ص ۸۳ – نشریه ۳ ۱۰۲)
* لنینگراد B 1138 مورخ ۱۲۵۱ (فهرست ص ۱۱۵)
گویا همانکه درفهرست سرز (۱ ۲٦۵ ش ۳۰٦۹ – نشریه ٤ ۲٦۵) آمده‌است

۷۲ – ترسل یا دستور نامه‌نگاری درشانزده باب دربارهٔ مناصب زمان صفوی و دستور نامه‌نگاری دیوانی و مهرهای شاهانه و القاب و املاء و خط
* ملك ٦۲۹۳ مورخ ۱۲٦۹ .

۷۳ – عروج دکنی در پیام الفت ترسل و نامه‌ها گذارده و آن از پایان سده ۱۲ است
(فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۲۰۸۸)
* ایوانف ۱ ۱۷٦ ش ٤۰۲ و ۳ ۲۸ ش ۷۹۳

۷٤ - درانشاء صبیان نمونه‌ها ایست ازنامه‌ها وآن دوتحریر دارد : یکی در ۳٦ باب از سال ۱۱۸۰ تا ۱۲۰۰ دومی در سه دفتر هریك دوازده باب ، مؤلف آن را مهدی یادکرده‌اند
(فهرست نسخه های خطی فارسی ۲۰۸٤)
* استوارت ش ۲۳ ص ۹۱
* ایوانف ش ٤۰٤ (۱ ۱۷۷) و ۱٤۳ (۲ ۱٤۳)

۷۵ -- منشی غلام‌حسین دستورنامه‌نگاری دارد دربارهٔ دستگاه دیوانی معمول که آن را در سی‌ویك‌سالگی خود در ۱۲۰۲ ساخته و بسیار سودمند است
کمبریج Add 3248 (فهرست برون ص ٦۱٦) .

۷٦ – قاضی محمدصادق اخترینگالی ملك‌الشعراء درهنر نویسندگی بخواهش نواب محمدعلی خان بهادر سپهدار جنگ در ۱۲۲٦ حدیقةالارشاد ساخته است
* بانکیپور ۹ : ۱۲۳ ش ۸۸۷

# عکسبرداری از گلها در طبیعت

عکاسی

هادی شفائیه

عکاسی ازگلها در آتلیه و طبیعت با یکدیگر کاملاً متفاوت است

درآتلیه میتوان آنها را به میل خود تنظیم کرد و نور مناسب ودلخواه را به‌آنها داد. کمپوزیسیون تصویر، هم برروی شیشهٔ تار دوربین امکان دارد وهم با خود گلها در این نوع عکسبرداری توجه بیشتر به نشان‌دادن عناصرمختلف گل، فرمها وحجمها، ظرافت وزیبایی آن معطوف میگردد

گرچه درموقع عکاسی گل‌ها در طبیعت، نشان دادن ساختمان وبافت‌ها همچنان دررتبهٔ اول اهمیت قرار دارد اما دراینمورد، عکاسی ازگلها چیزی بالاتر است زیرا درحقیقت نوعی «رپرتاژ زندگی گلها» بشمار میرود

بدین ترتیب، گلهای مزارع وبیابان‌ها را با شرائط زندگی آنها می‌بینیم، گلهائیراکه درآب زندگی میکنند یا گلهائیراکه آویزان ازصخره‌ها وکوهها سرمیبرند در طبیعت، ازگلها همانجائی‌که هستند وهمچنانکه هستند باید عکس گرفت. بدین جهت کمپوزیسیون تصاویر مزبور فقط برروی شیشه تار دوربین امکان دارد

درآتلیه ازلوازم سنگینی مانند دوربین‌های بزرگ، وسائل فتوماکروگرافی، پروژکتورهای گوناگون میتوان استفاده کرد اما درطبیعت، مخصوصاً درمناطق ناهموار چون کوهستانها، چنین امکانی نیست و لازم است دوربین‌های کوچك، سبك ومحکم‌که درعین حال به سهولت و دقت تمام قابل استفاده باشند به‌کار رود

پیش ازپرداختن به مسائل مربوط به عکاسی گلها در طبیعت بهتراست توضیحاتی درمورد وسائل‌کار داده شود



تصویر ۱ ــ فقط با نور خورشید



تصویر ۲ ــ فقط با فلاش الکترونیك



تصویر ۳ ــ مخلوطی ازنور خورشید وفلاش الکترونیك

# وسائل

## دوربین

گرچه استفاده از هر نوع دوربین امکان دارد، اما به علت کمی حجم و وزن، دوربین‌های کوچک برای اینمنظور ترجیح دارند. از سوی دیگر، دوربین‌های کوچک نسبت به دوربین‌های بزرگ از میدان وضوح عمق بزرگتری بهره‌مندند که در عکاسی از فواصل نزدیک مسئله‌ای نیست که بتوان از آن چشم پوشید

دوربین‌های رفلکس، به علت تنظیم در روی شیشهٔ مات که با دقت و سرعت بیشتری انجام‌پذیر است برای عکاسی از گل‌ها در طبیعت، بالخاصه، مرجح دارد

## فیلم‌ها و فیلتر

بهتر است از فیلمی با حساسیت متوسط (100 A S A. = 21 D.I.N) استفاده شود. با این فیلم امکان به‌کاربردن دیافراگم‌های بحدکافی کوچک و سرعت‌های بحدکافی زیاد وجود دارد و از آن تصویری دقیق و تمیز میتوان بدست آورد

فیلم مورد استفاده حتماً باید پانکروماتیک باشد تا انواع واقسام رنگهای گلها را با دقت و صحت بتواند ثبت کند

استفاده از فیلترهای رنگی میتواند بطور محسوس در ثبت رنگ گلها مؤثر واقع شود. در مورد گلهای سفید یا دیگر رنگهای روشن، استفاده از فیلتر معمولاً لزومی ندارد اما در گلهائیکه شدت رنگی هستند از مصرف فیلترها نتایج بسیار جالب حاصل میشود.

بهتراست دراینجا یادآوری گردد که هر فیلتر رنگهای همرنگ خودرا روشن‌تر میکند و رنگهای مخالف یا مکمل را تیره‌تر مینماید

پس اگر بخواهند رنگ گلی را روشن‌تر نشان دهند کافی است از فیلتری برنگ خود گل استفاده شود. البته هرچه رنگ فیلتر تیره‌تر باشد اثر آن چشم‌گیرتر خواهد بود

درصورتیکه احتمال داشته باشد رنگ گل و زمینهٔ آن، در عکس سیاه ــ سفید، هردو به یك نسبت تبدیل برنگ خاکستری گردد، فیلترمیتواند آن‌دو را ازهم جدا سازد. مثلاً یك گل تاج خروس برروی سبزی‌هـا، که در طبیعت اختلاف بارزی دارد، درعکس سیاه ــ سفید تقریباً هیچگونه اختلاف رنگ نمیتواند نشان دهد. اما فیلتر قرمز، گل‌ها را با خاکستری روشن و برگها را با خاکستری تیره کاملاً ازهم مجزا میکند.

گلها موضوعات جالبی برای عکاسی رنگی هستند. از همهٔ فیلمهای رنگی میتوان دراینمورد استفاده‌کرد. بیاری به هیچیك از فیلترها نیست. البته دراینمورد از فیلترهای رنگی مخصوص نور روز باید استفاده شود. بکاربردن فیلم مخصوص نورچراغ با استفاده از فیلتر برگردان نور توصیه نمیشود زیرا علاوه براینکه از قدرت فیلم بمقدار قابل توجهی کاسته میشود، نتایج حاصل در تصاویر درشت (Close-up) نیز چندان رضایت بخش نیست.

## مشکلات عکاسی از فاصلهٔ نزدیک

اکثراً عکاسی از گل‌ها از فاصلهٔ نزدیک انجام میگیرد حتی‌گاهی تا فتوماکروگرافی (تصویر روی فیلم بزرگتر از خود شیئی) پیش میرود.

تاآنجاکه موضوع دریك متری اوبژکتیف باشد، اغلب دوربین‌ها بی‌کمك وسائل دیگر قابل استفاده‌اند. اما همینکه لزوم عکاسی درفاصلهٔ کمتر از یك متر پیش‌آید ازتکنیك‌های خاص باید پیروی‌کرد و وسائل اضافی بکار برد از قبیل اوبژکتیف‌های مخصوص، عدسی‌های اضافی، لوله‌های یدکی وغیره

دوربین‌هائیکه دارای عدسی‌های قابل تعویض‌اند جالب‌ترند، زیرا استفاده از وسائل فوق را امکان میدهند

دربعض مواقع تِله اوبژکتیف میتواند مفید واقع شود، زیرا دسترسی به بعضی ازگل‌ها مشکل وگاهی غیرممکن است مثلاً وقتیکه میخواهیم یك شاخهٔ پرگل را با زمینه‌ای از آسمان آبی عکس بگیریم، یا از یکدسته نیلوفرآبی دروسط استخر ویا ازگل‌هائی برروی صخره‌ها وکوهها وغیره. تِله اوبژکتیف‌های خیلی قوی دراین موارد بسیار مفید است، فقط اشکال آنها درسنگینی وبزرگی میباشد. ازطرف دیگر، چنین اوبژکتیف‌هائی بسیار بندرتاً دردست آماتورها میتواند باشد بعلت گرانی قیمت آنها، معمولاً متخصصین ازقبیل گیاهشناسان، بدانها دسترسی دارند. اما آماتورها، با تِله اوبژکتیف‌های متوسط ومعمولی ۱۳۵ میلی‌متر برای دوربین‌های ۳۵ میلی‌متر نیز میتوانند کارهای جالبی انجام دهند.

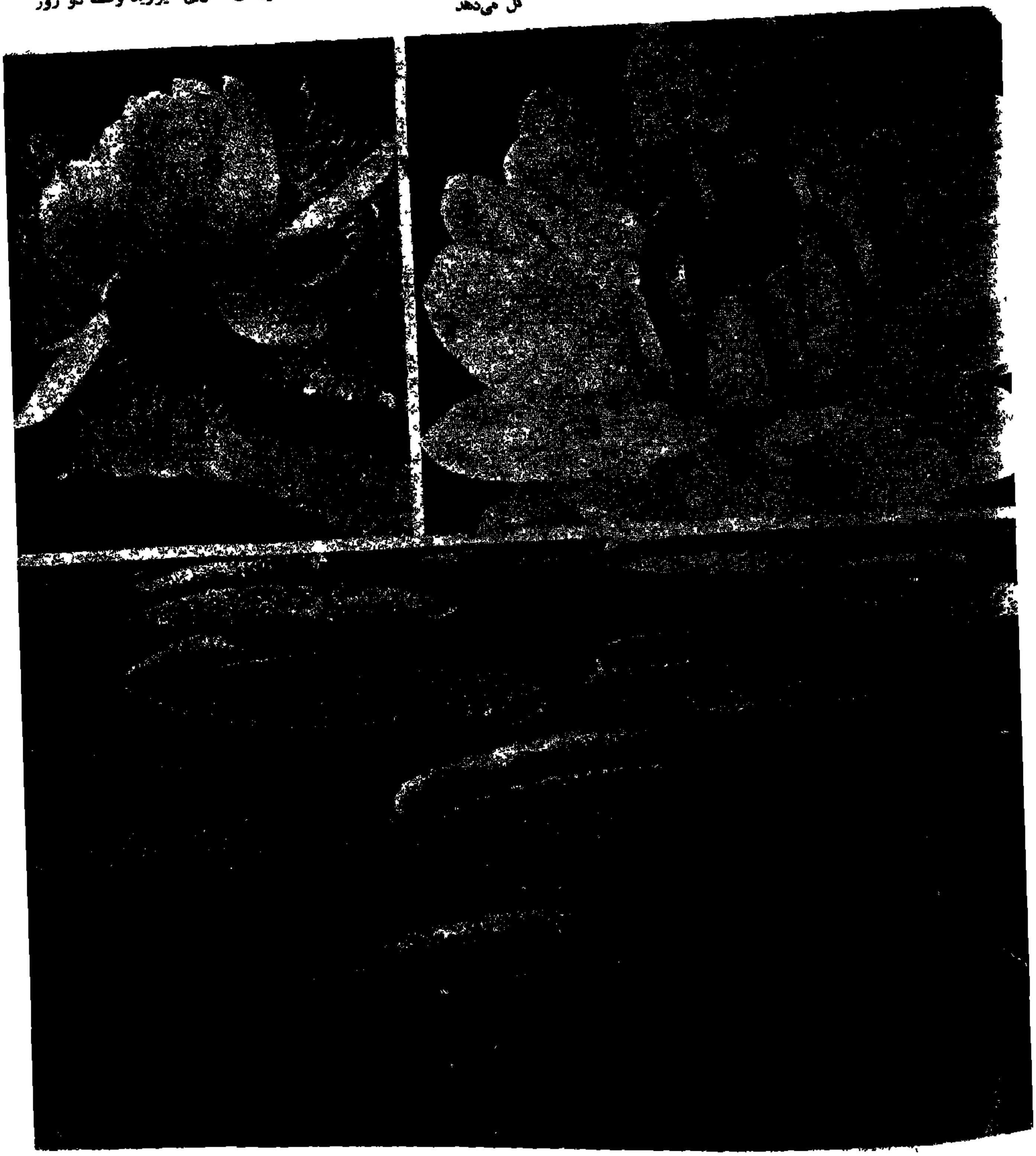
## پارالاکس

درعکاسی ازفاصلهٔ نزدیك اشکال مشهور اختلاف دید (پارالاکس) پیش‌میآید که تنها دارندگان دوربین‌های رفلکس یك اوبژکتیف دراینمورد فکرشان کاملاً راحت است.

وسائل مختلف برای رفع مشکل مزبور ساخته شده، اما اکثر آنها دست وپاگیرند وبرای استفاده درآتلیه‌ها مناسبند

به راه حل‌هائیکه سازندگان دوربین‌ها برزده‌اند نظر میافکنیم. پیش ازهمه، میتوان ویزر یا پنجرهٔ تله متر را به منشوری مجهز کرد که با شکست نور اختلاف دید را اصلاح

ویکتوریا رژیا – بزرگترین گیاه آبی جهان است. برگهایش بیش از دو متر قطر دارند درمناطق حارهٔ آمریکای جنوبی میروید وفقط دو روز گل می‌دهد



کند. در رفلکس‌های دو اُبژکتیف نیز از این طریقه استفاده میشود وبعضی ازسازندگان کلاهك‌هایی برای ابژکتیف‌ها تهیه میکنندکه مجهز به منشور اصلاح‌کنندهٔ پارالاکس است

برای بعضی دوربین‌های ۳۵ میلی‌متری نیز وسائل‌خاصی ساخته شده‌است.

اما اکثر دوربین‌ها، مخصوصاً دوربین‌های ساده، نمیتوانند ازچنین کمك‌هایی بهره‌مند گردند. رفلکس‌های دوابژکتیف نیز، برای عکسبرداری‌های خیلی نزدیك، درصورت استفاده ازعدسی‌های قویتر از ۳ دیوپتری، دچار اشکال میشوند

برای احتراز کامل ازپارالاکس، بهتراست هرکس نسبت به دوربین خود شخصاً وسیلهٔ اصلاحی آماده کند.

## وسائل دیگر

عکاسی ازگلها درآتلیه تعداد زیادی لامپ بکارمیگیرد اما درطبیعت، خورشید است که منبع اصلی نوررا تشکیل میدهد علاوه‌برآن ازفلاش‌نیزمیتوان کمك گرفت خوشبختانه امروز فلاش‌های الکترونیك کوچك وجود داردکه براحتی قابل استفاده‌اند درعکس‌های ضدنور، بعنوان نور مکمل میتوان آنها را بکار برد. بالخاصه دارای این مزیت است‌که استفاده ازسرعت زیاد را با دیافراگم‌های کوچك ممکن‌میسازد، که حتی درصورت تکان‌خوردن موضوع، وضوح کامل تصویر را، با عمیق‌ترین میدان وضوح ممکن، تأمین میکند

هنگامیکه تنها ازنور خورشید استفاده میشود سایه‌ها را با یك یا چند رفلکتور (برگرداننده نور) میتوان روشن‌کرد ساختن رفلکتورهای کوچك بسیارآسان است برای اینکار ازجلدهای مقوایی کتابچه‌ها میتوان استفاده‌کرد (که درضمن قابل تاشدن نیزهستند). برروی دوصفحهٔ داخل آنها ورقه‌های براق ونازك فلزی (پوشش شکلات‌ها) بایدکشید ویا رنگ نقره‌یی زد. چنین رفلکتورهایی برای فتوماکروگرافی کاملاً کفایت میکند.

زمینهٔ عکس‌ها موضوع مهمی است‌که بهیچ‌وجه نباید ازنظر دور بماند وقتی زمینهٔ طبیعی خوب ومناسب نباشد لازم است اززمینهٔ مصنوعی استفاده‌گردد بدین‌منظور بهتر است چند ورق مقوای خاکستری همراه داشت.

بالاخره اگرخواسته باشید بعض‌گل‌ها را به خانه نقل کنید تا به راحتی عکس‌آنهارا بگیرید برای حفظ تروتازگی، آنها را دریك جعبهٔ فلزی یا پلاستیك بی‌منفذ قراردهید، این طریقه راگیاه شناسان بخوبی میشناسند.

## ۴ـ مسائل مربوط به عکسبرداری

بهار بهترین فصل گلهاست.

برای‌تقویم، بهار از اول فروردین تا پایان خرداداست. اما برای‌گلها بهار متغیراست: درجنوب ازبهمن‌ماه ودر ارتفاعات ازتیرماه آغاز میگردد.

تابستان و پاییز گلهای خاص خودرا دارد. در مناطق گرمسیر، هنگام زمستان نیز بگلهای مخصوص برمیخوریم.

عکاسی ازگلها درطبیعت، میدان عمل بسیار وسیعی‌است که درآغازکار وسعت آنرا نمیتوان تصورکرد

## گلها، موضوعات فتوژنیك

گل‌ها درهروضع وحالتی‌که باشند موضوعات بی‌نهایت متغیری هستندکه همواره جالبند: خیلی درشت، مجزا از همدیگر، یا درحال جمعی به عنوان پلان اول دریك منظره ویاکمکی دریك کمپوزیسیون.

درعکسبرداری ازگلها دوربین حتماً باید روی سه پایه قرارگیرد زیرا ازطرفی اکثراً ازسرعت‌های بسیارکم استفاده میشود وازطرف دیگر درفاصله‌های نزدیك تنظیم بسیار دقیق ضرورت دارد سر سه پایهٔ گردان ازوسائل حتمی‌است زیرا به‌کمك آن دوربین را درهروضعی میتوان قرارداد.

هنگام عکاسی «مجموعه‌یی ازگلها» اجتناب ازبی‌نظمی وآشفتگی دردرجهٔ اول اهمیت قرار دارد. شکی نیست‌که گلهای وحشی بدون‌نظم معینی میرویند(جای‌خوشحالی‌است) اما، دراین بی‌نظمی، لازم است نوعی «نظم وترتیب» جستجو کرد ودرپی ایجاد «وحدت» بود این مسئله با «زاویهٔ دید» و «دوری و نزدیکی دوربین» بستگی داردکه بدین وسیله میتوان فلان یا فلان‌گل را به میدان ابژکتیف داخل‌کرد ویا ازآن خارج ساخت حتی‌گاهی میتوان نقلباتی انجام داد خواه با برداشتن یکی دوگل مزاحم، خواه با افزودن آنها برای‌پرکردن یك جای خالی

درتمام حالات لازم است علفها وشاخه‌های مزاحم‌که میتوانند پلان اول مخوفی ایجادکنند حذف‌گردند.

زمینهٔ عکس‌ها با دقت خاصی باید مورد بررسی قرار گیرد وبهتراست‌که زمینهٔ طبیعی‌ازقبیل‌خاك، علفها، صخره‌ها، آسمان ونظایرآن باقی بماند

اما این زمینه هیچگاه نباید اهمیت زیادکسب‌کند، زیرا دراینصورت اهمیت موضوع را جذب خواهدکرد: مانند زمینه‌یی ازعلفها که بسیار واضح باشد.

همچنین، بطوریکه قبلاً نیز اشاره شد، امکان داردکه زمینه وگل هردو با خاکستری هم‌رنگی ثبت‌گردند (گلهای روشن روی زمینه‌یی ازسنگهای سفید یا گلهای سرخ روی

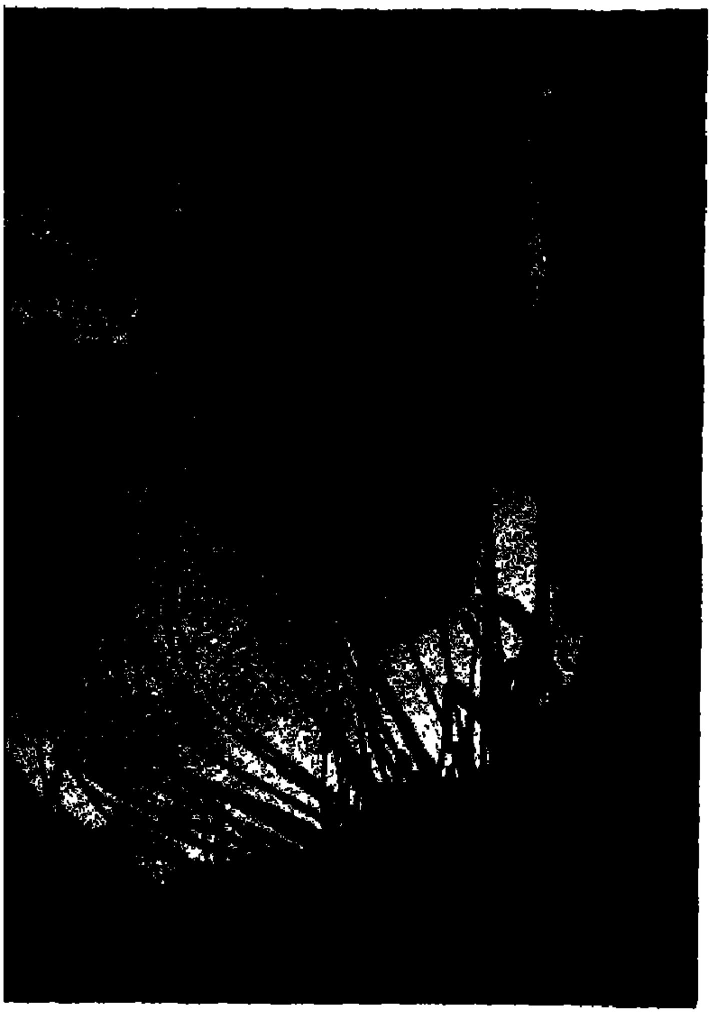
زمینهٔ سبزی‌ها) دراین‌موارد یا باید اززمینه‌های مصنوعی کمک گرفت ویا بااستفاده‌ازفیلترهاسعی کردتاارزش‌رنگهارا تغییرداد
بعضاً با عکسبرداری روی زمینهٔ تیره‌رنگ ازگلهاییکه بطورطبیعی‌نورمی‌بینند میتوان آنهارابطوربرجسته‌نمایان‌ساخت
آسمان نیز زمینهٔ عالی برای گلهاست ، اما معمولاً بهتر است با استفاده ازفیلتر زرد ، نارنجی یا قرمز آنرا تیره‌تر کرد.
هرگاه زمینهٔ طبیعی مناسب نباشد مقوای خاکستری میتواند جانشین خوبی باشد . اززمینهٔ سیاه باید دوری جست زیراخلاف‌طبیعت‌است. درعکسهای‌رنگی، زمینه‌یی‌بارنگ‌مکمل (مخالف) رنگ موضوع ، نتایج خوب‌وجالب بوجود می‌آورد
درمواقعی‌که موضوع براثر باد ملایمی درحال تکان‌خوردن است و امکان عکسبرداری با سرعت‌های بالاتر از ۱/۲۵ یا ۱/۵۰ ثانیه میسرنیست ، برای‌گرفتن عکس تا لحظه‌یی که ، بدنبال توقف باد ، گل‌ازحرکت‌بایستد لازم‌است صبرشود.
برای جلوگیری ازتکان‌خوردن ، مقواهایی‌که به منظور رفلکتور بکاررفته میتواند به‌عنوان پاراوان مورد استفاده قرارگیرد .

## نور و زمان

بدست‌آوردن جزئیات موضوع ، با عمق وبرجستگی‌های لازم ، دربرابر نور مایل امکان دارد . نوری‌که ازپشت موضوع و روبطرف دوربین بتابد (ضد نور) نیز نتایج جالب دارد
نور مایل صبحگاهی ویا هنگام غروب بسیار مناسب است
خورشید وقتی درپشت ابر نازك باشد سایه‌ها ملایم است وقتی‌که نورخورشید خیلی شدیداست برای‌نشان‌دادن جزئیات درسایه‌ها حتماً ازفلاش یا رفلکتور بایدکمک گرفت
تعیین مقدار نور (سرعت و دیافراگم) چندان مشکل نیست ، درموارد فتوماکروگرافی نورسنج تا حد امکان باید به موضوع نزدیك باشد .
گاهی رنگ زمینه بسیار روشن است درحالیکه گل رنگ تیره دارد ویا برعکس . درچنین مواقعی ، هنگام اندازه‌گیری نور ازفاصلهٔ نزدیك ، ازتأثیر رنگ زمینه در نورسنج باید جلوگیری‌کرد ، زیرا نسبت به موضوع فضای بیشتری اشغال کرده وطبیعهً روی نورسنج تأثیر بیشتری خواهدکرد
بالاخره ، درصورت‌استفاده ازفلاش در فتوماکروگرافی به راهنمای معمولی فلاش باید توجه داشت وآنرا برای این موقعیت خاص محاسبه‌کرد .
مطمئن‌ترین راه ، انجام چند آزمایش قبلی ویادداشت کردن دقیق نتایج آنهاست .

* * *

گلها دائماً توجه عکاسان را بسوی خود جلب‌کرده ومخصوصاً اززمان پیدایش عکس رنگی این موضوع عمومیت یافته‌است نگاهی به‌فیلم‌های رنگی‌آماتورها این مطلب را نشان میدهد اما متأسفانه همهٔ این فیلم‌ها از «کامل‌بودن» بدورند.
معمولاً رنگهای موضوع اساس را محدود‌ومفتون خود میسازد وبه‌آسانی همه چیز به فراموشی سپرده میشود نتیجه نورهایی‌است بی‌توجه وخالی ازحس وحادثه ، کمپوزسیونی است بی‌دقت ورنگهایی‌است بد تقسیم شده .
عکس رنگی را نباید راه حلی برای راحتی وسهولت کار تصورکرد کادربندی ونور همانقدرکه درعکاسی سیاه ــ سفید اهمیت دارد درعکس رنگی نیز بدقت باید مورد بررسی قرارگیرد . علاوه براین ، برای حصول موازنه درمیان‌نواحی رنگی‌گوناگون‌لازم است زحمت‌کشید عکاسی‌گلها ، موضوعی که با داشتن رنگهای تند و زننده و لطیف و ناپایدار در قلهٔ موضوعات رنگی قرار دارد ، برای یافتن هارمونی رنگها باید بالخاصه مورد مطالعه قرارگیرد . تنها به این قیمت است‌که اسلایدهای حقیقهً جالب و با ارزش میتوان تهیه‌کرد .



عکسی ازگل‌که درآتلیه با نور چراغ گرفته شده است

# دانش و هنر در اشعار فارسی

علینقی بهروزی

« شعرای ایران همیشه نسبت بدانش و هنر توجه »
« خاص داشته و در اشعار خود، مردم را بکسب — دانش و »
« هنر — تشویق کرده‌اند. در زیر نمونه‌هائی از این اشعار »
« را از نظر خوانندگان گرامی میگذرانیم ».

## دانش

بدو گفت شاه از هنرها چه به؟
که گردد بدو مرد جوینده، مه
چنین داد پاسخ که دانش به است
که داننده بر مهتران بر، مه است
(فردوسی)

*

بیاموز دانش تو تا ایدری
که آنجا ز دانش همه برخوری
که دانش شب پاسبان من است
خرد تاج بیدار جان من است
(فردوسی)

*

هر که ز آموختن ندارد ننگ
گل برآرد ز خار و لعل از سنگ
وآنکه دانش نباشدش روزی
ننگ دارد ز دانش‌آموزی
(نظامی)

*

هرآنکس ز دانش برد توشه‌ای
جهانی است بنشسته در گوشه‌ای

هر آنکس بدانش شد آراسته
جهانی بود پر ز هر خواسته
(ابن یمین)

*

دانش طلب و بزرگی آموز
تا به نگرند روزت از روز
(نظامی)

*

ز دانش به اندر جهان هیچ نیست
تن مرده و جان نادان یکیست
(فردوسی)

*

علم چندانکه بیشتر خوانی
چون عمل در تو نیست نادانی
(سعدی)

*

توانا بود هرکه دانا بود
ز دانش دل پیر برنا بود
(فردوسی)

*

وجود مردم دانا مثال زر طلاست
که هر کجا برود قدر و قیمتش دانند
(سعدی)

*

چو تن جان را مزین کن بعلم دین که زشت آید
درون سو شاه عریان و برون سو کوشک در دیبا
(سنائی)

میاسای ز آموختن یکزمان
ز دانش میفکن دل اندر گمان
(فردوسی)

بدو گفت مؤبد که دانش به است
که دانا بگیتی ز هرکس مه است
(فردوسی)

چنین داد پاسخ که دانش پژوه
همی سر برافرازد از هر گروه
(فردوسی)

زمانی میاسای ز آموختن
اگر جان همی خواهی افروختن
(فردوسی)

خرد همچو آب است‌ودانش‌زمین
بدان‌کاین‌جداوآن جدا نیست‌زین
(فردوسی)

هرهنگ دارد کسی کش خرد
بود در سر و مردمی پرورد
(فردوسی)

فرستاده گفت آنکه دانا بود
همانا بزرگ و توانا بود
(فردوسی)

بدانش روان را توانگر کنید
خرد را همان بر سر افسر کنید
(فردوسی)

مر آنرا که دانش بود توشه برد
بمیرد تنش، نام هرگز نمرد
(فردوسی)

بدانش بود جان و دل با فروغ
نگر تا نگردی بگرد دروغ
(فردوسی)

ز دانش گذر بی نیازی مجوی
وگر چند از او سختی آید بروی
(فردوسی)

چنان دان‌که هرکس که داردخرد
بدانش روان را همی پرورد
(فردوسی)

چو بنیاد دانش بیاموخت مرد
سزاوار گردد به ننگ و نبرد
(فردوسی)

درخت تو گر بار دانش بگیرد
بزیر آوری چرخ نیلوفری را
(ناصرخسرو)

*

چو دانش تنش را نگهبان بود
همه زندگانیش آسان بود
(فردوسی)

*

هرکه در او جوهر دانائی است
بر همه کاریش توانائی است
(نظامی)

*

آنکس‌که بداند و بداند‌که‌بداند
اسب شرف خویش ز گنبد بجهاند
(ابن یمین)

*

چنین گفت آنکس‌که دانا بر است
بهر آرزو بر، تواناتر است
(فردوسی)

*

بدانش بود مرد را ایمنی
ببندد ز بد دست اهریمنی
(فردوسی)

*

گذر دانش از گنج نامی‌تر است
همان نزد دانا گرامی تر است
(فردوسی)

*

بدانش نگر دور باش از گناه
که دانش گرامی‌تر از تاج و گاه
(فردوسی)

بدانش بود نیک فرجام تو
بمینو دهد چرخ آرام تو
(فردوسی)

*

چنان‌چون بسرا خورش‌دستگیر
ز دانش روان را بود ناگزیر
(فردوسی)

*

چنین گفت دانده دهقان پیر
که دانش بود مرد را دستگیر
(فردوسی)

بدانش بود مرد را آبروی
به بیدانشی تا توانی مپوی
(فردوسی)

*

بآموختن گر ببندی میان
ز دانش زنی بر سپهر روان
(فردوسی)

*

بیاموز و بشنو ز هر دانشی
بیابی ز هر دانشی رامشی
(فردوسی)

*

ز هر دانشی چون سخن بشنوی
ز آموختن یک زمان نغنوی
(فردوسی)

*

به از دیدار و گوهر، علم و حکمت
کراو دل روشن است و چشم بیدار
(ناصرخسرو)

*

کسب کمال کن که عزیز جهان شوی
کس بی‌کمال و علم نیارزد به نیم‌جو
(سعدی)

*

علم بهر کمال باید خواند
نه سودای مال باید خواند
(سعدی)

*

تن بجان زنده است و جان زنده بعلم
دانش اندر کان جان گوهر است
علم جان جان تو است ای هوشیار
گر بجوئی جان جان را درخور است
(ناصر خسرو)

*

دانش اندر دل چراغ روشن است
ور همه بد بر تن تو جوشن است
(رودکی)

*

تا علم بیاموزی نیکی نتوان کرد
بی‌سیم، نباید درم و بی‌زر، دینار
(ناصرخسرو)

جهانرا بدانش توان یافتن
بدانش توان رشتن و بافتن
(ابوشکور بلخی)

*

از علم سپر کن که بر حوادث
از علم قویتر، سپر نباشد
هر کو سپر علم پیش گیرد
از زخم جهانش ضرر نباشد
(ناصرخسرو)

*

بدانش شود مرد، پرهیزگار
چنین گفت آن بخرد هوشیار
که دانش ز تنگی پناه آورد
چو بیراه گردی، براه آورد
(ابوشکور بلخی)

*

شرف و قیمت وقدر تو بفضل و هنر است
نه بدیدار و بدینار و بسود و بزیان
هر بزرگی که بفضل و بهنر گشت بزرگ
نشود خرد بد گفتن بهمان و فلان
(فرخی سیستانی)

*

جان بیعلم تن بمیراند
شاخ بی برگ، دل بگیراند
روزگارالله اهل علم و هنر
سینه‌شان چرخ و نکته‌شان اختر
(سنائی)

*

علم بال است مرغ جانت را
بر سپهر او برد روانت را
علم دلرا بجای جان باشد
سر بی علم بد گمان باشد
(اوحدی)

*

ز دانش چو جان ترا مایه نیست
به از خامشی هیچ پیرایه نیست
(فردوسی)

*

خاتم ملک سلیمان است علم
جمله عالم صورت و جان است علم
(مولوی)

*

علم جویای یقین باشد بدان
وآن یقین جویان دیده‌است و عیان
(مولوی)

*

## هنر

چو پرسند ، پرسندگان از هنر
نباید که پاسخ دهی از گهر
گهر بی هنر ناپسند است و خوار
بر این داستان زد یکی هوشیار
(فردوسی)

*

جوانمردی و لطف است آدمیت
همین نقش هیولائی مپندار
هنر باید که صورت میتوان کرد
بایوانها درون شنگرف و زنگار
(سعدی)

*

چو کنعان را طبیعت بی هنر بود
پیمبرزادگی قدرش نیفزود
هنر بنمای اگر داری، نه گوهر
گل از خار است و ابراهیم از آزر
(نظامی)

*

هرکس ره نقص دید در خود
کامل بر اهل دین شمارش
هرکو هنری‌است ، عیب خود گفت
با جان هنر قرین شمارش
(خاقانی)

*

هنر نیست روی از هنر تافتن
شقایق دریدن ، خش بافتن
خردمند را چون مدارا کنی
هنرهای خویش آشکارا کنی
(نظامی)

*

یکی داستان زد بر او پیلتن
که هرکس که سربرکشد زانجمن
هنر باید و گوهر نامدار
خرد یار و فرهنگش آموزگار
(فردوسی)

گهر بی‌هنر زار و خوار است و سست
بفرهنگ باشد روان تندرست
(فردوسی)

*

هنرمند کز خویشتن در شگفت
بماند ، هنر زو نباید گرفت
(فردوسی)

*

غافل منشین نه وقت بازی است
وقت هنر است و سرفرازی است
(نظامی)

*

گهر هرچه بالا ، نه بیش از هنر
ز بهر هنر شد گرامی گهر
(فردوسی)

*

مردان سعی و رنج بجائی رسیده‌اند
تو بی‌هنر کجا رسی از نفس‌پروری
(حافظ)

*

هنر کی بود ، تا نباشد گهر ؟
نزاده کسی دیده‌ای بی‌هنر ؟
(فردوسی)

*

لانه سی تنگ و دلم تنگ بست
بی هنرم هست ولی ننگ نیست
(نظامی)

*

هنر آنکه آموزی از هرکسی
بکوشی و پیچی ز رنجش بسی
(فردوسی)

*

اگر تخت جوئی هنر بایدت
چو سروی دهد شاخ بر ، بایدت
(فردوسی)

*

هرآنکس که جوید همی برتری
هنرها بباید بدین داوری
(فردوسی)

هنر جوی و تیمار بیشی مخور
که گیتی سپنج است و ما برگذر
(فردوسی)

*

بگفتار خوب ار هنر خواستی
بکردار پیدا کن آن راستی
(فردوسی)

*

کسی کو ندارد هنر با نژاد
مکن رو به نیز ار کم و بیش باد
(فردوسی)

*

زور در کسب هنر کوش که می خوردن روز
دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد
(حافظ)

*

هنر نزد ایرانیان است و بس
ندارند شیر ژیان را بکس
(فردوسی)

*

هنر آموز کز هنرمندی
در گشائی کنی ، نه دربندی
(نظامی)

*

مرد هنرپیشه خود نباشد ساکن
کز پی کاری شده‌است گردون گردان
(ابوحنیفه اسکافی)

*

رهروان طریقت به نیم‌جو نخرند
قبای اطلس آنکس که از هنر عاری است
(حافظ)

*

بسی ز هنر طلب نه از مال
اکنون باری چو میتوانی
(انوری)

*

بزرگی و خردی نباشد بکار
هنرمند باید بس شهریار
(فردوسی)

*

قدر اهل هنر کسی داند
که هنر نامه‌ها بسی خواند
(نظامی)

*

گردن عقل از هنر آزاد نیست
هیچ هنر خوبتر از داد نیست
(نظامی)

*

هنر تابد از مردم گوهری
چو نور از مه و تابش از مشتری
(نظامی)

*

دل نه هنر ده نه بدعوی پرست
صد هنر باش بهر جا که هست
(نظامی)

*

هنر برتر از گوهر آمد پدید
(فردوسی)

*

از نفس‌پروری هنروری نیاید و بی‌هنر ، سروری را نشاید
(سعدی)

*

هنری باش و هرچه خواهی باش
نه بزرگی بمادر و پدر است
(اثیر اخسیکتی)

*

گهر گر شماری تو بیش از هنر
ز بهر هنر شد گرامی گهر
(ابوشکور بلخی)

*

فرزند هنرهای خویشتن شو
تا همچو تو کس را پسر باشد
گنجور هنرهای خویش گردی
گر باشد مالت و گر نباشد
(ناصرخسرو)

*

فخر از هنر نمای و با اهل هنر گرای
وز عیب و عار بی‌هنری بر کنار باش
(سوزنی سمرقندی)

*

هنر باید و مردی و مردمی و خرد
بزرگزاده نه آنست کو درم دارد
(ابن‌یمین)

## خوانندگان و ما

ضرب‌المثل‌های ترکمنی ــ آقای قاضی خوانندهٔ گرامی ما از گنبدقابوس پاره‌ای از ضرب‌المثل‌های ترکمنی را برای ما فرستاده‌اند که درزیر چندتائی‌ازآنهارا ازنظرشما میگذرانیم:

عائی‌که با مشورت دوخته شودکوتاه نمیشود
مرغ گرسنه ارزن خواب می‌بیند .
مار کجی خودرا احساس نمیکند
دوست‌کهنه بهتر که عای تازه
کجی دست هرکس بطرف خویش است

**معتقدات مردم گادگان**

خوانندهٔ عزیز و علاقمند آقای مهیار مطالب جامعی دربارهٔ معتقدات مردم گادگان ــ قصبه‌ای‌که در ۸ کیلومتری غرب آذرشهر قرار دارد ــ تهیه وارسال داشته‌اندکه بچاپ قسمتی ازآن مبادرت مینمائیم امیداست درفرصتی مناسب چاپ‌کلیه مطالب ارسالی ایشان میسر گردد بنابر نوشتهٔ آقای مهیار مردم گادگان عقیده دارندکه :

اگرکسی برای آوردن جهیزیه عروس برود عمرش دراز میشود .
بچه‌ای‌که روز چهاردهم ماه متولد شود زیبا میشود
اگرکسی خودرا بدود زغال دهد شب دچارکابوس میگردد
آن‌که هنگام طلوع‌آفتاب درخواب باشد آنروز بی‌روزی میماند
اگرکسی پوست درخت را بکند مقروض میشود

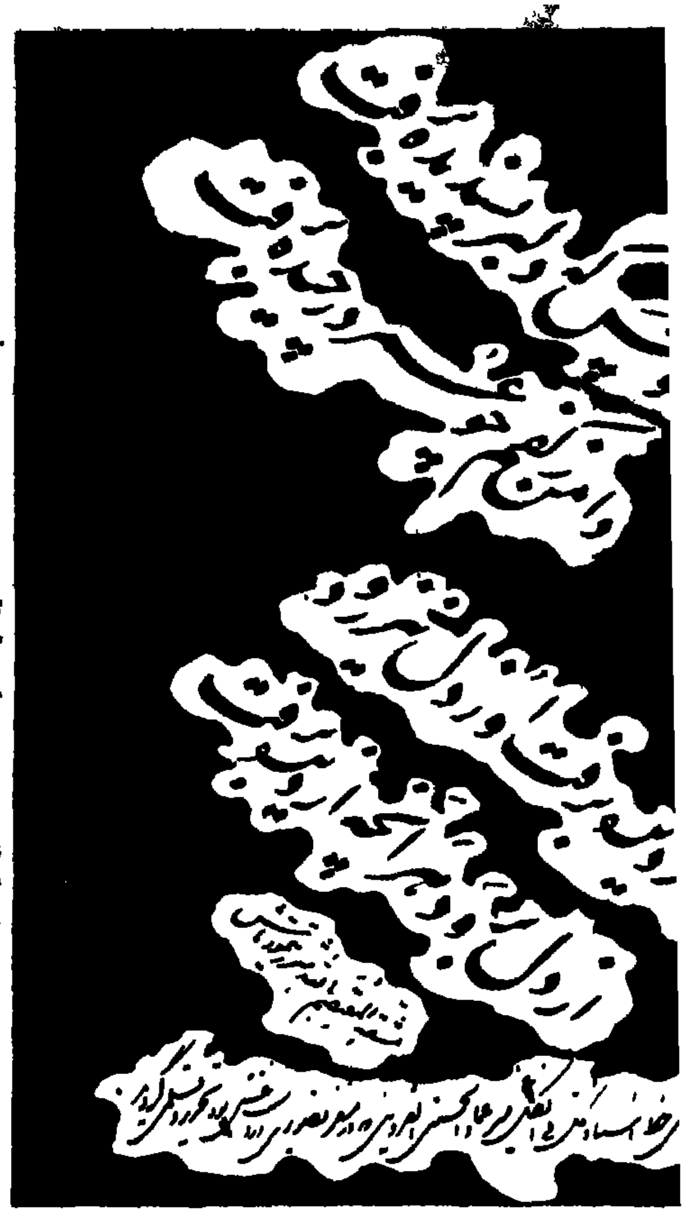
**چاپ رنگی** : همکارگرامی آقای دکتر یوسف سری طی نامه‌ای محبت‌آمیز پیشنهاد کرده‌اندکه در داخل مجله نیز پاره‌ای ازصفحات رنگی چاپ شود ایشان می‌نویسند « ارائهٔ آثار هنری بدون داشتن صفحات رنگی میسر نیست » . ما امیدواریم با توسعهٔ امکانات فرصتی فراهم گرددکه دراجرای این پیشنهاد صحیح بتوان اقدام نمود

**چند قطعه خط** . آقای محمد واعظی خوانندهٔ عزیز ما مینویسند برای احیا ومعرفی هنرهای ملی درمورد چاپ نمونه‌های خطی مانندگذشته اقدام نمائید»

در اجرای نظر این خوانندهٔ گرامی در زیر چند قطعه خط از آقایان منوچهر قدسی ، احمد فریقی ونیزآقایان فریدون فرنور وشررسمورباش‌که چاپ خط ایشان درقسمت خوانندگان و ما ، شمارهٔ ۱۰۶ میسر نگردیده بود چاپ می‌کنیم



خط احمد فریقی



خط شرر تیمورتاش



خط نورالدین فریور -

# هنر و مردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

آذرماه ۱۳۵۰ — دورهٔ جدید ـ شمارهٔ صدودهم

در این شماره :



مدیر : دکتر ا. خدابنده‌لو
سردبیر : عنایت‌الله شهیدی
طرح و تنظیم از صادق بریرانی

نشریهٔ ادارهٔ کل روابط فرهنگی

نشانی : خیابان ایرانشهر شمالی شمارهٔ ۲۰۰

# شیارتزیینی در آثار تاریخی اسلامی ایران

دکتر عباس زمانی
استادیار دانشکده ادبیات وعلوم انسانی
دانشگاه تهران

شیار یکی دیگر از عناصر تزیینی است که هنرکاران ایرانی انتخاب کرده‌اند. شیارتزیینی دروسائل مختلف زندگی انسان بکار رفته ولی در آثار معماری بهتر جلوه‌گر شده‌است

## تعریف شیار

شیار عبارت از سطح کم‌عرض و نسبةً طویلی است‌که نسبت بنقاط طرفین خود گود باشد. تعریفهائی‌که ازشیارشده تقریباً ساده ومشابه می‌باشد وبعضی از آنها بقرار ذیل است

شیار Shiyar [= شدیار = شدکار] (اِ.) ۱ــ خراش وشکاف باریك‌که در روی چیزی ایجاد شود ۲ – خراش وشکافی که بوسیله گاوآهن ومانند آن در روی زمین ایجاد کنند (برای زراعت) ۳ ــ زراعت[1]

شیار = خطوطی‌که حجاران در اطراف ستونهای سنگی می‌اندازند = شیارهای‌ستونهای‌سنگی= (دراصطلاح گیاهشناسی) خطوطی‌که در ساقه بعضی‌گیاهها هست (Cannelure) [2].

شیار= شکافی‌که ازطول در یك‌قطعه چوب یا فلز بدهند (Reinure) [3].

شیاردار = دارای بریدگیهای‌گود عمودی‌اثری‌که شکل شیار باشد (Cannelé و Sillonė) [4].

شیاربکسر (الف) خطی‌که بواسطه گاوآهن‌درزمین احداث میشود[5].

شیار، نام‌مؤنث (ازفعل‌شیار کردن) [معماری]شیار کوچك یا خط حفر شده از بالا تا پائین درسطح یك ستون، یك‌ستون چهارگوش یا یك‌شیئی دیگر[6]

شیار. نام مؤنث (به‌زبان ایتالیائی کنلاتورا) طولی یا حلزونی، متوالی متساوی‌البعد، در دورساقه یك ستون یا شکم یك طرف، روی یك ستون چهارگوش یا بعضی عناصر دیگر معماری (V. part. encycle) ــ شیارهای‌پنده‌ای، شیارهائی که با دیواره وقدری عرض ازهم جدا شده‌اند. ــ شیارهای علافی انتهای میز، شیارهائی‌که بیشتر ظریف است وسیله پایه یا بالا. ــ شیارهای تزیین‌شده، شیارهائی‌که شاخه‌های برگ یا گل‌وبته را معرفی می‌کند. ــ شیارهای مسطح، شیارهائی که مانند سطح اریب انجام شده است، وبه ستون یك فرم چند ضلعی میدهد؛ شیارهائی‌که با زاویه مستقیم ومانند سطوح کوچك حفر شده‌است.

شیارهای خشن، شیارهائی‌که با یك شمسه مدور ایجاد شده، مسطح یا اریب با تزیینات. ــ شیارهای پیچیده، شیارهائی‌که حلزونی بدور ساقه یك ستون یا شکم یك ظرف

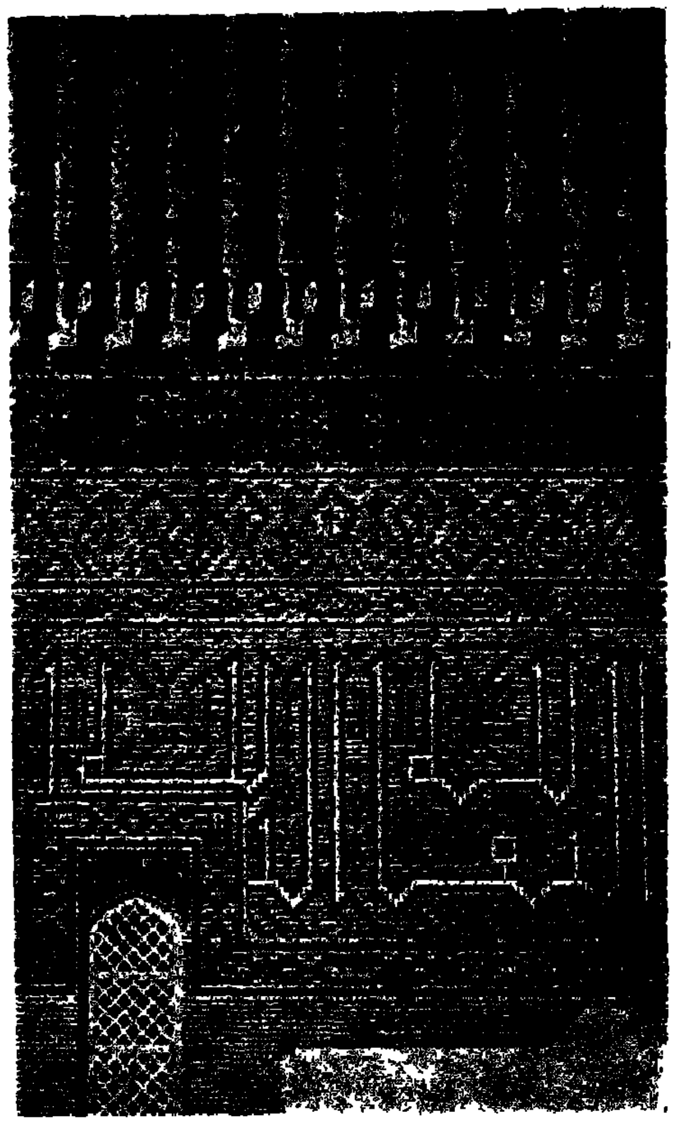
---

۱ – فرهنگ فارسی تألیف دکتر محمد معین، جلد دوم، تهران ۱۳۴۳، ص ۲۱۰۰.

۲ و۳ و٤ – فرهنگ معماری، جلد سوم، تألیف امیر جلال‌الدین معماری، تهران ۱۳۳٦، چاپ دانشگاه، ص۷۰۲ و۷۰۳.

۵ – فرهنگ آموزگار، تألیف حبیب‌الله آموزگار، چاپ سوم، تهران ۱۳۳۳، ص ٤۸۳.

٦ – Dictionnaire encyclapédique quillet, Paris VII°, p. 221.



۱ـ شیارهای دندهای (بالای عکس)

میپیچد . ـ شیارهای با زاویه تیز ، شیارهائیکه با دندهها جدا شده است[۷] .

با توجه به تعریفهای بالا :

اولاً شیار میتواند دارای جنبهٔ غیرتزیینی باشد مانند شیارهای گاوآهن در اراضی زراعتی وغیره .

ثانیاً شیارهای تزیینی را میتوان از نظرفرم به پنجدسته مشخص تقسیم کرد .

۱ – شیارهای دندهای (خیاری) ، (شکل ۱) .
۲ – شیارهای غیردندهای (قاشقی) ، (شکل ۱ الف).
۳ – شیارهای شعاعی (تیز یا باز) ، (شکل ۱ ب) .
٤ – شیارهای شعاعی (شمسه) ، (شکل ۱۱) .
٥ – شیارهای حلزونی (پیچی) ، (شکل ۳٤) .



۱ ـ الف ـ شیارهای قاشقی

قدمت شیارتزیینی

از قدیمالایام شیار مورد توجه هنرمندان و هنرکاران ایران و سایرکشورها بوده وبرای ایجاد سایه وروشن سطوح و یا قسمتی ازآنها بکار رفته است

قدیمترین مثال ما درغار مادلن (Madeleine) فرانسه ، منسوب بههزاره هفدهم قبلاز میلاد[۸] ، مشاهده میشود . دراین غار نقش برجسته یکگاو که سر خودرا بهعقب برگرداندهاست

---

۷ – Grand Larousse encyclopédique, paris, 1960 T., II p. 578.

۸ – تاریخ تمدن ویلدورانت ، کتاب اول ، بخشاول ، ترجمه احمد آرام ، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳٤۳ و
Histoire générale de l'art, Flamarion, paris, 1950, p. 26.

۱ ــ ب ــ شیارهای با راویه
۲ ــ سرستون پاپیروسی ازرمان سلسلهٔ هجدهم مصر (۱۳۲۲ ــ ۱۵۸۰ قبل‌ازمیلاد)

۳ــ پیکرک گراری که ازتپه‌سراب کرمانشاه بدست آمده ومنسوب به هزارهٔ ششم قبل‌ازمیلاد است پهلوی این پیکرک با شیارهای افقی و عمودی تزیین شده است

٤ ــ دسته پرچم نقره‌ای که ازشوش بدست‌آمده ومنسوب به هزارهٔ دوم قبل‌ازمیلاد است . پائین دسته با شیارهای دنده‌ای تزیین شده‌است

۵ ــ دوپیکرهٔ طلا و نقره منسوب به قرن ۱۳ و ۱۲ قبل‌ازمیلاد . موهای ریش وپائین‌لباسهای بلند با شیارهای ظریف القاء گردیده است

٦ ــ پایهٔ ستونی مربوط بدورهٔ هخامنشی که شیار راویه‌دار را نشان میدهد

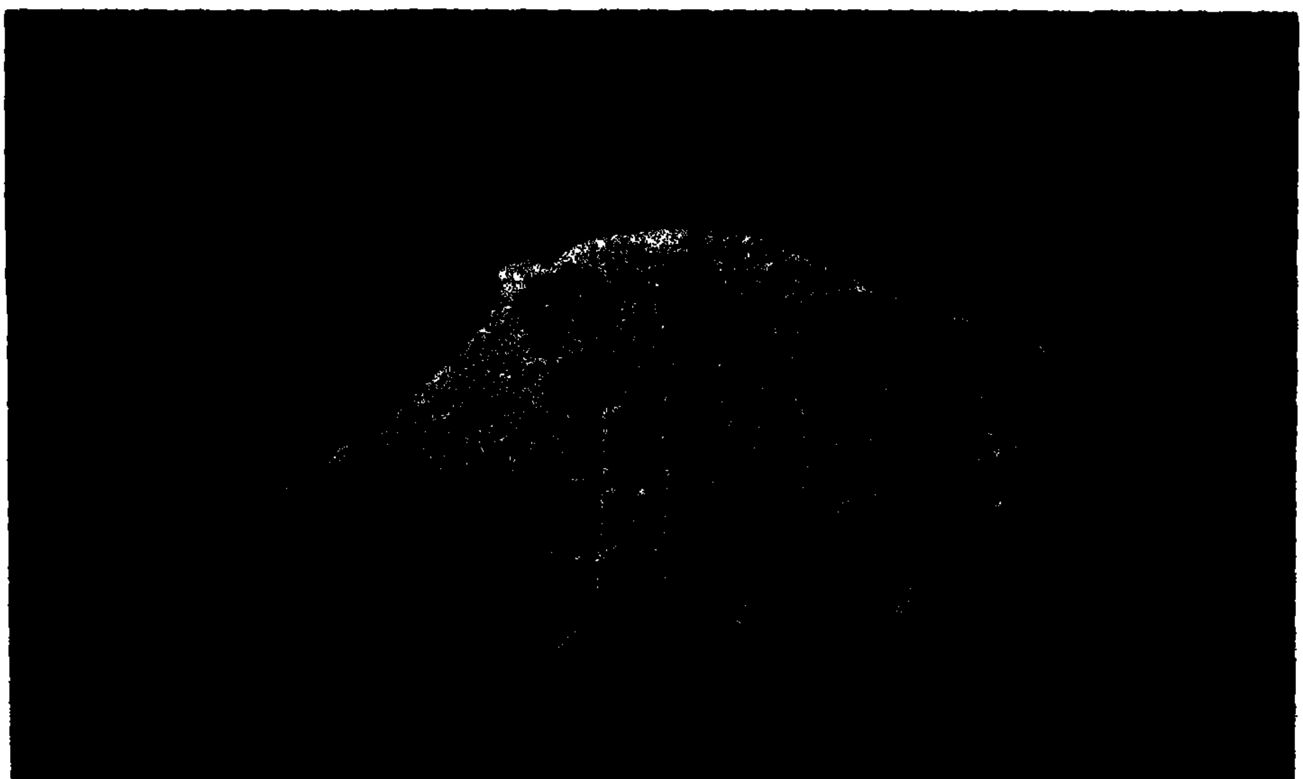


۲

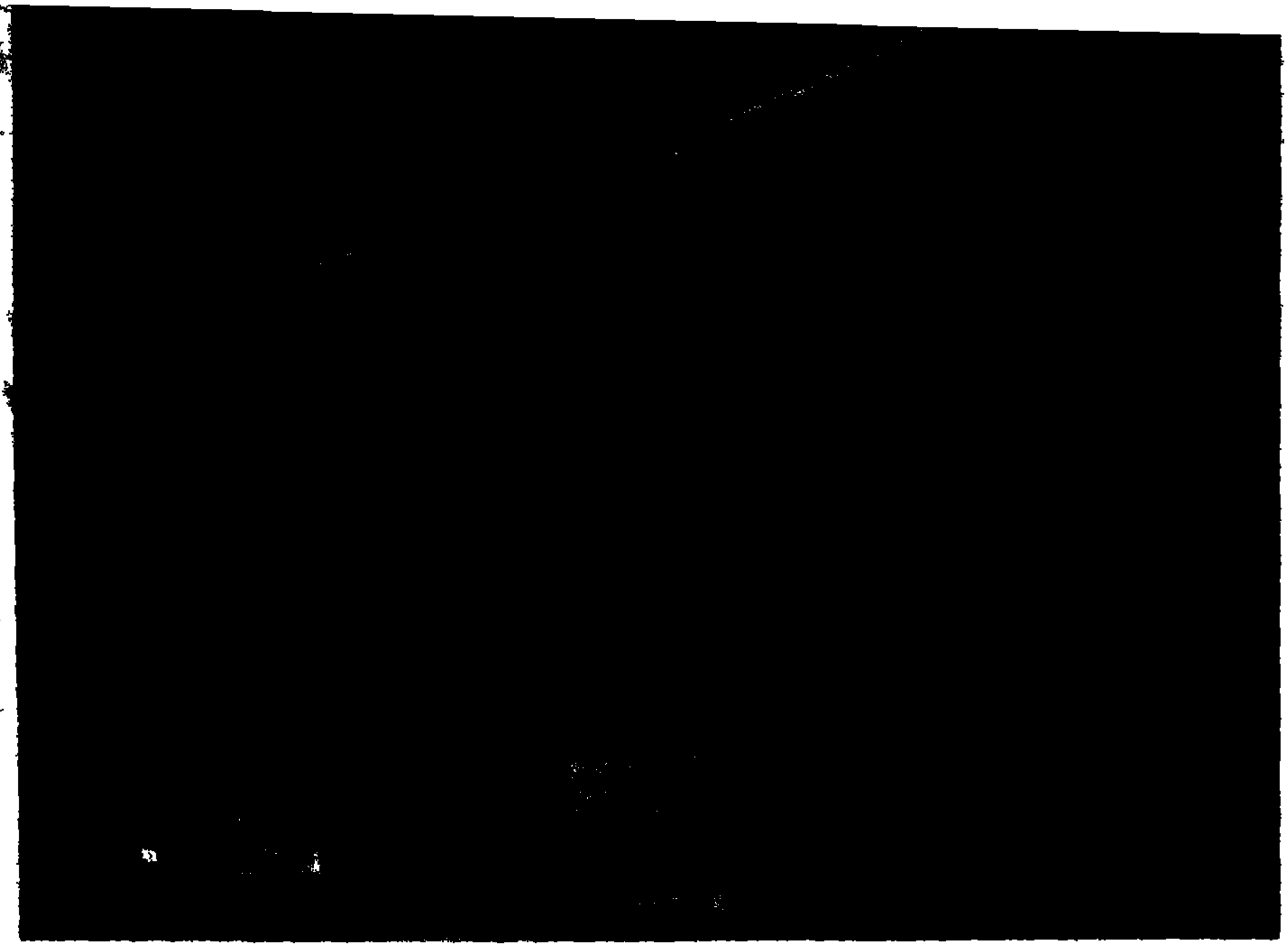


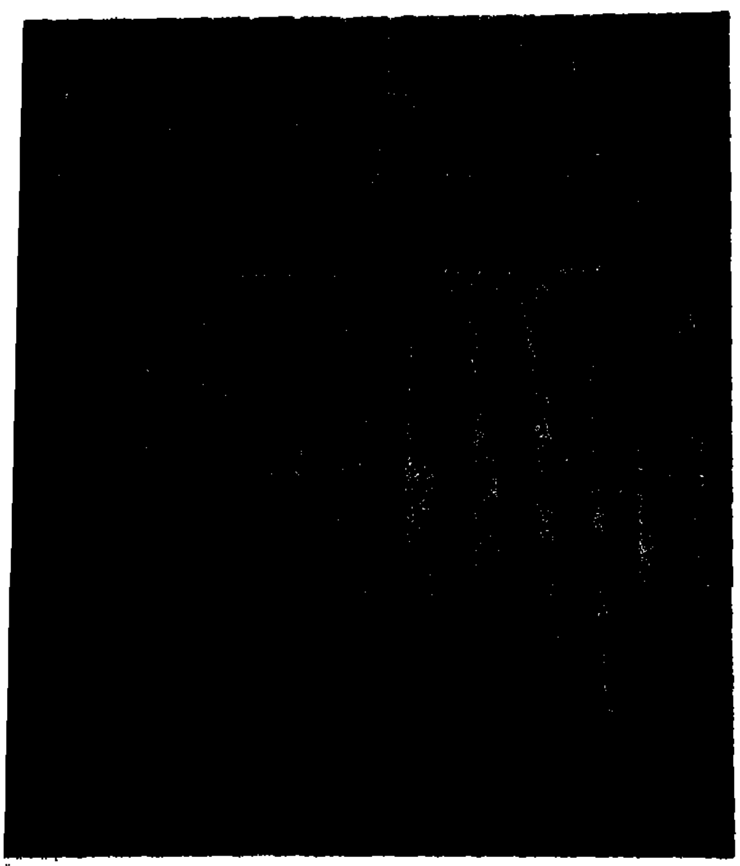
۱ ب

۳



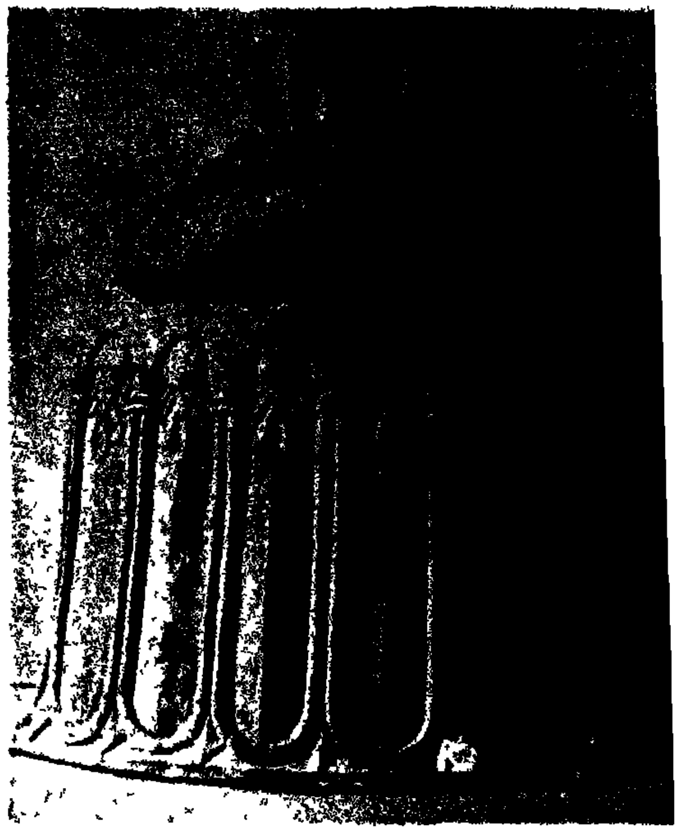
٤







٥





۷ ـ پایه ستون دیگری مربوط به دورهٔ هخامنشی که شیارهای عمودی و افقی و شعاعی را نشان میدهد

۸ ـ ستونهای دورهٔ هخامنشی که سرستون بعضی از آنها دارای چند نوع شیار است

وجود دارد. موهای پیشانی و بال و زیر گردن او با شیارهای موازی اریب مجسم شده‌است[۸].

مثال دوم مجسمه کوچک ابو (Abou) خدای بزرگ بین‌النهرین قدیم ومنسوب به هزاره سوم قبل‌از میلاد است. در این مجسمه دامن لباس با شیارهای عمودی موازی، ریش باشیارهای افقی موازی، موهای سر باشیارهای حلقوی القاء شده‌است[۹].

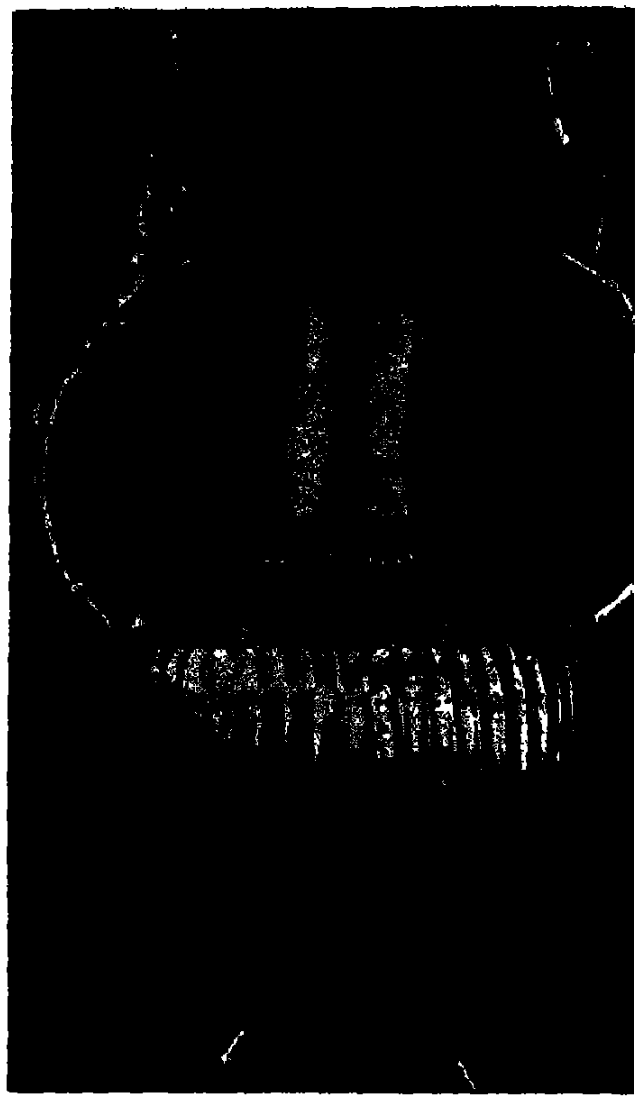
مثال سوم مقبره جوزر از سلاطین سلسله سوم مصر (۳۲۰۰ ـ ۳۵۰۰ ق.م) است. ستونهای سنگی این مقبره با شیارهای دنده‌ای، شبیه دسته نی‌های بهم‌چسبیده، مزین گردیده است[۱۰]. این نوع شیار بطرز زیبائی در سرستونهای پاپیروس شکل زمان سلسله هجدهم مصر (۱۳۲۲ ـ ۱۵۸۰ ق.م) نیز، در جوار شیارهای عمودی و افقی جالب توجه، بکار رفته است[۱۱] (شکل۲)

مثال چهارم مورخ قرن سیزدهم قبل از میلاد و واقع در آسیای صغیر است. این مثال نقش نیم برجسته و مربوط بتمدن هیتی‌است که دامن‌لباس و کلاه بلند اشخاص‌را باشیارهای موازی عمودی نشان میدهد[۱۲].

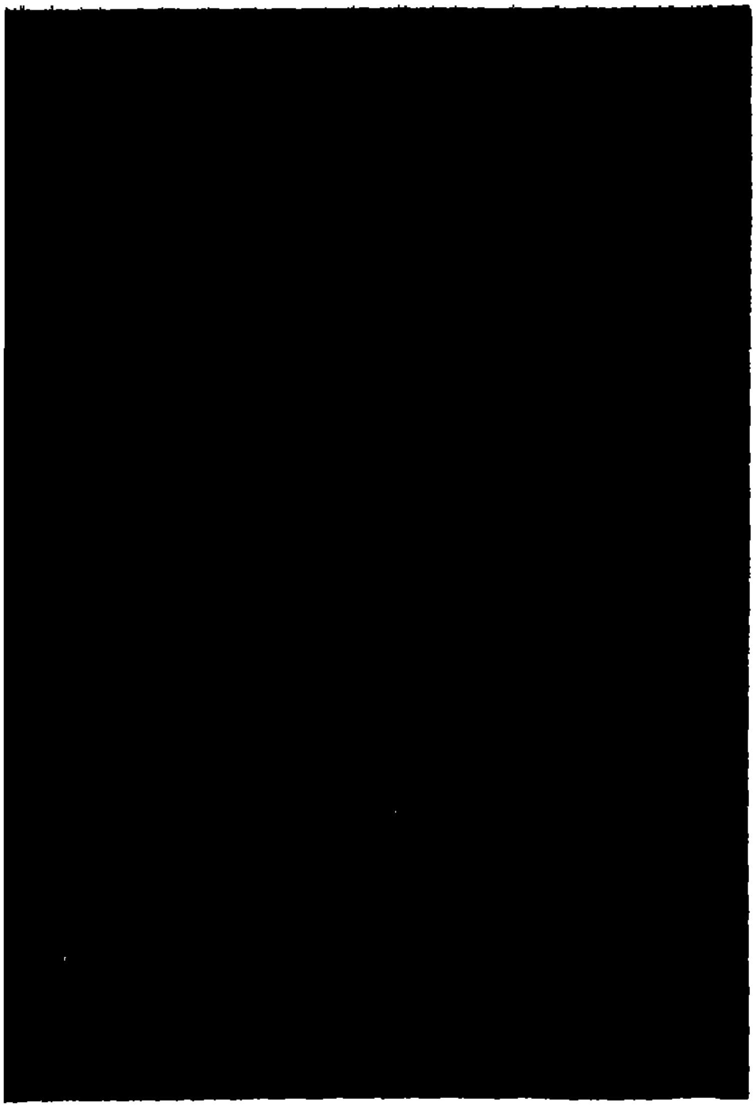
در یونان وروم قدیم نیز شیار، اغلب قاشقی، بکاررفته است. روشن‌ترین مثالهای ما دربارهٔ یونان ستون‌های

---

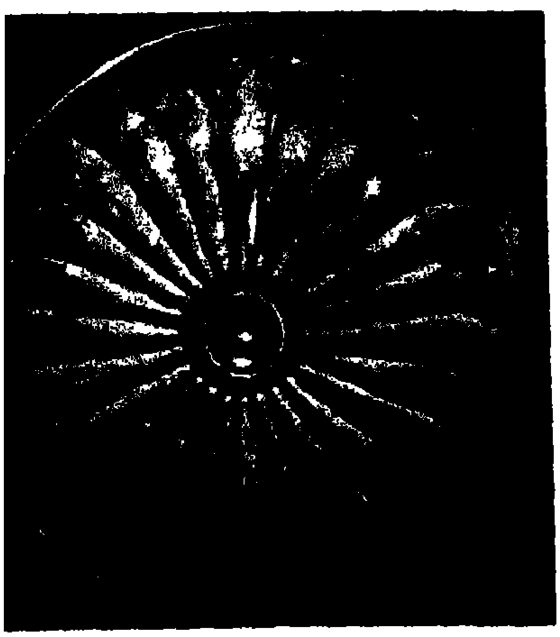
۹ و۱۰ و۱۱ و۱۲ – Idem. Histoire générale de l'art, pp. 42, 75, 86, 55.



۹



۱۰

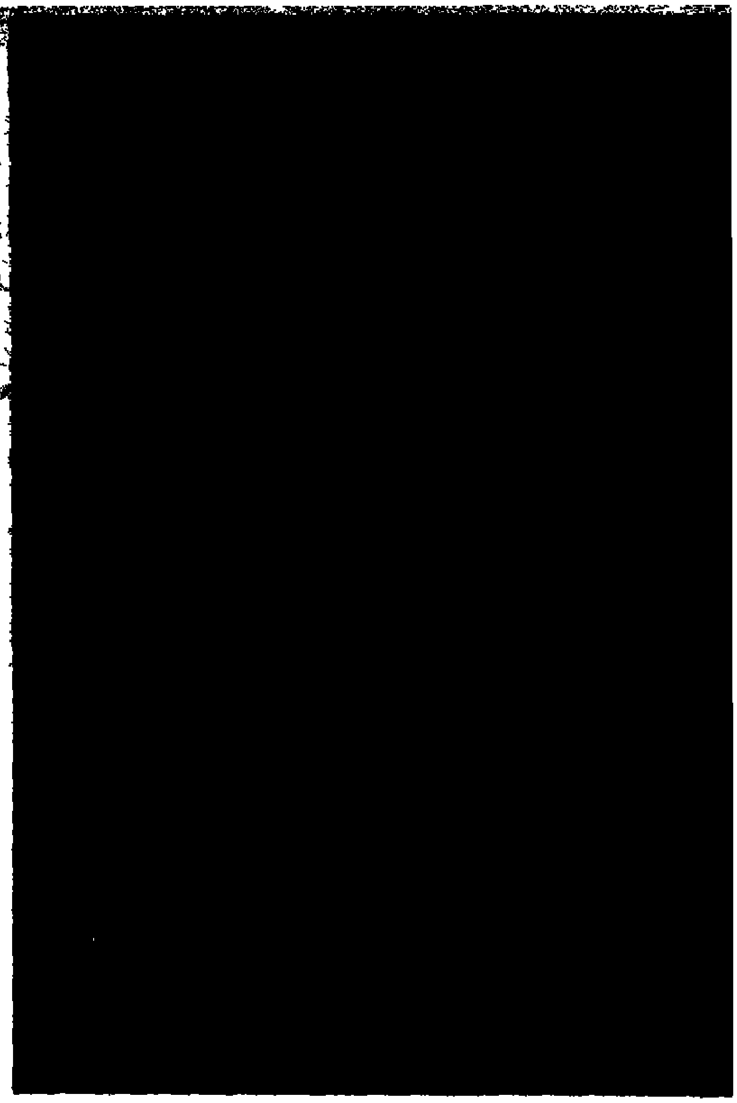


۱۱

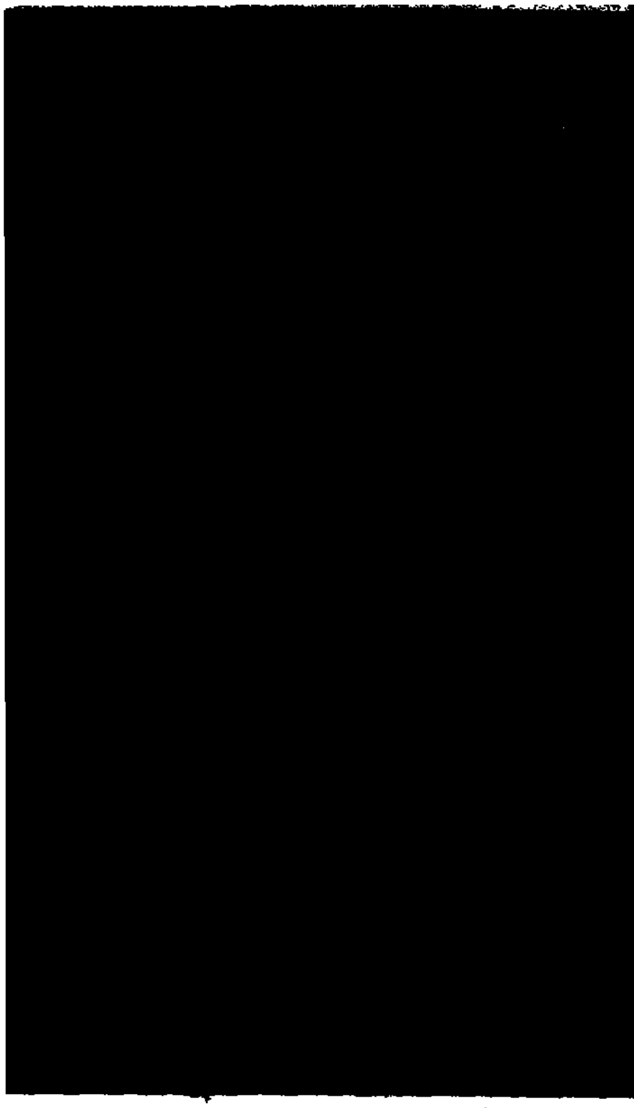
۹ ــ ظرفی ازدورهٔ هخامنشی‌که بدنه آن با شیار قاشقی عمودی مزین شده است

۱۰ ــ ظرفی منسوب به دورهٔ هخامنشی‌که بدنه آن با شیارهای قاشقی افقی مزین شده‌است

۱۱ ــ ظرفی ازدورهٔ هخامنشی‌که دارای شیارهای شعاعی است



۱۲ ــ ظرف نقره‌ای منسوب به قرن ٤ یا ۳ قبل‌ازمیلادکه شیارهای افقی را نشان میدهد



۱۳ ــ ظرفی ازدورهٔ اشکانی ومنسوب به قرن سوم قبل‌ازمیلادکه شیارهای عمودی را نشان میدهد

شیاردار معبد پارتنون (Parthénon) و معبد نیکه (Nikè) و معبد آپولن (Apollon) و معبد هرا (Héra) می‌باشد[۱۳] . این‌نوع شیارها دربعضی‌ظروف یونان‌قدیم‌هم بکار رفته‌است[۱٤] . دربارهٔ روم قدیم معابـد فورتون ویریل (Fortun Virile) و طاق کنستانتین (Constantin)و ستونهای شیاردار آنهـا مثالهای بارزی می‌باشد[۱۵] .

*ایران‌باستان* ــ قدیمترین شیارهای ایران که منتشر شده مربوط به گراری است که از تپه سراب کرماشاه بدست آمده ومتعلق بموزهٔ ایران‌باستان است پهلوی پیکرك این گرار که منسوب به هزارهٔ ششم پیش‌از میلاد است با شیارهای (Stries) عمودی و افقی مزین گردیده است[۱٦] (شکل۳) .

مثال دیگر یك دسته پرچم نقره‌ای است که از قبری در شوش بدست آمده است . این دسته پرچم منسوب بهزارهٔ دوم قبل‌از میلاد ومتعلق بموزه ایران‌باستان است . در پائین این دسته ، که بالای آن شبیه سر پرنده است ، چند جفت شیار دیده‌ای ، کــه انتهای آنها بحلقه تبدیل شده ، بچشم میخورد[۱۷] (شکل٤) .

مثال سوم در دوپیکرك طلا ونقره منسوب بقرن ۱۳و۱۲ قبل‌از میلاد ومربوط به عصر ایلام متوسط وجود دارد . دراین دوپیکرك موهای ریش وپائین لباس ملبد با شیارهای ظریف وزیبا القاء گردیده است[۱۸] (شکل۵) .

در دورهٔ هخامنشی انواع مختلف این عنصر تزیینــی در بناها ، اشیاء منقول ، آرایش بدن ولباس وغیره بکار رفته است و حتی گاهی در یك شیئی چند نوع شیار دیده میشود مثلاً در بعضی ستونهای آن دوره پنج نوع این عنصر تزیینی ملاحظه میشود .

اول پایهٔ ستون ــ در پایه گاهی شیارها زاویه‌دار ومانند این‌است که شمه‌هرمهای مثلث‌القاعده‌را بسطح‌آن چسبانده‌اند[۱۹]

(شکل ۶) و گاهی این هرمهای مثلث‌القاعده بدیوار نیم‌استوانه ختم میشود[۲۰] بنحوی کـه در کنار هر جهت شیار یك جهت برجستگی مدور ، که خود یك شیار دنده‌ای محسوب است ، ایجاد میگردد . در بالای هر صف برجستگی یك‌جهت‌برجستگی افقی و در نتیجه یك شیار افقی محیطی نیز بوجود می‌آید (شکل ۷) . در بالای این برجستگی‌ها گلی مجسم شده کـه برگهای آن خود شیارهای شعاعی القاء می‌کند[۲۱] .

دوم تنه وسر ستون ــ تنه ستونهای هخامنشی اکثر باشیار قاشقی مزین شده است ولی در سر ستونها تفصیل بیشتری دیده میشود . در یك سر ستون این قسمتها وجود دارد :

قسمت پائین که بشکل استوانه محدب ودارای شیارهای دنده‌ای است .

قسمت وسط که شکل استوانه مقعر و دارای شیارهای قاشقی است

---

۱۳ و ۱۴ – Histoire générale de l'art, Flamarion, paris, 1950, pp. 123, 129, 151, 152, 153, 191, 199, 205

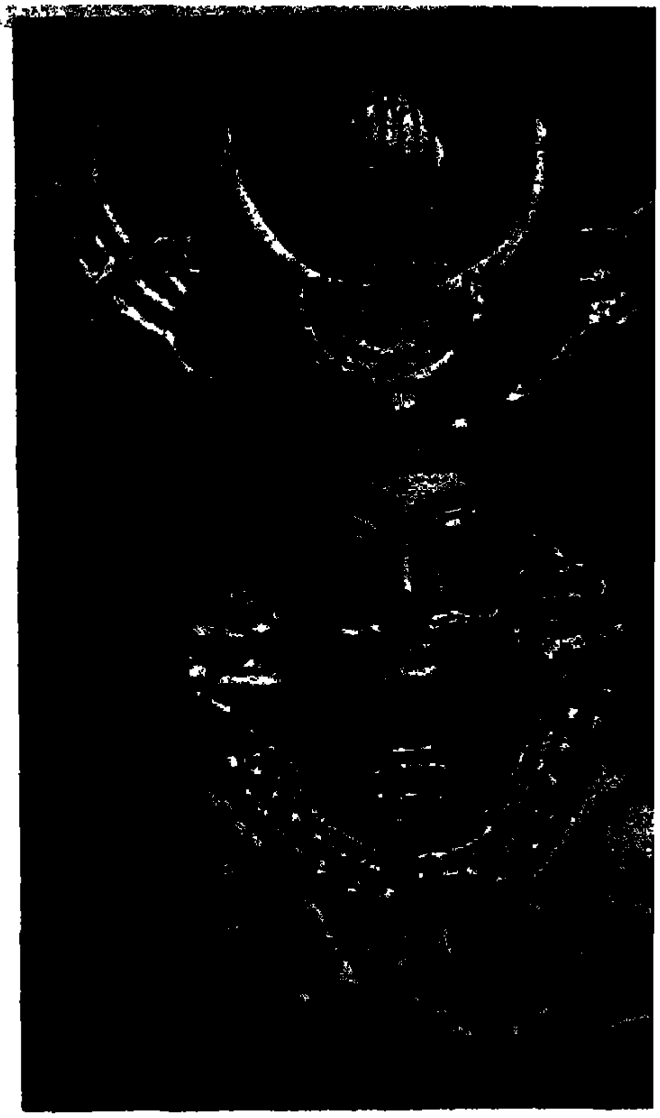
۱۵ – Idem, Histoire générale de l'art, p. 228 et 234.

۱۶ – Edith porada, Iran ancien, paris, 1963, p. 11 et 12.

۱۷ و ۱۸ – Idem, Iran ancien pp. 44, 47, 53.

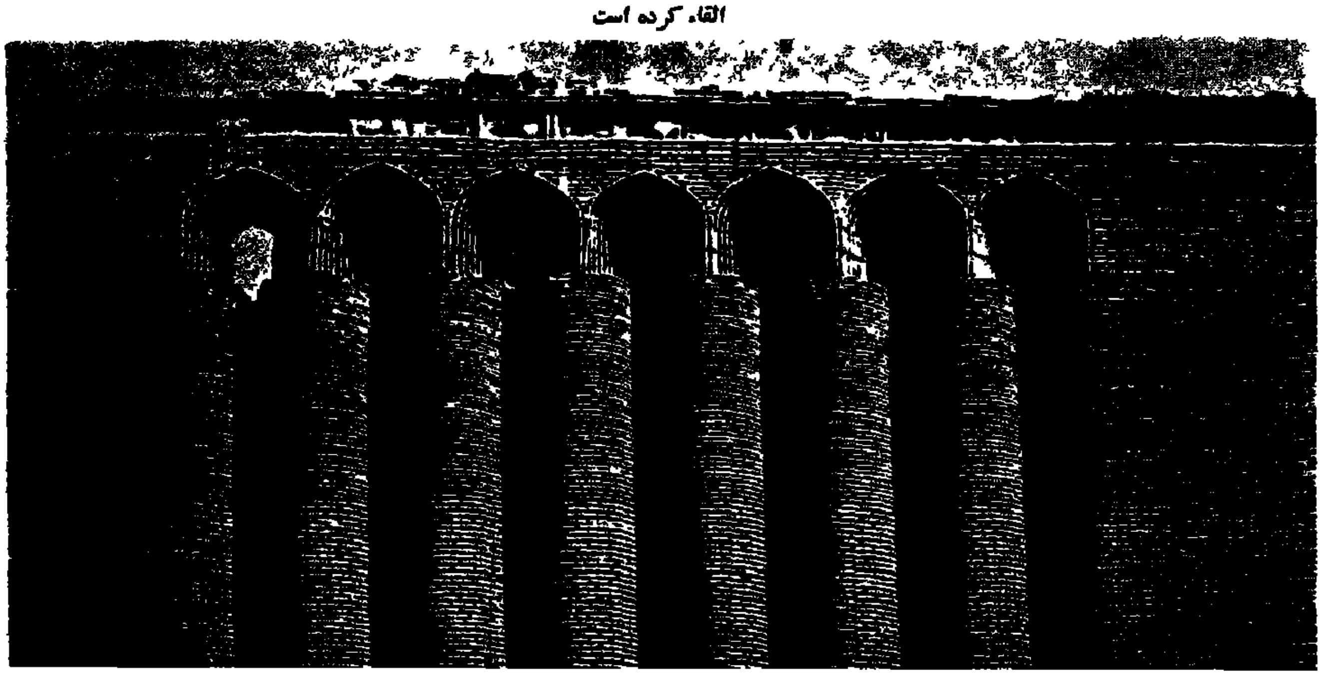
۱۹ و ۲۲ و ۲۳ – A.U. Pope, A Survey of Persian Art, London. V. IV, PL. 102, 101, 90.

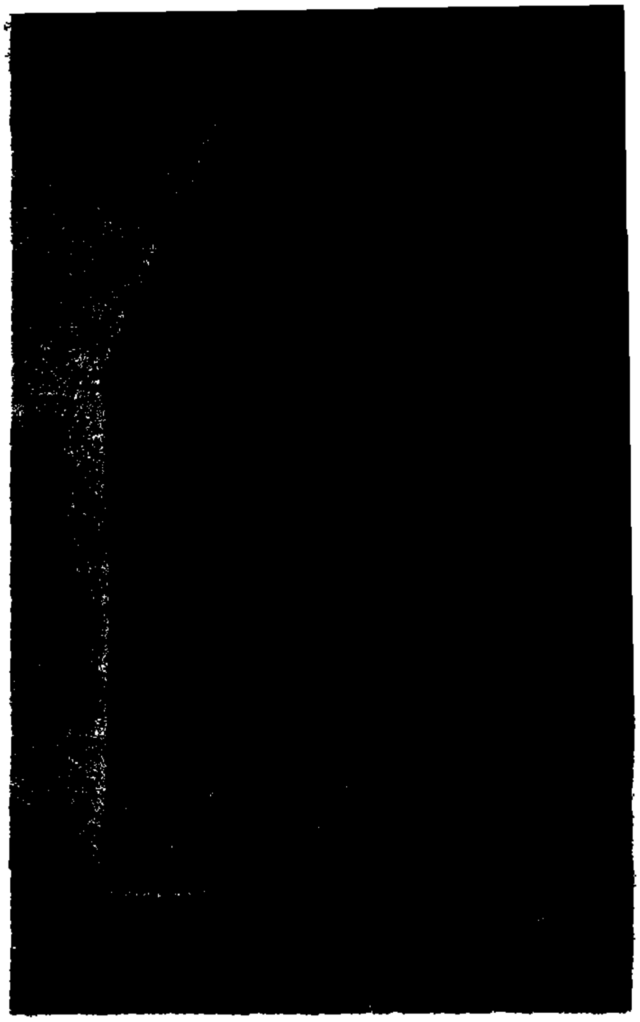
۲۰ و ۲۱ – A.U. Pope, Persian architecture, London, 1965, p. 25, No. 12 b



۱۴ – نیم تنه یکی از شاهان ساسانی که کلاه‌آن شیاردار است

۱۵ ــ دیوار رباط ملك منسوب به قرن پنجم هجری . نیم استوانه‌های آجری و فرورفتگی‌های بین آنهـا یك سطح شیاردار جالب را القاء کرده است





۱۶



۱۷

۱۶ ـ برج رادکان شرقی مورخ ۶۸۰ هجری . بدنه این برج با نیم استوانه‌های آجری ، شیاردارشده‌است ۱۷ ـ گنبد مقبرهٔ امیرتیمور درسمرقند مورخ ۸۰۸ هجری . خارج این گنبد یك سطح محدب شیاردار بسیار زیبا را نشان میدهد
۱۸ ـ گنبد مسجد شهر لبین گراد که شیارهائی نظیر شیارهای گنبد مقبرهٔ امیرتیمور دارد ۱۹ ـ قسمتی ازگنبد ایوان بزرگ مسجدگوهرشاد مشهد مورخ ۸۲۱ هجری که نیم استوانه‌ها وشیارهای بین آنها را نشان میدهد ۲۰ ـ گنبد مقبرهٔ گوهرشاد هرات مورخ ۸۳۹ هجری که شیارهای آن ازنظر برجستگی‌ها وفرورفتگی‌ها شبیه شیارهای گنبد ایوان بزرگ مسجد گوهرشاد مشهد است

قسمت بالا که شکل مکعب مستطیل و دارای دو نوع شیار است (شیارهای قاشقی ساده و شیارهای قاشقی که دوسر آن شکل پیچ فنری بخودگرفته‌است)[۲۲] (شکل ۸) .

شیارهای جالب توجه دیگر این دوره درکلاه سرباران پارسی بکار رفته است . ما نمونه این نوع کلاهها را درکنار پلکان آپادانای تخت‌جمشید می‌بینیم[۲۳] .

شیارهای روی ظروف دورهٔ هخامنشی اکثر قاشقی است که از لبه تا پایه ایجاد شده[۲۴] (شکل۹) و یا بطور محیطی در بدنه صورت گرفته است[۲۵] (شکل۱۰) . درظروف این‌دوره شیارهای شعاعی نیز دیده میشود ومثال ما ملاقه‌ای است که گدار فرانسوی سابقه آنرا به ۱۵۰۰ سال قبل‌از میلاد نسبت میدهد[۲۶] (شکل۱۱) .

در دوره‌های بعداز هخامنشی نیز استعمال این عنصر تزیینی ادامه یافته است . یکی از نمونه‌های جالب جام نقره‌ای (Rhyton) منسوب بقرن ٤ یا ۳ قبل‌از میلاد است‌که توسط گدارفرانسوی با بعضی اراشیاء دورهٔ هخامنشی مقایسه گردیده است[۲۷] (شکل۱۲) .

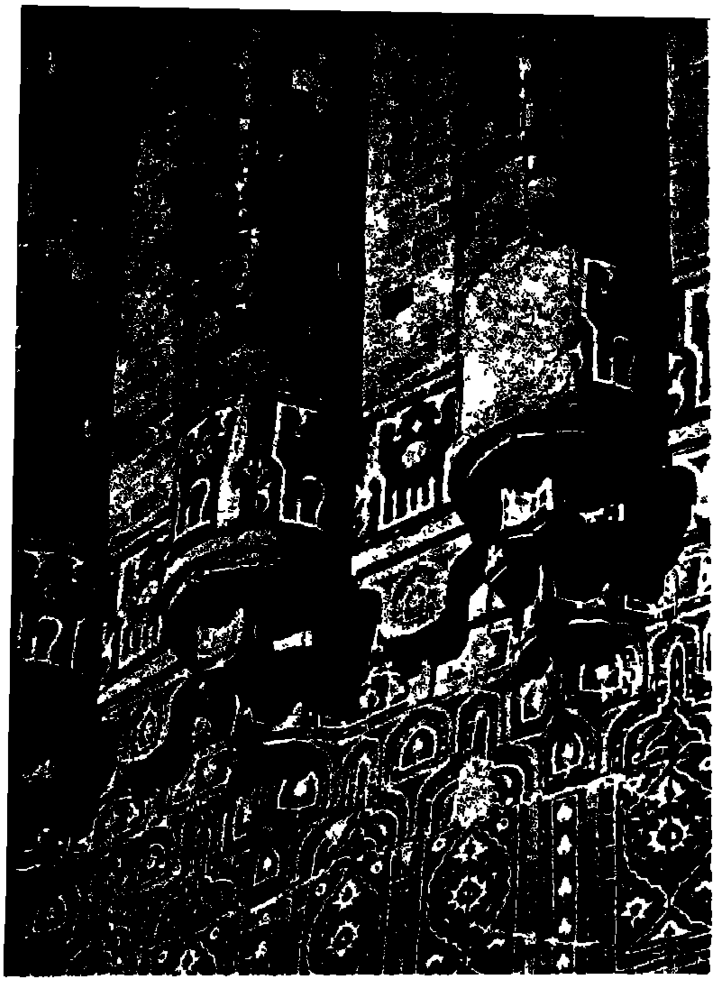
ازمثالهای دورهٔ اشکانی ظرفی منسوب بقرن سوم قبل‌از

---

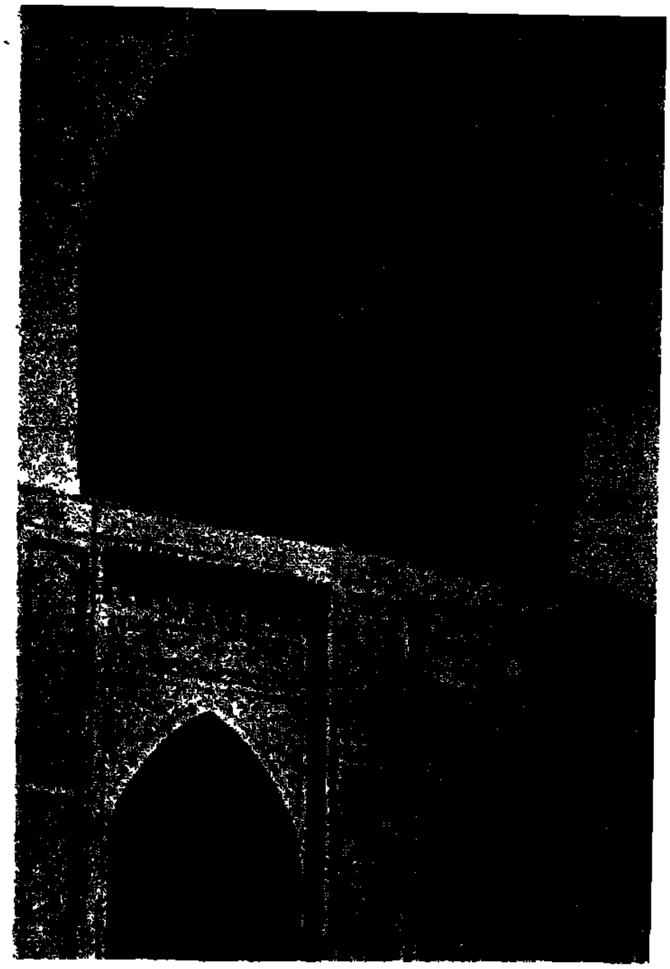
۲٤ و۲۵ - Edith Porada, Iran ancien, Paris, 1963, p. 161 et 155.

۲۶ - A. Godard, l'art de l'Iran Paris, 1962, p. 77

۲۷ - Idem. L'art de l'Iran, p. 168 et Pl. 79.



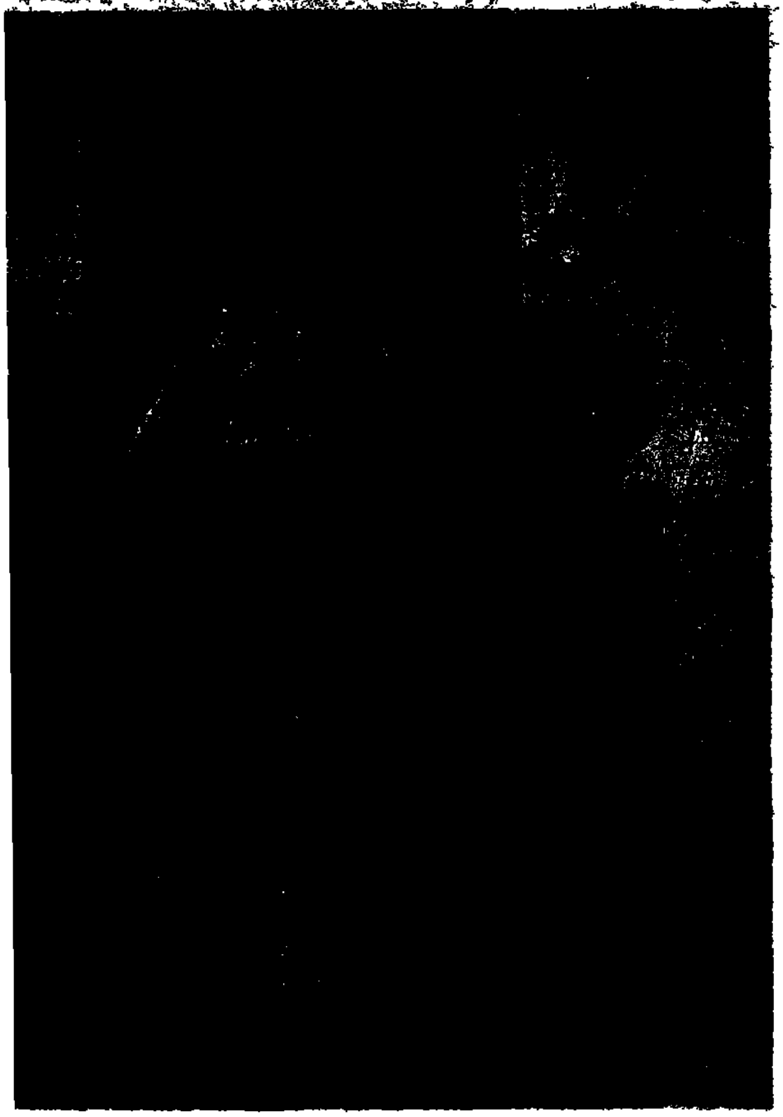
۱۹



۱۸



۲۰

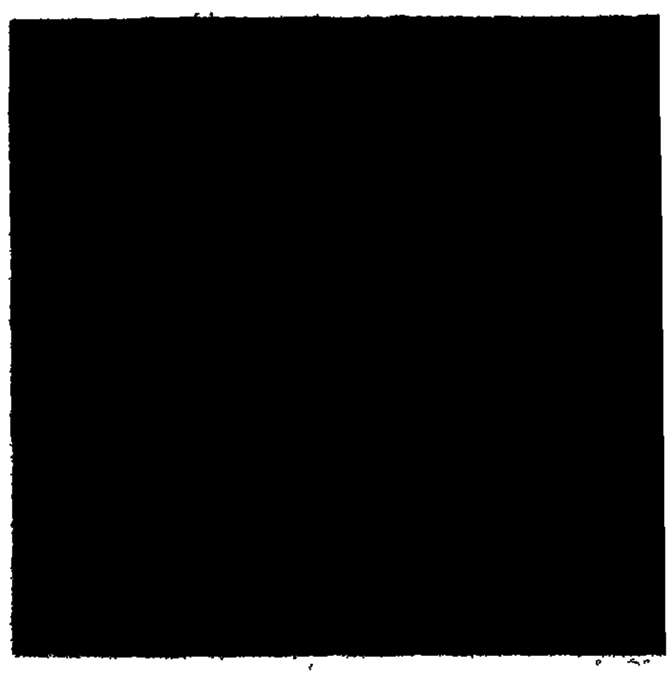


۲۳



۲۲

۲۱



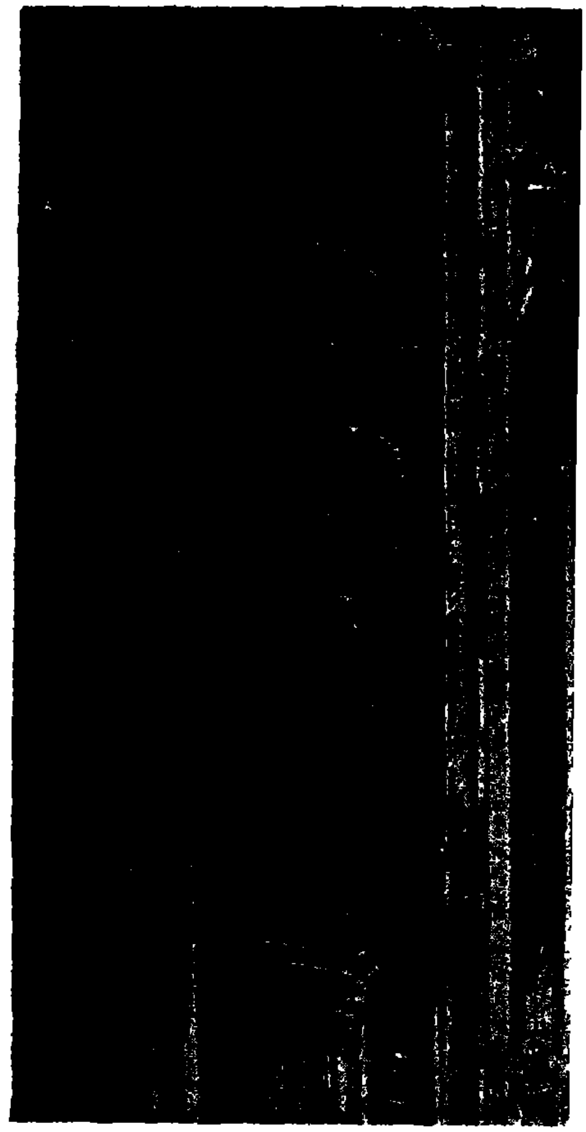
۲۱ ــ ظرف سفالی که در کاوشهای نیشابور بدست آمده‌است و بدنه آن شیارهای دنده‌ای را نشان میدهد

۲۲ ــ تنگ مفرغی مربوط به قرن ششم و هفتم هجری که درسطح آن شیارهای دنده‌ای ایجاد وسپس کنده‌کاری شده‌است

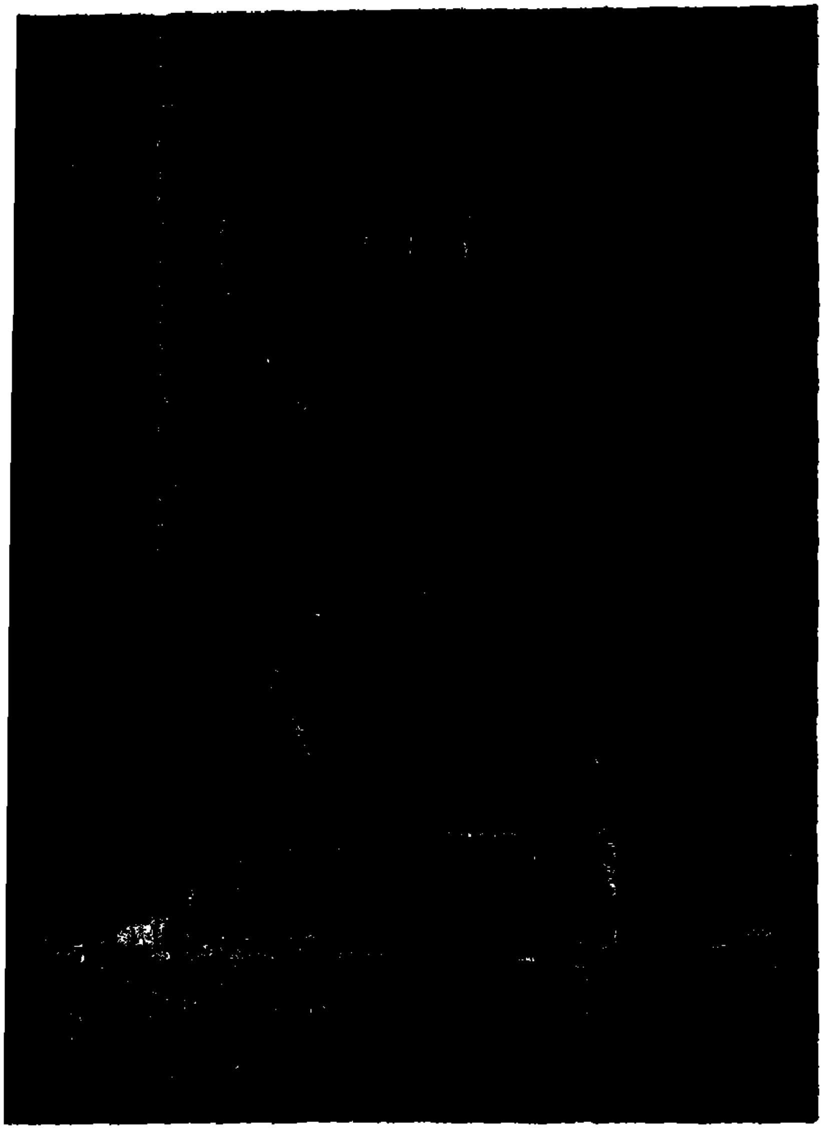
۲۳ ــ بالین ستونی ازتالار چهل ستون اصفهان مربوط بدورهٔ صفوی که دارای شیار قاشقی است

۲٤ ــ قسمتی ازپایهٔ سنگی یکی ازجرزهای مسجد سپهسالار تهران که نبش آن با شیارهای دنده‌ای پیچی مزین شده‌است

۲٤ الف ــ پایهٔ سنگی یکی از منارههای مسجد سپهسالار تهران که با شیارهای قاشقی کوتاه ، افقی وعمودی ، مزین شده‌است



۳۴



۳۴ الف

میلاداست که درآن شیارهای عمودی وموازی مشاهده میشود[۲۸] (شکل۱۳) .

دردوره ساسانی شیارها اکثردرضمن گچ‌بری‌صورت گرفته است . ما می‌توانیم در این مورد به‌طرفین وبالای طاقچه‌های اطراف تالار بزرگ کاخ بیشاپور اشاره کنیم[۲۹] . نظیر این شیارها در طرفین مدخل اصلی کاخ سروستان منسوب به عصر بهرام پنجم (۴۳۸ ــ ۴۲۰ میلادی) وجود داشته است[۳۰] .

شیار تزیینی در فلزات دورهٔ ساسانی نیز معمول بوده است نیم تنه یکی از شاهان ساسانی ، منسوب به‌قرن ۶ و ۷ میلادی که دارای کلاه شیاردار است ، یکی از مثالهای ما می‌باشد[۳۱] (شکل۱۴) .

## شیارتزیینی در دوران اسلامی ایران

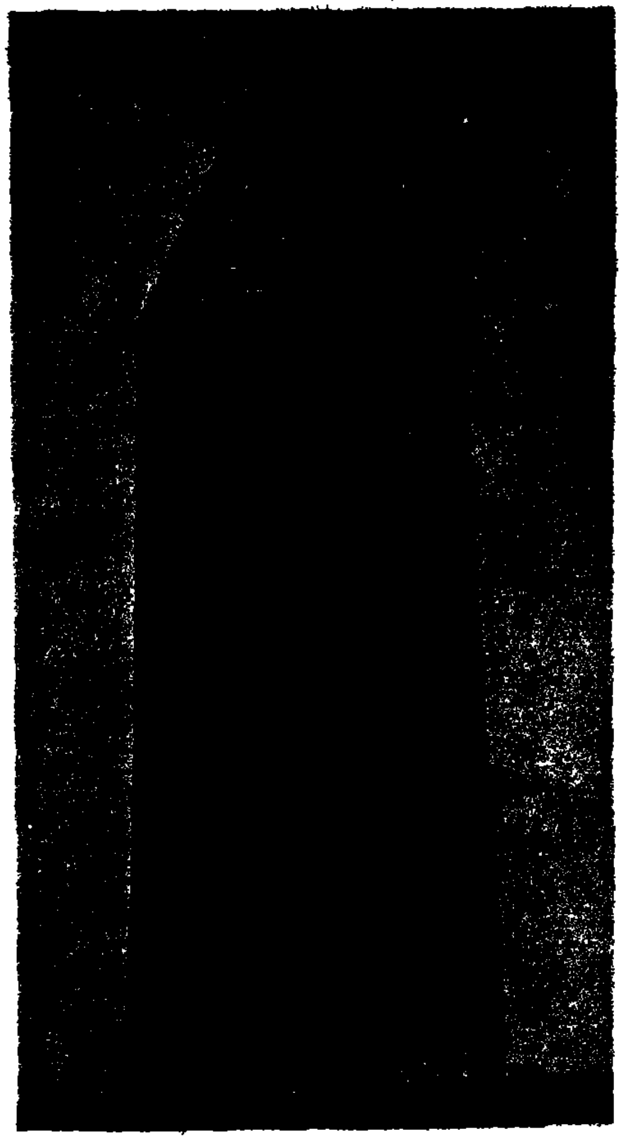
در دوران اسلامی‌ایران انواع مختلف این‌عنصر تزیینی، بخصوص در بناها ، بکثرت استعمال شده‌است .

الف ــ شیارهای دنده‌ای (خیاری) ــ این نوع شیارها، همان‌طورکه از نام آن برمی‌آید ، از قراردادن سطوح محدب دنده‌شکل ویا نیم‌استوانه درکنار هم ، یا با فاصله‌کم ، بوجود

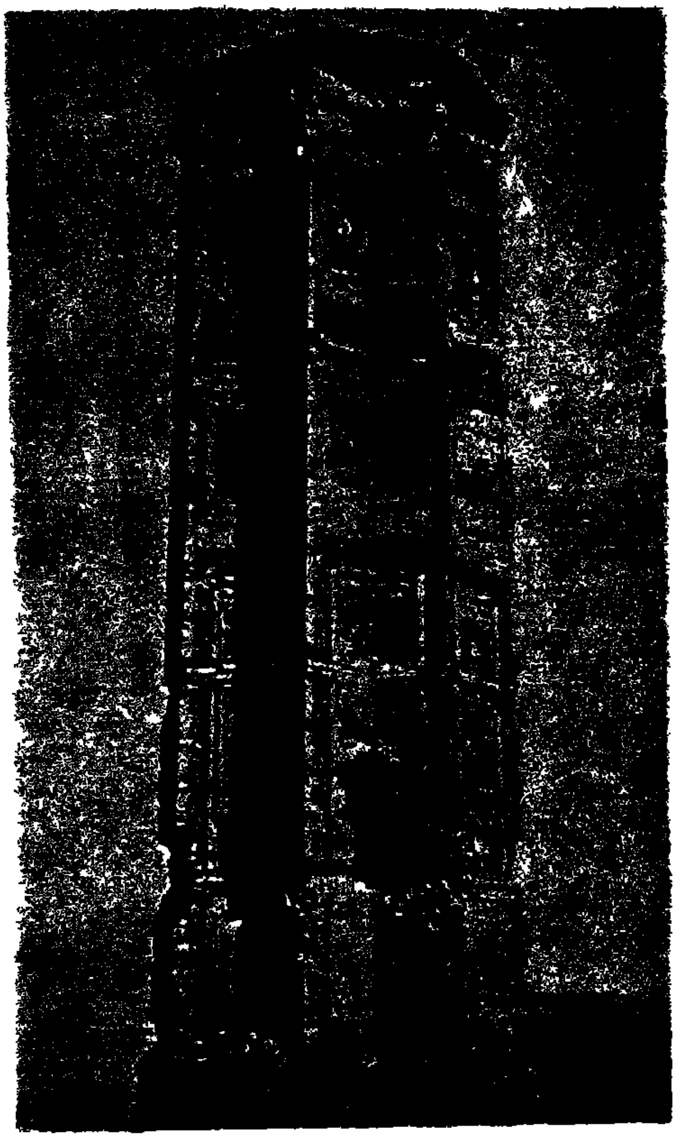
---

۲۸ و۲۹ و۳۰ ــ Iran Parthes et Sassanides, par R. Ghirshman, Paris, 1962, p. 113, 140, 181.

۳۱ ــ Idem, Iran Parthes et Sassanides, p. 225.



۳۵



۳۶

می‌آید. سطح شئی یااثری که به‌این‌ترتیب مزین میشود دارای برجستگی‌ها وفرورفتگی‌هائی‌است که به‌علت وجود برجستگی‌ها «سطح دارای شیار دنده‌ای یا خیاری» نامیده شده‌است وشاید بهتر باشد بگوئیم : « سطح دارای شیار ، در بین دنده‌ها یا خیاره‌ها»

اولین نمونه‌ای که ازاین نوع ارائه می‌گردد رباط ملك مورخ نیمه دوم قرن پنجم هجری است . در دیوار این رباط نیم استوانه‌های آجری ، بفاصلهٔ کم ، متوالیاً قرار داده شده و یك سطح شیاردار جالب توجه القاء گردیده است[۳۲] (شکل۱۵) .

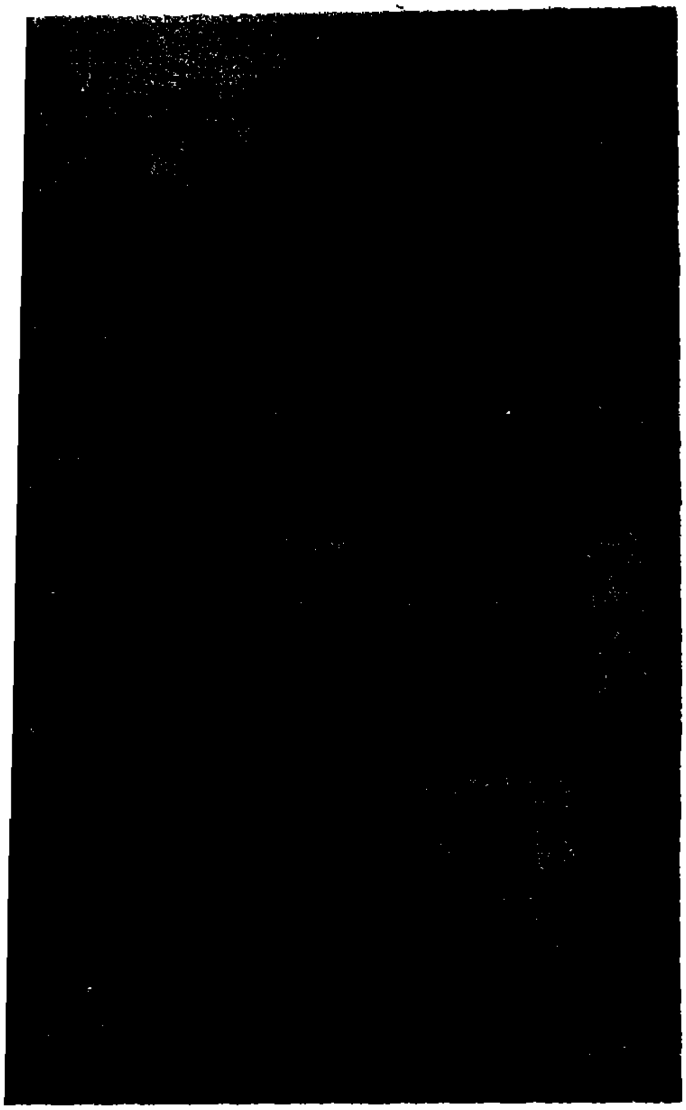
نمونه دوم برج رادکان شرقی مورخ ۶۸۰هجری ، واقع در شمال جاده مشهد ــ قوچان ، است . بدنه این برج با نیم استوانه‌های آجری ، که خود مزین بنقوش لوزی زیبا است ، شیاردار شده است . این نیم استوانه‌ها درکنارهم قرار داده شده وبدنه باشیارهای دنده‌ای جلوه‌گر گردیده‌است[۳۳] (شکل۱۶)

نمونه سوم گنبد مقبره امیرتیمور در سمرقند ، مورخ ۸۰۸ هجری ، است . خارج گنبد این مقبره با برجستگی‌های آجری ، که هریك مشتمل بر تزیینات دیگری است ، مزین گشته و یك سطح محدب شیاردار بسیار زیبا وعظیم بوجود آمده است . شیارهای گنبد در بین نیم استوانه‌های خمیده از روی مقرنسهای بالای ساقه گنبد شروع و به قلهٔ آن ختم

---

۳۲ و۳۴ – D. T. Rice, l'art de l'Islam, Paris, 1966, p. 57 et 210.

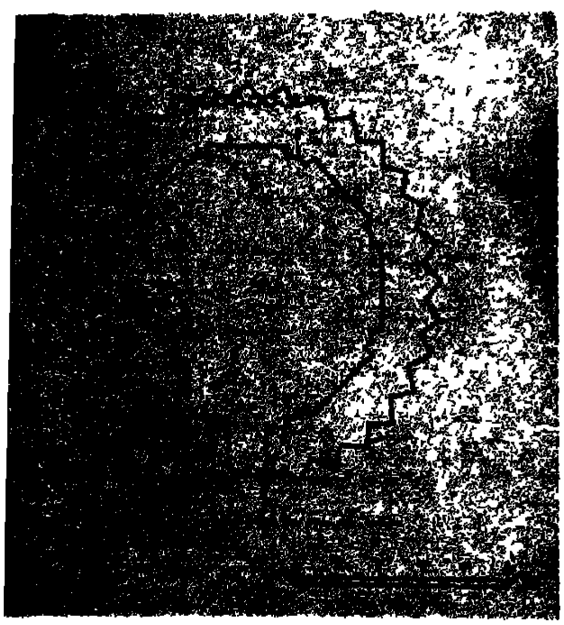
۳۳ – A.U. Pope A Survey of Persian Art, London, 1938, V. IV, Pl. 347 A.



۲۸



۲۷



۲۸ الف

۲۵ ــ گنبد قابوس وشمگیر (۴۰۳ ــ ۳۶۶ ه) که ساقه آن با شیارهای زاویه‌دار مزین شده‌است

۲۶ ــ برج مسعود غزنین مورخ ۵۰۸ هجری که دارای شیارهای با زاویه شکل کتاب دار است

۲۷ ــ مقبره برجی بسطام مورخ ۷۱۳ هجری که با شیارهای تیز مزین شده است

۲۸ ــ امامزاده عبدالله دماوند مورخ حدود ۷۰۰ هجری که دارای شیارهای با زاویه است

۲۸ ــ الف ــ مقطع افقی شیارهای امامزاده عبدالله دماوند

می‌گردد[۳۴] (شکل۱۷) . نظیر این گنبد، خیلی بعد، درمسجد شهر لنین‌گراد روسیه ایجاد گردیده است[۳۵] (شکل۱۸) .

نمونهٔ چهارم مسجد گوهرشاد مشهد، مورخ ۸۲۱ هجری، است. تزیینات خارج پوشش ایوان بزرگ این مسجد، صرف‌نظر از مقرنسهای پایه آن، از دوقسمت تشکیل گردیده است :

اول قسمت مسطح که با آجرهای لعابدار آبی پوشیده شده است .

دوم قسمت برآمده که از نیم استوانه‌های خمیده ساخته شده ومانند اینست که سطح قسمت مسطح چسبیده است .

مجموع سطوح ونیم استوانه‌های مزبور یك سطح شیاردار دندانه‌ای جالب توجه القاء می‌کند، تفاوت شیارهای این بنابامقبره امیرتیمور درفاصله بین نیم‌استوانه‌ها است به‌این‌معنی که در گنبد مقبرهٔ امیرتیمور نیم استوانه‌ها درکنارهم و درمسجد گوهرشاد به‌فاصله طول دوآجر لعابدار قرار دارد[۳۶] (شکل۱۹)

نمونه پنجم مقبره گوهرشاد هرات، مورخ ۸۳۹ هجری، است . شیارهای این گنبد در بین نیم‌استوانه‌های خمیده مزین به‌لوریهای تزیینی واقع گردیده است . مجموع نیم‌استوانه‌ها در روی یك نوار مقرنس کمربندی زیبا قرار دارد[۳۷] و مانند شیارهای مسجد گوهرشاد فاصله‌دار است (شکل۲۰) .

یکی از اشیاء منقول دوران اسلامی که با شیار دندانه‌ای مزین شده، درکاوشهای نیشابور بدست آمده است . این‌ظرف در بالا دارای خطوط کوفی و در پائین دارای نقوش گیاهی است و بین این دوقسمت با شیارهای دندانه‌ای جلوه‌گر است[۳۸] (شکل۲۱) .

شیئی‌دیگری که دارای شیار دندانه‌ای‌است یك‌تنگ مفرغی منسوب به قرن ششم وهفتم هجری است . درسطح خارجی این تنگ‌بدواً شیارهای‌دندانه‌ای تعبیه وسپس‌هنر کنده‌کاری وترصیع اجرا شده‌است[۳۹] (شکل۲۲) .

ب ـ شیارهای غیردندانه‌ای (قاشقی) ـ اینگونه شیارها مقعر وشبیه قاشق‌است روشن‌ترین این‌نوع شیاررا درستونهای

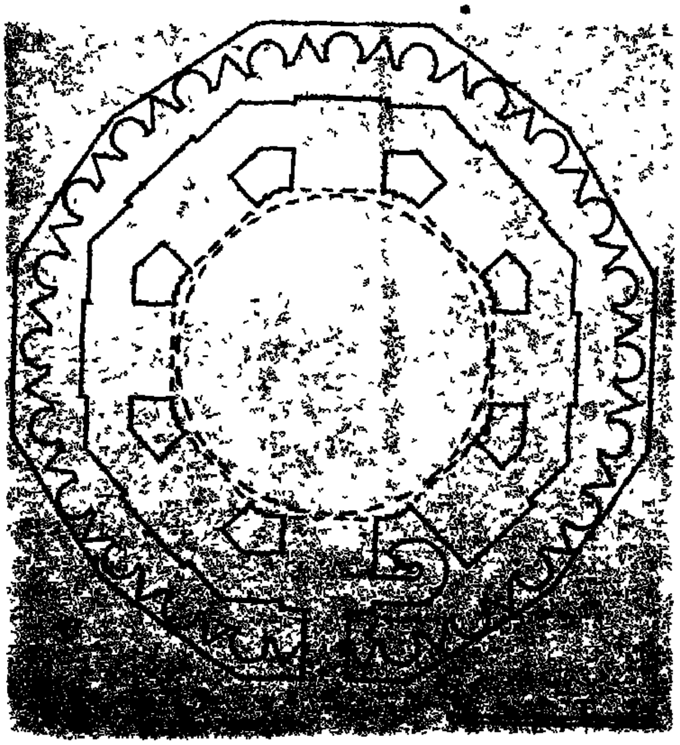
۲۹ ـ شیار کاشمر مورخ حدود ۷۰۰ هجری که متناوباً دارای برجستگی‌های نیم استوانه وتیز می‌باشد وشیارهای مخصوص را نشان میدهد

۳۰ ـ مقطع افقی شیارهای کاشمر

۲۹



۳۰





۳۱ ــ نیم طاقی ازیك مسجد یزد که درزیرکلید آن شیارهای شعاعی دیده میشود

چوبی تالار چهل ستون اصفهان می‌بینیم این ستونها که پایه بعضی از آنها را شیران نیم‌خیز و بالای آنها را مقرنسهای‌زیبا زینت میدهند، مانند ستونهای تخت جمشید، باشیارقاشقی مزین شده‌است (شکل۲۳) .

در دورهٔ قاجار نیز این نوع شیار بکار رفته ومی‌توانیم آن‌را در ستونهای کاخ سلطنت‌آباد ملاحظه‌کنیم شیار قاشقی در پایه‌های سنگی سمت جنوب مسجد سپهسالار تهران مربوط به‌اواخر آن‌دوره‌نیز باطرز زیبائی درجوارتزیینات‌دیگر بچشم میخورد (شکل۲٤) .

ج ــ شیارهای با زاویه ــ در این نوع ، شیار دارای زاویه یا بطور بهترعبارت از یك فرجه بصورت کتاب باز است . دراین‌صورت شیار دارای دوسطح اریب طرفین وزاویه بین‌آنها خواهد بود . گاهی نیز بین دوسطح طرفین سطح سومی در ته شیار دیده میشود ودر واقع شیار عبارت ازسه سطح ودو زاویه می‌باشد . شیارهای با زاویه در معماری اسلامی‌ایران نسبةً زیاد ومتنوع است .

۱ ــ گنبد قابوس ــ این مقبره متعلق به شمس‌المعالی قابوس‌بن وشمگیر آل‌زیار (۴۰۳ ــ ۳٦٦ ه) است . این‌مقبره اضافه بر قرنیز ومقرنس ، در ساقه دارای شیارهای آجری با زاویه زیبا می‌باشد شیارهای این مقبره ازجمله شیارهای سه سطحی است به این معنی‌که برجستگی‌ها بصورت منشورهای مثلث‌القاعده ، با فاصله معین ، در سطح استوانه مقبره قرار گرفته است وسطوح جانبی این منشورها با سطوح بین خود

---

۳۵ ــ ابنیه وآثار تاریخی اسلام دراتحاد شوروی، مؤسسه روحانی مسلمانان آسیای میانه وکازاخستان ــ تاشکند ، شکل ۱۳٤

۳٦ ــ Persian architecture, A.U. Pope, London, 1965. PL. XVIII.

۳۷ ــ A.U. Pope, A Survey of Persian Art, London, 1938, V. IV, PL. 437 C.

۳۸ ــ کاوشهای نیشابور وسفالگری ایران در سدهٔ پنجم و ششم هجری ، نگارش سیف‌الله کامبخش‌فرد با همکاری احمد امیر ماهانی ، تهران ۱۳٤۹ ، ص٦۹

۳۹ ــ شاهکارهای هنر ایران ، تألیف پوپ ، ترجمه دکترخانلری ، تهران ۱۳۳۸ ، لوحه ٦۳ ، ص ۱۰۲

شیارهائی با دو زاویه موجود آورده است[45] (شکل۲۵) .

۲ ــ برج مسعود درغزنین ــ این بنا مورخ ۵۰۸ هجری و دارای تزیینات بسیار غنی است که در داخل شیارها ومحیط ساقه آن بعمل آمده است[46] . شیارهای این بنا راویه‌دار است ولی راویه‌ها ، یا بطور بهتر فرجه‌ها ، منفرجه وشبیه کتاب باز است . گوئی جمیع صفحه‌های طرفین شیارها میخواهند خطوط کوفی وحواشی ومتون مزین‌را بدید بینندگان برساند (شکل۲۶)

۳ ــ برج طغرل ری ــ این بنا در ۵۳٤ هجری ساخته شده واضافه برمنارس بالای ساقه دارای شیارهای با راویه می‌باشد[47] مقبره برجی بسطام مورخ ۷۱۳ هجری نیز

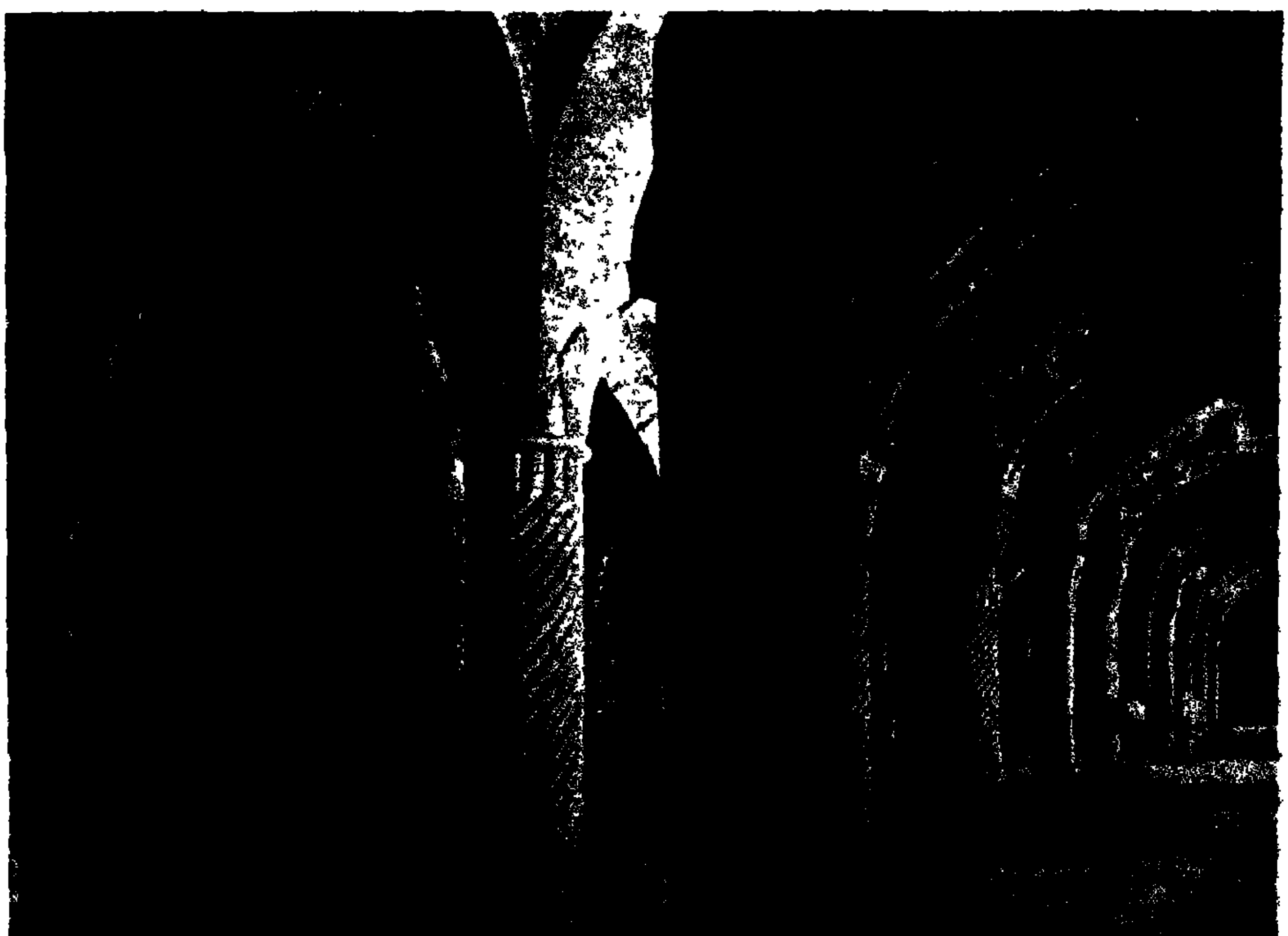
۳۲



۳۲ ــ سقف مقبره سید رکن‌الدین یزد مورخ ۷۲۵ هجری که درزیر کلید آن شیارهای شعاعی ، باگچ‌بری ، القاء گردیده است

۳۳ ــ تالار ستوندار مسجد وکیل شیراز مورخ ۱۱۸۷ هجری . برجستگی‌های محدب وپیچدار روی ستونها شیار حلزونی را نشان می‌دهد

۳۳



با شیارهای تیز خود شبیه برج طغرل می‌باشد[42] (شکل۲۷)

٤ ــ امامزاده عبدالله دماوند . این مقبره مورخ حدود ۷۰۰ هجری و دارای شیارهای با زاویه است (شکل۲۸) . شیارهای این بنا نسبت به‌بناهای فوق‌الذکر مرتب‌تر است به‌این معنی که برجستگی‌ها و شیارهای بین آنها متناوباً بصورت منشورهای مثلث‌القاعده می‌باشد[44] .

۵ ــ منار کاشمر ــ این بنا نیز مورخ حدود ۷۰۰هجری است (شکل۲۹) و با نمونه‌های فوق‌الذکر تفاوت دارد به‌این معنی که برجستگی‌ها متناوباً محدب و منکسر بنظر میرسد .و به‌عبارت دیگر یك عده منشورهای مثلث‌القاعده و نیم‌استوانه درکنارهم قرارگرفته است[45] با نگاه اول شیارهای حاصل شده دارای یك سطح مستوی و یك سطح محدب بنظر میرسد ولی در پلانی که دونالد ن ویلبر (Donald N. Wilber) درکتاب «معماری اسلامی ایران در دورهٔ ایلخانان» داده است (شکل۳۰) هر شیار دارای سه سطح ودو زاویه است[46]

یك سطح اریب (وجه منشور مثلث‌القاعده)

یك سطح مستوی درته شیار

یك سطح محدب (قسمتی از سطح جانبی نیم استوانه)

یك‌زاویه بین سطح اریب وسطح مستوی .

یك شبه زاویه بین سطح محدب وسطح مستوی

د ــ شیارهای شعاعی ــ این نوع شیار نسبت به انواع دیگر کم‌است وبیشتر در تزیین گچی یا آجری سقف‌های مدور و یا نیم‌مدور ، شکل شمسه یا نیم شمسه ، دیده میشود . این تزیین ، بطوریکه در دورهٔ باستان ایران دیدیم ، برای ظروف مدور فلزی و نظایرآن نیز مناسب است

نمونه‌ای ازاین تزیین در یکی‌از مساجد یزد وجود دارد این شیار شعاعی خود را در زیرکلید نیم‌طاقی ، شکل اشعه خورشید با زاویه تیز ، نشان میدهد (شکل۳۱) ومانند اینست که یك عده هرم مثلث‌القاعده نزیر طاق چسبیده است[47] .

نمونه دیگر در سقف مقبره سید رکن‌الدین یزد مورخ ۷۲۵ هجری است (شکل۳۲) این شیار با گچبری در زیر کلید طاق ، شکل اشعه خورشید ودر بین حلقه‌ای از تزیینات دیگر ، القاء گردیده است[48]

نمونه سوم یك گل کمربند فلزی ، منسوب بقرن دهم هجری ، است . در این شیئی شیارهای ظریف شعاعی بکار رفته است[49]

ه ــ شیارهای حلزونی (پیچی) ــ شیارهای حلزونی با شیارهای دنده‌ای ، از نظر برجستگی‌ها وشیارهای بین آنها ، اساساً خویشاوند است بااین تفاوت که شیارهای دنده‌ای معمولی عمودی یا افقی است ولی شیارهای حلزونی بطور مارپیچ ، اکثر روی ستونهای مدور ، از پائین ببالا صعود می‌کند . ما

۳٤ ــ شمعدان برنجی منسوب به قرن یازدهم هجری که با شیار پیچی ظریفی مزین شده‌است



---

٤۰ و٤۱ ــ A.U. Pope, A Survey of Persian Art, 1938, PL 337 and 356.

٤۲ و٤۳ ــ A U. Pope, A Survey of Persian Art, London, 1938, V. IV, PL. 346 and 349.

٤٤ و٤۵ ــ Idem. A Survey of Persian Art, PL. 348. A and 347 B.

٤٦ ــ معماری اسلامی ایران در دورهٔ ایلخانان ، اثر دونالد ن ویلبر ، ترجمه دکترعبدالله فریار ، تهران ۱۳٤٦ ، پلان شماره ۱٦

٤۷ ــ A U. Pope, A Survey of Persian Art, London, 1938, V. V. PL. 538 B.

٤۸ ــ معماری اسلامی ایران در دورهٔ ایلخانان ، اثر دونالد ن . ویلبر ، ترجمه دکتر عبدالله فریار ، تهران ۱۳٤٦ ، عکس شماره ۱٤۳ .

٤۹ ــ Idem. A Survey of Persian Art, V. VI, PL. 1406 C.

راجع به پیچ تزیینی درشماره ۹۳ دوره جدید مجله هنرومردم، تیرماه ۱۳۴۹ ، بتفصیل صحبت کرده‌ایم ودراینجا بذکر دونمونه اکتفا می‌کنیم .

۱ ــ مسجد وکیل شیراز مورخ ۱۱۸۷ هجری ــ برجستگی‌های محدب روی ستونهای سنگی تالار بزرگ این مسجد در ابتدا و انتها راست وبین آندو بصورت پیچ است و درنتیجه شیارهای بین این برجستگی‌ها نیز در ابتدا وانتها راست و در وسط پیچدار است[۵۰] (شکل۳۳) .

۲ ــ شمعدان برنجی منسوب بقرن یازدهم هجری ــ ارتفاع این شمعدان ۴۳ سانتی‌متر است و با شیارهای پیچی ظریفی مزین گردیده است[۵۱] (شکل۳۴) .

## شیار تزیینی درسایر کشورهای اسلامی

بعلت روابط مذهبی وتجاری ، عناصر معماری وتزیینی دراکثر نقاط عالم‌اسلام اشاعه یافته‌است. مثالهای ذیل دراین‌باره ارائه می‌گردد :

محراب مسجد بغداد ــ این محراب در یك مسجد قدیمی بغداد کشف گردیده و احتمالاً بوسیله منصور خلیفه عباسی (۱۵۷ ــ ۱۳۶ ه) ازسوریه به‌آنجا حمل شده‌است(شکل۳۵) . این‌محراب از یك تخته سنگ مرمر درست شده ودارای یك طاق هلالی‌است که برروی ستونی مستقرشده وشیارهای تزیینی شعاعی را نشان میدهد[۵۲] .

منارهٔ مسجد لارنده قونیه درترکیه ــ مسجد لارنده در دورهٔ سلجوقیان روم ساخته شده است . در سردر این مسجد مناره‌ای وجود دارد که درضمن تزیینات عنی آن شیارهای دندانه‌ای زیبائی بچشم میخورد[۵۳] . جفت مناره مدرسه سفت‌منار مورخ ۱۲۵۳ میلادی (۶۵۰ ه) نیز با شیار مزین شده‌است[۵۴] (شکل۳۶) .

مسجد قیروان درتونس ــ این‌مسجد درسال ۶۷۰میلادی (۴۹ ه) بنا شده و در دورهٔ عباسی توسعه یافته‌است . این‌مسجد در سمت قبله شبستانی دارد که در مدخل و روی محراب آن دوگنبد ساخته شده و در هردوگنبد شیارهای خوش‌منظری القاءگردیده است[۵۵] (شکل۳۷) .

مقبره سیده رقیه درمصر ــ این بنا مورخ ۵۲۷ هجری است و در داخل وخارج آن شیارهای شعاعی ودندانه‌ای بچشم میخورد . شیارهای دندانه‌ای مربوط بگنبد است‌که ، در بین برجستگی‌های محدب ، از انتهای ساقه بقله صعود می‌کند[۵۶] .

قطب منار هند ــ این منار متعلق به مسجدی است که برفراز بتکده قدیمی هند ، در اوایل قرن هفتم هجری ، به‌امر قطب‌الدین ایبك ساخته شده‌است (شکل۳۸) . این منار یکی‌از زیباترین مناره‌های مدور اسلامی است وساقه‌آن با چهار رشته مقرنس کمربندی به‌پنج قسمت تقسیم شده و یك رشته مقرنس نیز درانتهای آن بچشم میخورد ، سه قسمت پائین ساقه بترتیب ذیل با شیار مزین شده‌است :

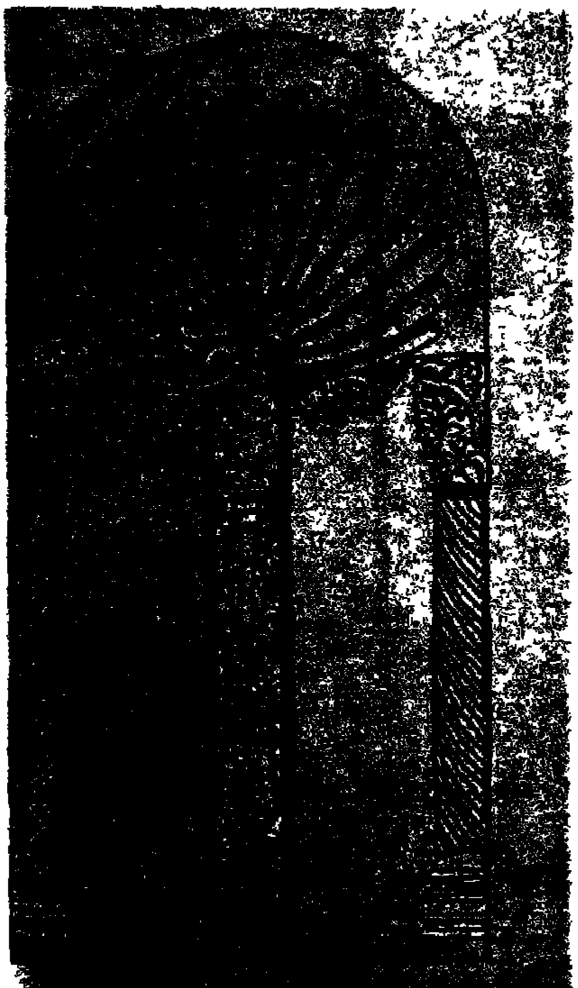
قسمت اول با برجستگی‌های خیاری و مثلثی بتناوب که شیارهائی در بین صفحات مستوی ومحدب ایجادکرده است .

قسمت دوم با برجستگی‌های خیاری که شیارهای بین‌آنها در زمره شیارهای دندانه‌ای است .

قسمت سوم با برجستگی‌های مثلثی . این برجستگی‌ها ، که چون منشورهای مثلث‌القاعده بسطح مدور ساقه چسبانده شده بنظر میرسد ، شیارهای زاویه‌دار بوجود آورده است .

اضافه بر سه‌قسمت مذکور قسمت پنجم ساقه منار با یك نوار برجسته کمربندی بدو قسمت کوچکتر تقسیم شده‌است که هریك با شیارهای عمودی قاشقی مزین گردیده است[۵۷] .

۳۵ ــ محراب یکی ازمساجد قدیمی بغداد که بالای آن دارای شیارهای شعاعی است



## منشأ شیار

منشأ این عنصر تزیینی نیز درطبیعت وجود دارد و ما راجع به‌آنچه مربوط به شیار حلزونی است قبلاً تحت عنوان «پیچ تزیینی درآثارتاریخی‌اسلامی‌ایران» صحبت کرده‌ایم[۵۸] راجع به شیارهای شعاعی و زاویه‌دار نیز اشعه خورشید وسایر ستارگان و یاسطح تپه‌هائی‌که با جریان ملایم‌آب باران ناصاف میشده ، می‌توانسته ، در سطح یا مقطع ، الهام‌بخش گردد ویا شیارهای حاصل‌شده از حرکت خزندگان و شکاف کوههـا مورد تقلید قرارگیرد .

درمورد شیارهای دنده‌ای ، بااینکه مدلهای آن نیز ، چون نامیه وخیارچنبر وگرز خشخاش وغیره ، درطبیعت دیده

---

۵۰ – L'art de l'Iran, par A. Godard, Paris, 1962, PL. 167.

۵۱ – شاهکارهای هنرایران ، تألیف پوپ ، ترجمه دکترخانلری ، تهران ۱۳۳۸ ، ص۱۵۰ ، لوحه ۱۱۱

۵۲ و۵۳ – هنر اسلامی ، تألیف ارنست‌کونل ، ترجمه مهندس هوشنگ طاهری ، تهران ۱۳٤۷ ، ص۲٤ و۸۳ وشکل ۷ و ۳۰

۵٤ – L'art de l'Islam, par D T. Rice, Paris, 1966, p. 169, No. 168.

۵۵ – جلد دوم تاریخ عمومی هنرهای مصور تألیف علی‌نقی‌وزیری، تهران ۱۳٤۰ ، ص۲٤ تا ۲۷

۵٦ – The Muslim Architecture of Egypt, by K.A.C. Creswel, Oxford, 1951, PL. 87 b and 1I3 b

۵۷ – آینه هند ، نشریه اداره اطلاعات هند ، تهران ، ۲٦ ژانویه ۱۹٦۸ ، روی جلد

۵۸ – دورهٔ جدید مجله هنرومردم ، تیر ۱۳٤۹ ، شماره ۹۳ ، ص۱٤ تا ۲۹ ، نوشته این‌جانب

۳٦ ـ جفت منارهٔ مدرسه سمت منار ترکیه مورخ ٦۵۰ هجری‌که با شیار مزین شده‌است





۳۷ ــ دوگنبد ازمسجد قیروان تونس‌که شیارهـای خوش‌منظری را نشان می‌دهد

میشود ، و همچنین درمورد شیارهای با زاویه ، دومنشأ ذیل بیشتر الهام‌بخش وعملی بنظر میرسد :

**اول نی‌های بهم بسته‌شده** . بطوریکه میدانیم نی درکنار رودها میروید و شاید این‌گیاه از ساده‌ترین مصالح ساختمانی ابتدائی بوده است . ساکنین بین‌النهرین قدیم دیوارخانه‌های خودرا با شاخه‌های نی میساختند وسقف آنها را با خم‌کردن واتصال سر نی‌ها بشکل مدور درمی‌آوردند . این خانه‌ها با گل اندود میشد[59] ، ودرحالی‌که نمونه اولین‌گنبدها بود ، سطحی‌شیاردار در داخل وخارج نشان میداد. احتمالاً ساکنین طرفین رود نیل نیز خانه‌های ابتدائی خودرا با نیهای منفرد میساخته وبعداً از بهم بستن نی‌ها ستونهای شیاردار را بوجود آورده‌اند دلیلی‌که این مطلب را از احتمال به‌یقین نزدیك می‌کند وجود ستونهائی بنام «ستونهای پاپیروس» است . این ستونها و سر آنها به‌علت شباهتی‌که با شاخه‌ها و شکوفه‌های پاپیروس ، نوعی نی کناره‌های رود نیل ، دارد این نام را بخودگرفته است[60] .

**دوم چادر قبایل صحرانشین** – اینگونه چادرها در روی پلانی مستطیل واکثرمستدیر زده میشد به‌این‌ترتیب‌که چوبهائی در محیط وتیر محکمی درمرکز دایره فرو می‌گردید و روی تمام باپوشی ازگلیم و یا بافته‌های نظیر آن پوشانده میشد و یا اینکه چند میخ درچند نقطه دایره و یك تیر قوی در مرکز آن زده میشد . چادر در وسط به‌تیر مرکز اتکاء داشت و با طنابها ، در ارتفاع موردنظر ، به‌اطراف کشیده و به میخهای محیط بسته میشد و با این‌کار دو قسمت در چادر مشخص می‌گردید .

اول قسمت‌فوقانی‌که من‌حیث‌المجموع به‌شکل‌مخروط‌بود.

دوم قسمت‌تحتانی‌که من‌حیث‌المجموع به‌شکل‌استوانه‌بود.

ولی این‌مخروط واستوانه‌کامل باقی نمیماند بلکه در اثر کشیده شدن بندها وطنابها و فروافتادن قسمتهای چادر دربین آنها ، دربالا یك سطح شیاردار مخروطی و درپائین یك سطح شیاردار استوانه‌یی را ، که تعداد برجستگی‌ها و شیارهای بین برجستگی‌ها متناسب با تعداد طنابها بود ، نشان میداد . شاید باتوجه‌بهمین کیفیت‌بوده‌که مورخ‌انگلیسی، داوید تالبوت ریس (D. T. Rice) ، بناهای برجی‌دوره سلجوقی‌ایران‌را بااین‌گونه چادرها مقایسه کرده است[61] .

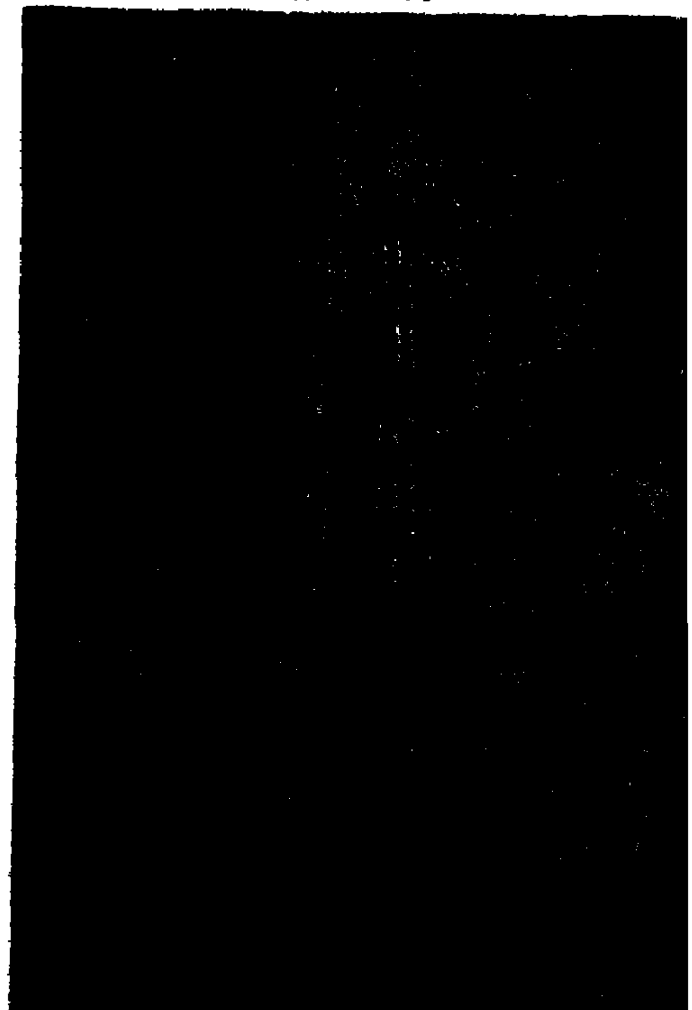
---

۵۹ – تاریخ تمدن ویل دورانت ، کتاب اول ، بخش اول ، ترجمهٔ احمد آرام ، چاپ دوم ، مهر ۱۳۴۳ ، تهران ، ص۱۸۷ .

۶۰ – Histoire générale de l'art, flamarion, paris, 1950, p. 86.

۶۱ – L'art de l'Islam, par D.T. Rice, paris, 1966, p. 63, No. 60.

۳۸ ــ قطب منار دهلی مورخ اوایل قرن هفتم هجری‌که چند نوع شیار را نشان می‌دهد



# چشمه سلیمانیه فین در کاشان

## و یا اثر جاودانی داریوش شاهنشاه بزرگ هخامنشی

حسن نراقی

(فین : آنرا بشتاسب بناکرده ودرآن وقت‌که باارجاسف ملك ترك کارزارکرد وکاریزهای آن دیه را باشارت جم ملك بیرون آورده‌اند و بسیار آب‌اند و این دیه ازقاسان اصفهان است) .

ارتاریخ قم تألیف سال ۳۷۸ هجری[1]

***

سرچشمه فین بین که درآن آب رواست
نه آب روانست که جانست و رواست
گوئی بشمر موج زند گوهر سیال
یا آنکه بهر جدول سیماب رواست
آن آب قوی بین که بجوشد زتك حوض
گوئی که مگر روح زمین در علیاست
ملك‌الشعراء بهار[2]

چشمه آب شفاف و جویبار شاداب قصبه سرسبز وزیبای فین واقع در شش کیلومتری مغرب کاشان در نوع خود کم‌نظیر واز جمله شاهکارهای دلفریب طبیعت بشمار میرود وبشرحی که اینك بنظر خوانندگان گرامی میرسد این چشمه دل‌افروز اثر زنده و جاودانی است از داریوش کبیر که در طی دوهزار وپانصدسال بطور دائم جریان داشته و بدون‌آنکه تنقیه و مرمت و لاروبی در آن بعمل آمده باشد، همواره مایه زیست و زندگانی توده‌های انبوهی از مردم آن دیار بوده چنانکه از فیض فناناپذیرش شهرستانی بزرگ با وجود تحمل گرفتاری و ناهنجاری‌های سترك تاکنون معمور و آبادان باقی مانده است .

ازجمله مآخذ تاریخی که بوضع‌وموقع ممتاز چشمه‌فین اشاره نموده کتاب تذکره هفت اقلیم است که درپایان هزاره اول هجری دربیان رسوم و عادات مردم کاشان و سیر گل فین گفته است .

«هفته‌ای سه روز را صرف سیر و صحبت نموده بساط نشاط را بقدم انبساط میسپرند و درسالی دوسیر مشخص دارند . اول در فصل ربیع که از پیروجوان اعلی و ادنی قریب یکماه برکنار سبزه و صحرا خیمه اقامت برپا میکنند و صحبت میدارند و دیگر سیر گل فین است . و در فین چشمه‌ایست عظیم که از یك سنگ برمی‌آید چنانکه سیاحان جهان مثل آن چشمه کمتر نشان داده‌اند و اکثر زراعت و باغات کاشان برایں است»[3] .

ودرکتاب تاریخ روضة‌الصفای ناصری نیز چنین آمده است . «درقریه فین که در یك فرسنگی شهراست ودر آن چشمه‌ایست عظیم که از یك سنگ بیرون میآید و چهل آسیا برآن دایر است و سیاحان ربع مسکون مثل آن چشمه کمتر دیده‌اند و مدار زراعت کاشان برآن آب دایر است.»[4]

واز گویندگان فراوانیکه درباره حسن منظر وزیبائی

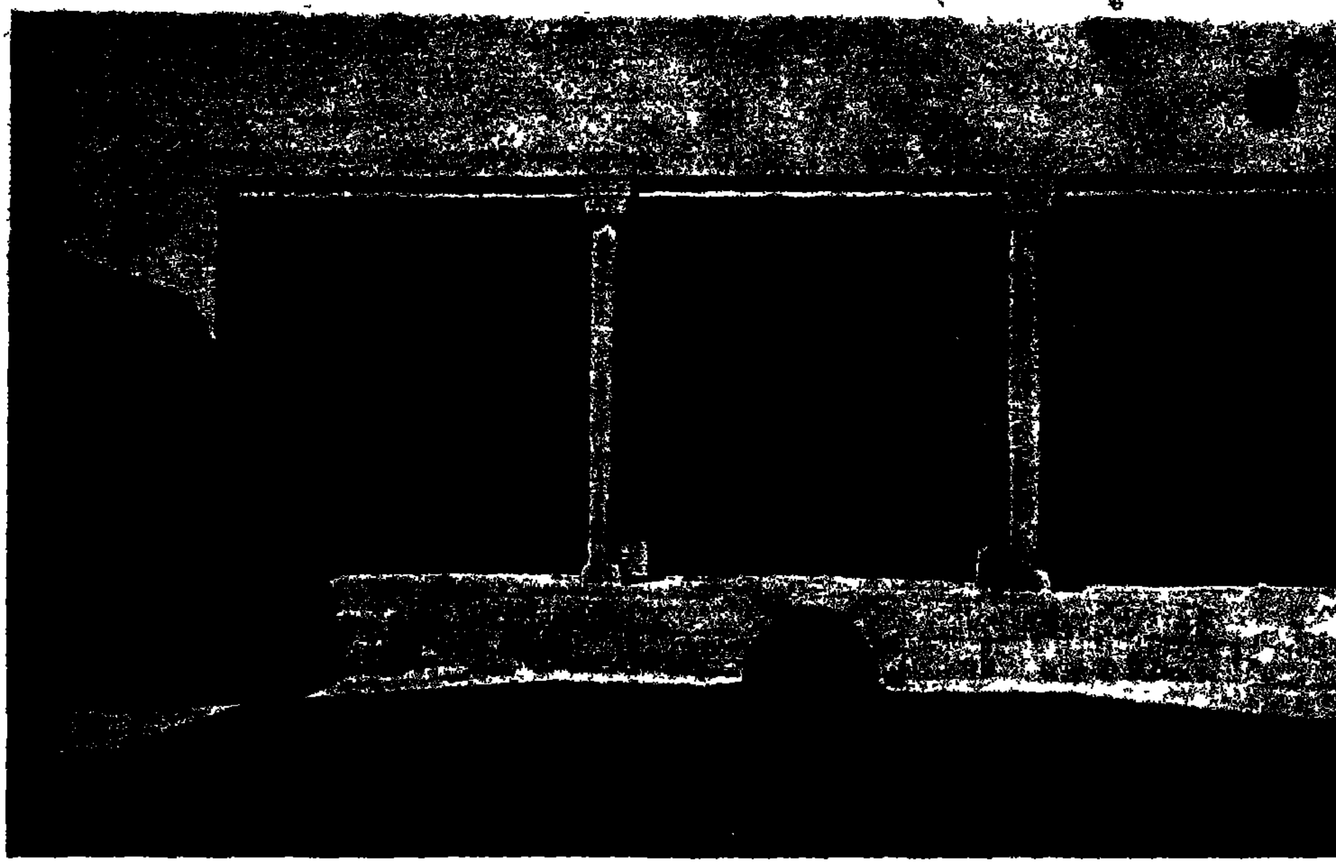
---

۱ – ص ۷۷ تاریخ قم تألیف حسن‌بن عبدالکریم به تصحیح سیدجلال‌الدین تهرانی

۲ – ص ٦٦٤ ج ۱ دیوان ملك‌الشعرا بهار

۳ – ص ٤٤ ج ۲ تذکره هفت اقلیم احمد امین رازی به تصحیح جواد فاضل

٤ – ص ۱٤۷ ج ۸ تاریخ روضة‌الصفای ناصری .



سرچشمه آب فین ، حفرهٔ وسیع زیروسط این بنا نخستین مظهر آب چشمه سلیمانیه است

های بی‌مانند این چشمه داد سخن داده‌اند به ابیاتی چند از گفته های ادیب شیبانی که در یکی از چکامه‌های متعدد او به برخی از خصوصیات این آب اشاره نموده اکتفا میشود :

بود در چشمه فیس زلال زندگی جاری
بود چون سیم اندروی‌عیان هر دانه‌حصا
زلالش را نصیب صفای چشمه کوثر
نهالش را به نیکوئی طراز قامت طوبی
شناور اندرآن چشمه همه خوبان مه‌پیکر
چو سیاحان انجم در سوادگنبد مینا
نمودآن‌چشمه‌روشن‌چوچرخ‌اندرزمین‌مسکن
بود هرماهی اندر وی بسان‌کوکبی پیدا
بیارد ابر آزاری بروید لاله گلگون
یکی‌چون‌دیده‌وامق‌یکی‌چون‌عارض‌عذرا
زآبت غارت‌برده حلاوت چشمه زمزم
زخاکت‌مقتبس دارد طراوت عرصه‌بطحا

واما آنچه اصالت کم‌نظیر و واقعیت تاریخی داستان چشمه فین را مدلل ساخته و بلکه میتوان گفت برتری منحصر بفردی را بدان بخشیده است همان متن اطلاعیه سودمند و صریح کتاب تاریخ قم میباشد که در آغاز مقاله نگاشته و آن یکی از کهن‌ترین مآخذ معتبر ایرانی بشمار میرود که از گزند حوادث مصون مانده تا بدست ما رسیده است . و نیز سهیل ضرابی در کتاب مرآت قاسان پس از نقل روایت مذکور را از آن کتاب او از خود می‌افزاید :

«ودرالسنه عوام دراین زمان معروف به چشمه سلیمانی است الله اعلم که از شاه سلیمان صفوی باشد و یا از جمشید که اورا سلیمان خوانند مثل تخت جمشید فارس که تخت سلیمان می‌باشد .»

وایک سخنی چند درباره شناسائی و تطبیق اشخاص

---

۵ – دیوان اشعار میرزا احمد ادیب نسخه خطی نگارنده .

۶ – ص ۷۲ کتاب مرآت قاسان که بنام تاریخ کاشان تجدید چاپ شده است .

ـ تاریخی نامبرده در کتاب مورد بحث .

بشتاسب . نام این شخصیت داستانی در کتیبه بیستون و تاریخ هردوت یونانی (ویشتاسب) ولی در شاهنامه فردوسی (گشتاسب) آمده است . بنابرعقیده نویسندگان ومورخین قدیم ایران این همان پادشاه داستانی ایران زمین از سلسله کیانی است که فردوسی شرح کارزارهای دامنه‌دار اورا با ارجاسب پادشاه داستانی توران بر سر آئین زردشت درکتاب شاهنامه به تفصیل آورده واز آثار مهم او آتشکده های بسیاری گفته شده که درایران بنیاد نهاده و بهترین آنها هم آتشکده پارس و آذربایگان بوده است[7]

ولیکن طبق مدارك معتبر تاریخی و تحقیقات دقیق باستان‌شناسی اکنون محقق گشته که (بشتاسب) همان ویشتاسب پدر داریوش اول بوده است و محض کوتاه کردن سخن دراین باره بذکر نخستین لوحه سنگنبشته بیستون اکتفا میشودکه درآنجا داریوش نسب خودرا بدینگونه معرفی میکند

«داریوش شاه‌گوید : پدر من ویشتاسب بود .»[8]

واما (جم ملك) کــه در متن تاریخ قم گفته شده کاریزهای قین را باشارت او بیرون آورده‌اند و همچنین سلیمان آیا باکدام شخصیت‌های واقعی تاریخ تطبیق میکند؟

بعقیده محققین علم تاریخ (جم یا جمشید) نامبرده در مآخذ تاریخی قدیم ایران که بزرگتر و نام‌آورترین پادشاه سلسله پیشدادی شناخته شده و تازیان اورا حضرت‌سلیمان نبی دانسته‌اند همانا داریوش کبیر شاهنشاه عظیم‌الشان سلسله هخامنشی بوده است و برهان قاطع این بیان آنستکه کلیه آثار مربوط بداریوش اول درایران از دوران گذشته تاحال همگی بنام جمشید یا سلیمان یا بهردو نام خوانده و شناخته میشود .

توضیح این بیان آن‌که بگفته لغت‌نامه دهخدا :

«پس از حمله عرب و استقرار اسلام درایران داستانهای ملی ما با قصه‌های سامیان آمیخته شد . پادشاهان وناموران ایران با پیمبران و شاهان بنی‌اسرائیل رابطه یافتند از آنجمله‌زردشت را با ابراهیم و جمشید را با سلیمان مشتبه ساختند و ایرانیان مرکز جمشید داستانی را کشور فارس میدانستند و آثار باقی‌مانده داریوش وخشایارشا و دیگر پادشاهان هخامنشی را به جم (جمشید) انتساب داده‌اند و نام تخت جمشید خود حاکی از آنست . ودر اساطیر سامی نیز سلیمان دیوان را در خدمت داشت و دربنای بیت‌المقدس آنان را بکار گماشت . ازاین رو درقرنهای اسلامی این دو تن یکی بشمار آمدند .

فارس را تخت‌گاه سلیمان و پادشاهان فارس را قائم‌مقام سلیمان و وارث ملك سلیمان خواندند و حتی آرامگاه کورش بزرگ مؤسس سلسله هخامنشی را مشهد سلیمان نامیدند»[9] .

بگفته مورخین یونانی از خصوصیات بارز داریوش اول عشق و علاقه کامل او به آبادانی و اهتمام برای احداث کشتزارها و بستانها بوده اعم از آنکه مستقیماً بامر واقدام وی ایجادگردد و یا از راه تشویق وراهنمائی بوسیله بخشیدن امتیازات خاصه‌ای بدانها انجام پذیرد . بدینسان بود که در بسیاری از مراکز اجتماع و نقاط دیگر کشور از نظرآبیاری وکشاورزی و مخصوصاً جهت احداث باغهای بزرگ و دلگشائی که (پردیس) نامیده میشد اقــدام بحفر قنات می‌نمود[10] .

چنانکه برای آب مصرفی کاخهای تخت‌جمشید و دیگر آثار و ابنیه بنیاد که نیازمند آب فراوانی بوده بدون‌شك منابع آب کافی هم تأمین و فراهم ساخته بودند هرچند که از کیفیت واقعی آن بخبر پیدا شدن چاه سنگی دردامنه کــوه رحمت و آبنجر بزرگ محوطه جنوبی بیرون صفه تخت‌جمشید آگاهی کوتائی از چگونگی منابع و مجاری اختصاصی آبرسانی به بناهای تخت‌جمشید بطور وضوح آشکار شده‌است[11] ولی بهرحال بدیهی است‌که آنهمه ابنیه باعظمت ومجلل و با وجود آمدوشد زیاد برای مصارف جاری خود نیازمند آب سرشار و پاکیزه‌ای میباشد که همه‌جا و هرلحظه دردسترس باشد تا آنکه مورد استفاده ساکنین قرار بگیرد .

داریوش بزرگ حتی در سفرهای جنگی و کشورهای مفتوحه نیز با این روش پسندیده خویش آبادیها نموده و آثار جاویدی ازخود باقی نهاده‌است . چنانکه درسفرکشور گشائی او بمصر مینویسند :

«داریوش در مصر ترتیب آبیاری ایران را بوسیله کاریزها به مصریها آموخت .»[12]

واما توضیح لازم درباره جمله اخیر اطلاعیه تاریخ قم راجع به قین که مینویسد .

«قین از آن قاشان اصفهان است» آنکه :

پس از استیلای تازیان بر ایران تا اواسط سده دوم هجری شهرستانهای قم و کاشان تابع امیرنشین اصفهان‌بشمار میرفت تا زمان خلافت هارون‌الرشید عباسی که حوزه قم از اصفهان جدا گشته باصطلاح آن زمان دارای منبر شد یعنی حاکم‌نشین مستقلی گردیــد نواحی شمالی و گرمسیرات کاشان تا قریه راوندرا نیز تابع وجزء قم آوردند ولکن شهر

---

۷ – ص ۳۹ – ۴۲ فارسنامه ابن‌بلخی و ص ۳۵ ج ۱ کتاب نامه خسروان .

۸ – ص۳۳٤ کتاب اقلیم پارس تالیف آقاسیدمحمدتقی‌مصطفوی.

۹ – ص ۸۷ ش ۹٦ لغت‌نامه دهخدا در ذیل کلمه جم

۱۰ – ص ۱۵۰٤ ج ۲ کتاب ایران باستان .

۱۱ – ص ۳۰ و ۲۰۸ اقلیم پارس .

۱۲ – ص ۵٦۷ ج ۱ ایران باستان

کاشان و حدود جنوبی و بخشی از کوهستانهای غربی آن همچنان تابع اصفهان باقی ماند و از جمله قصبه فین بود ازاین رو در کتاب محاسن اصفهان مافروخی نیز اطلاعات پراکنده‌ای درباره قراء و دهات کاشان که تابع اصفهان بوده مذکور گردیده است.

توضیح دیگر آنکه چون در متن کتاب تاریخ قم (کاریزهای فین) با لفظ جمع آورده شده بدانجهت میباشد که علاوه بر چشمه سلیمانیه در سمت جنوب آن چشمه دیگری نیز بنام چشمه آب سفیداب واقع گشته که ازنظر وضع کلی و شرایط عمومی و کیفیت و مجرا و مظهر آب همانند چشمه سلیمانیه است مگر آنکه مقدارآب چشمه سفیداب کمتر است و ازاین حیث قابل مقایسه با یکدیگر نیستند ولیکن آثار و علائم محوطه داخلی مجرای زیرزمین و مظهر آب و قشر های رسوبی آب در سقف و جدارها که با یک نوع پوشش سنگ مانندی تمام اطراف محوطه را فرا گرفته نشان میدهد که در قرون متمادی گذشته آب این چشمه زیادتر بوده و معلوم نیست بر اثر چه نوع عواملی مقدار کنونی کاهش یافته است.

کتاب (ترجمه محاسن اصفهان تألیف اواسط سده پنجم هجری) در وصف چشمه سفیداب مینویسد. «وبدیه ابرور کاشان، کاریزی هست (اسفذاب) نام مشرب اهل آن دیه و صحراها و دیه های چند که در حوالی واقع است از آنست و بدیه پین (فین) فایض میشود، خاصیت او آنست که شخص را امکان مسیر و قدرت رفتن درآن تا بجائی میرسد که مرد اهل آن ناحیت معروفست که اگر چنانکه میخواهد که از آنجا بگذرد از علت نفس زدن در رفتن عاجز میآید و اگر به بپای پس مراجعت میکند بطریق قهری بیقرار میگردد و میافتد و هرگز در مدت استحداث آن یکدرم بعمارت آن کاریز خرج نکرده‌اند و کوشش (مقنی و کاریزکن) مباشر آن و مرمت نشده واگر از جوانب آن چیزی زهیده شود اگراندکست واگر بسیار آب آن روی بزیادتی می‌نهد و عمرو بن اللیث بوقت آمدن باصفهان آنرا برسبیل امتحان بساخت = و روزها اهل روستاهارا جمع کرد جهت طمع و طمس چندانکه انباشته زیادت میشد آب افزون‌تر میگشت وگل را بر بالای میانداخت، عاقبت عاجز شد و بجای گذاشت و از استاد ابونصر پنجابادی شنیده‌ام که گفت در

راست قسمتی از برج و باروی قدیمی فین

چپ نمای جدول خیابان وحوض بزرگ وسط باغشاه با فواره‌های افشان آب فین که ملک‌الشعرا بهار وصف آنها را گوید:

وآن آب روان از بر فواره پریشان     چون موی پریشان برخ سیمبراست





حکایت آمده است که هیچ عرب از آن کاریز شربتی آب نچشید الاکه مبتلی شد ببلای حادثه در نفس یا مال و من در قبول این متردد بودم و در خاطر جای قرار نمیدادم تا پس از استقصاء تأمل در بیشتر دیه هائی که بر دوجانب این کاریز متبنی بود تتبع کردم قطعاً در آن حدود آشیانه هیچ عرب ندیدیم و نشنیدیم ، و شنیده‌ام که اگر عرب در سفر از تشنگی برشرف هلاک شنید جرعه‌ای از آن آب نچشد مگر جاهل بدین حکم یا غافل .»[۱۳]

و اینك مقتضی است که سابقه تاریخی و چگونگی تحولات گذشته چشمه فین از دیدگاه باستان‌شناسی نیز که متکی به شواهد علمی و عینی میباشد بطور اجمال بررسی وسنجیده شود .

نخستین محل سرچشمه و ظاهر شدن آب فین شامل استخر بزرگ و گشاده‌ایست که در دوره‌های گذشته همواره مورد استفاده عمومی مردها بود و بنام (چشمه مردانه) گفته وشناخته میشد و بلافاصله در جنب آن نیز جویبار گشاده‌ای بود که چون اختصاص به آب‌تنی و آمدورفت بانوان داشت (چشمه زنانه) نامیده میشد و اطراف آن را نیز با دیواری محصور ساخته بودند ولی اکنون راه آمدوشد آن از خارج بسته شده و در محدوده باغ شاه واقع شده است

براثر بررسی‌ها و تحقیقات دانشمندان باستانشناسی که از نتایج کاوشهای علمی و فنی در تپه‌های سیلک نزدیك و زیردست چشمه فین بعمل آورده‌اند محقق وآشکار شده‌است که قدیم‌ترین محل سکونت بشری که دردشت ساخته شده تپه‌های سیلک نزدیك بکاشان بوده است[۱۴]

و حتی آنکه ثابت شده سیلک تنها نقطه‌است در حد که پیش از عهد هخامنشی مدرك کتبی بدست داده است[۱۵]

بدینسان که پس از خشك شدن دریاچه مرکزی ایران زمین سکنه پیش از تاریخ که ناگزیر دشت‌های خشك و بایر را ترك کرده‌اند حوالی چشمه‌های آب خیز این نواحی را جهت سکونت خویش برگزیده وساختمانهای تپه شمالی سیلک را بوجود آوردند استکه هزاران سال پیش از تشکیل اولین شهر درسرزمین ایران مردمی درکنار چشمه‌های پراکنده این حدود زندگی میکرده‌اند[۱۶]

از مجموعه آثار و علائم مکشوفه در تپه های سیلک که حاکی از حوادث طبیعی و اجتماعی چندی در طول زمانی بالغ بر هفت هزارسال میباشد معلوم میگرددکه هربارپس از ویرانی های متوالی که مدتی دراز غیرمسکون افتاده بر اثر وجود این چشمه های آب دوباره مسکون گردیده است ولی آخرین بار (مصادف با اوایل هزاره اول پیش از میلاد) همگی بناها و سکنه آنها در زیر توده های خاکستری که از آتش‌سوزی بزرگی بدست مهاجمین بعمل آمده یکباره مدفون ونابود گشته بطوریکه دیگر اثری از آبادی درآنجا نمانده بود ، تاآنکه اواسط هزاره اول پیش از میلاد مصادف با دوره شاهنشاهی پادشاهان هخامنشی محل و مکان کنونی قصبه فین که در دو کیلومتری شمال غربی تپه های سیلک واقع شده طبق مدلول و متن تاریخ قم بامر ویشتاسب پدر داریوش اول بنیان‌گذاری شده و سپس نیز داریوش فرزند نام‌آور وی امر به جمع‌آوری چشمه های آب‌خیز کوچك وپراکنده اطراف تپه های سیلك را داده است و همچنین منشاء اصلی آب را بهمان سمت بالاتر در صحرا و استخری بزرگ و وسیع جاری ساختند و از همان اوان نیز در حدود این چشمه شفاف و تماشائی باغ و بستان و کاشانه های بلند پایه شاهانه برپانمودند تا هنگام آمد ورفت های پادشاهان و بزرگان در آنحدود مورد استفاده قرار بگیرد . و بدین لحاظ برخی از نویسندگان برآنند که نام کاشان نیز ماخوذ از (کی آشیان) یعنی همان آشیانه های شاهانه اولیه میباشد که در کنار چشمه فین برافراشته شده بود

سپس در جریان حوادث و گیرودارهای گوناگون قرنهای بعد دستخوش دگرگونی‌ها شده تا آنکه براثر زلزله سهمگین سال ۹۷۲ که کانون اصلی آن قصبه فین بودجملگی ابنیه و عمارات دولتی آنجا هم مانند کلیه مساکن عمومی و بناهای آن آبادی بکلی منهدم و ویران شده[۱۷] پس از سالی چند دراوایل هزاره دوم هجری هنگامیکه شاه عباس اول شاهنشاه بزرگ صفوی با طرحهای وسیعی جهت‌آبادانی‌کاشان و بهبود صنایع و توسعه آبیاری و ایجاد ابنیه دولتی آنجا دست بکار شد از جمله طرح نوینی هم برای تجدید بنا های باغشاه فین افکند وباغشاه‌کنونی وبنای شترگلوی وسط آن را قریب پانصدمتر در سمت مغرب باغشاه مخروبه کهنه بنا نهاد وسرچشمه آب سلیمانیه راهم بهمان سمت بالاتر انداخته بوضع وصورتی در آوردند که تاکنون باقی و برجای مانده است وشرح و تفصیل آن در برخی از مأخذتاریخی و سفرنامه‌ها و مجلات بکم‌وبیش مذکور شده است .

* * *

اکنون که منشاء و منزلت تاریخی چشمه فین تا حدی دستگیر خوانندگان گرامی گردید و هم بوضوح پیوست که

---

۱۳ – ص ۳۸ ترجمه محاسن اصفهان تألیف مافروخی‌معاصرسلطان ملکشاه سلجوقی .

۱۴ – ص ۲۹ تاریخ ایران از آغاز تا اسلام تألیف دکتر گیرشمان ترجمه دکتر معین

۱۵ – ص ۳۲ همان مأخذ

۱۶ – ص ۲۷ – ۲۸ صنایع وتمدن مردم فلات ایران پیش از تاریخ

۱۷ – ص ۱۹ تاریخ اجتماعی کاشان تألیف نگارنده مقاله

این چشمه فیاض بدون شك و شبهه اثر جاودانی داریوش کبیر شاهنشاه بزرگ هخامنشی است که در طول ۲۵۰۰ سال بدون زحمت وزیان و هزینه‌ای برای بهره‌مندانش همواره پایدار و منبع‌سودآوری بوده است لازم است به پاره‌ای از خصوصیات دیگرش اشاره‌ای بشود . آب فین که در طی قرون و اعصار متمادی با کم‌وکیفی ثابت جریان داشته است بگفته کارشناسان قرن گذشته بهره روزانه‌ای را که نصیب بهره‌مندانش ساخته با ارزیابی یکصدسال پیش برابر با یکهزار مثقال (یا پنج کیلوگرم) طلای ناب بوده است[18] .

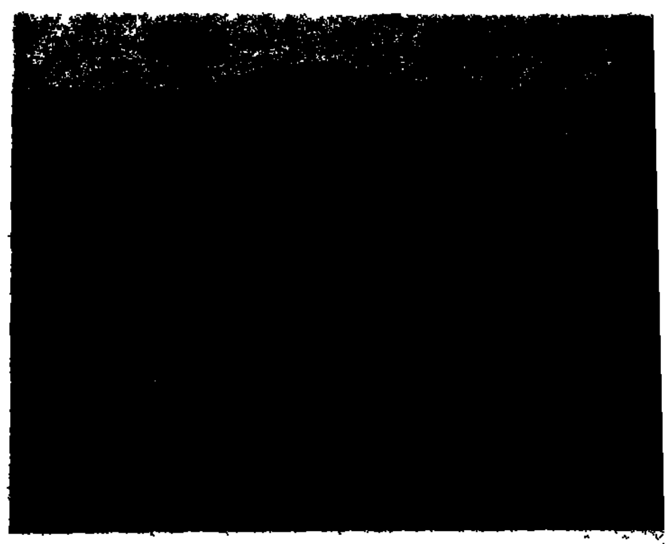
وبدین مقیاس ملاحظه میشودکه بهره مستمر دو هزار و پانصد ساله چشمه فین بالغبر ۴۵۶۲ تن و نیم طلای ناب میگردد .

و همچنین ازجهات معنوی و جلب توجه پادشاهان و بزرگان و از نظر جهانگردی نیز ارج وارزش زیادی را دربرداشته است

درایام گذشته‌که وسائل آزمایش های علمی مانندامروز فراهم نبود درافواه عامه چنین جاری شده بود که صافی و پاکی آب مانند آب فین بواسطه مواد جیوه است که با آن آلوده و مخلوط میباشد . ازاینجهت برای بیماریهای جلدی ومزاجی بی نهایت سودمند ومؤثر میباشد و چون درجه حرارت طبیعی آن حتی در زمستان هم برای استحمام کافی بود ازاین رو در تمام اوقات سال و هر ساعت از شب وروز سکنه شهر و روستاها بدانجا میشتافتند این شهرت درمانی آن حتی سیاحان بیگانه را متوجه خود ساخته بوده ازآنجمله اوژن فلاندن فرانسوی دراین باره مینویسد

«اهالی محل درباره این آب (چشمه سلیمانیه فین)

گوشه‌ای ازتپه شمالی سیلك





بقایای یکی ازبرج‌های قدیمی قصبه فین

عقاید موهوم دارند و میگویند خاصیت طبی دارد لیکن من نتوانستم حقیقتش را دریابم»[19]

شهرت درمانی و خواص این آب که در طول هزاران سال ادامه یافته بود عاقبت براثر آزمایش‌های علمی که از آن و همچنین از آب چاه های مخازن لوله‌کشی شهر کاشان در آزمایشگاه آبشناسی دانشگاه تهران بعمل آمد بدینگونه اعلام گردید :

«آب چشمه سلیمانی در ردیف آبهای معدنی کلرو بیکربناته وسولفاته‌کلسیك معتدل است که در حدود یك گرم درلیتر باقیمانده خشك دارد . همانطور که ملاحظه میشود مقدار کلرورها و سولفاتها و باقیمانده خشك آب لوله کاشان بیشتر است . بنظر میرسد که گازکربنیك آب چشمه سلیمانی در جریان مسیر شتر گلو (درباغشاه) متصاعد شده باشد . اهمیت آب چشمه سلیمانی از نظر جهانگردی بیشتر از استفاده درمانی آن است»[20] .

* * *

از جمله آثار تاریخی دیگر داریوش بزرگ در حدود کاشان اکتشاف معدن لاجورد درکوهستانهای قمصرواستخراج



طرحی اردوران آبادانی سیلک که کاوشگران بدست آورده‌اند

و بکار بردن آن در صنایع محلی بوده است . چنانکه‌مؤلف کتاب عرایس‌الجواهر (تألیف سال ۷۰۰ هجری) دروصف آن مینویسد :

« ششم . سنگ لاجورد است کــه باصطلاح صناع (سلیمانی) گویند . معدن او درقریه قمصر است در کوههای ظاهر کاشان و به زعم ایشان از مستخرجات سلیمان‌النبی است علیه‌السلام و آن مانند نقره طلقم درخشنده بود در غلاف سنگی سیاه که از ولون لاجورد آید مثل آبگینه و غیره»

وهمچنین در مورد دیگر آن کتاب نیز لاجوردمعدنی کوههای قمصر کاشان (سنگ سلیمانی)[21] نامیده شده‌است .

از مفاد و مفهوم گفتار فوق هویداست که (سلیمان نبی علیه‌السلام) آن پیمبر بنی‌اسرائیل در میان قوم و قبیله جنجال‌طلب خود آنقدر کار و گرفتاری داشت که مجالی برای او باقی نگذارد تا بخاطر توسعه و ترقی صنایع طریقه ایرانیان زردشتی مذهب اقدام بکاوش و کشف و استخراج معدن لاجورد هزاران سال در دل کوههای قمصر نهفته است بعمل آورد . بلکه کاشف معدن لاجــورد داریوش بزرگ شاهنشاه عالیقدر و بلندپایه هخامنشی بوده که به نیروی خرد وبینش خداداد وراهنمائی نبوغ ذاتی و دادودهش خویش ملت و سرزمین ایران و کشورهای مفتوحه را در کلیه مبانی و شئون زندگانی و نیازمندیهای اجتماعی باوج ترقی وعظمت رسانیدو بگفته فردوسی طوسی در کتاب شاهنامه که همه‌جا داریوش کبیر را بنام جم و جمشید می‌ستاید

کمر بست با فــر شاهنشهی        جهان سربسر گشته اورا رهی

---

۱۸ – ص ۷۹ – ۸۰ مرآت قاسان که بنام تاریخ کاشان تجدید چاپ شده

۱۹ – ص ۱۰۸ ترجمه فارسی سفرنامه اوژن فلاندن نقاش آثار باستانی و عضو هیئت سیاسی فرانسه در سال ۱۸۳۹ میلادی درایران

۲۰ – جدول تفصیلی از مواد ترکیبی و رسوبی آبهای نامبرده دراین مآخذ آمده ص ۲۵ – ۳۲٤ سال هشتم مجله طب عمومی و ص ۵۷ – ۵۸ کتاب آثار تاریخی کاشان و نطنز تألیف نگارنده .

۲۱ – ص ۳۳۹ خاتمه کتاب عرایس‌الجواهر و نفایس‌الاطایب ابوالقاسم عبدالله کاشانی شماره ۵۳ انتشارات انجمن آثار ملی .

# جشن تیرگان یا آبریزان و ردپای آن در دیگر نقاط جهان

آندرانیک هویان
رئیس اداره فرهنگ و هنر آبادان

درگاه شماری ایران باستان، سال به دوازده ماه سی روزه تقسیم میگردید، که جمعاً ۳۶۰ روز میشد و ۵ روز باقیمانده را معمولاً به آخر ماه هشتم میافزودند، (خمسه مسترقه) هر روز از روزهای ماه به نامی خوانده میشد که مفهوم ومعنی خاصی داشت، ومعمولاً روزها بنام یکی از امشاسپندان و یا یکی از فرشتگان آئین زرتشتی بود، وچون نام روز وماه باهم موافق میافتاد آن روز را جشن میگرفتند، سیزدهمین روز ماه، تیر نام داشت، ودر روز سیزدهم تیر (روز تیر درماه تیر) جشن تیرگان گرفته میشد.

جشن آبریزگان که درفصل تابستان وهنگام قلت باران برگزار میگردید، درحقیقت نوعی مراسم طلب باران است واین جشن از کهن‌ترین اعیاد ملی ایرانیان میباشد که از دوره باستان تاکنون برگزارمیکردند، ومردم درجشن تیرگان به یکدیگر آب می‌پاشند. کهن‌ترین سندی که درآن از برگزاری جشن تیرگان دردوره باستان اشاره شده تلمود بابل و تلمود اورشلیم است درتلمود اورشلیم چنین آمده[1].

«... دربابل سه عید دارند ودر مدی سه عید. اعیاد بابلی عبارت است ازموهری، کوبونی وکوبوبا و اعیاد مدی نوسردی تریسکی و مهرنکی در تلمود بابلی اعیاد ایرانیان را باتصحیف‌زیاد چهارعدد ذکر کند. Mutardis Turyaskai, Muharankai, Muhrai که تریسکی دوم همان تیرگان است».

دربیست مقاله تقی‌زاده علامهٔ فقید درمقاله‌ای که تحت عنوان «جشن‌های ایرانی که مسیحیان پذیرفته ویهودیان طرد کرده‌اند»، دربخش «جشنهای ایرانی ویهودیان» درباره این عید کهن ایرانی، توضیح کافی داده است، تقی‌زاده دراین مورد چنین مینویسد[2]

«درتلمود بابلی، همانگونه که لازاروس گولدشمیدت مترجم تلمود بزبان آلمانی اشاره کرده، عدد جشنها چهاراست، ولی درتلمود اورشلیم که فقط نام سه جشن مادی آمده، اسامی نسبتاً واضح‌تراست، این نامها عبارتست از موتردی Mutardı تریسکی Turyaskaı، مهرنکی Muhranekaı که بآسانی میتوان تشخیص داد که همان نوسرد تیرگان ومهرگان است واین مطلبی است که تاکنون چند نفر ازدانشمندان آن را بیان وتأیید کرده‌اند چهار جشن ایرانی که درتلمود بابلی آمده نیز قطعاً همان جشنهاست که نامشان درتلمود اورشلیم آمده منتهی نام نوروزهم برسه نام دیگر افزوده شده. این اسامی عبارتست ازمتردی، تریسکی، مهرنیکی و مهرن. دونام دوم وسوم اشکالی ندارد وبی‌تردید همان تیرگان ومهرگان است، اولی باغلب احتمال کتابت غلطی ازمسردی است که صورتی از نسردی رایج میان اقوام آرامی زبان بین‌النهرین بوده‌است. معنی این هردوکلمه درآرامی اول سال وآب افشاندن ونیز نوبر خرما است، ومسردی بدون شك همان نوسردی است که نون آن به میم مبدل شده.

دردین مزدیسنی تیر نام فرشته باران است که درادبیات مزدیسنی تیشتریه، درزبان پهلوی تیشتر ودرفارسی تشتر آمده است. در اوستا یکی ازقطعات بسیار دلکش که تیریشت نامیده شده درنیایش فرشته باران است وازپرتو کوشش این فرشته است که زمین پاك اهورائی ازبخشایش باران برخوردارمیگردد

وکشتزارها سیراب میشود. درتیریشت[3] به ستاره تشتر صفت آب‌آورنده و دارنده نطفه‌آب داده شده‌است:

کرده ۶ «تشتر ستاره درخشان (رایومند) باشکوه (فرهمند) راستویس آب‌آورنده توانای مزداآفریده را خشنود میسازیم».

کرده ۲ «تشتر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم (که) نطفه آب دربردارد (آن) توانای بزرگ نیرومند، دوربیننده بلندپایه زبردست را آن بزرگواری که از او نیکنا می‌آید ونژادش از اپم نپات (میباشد) برای فروغ و فرش اورا میستائیم».

«ازتوصیفی که در اوستا ازستاره تشتر شده‌است میتوان یقین داشت که تشتر همان ستاره شعرای یمانی است، وبرخی تشتررا نام اوستائی شعری دانسته‌اند، تشتر درایران‌باستان ستاره باران ودشمن خشکسالی وگرما محسوب میشده است تشتر درماه تیر (ماه سرطان) که گرما به نهایت رسیده بود، طلوع میکرده ونوید اعتدال هوا وآمدن باران را میداده، البته بلافاصله پس ازطلوع تشتر باران نمیباریده بلکه بین طلوع آن و ریزش باران فاصله‌ای وجود داشته است»

اکثر مؤلفان و نویسندگان قرن هفتم هجری به‌بعد وهم‌چنین مؤلفان فرهنگ‌های فارسی، آغاز برگزاری جشن تیرگان را، مربوط به واقعه‌ای درزمان ساسانیان میدانند، واین، بسبب اهمیت جشن‌تیرگان درزمان شاهنشاهی ساسانیان وتوجه وعلاقه مردم آن عصر، به عید تیرگان است

بیگانگانی که پس‌ازسقوط شاهنشاهی ساسانی به‌ایران‌زمین تاختند، با تمدن و فرهنگ گرانبار ساسانی مواجه شدند، ومهاجم نظاهرپیروز، نه فقط موفق به قطع علائق وپیوند این ملت کهنسال، با اعیاد ملی وسنن باستانی نگردید، بلکه سبب تمدن و فرهنگ درخشان و برتر ایران‌زمین، حتی مجبور به پذیرش واجرای برخی از اعیاد ایرانیان گردید، ایرانی پاک‌نهاد، آریائی‌نژاد، جشن‌تیرگان را فراموش نکرد وهمانند سایر اعیاد ملی، بزرگ وگرامی داشت، ودرحفظ وبرگزاری آن پایمردی کرد.

ابوریحان بیرونی ازجمله نخستین نویسندگان ایرانی است که درمورد تیرگان مطالبی نوشته وعلت برگزاری جشن تیرگان را جنگ افراسیاب تورانی ومنوچهر ایرانی وپرتاب تیر بوسیله آرش برای تعیین مرز ایران وتوران وخارج شدن ایرانیان ازحصار دانسته است ولی نکته بسیار با ارزش داستان ابوریحان بیرونی جانبازی آرش درراه میهن وپرتاب تیر بوسیله اوست چون با وجود اینکه آرش آگاهی کامل داشت که درصورت پرتاب تیر پاره پاره خواهد شد ولی مانند هرایرانی پاک‌نژاد جان برکف نهاد وآماده جانبازی درراه وطن گردید. ابوریحان دراین مورد چنین مینویسد[4]:

«روز سیزدهم آن روز تیر است وعیدی‌است تیرگان نام دارد برای اتفاق دونام، وبرای این عید دوسبب است یکی‌آن است که افراسیاب چون بکشور ایران غلبه‌کرد ومنوچهر را درطبرستان درمحاصره‌گرفت منوچهر ازافراسیاب خواهش کرد که ازکشور ایران باندازه پرتاب یك تیر درخود باو ببخشد ویکی ازفرشتگان که نام او اسفندارمذ بود حاضرشد ومنوچهر را امر کرد که تیروکمان بگیرد باندازه‌ای که سازنده آن نشان داد چنانکه درکتاب اوستا ذکرشده (آرش) راکه مردی بادیانت بود حاضر کردند و گفت که تو باید این تیر وکمان را بگیری وپرتاب کنی وآرش برپا خواست وبرهنه شد وگفت ای پادشاه وای مردم بدن مرا ببینید که ازهرزخمی وجراحتی وعلتی سالم است ومن یقین دارم که چون با این کمان این تیررا بیندازم پاره پاره خواهم شد وخودرا تلف خواهم نمود ولی من خودرا فدای شماکردم سپس برهنه شد وبقوت ونیروئی که خداوند باو داده بودکمان را تا بناگوش خود کشید وخود پاره پاره شد خداوند باد را امر کرد که تیر اورا ازکوه رویان بردارد وباقصای خراسان که میان فرغانه وطبرستان است پرتاب کند و این تیر درموقع فرود آمدن بدرخت گردوی بلندی گرفت که درجهان ازبزرگی مانند نداشت وبرخی گفته‌اند که ازمحل پرتاب‌تیر تاآنجاکه افتاد هزارفرسخ بود ومنوچهر وافراسیاب بهمین مقدارزمین صلح کردند واین قضیه درچنین روزی بود ومردم آنرا عیدگرفتند منوچهر وایرانیان را دراین حصارکار سخت ودشوار شده بود بقسمی که دیگر بآردکردن‌گندم وپختن نان نمیرسیدند زیرا طول می‌کشید وگندم و میوه‌های کال راکه هنوز نرسیده بود می‌پختند. وبدین جهت پختن میوه وگندم دراین روز رسم شده وبرخی گفته‌اند که روز پرتاب‌کردن تیر این روز بوده‌که روز تیر میباشد که تیرگان کوچك است وروز چهاردهم آن‌که گوش روز است که تیرگان‌بزرگ‌باشد ودراین روزخبرآوردند که تیر بکجا افتاده ودراین روز مردم آلات طبخ وتنورها را می‌شکستند زیرا دراین روزبوده‌که ازافراسیاب رهائی یافتند وهریك بکار خود مشغول شدند».

ابوریحان درجائی‌دیگردرمورد جشن‌آب‌پاشان‌مینویسد[5]:

---

۱ ــ ۲۰ مقاله تقی‌زاده، صفحه ۵۳۱ تعلیقات برگاه‌شماری درایران قدیم

۲ ــ ۲۰ مقاله تقی‌زاده، صفحه ۳۲۴ و ۳۲۵

۳ ــ ادبیات مزدیسنا جلد اول تفسیروتألیف پورداود ازانتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی

۴ ــ ترجمه آثارالباقیه ابوریحان بیرونی بقلم اکبر دانا سرشت متخلص به صیرفی، صفحه ۲۴۹

۵ ــ صفحه ۲۴۶ ترجمه آثارالباقیه ابوریحان بیرونی بقلم اکبر دانا سرشت (۳۶۲ ــ ۴۴۰) هجری بین‌الانحصارگردیری تاریخ تألیف درحدود ۴۴۰ هجری

«...... ودراین روز مردم بیکدیگر آب می‌پاشند وسبب این کار همان سبب اغتسال است. وبرخی گفته‌اند که علت این‌است که در کشور ایران دیرگاهی باران نبارید وناگهان بایران سخت ببارید ومردم باین باران تبرك جستند وازاین‌آب بیکدیگر پاشیدند واین کار همین‌طور درایران مرسوم‌بماند».

گردیزی مورخ قرن پنجم هجری انگیزه برگزاری‌جشن تیرگان را همانند ابوریحان بیرونی قهرمانی و تیراندازی آرش می‌داند وچنین نوشته است.

«وتیرگان سیزدهم ماه تیر موافق ماهست واین آن روز بودکه‌آرش تیرانداخت‌اندرآنوقت‌که میان منوچهروافراسیاب صلح افتاد ومنوچهرراگفت هرجا تیر تو رسد... پس آرش تیر بینداخت ازکوه رویان وآن تیر اندرکوهی افتاد میان فرغانه وطخارستان وآن تیر روز دیگر بدین‌کوه رسید واندر تیرگان غسل‌کنند وسفالیها وآتش‌دانها بشکنند وچنین گویندکه مردمان اندرین روز ازحصار افراسیاب برستند وهرکسی بسرکار خویش شدند وهم اندرین ایام‌گندم با میوه بپزند وبخورند وگویند اندران‌وقت همه‌گندم پختند وخوردند که آرد نتوانستندکرد زیراکه همه اندر حصار بودند

سرشستن ازبهرآنست‌که چنین‌گویندکه چون‌کیخسرو ازحرب افراسیاب‌بازگشت برسرچشمه‌فرودآمدتنها خواش‌فرو برد پس بیژن بن‌گیو فرارسید اورا خفته یافت آب بروی زد تا ازخواب بیدار شد واندرین روز غسل‌کردن میان ایشان برسم بماند».

ذکریا قزوینی نویسنده قرن هفتم هجری زمان آغاز جشن آبریزگان را مربوط به دوره ساسانیان وسلطنت فیروز شاهنشاه ساسانی وانگیزه آنرا قحطی شدید وتوسل ودعای شاهنشاه مزبور بدرگاه خداوند واجابت‌آن ازطرف پروردگار دانسته[6]:

«سی‌ام ازاین روز سی‌ام حزیران است وآنرا دراصفهان بآب‌ریزگان خوانند و سبب این آن بودکه قحطی در زمان فیروز پدید شد وفیروز جد نوشیروان است وفیروز درآنسال خراج بگذاشت وازاموال آتشخانها قرض‌کرد ودررعیت قسمت کرده ونگذاشت‌که‌کسی ازگرسنگی هلاك شود آنگه نمازکرد ودست به دعا بازداشت وگفت الهی اگر این قحط را سبب سوء سیرت من است مرا ظاهرکن تا خویشتن را خلع‌کنم واگر سبب آن ازغیرجهت من است آنرا بگردان واهل دنیارا باران فرست چون او ازآتشخانه بیرون آمد ابری برآمد وبارانی بباریدکه مثل آن درآن عهدکسی ندیده بود ومردم درآن، بهمدیگر آب می‌ریختند ازغایت شادی و این ازآن زمان بازعادت شد».

در دوره صفویه جشن آبریزگان در اکثر نقاط ایران برگزار میگردید و ازپادشاهان صفوی شاهعباس‌کبیر توجه زیادی به برگزاری این جشن نشان میداد وآن بصورت یکی ازجشنهای مورد علاقه شاهعباس‌کبیر درفصل تابستان درآمده بود وعلاقه شاهنشاه صفوی به برگزاری این جشن بحدی بود که‌گاهی شخصاً درمراسم آن شرکت میجست. گوینده نامعلوم تاریخ منظوم شاهعباس نیز عید آب‌پاشان راکه به امرشاهنشاه صفوی درچهارباغ اصفهان برگزار گردیده دراین‌اشعار وصف کرده است:

چو هرسال روز نخستین مهر
برافروزد ازبرج خرچنگ چهر
بود آب پاشان برسم عجم
که‌کسری شگون‌کرده‌بوده‌است‌وجم
شهش نیز نیکو شمردی بفال
بامرش شدی جشن آن روز سال
در آن روز در چارباغ ازدحام
نمودند بیش از شمر خاص و عام
ز بس ریختند آب بر یکدگر
جهان گشت تا ماهی و ماه تر

بیشتر مورخین، سیاحان و سفرای‌کشورهای اروپائی مقیم دربارشاه‌عباس‌کبیر ازعلاقه او به‌این جشن مطالب‌بسیاری نوشته‌اند اسکندربیك ترکمان منشی مخصوص شاهنشاه صفوی دروقایع سال بیست‌وپنجم جلوس شاه‌عباس‌کبیرمینویسد[7]:

«... در اول تحویل سرطان‌که بعرف عجم‌وشگون کسری وجم روز«آب پاشان» است باتفاق درچهارباغ صفاهان تماشای آب پاشان فرمودند ودرآنروز زیاده ازچند هزارنفس ازطبقات خلایق ووضیع وشریف درخیابان چهارباغ جمع‌آمده به یکدیگرآب می‌پاشیدند ازکثرت خلایق وبسیاری آب‌پاشی زاینده‌رود خشکی پذیرفت وفی‌الواقع تماشای غریبی‌است».

اسکندربیك دروقایع سال بیست‌وششم جلوس شاه‌عباس کبیرکه شاهنشاه صفوی درفصل بهار درمازندران بسربرده ودراوایل تابستان برای تماشای جشن آب‌پاشان رهسپارگیلان گردید مینویسد[8]:

«..... جهان ازطراوت ایام فروردین وبهاروترشح وتقاطر امطار تازه وتر و ازنکهت عبیرآمیز ریاحین دماغ جهانیان معطرگردید وحضرت اعلی شاهی ظل‌الهی بدستور ولایت بهشت‌آسای مازندران‌کامیاب دولت بودند وچون فصل نشاط‌افزای بهار سپری‌گشته هوای آن دیار روبگرمی نهاد اراده تماشای جشن وسور وعشرت وسرور پنجه‌که معتاد مردم گیلان است ازخاطرخطیر سرزد رسم مردم‌گیلان است‌که در ایام خمسه مسترقه هرسال‌که بحساب اهل تنجیم آن ملك بعد ازانقضای سه ماه بهار قرار داده‌اند ودرمیانه اهل عجم روز آب پاشان است بزرگ وکوچك ومذکر ومؤنث بکنار دریا آمده با یکدیگر آب‌بازی‌کرده بدین طرب‌وخرمی میگذرانند

والحق تماشای غریبی است . القصه موکب همایون ازفرح‌آباد بدانصوب درحرکت آمد و بقصبه رودسر از اعمال رانکوه گیلان ، که این‌صحبت بهجت‌افزا منعقد شده‌بود رسید تماشائی آن سور ونظاره‌گرآن انجمن سرور بودند . . . » .

پیترو دولاواله جهانگرد ایتالیائی که در زمان سلطنت شاه‌عباس‌کبیر به‌ایران مسافرت‌کرده ودرسال ۱۰۲۸ هجری درشهراصفهان شاهد جشن‌آب‌پاشان بوده‌است درموردبرگزاری جشن آب‌پاشان مینویسد :

« . . . . درروزجمعه پنجم ژوئیه (۲۲ رجب) مراسم عید (آب‌پاشان) یا (آب‌ریزان) انجام‌گرفت . من تا اینروز مراسم این عید را ندیده بودم چه ظاهراً درغیاب شاه موقوف میشود . درروز این عید تمام مردم ازهرطبقه وحتی شخص شاه نیز بی‌هیچ ملاحظه سبك اهالی مازندران لباس‌کوتاه دربر میکنند وبرای اینکه عمامه‌هایشان ازریزش آب گل‌آلود نشود بجای آن شب‌کلاهی بسرمیگذارند ودستها را تا آرنج بالا میزنند ودرکنار رودخانه یا محل دیگری‌که آب زیاد در دسترس باشد درحضور شاه حاضر میشوند وبمحض اینکه شاه اجازه داد با ظروفی‌که دردست دارند درضمن رقص وخنده ومزاح وهزارگونه تفریحات دیگر برسروروی‌هم آب میپاشند گاه کار این آب‌پاشی بجائی میرسدکه برخی ازمردم با سبب خشم وغضب یا بعلل دیگرظروف را بسوئی میافکنند و با دست به‌آب ریختن میپردازند وحریفان خودرا بمیان رود یا استخر میاندازند . دراصفهان مراسم عید آب‌ریزان را درکنار زاینده‌رود ، در انتهای خیابان چهارباغ مقابل پل زیبای الله‌وردیخان بجای میآورند . . بهمین سبب شاه آنروز از اول صبح بدانجا رفت وتمام روز را دریکی ازغرفه‌های زیر پل بتماشا نشست . اندکی پیش ازآنکه مراسم جشن بپایان رسد ومردم دست ازآب‌پاشی بردارند ، شاه سفیران بیگانه را بزیر پل خواند وچون وقت تنگ بود زمانی پس‌ازآمدن ایشان مردم را مرخص‌کرد وخود درصحبت سفیران باده‌گساری پرداخت . . . » .

دن‌گارسیا دوسیلوافیگوءرا سفیر پادشاه اسپانیا دریکی از روزهائی که جشن آبریزگان در اصفهان در رودخانه زاینده‌رود برگزارمیشده شرکت داشته‌است . دن‌گارسیا دراین مورد چنین نوشته است :

« . . . . . چند روز بعد شاه ازسفیران خواهش‌کرد که طرف عصر روی پل زنده‌رود ، که جلفا ومحله‌گبران را ازمحله تبریزیان وبقیه شهرکهنه اصفهان جدا میسازد حاضر شوند . ازچند قرن پیش همه سال درماه ژوئیه ایرانیان جشن میگیرند . بدین ترتیب‌که همه مردم ازهرملت وطبقه ، عیار زنان ، درکنار رودخانه جمع میشوند ، وزنان بالای پل بتماشا مینشینند . مردان دراین روز لباسهای‌کهنه‌کوتاهی ، که با لباسهای معمول‌ایشان تفاوت بسیاردارد میپوشند ، وشلوارهای تنگ بپا میکنند ، وبجای عمامه شبکلاه‌کوچکی‌برسرمینهند...

« . . . . درکنار رودخانه همگی بدرون آب میروند وبرسروروی یکدیگر آب میپاشند ، وبرای اینکه بهتر ازعهده این‌کار برآیند هریك ظرفی نیزهمراه میبرند . . . .

« . . . غرفه‌های پل ازهرسو برودخانه نگاه میکند ، وهریك ازده تا نه قدم طول وچهار قدم عرض دارد . شاه وسفیر لاهور (هند) درغرفه دوم نشسته بودنـد ، سفیر بلخ (ترکستان) درراهروی‌که میان غرفه‌های دوم وسوم است ، قرارگرفته بود . شاه سفیر اسپانی را نزدیك خود نشانید وعقیده اورا درباره‌آن جشن‌پرسید . ولی دادوفریاد وهیاهوی مردم دراین‌وقت چندان‌بودکه روی‌پل‌سخن‌گفتن‌میسرنمیشد . »

نظیری نیشابوری (متوفی سال ۱۰۲۱ هجری) که از شعرای دوره صفویه است درمورد آبریزان دریزد میگوید :

ازسیه چشمان هندی آب درچشمت نماند
آبریزان میشود دریزد چشمی آب ده

و

آب پاشانست درکوی پریرویان یـزد
تا بمانی پای درگل چشم برروزن مکن

فرهنگ برهان‌قاطع‌که درسال۱۰۶۲ هجری‌درهندوستان تألیف‌گردیده است علت برگزاری جشن آبریزگان را چنین نوشته .

آبریزان – روزسیزدهم تیرماه باشدگویند درزمان یکی ازملوك عجم چند سال باران‌نبارید دراین روز حکماوبزرگان وخواص وعوام درجائی جمعیت نموده دعاکردند همان‌لحظه باران شد بدان سبب مردم شادی ونشاط‌کرده آب بریکدیگر ریختند وازآن روز رسم برجاست .

پس ازصفویه دربرگزاری جشن تیرگان دربعضی‌ازنقاط کشور تغییراتی حاصل‌گردید دربخش شمالی ایران یعنی در استان‌های‌گیلان ومازندران جشن‌تیرگان بعد ازنوروز بعنوان مهمترین عید شناخته شد ولی آداب ورسوم خاصی دراین‌موقع دیده میشودکه پیش ازآن وجود نداشت دکترصادق کیا در واژه‌نامه طبری درمورد جشن‌آبریزان درگاه شماری وجشنهای طبری مینویسد[9] :

«ازجشن‌های باستانی‌که دراین‌گاه شماری بازمانده پس ازجشن نوروز ازهمه نامه‌تر تیرماسیز (سیزده تیرماه) است

---

۶ ــ عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات تصنیف ذکریا بن محمد بن محمود الملکونی القزوینی به تصحیح ومقابله نصرالله سبوحی صفحه ۸۰ و ۸۱ درمعرفت ماهها .

۷ ــ جلد دوم تاریخ عالم‌آرای عباسی صفحه ۸۳۸ .

۸ ــ جلد دوم تاریخ عالم‌آرای عباسی صفحه ۸۵۳

۹ ــ واژه‌نامه طبری ازصادق کیا صفحه ۲۴۸ .

واین همان جشن تیرگان یا آبریزان وآبریزگان است‌که در روز [سیزدهم) درماه تیر درسراسر ایران‌گرفته میشده نام دیگر این جشن درشرح بیست باب ملامظفر (نوروزطری) یاد شده از رسمهای شب پیش ازآن (تیرماسیزشو) آنچه جمع‌آوری شده اینست لال‌زن شیش‌کسی بصورتی‌که شناخته نشود بخانه‌ای میرود وشیشی (ترکه‌ای) دردست دارد و چنان مینمایدکه لال است و اهل خانه را باآن میزند تاآنکه چیزی باو بدهند، این زدن را شگون برای تندرستی میدانند .

شال‌انگیبی «شال‌افکندن» کسی چنانکه دیده نشود از روزن بام بالای در اطاق شال یا پارچه بلندی‌رابدرون‌میاندارد ومی‌ایستد تا صاحب خانه درآن چیزی بگذارد وبندد پس آهسته آنرا بیرون میکشد ومیبرد این بیشتر کارکودکان‌است

دیگر ازرسم‌های آن فال‌گرفتن است(بیشتر ازدیوان خواجه) وهمچنین‌فال گوش که‌آنرا‌ بطری گوشداری‌وگوشیاری وگوشاری وگوش‌کشی می‌خوانند . و نیز در این شب شمع‌ها میافروزند و درسراسر خانه میگذارند و درپاره‌ای خانها هنگامی‌که ازخانه بیرون میآیند شمعی دردست دارند و راه میروند و دراین شب سیزده‌گونه خوراك و میوه باید خورد وهرکه نامزدی دارد برای او چیزی میفرستدکه‌آنرا سیزدهی میخوانند و درپاره‌ای خانها به «شوشنر» یا «شوشتی» (شب‌شستن) میروند» .

هوشنگ پورکریم درمطالعاتی‌که دردهکده سما[10] بعمل آورده درمراسم عید نوروزوجشن‌های باستانی سما مینویسد[11]. «سمائی‌ها یك جشن دیگرهم دارندکه آنرا با ماههای خودشان تطبیق می‌دهند این جشن را «تیرماه سیزده» می‌نامند وهر ساله درشب سیزدهم تیرماه خودشان برگزار میکنند دراین شب ، هرچند خانواده ، درخانه‌ای به شب‌نشینی جمع میشوند وفال حافظ میگیرند وبچه‌ها ونوجوانان درخانه‌ها دستمال می‌اندازند وصاحب‌خانه‌ها درآن دستمال برای بچه‌هاکه نباید شناخته شوندکلوچه وآجیل می‌پیچند. همان شب ، پیش‌از خواب نوجوانان درچند دسته ، توی‌کوچه‌ها راه می‌افتند ، ویکی‌شان‌که خودش را لال نشان می‌دهد ترکه‌ای به جان هریك ازافراد خانه میمالدکه آن ترکه را اهل «سما» تبرك میدانند . . . . »

« . . . . . (و[12]) سمائی‌ها ازچند روز پیش‌ازرسیدن شب تیرماه سیزده مهیای جشن می‌شوند تا درآن شب همه کلوچه‌ها وحلواها وآجیل وخوراکیهای دیگرفراهم باشدکه درمجموع پلو وخورش باید سیزده جور خوراکی شود . بعد ازشام ، هرچند خانواده درخانه‌ای‌که دیوان حافظ دارند ، به شب‌نشینی جمع میشوند ، برای فال‌گرفتن ازدیوان حافظ ، به نام هریك ازآنهائی که درشب‌نشینی حاضر هستند ، مهره مشخصی که‌ازمهره‌های‌مشخص‌دیگران‌شناخته میشود درکوزه‌ای می‌ریزند وبعدهم دیوان حافظ را باز می‌کنند وشروع می‌کنند به خواندن غزل درهرغزل ، مهره‌ای را ازکوزه بیرون می‌آورند تا معلوم بشود که آن غزل برای فال کدامشان بوده است .

شب‌نشینی سمائی‌ها درجشن «تیرماه سیزده» با ترانه‌های محلی‌که میخوانند پرشورتر میشود درهمین شب ، بچه‌ها ونوجوانان درکوچه‌ها راه می‌افتند ، وبی‌آن‌که شناخته شوند درخانه‌ها دستمال میاندازند ومنتظر میشوندکه صاحب‌خانه‌ها دردستمال برایشان‌کلوچه وحلوا وآجیل بپیچد .

یك رسم دیگر سمائی‌ها درشب «تیرماه سیزده» این‌است که نوجوانان سمائی ، درچند دسته ، با ترکه‌ای‌که همان روز ازدرخت چیده‌اند ، درکوچه‌ها راه می‌افتند هردسته با این ترکه‌که خودشان «شیش» می‌نامند درهرخانه ، یکی‌که ترکه را به دست‌گرفته‌است وخودش را «لال» می‌نمایاند ، آن ترکه را به جان افراد خانه می‌مالد وبی‌آنکه حرفی زده باشد ازخانه بیرون‌می‌آید اهل‌خانه‌هم خوشحال‌می‌شوندکه لال«لال‌شیش» را به تن آن‌ها مالانده است چون سمائی‌ها ، ترکه‌ای راکه «لال» باآن آنهارا زده است متبرك میدانند بعد هم به «لال» وبه همراهانش هدایا وخوراکی‌هائی می‌دهند . ـ

سمائی‌ها ، ترکه‌ای راکه «لال» باآن آنها را زده است وآن را برایشان درخانه باقی‌گذاشته است متبرك میدانند واین ترکه راکه‌گفتم «لال شیش» مینامند ، ازاین سال تا سال بعد که باردیگر «تیرماه سیزده» می‌رسد نگهداری‌اش میکنند .»

یکی‌دیگرازنقاطی‌که موردمطالعه قرارگرفته وبرگزاری جشن تیرگان درآن منطقه مشاهده گردیده دهکده یوش[13] میباشد . این دهکده بوسیله سیروس طاهباز[14] مطالعه شده و او از «تیرموسیزه» بعنوان جشن اختصاصی اهالی یوش یاد میکند ومراسم جشن دریوش وسما همانند هم‌است با این‌تفاوت که سالی‌که طاهباز دهکده یوش را مورد بررسی قرار داده است جشن تیرگان دربیستم آبان‌ماه برگزار میگردیده وعلت آنرا هم توضیح داده است‌که سال ایرانی سیصد وشصت وپنج روز تمام وبدون‌کسر اضافی حساب می‌شد وچون سال شمسی حقیقی‌کسری علاوه‌دارد و باکسور اعشاری‌قریب ۳۶۵/۲۴۲۲ روز است لذا سال ایرانی درهرچهارسال یکروز وبطوردقیق‌تر درهر ۱۲۸ سال ۳۱ روز نسبت بسال حقیقی فرق میکند وکمتر است .

جشن تیرگان درخراسان وکرمان ویزد[15] نیز برگزار میشود زردشتیانی‌که دریزد و روستاهای اطراف آن سکونت گزیده‌اند درروز اول تیرماه جشن تیرگان را با مراسمی‌خاص خود برگزار میکنند .

بعدازظهرروز ۳۱ خرداد مردم یك‌کوچه یا چند خانوار دورهم جمع می‌شوند ویك دختر نابالغ را برمی‌گزینند ویك

کوزه با دهانه‌ای فراخ دراختیار او قرار میدهند وهریك شیئی درکوزه می‌اندازند البته قبل ازآنکه هرکسی شیئی خودرا درون کوزه گذارند نیتی میکند سپس آن دختر نابالغ دهانه کوزه را با یك دستمال بزرگ سبزرنگ می‌بندد وکوزه راآب میکند البته آن آب باید ازآب هفت چشمه باشد واگرمیسر نبود ازآب سه چشمه پاك فراهم میگردد بعد آن کوزه پرآب را زیر یك درخت سرو قرار میدهند وروی آن یك قوطی کبریت ، یك جاروی تمیز ویك آئینه میگذارند . روز اول تیرماه همه بهمدیگر آب می‌پاشند و مرد و زن همدیگررا خیس میکنند . عصر دختری نابالغ کوزه را دروسط اطاقی که زنها اطراف آن نشسته‌انـــد میگذارد . یکی از حاضران اشعاری میخواند. وآن دختریکی ازاشیاء درون کوزه را خارج میکند وبه صاحبش میدهد وصاحب شئی شعری راکه پاسخ نیت اوست یادداشت میکند. درشهر یزد کوزه را پس از اتمام مراسم فال‌گیری درتنور خاموش میسوزانند .

درنودوشان یزد شب اول تیرماه درهمه خانه‌ها غذاهائی که باگوشت تهیه گردیده می‌خورند وهمچنین عقیده دارندکه روز اول تیـــرماه اگرکسی بی‌خبر آب به دیگری بپاشد خوش‌یمن است ودر روز اول تیرماه هرکس سعی میکند اقوام وآشنایان خودرا با پاشیدن آب خیس کند .

جشن تیرگان که از اعیاد خاص ایرانیان است جنبه جهانی بخودگرفته ودراکثر نقاط جهان هنوز برگزار میگردد

شبه قاره هندکه ازدیرباز با ایران‌زمین روابط بسیار نزدیك سیاسی واقتصادی وفرهنگی دارد ازچندین قرن پیش این جشن شادی‌آفرین ایرانی را پذیرفت ، ازفرمانروایان هند سلاطین گورکانی علاقه زیادی به برگزاری جشن تیرگان‌شان میدادند و در دربار وکشور هند با مراسم خاصی برگزار می‌گردید. وآن بصورت یکی از اعیاد بسیار مهم درشبه قاره هند درآمد . از سلاطین گورکانی هند جهانگیر (قرن هفدهم میلادی) علاقه بیشتری به این جشن نشان میداد مینیاتوری که اثر یکی از استادان هم‌عصر جهانگیر گورکانی است دربار این سلطان را درحالیکه جهانگیر درصدر مجلس نشسته است نشان میدهد . درپائین مجلس عده‌ای نوازنده که سازهای مختلف دردست دارند مشاهده میگردد ودراطراف تخت سلطان امرا ودرباریان ایستاده‌اند ودردست برخی ازآنان ظرفی دیده میشود ویکی ازدرباریان ظرف آبی تقدیم جهانگیر می‌کند دربالای مینیاتور مزبور این جمله بفارسی نوشته است : « آب‌پاشی مشهور است وازرسوم مقرر پیشین است منعقدگشت »[16].

درکشور برمه جشن تیرگان هنوز برگزار میشود برادران امیدوار[17] درسفر خود بسوی کشورهای آسیای جنوب شرقی درکشور برمه برگزاری این عید ایرانی را مشاهده کردند . درجنوب کشورفرانسه هرساله جشن آب‌پاشان باشرکت پیروجوان برگزار میگردد

آنچه که درپایان این مقاله باید یادآور شود این است که این جشن آریائی که ازپیش ازمسیح درمیان آریائی‌ها بویژه ایرانیان رواج بسیارداشته هم‌اکنون نیز دربین ایرانیان ارمنی ودیگر ارامنه جهان مرسوم است وهمه ساله آن‌را درماه ژوئن که مصادف با تیرماه ایرانی‌است برپا میدارند

---

۱۰ ـ یکی ازدهکده‌های دهستان «پنجك رستاق» است ودربخش کوهستانی کجور مازندران

۱۱ ـ مجله هنرومردم شماره شصت‌وششم ، صفحه ۲٤

۱۲ ـ مجله هنرومردم شماره شصت‌وششم ، صفحه ۲٦

۱۳ ـ ده ازدهستان اوزرود بخش نور شهرستان آمل

۱٤ ـ پوش نوشته سیروس طاهباز صفحه ٦٦

۱۵ ـ اقتباس ازگفتار آقای نحوا ازرادیو ایران

۱٦ ـ زبان وادب پارسی دردربار سلاطین گورکانی نمود ورواج داشت وشعرائی که به فارسی شعرمیسرودند ارج وقرب فراوان داشتند ومینیاتوری که بدآن اشاره شد سبك هندی تهیه وجمله مزبور بخط خوش فارسی نوشته شده‌است

۱۷ ـ سفرنامه برادران امیدوار صفحه ۱۲۳

# آثار ایران در موزه های هند

## سلاحهای پادشاهان ایران در موزه بمبئی

دکتر مهدی غروی
معاون رایزنی فرهنگی سفارت شاهنشاهی دردهلی‌نو
ومتصدی خانه فرهنگ ایران دربمبئی

هنگامی که همایون امپراتوربابری‌هند درپناه شاه‌طهماسب صفوی در قزوین سر می‌برد از مشاهده توجه خاص پادشاه صفوی به هنر وادب درشگفت شد وچون می‌دانست که پیشقدم ومشوق پادشاهان صفوی در ادب‌دوستی وهنرپروری تیموریان یعنی شاخه دیگر فرزندان تیمورکه در هرات سلطنت داشتند می‌بوده‌اند مصمم گردید که درصورت بازگشت به‌هند ، به‌هنر و ادب فارسی توجه بیشتر داشته باشد پس‌از بازگشت ، وی علاوه‌برجنگ معروفی‌که شاه به وی وهمسرش اعطا کرده‌بود ، آثار هنری وکتابهای خطی پرارزشی نیز با خود به‌هند برد ، گذشته ازین از شاه‌طهماسب خواسته بودکه اجازه دهد دواستاد معروف نقاشی ایران میرسیدعلی وعبدالصمد نیز بهند مهاجرت کنندامّا شاه با این تقاضا موافقت نکرده بود همایون سرانجام با کمك نیروی قزلباش سرزمین از دست رفته را متصرف‌کرد و دوباره به امپراتوری رسید وبرخلاف قولی‌که به شاه‌طهماسب داده بود ، درخفا دونقاش مذکور در فوق را بهرنحو بود بهند کشاند و این دوتن باکمك محمدنادر سمرقندی و شاگردان با استعداد هندی خویش جهان‌نوینی را در هنر نقاشی شرق بوجود آوردند .

ازطرف دیگر با آرامشی‌که درعصر حمله مغولان درهند برقرار بود و توجهی که پادشاهان بابری به آثار هنری و هنرمندان داشتند بسیاری از هنرمندان ایران در طی قرون هفتم تا دوازدهم به هند آمدند و بسیاری از آثارهنری ایران نیز بهند آورده شد درنتیجه کتابخانه‌ها وگنجینه‌های پادشاهان بابری هند و امیران و راجگان هندی اعم از هندو و مسلمان ازین آثار هنری سرشار گردید . علاوه‌برتوجهی‌که بابریان بخلق آثار هنری وادب فارسی داشتند ، پادشاهان نواحی‌دیگر هند بخصوص عادلشاهیان بیجاپور که با صفویان ارتباط بسیار داشتند ودرحقیقت در پناه ایشان از الحاق به‌امپراتوری مغولی هند در امان بودند ، درترویج وتکثیر مظاهر هنر ایران وهند درجنوب ومشرق هند کوشش فراوان کردند .

هنگامی‌که درقرن هیجدهم ، در اروپا تشکیل موزه‌ها آغازگردید از هند بیش‌از سرزمین شرقی دیگر آثار هنری بخصوص آثار ایران به اروپا رفت ، نخستین موزه جهان ، موزه بریتانیاست که در سال ۱۷۷٤ تأسیس گشت و موزه لوور ونخستین موزه هند هردو ، درحدود چهل سال پس‌از آن موجودیت یافتند و بنابرین سالها موزه بریتانیا یکه‌تاز میدان بود و می‌توانست گنجینه‌های شرق را گردآوری کند ، تاریخ هنر هند مواردی را نشان می‌دهدکه عمال دولت انگلیسی‌هند، یك کتابخانه کامل را به انگلستان حمل کرده و صدها اثرنفیس هنری را باخود به‌اروپا برده‌اند

در اوایل قرن بیستم یك جهانگرد هنرشناس انگلیسی ، درکشمیر ملاحظه می‌کند که در بعضی از خانه‌ها پنجره‌ها را باپارچه‌های‌نقاشی‌شده پوشانده‌اند یعنی‌بجای شیشه ازین‌پارچه‌ها استفاده‌کرده‌اند ، وی بدون اطلاع ازین واقعیت کـه این پارچه‌های نقاشی‌شده ورقهای پراکنده‌کتاب معروف حمزه‌نامه اکبر (بزرگترین اثر مصور فارسی با ۱٤۰۰ نقاشی به قطع بزرگ) است به‌صاحبان خانه‌ها پیشنهاد می‌کندکه اجازه بدهند وی پنجره‌ها را شیشه‌کند وبجای شیشه آن نقاشی‌ها را بردارد و آن‌کسان نیز البته با این پیشنهاد موافقت می‌کنند ، این مجموعه‌که اکنون دراروپاست بزرگترین‌مجموعه از نقاشی‌های حمزه‌نامه‌است ، حتی هنوزهم احتمال وجود چنین‌آثار پربهای گرانقدری در بیغوله‌های هند هست .



قسمتی ازشمشیر صفوی با نقش شیروخورشید

درتاریخ هنر هند هنگام بررسی تأسیس موزه ، به‌اقدام فیروزشاه تغلق اشاره می‌کنند که درقرن هفتم هجری دوستون از ستونهای آشوکارا به دهلی برد و درقصر خود نصب‌کرد ، اما تشکیل موزه درهند به پایمردی دانشمندان انگلیسی‌صورت پذیرفت، درسال۱۷۸٤ سرهارفورد جونرشرقشناس وسیاستمدار معروف انگلیسی ، انجمن آسیائی را ( که بعد نامش انجمن آسیائی بنگال سپس انجمن سلطنتی آسیائی و دوباره انجمن آسیائی شد) درکلکته تشکیل داد وی لزوم مرکزی را برای گردآوری وحفظ میراث هنری هند یادآورشد ، درسال ۱۷۹۶ نخستین‌گام برای تشکیل موزه برداشته شد و سپس درآستانه قرن نوزدهم که یك دانشمند دانمارکی بنام ناتانیال والیچ Nathaniel Wallich مقداری اثرهنری‌راکه خودگردآورده بود در اختیار انجمن گذاشت ، نخستین موزه تأسیس شد ، این مؤسسه دارای دوبخش هنری وباستانشناسی بود .

دوّمین موزه درمدرس بسال ۱۸۱۹ برپا گردید ودرآغاز قرن بیستم تعداد موزه‌های هند از دوازده باب بیشتر شد واز آنجمله بود موزهٔ پرس آف ویلز درسمبئی که بعضی ازاشیاء آن مورد بحث ما درین مقاله است .

اکنون در هند ، حدود ۵۰ موزه معروف وجود داردکه از این پنجاه موزه دست‌کم در بیست موزه آن آثار و اشیاء متعلق به‌ایران را می‌توان یافت . موزه بمبئی‌که در عصر ملکه ویکتوریا تأسیس‌شده‌است ، درنوع خود از غنی‌ترین موزه‌های جهان است و با سبك ساختمانی شرقی وگنبدی شبیه تاج‌محل درجوار مرکز هنری جهانگیر بنیانگزاری شده است اما در حقیقت بهتر است که نام موزه را از پرنس‌آف ویلز به تاتا تبدیل‌کنیم زیرا تاتا سرمایه‌داربزرگ هند مجموعه‌های عظیمی از آثار هنری‌که همه در سطح جهانی قرار دارند به‌این موزه اهدا کرده است ، این آثار از لحاظ معرفی هنرهای زیبائی جهان دارای ارزش کم‌نظیر است

این موزه از لحاظ گنجینه‌های ایرانی هم قابل بررسی ومطالعه است ، زیرا علاوه برکتابهای خطی مصور ، نقاشیها ، ظروف کنده‌کاری شده فلزی و منسوجات ، مجموعه‌ای از سلاحهای ایرانی‌را باحود داردکه درکمترموزه‌ای از موزه‌های بزرگ جهان نظیرش را می‌توان یافت درباره اینکه چگونه و کی این سلاحهای معروف از ایران به‌هند آمده‌اند ، نمیتوان دقیقاً اظهارنظر کرد ، اما آنچه مسلم است اینست که با ارتباط نزدیکی که میان سلاطین مغولی‌هند وپادشاهان دکن باصفویان وجود داشته است ، آمدن این سلاحها در زمان صلح امکان فراوان دارد وشاید لشکرکشی نادر به هند نیز یکی از علل این انتقال بوده باشد .

بطوری‌که خواهیم دید درین بخش از موزه سپرهای شاه‌عباس وشاه سلیمان ونادر درکنار سپر شاهجهان خودنمائی می‌کنند و شمشیرهای اصیل چه یك‌تیغه معمولی وچه دوتیغه دوالفقار وخنجرها وتبرزینهای ساخت ایران با کنده‌کاریها وتزیینات طلائی وجواهرشان نیز درکنار سلاحهای گوناگون هندی نگهداری می‌شوند .

تعداد شمشیرها زیاد است وبطوری‌که خواهیم دید بیشتر شمشیرها کار هنرمند معروف اصفهانی اسدالله است ، دراینجا فقط دونمونه از شمشیرها را معرفی می‌کنیم یکی با امضای اسدالله ودیگری بدون امضای وی

شمشیری‌که دارای امضای اسدالله نیست ، تیغه‌ای پهن دارد و در پیچ تیغه نزدیك دسته در یك دایره کوچك طرحی از شیروخورشید دیده می‌شود که شاید تابحال مورد توجه هیچیك از دانشمندانی که در تهیه تاریخچه شیروخورشید کار می‌کنند قرار نگرفته باشد . شیر خوابیده است با دم علم کرده و سرش را بسوی خورشید که از پشتش طالع می‌شود برگردانده است ، در بالای این دایره در یك سطح کوچك شلجمی عبارت یاقاضی‌الحاجات نوشته شده ، دسته شمشیر از

فولاد است با ترئینات طلائی که در انتها به سخشیر حتم می‌شود ومحل اتصال آن به‌تیغه نیز سر ودست یك سر است وبرورق سر این ببر عبارت بسم‌الله‌الـرحمن‌الرحیم نقش شده است.

از میان شمشیرهای کار اسدالله یکی را انتخاب کرده‌ایم که تیغه‌ای مستقیم دارد با انحنای بسیارکم و دسته‌ای ساده که‌گویا شمشیر مخصوص شاه‌عباس بوده است درهیچ جای این شمشیر نقش یا ترئینی خاص دیده نمیشود. فقط درپیخ تیغه نزدیك دسته در داخل یك سطح محدود شلجمی عبارت : بنده شاه ولایت عباس و در زیر آن در یك سطح کوچکتر عبارت . عمل اسدالله ۱۱۹۷ نوشته شده‌است

· بیشتر شمشیرهای کار اسدالله وخنجرها دارای دسته‌های مرصع وترئینات طلائی است که از معرفی آنها صرفنظر می‌کنیم و سه سپر پادشاهان ایران شاه‌عباس ، شاه سلیمان ونادرشاه را توصیف می‌کنیم .

الف سپر شاه عباس ، از دوسپر دیگر کوچکتر است ، از فولاد ساخته شده با نوشته‌ها و نقاشی‌های زرین ، سراسر سطح آن از نقش‌های زمینه‌ای فولادین نیم برجسته شکل ستاره‌های هشت‌پر پوشیده شده است . در وسط یك برجستگی فولادین شکل نیم‌کره دارد و در چهار سوی آن نیز چهار برجستگی فولادی با سطح مدور وترئینات زرین تعبیه شده‌است در بالای سپرداخل دایره اصلی یك هلال زیبای فولادی با نقشهای زرین نصب شده ونام پادشاه . شاه‌عباس ، بنده علی ، درآن به خط نسخ نوشته شده‌است ، مهمترین قسمت سپرحاشیه آنست با طرحهای طلائی که حاوی بیست‌ویك خانه است حاوی نام پیغمبر اکرم و امامان و بعضی دعاها و در پایان نام سه‌خلیفه بزرگ ابوبکر ، عمر و عثمان با احترام کامل ذکر شده‌است .

ب · سپر شاه‌سلیمان ، کمی بزرگتر از سپر شاه‌عباس ، تمام سطح آن از نقاشیها ونوشته‌های زیبا پوشیده شده‌است ونام پادشاه · السلطان شاه سلیمان ۱۱۲۷ ، در دائره‌ای در وسط سپر به‌خط نستعلیق نوشته شده چهار برجستگی فولادین که در چهار طرف این دائره نصب شده همه دارای ترئینات طلا زرین است . سطح داخلی سپر از نقاشیهای مربوط به‌جنگ ، شکار و چوگان بازی پوشیده شده‌است ، با تصویر حیوانهای مختلف . در حاشیه پهن سپر با کنده‌کاریها و نقش‌های زیبا هشت‌خانه بزرگ وهشت خانه‌کوچك (بشکل دایره) طراحی شده‌است . در خانه‌های کوچك القاب شاهانه و درخانه‌های بزرگتر برخی اشعار فارسی مناسب حك‌شده است

ج : سپر نادرشاه که از دوسپر دیگر بزرگتر و از لحاظ سطح بزرگترین سپرهای موجود درین موزه است ، سپر نادرشاه نیز از فولاد ساخته شده با ترئینات و کنده‌کاریهای زرین ، دروسط سپر در دائره کوچکی تصویر خورشید با چشم و ابرو وسبیل طراحی شده ، چند شاخه از شعاعهای این خورشید کنده ومعقود شده است ، روی گونه‌های خورشید نقش گوشها وروی پیشانی آن نقش سر یك چنگك دیده می‌شود در دائره وسطای سپر در چهار سوی خورشید ، بالا ، پائین ، چپ وراست آن چهارنیمکره فولادی نصب شده و در داخل‌دائره دوم ، درپائین نقش خورشید ، درطرف راست این‌عبارت باخط طلائی نوشته شده · شهنشاه نادر صاحب‌قران حد فاصل میان دائره کوچك وسط ودائره دوم و سراسر حاشیه را نقشهای زیبای طلائـــی پوشانده است .

برای این بررسی خودرا مرهون همکاری وکمك‌های پرارزش دکتر متی‌چند رئیس موزه که خود درشناخت هنر هند ـ ایران ، در سطح جهانی یك کارشناس کم‌نظیر است می‌دانم وی با گشاده‌رویی اجازه هرنوع عکسبرداری ازسلاحها را بمن داد ومرا راهنمائی کردکه برای این منظور ، مقاله جالبی را که درشماره پنجم سال ۵۱ ـ ۱۹۵۰ نشریه موزه بمبئی چاپ شده مطالعه کنم عنوان این‌مقاله Sixteen Islamic Blades ( شانزده شمشیر اسلامـــی ) است و توسط مـــایر M L. Mayer نوشته شده است ، برای تکمیل مطلبی که

قسمتی ازشمشیر شاه‌عباس با امضای اسدالله





قسمتی از سپر شاه‌عباس بزرگ

آغاز شده ترجمه‌ای مبتدی از این مقاله را نیز در اینجا نقل می‌کنم

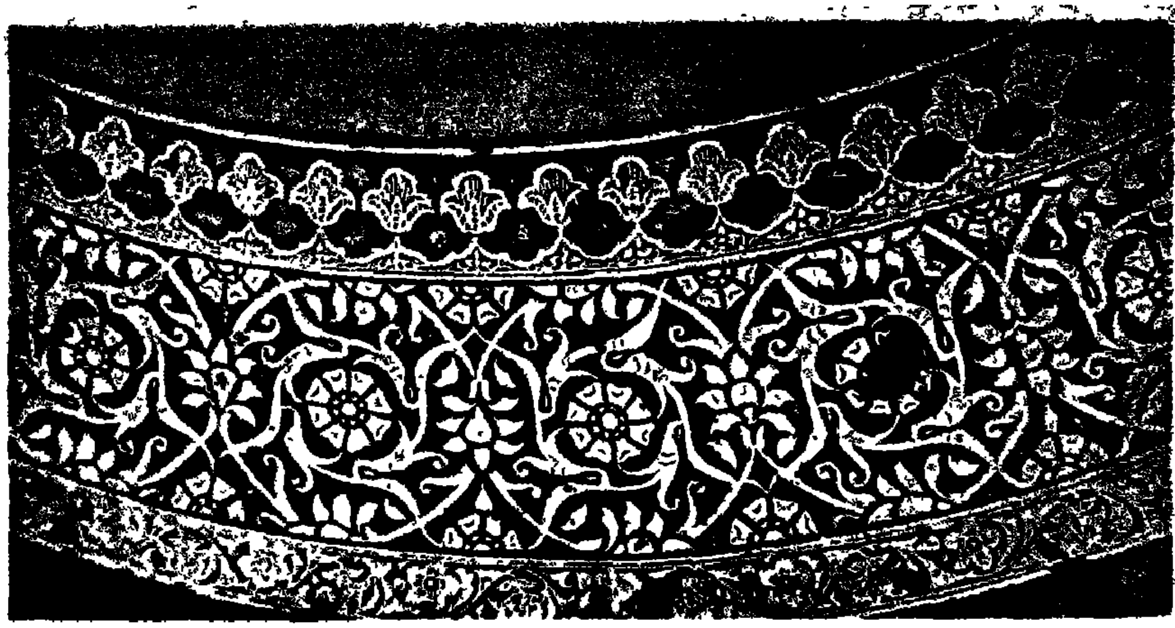
درموزه پرنس آف ویلز بمبئی یك مجموعه ازشمشیرهای قدیمی نگهداری می‌شود که اگرچه تعدادش فقط شانزده‌دست است ، امـا از لحاظ کمیّت و کنده‌کاریها و امضاها بسیار پرارزش و پراهمیت است ، بدون‌شك این شمشیرها را بهترین شمشیرسازان ایران که در هند بیشـتر بسیار معروف بوده‌اند ساخته‌اند، درمیان این‌نامها ازهمه معروفتر اسدالله است وازآن شانزده شمشیرکه ذکر شد ، یازده عدد حامل امضای اسدالله می‌باشد. اسدالله اصفهانی‌بشهادت همه هنرشناسان شرق‌وغرب از مهمترین شمشیرسازان ایران بوده‌است‌وآنچه‌مسلم‌است‌اینست‌که ازهمه معروفتربوده‌است‌ونام وی یك‌نام‌رؤیائی وافسانه‌ای‌بوده است و شمشیرهای فراوانی‌را بوی منسوب کرده‌اند وی حالتی دارد شبیه کورت Corat نقاش فرانسوی که تابلوهای بسیار زیاد که کار دیگران بوده بوی نسبت داده شده است ، مجموعاً تا امروز بیش‌از ۵۰۰ شمشیر با امضای اسدالله وجود داردکه البته خیلی زیاد است درباره زندگی وحتی عصر وی اطلاعات ما بسیار محدود است ، درکتابهای تاریخی ذکری ازو نشده وآنچه ما از وی اطلاع داریم به‌افسانه وداستان بیشتر شبیه‌است و ازین مطالب افسانه‌ای نمی‌توان برای تدوین شرح حال وی استفاده کرد ولی شگفتی درآن است که وی فقط شمشیر می‌ساخته و تاحال هیچ وسیله‌ای جز شمشیر ندیده‌ایم که کار اسدالله باشد فقط در مجموعه سن‌میر St. Meyer (به‌تصویر ص۱۳۸ ومتن ص۳۷۷ از جلد دوم Inwentaryzaja مراجعه شود) یك کلاه‌خود ساخت اسدالله نیز معرفی شده‌است ، ضمناً یك غلاف شمشیر با امضای وی نیز هست که درآن اسدالله را سازنده غلاف نوشته ومعلوم است‌که هیچوقت این اشتباه را خود صنعتگر مرتکب نمیشود و تاحال نیز درجای دیگر دیده نشده است‌که نام اسدالله برغلاف شمشیرحك شود وی شمشیرساز بوده است نه غلاف‌ساز . در مجموعه والاس لندن نیز یك تبر تحت شماره ۱٦۱٦ نگهداری می‌شودکه حاوی امضای اسدالله است اما با مقایسه این نوشته با امضاهای دیگر اسدالله که بر تیغه‌های شمشیر نوشته می‌شده است بخوبی می‌توان پی‌برد که جعلی وساختگی است .

درخود شمشیرها نیز امضاها یکسان نیست واحتمال اینکه بعدها امضای اسدالله توسط صنعتگران دیگر جعل شده باشد بسیار است . اسدالله معاصر با شاه عباس بوده است اما درست



بالا : قسمتی از سپر شاه سلیمان صفوی          پائین : قسمتی از سپر نادرشاه افشار          مقابل : نقش حاشیه سپر نادرشاه افشار





معلوم نیست که کدام شاهعباس ، چون در سلسله صفوی سه شاهعباس وجود دارد ومطلب جالب‌توجه ایست‌که امضاهای اسدالله از سال ۹ـ۱٤۰۸ میلادی تا سال ۱۸۰۸ میلادی ادامه دارد ( یك شمشیر شماره ۳۱٤ر۱۸۹۰ در موزه سلطنتی اسکاتلند ، ادینبورگ مورخ ۹ ـ ۱٤۰۸ و شمشیر دیگـر درمجموعه والاس‌لندن بشماره ۱۵۱۸ مورخ ۱۸۰۸ میلادی) ، درغلاف این‌شمشیرها که حامل نام اسدالله هستند ، نام اکثریت قریب باتفاق پادشاهان صفوی بچشم می‌خورد . شاه‌اسمعیل ، شاه طهماسب ، شاهعباس ، شاه صفی شاه سلطان‌حسین ، شاه سلیمان ونادرشاه افشار ، فقط از محمد خدابنده ذکری بمیان نیامده است .

ممکن است گفته شود که پس‌از مرگش نیز فرزندانش کارگاهش را بنام خودش اداره می‌کردند و بهمان ترتیب شمشیرها را با امضای اسدالله می‌ساختند ، امانطوریکه خواهیم گفت ، دوپسر اسدالله که کارگاه ویرا دائر نگهداشتند شمشیرها را بنام خود می‌ساختند ، نه‌نام پدر واین راه حل نیز باین‌ترتیب قابل قبول نیست ، و به‌این نتیجه می‌رسیم که قبول‌کنیم این نام یك نام عام بوده است ومفهوم آن یك نوع علامت اصالت وکار عالی بوده است ، همانطورکه در آغاز قرون وسطی بهترین سلاحها را بنام داود معرفی می‌کردند ولی این دلیل‌بر آن نبود که داود آنها را ساخته باشد ، بنظرمن امضای اسدالله نیز درطی این سالهای طولانی بعنوان یك امضای پر ارزش و محکم بر پهنه شمشیرها نقش می‌شده است .

از شمشیرهای موجود درین موزه سه شمشیر نیز حامل نام کلبعلی است که نام یکی از پسران اسدالله بوده است ، پسر دیگر وی اسمعیل نام داشته است که فقط یك شمشیر از وی بر جای مانده است (درموزه سلطنتی قصر ویندسور لندن که در نمایشگاه هنر ایران سال ۱۹۳۱ در لندن بمعرض نمایش گذارده شده ودرکاتالك ، چاپ سوم شماره F ۸۱۱ ص۳۱۵ معرفی‌گردید . )

البته سلاحهای دیگر نیز هست که اسلحه‌سازان ایرانی بانامهای اسماعیل‌ساخته‌اند ولی‌چون درهیچیك‌ازآنهاقیدنشده است اسمعیل‌بن اسدالله نمیتوان گفت که ساخته دست اسمعیل پسر اسدالله باشد و هرگز نمیتوان قبول‌کرد که اسمعیل پسر اسدالله نام پدرش را که بزرگترین نام درصنعت شمشیرسازی آن دوران بوده است از دنباله نام خود حذف‌کند .

بنابراین بایدگفت‌که آن شمشیرهای دیگر با نام اسمعیل متعلق به‌این اسمعیل نیست . اما پسر دیگر اسدالله بنام‌کلبعلی خیلی معروف است و از وی بیست شمشیر برجای مانده ولی جز شمشیر هیچ چیز دیگر برجای نمانده است مگر یك شمشیر کوتاه و راست (شمشیرنوجوانان) که اکنون در برج لندن نگهداری می‌شود . قدیمی‌ترین شمشیر ساخت کلبعلی حامل تاریخ ۱۰۹۲ (۱٦۸۱) است ، درموزه ویکتوریا والبرت لندن وجدیدترین آن دارای تاریخ ۱۱۱۲ (۱ـ۱۷۰۰) ودرموزه تاریخ در برن تحت شماره ۱۳ حفظ می‌شود وشمشیر مشابه‌آن در اسلحه‌خانه سلطنتی استکهلم بشماره ٦۱ر۲۲ وجود دارد .

اما غلافهای کار کلبعلی خیلی زیاد است و از عصر شاه طهماسب شروع می‌شود و تا اواخر عصر صفوی ادامه می‌یابد که البته طبیعی نیست و بنظر می‌رسد که درآین مورد نیز وی دارای وضعی مانند پدرش بوده است ، غلافساز بی‌نظیر ولی افسانه‌ای ودیر زی .

---

۱ – به شماره‌های : ۳٦۱۳ – ۲۲ / ۳٦۱۱ – ۲۲ / ۳٦۰۸ – ۲۲ / ۳۷٤٤ – ۲۲ / ۳۷۳۹ – ۲۲ / ۳٦۱٦ – ۲۲ / ۳٦۱٥ – ۲۲ / ۳۱۷ و ۳۹۳۲ – ۲۲ / ۳۸٦۷ – ۲۲ / ۳۸٦٥ – ۲۲ .

# رموز قصه از دیدگاه روانشناسی

(۱۰)

جلال ستاری

## زندگی و مرگ و رستاخیز

دانش و معرفت باطنی تمدن های گذشته و خاصه معتقدات مربوط به رستاخیز وتناسخ و حلول در قصه ها پنهان است. ازدیدگاه نمادشناسی ، تمدنی باستانی معمولاً بصورت پیرمردی پوشیده از گیاه و درخت نمایان میشود این پیرمرد در قبری در دل زمین یا درکنار گوری بخواب رفته است و هنگامیکه رهنمون و پیشوای تمدنی‌نو (قهرمان یا پهلوان) میخواهد به گنجینه‌های معرفت تمدن های کهن دست یابد ، آن گیاهان ودرختان انبوه را کنار میزند ودر پیکر مرد خفته که بپای اوست حلول میکند. همچنین است حالت زنی که در جنگلی انبوه بخواب رفته و مردی بیدارش میکند .

با خوابیدن قهرمان بسیار کسان دیگر که معمولاً همراهان و نزدیکان و خدمتگزاران اویند بخواب می‌روند این خواب همگانی کنایه از مرحله سکون و آرامش میان دو تناسخ یا دو زندگی است و نشان میدهد که سیر تکامل گروهی از مردمان بعلت گناه و تقصیری که کرده‌اند متوقف مانده است. البته آنان باشکستن طلسم یارهاشدن ازآن دوباره جان میگیرند و بهیمن وبرکت عشق ، به‌کمال‌جوئی خویش ادامه می‌دهند. پریان و فرشتگان نیز در این‌کار دست دارند. فرشتگان آمدنِ نوزادان را بهنگام تولد آنان پیشگوئی میکنند. مثلاً جفت Lupkis همدوان اعمال جفت مرتبه وجود و کارهای نیك و بد هرکس را ضبط می‌کند و بدینگونه سرنوشت ویرا در هرتناسخ و حلولی معلوم می‌دارند. بدینگونه کارهای نیك هرکس در زندگانی‌پیشین، صفت مو، وئی وی در زندگانی بعدیش میگردد ، اما پریانی که با تولد قهرمان فراموش میشوند ازقهرمان کین می‌ستانند این گونه پریان معرف لغزش‌ها و سهوهای غیرعمدی (Actes manqués) و واردگی‌های (Refoulement) آدمی هستند .

باری خواب بعلت عیب و نقص یا قصور آدمی بروی عارض میشود. این نقص عبارت از ناهماهنگی آدمی درسلوك و کردار با قوانین حاکم بر جهان و کیهانست و هرچه این نقص بزرگتر باشد خواب نیز طولانی تر است . درزندگی دوباره که پس از خواب آغاز میشود فضایل و کارهای نیك گذشته باقی می‌ماند و پری فراموش شده نیز نمایشگر نقائص گذشته است که در زندگانی نو باید برای مرتفع ساختن آنها کوشید. این خواب میان دوزندگی یا دو تناسخ درواقع نشانهٔ گذر از یك زندگانی بهزندگانی دیگر است ، اما پریان گاه بجای خوابانیدن مردمان آنان را به سنگ بدل می‌کنند و آدم‌های سنگ‌شده هنگامی بحالت انسانی‌خویش بازمیگردند که گناهان و تقصیرات گذشته را باز شناخته ودر صدد جبران آنها برآمده باشند . نماد دیگررستاخیز غوطه زدن پیرمردان خسته وبیمار در آب است و جوان از آن بیرون آمدن . این آب رمز ونشانهٔ مادر است و روح یك جسم خسته باغوطه‌زدن در آب مادری تنی تازه و جوان می‌پذیرد ودنباله راه تکامل رامی‌پوید . همهٔ آب های حیات به همین معناست و گاه نوشیدن آب زندگی یا شستن روی با آن مایهٔ رستاخیز و تازه شدن زندگی است . در همه اساطیر و قصه‌ها آب نماد احیاء زندگی و زندگانی جاودانی است :[1]

سیمرغ نماد احیای کیهان یعنی ویران شدن جهان

بوسیلهٔ طوفان و آتش و آفریش دوبارهٔ آست ، چون سیمرع پس‌از عمری دراز آتشی می‌افروزد و در آن می‌سوزد و آنگاه ار حاکستری که بر حای مانده رنده میشود . سیمرع هفت‌بار می‌میرد و رنده میشود تا رور قیامت فرا رسد .

«نجات دهندگان آیندهٔ عـالم (همچنین سوشیانس آخرین موعود آیین زرتشتی) ار نطفهٔ زرتشت که در دریاچه کاس اُئی ( کیگان سی ) یعنی دریاچه هامون سیستان پنهان شده ، و ۹۹۹۹۹ فروشی (فروهر) آنرا حفاظت می‌کند ، پدید خواهند آمد» . «مقدس بودن دریاچهٔ هامون فکریست که ار دوره مقدم بر زرتشت باقی مانده بود ودر روایات بعدی این محل مقدس برای مولد نجات دهندهٔ آیندهٔ عالم انتخاب شده است زیرا از یك عهد غیر معلوم ، دریاچه هامون نزد مردم ایران شرقی مورد احترام دینی خاص بوده است»

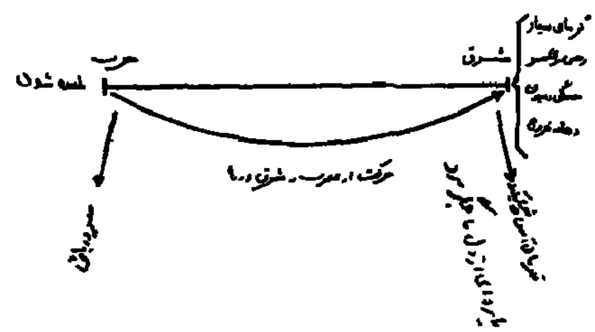
درخت داستانی « وَن یوت بیش (درخت ربح زدا) یاون هروسپ تخمك (بیر) در دریاچه و وروکش رسته و دارای تخمهایی است که همه‌گونه گیاه ار آنها می‌روید» «فر (خورنه) ایرانی هم . . . درمیان دریای وورو کش شناور» است[۲] . «اسم وورو کش در بیر یشت که انشاء آن احتمالاً حیلی جدیدتر ار یشتهای ۱۳ (فروردین یشت) و ۱۹ (رامیاد یشت) و ۵ (آبان یشت) است و همچنین در وندیداد که کتابی جدیدتر اریشت مذکور است ، بعنوان یك دریای آسمانی آمده است . در یشت ۱۹ . . می‌خوانیم فر کیانی با آنکس یار میشود که تسلط او ارآنجا شروع شود که کاس اُئی که ازهاتومنت ( = هلمند ، هیرمند ) تشکیل یافته ، قرارگرفته باشد . فر کیانی وفر ایرانی از زمانهای حیلی قدیم که اریادها ربوده شده است ، بسرزمینهائی تعلق یافته است که برگرد دریاچه‌یی که آیین زرتشتی بوسیله اساطیر مربوط به دورهٔ آخرالزمان آنرا تقدیس کرده است ، قراردارند این دریاچه تحت حفاظت ۹۹۹۹۹ فروشی قرار دارد وبدون تردید تقدس آن ار دورهٔ پیش ار زرتشت آغار گردیده و اثری ار آن دوره است». *

عناصر نمونه‌وار اسطورهٔ فراموشی و خواب و مرگ به زعم **میرسئاالیاد** بدینقرارند :

۱ – مراد یا استاد روحانی عاشق ملکه‌ای میشود با بدست زنان اسیر میگردد .

زاده میشود . فروبنیوس (۱۹۰۴) میگوید : «اگر باطلوع خورشید خون‌آلود ، این اندیشه در ذهن آدمی بوجود میآید که تولدی انجام گرفته است – تولد خورشید حوان – بی‌شك این سئوال نیز پیش میآید که پدر این نوزاد کیست و چگونه این زن آبستن شده است ؟ و چون نماد این ولادت دریاست ، چنانکه ماهی نیز نماد ولادت است (زیرا فرض اینست که خورشید در دریا ناپدید میشود و همچنین ازآن بیرون میآید) ، پاسخی که طبیعتاً برای پرسش خود مییابیم اینست که دریا قبلا خورشید کهن را به کام خویش فرو برده بوده است بدینگونه چون زن – دریا قبلا خورشید را به کام درکشیده و اکنون خورشید تازه‌ای به جهان میآورد ، پس تردید نمیتوان داشت که باردار بوده است» .

همهٔ خدایانی که ار روی دریا میگذرند ، خدایان خورشیدی هستند برای «گذشتن ار دریا درتاریکی» (فروبنیوس) ، خدایان غالباً در صندوقچه یا در کشتی‌ای ، با زنی محبوسند و همراهی زن با آنان نمودار مضمون همزیستی وهمخانگی دائمی نرینه و مادینه است خدای خورشیدی بهنگام گذشتن ار دریا درتاریکی در بطن یا زهدان مادری زندانیست واغلب خطرات گوناگون تهدیدش میکند فروبنیوس الگوی اینگونه اساطیر را چنین رسم کرده است



اینست شرحی که فربنیوس براین الگو نوشته است . «یك حیوان بزرگ و شگرف دریائی ، قهرمانی را در مغرب به کام درمیکشد (بلعیده شدن) ، این حیوان قهرمان را با خود به سوی مشرق میبرد (دریا پیمائی) ، در حین سفر دریایی ، قهرمان آتشی در شکم حیوان روشن میکند (برافروختن آتش) وچون گرسنه است ، پاره‌ای ار دل آویزان حیوان میبرد (بریدن دل) چندی نمیگذرد که قهرمان درمییابد حیوان به خشکی رسیده است (به خشکی رسیدن) ، پس ار درون حیوان ، راهی به بیرون میگشاید (دهانه) واز درونش بیرون میآید (خروج) به سبب گرمای زیاد درون ماهی ، همهٔ موهای قهرمان میریزد (گرما و ریزش مو) غالباً قهرمان همهٔ کسانی را که پیش ازو در کام حیوان فرو رفته بودند نیز آزاد میکند و آنگاه همه اردرونش بیرون می‌آیند (خروج همگان)»

۱ – صندوقچه یا جعبه و قوطی نمادهای مادینه‌اند چون نمودار بدن مادرند و این تمثیل دراساطیر کهن بخوبی شناخته بوده است . به آسانی میتوان صندوقچه یا سبد کوچکی را با محتوای گرانبهایش، شناور بر روی آب تصور کرد واین حرکت بر روی آب همانند گردش خورشید است . خورشید نیز روی آب شناور است و سان خدای جاودانه‌ایست که هرشب در دریای مادری غوطه میبرد وهربامداد

۲ – « فر فریدن در ریشهٔ نیی پنهان شده بود که دردریاچهٔ وورکش رسته بود «وهمحرگا» پدر فرانك سیرنگ و جادوی ماده گاوی پدید آورده بود که آنرا بدین محل آورد . سه سال آبی را که ار نی برمیآمد می‌کشید و بدین گاو میداد بنحوی که فروارد جسم گاو شد سپس شیر گاو را دوشید و به سه پسر خود داد . وبا اینحال برخلاف آنچه او می‌اندیشید درپیکر هیچیك ارایں سه فرزند راه نجست بلکه جسم فرانك درآمد» (نسخهٔ ایرانی بندهشن).

* کریستن‌سن ، کیانیان ، ترجمهٔ دکتر ذبیح‌الله صفا .



از هزارویکشب

۲ — در هردو مورد مراد بعلت این عشق جسمانی به رن حافظه خودرا از دست می‌دهد .

۳ — مرید مراد را می‌یابد و به‌کمك رقص و علامات واشارات رمزی یا کلماتی سری وکنایه‌آمیز که همه‌کارهائی نمادی هستند مراد را درباریافتن حافظه یعنی شعور وهویت خویش یاری می‌دهد .

٤ — فراموشکاری مراد دراسطوره برابر با مرگ‌اوست و باز یافتن حافظه شرط زندگانی جاودان یافتن .

پس دو مضمون اصلی اسطوره عبارتند از فراموشی و اسارت مراد که زائیدهٔ پرداختن به امور دنیوی است و باز یافتن حافظه به کمك کلمات و اشارات مرموز مرید .

اسارت و فراموشی بمعنای هبوط روح در عالم کون و فساد است ودر نتیجه نمودار خود فراموشی ، از یاد بردن گوهر واقعی خود یا ازدست‌دادن شعور به نفس خویشتن . اسارت و فراموشی و خواب نشانه های تعلق به حیات دنیوی و غرقه شدن در عالم تعینات است و بیداری و باز یافتن حافظه یا رهائی از قیدوبند و دریدن پرده وحجاب وبرداشتن نوار از روی دیدگان بمعنای نسخ و فسخ مقتضیات اسانی و رستگارشدن و رسیدن به‌کمال معرفت . فراموشی برابر با خواب است و نمودار خودگم‌کردن ، سرگشتگی وفریفتگی،

**نابینائی یاکوربینی و نادانی و غفلت ومرگ .**

دراساطیر یونانی خواب و مرگ دو برادر همزادند ، همچنین برای یهود و مسیحی مرگ همانند و برابر با خواب است . اگر خواب برادر مرگ است پس شگفت‌آور نیست که یونانیان و هندوان و گنوسیان بیداری را بمعنای زندگی دریافته‌اند . خداوند که دوستدار آفریدگان خویش است ، از راه عشق پیامبری بر آنان میفرستد تا از خواب نادانی و فراموشی‌ومرگ‌بیدارشان کند.درداستان Hymne de la perle (که در Les actes de Thomas آمده) می‌خوانیم که شاهزاده‌ای ازمشرق زمین بطلب چیزی سحرآمیز (که غالباً مروارید‌ی جادوئی است) رهسپار مصرمیشود و دردیار غربت (مصر) به اسارت می‌افتد و باخوردن غذائی اصل و نسب و هویت و منظور و هدف خودرا از سر از یاد میبرد ، اما پدر ومادر شاهزاده در می‌یابند که بر سر پسرشان چه آمده است، ازاین‌رو به‌او نامه‌ای می‌فرستند ومیخواهندکه بیدار وهشیارگردد . نامه بشاهزاده میرسد وشاهزاده با خواندن نامه بخود می‌آید و گوهر را (این مروارید در دریائی پنهان است و ماری بدور آن حلقه زده است) بدست می‌آورد و به زادگاه خویش باز می‌گردد . می‌دانیم که مضمون هجرت و غربت و اسیر شدن در کشوری بیگانه و قاصد یا پیامبری که اسیر را بیدار و به بازگشتن تشویق میکند دریکی از رسالات شیخ‌اشراق شهاب‌الدین‌یحیی‌سهروردی (۵۴۹–۵۸۷) بنام غربت غربیّه آمده‌است . این اسطوره که به احتمال قوی ازاصل ایرانی است ، حاوی بعضی مضامین گنوسی است الکاتبی اصول عقاید گنوسی صابئین حرّانی را چنین خلاصه می‌کند : روح با توجه به ماده و شوقمندی به شناخت جسم ، هویت و قرارگاه اصلی و گوهر جاودانی خویش را از یاد میبرد . در حکمت گنوسی نتیجهٔ سقوط روح در عالم ماده (حیات) خوابی مرگبار است ، زیرا روح از اصل آسمانی است . مضمون گنوسی خواب مرگبار یا برابری خواب با مرگ در کیهان شناخت و متون مانوی و انجیل نیزآمده است . در نوشته های دیگر نادانی و خواب به عالم مستی‌تشبیه شده است . حاصل سخن اینکه حیات دنیوی ازسوئی باتعبیرات فراق ، هجران ، هراس و بیم و درد غربت توصیف شده واز سوی دیگر همانند خواب ومستی و فراموشی پنداشته شده

است وهمهٔ این خصوصیات به‌استثنای مستی خصوصیاتی است که در گذشته به دنیای زیرزمینی مردگان نسبت می‌داده‌اند پس پیامبر یا قاصدی‌که انسان را ازخواب بیدار می‌کند ، موجب رستاخیز ورستگاری اوست . بیداری وسیلهٔ بازیافتن هویت روح یعنی باز شناختن اصل آسمانی آنست . رسول پس از بیدار کردن خفته به او می‌آموزد که رفتار وکردارش در دنیا چگونه باید باشد تا برستگاری و رهائی رسد . پس پیامبر همیشه بیدار ، مبشرآزادی و رهائی است . مضمون خواب وبیداری درنوشته‌های هرمسی نیز بچشم می‌خورد . غلبه وچیرگی بر خواب ، شب زنده‌داری یا نخوابیدن بمدتی دراز ،[4] آزمایشی باطنی است و میان اقوام بدوی و باستانی معمول و مرسوم است . نزد بعضی قبایل استرالیائی سالکان مبتدی و طالبان تشرف به اسرار باید سه روز تمام نخوابند یا اینکه آنانرا از خوابیدن تا سپیده دم باز می‌دارند گیل‌گامش که در طلب آب زندگی یا زندگانی جاودان‌است به جزیره نیای اساطیری بنام Ut-napishtin می‌رسد . گیل‌گامش باید در آن جزیره ۶ روز و ۶ شب بیدار بماند ، اما او ازعهده این امتحان باطنی برنمی‌آید ، ازاینرو زندگانی جاودان نمی‌یابد . دریکی از ساطیر آمریکای شمالی‌که مانند داستان Eurıdice , Orphée است ، مردی که زن خودرا از دست داده به دوزخ میرود و اورا باز می‌یابد . مالك دوزخ به وی میگوید اگر هرشب بیدار ماند می‌تواند همسر خویش را به روی زمین بازگرداند ، اما او درست پس از فرا رسیدن سپیده دم بخواب می‌رود مالك دوزخ رضا میدهد که او باردیگر بخت خودرا بیازماید و مرد برای آنکه شب خسته نباشد ، همه روز می‌خوابد اما باز موفق نمیشود تا سپیده دم بیدار بماند و ناگزیر تنها به روی زمین باز می‌گردد پس نخوابیدن تنها بمعنای چیرگی برخستگی جسمانی نیست بلکــه بیشتر نشانه داشتن یك نیروی عظیم روحانی و معنوی است بیدار ماندن بمعنای هشیاری کامل و حضور دردنیای روحانی یا گشودن درهای وجود بسوی عالم روحانی است . مسیح همواره به‌پیروان خود اندرزمیدهد که بیدار بمانند اما در شب Gesthsémanı پیروان مسیح نمی‌توانند با وی شب‌زنده‌داری کنند پس شب‌زنده‌داری یا شب‌بیداری ، آزمونی باطنی است .

# محمدعلی کاشی‌تراش اصفهانی

## خانواده هنرمند

ا . قهرمانی

درمجله هنرومردم شماره ۱۶ – بهمن‌ماه ۱۳۴۲ باعنوان استاد حسن کاشی‌تراش اصفهانی درمورد این خانوادهٔ دلبستهٔ هنر ایرانی چنین میخوانیم که

– « ازهنرمند ۸۳ ساله‌ای یاد می‌کنیم که هم‌اکنون در قید حیات است پدرش – استاد عبدالرحیم کاشی‌تراش – در دوران ظل‌السلطان در اصفهان کارگاه کاشی‌سازی معروفی داشت و تمام رشته‌های طراحی نقوش و معرق ، گره‌سازی با رنگ ولعاب ، چرخ‌کاری ، معرق‌کاری ، هفت‌رنگ و سایر انواع کاشی را با همکاری استادان ماهر و کارگران با تجربه برطبق اسلوب قدیم که از دورهٔ صفویه سینه به سینه باقی مانده بود تهیه میکرد استاد عبدالرحیم رموزفنی وطریقهٔ مخصوص رشته‌های مختلف کاشی‌سازی را به‌پنج فرزند خود که بتدریج یکی بعد از دیگری درکارگاه او بکارآموزی مشغول میشدند آموخت ، ولی استادحسین بیشتر از برادران خود درجستجوی نکات مهم بود وپیوسته با سایر استادان به‌بحث می‌پرداخت »

وحال بشنویم از پسر استاد حسن کاشی‌تراش اصفهانی – یعنی استاد محمدعلی کاشی‌تراش – که خود دارای قدرت خلاقهٔ طراحی وایجاد زمینهٔ دلپذیر کاشی‌سازیست او میگوید.

– «چون اجداد و نیاکان و مخصوصاً پدرم اهل هنر و سازندهٔ کاشی و سر معرق‌ساز بودند ، بالطبع منهم بابکار متوجه شدم وخیلی زود حس‌کردم که این توجه من به‌یکنوع عشق پر شور باین هنر باستانی سرزمینم تبدیل شده است . بگونه‌ای که از پانزده سالگی بطور جدی وقطعی راه زندگی من کاشی‌سازی ، طراحی ، شناسایی رنگها وجفت‌وجور کردن تکه‌تکه‌های کاشیهای رنگ برنگ گردید و تا این زمان که حدود ۳۲سال ازآن روزگار میگذرد من به‌طرح نقشه ، به‌پخت کاشی، به‌تراش آن وبه‌گره‌زدن تراشه وقطعه‌های‌رنگی کاشی وبالاخره سوارکردن آن برروی دیوار پرداخته‌ام . »

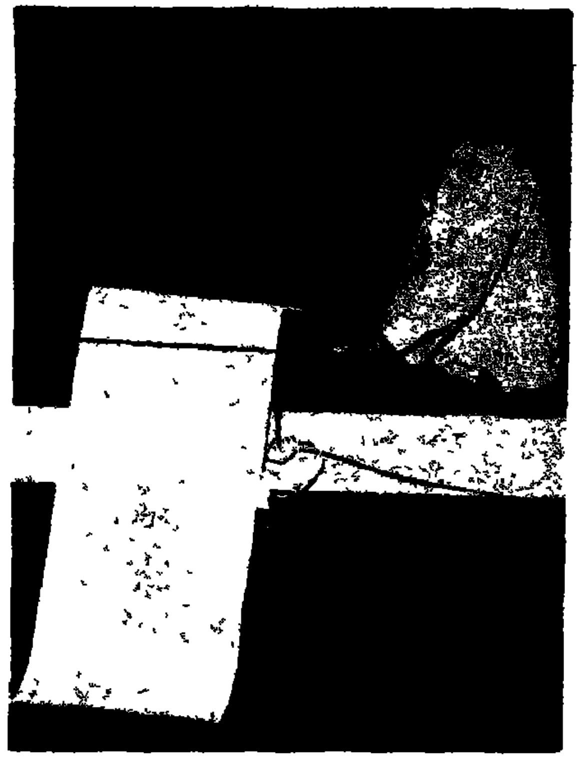
### آشنایی بیشتر وکارها

استاد محمدعلی کاشی‌تراش اصفهانی‌که در مدت ۳۲سال کار در رشته کاشی‌سازی و طراحی توانسته است آثار هنری با ارزشی از خود بجای بگذارد با نوعی فروتنی انسانی و با استغنائی درخور یك هنرمند اینطور به معرفی‌خود میپردازد

– «پدرم هنرمند عجیبی‌بود، بهمین‌حساب علاقه فراوانی به‌این مملکت وباین آثار باستانی داشت گویی خود را موظف میدانست که هرچه بیشتر در حفظ وحراست گوشه‌های ناپیدای این هنر دیرین‌که صد درصد رنگ و جلای ایرانی دارد ، کوشش‌کند این‌حال واحساس از دیرباز در خانواده ما بود ، اما در سر پدرم شور دیگری بود وبهمین‌جهت ما ابتدا بانوعی احترام به‌این عشق راستین پدرمان به یادگیری ابتدایی‌ترین مراحل‌کار کاشی‌سازی پرداختیم ، با آنکه بعدها بطورکلی خود دراین دریای پرشور وپرجذبه غرق شدیم شاید پسر ۹ سالهٔ منهم که اینروزها با علاقه بکارکاشی‌سازی متوجه شده بتواند درآینده به‌حفظ این هنر وتوسعه آن کمك‌کند ، چرا که انگار نگهداری و محشور شدن با این هنر جالب موروثی خانواده ما شده‌است . »

استاد محمدعلی کاشی‌تراش ، در شهر هنرآفرین اصفهان چشم بجهان‌گشوده ولی از حدود بیست سال پیش مقیم تهران شده تابتواند هرچه بیشتر درشناساندن وتوسعه‌کار خود بکوشد ازآن زمان تاکنون آثار فراوان و جالبی بدست این استاد هنرمند بوجود آمده که ازآنجمله است :

– بازسازی و تعمیرات کاشی‌کاریهای صحن آرامگاه شیخ صفی و شاه‌اسماعیل در اردبیل که خود از نوع بهترین







راست پس از طراحی نقشه کلی شماره‌گذاری میشود
چپ بالا پس از رنگ‌آمیزی نقشه درحالیکه هرقسمت دارای شماره‌ای میباشد، اجرای طرح ازهم بریده میشوند
چپ پائین: طرحهای جدا جدای کاغذی که دارای شماره هستند روی کاشیهای رنگی چسبانده میشوند

کارهای معرق میباشد.

— ساختن مجدد کاشی‌کاریهای کاخ گلستان — که از نظر سطح بزرگترین کار استاد است.

— طرح، ساختن و پیاده‌کردن کلیهٔ کاشی‌کاریهای سفارت ایران در واشنگتن که از جمله کارهای پرارزش محمدعلی کاشی‌تراش میباشد و کلیه کسانی که از نزدیک این کار جالب را دیده‌اند هنر طراح، ترکیب رنگ و ظرافت وقدرت شاخ گره‌ها را درکار این استاد ایرانی ستایش کرده‌اند

— ساختن کاشی‌کاریهای کاخ صاحبقرانیه که خود نوعی کوشش برای ایجاد زمینهٔ جالب‌تر در این رشته میباشد

— ساختن کاشی‌کاریهای سردر بزرگ کاخ وزارت امور خارجه که تحسین همهٔ بینندگان را برمی‌انگیزد

— تعمیرات وساختن کاشیهای مسجد جامع درقزوین

— ساختن محرابهای مساجد گوناگون در تهران و شهرستانها که از جملهٔ آنها میتوانیم به محراب زیبا و دیدنی مسجد فخرالدوله در تهران اشاره کنیم

از دیگر کارهای جالب استاد و برادر هنرمندش که حدود یکسال و اندی‌است درپی انجام آن هستند کاشیکاریهای تالار رودکی است که بطور مسلم پس از پایان، اینکار نیز در عداد آثار دیدنی وتحسین‌انگیز کاشی‌کاری ایران قرار خواهد گرفت.

**ازکاشی‌سازی بدانیم:**

کاشی‌سازان قدیم ایران به‌این اعتقاد بودند که: هنر کاشی‌سازی خود نوعی جواهرسازی است بدین‌معنی که در کاشی‌سازی اصل بر این بوده کـه کاشی فیروزه‌ای در جلا و درخشندگی از فیروزه، کاشی سفید شانه‌ای از مروارید، وکاشی قرمز اثری از یاقوت وکاشی سبز با زمرد برابر است.

درکاشی‌سازی شکل کاشی مطرح نیست، بلکه نکتهٔ اساسی درکاشی‌سازی انتخاب مواد متشکله، لعاب دادن و نیز مسألهٔ یکسان‌درآوردن رنگها وشفافیت کاشیهاست. طرحهای کاشیکاری عموماً عبارتست‌از. انواع اسلیمی یاختایی‌ها — انواع غنچه‌ها وگلها وپرنده‌ها ونقشهای هندسی و گره‌ها — که ترکیب گره‌ها خود هنر ویژه‌ای در کار کاشی‌سازی به حساب می‌آید — در پاره‌ای از قطعه‌کاشیهای جالب و نفیس به‌خطوط گوناگون ترتیبی بویژه خطوط کوفی نیز برمیخوریم.





راست : بازدید وبررسی برای تطبیق کاشیها با رنگها
چپ بالا : درمرحلهٔ لب‌بردگی کاشیهای سالم بریده وتکه تکه میشوند
میان : مرحلهٔ گیل بُردگی
پائین : مرحلهٔ سوهان زدگی





**کاشی‌سازی از ابتدا تا انتها**

مروری درکار تهیه یك قطعه کاشی بزرگ یا کوچك و یك برداشت ساده از مراحل گوناگون کار کاشی‌سازی ، اهمیت قدرت هنری وعلاقه وحوصلهٔ کاشی‌کاران ایران ــ بویژه استاد مورد بحث ما ــ را بیشتر جلوه‌گر میسازد . این مراحل را از ابتدا پی‌گیر میشویم که هرمرحله‌اش حوصله‌ای میخواهد درخور، وحدا اراستعداد وخلاقیت وذوق هنری :

**طرح و نقاشی** قدم اول است در کاشی‌کاری ، خواه منظور ایجاد یك‌قطعه‌باشد یاغرض تولید قطعات‌کوچك‌وبزرگ که‌درجمع سطح بزرگی ازکاشی‌کاری‌را بوجــود میآورد . دراین مرحله کمترین بی‌سلیقگی در تناسب رنگ‌ها یا بی‌ذوقی درترکیب‌گره‌ها ، اسلیمی‌ها وگلها کار را بابتذال میکشاند اما درکار استاد محمدعلی کاشی‌تراش اصفهانی از همان ابتدا قدرت طرح وترکیب درست خطوط ، وگره‌ها بچشم میخورد در این مرحله استاد به‌امکای تجربیات دیرین ومیل به‌نوآوری، طرح‌کاشی را برروی کاغذ می‌آورد . طرح ونقشه ابتدایی‌که پایه و اساس‌کار است شماره‌گذاری میشود . هرگل یا بوته یاگره شماره‌ای داردکه بعد درترکیب ، بحت بکارمی‌آید

**تعیین رنگها** و بکارگرفتن کاشیهای رنگین مرحله دوم کار را تشکیل میدهد . در این قسمت نیز مهارت و استادی کاشی‌کار در نحوهٔ بکاربردن وترکیب رنگها است . استاد محمدعلی اصفهانی میگوید : «اینکه رنگ طلایی کنار آبی فیروزه‌ای بنشیند و اسلیمی برنگ لاجوردی و یا کرم باشد ، دیده ویژهٔ هنری میخواهــد» . دراین مرحله تکه‌تکه‌های شماره گذاری شده کاشی ، با رنگ معینی مشخص میشوند

وسپس هر تکه برروی یك کاشی سالم که قبلاً پخته و آماده شده است چسبانده میشود. مثلاً طرح کاغذی شماره ۱۴ روی کاشی رنگ طلایی، ۱۸ آبی فیروزه‌ای، ۴۲ نخودی وازاین قبیل.

درمرحلهٔ سوم که آنرا در اصطلاح لب زدگی میگویند کاشیهای سالم بریده وتکه‌تکه میشود درحالیکه هنوزتکه کاغذ طرح در روی کاشی وجود دارد.

مرحلهٔ چهارم را اصطلاحاً گِل بُردگی میگویند. دراین مرحله حدود نقاشی روی‌کاشی با تیشه‌های کوچك و سوهان بیشتر مشخص شده است ولی هنوز مرحلهٔ طرح‌کاری نرسیده است.

در مرحله پنجم قطعه‌کاشیهای گل‌برده شده سوهان زده میشود بگونه‌ای که به‌اصل کار یعنی کاغذ نقاشی چسبیده شده روی کاشی صدمه‌ای وارد شود ودراین مرحله کار با ظرافت و دقت‌کامل بایستی انجام‌گیرد.

تخته‌گذاری مرحله ششم‌کار کاشی‌سازی است. ازاین مرحله‌بعد براستی‌کار به‌حوصله، دقت وسر تیزبینی‌فراوان‌تری احتیاج دارد چرا که استاد کار بایستی تکه‌های گوناگون کاشی را که گِل بُرده وسوهان زده شده‌اند براساس نقشهٔ کلی‌که دارد درشکم یکدیگر جای بدهد غنچه‌ای‌را درمیان برگها، گره‌ای را درمیان چند ته حقه و یا اسلیمی. دراین مرحله صورت‌بیرونی‌کاشی هنوز کاغذاست باشماره‌ها ورنگهای مشخص که توی‌هم رفته‌اند و دقت در جابجایی اینها خود بسیار همراست.

درمرحله‌ی‌هفتم قطعات‌جدا جداکه درمرحلهٔ‌تخته‌گذاری با هم ترکیب شده‌اند و اجرای یك گل را بوجود آورده‌اند براساس نقشه تنظیم وپایه وپشت وبغل نقش‌های کاشی‌ها بهم متصل میشوند.

مرحله هشتم، مرحلهٔ چیدن وجفت وجذب‌کردن است بدین‌معنی‌که تکه‌های جدا جدای اسلیمی‌ها و گلها را روی تکه‌گچ یك متری یا چند متری سوار می‌کنند که البته اینکار با درنظر گرفتن شماره‌ها وطرح اولیه میباشد.

جذب وجفت شدن تکه‌ها دراین قسمت ستگی تام وتمام به‌صحت و دقت اجرای‌کلیهٔ مراحل پیشین دارد. یعنی اگر مرحلهٔ گِل بُردگی یاسوهان‌زدگی وغیره درست و باحوصله انجام نگرفته شده باشد درز وشکافهای بی‌ترکیبی که درسطح کلی کاشی بوجود میآید کار را از سکه می‌اندازد و بطرح ورنگ وقدرت کار میزان فراوان لطمه میزند.

با این تفاصیل بتماشای‌کارهای جالب استاد محمدعلی کاشی‌تراش اصفهانی بی‌اختیار تحسین را برمیانگیزد و این آرزو دردل جان میگیرد که این‌گونه استادان ایرانی در راه خویش بیشتر ازپیش موفق باشند. تا هرچه بیشتر ایران را درجهان بلندآوازه سازند.

راست مرحلهٔ تخته‌گذاری‌گلها و اسلیمی‌که بسیار حساس است «توسط‌خود استاد صورت میگیرد» چپ: مرحلهٔ چیدن‌وجفت‌وجذب‌کردن





# تکمله‌ای بر: صدوسی و اند اثر فارسی در موسیقی

کرامت رعنا حسینی
شیراز

مقالهٔ صدوسی‌واند رسالهٔ موسیقی علمی‌ترین مقاله‌است که دراین زمینه در مجلهٔ گرامیهای هنر و مردم چاپ شده بحق دانش پژوه «الف قدست که در الف آمده» و زبان من قاصر است ازبازگوکردن اهمیت کارهای ایشان فقط این را می‌گویم که هیچ محققی نیست که مدیون خدمات ایشان نباشد.

باری، من با دقت مقالهٔ صدوسی‌واند اثر فارسی در موسیقی را خواندم. ولازم دانستم دربارهٔ آثاری که ازنظر ایشان فوت شده توضیحاتی بعرض برسانم:

از جمله کتابهائی که در آن توصیف مجالس موسیقی و آلات و ابزار آن و همچنین نام الحان است کتاب شیرین و خسرونظامی است و در همانجاست که نام سی لحن باربدی آمده. دیگر سمك عیار که اگر کسی آداب و اصطلاحات و نام ابزار موسیقی درآن‌را گرد آوردکتاب‌گرانبهائی تألیف کرده. سه دیگر ترجمه مجالس‌النفائس است که بهمت آقای علی‌اصغر حکمت در سال ۱۳۲۳ درتهران چاپ شده درآن نام چندین موسیقی‌دان مانند:

مولانا شیخی ص ۱۹۶ و مولانا محمد ص ۱۹۷ و خواجه برهان ص ۲۱۵ و محمدعلی عربی ص ۲۲۷ و مولانا بنائی ص ۲۳۲ و مولانا شیخی طبسی ص ۲۵۵ و مولانا سالمی ص ۲۳۸ و پهلوان محمد ص ۲٤٦ و خواجه کمال‌الدین حسین ص ۲۸۰ و خواجه عبدالله ص ۲۸۱.

اما رسائلی چند از نظر مبارکشان فوت شده که عبارتند از:

۱) – آقای جلال همائی رساله‌ای در موسیقی ازخیام در ص ۳۳۸ خیامی‌نامه چاپ انجمن آثار ملی تصحیح کرده‌اند که برگرفته ازنسخه‌ای غیرازنسخهٔ معرفی‌شده‌در ش ۹٤ ص۲٦ این مجله است.

۲) – به صفی‌الدین ارموی رساله‌ای‌بفارسی منسوب داشته‌اند بنام «الایقاع» که شکرالله‌بن احمد آنرا بترکی ترجمه کرده (دانشمندان آذربایجان ص ۲۳٤)

۳) – رسائل اخوان‌الصفا باردیگر در زمان تیمورترجمه شده که آنرا میرزا محمدالکتاب دربمبئی بچاپ رسانده و رسالهٔ چهارم آن که برابر ص ۲۲ تا ۳۰ است رساله‌ایست در موسیقی

٤) – موسیقی‌دانی بنام نصیربن‌احمدبن محمدالمعینی شناخته‌ام که چند کتاب در موسیقی داشته از آنجمله است رساله‌ای که ذیل لطائف‌الاسرار لمقاصدالادوار در راهنمای کتاب ش ۱۱ و ۱۲ س ۱۳ معرفی‌کرده‌ام ومنتخبی ازآنهم در مجموعهٔ دکتروصال آمده.

دراینجا لازم است که توضیح دهم‌که مجموعه دکتر وصال شامل رسالهٔ شرفیه و ادوار و منتخبی از شرح مختصر بر ادوار عبدالقادر مراغی ورسالهٔ لطف‌الله سمرقندی‌ومنتخبی از ترجمهٔ ادوار نصیربن احمد معینی است. پس آنچه راجع به این مجموعه نوشته‌اند باید مطابق بالا تصحیح گردد.

۵) – از خلاصه الافکار معرفی شده در ش ۹۴ ص ۳۱ نسخه‌ای نشناسانده‌اند . نسخه‌ای ازآن گویا درتملك آقای جلال همائی است . نگاه کنید به تاریخ ادبیات ایران تألیف جلال همائی ص ۲۱۴ ج ۱ و ص ۸۸ ج ۲ .

۶) – شرح‌الادوار تألیف لطف‌الله‌بن محمدبن محمودبن محمد اسعدالسمرقندی که در ش ۹۴ ص ۳۲ معرفی نموده‌اند در زمان قاجار دردی گذاصفت باسم میرزامحمد اسمعیل‌بن محمد جعفراصفهانی آنرا بنام خودکرده فقط بجای چند فصل از آن فصلهائی از شرح ادوار مراغی آورده و این همانست که آقای یحیی ذکاء آنرا در شمارهٔ ٤٦ تا ٥٦ مجلهٔ موسیقی چاپ کرده‌اند . وایشان دونسخه از آنرا در شمارهٔ ۹۸ ص ٤۳ شناسانده‌اند .

۷) – چند کتاب خواجه عبدالقادربن غیبی مراغه‌ای از نظر مبارکشان فوت شده و آنها عبارت است از لحنیه و شرح ادوارمفصل وشرح‌ادوارمختصرچون خودش‌رسائلش‌را چنین برمیشمارد:«چون‌ازاین‌فقیرشرح‌ادواردرخواست‌کردندوشرح نوشتم یکی شرح کبیر وآن را قبل از آن نوشتم که کتب کنزالالحان وجامع‌الالحان ومقاصدالالحان و لحنیه تألیف کردم واین شرح مختصر مفید را نوشتم هرکس که این را نیکو نداند اورا دراین علم و عمل بهیچ نسخه‌ای احتیاج نمی‌باشد»

از شرح ادوار دونسخه می‌شناسم :

۱) – نسخهٔ کتابخانهٔ نور عثمانیه بشمارهٔ ۳٦٥۱ .

۲) – نسخهٔ موجود در شیراز (که ظاهراً بخط مؤلف است)

اما نمی‌دانم که آنها شرح مفصل است یا شرح مختصر فقط می‌دانم منتخباتی از شرح مختصر او در مجموعهٔ آقای دکتروصال آمده

۸) – استاد بدیع‌الزمان فروزانفرکه رحمت خدای بر او باد منظومه‌ای خطی درموسیقی داشته‌اند که در شرح مثنوی شریف ازآن استفاده کرده‌اند از آنجمله در ص ۱۷ دفتر نخستین .

۹) – میرزاکوچك وصال رسالهٔ فارابی را بفارسی ترجمه کرده نگاه کنید به گلشن وصال تألیف روحانی وصال ص ۲٤

۱۰) – روحانی وصال مؤلف گلشن وصال دوکتاب در موسیقی به فردانی نسبت میدهد و مینویسد

« . دوکتاب دراین علم نگاشته است یکی از آن دو رساله‌ای بود دربحورالالحان و درآن تناسب هربحری از اشعار را به آوازی تعیین نموده و هریك را در جای‌مخصوص گذاشته» (گلشن وصال ص ٤۷٥)

# دبیری و نویسندگی

(٦)

محمدتقی دانش‌پژوه

٧٧ ـ خیالی رام پسر سگرلال سکسنه شاگرد احسان‌الله ممتاز کاوپوری زنده درسدهٔ ١٣ تصانیف دارد

١ ـ گنجینهٔ خیال درچهل گنج درانشاء و ترسل

٢ ـ شرح جواهرالمباشره درشرح گنج پانزدهم گنجینهٔ خیال او ازخود او

٣ ـ نثر شره‌گوناگنج دوازدهم گنجینهٔ خیال‌گونا مورخ ١٢٤٠

٤ ـ محاضرات که مجموعه‌ای از استعارات است

٥ ـ لطایف شرایف‌گویا دهمین‌گنج‌گنجینهٔ خیال بزبان هندوستانی‌درچندلطیفه‌ظریفه

٦ ـ سلك مسلسل به هندوستانی ازچندکاپرشادخوبون پسر کالکا پراشاد درچند سلك ازروی اثر خیالی رام ، مورخ ١٢٦٧

٧ ـ موصول ، فرهنگ الفاظ فارسی وعربی‌است درچند اتصال .

* ایوانف ٤ ٢٣ ش ٩٦٥

٧٨ ـ محمدصادق ثروت لکهنوی که به درخواست محمد حسین علی‌خان فصول بلاغت درهشت‌فصل نزدیك بسال ١٢٦١ نگاشته ونمونه‌های درباری وعریضه وفرمانها ونامه‌های‌دوستانه درآن گذارده است

* ایوانف ٤ ٢٥ ش ٩٦٦ .

٧٩ ـ فرج‌الله منشی خاورالاشعار که دلیل العشاق در دستور نامه‌نگاری و ترسل بنام ناصرالدین‌شاه در ١٠٣ فصل ساخته وآن را درج ١٢٧٢/١ بپایان برده است

(فهرست نسخه‌های خطی فارسی ٢١٠٦) .

* ملك ٥٢٨٠ ، نسخه اصل مؤلف .

٨٠ ـ محمد رضای بلخی روضة‌الانشاء دارد با عنوانهای «روضه» .

* تاشکند ١ : ١٥٩ و ٢٥٨ و ٥ : ١٨٣ .

٨١ ـ علی ریاضی روضهٔ ریاضی دردستور نامه‌نگاری نوشته است .

* آستان‌قدس ش ٦٢٥ (٧ : ٥٦٧) .

٨٢ ـ نجف‌علی رسالهٔ مناصب داردکه‌کارنامه وراهنمای دیوانی است بنام سرهنری مایرس‌الیوت وآن را ازروی آیین اکبری ودفترهای رسمی زمان شاه جهان وعالم‌گیر درهفت

فصل وبرخی ازآن درجدول ساخته است .
* موزهٔ بریتانیا Or 1906 (ریو ۹۹۰) .

۸۳ ــ قاعده دربیان خلاصهٔ الفاظی که نزد اهل تحریر مصطلح است با نامه‌هایی‌که میان فتحعلی‌شاه وسلیمان پاشا فرمان‌روای بغداد ردوبدل شده دربارهٔ وهابیان درکربلا سال ۱۲۱۷ ونامه‌های فرمان‌روای بغداد به‌کنسول انگلیس هارتفورد جونز درهمین سال .
* موزهٔ بریتانیا Add 7721 (ریو ۸۱۳) .

۸٤ ــ حفظ‌الله فیض‌نامه یا حفظ‌القوانین بنام نواب احمدعلی در ۱۲۳٦ (نام دوم) درانشاء وترسل درچهار فیض ساخته است .
* ایوانف ٤ ۰ ۲۲ ش ۹٦۲ .

۸۵ ــ رسوم المحاورة الفاظی چند در القاب وآداب و درود و معاوضات و محاورات وخطوطی ازکتب متداولهٔ انشاءپردازان وچند فرد ومطلع ونمونه‌ای ازنامه‌های دیگران .
* ایوانف ٤ ، ۲۳ ش ۹٦٤ .

۸٦ ــ سیدعلی‌نقی‌خان بن سیدحشمت علی سادی شاه‌آبادی اودی دردستور نامه‌نگاری ضوابط الانشاء یا هفت ضابطه دارد
* دیوان هند ۲۱۳٦ ــ ۲۱۳۷
* موزهٔ بریتانیا (ریو ۵۳۰) .

۸۷ ــ ترسل دربیست باب هریك پنج نامه بنام فتحعلی‌شاه .
* ملك ش ۳٦۹۰ ، نستعلیق ۱۲٤٤ (فهرست فارسی ۱٤۸)

۸۸ – محمد حسین بن محمد حسن تبریزی منشی دردربار ناصرالدین شاه تحفة‌الکتاب درآداب نامه‌نگاری دریك مقدمه و ده باب دردربار ناصرالدین شاه نگاشته است
(فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۲۰۸۹) .
* دانشگاه ۳۹۰٤ ارسدهٔ ١٤ .

۸۹ ــ مجمع‌القواعد دراصطلاحات وعبارات ومواد منشآت‌گویا از راجا رام لکهنوی نویسندهٔ نسخهٔ انجمن آسیایی بنگال در ۲۸ سپتامبر ۱۸۸۲ .
* ایوانف ٤ : ۲٦ ش ۹٦۷ .

۹۰ ــ مجمع‌الرسائل درنامه‌نگاری ونمونه‌نویسی وترسل است .
* بادلیان ۱٤۱۰ .

۹۱ ــ شمس‌الدوله ازشاهزاده خانمهای دربار قاجار ترسل درپنج باب درآیین نگارش وسیاق برای‌کودکان دبستان نگاشته است .
* ملی ش ٤۰٦ مورخ ۱۲۹۵ (انوار ۱ ۰ ۳۹۰)

۹۲ ــ عبدالغفار همدانی ترسل دارد درپنج باب برای‌کودکان دبستان (مشار ٤۱٦) .
* ادبیات تهران ۱/۱٤٤ حکمت (۲ : ٤۲) .

۹۳ ــ عباس عطارد شاطری شاعر ترسل داردکه‌گویا نامش‌گلشن است ، درپنج باب دارای نامه وسیاق .
(مشار ۲۷۳۸ ــ فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۲۰۹۰) .
* آستان‌قدس ۹۵۵/۷ (۷ ۰ ۷۸۷) .
* تبریز ش ۲٦۱۲ (۱ : ۲٦٤) .
* دانشگاه ش ۳٦۷٤/۳ .

* دانشگاه ش ۴۴۳۹ .
* ملی ۴۰۵ (۱ : ۳۹۰ انوار) .

۹۴ ــ دارابن درویش ترسل دارد که به درخواست میرزا احمد در ۱۲۸۲ نگاشته است .
* مجلس ش ۲۲۵۲ (۶ : ۲۰۸) .

۹۵ ــ میرزا احمدخان ترسل دارد مورخ ۱۲۳۴ .
* کتابخانهٔ عمومی ورسای درفرانسه ش (۷۳) ۹۲۹ (نشریه ۴ : ۱۳۲) .

۹۶ ــ محیی‌الدین حلحالی انشاء تنباکو نگاشته است .
* ملك ش ۵۴۰۳ .

۹۷ ــ گنجینهٔ اسرار ترسلی است با چند نمونه ازنامه‌های درباری .
* دانشگاه ۷۹۴۲ .

۹۸ ــ شوق‌انگیز ، دستور نامه‌نگاری دوستانه است به‌نثر ونظم بنام شیخ عبدالسبحان .
* دیوان هند ۲۱۰۸ مورخ ۱۶ ذخ ۱۱۰۵ .

۹۹ ــ فضل امام پسر محمد ارشد خیرابادی صحت الفاظ دارد در دستور زبان و انشاء وجغرافیا درچند باب‌گویا مورخ ۱۲۲۳ .
* ایوانف ۲ . ۴۷۳ ش ۷۱۸

۱۰۰ ــ ابوعبدالله محمد عظیم‌الدین سامی صنعت محرون درمیرزایی وسیاق درنخارا نزدیك به سال ۱۳۲۵ ساخته است .
* تاجیکستان (۱ . ۲۶۸) .

۱۰۱ ــ ابوالفخر ارشد اشرف حسال فانوس‌الخیال دربلاغت وانشاء درپنج تمثال هریك پنج طراز در ۹۰ ــ ۱۱۷۸ ساخته است
* ایوانف ۲ ۰ ۱۳۸ ش ۱۶۱ .

۱۰۲ ــ ترسل ، نامه‌ها ومکاتیب است درخطاب وجواب طبقات‌گوناگون .
* آستان‌قدس ش ۲۱۷ (۷ : ۲۵۰) .

۱۰۳ ــ تیمی اصفهانی شاعر انشاء دارد دردستور نامه‌نگاری
* دیوان هند ۲۱۴۱ بی‌تاریخ

۱۰۴ ــ اوائل‌المکاتیب درچند سفر هریك چندکلمه هریك چند حرف است .
* تبریز ش ۲۷۸۴ (۱ ۰ ۱۲۱)

آغاز و انجام افتاده ازحرف سیم دروصف کاتب در رسائل طبقهٔ اوسط مشتمل بر بیان محبت ودعا وشوق تا حرف چهارم کلمهٔ چهارم دردعوات مناسب احوانیات

۱۰۵ ــ محمود بن یوسف مفتاح‌الملك مازندرانی منشی وزارت خارجه تادیب‌الاطفال و تعلیم‌الاطفال و ترسل دارد
(مؤلفین مشار ۶ . ۹۲) .
* آستان‌قدس رضوی ۷ ۰ ۷ – ۷۸۶ .

۱۰۶ – قدس منجم Atham انشای قدسی داردکه ترسل ونمونهٔ نامه‌ها است .
* استوارت ش ۱۷ ص ۹۰ .
* ایوانف ۱ : ۱۸۱ ش ۴۱۳ و ۴۱۴

۱۰۷ ــ عبدالرزاق سمرقندی دستورالانشاء داردکه در دانشگاه (۲۴۶۴/۴۴) هست وترسل عبدالرزاق نسخهٔ دیوان هند (۲۱۴۴) هم‌گویا همین باشد .

۱۰۸ ــ ترسل ونامه‌نگاری .
* بادلیان ش ۱٤۰٦ و ۱٤۰۷ و ۱٤۰۸ و ۱٤۰۹

۱۰۹ ــ ترسل ومنشات یا دستور نامه‌نگاری درهشت باب .
* دانشگاه ۵۷۰٦ (۲۰٦ نفیسی) ازسدهٔ ۹ و ۱۰ .

۱۱۰ ــ آداب‌الکتاب بنام وزیر محمدعلی پاشا ، دردو قسم : مخاطبات ، کتابةالشروط .
* دانشگاه ش ۷۸۷/۱ ازسدهٔ ۱۳ .

۱۱۱ ــ علی فرهومند احسن‌المراسلات داردکه بچاپ رسیده واز کتابهای درسی‌ابتدائی مدرسه‌ها بوده است ، دربرابر احسن‌المحاسبات‌که درسیاق است وشاید از همو .
(مشار ۵۰ و ۱۷۵۳ ــ ذریعه ۱ : ۲۸۹) .

۱۱۲ ــ ترسل یا نمونهٔ مکتوب
* باکو ش ۱۲٤٤ – ۱۲٤۵ .

۱۱۳ – ترسل : میرزاکاظم ، نمونه سندها ونامه‌ها است .
* باکو ش ۱۲۷۵ و ۱۲۷٦

۱۱٤ ــ مراسلات ومحاسبات میرزا شاه سوار ، نمونه‌نگاری است .
باکو ش ۱۲۷۷ مورخ ۱۲۷٦ .

۱۱۵ ــ ترسل فارسی وترکی ، نمونه‌ها است .
* باکو ش ۱۲۷۹ ازسدهٔ ۱۳ و ۱٤
* باکو ش ۱۲۸۰ مورخ ۱۲۷۳ بفارسی .

۱۱۸ ــ ۱۱٦ ــ مجموعه ش ۵۹۱۲ دانشگاه (٤۱٤ نفیس) ازسدهٔ ۱۳ .
دارای :
۱ ــ خلاصهٔ الفاظ اهل تحریر
۲ ــ سیاق محمد مهدی بن حاج محمدرضای وزیر سرکارقوللرآقاسی .
۳ ــ سیاق درمفرده ومن ذلك وچهاردفعه وباقی .

۱۲۰ ــ ۱۱۹ ــ مجموعه .
۱ ــ شاهد المنشات .
۲ – جامع‌الفوائد ومدارالضوابط درهفده باب دربلاغت .
* برلین ش ۱۰۵۳ پرچ .

۱۲۳ ــ ۱۲۱ ــ مجموعه .
۱ ــ جامع‌القوانین یا انشاء خلیفه شاه محمد فتوحی مورخ ۱۰۸۵ (فهرست‌نسخه‌های خطی فارسی ۲۰۹٦) .
۲ ــ عیار دانش نورمحمد .
۳ ــ انشاء نعمتی نعمة‌الله بن‌اسرائیل .
* برلین ش ۱۰۵۷ پرچ .

۱۲٤ ــ ترسل ، با عنوان باب .
* برلین ش ۱۰٦٤ پرچ .

۱۲۵ ــ ترسل نامه‌های درباری است .
آغاز ــ حمد وسپاس بی‌قیاس مرخدای‌را که آفریننده جهان است
* برلین ش ۱۰٦۸ پرچ بخط شکستهٔ ۱ ع ۱۱۹۹\۱ در ٤۸ گ ۷ س .

# ریشه‌های تاریخی امثال و حکم

مهدی پرتوی

## «خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود»

ضرب‌المثل بالا که مصراعی از غزل شیوای حافظ شیراز است پس ازبرخورداری ازخوشیها وشیرین‌کامیهای زودگذر گفته میشود .

درجای دیگر هنگامی مورد استفاده قرار میگیرد که شخص یا هیئت یا جمعیتی درمقام انجام خدمت دست بکارشوند ولی هنوز بهنتیجه نرسیده حادثهٔ غیرمترقّبی آنها را ازانجام نقشه و ادامهٔ خدمتگزاری باز دارد .

چون منشاء و علتی تاریخی موجب سرودن این غزل و ضرب‌المثل بالا شده است لذا لازم دانست که شرح ریشهٔ تاریخی آن بپردازد .

***

شاه شیخ ابواسحق اینجو ازامیرزادگان دولت چنگیزی بود کــه بسال ۷۵۸ هجری بفرمان امیر مبارزالدین محمد سرسلسلهٔ آل مظفر درمیدان سعادت شیراز کشته شد . ابواسحق سرداری لایق و حکمرانی دانشمند بود ، در علم نجوم دست داشت و خود نیز شعر نیکو میسرود چنانکه دو رباعی زیر را آنگاه که میخواستند او را از زندان برای کشتن ببرند مرتجلاً سرود و یا بقولی بر دیوار زندان بیادگار نوشت :

افسوس که مرغ عمر را دانه نماند
اُمّید بهیچ خویش وبیگانه نماند
دردا و دریغا که درین مدت عمر
از هرچه بگفتیم جز افسانه نماند

***

با چرخ ستیزه‌کارْ مَستیز و برو
با گردش دهر درمیاویز و برو
زین‌جام جهان‌نما که نامش مرگست
خوش‌درکش‌وجرعه‌برجهان‌ریزو برو

شاه‌ابواسحق نسبت بفضلا وداشمندان علاقه ومحبتی‌خاص داشت و دربارش مأمن اهل علم وادب بوده است . درمراتب عُلُوّ همت و دانش‌دوستی او همین یك نکتــه بنقل از جامع‌التواریخ رشیدی کفایت میکند :

«بر دَرِ مسجد عتیق دکان شاه عاشق شاعر بود و او قنّاد بود که شعر بزبان شیرازی گفتی . روز جمعه امیر شیخ ابواسحق از نماز جمعه بیرون آمد شاه عاشق بر او ثنا گفت . آمد برگوشهٔ دکان او نشست وگفت من امروز دکاندار شاه عاشقم . بیائید و از من نُقْل بخرید . هر امیری وسرداری از رخت وکمر وشمشیر وخنجرهای زرنگار و نَقْد هرچه میدادند امیرشیخ قدری از نبات قُرصه و نُقْل قنّادی میداد تا دوهزار دینار ازاین اجناس جمع شد وبقدر ده من ازاین اجناس نبود که بمردم داده بعد ازآن سوار شد . شاه عاشق بر بالای دکان رفت وگفت . **ای خلایق شیراز ؛ بصَدَقهٔ سر پادشاه بخشیدم ، بیائید و تالان‌کنید و دکان مرا بغارتید . در یکزمان مردم تالان کردند . پادشاه را گفتند . گفت او ازما صاحب‌کَرَم‌تر است»** . پایهٔ جود وسخاوت و دانش‌دوستی شیخ ابواسحق تا بحدّی بود که عُبَید زاکانی ، آن رند کهنه‌کار که در عزّت‌نفْس و مناعت طبْع فلك را بازیچه می‌پنداشت در رثایش چنین سرود است :

سلطان تاجبخش جهاندار امیر شیخ
کاوازهٔسخاوت و جودش‌جهان‌گرفت

شاهی‌چو کیقباد وچوافراسیاب گـرد
کشورچوشاه‌سنجرو شاه‌اردوان گرفت
در عیش و ساز عادت خسرو بنا نهاد
درعدل و رسم شیوهٔ نوشیروان گرفت
بنگر که روزگار چه منصوبه‌ای نمود
نکبت چگونه دولت اورا عنان گرفت
درکارروزگار وثبات جهان، عنبیند
عبرت هزار بار ازین میتوان گرفت
بیچاره آدمیکه ندارد بهیچ حال
نی برستاره دست و نه برآسمان گرفت

حافظ نیز با وجود آنکه در شیراز اقامت داشت ازمهابت وصلابت محتسب شهر «یعنی‌امیرمحمد مظفر» نهراسیده درتأسف از واقعهٔ قتل شیخ ابواسحق اینگونه شیرین‌زبانی میکند .

یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود
دیده را روشنی از خاك درت حاصل بود
راست چون‌سوسن‌وگل از اثرصحبت‌پاك
بر زبان بود مرا آنچه ترا در دل بود
دل چو از پیر خرد نقل معانی میکرد
عشق میگفت شرح آنچه بر او مشکل بود
آه ازآن‌جوروتطاول که درین‌دامگه‌است
آه ازآن سوزونیازی که درآن محفل‌بود
در دلم بود که بیدوست نباشم هرگز
چه توان کرد که سعی من‌ودل باطل بود
دوش بر یـاد حریفان بخرابات شدم
خم می دیدم خون دردل پادر گِل بود
بس بگشتم که بپرسم سبب درد فراق
مفتی عقل درین مسئلـه لایعقل بود
راستی خـاتم فیروزهٔ بواسحقی
خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
دیدی آن قهقههٔ کبك خرامان حافظ
کـه ز سرپنجهٔ شاهین قضا غافل بود

باری ، مصراع بـالا از آن تاریخ ضرب‌المثل شد و حسب‌الحال مورد استفاده واستناد قرار میگیرد

## «خودم جا ، خرم جا»

افراد خونسرد و بی‌اعتناء خاصه آنهائیکه همه چیز را ازدریچهٔ مصالح ومنافع شخصی بینند درجهان زیاد هستند . اینگونه‌آحاد وافراد بشری بزیان وضرر دیگران کاری ندارند، همانقدرکه بارشان بمنزل برسد ومقصودشان حاصل آید اگر دنیا را آب ببرد آنها را خواب میبرد . اگر باین‌دسته از مردم در زمینهٔ عدم توجه بمصالح اجتماعی ایراد واعتراض شود شانه بالا انداخته باکمال خونسردی و بی‌اعتنائی باین ضرب‌المثل متمثل میجویند ومیگویند «خودم جا . خرم جا . زن صاحبخانه خواه بِزا ، خواه نَزا » . یا بطور خلاصه میگویند «خودم جا. خرم جا» یعنی سود وزیان دیگران بمن چه ارتباطی دارد ؟ باید درفکر تأمین وتدارك منافع ومصالح خود وخانوادهٔ خود بود لاغیر .

عبارت بالا که سالهای متمادی در منطقهٔ غرب ایران هنگام وضع حمل زنان باردار مورد استفاده قرار میگرفت از داستان جالبی ریشه گرفته است که ذکرآنرا خالی از فایدت ندانست

***

بگفتهٔ محقق دانشمند شادروان عباس اقبال آشتیانـی « بزرگترین مرد دانشمند جامعی که بعد از گذشتن دورهٔ درخشان تمدن اسلامی وزمان امثال فارابی وابوریحان بیرونی و ابوعلی سینا و عمرخیام در ایران ظهورکرده و در عصر مُظلم استیلای تاتار مشعل فروزان علم و ادب را در دست داشته است ابوجعفر نصیرالدین محمدبن‌حسن ملقب ومعروف باستادالبَشَر وخواجه است که اصلاً از مردم جهرود قم بوده و در ۵۹۷ درآنجا تولد یافته وبعد بکسب‌کمال باطراف رفته و از آنجمله درطوس مقیم شده و بهمین‌جهة بطوسی اشتهار پیدا کرده است»[1] . خواجه نصیرالدین طوسی قبل‌ازآنکه مورد توجه ناصرالدین محتشم واقع شود و بدربار اسمعیلیه راه یابد میگویند یکبار ببغداد رفت تا یکی از تألیفاتش را که درمدح اهل بیت پیغمبر «ص» بود بمستعصم خلیفه عباسی تقدیم نماید. دراینمورد میرزا محمد تنکابنی چنین میگوید «آنچه مشهور است اینکه محقّق طوسی در مدت بیست سال کتابی تصنیف‌کرد که درمدح اهل بیت پیغمبر «ص» بود پس‌آن‌کتاب را ببغداد برد که بنظر خلیفهٔ عباسی رساند پس زمانی رسید که خلیفه با ابن‌حاجب درمیان شط بغداد بتفرج وتماشا اشتغال داشتند . پس محقّق طوسی کتاب را درنزد خلیفه گذاشت . خلیفه آنرا بابن‌حاجب داد . چون نظر ابن‌حاجب بناصب بمدایح آل‌اطهار پیغمبر علیهم صلوات‌الله افتاد آن‌کتاب را بآب انداخت و گفت: اعْجَبَتْنی ثُلْمَتُه . یعنی خوش‌آمد مرا از بالا آمدن آب دروقتیکه این‌کتاب‌را بآب انداختم وقطراتی ازآب بالاآمدند . پس بعدازآنکه از آب بیرون آمدند محقق طوسی را طلبیدند. ابن‌حاجب گفت که ای آخوند تو از اهل کجائی ؟ گفت از

---

۱ – تاریخ مغول صفحه ۵۰۱ .

اهل طوسم . ابن‌حاجب گفت از گاوان طوسی یا از خران طوس؟ خواجه فرمود که از گاوان طوسم . ابن‌حاجب گفت شاخ تو کجاست ؟ خواجه گفت که شاخ من در طوس است . میروم و آنرا میآورم . پس خواجه با نهایت ملال خاطر روی بدیار خویش نهاد»[۲] و از ترس عمّال ابن‌حاجب بدون آنکه توشه و زاد راحله‌ای بردارد با مرکوبش که چهارپای وامانده‌ای بود از بیراهه سوی ایران مراجعت کرد . پس از چند شبانه‌روز بیهی از دهات کردستان رسید و بدنبال پناهگاهی میگشت تا شبی را بروز آورده خود ومرکوبش رنج خستگی را از تن بزداید . دراینموقع ضجه‌ای زن و مرد را بحال اضطراب و نگرانی در درون خانهٔ یکنفر روستائی مشاهده کرد . چون از جریان قضیه جویا گردید معلوم شد که زن روستائی چند روز است برای وضع حَمْل دچار سختی شده اکنون میان مرگ و زندگی دست‌وپا میزند . خواجه فرصت را مغتنم شمرد و مدعی شدکه بیمار باردار را بدون هیچ خطری برهاند . وابستگان زن دهاتی مقدم خواجه را گرامی شمرده در مقام پذیرائی و بزرگداشت وی برآمدند . خواجه دستور داد قبلاً مرکوب خسته و فرسوده‌اش را تیمار کرده در طویلهٔ گرم جای دادند و آب و علوفه‌اش را تدارك دیدند . سپس فرمان داد اطاق گرم وتمیزی برای استراحت خودش آماده کردند . پس از آنکه ازاین دو رهگذر رفع نگرانی شد و غذای گـرم و مطبوعی با اشتهای کامل صرف کرد با اطلاعاتیکه در علم طب داشت برای رفع درد ووضع حمل بیمار تعلیمات لازم داده ضمناً دعائی نوشت و بدست صاحبخانه داد وگفت این دعا را با مقداری گشنیز بران چپ زائو ببندید براحتی فارغ خواهد شد ولی متوجه باشید که پس‌از وضع حمل دعا را فوراً بردارید وگرنه روده‌هایش را بیرون خواهد آورد . زکریای قزوینی راجع باثر وخاصیت گشنیز مینویسد « کزبره ــ اورا بپارسی گشنیز خوانند و شیخ‌الرئیس گوید که اگر کزبره را باهستگی ازبیخ برکَنَند وبرران زنی بندند که زادن او دشوار شود درحال خلاص یابد»[۳] .

باری ، هنوز دیرزمانی از تجویز خواجه و بستن دعا بران چپ بیمار حامله نگذشته بودکه براحتی وضع حمل کرد و از خطر مرگ نجات یافت . بامدادان خواجه برمرکوش سوار شده با زاد وتوشهٔ کافی بجانب طوس روان گردیـد . پس از چندی چون دعا را باز کردند دیدند که خواجه چنین نوشته بود «خودم جا . خرم جا . زن صاحبخانه خواه برا ، خواه نزا » .

این دعا تا چندی قبل در بعضی ازقراء و قصبات مناطق غرب ایران برای زایمانهای سخت چون حِرز° خواند بکار میرفت و رفته رفته بصورت ضرب‌المثل درآمد .

برای‌آنکه این‌مقالت را حسن‌ختام باشد بیمناسبت نمیداند که پایان ماجرای محقّق طوسی و ابن‌حاجب را فی‌الجمله شرح دهد :

چون هلاکو بتشویق خواجه بربغداد دست یافت وآخرین خلیفهٔ عباسی را بآنصورت از میان برداشت خواجه کس فرستاد و ابن‌حاجب را بحضور طلبید[۴] . وگفت : اگر بیاد داشته‌باشی بتو گفته بودم که ازگاوان طوسم و شاخ خودرا میآورم . سپس هلاکورا بابن‌حاجب نشان داد «وآهسته درگوش دانشمند گفت این‌هم شاخم است که اینك همراه آورده‌ام»[۵] ابن‌حاجب از عمل خود اظهار ندامت کرد و بقولی مورد عفو وبخشش قرارگرفت ولی صاحب کتاب وفیات‌الاعیان و مؤلف کتاب مقامع ایبواقعه را صحیح نمیدانند و معتقدند که ابن حاجب در سال ٦٤٩ فوت کرد و فتح بغداد بدست هلاکو در سنهٔ ٦٥٦ هجری اتفاق افتاده است . مورخ دانشمند خواجه رشیدالدین فضل‌الله راجع بتاریخ ولادت وفوت ومدفن خواجه نصیرالدین طوسی اطلاعات دیقیمتی باینشرح میدهد « روز دوشنبه هجدهم ذی‌الحجه سنهٔ اثنتین وسبعین وستمائه وفات خواجه نصیر بود دربغداد وقت غروب‌آفتاب ، وخواجه مدفن خود بمشهد موسی جواد وصیت‌کرد . بپایان قبر موسی جای خالی یافتند گوری ساخته و باآلات‌کاشی پرداخته ظاهر شد . چون تفحص کردند خلیفه‌الناصرالدین‌الله آنرا از برای مضجع خود حفر کرده بود و پسرش ظاهر بخلاف وصیت او را بزمین رصافه دفن کرد در میان آباء و اجداد خود . و از عجایب ایام وغرایب شهور و اعوام آن بود که آنروز که این سردابه تمام کرده‌اند ولادت خواجه‌نصیرهم درآنروز بوده ــ روز شنبه یازدهم جمادی‌الاول سنهٔ سبع و تسعین و خمسمائه ــ تمام عمرش هفتادو پنج سال وهفت ماه وهفت روز»[۶] . نورالدین رصدی در رثای خواجه چنین سرود :

نصیر ملت و دولت محمد طوسی
یگانه‌ای چووی ازمادر زمانه نزاد
سال ششصد وهفتادودو بذوالحجه
بروزهجدهم اندر، گذشت دربغداد

---

۲ – قصص‌العلماء صفحه ۳٦۸
۳ – عجایب‌المخلوقات صفحه ۲۷۱ .
٤ – دست‌یافتن به پناهگاه ابن‌حاجب داستان افسانه‌آمیزی داردکه خوانندگان محترم میتوانند بکتاب قصص‌العلماء چاپ طهران صفحه ۳٦۸ مراجعه فرمایند
٥ – مجلهٔ خواندنیها شمارهٔ مسلسل ۲۷۲۳ صفحه ۲۷
٦ – جامع‌التواریخ چاپ اقبال . ج ۱ صفحه ٦٦٥

# نظری به دو شهر تاریخی سمرقند و بخارا

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

ابوالفضل آزموده

جغرافیدانان ، تاریخ‌نگاران ، شاعران و نویسندگان در قدیم شهرسمرقند را باعباراتی چون: «نقطه تابان کره زمین» ، «گوهر گرانبهای دنیای اسلام» ، «رم مشرق‌زمین» مینامیدند ودرنوشته‌ها وآثار خود ازاین شهر یاد میکردند .

درسال ١٤٠٤ میلادی (٨٠٧ هـ .) تیمورلنگ که نیمی ازجهان را بتصرف درآورده بود ، بردگان وعلامان ، نقاشان ، حجاران ، معماران ، کنده‌کاران وسنگ تراشان را به پایتخت جدید خود فراخواند تا زیباترین ابنیه را برای او بنا نهند . حکومت تیمور سرزمینهای وسیعی را دربرگرفته بود وغرور وتکبر او همانند نداشت . بنابه دستور تیمور آبادیهای اطراف سمرقند را با نامهای : قاهره ، بغداد ، دمشق و . . . نامگذاری کردند تا بزرگترین شهرهای‌آن عصرجهان درمقابل پایتخت تیمور دهی بحساب آیند .

درسمرقندکار ساختمانی وعمرانی به حد اعلا رسیده‌بود، شهر درمیان‌کاشیکاریهای مسجدها واستخرها غرق‌بود وگویی تکه‌یی ازآسمان را جداکرده ودرمیان زمینی زردرنگ‌انداخته بودند . دراطراف این شهر سیزده باغ بزرگ وجود داشت‌که بزرگترین آنها «باغ جهان» بود .

برطبق دستخطهایی‌که بدست‌آمده‌است این‌باغ‌به‌اندازه‌ای بزرگ بودکه اسب معمار آن دراین باغ‌گم شد وپس ازیکماه جستجو آن را یافتند .

تیمور مرد . چند سالی‌گذشت واخلاف او پایتخت را به بخارا بردند . دراین شهر بزرگ یعنی سمرقند آثار وابنیه بسیاری بیادگار مانده‌که بدست علامان ، نقاشان ، سنگ‌تراشان وکاشیکارانی‌که هیچکس نام‌آنان را نمیداند، ساخته وپرداخته شده است‌که مهمترین آنها مجموعهٔ سه بنای عظیم میدان «ریگستان» است‌که درسمرقندکنونی آن میدان را «گلستان» مینامند . این سه بنای عظیم عبارتست از «مدرسه شیردر» ، «مدرسه الغ‌بیك» ، «مدرسه طلاکاری» . درگذشته درتمام این مدارس علوم دینی تدریس‌می‌شدومیدان«ریگستان»مرکز علم ودانش بود . جالب اینجاست‌که درمدرسه الغ‌بیك‌که در سالهای ١٤١٧ —١٤٢٠ (٨٢٠ — ٨٢٣ هـ ) ساخته شد نه‌تنها علوم دینی بلکه علوم غیردینی نیزتدریس میشد

سمرقند معاصر که دارای دانشگاه ، آموزشگاهها ، تاترها وسایر تأسیسات روزگار ماست ، درمقابل ما قرار دارد ، ولی بایدگفت‌که سمرقند تیمور نیز که زمانی پایتخت جهان بود در وسط سمرقندکنونی مانند نگینی برانگشتری محفوظ مانده وبا مناظر شاعرانه ، معماریهای شرقی ومسجدهای افسانه‌ای خود زنده مانده است .

وقتیکه به تاریخ‌گذشته این شهر نگاه میکنیم با اسامی



سمرقند ـ مسجد بی‌بی خانم

نویسندگان وشاعران وهنرمندان ودانشمندانی چون نظامی ، الغ‌بیك ، لطفی ، مولوی ، غیاث‌الدین ، نوائی ، عبدالرزاق سمرقندی ، سکاکی وغیره برخورد میکنیم که درعصر خود ازافراد برجسته درجهان بوده‌اند .

سمرقند را بدون اغراق میتوان شهر موزه‌ای نام برد . تپه بزرگ وبرهنه‌ای که درخارج ازشهر قرار دارد ، شهر افراسیاب یعنی سلف سمرقند است که تاکنون بدین شکل باقی مانده است . این شهررا تاریخ‌نگاران هم‌عصر روم باستان دانسته‌اند که بوسیله باستانشناسان ازدل خاك بیرون آمده و با فرهنگ وتمدنی درپانزده متری زیرخاك مدفون بوده است کاشیها ، خشت‌ها وخلاصه تمام بقایای شهر افراسیاب نه‌تنها گنجینه‌ای گرانبها برای باستانشناسان است ، بلکه حاکی از داستانهای صدها سال زندگی درآن شهر میباشد .

درکنار دیوارهای این شهر یادگارهای اسکندر مقدونی بچشم میخورد وازعلائمی که بدست‌آمده معلوم میشودکه اولین دسته‌های حاشیناں اسکندر به این شهرآمده بودند . ضمن حفاریهائی که بعمل آمده معلوم شده‌است که درآن زمان‌درشهر افراسیاب لوله‌های سربی وجود داشته است که بوسیله آنها آب را به دژ میرسانیده‌اند .

شهر سمرقند درسال ۱۲۲۰ میلادی (۶۱۷ هـ ) دچار ایلغار وحشتناك مغول شد. شهر درمقابل حمله مغول ایستادگی کرد وازاین‌روکاملاً ویران‌گردید . شهر مزبور درطی مدت صدوپنجاه سال قیافه زشتی بخودگرفت وآنجاکه روزی نسیم خوش‌درباغهای سرسرش زمزمه میکرد ، به‌بیابانهاوشنزارهای بی‌آب وعلف مبدل شد .

روزی‌که تیمورتصمیم گرفت پایتخت جدیدی‌بنام سمرقند سازد ، شهرمزبور دوباره جان‌گرفت ومیتوان گفت که‌آن روز روز تولد دوم آن شهربود . سمرقند درمدت بیست الی سی سال تبدیل به مرکز دادوستد وپیشه وهنرگردید ودراطراف شهر دوباره باغهای سرسبزی بوجود آمد .

مرگ تیمور باعث مرگ سمرقند نشد. درزمان حکومت الغ‌بیک، نوه تیمور، درشهر سمرقند بناهای بسیاری ساخته شدکه دست‌کمی از بناهای دوران تیمور نداشت. درزمان الغ‌بیک مدرسه‌های بیشماری درسمرقند ساخته شدکه این شهر را مبدل به مرکز علمی وفرهنگی آسیا ساخت. الغ‌بیک‌که خود اهل فضل ودانش بود وبه علم عشق میورزید دردوران حکومت خودسعی کردکه تمام دانشمندان‌وشاعران‌ونویسندگان را درسمرقند جمع‌کند وبرای این‌کار انبه بشماری بوجود آورد.

• چندی قبل باستانشناسان موفق به‌کشف رصدخانه الغ‌بیک شدندکه وی درزمان حیات خود ساخته بود ودراین رصدخانه بودکه خود باتفاق سایردانشمندان علم نجوم به جستجو و رصد کردن اجرام فلکی و مطالعه درآسمانها میپرداخت. پس‌از کشف این رصدخانه همگان درشرق‌وغرب فهمیدندکه متفکران آن عصر دراین رصدخانه آسمانها را مطالعه میکرده‌اند. باآنکه رصدخانه مزبور فاقد دوربین نجومی بود، بدستور الغ‌بیک جدول ستارگان تدوین‌گردیدکه تاکنون نیز دارای اهمیت بسیاری است وهنوزهم ارزش خودرا ازدست نداده وازآن استفاده وبهره میبرند. رصدخانه مزبور درسالهای ۱۴۲۸ – ۱۴۲۹ م. (۸۳۲ ه.) ساخته شد

این رصدخانه دارای هشت مناره وسه طبقه بوده‌که پس ازمرگ الغ‌بیک بدست مردم خرافاتی‌که ایجادآن‌را ازگناهان کبیره می‌دانستند ویران‌گردید، ولی‌باحاکبرداری‌باستانشناسان ازمحوطه واطراف آن سیمای رصدخانه وبنابای آن نمودار گشت‌که حاکی ازقدرت تفکر انسانی درآن عصرمیباشد

درشهر سمرقند همانطوریکه قبلاً گفته شد بغیراز سه مدرسه معروف «الغ‌بیک» و «شیردر» و «طلاکاری» که در میدان ریگستان قبلی ومیدان‌گلستان‌کونی قرار دارد ابنیه تاریخی بسیاری وجود داردکه بسیار حائز اهمیت است

درشرق میدان ریگستان مسجد «بی‌بی‌خانم» قرار دارد که درسالهای ۱۳۰٤ – ۱۳۹۹ م (۸۰۲ – ۸۰۷ ه) ساخته شده‌است. معماران ضمن‌بررسیها وپژوهشهائی‌که بعمل‌آوردند چنین نظردادندکه کلیسای «گوتیك» میلان ازنظرنقشه شباهت بسیاری به این بنا دارد وحتی عده‌ای معتقدندکه نقشه کلیسای میلان‌را ازروی نقشه مسجد«بی‌بی خانم» سمرقندگرفته وبرپا داشته‌اند. همانطورکه عده‌ای معتقدند نقشه میدان «انوآل» پاریس ازروی نقشه میدان شاه اصفهان‌گرفته شده‌است. این دیگروظیفه متخصصان فن است‌که صحت ودرستی این موضوع را اعلام دارند.

ازدیگر بناهای سمرقند «گورامیر» است‌که در اوایل قرن ۱۵ وبدستور تیموربرای نوه عزیزش محمد سلطان ساخته شده بود، ولی هنوز ساختمان آن بپایان نرسیده بودکه خود تیمور مرد. بدین‌ترتیب «گورامیر» تبدیل‌به‌آرامگاه تیموریان شد وپس ازمرگ الغ‌بیک، نوه دیگر تیمور، اورا نیز در «گورامیر» بخاك سپردند

«شاه زنده» گورستان عظیم وتاریخی شهرسمرقند است که بناها ومعماریها وکاشیکاریها وطلاکاریهای‌آن نظیرندارد. دراین‌گورستان مقبره «شاه زنده» قرار داردکه ازنظرتکنیك معماری بسیار با اهمیت وگرانبهاست و در قرون ۱۵ – ۱٤ (۹ و ۸ ه) ساخته شده‌است. درمورد «شاه زنده» روایات مذهبی بسیاری بجای مانده‌است. بایدگفت‌که شخصیت مذهبی «شاه زنده» قبل ازاسلام ودر دوران شکوفان شهر افراسیاب نیز وجود داشته است‌که جای تعمق ومورد بررسی است. پرستش مقبره «شاه زنده» درمیان مردم آن دیار چنان رواجی داشته‌که با وجود دگرگونیها هنوزهم فراموش نشده‌است

روایت‌است‌که «لشکریان‌ابن‌عباس‌پسرعموی‌پیغمبر (ص) درموقع نماز غافلگیرشدند و همه شان بهلاکت رسیدند و اما خود ابن‌عباس سربریده خودرا اززمین‌برداشت، بدست‌گرفت، بمیان چاه عمیقی رفت وازآنجا وارد بهشت شد وتاکنون در آنجا زندگی میکند وهنوز برنگشته است»

درزمان حکومت تیمور اقوام وخویشاوندان وسرداران او درکنار مقبره «شاه زنده» برای خود آرامگاههای متعددی ساختند. این آرامگاهها بردیف ودردامنه تپه‌ای قرارگرفته‌اند که هریك ازآنها نشان‌دهنده هنرمعماری مشرق‌زمین است. دراین‌گورستان آرامگاههای اشخاص مختلفی وجود داردکه خود شایان توجه‌است. دراینجا آرامگاه دختری‌گمنام درکنار مقبره شخصی روحانی بنام خواجه احمد قرار دارد. آرامگاه «تومان‌آغا» زن تیمور درکنار آرامگاه سردار نظامی تیمور واقع شده‌است. دربالاتر ازهمه آنها آرامگاه رومی منجم معروف‌آن عصرقرارگرفته‌است. رومی دوست نزدیك وهمکار الغ‌بیك بود وازمال دنیا چیزی برای خود نگذاشته بود وخود ازخانواده‌ای غیرسرشناس وبی‌چیز بود. او دانشمند عصرخود بود وازهمین‌روی الغ‌بیك دستورداد تاآرامگاهش را درردیف آرامگاههای سرداران وسالاران وشاهزادگان تیموری‌بناکنند

بفاصله نیم ساعت پیاده‌روی ازمیدان «ریگستان» قبلی و «گلستان» کنونی و در نزدیکی گورستان قدیمی ساختمان مخروبه «عشرت خانه» قرار داردکه استیل معماری این بنا نیز درخور اهمیت ومورد بررسی است

ازبناهای دیگر تاریخی شهر سمرقند میتوان «مقبره خواجه عبدی درون» (قرن پانزده) (قرن نهم هجری)، «مقبره شادی‌ملك‌آقا» (۱۳۷۲) (۷۷٤ ه.)، «مسجدحضرت خضراء» (قرن ۲۰ – ۱۹) (قرن سیزدهم وچهاردهم هجری) را نام برد

سمرقند و بخارا همیشه وحتی درزمان وجود شهرقدیمی



بخارا مدرسه الغ‌بیک - ۱۴۱۷ منظره از سمت حیاط



بخارا آرامگاه شاه اسماعیل سامانی

افراسیاب نیز دوشهر رقیب هم بودند. ضمن بررسی تاریخچه شهر بخارا بیشتر نوشته‌های سیاحان چینی جلب توجه میکند که این شهر را «پوحو ، بومی» نام برده‌اند واین نوشته مربوط بقرن ششم میلادی است درمورد پیدایش شهر بخارا افسانه‌های بیشماری بدست ما رسیده که در یکی از این افسانه‌ها گفته میشود که سیاوش پسر شاه ایران وارد بخارا میشود و با دختر پادشاه شهر افراسیاب ازدواج میکند وساختمان « ارگ » معروف مربوط به اوست یکی ازشرقشناسان شوروی «بارتلد» نظر میدهد که کلمه بخارا ازکلمه سانسکرت «بیخارا» گرفته شده است ، ضمن بررسیها وحفاریهای باستانشناسی که درآن منطقه انجام گرفته باستانشناسان نظر میدهند که تشکیل این شهر درحدود قرن اول میلادی است وحفاریهائی که انجام گرفته تا به عمق ۲۰ متری بوده‌است

درشهر بخارا ابنیه وآثار تاریخی فراوانی بیادگار مانده که نشان‌دهنده هنرهای خلاقه مردم آن عصرمیباشد واین آثار مربوط به دورانهای مختلف است که ازقرون بهم شروع شده وبه عصرحاضرمیرسد . ازاین‌رو به بخارا نیزشهرت «شهرموزه آثار معماری مشرق‌زمین» داده‌اند . طبق آماری که داده‌اند بیش از سی بنای تاریخی درشهر بخارا وجود داردکه همه ساله دولت مبالغ زیادی برای نگهداری آنها صرف مینماید

مشکل بتوان گفت که کدامیك ازاین دوشهریعنی سمرقند وبخارا قدیمی‌تر هستند ولی این امر جای بررسی دارد در بعضی ازنوشته‌ها آمده‌است که حکمرانان ترك درقرن ششم میلادی شهر بخارا را پایتخت خودکردند وساختمان « ارگ » را مقر فرمانروائی خود ساختند. ساختمان این « ارگ » طوری‌است که دارای زندان ، خزانه ، دوایر دولتی وغیره بوده که ازاین ساختمان حکمرانان بربخارا حکومت میکردند

شهر بخارا در زمـان حکومت سامانیان شهری عظیم وپایتخت امپراطوری بزرگی‌بود ازآثاربرجسته عهد سامانیان درشهر بخارا آرامگاه شاه اسمعیل سامانی است‌که تاکنون بیادگار مانده وجلوه‌گری میکند

بعد ازمرگ تیمور بخارا کمی اهمیت خودرا ازدست داد ولی بازهم بنوبه خود یکی ازمراکز مهم آسیای میانه شد اگر ازسمرقند بعنوان یکی ازبزرگترین شهرهای معاصرصحبت میشود ، درعوض بخارا بعنوان شهربزرگ موزه بیادگار مانده است . گرچه دراین شهرآثار وابنیه تاریخی بزرگی چون «مدرسه شیردر» ، «مسجد بی‌بی‌خانم» و«گورستان شاهزنده» وجود ندارد ، ولی شهر بخارا وتمام آن یادگار فرهنگ وهنر ملتهای آسیای میانه است ومعماریهای آن روزگارزا جلوه‌گر می‌سازد .

درقرن دهم میلادی دروسط شهر بخارا «مسجد مرگ» را ساختندکه دارای مناره بلند وبزرگی بنام «مناره کلان» است وتاکنون بیادگار مانده‌است این مناره مشرف برشهر است و درطول صدها سال مؤذن ازبالای آن اذان میگفت وفرارسیدن صبح را آگاهی میداده . ازبالای این مناره نواحی سرسر وجدید ، طاقها ، قلعه‌ها ، گنبدهای زردرنگ خانه‌های قدیمی ، گنبدهای بازارهای سرپوشیده ، منارهای دارای کلاه‌خود نیلگون ومدرسه‌ها بخوبی دیده میشوند

ازابنیه مهم وتاریخی شهر بخارا بنای «ارگ» که مقر دولتی وحکمرانان شهر بخارا بوده است ، آرامگاه شاه‌اسمعیل سامانی که درقرن ۱۰ — ۹ (٤ هجری) ساخته شده‌که یکی از ابنیه‌گرانبهاست ، مزارچشم ایوب ، مسجد نمازگاه ، منارهای مسجد قلیان ، آرامگاه سیف‌الدین ، آرامگاه بویان‌قلی‌خان ، مسجد قلیان ، مدرسه میری‌عرب ، مدرسه‌کوکلداش ، گنبدهای بازار ، لب حوض ، مدرسه عبدالعزیزخان ، چهارمنار ، مسجد بالاحوض ، زندان وسایر ابنیه وآثار تاریخی میباشدکه بررسی تك تك آنها دراین مقاله میسرنیست

خیابانهای بخارای قدیم باریك و بسیار پیچ درپیچند وبه خانه‌های کوتاه منتهی میشوند وسپس وارد میدانچه‌هائی میشوندکه در میان آنها حوضهائی قرار دارند که تصویـر سردرهای‌مختلف درمیان آبهای‌آنها منعکس‌میشوند کوچه‌های تنگ وباریکی اززیرطاق‌های‌خنك میگذرند وبه‌جاهای بن‌بستی میرسدکه دیوارهای قلعه عظیم باشند وقتیکه انسان وارد شهر قدیمی بخارا میشود ، گوئی به روزگار قدیم رفته باشد در بیابانها وصحراهای اطراف شهر تپه‌های مختلفی وجود دارند که هریك تمدن شهری را پوشانده‌اند ، ولی ازبالای «مناره کلان» این‌تپه‌ها دیده نمیشوند ، زیرا آنها درمیان غبار بیابانها ودرپشت باغهای سرسبز ومحله‌های جدید مسکونی وسایر ابنیه تازه ساز روزگار ما پنهان شده‌اند این شهرتاریخی‌که شهر موزه لقب‌گرفته است ، درمیان شهر بخارای‌کنونی زنده مانده ومردم شهر ازآن بعنوان قلب باستانی شهرخود حفاظت میکنند وبایدگفت این دوشهرتاریخی یعنی سمرقند وبخارای‌قدیم مانع اززندگی جدید ساکنان شهرنیست . دیدن شهری‌که از دوشهر قدیم وجدید ترکیب یافته خود دیدنی دارد مثلاً دیدن اتومبیل درمقابل دیوار بلند قلعه ، همانجاکه جلادان مخالفان دولت را سرمیبریدند، دیدن دخترانی‌که با پیراهنهای رنگارنگ وکتاب بدست ازپای‌دیوارقلعه عبورمیکنند ودیدن فیلمبرداران وعکاسان وغیره بسیارجالب‌است این همان سمرقند وبخارای مشهور است‌که این بیت شعر شاعر معروف ایرانی را بیـاد می‌آورد ‌.

اگرآن ترك شیرازی بدست‌آرد دل مارا
بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

برای تهیه این مقاله ازمنابع روسی استفاده شده‌است .

